

به امید آنکه هیچ کس در متون افکار و تفکرات این مؤلف به خط و قلم این مؤلف علم و فضل حساب  
 نهد می آید پس این کتاب را در دست هر کس که در این کتاب مدد کند را امید و جود و صلوات  
 عالی حساب اعداد و سوله را در دست هر کس که در این کتاب مدد کند را امید و جود و صلوات  
 در این کتاب که نامش در این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 آراست یاقوت به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 حدیثی است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 اوست که در این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 میوس که در این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 است که در این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است  
 در این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است به این کتاب است

رما عی

ملک کس لفظ سطا و بعد ان آجی لطرہ  
ما رجوں کمری حصر ما جین اسل

حار حوت اولس را اد ولی محمود گکر  
مسوی ای حان مس الگہ نام اس حصہ

و رہا ان فضاں تو ارجح

[illegible]

ان مصرعه حامد متناهی است و راست نهادن صاف و صاف یا فته اند به خود  
 اعطای طفر تا ریج در مددی بی نامی سرخا طفر ریخته و لغتیه قاجری الهیب که اگر اعداد  
 مطلوبه از احصیای ریاده ماسعدان را مانین باشد ایسته و طریقی بایسته کم ماسد جیانیج این  
 مصرعه در صاف و صاف اگر ساه ماساه <sup>مع</sup> الف کتید ملایک روف اگر شاه  
 و دیگر ریج توسیع است که قابل قطع ماضیه گوید که اعداد حدود اولی با اخر هم  
 مصرعه ریج سه آید و تا ریج صوری و مکتوب الف که ستاعریابی ریج اصاد صاف در  
 مصرعه میان صاف و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حاصل مکرید بهما  
 تا ریج استخراج باید از ان نوع یکی است که سبها الدین معای و روف هما  
 ماساه یا فته ریج در هر صدوسی و هفت نوده و این مصرعه که موله در مع موله  
 اگر اعداد یا فته بهما هم است اما بدین تفاوت که نظور صورت عیسو صاف طایف  
 و نظور مصرعی سال بحری از روی حاصل مکرید ریج آمد ریج مکتوب است و یک

## در بیان آفرینش و پیدایش انسان و اولادش

در روزی که مرقوم است که حق سبحانه تعالی در هر صد و هفت روز پس و هفتاد  
 و هجده که در ان وقت پیدا کرد اعدا ان آدم را از خاک آورد و از بهلولی حاد  
 حواری او آورده تا آدم داد و ایسا را در بهت عدل که است و چون از مجلس  
 اعلی پس نمره سجده مسموعه را حور بند سال از بهت میر و ان کرد و بعد از احوال  
 از سال میں و نمیل پیدا است مد و قس که او را فاعل سر حواس در وجود مایل  
 کتب یس فاعل آورده دست و پا موی گردید اعدا ان از آدم ستیب بوجود  
 آمد و از سبب اولی که دست و پا او شش فدا پیدا است و از سال میں  
 و از بعد از میل بر دو از پید احوال نو لید رف و از سال ما بهی اولی که  
 چون او به صد و هفت و بیج ساله شد حق سبحانه تعالی او را در وجود و انداز  
 پس از نو دست و پا نام و از دست و پا نو وجود آمد تا ایام آدم من بود و چون از  
 و بیج ساله شد آدم نمره هجده و سی سالگی از جهان رحلت نمود از کنگ روح معاصر پدید  
 و چون بیج ساله شد طوکل اند و حله جهان را اما بهت در و این که حق سبحانه تعالی

بنی یسار ساجده مافیه مدانی غوث که بنام و یا صمد نام داشتند و حکان التاج  
که جنگی پیشین بود و نه خود از اعدای طوفان را مبد و این دافعه بکبر او بنسبت  
یجاء و سبیل بعد از آنکه در ویران و بی صمد و جمل و چهار سال پیش از تولد عیسی  
مسح بود و ع آمده مانجه بعد از طوفان مسامیر نوح را بر سر می بود و آمد از محبت بنام و از حد  
صالح پیدا شد و از صالح حایر تولد شد و او را بود و در میجو آمد و از بود و بالغ پیدا شد و از عالم  
مراحوه و از اعراس و از سار و ع ناخوره و از ماحور بناخ مداسد و از آن آفر سرخو  
و از آن آدم اثم طمس الله بوجود آمد و لوط بیچاره را در ن داده از اثم است و از اثم است  
از لطف هاجره بوجود آمد و از لطف سارا اسحاق تولد شد و از اولاد اسحاق  
و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و دیگر بیچاره ان تولد در فتنه مانجه از اسحاق یعقوب  
پیدا شد و صی سحاه لعلی او را موسوم اسد ائیل ساحت از ان نیست که اولاد  
سای اسد ائیل میجو است و از یعقوب یوسف و دیگر را در السس مد اسد و چون یوسف  
پیدا شد سار دوست پیدا است برادر اسد شده او را در جاه کفغان اسد است  
و سحران او را از ایجا به آورده و در سینه مهر شده بدست فتور که او را در مهر سرخو  
فرستاد و روجه صفر که ریحی نام داشت را یوسف عاشق گردید و چون در سن پیرا رسید  
او را بهم صاحب و سوهرس یوسف را در مدال و رسد و بعد از چند سال فرعون بپاد  
سفر او را از مدبر ثانی بخنده یکی از معرمان خود کرد و ابد هرگاه که در کفغان مخطالی  
پیدا آمدید رس یعقوب و دیگر را در انسل او را و اسبان که حمله بهداد و وطن بود و آن  
در بهر یک کوسه احتیاط نمودند و یعقوب و لیسر نسف پیر و در مهر لیسر حیات گزید  
از پیرانی اسد ان یعقوب که لوی نام داشت فایست پیدا شد و آن فایست عجمان بوجود آمد  
و آن عجمان ثارون و برادرش موسی معاصر تولد پیدا شدند و نام جو امیر انسان مرمم نور و  
موسی بیچاره نبی بود که سیوای عیسی مسیح همچون او دیگر کسی را سخته یکی از معجزات  
او اس بود که عیسی در دمیبت او بچشم الله لعلی مار سنگ است و او با حنی سحانه لعلی  
هم بکلام مسد از سن است که او را کلیم الله میجو اسد از معجزه او در سای اسل خشک شده  
و او می اسد ائیل که حمله من سیوای رمان و طفلان را داده از شمس عده بهر او رسد  
از دست لعلی فرعون را میبل از ان دیبا عیور ساجده بر من کفغانی آورده و چون

[illegible]



فصل پنجم در بیان نمودن و شرح اسرار عظمی در آن روز و حقیقتی چه در مسرت از طبع آفتاب سر کو  
آفتاب بدو لب بر روی طرح خلق انداخته سوسم ای که غنچه بخت انجالت شر اضر محض کشته  
چار خوش مبره فصل پنجم که گری تمام رخ ترا آورده حلقه جهان را از بر روی حال خود و سوز  
نموده و الحله همه ماه بعد از بار بار مریم جدا بود عیسی مسیح رو بختها را آورده و پیش ماه پس از  
ولادت انجالت یعنی سهر ولد کریم خود آیین و درس الهام بدو میان قوم ما به رسوم عهد  
ساز بر و رست و پنجم ماه ماچ و در و ب تولد عیسی در رست چهارم ماه جان و رو  
ملا و جدا و عیسی مسیح مارچ است و پنجم ماه و سیزده و اسرار و تارچ عیسوی که در  
رایج العصر چشت سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت مبارک آورده ابد بالجله  
چون حکم بر و دلس مادر ساه عیسی سهر سها و ب رسد انجالت عیسی ام سیکه  
شروع بدو خلق نمود و معجزات که از دست انجالت فعل آمد و پس مختصر کنونی می آید  
چون هفت سال بدو خلق خلایق بر و احب و عمر شش سی و سه سال و سه  
که نیت میطلوس فلک طلوس با و ساه بود و او را اصول و ساحت و این ساجده  
پیرالم بر و نه جو سوسم ماه ارسال سنه سی و سه عیسوی که از و عید مسیح بود و ما را نو و نو  
آنرا سوسم روز بعد از وفات سرور یکسره از بر سر آیین و فصل روز دیگر بر من مانع  
و حواریان را العلم و نسلی نموده و وعظ و رساندن روح القدس بر ایشان کرده و  
آنها را معمود نمود و بعد از چند روز چون حواریان بموجب وعظ از روح القدس معبود  
بدو خلق مرد احمد و از هر یک روح القدس معجزات عظیم از ایشان نظمو را آمدند  
زبان یونانی روح القدس را فار قسط مسکوم و ایل اسلام تصور مسکوم که عیسی مسیح که  
وعظ در ستادان فار قسط کرده بود اساره محمد نموده اس غلط میانی ایشان است  
ماه قسط روح القدس را گویند بعضی روح القدس را و هر که نازل شود صاحب قدرت گردد  
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بهیشت معنی روح القدس از باز مدد و مایه دیگران هم  
نماید ایچ می مسکوم به مالخره از زبان مخلوق شدن ابوالسرا آدم ما منولد بدن خداوند عیسی  
مسح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز مارچ عیسوی چهار هزار و از شروع تاریخ  
عیسوی تا سال حال یک هزار و نهشت و فصل و هشت سال شمسی مدو می کینه

مانت اقول از اخبار حسنه بحریت لغایت سال فی صید و غنم و مکر

## ذکر ذریه و وفات محمد مصطفی

حسن روایت میکند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم حبیل الدب و امام در کس عبد  
 بن عبد اللطیف بن باقر بن عبد المصطفی بن قصی بن کلاب بن مره بن کنان بن لوی بن غالب بن فهر  
 المشور بن قریظ بن مالک بن النضر بن کنان بن حرثه بن مدرکه بن النضر بن معمر بن اسد بن عبد  
 منان واری بن اسمعیل بن ابراهیم بن خلف بن عبد ود و اولاد او در سیه که از نظر امامت و  
 بن عبد المصطفی بن در پاره سراد قصی بن کلاب مذکور در زمان دولت نو سیر و اول عادل مادر او  
 وقوع آمده چنانکه خود فرموده است که ولد فی زمن الملك العادل و در آنوقت از ملک نو سیر و  
 چهل سال گذشت که او دایم ولد او عام الفیل بن عام الفیل آن سال را گویند که در آن سال  
 یحیی بن محمد بن محمد بن امام و اسب باو حی عظیم و ضلال که مسلسل مشهور با صاحب میل یا داده بهر دم و شکر  
 احاطه کنه نمک آمده بود و مرغان او بواسطه سبک پیران سر الیایا ماریده ایثار رایت و دهاک صاحب بود  
 و الهیه ایلم بالصوات و این واقعه بحاجه و سه سال قمری پس از هجرت موضوع موسسه و محمد در بیون سال بحاجه  
 و حج در روز تعداد آن سال که از مادر او خود آمده و سه سال قمری پس از هجرت موضوع موسسه و آن تاریخ مطابق  
 است با ششم اسرئیل ماه انگر در سه سال بالصد و مقتاد و یک عیسوی موافق ششم میاں یا پود می سال  
 استقصه و همداد و دو اسکری یا با پیچیدگی که اگر ایم ولد او را تاریخ دو در دهم ریح الاول نو سته اند  
 محض غلطی نماید و گویند که اگر نو سته که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود  
 و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت پس طایفه که ولادت او بحاجه و سه سال قمری پس از هجرت  
 دست داده و در آن سال اردوی حساب کوم تاریخ دو در دهم ریح الاول و در جمعه آماده بود و تاریخ هجرت  
 در سیه و این در سه سال و اختلاف این الی سیه و سه و اگر کرده اند سه سال  
 حواس پس او که ب تعبیر یا بحسب خلاف بسیار نموده اند حاکم در حقایق الا لا رقیف قرآنی  
 محمد در این قوم است که سر و اصحابی را ایت میکند احمد بن حریر الطه می که او گفت علماء خلاف  
 زده اند در وقت همداد و رسول و معتزله قنونی که در آن خلاف کرده اند و بیست و هفت در  
 است حیثه نمک امیر که در آن دو در دوم ماه ریح الاول بوده و بیست و هفت در بیست و هفت ماه نو ده

ماشت اول

او بعضی گفته اند در دوم اسب بود و چهارم کوه اند و وفات پدر ابی عبد الله بعضی گفته اند که رسول پور در  
دست که با او بود و بعضی گفته اند که با او نشین کرد و وفات رسول بهشت زور بوده و غلاب کرده اند و وفات مادر  
ابو موسی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد از آن وفات یافت که رسول بهشت به ساله بود و وفات  
کرده اند و مدت در سال اول وقت که در مسجد نبوی بود و طالب نام رفت بعضی گفته اند که سال بود  
و بعضی گفته اند که در ده سال بود و در خلافت کرده اند در معاذ بن عمرو در وقت خلافت که بعضی گفته  
اند که است و پنج سال بود و بعضی گفته اند سی و پنج سال بود و در کار سنابل هم مرقوم است که چون در سستی  
و پنج سالگی رسول قریش تغییر خانه کنه میکرد و رسول حجر اسود را در دست خود بر کعبه عراقی نصب فرمودند  
اما کثر اتفاق بر آن است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای دعوت بخلق فرستاد و آن  
سال اعدای او را بعین عام الفیل بود موافق سال اعدای دشمنین و تحماته اسکنده بی مطالبی سه شصت و  
ده مسموی دوران در ملک کسری میروید پس هر مریضی که در آن سال مریضی بود و در آن سال که نشسته بود  
و چنین نوشته اند که رسول بعد از موت تالشش سال دعوت خلق مستول نمشد و بعد از آن وفات  
ظاهر کرد اما بیست و یک سال که دعوت ظاهر کرد حیدر کسان امان آورده بود و اول ایشان در وجه او خدیجه بود  
بعد از آن خادم آورد پس حارث بعد از آن علی ابن ابی طالب که در اوقات عمرش نه سال بود و ابی طالب  
و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و در ممر اس العوام و طلحه ابن عبد الله و جیس  
الذکر پدر کس عبد الله مردیک و فاطمه بود عبد المطلب بعد رسول را برای تربیت او و میگردانید و چون رسول  
بهشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رفته حیات میرد و برای تربیت رسول علم او ابی طالب را  
رسید و او چاکه حق تربیت است کرد تا ملوغ رسید در سال سپید و هم ابی طالب او را همراه خود بر آسید  
تجارت بنام برد و چون بهشت و خیمه شد خدمت خدیجه مت خوید را اختیار نموده بجهت موت نام تجارت  
رفت و سه سال خدمت او سرزد و بعد از آن چون به تربیت و شصت سال رسید خدیجه را خواست و عمر یکم  
در اوقات چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله خلیج حنیق بن عابد بن عبد الله فرود می بود و او را یک سیر  
و یک دختر داشت بعد از او مال ویرا بخوانست و در و نیز در فرزند خود آورده بود و دولت و دو سال  
بعد از این خدیجه بمرگت و دو ساله وفات کرد و نه دینویش از وفات خدیجه علم هر رک رسول به  
ابو طالب بعد از سه سال رخت همستی ازین عالم برداشت و این واقعه سه سال پیش از هجرت در دوم  
سال دمی به دمی الخ لوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه حرمه در حیات بود رسول زنی  
دیگر خواست اما بعد رملت او چهارده رما و دیگر بعد از او اوج خود آورده اسامی زو جات اوین

# مخت اول

و بهرین ایام حدیثی است قوی و یقیناً بعد از آن سوره است زمره بعد از آن عیال است الی یوم صلیبی که در آن  
 در لیس بود و مساکت یا او در که ترموده و حصه بیت عمرس خطاب و ام سلمه است الی امیه و ام حبیبه  
 است الی سنفهان در رمه و سرار اصل قرلیس بود و سس اس ام حبیه در کاج حسد الیه اس حسد  
 و در دختری دامت حسه نام ارا اس اورام حصه مخیر و مخیر به است حارب و حصه بی بی  
 اس احطت رتیب است تحش که در دختس حارت بود و حول وی طلاق داد رسول اورا بر طبع  
 حواس و میو ته است حارب که عا لاس عباس بود در رتیب است حرمه و چهار رد حکان دیگر ارا حکان در  
 حس و فالت رسول به روح اورا نده بود و داسانی بعضی ارا رد حکان اس را غی مولوی عبدالرحمان  
 حطی در یانت کردند

رباعی

به حب بی که ماک بود به به  
 نام حبیه حصه بود در رتیب  
 میگو به حصه سوده ام سلمه

و رسول ارا حد که حارب در حرا و دشت پس ارا بود آورده بود و داسانی به خزان عالمه چرسد  
 در رتیب و ام کلثوم و ارا سرتیظ ظاهر طب و قاسم و ارا کسری که نام او ماره قبطی بود و سرتیظ  
 و کرا نده نام او ارا هم حاکم حامی در موده اند

رباعی

سر مدی قاسم ارا هم است  
 لیس طب و ظاهر سرتیظ است  
 عالمه و رتیب و ام کلثوم است  
 رتیب سمر ارا سرتیظ است

ارا هم که در ماه دی الحجه ستم اربع تولد شده بود بعد از یک سال و سه ماه و روز دوسه و هفتم ماه  
 ربیع الاول و سه و هفتم اربعت فوت کرده و دوسه اند که هم در آن روز که او و عا لیه متوجه غنوج واقع  
 شده بود کوف واقع میبود مکرر در سلج ماه و مولف از روی حساب تخمین میزد که کسومی که در آن  
 سال واقع شده بود در سلج بیع الثانی بود و اعلک که غلطی در تاریخ کرده و مستند امام اهل اسلام این  
 واقع را در صحیح اب تصویر می نماید و الله اعلم بالمعبر بک اریس لاله که در کورس در کودکی ارا دیا نده  
 امام در حاکم عالمه در کاج علی اس الی طاف بود در رتیب در کاج الوالعاص س ربیع بود در رتیب در  
 کاج عیشی س الی لب بود و گوید که حول نور هاست مال س ام حمل مکرر الی لب بود ارا در حرم  
 سید و عیشی به حوا و است که رتیب با طلاق داد و حوا و طلاق داد و عیال س عیال او را در کاج خود  
 آورد و حوا و رتیب از دست رسول ام کلثوم به عیال داد و به او را در رسول در حضور او و فالت کرد

فیات اولی

فایات حبیب است با عهد و وفات رسول زنده بود الحاصل چون رسول مجاهد و سید کاتب معاد است  
 ایام که تاریخ غره ماه ربیع الاول در دهم روز که لظرب مدینه هجرت نمود و تاریخ دوازدهم آن ماه که  
 روز جمعه بود در آن شهر سیدنا اهل اسلام آغاز سیم هجری ابراهیم سال مقرر داشته اند و در  
 ماه خرم آن روز مطابق است با روز جمعه شانزدهم حوالی ماه اگر بری سال شصت و دو و عیسی  
 و موافق است با روز دهم قمر ماه رومی سال هصد و سی و سه اسکندری و گویند که رسول بعد از هجرت  
 سال در که میفرمود دهم هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت و چون نصف و سه ساله شد هجرت  
 هستی ازین عالم برداشت و مدت عمر اقامت او در نیرب و الطحی که گویند مدینه را گویند او در مدینه  
 حمل ازین صفت مستفاد گردد

عمر منی سی و سه سال است که هجرت کرد و در مدینه سی و سه سال است  
 و عمر منی سی و سه سال است که هجرت کرد و در مدینه سی و سه سال است

عمر البی کله سی و سه سال است که هجرت کرد و در مدینه سی و سه سال است

و مشهور در میان علماء امامیه است که وفات رسول در روز است هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته  
 اند که در آن روز چهار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الایما مرقوم است که نوزدهم رسول الله  
 یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الادی منی وفات رسول تاریخ دوازدهم ماه ربیع  
 الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است سال نازدهم هجرت فوج آمده و در شهر مدینه مدفون گشت  
 و روز وفات او مطابق است با ششم حوالی ماه اگر بری سال شصت و دو و عیسی و در نوادر القان  
 آمده است روز جمعه و فاش بادشاه فارس که میرد حوام دانت تاریخ میرد حردی را واضح ساخته چنانکه آغاز  
 آن تاریخ مطابق است با تاریخ ششم ربیع الاول روز شنبه مطابق است با روز دهم حوالی ماه اگر بری سال مدینه  
 عیسی و تاریخ وفات رسول که در کتاب محمد الواصل تصیف محمد فاصل اگر آدای که در میان است همان  
 ظهور کرده مرقوم است چندی از آن تاریخها نیست بنویسند خداجی

تاریخ بهر نیمه

چون شمع الورد بحکم خدا . . . شش روز در الفنا العصر . . . فایات  
 عمر آن شاه فلک امان . . . اس غناس گفته تصنیف سال  
 روز موفود و نقل آن محمود . . . گفت شاه بجفت دوشنبه بود  
 سال نقلش حرد نیمه . . . از محمد رابعه . . . حالی

سنة رسول الله صلى الله عليه وآله  
 ماريج فصل اول در حوائج  
 سال الفلس مکه ساله آه  
 جوی مولف محبت امتحان طبع تا کجی حمد گفته و دار نمک این  
 ماريج ا مولف

دفعه بر غر ان کجوا به رسول  
 پس اگر سال رحلت حوائج  
 کلمه لا اله الا هو  
 لفظ ذکر طبر

الصا

سال فوت رسول برسد  
 حاجی گفت لفظ  $\frac{11}{2}$  آه  
 ذکر عز و اب رسول اول عز آن در سب که موافق روایت حدیثی الا لواحد ماريج بعد هم ماه رمضان  
 بوده سال دوم از عزت مومنان حضرت امیر و کافران بر زمین بمقاد کس از کافران که سبده  
 و هفتاد اسیر کرده بد و اعلى اس طالب ماضی من سعد و ولد من عده را کتب و حمزه من عند المطلب  
 عهده من ربيعة را کتب و عمر من خطاب حال و الفاضل من بهام من الحرة را کتب عبد الله مسعود  
 الوجیل را کتب دار مسلمانان حماد و شق سپید مد کس از چهار دین و اب الصاد دوم غر از آن  
 بود ماريج هفتده هم ماه سوال در دو سده سال سوم از عزت من مکر که در رسول خدج گردید و  
 حمزه من عند المطلب که سبده سد سوم عرا و حمد و نو در کس از الوسیان بود در عزت  
 شش کس از مسلمانان سپید گردید و کتب و فقه و سبده کس از کافران که سبده مد و روح سبده  
 و مولف گوید که اس غن چالی سب که مسلمانان که کافران را کتب سال را مد و ج سبده و کافران که سبده  
 کس السابرا کتب میسر سبده چهارم عزت منی همان سبده که در سال سیم از عزت الفاضل آه و ده  
 در سال سده افک فاضل واقع شده و رسول بعد از احب ماها ناد سبده ان عرب و غنم حوی تنه که کتب  
 و کتب نمیش و بعد از سال و مستاد غنم عرا و جبر و در سبده سبده ان عرب و حوی حمزه سبده انی ظهور سبده  
 که رسول الله اکو بمقد که ام عده دو سبده دار و لفته راع نمیشی گویند و اب و ابی پس آن رل سبده  
 و کس سبده بریان کرد و راع را بر الود که در راع سبده سبده الراء باره در دال هاد و حور و  
 رسول پیراهه در دال نهاده هر چند میثید می داشت از دال سبده و کتب ان دراع را عزت سبده  
 که من در الود هم پس آن رل را حوا به حال رسد رل اعداب کرد رسول برسد حرا صلی کرد

الحقیقت بخود او اینست که مردم که از وی می پرسند که خود را چه کار میبایست مردم از وی میگویند که من شوم و شستنم غزا و اودی  
 از قرنی لوده آن هم درین جنگ بود که از آنجا که خبر درین سر حمله ایجاب بگوایب شد و در آنجا که غزا آمد و ستان  
 فزمت شوم در سول لالی لوده و خود که بیدار باستانی و صبح همه را بیدار کنی و هم بخوابی و در روز جنگ ایستاد  
 از کار با آفتاب بیدار شدند و سول لالی را کعب پر اجنبین کردی کف اگر نفس است لب نزد کواست و سول  
 که مرا هم با سول نمود رسول اورا آید و بخت کرد و بخت نمود غزا و حیطه لوده و دایره لشکر الوعیده بود و مردم در آن وقت  
 از بی مرگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موح دریا پیرون افتاد و ایشان بدان آوردند که خود که آن  
 حیوان در مرگی جنال بود که الوعیده یک استخوان بلندی او استاده کرد و آنگاه مردی از شتر سرسند  
 از یرغم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خیم استخوان نیامد و این واقعه در حال هتتم بود و در  
 حیرت هتتم غزا آمد و بود در میان هر یک شدند و هم فتح نمود و در سول درین سال ده هزار مرد جمع کرد  
 که از کرب و در آن روز ابو سعیدان و سایر الوعاید ایمان آوردند و امیر حمزه هم رسول لوده و سایر  
 عه لطلب و عه لطلب را سرده لیرال لودند و اعطال و عحاس و حمره و حارث و الوهیب و الوهیب  
 و عه الله نیر محمد و الوهیب و المقوم و زبیر و قطام و حرار و عه الکعبه و جنگ احد که موجب رد است  
 حد این الاوار تا یک سعت هم ماه سنوالت سه سیوم از حیرت و موهبت فخر الواصل سلج ماه ذی القعدة  
 واقع شده همدین کنگر حمره بتهادت رسیده و ردی رسولی در همین جنگ غرض شده است و هتتم  
 او که در کتاب خبر الواصلین مرقوم است ایست

تاریخ

یکسال هتتمه سپید شد است	که خدا و رسول هر دو گواست
روز هتتمه است	علم پیغمبر خدا لوده
در جنگ احد شد	پیشوا می رسد شده
سلج ذی القعدة و دوست بود	که شهادت یافت آن مشهور
غزاه بود و همه سال	کمال زمان رفت پس جهان طال
سال لغزش که از آن روز شد	ایمیل و این روز زمانه سرو شد

جاطمه الزهراء است رسول است و امام مادرش و پیغمبر در ماه سفر سال دهم از هجرت در شهر مدینه  
 بعد کلاخ علی ابن ابی طالب منع شد و در ششم دی الحاق اتفاق افتاده در این زمان عمری بیست و پنج  
 ساله بود و در آن زمانه نیز در سال اتم حس حبیب و گاه از آن روز بوجود آمده و بعد وفات

رسول ص و دروگر و د اری منکره الکره دار چگاه است و یک روز است و ششم سوم و در مصالح  
یا دهم از حرکت درگرم است ماریج از کتاب الحمله الصلیبیه

فاطمه زکریا سید      در سرف بهتر از همه سوار  
دوستانی استاه سمت رسول      لقب او صفه ست و مول  
لعمریه سینه سده کو پس      فعل کرد آن علقه دار یس  
نود و پنج سیوم از مصال      که سده فاطمه لعل حال  
سالن قوس رقصه بر حوال      مامد و ما مامیس بی حال  
فرا حجب روضه سرور      گفته اند اهل دین وصل و مهر  
لک بر مد من جد است علیم      ایما سخن بس لود لطح سلم

### و کفر خلافت الوکر صدیق و عمر و عثمان و علی

ابو بکر صدیق ارا بیل و رئیس است و در قیامش عالمه رجال کما رسول لوده مامس عبد الله من عمال  
من الی عامر من کعب من سعد من عجم من مره من کعب و امیره من کعب من رسول می میره لود و فاب  
رسول که ماریج دوار دهم ماه ربیع الاول سده احدی و حربه الهجره واقع سده هجرات و انصار الوکر  
صدیق را عجب محمود و موجود نام گرد آمده علقه رسول الله و ارجح است کردید و مرشد خلافت است  
بعد جید گاه الکره حاله راحت لک عرا و عجم رواه ساحت گوید در یک حاله و شوق را استیج نمود  
همان روز الوکر صدیق ارس جهان اقبال فرمود و فاکس در سال سلیم دیم از حرکت در راه حمادی الاخر  
نیم صفت و سه ساله لوق آمده مدت خلافت او را دو سال و سه ماه را در رخی نویسد ماریج

ماریج

آنگاه صادق الوری      ماریج حصار لوده  
عمر آن سال و الا فوال      لودنی استاه سن و سال  
مرسره خلافت ارس      مچ ماه و دو سال مامد امیر  
لب دیم حماد الاخری      که دا العباس لعل محمود  
عقده سال و سال او      کس محمود رفت و احب خود





تاریخ

و جهان بود آنکه حیرت انگیز  
نام نامی ا ککو عباس  
آن مردوع جبراع مصطفی  
علم مار محمد عربی  
مرد آدینه لعل سر موده  
بعد هم اریه رحمت لوده  
سال عمر سر لب آن مسعود  
پس حور می دو گم بود  
سال لعل سر مرد و عمر حور  
نام افاق حالی ار سلطان

امیر المومنین عثمان اس عقیل اس الی الخاص اس امه اس عبد السمیس عبد الباق و اس  
عبد مناف مبع رسول نبی مود و بعد سبها دت عمر جمعی صیاء العاق موده عثمان اس عقیل را  
حیات سایه مدد مصاد او سه می چون برب دوا رده سال خلاف مود اورا میرا مد عمر در عمر  
مستاد و دو ساله تنبیه مود دایس واقع مار یک بعد هم دی الحی سال سی و پنج ابر حیرت و  
مرتب حیات او دوا رده سال که دوا رده در موده تاریخ وفات ابر حیرت الواصل نوسه سه

تاریخ

آنکه او صاحب حیا لوده  
حائمی دس مصطفی لوده  
ده و دو سال رحلت مود  
حلی را در ره سیرت خوا  
سوی مرد و کس او چو غم مود  
جمعه و بعد هم دی حیرت لوده  
حکمران دال حیرت و احسان لوده  
در سه دال حیرت و مود

حضرت اولی و کس قریبی مود که او هرگز با کسی احاطه نمی داشت اگر کسی تحت ملاقات مرتب  
مکتب که ما را با احدی کاری هست یا اگر احدی کار است با من چه کار داری و اگر احدی کاری هست یا  
ناوچه کار دارم در مکر که علی را با معاویه میس آمده مار یک بعد هم سوال سمی و معجب حیرت  
ستبها ت یافت دایس تاریخ در وفات او اگر کتاب خرا الواصل است که ارا اس سال سی و هجده تاریخ  
می یابد

تاریخ تنبیه

عینه اولیا اولس قرن  
مدود و هر مقتدا می رس  
اولی و علی مدد مود  
دقا لکه با معاویه لوده  
لعل کردار حیرت و حال  
لعل جمعه بعد هم سوال  
مکر مکر اسبها ت اوست  
یعنی وفات و حیات دس

در سه سی پیغ پیغی زد و - حاجت می گفت به حال در حلقه او -  
سال گفتش با بقا و حق و بحال - صیف باقی بودی شده رجبال

امیر المومنین علی ابن ابی طالب - عمر زده رسولی است و امام اول تقوی در تولد او هجده  
ماه محادی الاول است در موافق شهر سید و چهار ماه و چهل و پنج سال بعد عام الفیل یعنی است سال  
میسس از حیرت در شهر که آمد رون حرم کعبه از بطریق قاطعه سن است تولد نه مرفه چون است و پنج ساله  
است یعنی در سال دوم از حیرت رسول و حیرت و قاطعه البره را با او داده و امام جمعی و حسن و دگر  
در زمان اوقات او وجود آمده و در اوقات رسول و دیگر حلقه می گویند صدیق و عمر ابن خطاب  
و عثمان ابن عفان که زمان رسول بود در مسند خلافت و امارت نشست اما حسب معاد و اس  
معاد به اس سبیل که امام باو حاکم دانست در سال سی و هفت از حیرت غرلت اجازت کرد و در  
کوفه اقامت در بیعت و دعوت و شمس معاد به انبیا که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاد به  
مقرر بود چون فوت خلافت علی رسید عل او آمد و دستاد معاد به گفت که اطاعت علی الوقت  
بر من واجب باشد که او قاتل عثمان با من قتل کند تا قضا ص کند و اهل شام را به سخن  
فریفت و مخالفت علی مستول شد و در آن سبب حاکم بعضی واقع شد و در بن مکر که عمر و حیرت  
حالیق الاوار هفتاد هزار کس در کشته شدند و در عاقبت خلافت بر معاد به قرار گرفت  
چون بهار عمر علی با حیرت رسید عمر الحسن اس طم سکود حاکم او را از میان کشتن به کالی میرود  
آورد و آن چنان است که چون علی از حاکم نهروا که با معاد به اس عثمان به داده بود قفس  
و فیروز می معاد و ت نمود و حاکم تا کسی کوفه رفت و حیرت را کوفه با اس عثمان به داده بود قفس  
طعم گفت من این مزده را کوفه رسانم و در حسب شد کوفه آمد و حیرت را کوفه با اس عثمان به داده بود قفس  
که حاکم به در خانه رسید که آواز دزدی از آن می آید حیرت را دید به زور آراسته و در  
حمله نام او قاطعه در میان التان نشست چون نظر برد احوال الشی عس او در سه عمره  
ستاد زن گرفت و آن زن از قبیل تمیم الزبای بود و آن قبیل هم در ح بود و علی در حاکم نهروا  
ایان را قتل رسانده چون این طم در یافت نمود که او میوه مسیت بر سه مرا الو هر قبول کنی گفت  
نشود که قتل علی ابن ابی طالب اختیار کنی که او دیده و نرادر مرا کشته است او قبول نمود و آن  
را در کسان و دیگر بر او این طم کرده داد و آن سه کسان را کجا روانه کشته و در صفت و قی  
فی حیرت روزی وقت شام این بر سه کسان در مسجد کوفه آمده بهمان شد و چون علی رسید

پہلے اسناد و سندہ اول بخاورد و بیکہ سر از سندہ سر داشت اس لحظہ صبح فرود آو و در جہاں رہی و ذکر کار  
سہر کا فہمہ سہر لہ اہل آن ہر سہر کائن ارا کی اگر کند حوالہ امام حسن و حسین پاپر سہر گرہ و رازی کی کمال  
آمد و اور مادر کلمی کردہ سجا آوردہ بعد از ساعتی ظاہر ہو حسن و حسین عالم قدس سر دار ہو و ایں مقدمہ  
سبست کہ ماہ رمضان سال ہجرت تو موع آمدہ مد سہ عمر طس شصت و سہ سال و مدت  
حالات مجموع کتاب حقائق الاولیاء جہاں سال بہ ماہ لود مایہ انبیہ درو قائل امر اس نظم یہ فرشتہ علی

نایح و فات از مولف

ہم نظم سہ علی تو مرید فصل قوس اراں عیاں گردید  
و اس حدیث در نایح و فات اول از محضر الواصلین نوشتہ سہ

تاریخ

گر تو سال سہادتش جو سہ با تم مرا نمگو یے  
ما سہ سال سہادتش کہ علی سہ سکاں اورد و حرف علی سہ  
سال و شش دیکر سہ حوالہ و اس صد دای رب سہ جمال  
در کف مرقد مورد او ست آسمان و زمین مظهر اروست

و علی را میردہ سہ سال و میردہ و حوالہ ال لودہ ارا کملہ سہ سال و در حین حیات غلط موت سہ سال  
و مار دہ سہ سال ہر اہ امام حسین در کلا سہید گردیدہ ارا کملہ در دال کی امام حسن و امام حسین سوم  
عناص غلط و چہارم محمد جعفر کہ در حریرہ در پیکر مور حاک کردہ شہید سہ در کلا بہت اقلیم مسطور سہ  
کہ حوالہ روح مظهر آن امر کھنڈا یہ و سہ انتقال نمود اولاد عظام مور حاک و وصیت و اراں سہ حد شش را  
در کف اسرف کہ در دود فرسکے کو بہ لظرف قتلہ وافع سہ سہ مر دہ در موضع کی کہ حالا مطاف طواف  
عالم سہ ہر نول ساحلہ و حکم و صیبت موضع را مار میں ہوا گردا یہ مد کہ اعتدال اراں اطلاع سامتا تارہ  
سہ جس و حسین و مایہ لے سال یکصد و ہفتاد و بیج ہجری در دیتی مارول یار سہ کہ در الوقت  
حلقہ لودہ و لودہ در اس سکاں سکاں دیکر دیکر سہ سہ لیستہ کہ مدفن آن امر لودہ ماہ سر دہ اردل  
ہر حد سکاں اراں آہواں دواحد و چالور براہید مطلقا حسن نمود مد و مار کشتہ مارول شش  
گردیدہ سہ کہ در اراں حد و دستہ لودہ مار نمود کہ خند امیر القومین علی در اراں حد و سہ لا حرم مارول  
سہر شکار کردہ لوارم طواف کما آورد و مردم بخاوردہ سہ روز و در آنا دای و جمعی دست مہدا و تالو در  
صد دہستہ سال دیگر عہد الدولہ د علمی در سہ ست و ستن و ملت ماہ سریر قمر حسن عمارت عالی حیات

ولیس اردو عماران حال عمارت بران بود و در خواصه عبد الکریم دو مسجد عمارت واضح می نویسد که در رجب  
 سابق که که در محرم بود در بنی کعب میر محمد خان شهباز که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 سلف مرده است که که در بنی کعبه عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 پیدا شد که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 یک در مسجد است و در رجب که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 ابی طالب کرم الله وجهه فقط و در کتب دیده شد که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 است در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 بهاد و در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صحنه آن لوح اسامی عمارت بنی مقوش بود و اینها  
 قرآن الله اعلم رسول الله علیه و آله فقط و سلطان حسن مراد و اسامی عمارت بران در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 ساخته و الله اعلم امام المسلمین حسن مراد و اسامی عمارت بران در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 مس رسول تولد پدر فتنه امام دوم است و در ولادت او نهمین شهر رمضان سال سوم اربع است  
 و تولد در ماه مبارک سال زاده او اگر چه نه و اما بدینش قائل است و او را  
 در کوه مرشد خلافت نماند لیکن او بعد از شش ماه بسبب جصومت معاد به ترک خلافت کرده و  
 کوه به نیت رفت در حدائق الاوراق و مرقوم که رسول خرداده که خلافت بعد از وی سسی سال باشد و بعد از آن  
 ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد در مدت سسی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از  
 حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حقیقی ندید بعد از شش ماه ملک معاد به تسلیم کرد و معاد و امام  
 به او می گویند تا آنکه به شش نوبت دلاله را مرد اسماعیل بن امام حسن بود و بسا و ما و او را که  
 حمله بران آورد که امام حسن را هر دو به جابجه او حید مرتبه طبع ماه و حشم امام حسن را هر دو در  
 خرابه صحنه داد و مرتبه امر العباس سائده که نوبت بدو در ستاده بود تا آنکه میامی چون امام حسن  
 آن آب را نوشید حگر باره باره گردیده و حلق او سرور آمد و حال داد این مقدمه است و حقه  
 است هشتم ماه صفر در سال بیستم از هجرت عمر حین و نیت سالگی از نوبت آمده و بعضی بگویند سفر سینه  
 فسخ و در بنی کعبه اند و حمله بعد از وفات امام حسن بر آن میرد گفته فرستاد که حالا مرا بگو  
 از رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 یعنی قبل ما دال به شوی و در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب  
 که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه که که در رجب و عمارت کعبه در رجب

در تاج و تاج گشته  
مگر ای مومنان ای حشر را

مگر ای مومنان ای حشر را  
مگر ای مومنان ای حشر را

تخل محسن امیر علی بود  
داین جیدایات در تاریخ و فائس از حوالا اصلین گشته شد

حسن آن اوستاه کون و مکان  
لحدید و حلافت آن ساه  
حتم مردایت او حلافت سه  
لود تاریخ بهتم ای مسود  
انتباهی تمام لسم  
باقیم گفت سال لفل امام  
حیف آفاق ماه بی اسلام

امام حسین  
در روز ولادت او سیوم شوال سال چهارم اب حیرت و مولد میره  
چون معادیه اس سیال در سال ستم اب حیرت و دیارفت و حلافت میره رسید ماه مقدر  
ولیدر ستاد که حسین مادر حیرت من کواں ولید مادر را پیش امام حسین مادر او مادر را حوا ده در  
حتم سد گفت من در حیرت او چو در آیم که او از اهل دور ح است میره مادر دیگر که کوس بر لید  
لوت که حو این مادر رفو رسه جیاں کی که سر حسین را من و رسیه ولید در کور و حیرت  
که حسین را هلاک گد - او که اهل کوه امام حسین را مادر ستاد که رد و بیاید که با تو حیرت گیم  
جیا که امام حسین با اهل حود لظرف کوه رودیه سد در اتاواراه چون حمید ان کر ملا رسه  
مانکر می که بریدر ستاده بود دو چار گردید آخر حگ شمع و ح سنه د امام حسین از دلف  
سم سها و س یام لودال سترش دارش حد اساحت و د حترال در ان او را قید کرد  
در دیر در سام ستاد و سهادت او کس ماه نه اردوت و معاویه تاریخ و ستم ماه محرم  
سال است و کت و س نو برده رسیه نما ک سال ۵۰۰ سال ستم از حیرت نوشته ام

تخصیص غلط است شیعیان روز شنبه است که روز عزا اگر تسبیح پدر پس دور شود ، ایضا مستحول است نه و  
 سنی ائمه اس روز را تسبیح ساجده و سنی امیه اولاد معاویه و ذریه و تابعین را گویند و تاریخهای و ما  
 آنکه که غلطانظم کرده اند بیکدیگر و کم از سال و فایده بی شود و جمیع ازان است

جمع دعاست هر چه بود که سوختن حلقه امام نقل بود  
 سال و شش کعبه نعلنی سردش را بر بدید

من چه گویم که ما را واقعات آه می آید مردی از اسم ذات  
 اولین هر دو تاریخ تقدیم بخارجی است یعنی اگر سردش که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف ما  
 نون که عدد آن شصت است و مراد از اسم ذات الدست پس اگر از لفظ الدمد مدد لفظ آه دور  
 میکنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این ادراک است و در باب و فایده شصت  
 محمد و فاطمه و حسن و علی و حسین

تاریخ ادم و لطف

رفتم مرغ و کرد و بدیدم هر چین  
 هر فنجی را که سودم و حشم را هر گلی  
 احمد و فاطمه و حسن و علی حسن  
 اولاد حرف هر محمد و فاطمه  
 بدیدم و بدیدم هر چین  
 ما که نواز میلی آمد کوشش من  
 تاریخ خوت نشان عجب از یاسمن  
 باقی است حرف هر حسن و علی حسن

امام مسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصفا فی امام حسین است در سنه سی و شصت  
 هجری ولادت یافته و در سنه هجری پنجم و بیست و یک سالگی در کربلا شهادت یافت و بعد از آن  
 امام نادرش شهر ناصیه است که در سنه هجری پنجم و بیست و یک سالگی در کربلا شهادت یافت و بعد از آن

تاریخ

آن امام زمانه زین العابدین  
 آنکه او را است رتبه اعلا  
 شب شنبه امام نقل نمود  
 سال هجری آن شب بی عیب  
 بمثل او مادر زمانه  
 سنده سال ولادتش  
 محمد هم از سنه هجری  
 رب دین بود که گفت باقی

مسئله نفس خرد عالم و علم رورم ماه رقت در عالم  
سالی نفس سیه مار رست گفت باقی در عالم رقت  
در نصیحه برادران ساهم رست رحمت حق برادران ماه رست

در کیفیت خلفای بنی امیه

معاویہ ابن ابوسفیان ابن الحارث اول خلیفہ از خلفای سی امیہ است جو اہل بیت ام حسان کی  
روحانی رسول بود مفعول است کہ دور سے رسول نسبتہ بود کہ معاویہ کد مکت او اند رسول فرمود  
کہ اگر رست تو در مدی میدا سود کہ او کسیدہ جس و جس ہا گفت ای رسول خدا من در جہاں پنج روز  
بدرم دہمہ از نیس سو کسہ می جو رم کہ من کم ہا مارا در مدی سود کہ برور ہاں پیمر جس کد شست  
معاویہ در جہاں لے دیدار سد و مر جاست ہلول کرد کجوح مباحث اسما ہر دوار کرد کہ مدی سراں نسبت  
بود سالت را ہیس در معاویہ را در درد آن طاقت نہا کج گفتم کہ ما ر عورت بر دیکہ یکہ مکو موسیہ  
لے رب محامہ بر عورتی کہ سیر بود کرد تا ہر گردم دفع گردید ہاں ساعہ بریدہ دشکم آن رن قرار  
گرفت و بعد ہست متہود در جہاں آمد جوں لے سمادت علی علالت معاویہ دست داد بریدہ نظر شک  
کہ کوہست اول امام جس را مکر و جیلہ دفع ساحت لے داراں ار جہت رن عبد اللہ بر عداوت  
را امام جس کرب دآن حمال است کہ دوری معاویہ لے جو دیر دیدار گفت کہ اسی لے جسید جس رنج  
و مسعت کردہ علالت را یس آوردہم دار تو کردم اگر آوردہیے دیگر داری مکو کہ ابراہیم تو را  
گفت اسی بر عبد اللہ اس بر سر زنی صاحب جمال دارد کہ در سستہر جمال اود چ عوریلہ می رسد  
آوردی مں است کہ او را ہاں برور دیگر معاویہ عبد اللہ بر میرا بجا نہ د و خلعت داد و گفت  
کہ تو لے عمہ معاویہ میجو اہم کہ مدحق تو میگوئی کم و د جہر جو د و دہم دولات مصر جو اہ تو کم  
عبد اللہ اس بر سر را این شخص رفیقہ کرد و از راہ بیارہ صد و دیگر معاویہ اورا باز خواہد و گفت کہ  
اسی لے جس جس میگوید کہ مں جمال ہاں دارم و عبد اللہ اس بر سر زنی صاحب جمال دارد اگر آن لے  
نکدار د مں در کج او در آیم عبد اللہ اس بر میرا رغب و ولات مصر بودنی الحال رن را طلاق  
گفت لے داراں معاویہ اورا نخواہد و گفت کہ دست مں بر اکیجو اہد و می گوید کہ اوراں خود را کہ معا  
جمال بود جہت و لایت مصر طلاق گفت مں کہ جمال ہاں دارم دور یکہ ولایت مصر اردی سرور د مرا  
بر کدرد مں اورا قبول میکنم عبد اللہ اس بر سر را مں جس و لے کسدہ مار کست و معاویہ لے جو کسے  
اسوی را کہ مدی عالم و بار بود و لے کسدہ گفت کہ مں میجو اہم کہ لے سرور رن عبد اللہ اس بر سر مدی



وادرا کجاست پس من خواستہ الامور سے نصیری نوان سنے را تا جی راہ تا فاسم اس عبد اللہ ملاقات  
 سہ برسہ کا مہروی اٹھال مدتی کرد تا ششم کف اگر اور قبول کند بیعام من کدور سے چون  
 سینہ رفت تا امام حسین دو بار سہر سیکہ کی میر و کف بیعام بر بد لید معاوہ و بیعام تمام  
 اس عبد اللہ بر اس عبد اللہ اس زبیری بیزم گفت اگر الشہداء را قبول کند بیعام من ہم کوئی چون  
 موسیٰ سر دیک آن عورت رسید خود ہم تید ای او گرد مکف لہی نون جہار بیعام - تو آوردہ ام کف  
 بر جہار بیعام مار کو موسیٰ اول بیعام خود مکف بعد از ان بیعام نزدیکہ بیعام فاسم و بیس از ان بیعام  
 امام حسین رن مکف من حوال و تو مرد بر سے مالدوست نہاید مانی مصیحت پر سہ لفر مرد سہ  
 تو دادم پھر کہ میدا سہ مرادہ موسیٰ گفت اگر دلاست و ملک میخواہی برید را کوہ اگر جمال و اہل جوان  
 فاسم را کوہ و اگر دینا و آخرت کوہ امام حسن را کوہ رن گفت کجی من حسین کوہ  
 ماطع دیگر ای من دور کرد و من در فاید ان سیم در آیم بیس ابو موسیٰ کا جس امام حسن کوہ  
 چون موسیٰ مرد معاویہ آمد و حال مار کف معاویہ گفت ای موسیٰ من بجلد تمام رن را از  
 عبد اللہ اس رہبر مار کردم و تو در یک ساعت کار ریز در سر کردی سہ جوان بریدارین حال  
 خردار است سو کند حور دیکہ بگاہ ملک بید پد بیس رسد تا سہ حسین را از من خدا شکم آرا نام نگرم  
 و آن بخت عجیب کرد کہ گشتہ بود ماملہ چون خلافت و امارت نہ معاویہ قرار گرفت پنداری  
 ملک فقیر روم را سہ بخود و سمرقند را نیز بدست آوردہ و من را استقر خلافت خود ساخت  
 و پس خود برید را و بی عہد نمودہ کہ پنج عہد ماہ رسد در سال صحت از عہد وفات کرد و در  
 دمشق مدون کرد مدت خلافت و امارت او بعد از عزلت امام حسن آوردہ سال و سہ

صبح بود بود بعد از دی پیش  
 شیرید این معاویہ کہ دویم خلفہ از خلفای ہی امست بر سر خلافت و امارت نشست چون  
 شش ماہ گذشت لکر بر سر امام حسن فرستادہ اورا شہادت رساند و بعد حکومتی  
 سال و شش ماہ و شش روز در شہر دمشق در گذشت و ایوافوتہ اید کہ در ماہ محرم سال  
 و جہاز ہجرت لوقوع ہوستہ بعد از دی پیش معاویہ ثانی ابن یزید بر سر خلافت  
 نشست و بعد از کماہ و نیم کار سلطنت و در بارہی را دشوار انکاستہ ترک خلافت نمود و  
 بعد از ہجرت بعد از دی صحران ابن الحکم در دمشق بر سر خلافت و امارت نشست  
 و بعد از انکاستہ یزید ماہ در سال نشست و صبح جز سہ در گذشت و بعد از وی پیش

عنه الملك اسدال بر سر مرصفت خلوص نمود اول کسکه از بنک غرب که امرا را بر سر و سر نفس  
عنه الملك لودوا الوالد ما که کعبه می باشد در میان و سب آن بود که او کعبه است لود که کعبه اگر  
گفتی بر لب اریسی در حالی در آن دی در در میان او عهد الله این بر سر که از هنگام مریدان معاصی  
اخراج در پیده دیکه و در نه حیات میگرد در سال هشتاد و دوم بحری کشته شد و عهد الملك عهد خلا  
لب سال و همداه در سه هشتاد و شش بحری فوت کرد و عهد و فالتس ولیه اس عهد الملك  
در دار الخلافت دسی بر سر حکومت است و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و ماوراء النهر و حوازم را بر سر  
درست آورد و در سه لود و شش بحری در گذشت در کتاب حدائق الاولاد مدت حکومت او نه  
سال و هفت ماه و نوسه است و بعد از وی مرادش سلیمان بن عهد الملك بر سر مرصفت و  
مسند امارت خلوص نمود در سه لود و هفت بحری فوت شد گوید که او هر روز قرص مکس طعام  
نمود می شد و خلافت او در حدائق الاولاد دو سال و هفت ماه و نوسه است و بعد از وی

سمر اس عهد العزیز مروان ما بر سر خلافت است و او دو سال و هفت ماه خلافت نمود و در سال  
یکصد و یک بحری در گذشت گوید که او لحایت را بدو متقی لود  
و کسر در بنامی خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول مای خانه کعبه ارادم لود که در طوقا  
عرف شد مای باطراپه اینهم خلیل الله لود عهد از آن غالفه ان را تعمیر نموده عهد فصل جرم و  
اعداد ان فریسی که رسول هم مال سربک لود و آن در سال سی و ششم عام الفیل لود عهد  
از ان عهد الله اس بر سر در سال شصت و سه بحری و عهد او حجاج که امر الامر عهد الملك اس  
مران لود در سال هشتاد و چهار بحری مای عهد الله اس بر سر را عهد داده مای خود عهد اعداد  
نارول بر سر در سال و حواست که مای باره می دارد امام مالک مصطفی حست او گفت که  
خانه کعبه را بر سرین نوع مانده گذشت و الله بر مای در امام خود اراه تقصیر و تحریب حوازم نمود

## مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه و صد و بیست

### تمتة کتف خلافتی می امیه

در امیه این نامه عمر بن عبد العزیز بر سر مرصفت مکس لود عهد و فالتس برید مای اس عهد الملك  
در سه کعبه و یک بحری بر سر مرصفت با آنها و عهد از حکومت تنها سال و یکماه ساه که در سه  
کعبه و یک بحری در گذشت بعد از وی مسام بن عبد الملك که از پاره سلطه لود بر سر مرصفت

شش و پانزده سال و هشت ماه و ده روز حکومت کرده در سده کیسده شصت و پنج هجری در گذشت  
 به ادوی و لید مانی من پرید تانی بارسد حلافت بهاد و بر سال کسده و شصت و شش هجری گشته  
 شد مدت ملک او یک سال و ده ماه و چند روز و در روزی سرد آمد به لید مانی بارسد حلافت  
 و نامت جا گرفت و او را نیزه با قفس گوید به حلافت شش ماه و شش روز به ادوی و لید مانی بارسد حلافت

اسراهم من ولد مانی بارسد حلافت مدت خلافت او ششاد و در روزی مروان تانی  
 من محمد بن مروان اس الحکم در سده کیسده و شصت و هفت اسراهم را معزول ساخته خود بارسد حلافت  
 نشست و او آخر ملوک سی امه است او را مروان چهار گفتندی اولی که عرب پارسد حلافت  
 راسته الحاکم گفتندی و جوان ملک سی امیه در ابام مروان بارسد سال بارسد او را حمار نام نهادند و گفتند  
 آنکه مروان از آن وقت که حلفه شد بگرد و لغزعت نشست بلکه بوسه مرغ اعدا استول بود و  
 سرال شد اید مصارعت می نمود پس او را در صبور سیه خورشیه نمودند در سده کیسده و سی و دو هجری  
 اسل کوفه الوالحاس السفاح را بر خود حلفه گردانیدند و همدان سال مروان در یک ارجار که ما ابو الج  
 داشت گشته شد بعد وفات مروان تانی خلافت منی احمیه مقطع گردید و در خانواده منی عباس  
 قرار گرفت . . .

خواججه حسن بصری در منتخب للتواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشتم بن عبدالملک  
 غزو حرسه کیسده و ده هجری در گذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود این تاریخ در  
 وفات او در بحر الواصلین مرقوم است

تاریخ

حسن بصری آن خدا آگاه مقتدا می همی دلی الله  
 در سده نبیت و یک ولادت است در سده ده و وفات در حلافت است

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سده کیسده و چهارده هجری  
 در زمان هشتم بن عبدالملک فوت کرد و این تاریخ در زمان وفات او از کتاب بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه امام که باقر بن امام است با دی قاض و مرشد عالم است  
 سال مولود آن سعید در سده عقل با صد و شصت و شش هجری  
 هست ذی حجه و دو و شصت بود که سوی عدل شاه عسرم نمود

سال مسقار آن به در آن باقی عیب کف باز حمال  
مارج ارمولف

سال ملا و حضرت با قسره لودی میش دکم رحمه و محبت  
کشفه و جاده رحمت لود که سر کرده سوی حمت رف

خواجسته حبیب نجفی مرید و حلیه حسن لهری است اورا غمی اراں گوید که وراں هواست حوا به  
تاریخ هفتم ماه رمضان که پیداست بحر ایں بهام سن عبد الملک فوت نموده و اس تاریخ  
ارکتاب مخبر الواصل نوشته شد

مارج

مقتدا می راه سیح حبیب - غمی لود آن عسر و حجب  
هفتم ماه صوم و سسه لود که ردیا حیب نقل نمود  
سال نقلش با اتفاق سده ثانی اهل دس گفت عرد  
سال نوشتن سده و س رمانی گفت لوده حیب یردا بی

امام جعفر صادق این امام محمد باقر نهم امام است امام مادر س ام و راه دهر محمد  
الوکر صدیق لوده در سده هساده و سده بحر در سده متولد گشته و در رد کار المصور عباسی  
حلیه تعداد در سده کیصد و چهل و نشت تا که کیصد و چهل و هده بحر تاریخ است چهارم ماه  
شوال رحلت نموده قرن در عقبه سب و آن کس می سب که در آن امام محمد باقر و امام رس العادین  
و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخبر الواصل

تاریخ

انکه اولود جعفر صادق لوف او است امام و والین  
سال مولود آن شریف و کبب باق ارا و ج عرس گفت حمت  
انکه اولود حسرو دوران سال نقلش در حمال رجوا  
مارج ارمولف

جعفر صادق امام المسلمین رفت و سر حلقی عم خود را فرد  
سدلوله در سده هساده و سده در صد و هشت و چهل رحلت نمود

امام اعظم ابو جعفر نعمان کوفی بن ثابت کیت وی الإحصه است لفتن نام اعظم سله  
 سس بنو شیر و ان مبنی می شود و نامت کای الاصل بود سار افشا و فسا کوه واقع شده  
 و دهال با کمال الوصفه در آب و هوا سے آن دیار بار آمده و بعد از کمال لحد جسمی از  
 صیاد و بسیاری از تالوس رسیده و اما ام جعفر صادق صحت داشته و فوا نهاده کرده تا مدتی  
 مبنی گردیده و در تکره الا و لیا مطوبت که وی استاد مصیص عیاض و اسراریم ادم و داود و  
 بر لبه خانی نوده و المنصور عباسی که دویم حلیه از خلفاء عباسیه است او را دریایا عمر  
 محوس داشته و در غرس ثوب گردیده و در تاریخ باقی منظور است که الوصفه ما را هم س منده الله  
 من امام حسن در خالف الو جعفر منصور اتفاق داشت نابران او را زهر دادند منقول است که چون  
 اسراریم از بصره اتفاق اکثر اکابر حرج کرد که نرسعت نمود و مجاورش فتواداد و لیسر خود حماد  
 را با چهار هزار درم بزدی و ستاد و نامه نوشت که اگر مردم دامن گیر من اند و الا تو ملحق می شوم  
 اتفاقا این نامه بدست الو منصور دذاریع افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب  
 سال یکصد و پنجاه هجری وقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از وفاتس ملک شاه جلال الدین  
 سلجوقی بر قریب که در بعد از حمد و واقع است عمارتی عالی بنام نوده عیرکی در مار کج نوله و  
 دانات او این را می گفت

تاریخ

سال بنیاد ابو جعفر	مراد	در جهان داد علم و فقه بداد
سال عمرش رسید تا بغداد	در صید و جبهش	دانا و آوا

تاریخ از شهر الو اسلمین

اگر او بود مجتهد زما	ن	نام او ابو جعفر نعمان
بدش بود نامت	را بد	سر و شرع مصطفی حابد
تابع بدش امیر و	فقر	خادم مشرکش صغیر و کبیر
سال مولود آن شه	والا	شرعاً است یا سر صها
رور سنقار او سه شه وال	بوده	تاریخ چهارم شعبان
لیک از روی اختلاف احم	از رح ماه	بود چار و هم
عقل تاریخ او چو گوهر	سفت	سال ترسیل او معلی گفت

[illegible]

که گفت که من و زهر حلیفه هستم بعد از آنکه بیاید دیگر بخورد و بار پرسید که مرا بمیدانی  
 که گفتم میرا گفت که تو بهشتی دقت گفنی که در بر حلیفه هستی همان گفت که من از روز بزرگتر  
 و بیاید دیگر بخورد و گفت که من خود حلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام رحبت و در این شراب  
 از پیش او سرود حلیفه پرسید که تو را به کجا میری گفت که نمی ترسم که اگر بیاید دیگر بخوری مگر که تو  
 خود رسول خدا هستی و اگر شاه به جلاله بجم نمونستی مگر که خدا هستی حلیفه ازین الطیفه بسیار خوشنود  
 گردید و او را انعام بخشید بعد از آنکه به بی بی سرکش الهادی این بهی بر سر خلافت نسبت او را  
 در سنه یکصد و هفتاد و هجری مسموم کردند و بامر مدینه حلاب از یک سال و یک ماه و دو روز و بی بی را از  
 ناردن الرشید این بهی که بجم حلیفه از حلقای عباسیه است در بغداد بر سر خلافت نسبت  
 و بعد خلافت بست و سال و دو ماه در سنه یکصد و دو و سه هجری در طوس فوت کرد و در آنجا مدفون  
 گردید و او را چهار پسران بودند الامین و المأمون و القاسم و المعتمد بعد وفات ناردن پسر  
 الامین ابن ناردن الرشید بر سر خلافت جلوس نمود و در آن سال المأمون با او جنگ داشت تا  
 آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و پیاپی المأمون سرکش ازین جدا ساخته  
 قتل نمود و مدت دولت الامین چهار سال و هفت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او مراد پسر  
 المأمون ابن ناردن الرشید بر سر خلافت جلوس فرمود

سفیان ثوری در زمان منصور عباسی بوده و در سنه یکصد و نصد و نصد هجری در زمان  
 مهدی ابن منصور خلافت محمود قرط در دمار لصره است و تاریخ وفات او درین ابواب دریا

تاریخ

آنکه سفیان ثوری نام است مرشد خالص در میر عام است

مرقد عالمیش بر لصره بدان سال ترجمیل او های جهان

و داود طامی در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود مدت سال حضرت  
 را که کرد و تفضیل و ایمان او هم را دیده و بیرون رفتن او حی را می بود و قریه نمان خور  
 ترس بر و گذشت باده بدو داد آن است ترس با جلال خود صحبت کرد و حرف کزنی در وجود آه  
 و الله اعلم وفات داود طامی در سنه خمس و شصت و بیاید در زمان مهدی ابن منصور بود و فو آمده

آنکه داود طامی نام است فذوه خاص و عمده عام است

سایار رواق عقد  
 سال نقس مسعود پنجم شد  
 نخواست بلخی تاریخ بهم ماه رمضان  
 سوده ترس در لاب لایب حلال است

تاریخ

اگر مسلم سقس بلخی  
 سراد در لایب حلال  
 امام مالک تاریخ مهمم ربع السانی  
 سده مکصد و هفتاد و هجری در زمان مارون رسید

تاریخ

شبهه راه مالک  
 سال مولود مالک دوران  
 نود و یکم در ربع دوم  
 دختران بهای دین مسین  
 امام ابو یوسف در زمان خلافت ابی و در سال دوازدهم اول او است که خطاست  
 اقتضا مزار گردیده و در زمان مارون رسید تاریخ لب بهقم ماه ربیع مکصد و هفتاد  
 اودم هجری ارجحان رومه

تاریخ

سیوی راه لوسعه  
 ناصی تبرع معنی اسلام  
 در ربع ماه است و هفتم  
 سال تولد او غا اساه  
 سال نقس ربهعت مارک  
 امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق بهقم امام است در ار لاد علی اس الی مالک  
 در سال مکصد و است هجری تولد سده و در جمعه است تخم ماه ربیع مکصد و هفتاد  
 و س هجری در زمان مارون رسید طبعه لهاد و غاب یافته مسته او و مفره امام محمد تقی



مات دوم  
 بود از قدیم است و این را در این دمار کافران گویند و در کتب کسب اسوده اند و آن کسب سمت  
 شطرت میادی کند و حقیقتش که اسباب بشری شرط دفع است

آنکه موسی کاظم نام است : قدوه روزگار و امام است  
 خلق را مدعی حقی و صل است : سال مولود او امام ولی است  
 روز جمعه امام لعل نمود : از حب ماه لب و دهن نمود  
 ملک العرش و حور حله مرین : سال لعلش بگفت سده من  
 مرقد آن امام در بغداد : بست لی سده ای بلند مراد  
 امام محمد در سه کعبه و شهادت و شش در زمان نادر و از تنید خلیفه بعد از فوت کرد

مارج از بحر الوصل

معنی شمع و دین محمد بود : مایع ذات پاک احمد بنود  
 سال لعلش که در کوه است : ماه اوج فلک ملائک گفت

فصیل عیاض مائل از کوفه است و معنی گفته اند که مائل از حراسان است از ناحیه مرو  
 و گفته اند که دی در سمرقند زاده و در غرم سنه سبع و نمانش و نامه در کتب نگاری که مقری سوره الفاتحه بخواند  
 خواهد نوره مرد و جان داد

مارنج

جوی فضیل عیاض و اصل حق : بحر آمد موسی باع بهشت  
 ملهم غیب سال رحلت او : لوده او و اصل الله نوشت

شیخ معروف کرخی در تذکره الاولیاء مسطور است که نادر و بدو او ترس بود و ند و قتی از او طاعت  
 نان می خورد و دیدارش بود که کرد یاره ازان مدد داد و جوی آن بر ساقین باز خود  
 صحبت کرد معروف در وجود آمد چون در ابراهیم معلم فرستاد معلم گفت مکنونات و ملامت گفتی  
 قبل بود الله احد هر چند میگفت که خداقی است او گفت که یکی است هر چند معلم ترشش سود  
 بدانت بس اکت مادر و دیدارش گفته کاسکی میامدی و بهر دینی که خواستی مامور است او کرد می  
 روی بدست علی بن موسی رضا سلمان سید به ارجند گاه روزی در حاکم بدر رفت گفتند  
 کست گفت بهر ت معروف گفت بهر کلام دسی گفت بر دین محمد مادر و بدو ترش بیترش سلمان شد

اسیوم

الکاه دناؤ دطاسی افتاد و بسیار ریاضت کشید و سعی عبادت و نماز و دعا آورد - و حمد و ثناء در صدت  
دم زد که سارا آئینه شد معاصر بود امام اہم اہم دہم و ناؤ دطاسی محبت داشتہ و اسناد سہمی معطی  
دیوار بود چون فوت کرد در غایت حلی دوا صبح کرد داشت ہماؤ میال دردی دہوی کردند  
چہوداں دتر سالان و ہموال مرکب میگفتند کہ اربابست خادم گفت کہ او گفتہ ہر کہ حمارہ من اس  
رہیں رہتو امد داشت من اراں قہیم ترسیال و چہوداں تنوالہ سہ سالان ہر داسد  
درور کردہ در زمان ماموں اس نارول الرشید سارچ بسم محرم سہ اس ارماسار  
و در سہاد در موضعی کہ اراکچ گوید مدون است حاکم سہمی فلیت سہی کہ در کرج تہرت  
سہی است - کورگور معروف معروف است - تارچ ارغر الو اعلیں

مارچ

آنکہ معروف کرجی اس نام است دارداں معلّم و علام است  
آورد ما کلمہ نقل نمود میثم ارمہ طہم لود  
نی سک درپ ای ستودہ دل معروف کت سالصال

مات سیوم از ابتدای سال دوصد و یک لغایت سال سہ صد از ہجرت

ذکر خلفای عباسیہ کہ در باب سیوم در بعد از خلافت نموده اند

در ابتدای این ماتہ الاول اس نارول الرشید کہ در کشتن مراد و حمد الا من را در سہ یکصد بود و  
ہجری خلافت رسیدہ بود در بعد از سہ صد حکوم متکس بود و در سہ دوصد و پچہم ہجری بعد خلافت  
ست سال پس باہ و سیرہ در درگاہت بعد از دی مراد او المتعظیم ثالثہ اس نارول الرشید  
کہ مشہور است - المتعظیم تاس در ماہ حر سال دوصد و پچہم ہجری در بعد از سہ صد خلافت است  
و مارچ پچہم ریح الاول سال دوصد و اہم دہمت درگاہت سہ من رای کہ مشہور است  
سامہ مار کردہ اوست و سہ من رای نام ہارہ سہ ہر کس اس اسد سرور کرد تا شد ریح سامہ  
استہار نام مرار امام علی نقی و سہ من امام حسن عسکری و سہ سہ و سہ متعظیم در ماہ  
سعدان کہ ہشتم ماہ ماریل سہ لولہ سہ دہتم حلقہ از خلفای عباسیہ بود و ہشتم کس  
لودار سل عباس و سہ مراد و راجیل دہمت سال عمر لود و در سال دوصد و پچہم اہم ہجرت خلافت



ماہنامہ

اعلایه گردید و در سه دو صد و شصت و پنج تری المپ حکومت به سال و پنجاه ماه و نشت و پنج روز در گذشت  
معدار وی لایس الکسی مالیه این معتصد مسد خلافت دایم من ساعت و لیسار حکومت  
ست سال و پنجاه در سه دو صد و پنج تری در گذشت معدار وی بهرادر پیش  
لمقتد مالیه این معتصد مسد خلافت مکنس گردید

دکرمادشاهان نبی لیت و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول این ایقواس لب سب که در زمان پادشاه خلیفه بعد از ملک حراسان و غیره ستون  
کشته و بعد حکومت یازده سال در سال معتد بالله در سه دود و صد و شصت و پنج در گذشت بعد از  
برادر او عمرو بن لب حاکم شد و در سال دود و صد و هشتاد و هشت است امیر اسمعیل سامانی حاکم  
مادر انهر گرفتار گشت و او عمریت را خلیفه معتقد و سعاد حمله اورا محوس نمود و بعد از آن فصل رسید  
او ملک خشم بود و پس از آنکه موحد امیر معتقد امیر اسمعیل سر عمریت را که محمد نام داشت انداخت  
ملکست سی لب اورا مسلم شد و احوال آن سامان در مات چهارم ثبت است

امام علی موسیٰ رضا بن موسیٰ کاظم سیم امام است اراد لاد علی اس الی طالب در

سه کفصه و چهل و سه تری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و تاریخ مهم

سہ دوصد و سبچری در مان ماموں س ماروں الر سید خلیفہ لعدا و دنات مودہ و در

نه قول شفته تاج از محضر الواعظین  
تاریخ

اے امام رہاں علی رضا ہادی ہدی رہاں دہاں

دوب اور انام مامس دان ہیر مارور حسہ صامس دان

وقت ناف هر دین و بیست سال مولود امام  
بود ادبیه و مهم ر که ردیا امام کرد

سال ترجمہ آن امام رہاں      حردم گفت صاحب ایمان

افصح در دست و کمال نگاه بود و مراد است که بدست احمد حسن که مراد

فرگد و مدد سامعی نمود اما ادراک که سامعی احمد را گفت

امام شافعی در حالت دکیاس یگانه بود معلوم است که مذهب احمدی حاصل هر که مذهب احمدی

مرکب کند کا گرد و مدد سامعی نمود اما در اعدا آن که سامعی احمد را گفت چون کسی نثار

محمد حاموس میگوید که ستامعی در یکسره و نغمه بحر ری در ترکیه الوحیده رحلت نموده لوحه د آند

و نوشت در و دیس و چهار در امام خطاب دامن عباسی و اقع شبهه تارخ از خضر الواصلین

تاریخ

۱۰ شمع معنی نود و نحر ثلثین ۱۱ سبب علم و فضل و صدق و حق ۱۲

رود آرمینیه بود و سلج رجب کہ تہذیب نامی بحضرت رب

۱. سال مولود او معیے دان : سال سر حیل او مقدس خوان

مرقد او بمحض فیشن رسا ہے بریں وزماں و کواں و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا بنهم امام است از اولاد علی بن ابی طالب در  
سنه یکصد و دوازده ولادت یافته و در زمان خلافت معتمد بالله عباسی در سنه دویست و  
هجری وفات نموده و زینب و مدون گشته

تاریخ تہذیب

آن امام تقی جواد      رمان      لطف اور سکے وقائع      دہائی

در جهان بود صابرو و اثق . سده سال تولدش صدوق<sup>۱۹۰۵</sup>

سلج ذمی قعدہ و سہ تنہ بود کہ تقی سومی حلدہ عنزم نمود

سال ششم دادن نفقہ رماں

مرقد پاک اوست در بعدا د رحمت حق همیشه رودی را و

بشم خفا فی اصل وی از مردست معتمی نذا دگشته و اینجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال

سبع عشرین و داتین در زمان خلافت مقتصد بالله درگذشته میس از احمد خن با اها و ویرا

برابر میداستند از احمد جیل تاریخ و مات از قبر الواصلین که در آن سنه دو صد و شصت و پنج از حرم میاید

متاسفانه

بشر خاکی که فدوه شرمست <sup>ش</sup>سجده راه دان و راهبر است

روز عاشوره چارشنبه بود که ز آفاق شهر قتل نمود

سال تاراج لفظ او بی شک

هر قدر عالمی اش به نفع ادا است

خواجہ بانو علیہ السلامی در مراتب اقباب ہما مطہر است کہ ہما مشیطہ فیزی توئی تو د فرامہ بدش عیسیٰ بن آدم  
بن شہر نشانی جدوی گری بود سلمان شد از افزان احمد خضر و یسہ در خدمت امام جعفر خاتم

حاجی اود عمری در داریافته دور زمان ابو الفاضل جعفر بن معصوم تاریخ است و بیستم ماه شوال در  
سده اربع و بیست و هفتم فوت کرده و تقویم اصدی ذیل و ما بین لنا رس تاریخ که سده  
ی نهمه دو صد و سی و هجری است تاریخ می یابد

تاریخ

سلطان سالکان ره جویم امام مرد در سال ثانی و سی و نهم و اوج و اوج و اوج  
در او لامه رحلت اوست جهان حوال قد سال عالم قدس قم سید

۳۳

تاجم اصم اقدای مسیح حراسان بود و در مد نفوس بیخ سب و میر احمد خسرو به گویند که روزی  
از بی سکه ای بیتر سده نگاه مادی او صادر شد آن رس تحمل صد نظر برشت ماد و حجت حاکم  
برای ربع محال او گفت مادر بله گو که پوست من کست رس حوصل شده مار با سفید  
معینه و حامی سر از آن مار جو در اگر ساحت و ارا آن است که او را عالم اصم می گویند در تاریخ  
صلوات المومنین معصوم سال دو صد و سی و هفتم فوت کرد تاریخ از خیر الواصلین

تاریخ

اکبر اول و عارف بردا ام او حاتم اشم بیان  
سال تاریخ نسل آن مسعود قسید اهل دس حسره و زمود  
در نوامی تلخ مرد اوست بر سه بر بهت سده اوست

۳۴

احمد خسرو به مرید و خلفه حواجه حام اصم بود در سده دو صد و چهل و هفت فوت کرد  
در تلخ به قول کرد به تاریخ وفات او که - خیر الواصلین نوشته است که ارا  
سال دو صد و سی و هفتم است تاریخ می یابد

تاریخ

اکبر جون حسره دیک و نام او احمد اس حسره به  
قدوه دین و پیاده اسوه دهر و زده عالم است  
مقتل به کج آن و احد گفت جاوید نحو حق احمد

۳۵

مرد او تلخ مسعود بافت نفس معصوم است  
احمد بن خلیل ارا خلیف کرد که فرا از مخلوق گویند گفت به ارا مار به رد قبول کرد  
ارا سب خلیفه معصوم را چهل و سه روزه رکنه داده در سده صد و هشت و چهار راجع ادا

متر بدینده در مجاد و او دهم هیچ الاول هفتاد و صد و چهل و یک در امام خلافت المرتضی  
موت کرده تاریخ و فاجعه از خیر الواصلین

تاریخ  
المراد بود از خیر حلی - شد از دفتر علم رب عمل  
بود در نه هشتاد و یقین قطب کوسن شاه فی الدین  
دات او عده زمان در بین سال مولود او دست قیام خیرین  
سال مزحیل آن جدا آگاه شد رقم صاحب بخان الله

۲۲۱

جسم بر نور اوست در لفاف روح بر نفس او کتبت شاد  
ذو النون مصری در غبار الالس نصیف مولی حد الرحمان جانی بر قوم است که دو النون  
مصری در سنه خمس و اربعین دامین اردن سائرت جوی حازه او را بر داشتند گروهی از مرعا  
بر سر بخانه او بر دبر بامنه چنانکه همه خلق را از سایه خود بوسیدند هیچ کس از آن مرغال  
یکی را ندیده بود مگر پس از وی بر سر بخانه بر لبه شاگرد شافعی و الله عالم بالصواب تاریخ از خیر الواصلین

تاریخ  
اگر ذو النون مصری است نام است فدره اولیای امام است  
سال سفار آن دلی زمان خردم گفت باز عدن و جهان  
محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری در سنه یکصد و دود و چهار ولادت یافته و سال  
دو صد و پنجاه هجری پنجم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از خیر الواصلین

۲۲۲

تاریخ  
آن محمد که ابن اسمعیل لود پنک خلیل رب حلیل  
ماه سوال بود شاد دهم که طلوعش نمود چون انجم  
سال مولود آن جدا آگاه گفت بالف عیر دین الله  
صح آید و دهم زرح لود بکان قطب شد و در رجب  
سال نفیس راجع هفت طفق بالف خلیل گفت قطب الحق

۲۵۰

سیری سقطی استاده چند و سایر بغداد بان است از افزایان حارت و بشه حانی  
است در اول سقط فروخته مگر بعد از آن مرید معروف کفری کشته او خیال حشید بود و حسب طاعی

راویہ صبح سہ سہ سیوم رمضان سہ گنٹ و خمس و ماس و امام خلاف الشتر مالہ و کس  
ار و سارفتہ و در حلقہ فساد مدو لہا کہہ ماسح ار تحر الو اصیلین

تاریخ

عبدہ اولیاسری عیسیٰ قدہ اصفیاسری سقطی  
رہ اڈیہ لود سلج رح کہ گنست ار جہاں نمیش و طرب  
مار تارخ سیوم ار رمضان رور بر حل او سہ سہ دال  
لک لک سہ سال رحل آن شدہ مرقوم رت عدل و جمال  
مرزا و کھٹہ تعداد بہت یی شدہ موصی ار ساد

۲۵۳

امام علی نقی بن امام محمد نقی دہم امام بہت ار اولاد علی اس ابی طالب سال ولادت  
او دودہ و سہ سہ ہجرت و سال وفات دودہ و سہ ہجرت در لود او موصی کہ اسرا سہ  
رای گوید مسہور سارہ در حارہ خود مالام محمد عسکری کہ لہ او لود مدو لہ او آن مقام را  
ار مع و عالی ساحہ اند حدام و نمازیں اکیا از مردم ردار بدورات را سہ پد و تقدیر میگیرند  
در طین عقیدہ اہل تسبیح حامی کہ امام ہدیے عیث نموده اند در گنج حارہ داعع است

تاریخ

آن نقی رماں امام ہمام نادری حلق در جمعی امام  
سال مولود اور ردیے سہ اکمل الاکمل بہت کف حسد  
لود دوشہ و سیوم رح کہ نقی سہ سہ سے حضرت رب  
سال نقی اتفاق جہاں کو نقی لود رب دس بر جواں  
مار سال وصال آن سہ دس سگن عدل سہ تصدق و نقی  
مرد باک اد لہر من را سہ عالمی را سہ سہ کار کاسب

۲۵۵

۲۵۵

یحییٰ بن محمدا و سہ سہ ہجرت دہم رمضان سہ دودہ و سہ ہجرت و سہ ہجرت  
نمودہ و در سینا لود مدو لہا کہہ ماسح و جاب ار تحر الو اصیلین

تاریخ

انکہ یحییٰ بن محمدا سہ او اہل اتفاق را ملاد اس او  
رور سہ کہ کرد عشرم جہاں ہر دہم لود ار مہ رمضان



سال نقش ز اوج بهت ملک  
گفت بکس تو چون حور و ملک  
مرد باک او نه شد

امام حسن عسکری بن امام علی نقی  
از دهم امام است از اولاد علی بن ابی طالب

در سنه دو صد و سی و دو ولادت یافته و در هشتاد و یکت دویم خرم سنه و در هشتاد و یکت  
ملک پیچیده لوقوع آمده و در سنه من رای در سلطنتی بدر خود مدون است

تبارک

حسن عسکری که معصوم است  
همچو آمانی خوش سموم است

سال مولود او ملطف قدیر  
مطهر الخ رفیع بود

از خرم که بیت دویم بود  
رویشینه انش سفر فرمود

سال نقش تراستی بر خوان  
که شده حرف را اس از دور این

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری  
دوازدهم امام است از اولاد علی بن ابی طالب

در سنه من رای نوکده شده و در خور و یک غیبت موده و بر طبق اعتقاد اهل تسبیح با در زمانه انظر ظاهر  
چنانچه شد

انکه او مهدی است و دادی خلق  
دست والای او است شاد خلق

اختلاف ولادت آن شاه  
همه میدانان خلق اله

جمعه و هفتم محرم بود  
که از آفاق عیشش برمود

با همه سال آیتش بلند  
مهدی صاحب زمان

عبد الله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم  
موجب بار بکی که در جنة النوا صلیه بر قوم است

سال ولادت او دو صد و دوم بر یک است  
سال وفات دومه و یکت تاریخ است

تبارک

بیشوای زمانه مسلم بود  
کلمات دین مسلم بود

سال مولود آن یگانه دطاق  
حسب در گفت دادی رائق

سال تاریخ نقل ابوبی شک  
صاحب ایمن عدل گفت ملک

ابراهم بن ابراهیم بن سلیمان المصنوع  
البلخ از انسانی طم ابرج است

و در کتب معتبره و آن رفته بود  
استه آواز داد که ای ابراهیم نه از رای ان کاره

اندر دیرالکاهی بدید آمد مرکب سلطنت نموده دست در ظرفیت یکور د و دگر رفت در انجا اسفیاں نوری  
فصل عیاض و دیو یوسف محبت چوب و دار انکا سام رجت و انکا کت میکرو ما در سه احد  
دیس و امین و یحال فی سبک و ستین دماس اردی بارفت و اریس تار کج که در اخر انو صلیب  
نوسه سید سبه دوحه و نصرت و مہب استخراج سے یاد

تاریخ

لوراد ہم کہ لود ابراہیم  
 صاحب بلخ لود آں سلطان  
 خود ارعول اردو محال  
 ارحام سے کشت لب و دستیم  
 سال لعلس کہ دلنیں لودہ

صاحب معرفت لعل سلیم  
 بارک سلطنت سے اردو حال  
 عمر آں شاہ کی قید و دہ سال  
 لود کاں شاہ سے بحر جہیم  
 گھٹ سلطان اہل دیں لودہ

قرادور و لاہ شام اسب      لور برو می ر صبح تا شام است

الوعمدہ المہ مغربی اسناد اہم خواص دار اہم سیال کرنا سبھی داد کر یکیدہ اسیت و سا کرد اوین  
 پس ہر می نودہ و عمر او سعد و دد و سال لود عمر اسناد او سعد و دد سال و الوالحین تکرار  
 عمدہ الواحد زید نصری است و سعد الواحد زید سا کرد حسن نصری است و سعد الواحد زید نصری کوه طور  
 ساسا پہلوی اسناد وی و قدر الوالحین علی زرین در رثر در حوت گو مند کہ در سہ  
 سع و سعین و دایم ارد مار و ہر در رت در ال است کہ در سہ سع و سعین و دایم سعین

149

شیخ حسین بن آدمی مدرس انگلیه و روحی اصل دیوبند و مولود مولود هیه سکر  
نایب بود و در پشیمان نور پور دامت ماسک کچیل و عادت محاسنه و محمد مصاب صحت  
داسته و سکر دیوبند بود در سه سح و تعین و ماتین اردیارفته و بی تاریخ ارمات سه  
سال و تعین و فصل سه سح و تعین و ماتین و الدله اعلم و اربس تاریخ مظلومه که از عمر الواصل  
سال سه صد و دو سیصد تاریخ

معدن علم و قلم و عرفان / سید الطایفه حضرت آق  
 دور جمعه و ششم رحمت / که کرد و سبب مودده  
 سال رحیل از رحمت / گف با لب خنده و اصل حق  
 قمر خانی اوده و عداد / مرصع فیض دجای است دست

مات چهارم از پیشه برع سال سه صد و یک لغایت مال چهار صد و هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بخت اخلافت نموده اند

دراخت این مات مقتدر بالله بن معتمد بن محمد بن خلفای عباسیه است در بغداد رسر خلافت  
 مستقیم بود و خلافت است چهار سال و دو ماه و بیست و نه روز و سه صد و بیست و هجری در گذشت و از  
 وی برادرش القاهر بالله بن معتمد یا بر سر خلافت گداشته چون امام حکومت او ماهر رسید  
 ابن مفلک که وزیر او بود و موافقت سایر ابرار او را گرفته مسل در جنت کسد و از ارضی بالله را بخلافت برد  
 و قاهر بنامد سایر ابرار در جامع نهادند که می میکردند میگفت آنها الفاس صدقه دهند کسی را که  
 دی روزی حلیفه نهادند مدت خلافت او یک سال و بیست و یک روز بود و از دست  
 اراضی بالله بن مقتدر سده خلافت را در بخت خند و بعد خلافت بیست سال و ده ماه و یازده روز  
 در سده صد و یک و هجری در گذشت از بهنگام خلافت مقتدر بالله تا ماه اراضی بالله  
 ابر چهار سو سه مخالفان بر حاست طریقه را متصرف شدند تا آنکه در سده صد و یک و هجری  
 سمرقند شهر بغداد و دیگر بقعه حلیفه نهادند و دیالاک لویا بر ملا و عراق مستول شدند و آل  
 آنها عماد الدوله ابن لویا بود که در ایام خلافت مقتدر بخار مات عظیمه با ملوک نوایم نموده  
 غالب آمد و شیراز را دار الخلاف خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غره ماد شاه  
 شد اصل ایشان از مرقه سیادان بود که از کو بهسان دیلم عراق عجم متوجه شدند و در بقیه  
 رعه مزد دات نمایان ترقه مصعب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از حلیفه اعراف  
 در رده ماد شاه شدند تا آنکه ماد شاه ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و ولیم استحکام  
 پذیرفت و ماد شاه ایشان با کینه و لبست و بیست و هفت سال امتداد یافت و در حرسان  
 و از آل الهی المهر ابن احمد سامان را که از گزشت باطله بود وفات اراضی بالله برادرش  
 المطیع بالله بن مقتدر مدت سده سال و یازده ماه و یازده روز خلافت نمود و در سده  
 سه صد و سه و هجری در گذشت بعد از المنقی بالله المستکفی بالله بن کسح بن معتمد  
 حلیفه بغداد شد دینار سه صد و بیست و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یک سال  
 چهار ماه و بود و از وی المطیع بالله بن مقتدر حلیفه شد و در سده سه صد و بیست و چهار و هجری



پس بر سر آنکه که معاصر حلیفه الرضی بالله بود نسبت سنی سال بعد از داد روزگار گذرانید و در سال  
 سه صد سی و یک هزار و صد و پنجاه و یک که شد رود کی شایسته ای او بود و بعد از وی پس نش  
 لوح بن لور و از آن سال و کز می حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت  
 بعد از وی بر سرش عبد الملک بن لوح هفت سال و شش ماه حکومت نمود در سنه سه صد  
 و سی و پنج از آنجا افتاده حال داد و بعد از وی برادرش محمود بن لوح حکومت رسید در اوایل  
 سلطنت او التئیس که حکومت حراسان فلقن بدو بود اما در سام خود احراف در رده بود  
 رفت و مرا فاعله اند یار مسولی کنند نامشاه آن دلاست گردید امیر منصور مدت بازده  
 سال حکومت کرده بعد از وی بر سرش لوح بن منصور که معاصر سلطان اسکندر بود  
 حکومت رسید و بعد حکومت لب و دو سال در سنه سه صد و پنجاه و هفت در گرفت  
 بعد از وی بر سرش محمود بن لوح مائت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده  
 با یما برادرش کچول گردید و عبد الملک بن لوح امیر شد و در سال سه صد و  
 هشتاد و هفت بدست ملک ترک ابلیک خان گرفتار شده و خنجه پس داد و او را در او  
اسمعیل در دست ملک کران ابلیک خان نجات نمود تا که در سنه سه صد و نود و  
 پنج جزیری با بر و نامی که سر دار طالع بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طقه با نهارید  
شیخ حسین بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج خود  
 روزی بر انداز پنجه برگشت و اشارت کرد در حال دانه ار بنده جدا شد حلق متحرکند و در  
 حلاج نام کردند و الله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق است و بیقرار  
 و سوزیده روزگار بود او را تصانیف بسیار فراسیی داشت که کس ندانست و اغلب  
 کبار در کار او امار کرده اند که او را در تصوف قدیمی میس که شیخ عبد الله و شیخ ابو مکر و شیخ  
عبد القاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعد و شیخ ابو القاسم جرجانی و شیخ ابو علی  
مابند و ابو القاسم یوسف همرا به در کار او شده اند و شیخ عبد الله و شیخ ابو مکر و شیخ عبد القاسم  
ابو القاسم قشیری گفت در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود و اگر مردود بود  
 مقول علی نبود و بار بعضی او را سحر است کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور  
 با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند ما را شیر بران می باید  
 گفت بنده پیش دست از پس پشت کرده شیر بران با و در عرض میکنی میداد تا چهار صد بران



بخواند و انهم غرقه باشد بجا بید که آن ساعت غرقه من بر لب آب بر کعبه انداخته تا آب بر زار خود رود  
چون روز سوم خاکستر او آب زدند بخشان آوار تا المانی آمد و آب صورت کردن گرفت خود غرقه  
بلب و حله زد و بقتل بر دی الحلال آب بر زار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر  
جمع کردند و در فن ساختند در لفافه است که چندی و نور نمی صحت داشته و متاخر عمر و من عیان  
یکی است و بعد الملک اشکاف که شکر کرد علاج نمود و بعد و بست حال عمر داشت او می گفت که وقتی  
علاج را گفتم اسی شیخ عارف که مانند گفت عارف آن ماست که روز سه شنبه شش روز مانده با  
ارماه و می فقهه سینه و ملت مانه و برآه ماب الطاف برسد در لحظه دست و می او برسد  
و چشم او را بر کشند و مگو سار بر دار کنند و لیوزا نه و حاک او را بر باد و بنده ایهم که گفته بود دیگر  
بر سر او گذشت و الله اعلم و این تاریخ اگر کتاب جبر الاصلین است که از آن سینه صد و پنجاه تاریخ

شاه بهار هوای عالم بود  
هست بی شک حسن بن منصور  
شیخ عاصوره و سه شنبه بان  
روز قلنس مافاق جهان  
بب چارم راه ذی فقهه  
نود کان در سرج عدان شده  
نود و سفت سال عمرش بود  
کان رن رن حصیض نشد بعود  
گفت تاریخ نقل او فاضل  
نود علاج نحو حق کامل

سعیار و عیال و دار و کارستان مرقوم است که در زمان المقتدی بالله من المقدس و خلفه خدا در سینه  
نفتیش و ملت مانه چری که مطابق سینه نهصد و چهل و دو و عسوی بود که کسی ظاهر شد که دنا او  
از مشرق تا بحر بگرفت و مجده روز عماره و ارتانیر این حکایت یک حریب گذرم به صد و  
است شغال طلانه بیت گشت چون برون نصیب شغل - کار گذرم یقین بالا گرفت  
شیخ ابو بکر الشیخ در نجات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام  
احمد بن محمد که او مصری است سواد آمده در مجلس شریع بود که در شکر و حمد بود عالم بوده  
و فقیه بر روی حاجب الحجاب طلبه بود هشتاد و نه سال عمر یافت و در سنه اربع و ثمان  
و ثمانه در ماه دی الحله از دنیا رفته و در سه و ده و نود است تاریخ از جبر الواسع

شیخ شمس علی که بحر عارفان بود  
بوز قلنس بچند قران بود

دات اولود صاحب ار ساد سند رقم سال عمر اوستاد  
 سال ترحیل آن سلاطین و س محافل امروزی دار میں  
 حکیم کی ولادت اور در چهار سہ لک و پچھم ماہ سوال سہ صد و چھ و یک  
 ہجری کو وقوع آئے جبکہ اس قطعہ کہ خود لکھتے سادگی گردد

قطعہ

تہ صد و چھ و یک رسید یکت سال  
 چہار سہ و سہ روز رانی از سوال  
 مادم کجاں ناحہ گویم و نہ کم  
 سر و گویم و نہ کی کم سمیت و مال  
 درج و حوالی درج عمر لطیف  
 درج صورت یکو درج حسن و جمال  
 سرم کور سبب ددل کور نیر  
 زعم کور میل سہت و ش کور مال

مقدم لشعرا رو دلی الخارسی در بہت اقصیم مسطور سب کہ وید الدیس الوعد السہ محمد الزود  
 اولوادر قطعہ لودہ و در مرہ انام از حایب امام تولد و می از رد د ک سہ صد سہت وار مادر مایا  
 سدا سہ در بہت ساکی قرانی را نام حفظ نمود و بعد از ان شعر رعیت نموده و ادرا حق سہی بہ  
 عالی آوار سے خوش و صوتی و کلس عنایت و مودہ لود در آخو مطربی ادا و در لظ حاجت  
 و کار س در لوار مدکی سہی رسد کہ آب و سس در مقام لواحت ہم خاک ملال ساد وادی  
 و بہت نفس در حکر کہ در ب ردی جون آوازہ او نا طراف و انکاف رسید امیر نفس احمد  
 سامانی کہ امیر حرا سال و مادر السہ لود و لورس جولیتش مخصوص گردا مید و ادا دل کسی بہت  
 از عثمان کہ دیوان شعر ترتیب دادہ و امیر لور رد کہ را صبا نظم کتاب کنگلہ و و تمہ مشاد  
 ہزار درم لورہ العام سر مودہ جیا کدہ عصر می میو باید سہ سہل ہزار درم رد کہ رقمبر  
 جولیتش عطا کرت نظم کنگلہ و مشہ و در ترجمہ می مسطور بہت کہ عدد اشعار و دی کی ہزار ہزار و سہ  
 دست بہت رسید لود و در اقصی سح آن کہ اسفار دی صد و تلو لودہ و نات دی در سال سہ صد و چھ و یک  
 رو دادہ و قفق ارثول سر لودہ و در اکثر سب کہ جول اکمل سلطنت حرا سال ہزار  
 لورق آل سالان کمال گردید خواستند کہ احوال سلاطین عجم را در سبک نظم انتظام دہند  
 و دال دست مر سہ نظم سلاطین لود و این سیوہ جید الی کشیو ج بیدیر فتمہ ہراقیہ ار حرقوہ  
 لعل می آنہ جون لورسٹ نا میر لورسٹ مسطور سامانی رسید بکلی بہتس ہذاں مصروف گردید  
 کہ سلاطین ارادہ از مصاح سلاطین او محمول بود و لا حرم در شیعہ را کہ قزوہ سحرای عصر در مال



بود بمشغول انعام و اکرام گردانیده و این خدمت سرشته او را در اجتهاد و تحقیق بقول ائمه است برادر و نقول اکثر  
برادر و بیعت از دست ایشان گشتا بنیب و سبک لطف و نظام او در دست عملی گشته است چنانچه فردوسی  
اساره بران کرده می گوید

جوابی میاید کناده زبان  
سسخن گفتن خوب طبع روان  
منور آدم این نامه را گفت من  
از و سنا دنان منده دل انمن  
رکتاب و کتابت بنی برادر  
گفت و سر آمد بدو روزگار

ابو نصر اسمعیل بن حماد الطوهری صاحب ضحاح اللغات در سه سه صد و نود و دو یک سه صد و  
دچاره عمری فوت کرده تاریخ از قفسه الواصلین

آنکه دانش بید صفات آمد  
چو پیری کاشف اللغات آمد  
سال ترحل آن وحید زبان  
رحمت الحق رستم زده رضوان  
سال ترحل او در ده سال  
مظهر رحمت العیال دلیاب

۲۶۲  
۲۶۳

## مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت

و ذکر خلفاء عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بیست و هفتم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سر بر خلاف بغداد  
حادثت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و دو و پتر سه بعد خلافت  
چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و از وی پسرسن القائم بالله اس قادر خلیفه شد  
و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و هفت و هفت و داس جهان فرو  
بعد از حسیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سر بر خلاف نشست و بعد حکومت نوزده  
سال و چهار ماه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج در گذشت و بعد از وی پسرسن الرشید بالله بن محمد بن  
بر سر خلاف نشست و لب پنج سال و هجده ماه خلافت نموده در گذشت

شیخ ابو سعید الالحیر تاج چهارم سعدان <sup>ماست</sup> حاشیه دس هجرت خود کرد

قلب حق ابو سعید الواعظ است  
سردیای سوی اوج جمال  
دات او در گسای فردوس است  
سبب جمعه حارم سعدان  
رهمای کجایه دمیست است  
سال لعلش همای فردوس است

۴۶

الوالفاسم منصور الفردوسی مرقوم است که در دوسه فردوس فصاحت را رصوا و در غوغا  
ملاعت را مهال بوده و صفدان اس معنی سها مذهب که چکمان را در جمالت اید احسته ارد سال  
را دایمی طوس بوده منصور نام است که بخت الوالفاسم دام برادر فخر الدین احمد لعل است که در امامت  
سامانه دقتی را که به مالی مظم ساها مذهب مستول شده که گردیده حول ریاض دلت الاله امیر گردیده  
سلطان محمود را مظم آل کتاب مصلی تمام بهم رسید و مذهب ساعز سلف و تکلف لصد  
حکایتی اس میگرد حول آورده جو اس سلطان همه جار سعد فردوسی که در خود استعدا و آن  
مید به ار حنگ زیدون و صهاک متنی حد مظم آورد جاکم همه کس را سودون آن رعیت پیدا  
داواره او سلطان رسد و زمان طلب نام آوصاد گردید فردوسی عارم عربی ستم چون  
سهر در آمد فصارا به بدیم سلطان که ما به یک نام داشت در حورده عمر ل او فرود آمد الفافا  
رور دیگر عسکه و در حرمی و عصری سا عزال در مایلی لسته مشراب می حورده که اردو  
فردوسی را دید که می آمد با مظم کف که مردی لکجا می آید میس با معصن حوا به کرد  
بهتر است که نظری طراف او را دفع کم و بهر کدام مصرعه گویم که مصرعه چهارم فاصه است  
با سعد نفس که او تواند گفت خود کو خواهد رفت چون فردوسی مرد یک رسد سلام گفت  
حوا سلام داد و چون مست بر سید به ار گاهی گفت ار فاصه طوس گفت بهر کدام کم مصرعه  
گویم که تواند گفت رفیق ما است و الا رد اول عصری گفت به حوا عارض تو ماه را  
روشن مصرعه مانی در حرمی گفت به ما سعد رحمت گل بود در کس مصرعه سیوم عسکه  
گفت به مر کال تو میست که کند در حوس مصرعه چهارم فردوسی گفت سبب  
ما سعد کسان گیه در حنگ لیس چون فراد بود که حرف رد می به مصرعه شس و لون با  
عبار لفظ لیس دیگر فاصه است سحر صحت سعد به بر سید به که گویو و لیس که بود  
فردوسی داستا های ایان گفت شزارا حوس آمد احترام و عزت فردوسی نمود و گفتند  
که اس مرد را سلطان ما نمود ما ساها مذهب کوید و در دیگر ما مظم کف که اگر این مرد را سلطان سعد

امام خرد سلطان آبرو مانند پس کی جان گفتند اگر مردی بد نصورت میاید نزد سلطان نگردد  
فردوسی چون حبه آبیان خود چنان شب در استال نشست و اسعد مار را طعم کرده بپایک داد  
تا بمطالع سلطان رسانید سلطان در خوش آمد و ما حصار او نشان داد چون فردوسی بمنزل سلطان  
آمد حکم شد که یک ارشع شتری که مناسبتی با خرچس داشته باشد بگوید استوارمون را اشاره  
بفردوسی نمود فردوسی در مدینه امن را می گفت

مست است بنا چشم تو و تیر بدست کس که بر تیر چشم مست بخت  
گر بپوشد عاصمت ز ره عذر می طلبد گز تیر برسد همه کس حاصرت  
سلطان را القاب زیاده گشت بعد از آن عصر بسلطان عرض نمود که بنده را از خدمت  
سلطان فراخ رسب کشتا نامه را عظم آورد اما اگر فردوسی را که ادراک عالی و قوت سخن  
و فصاحت تمام دارد حکم شود تا بنا بکار مشغول گردد پس سلطان مردوسی را فرمود که بخوانم  
که ستا نامه را عظم آوردی مردوسی قبول فرمود و سلطان نزد یک قصر خود مردوسی را  
جای داد تا در آنجا اقامت کرده گفتن ستا نامه مشغول گشت بنگار کمال دولت بخت خود  
میرفت الا خواج حس میمدی که مرد حردمی بود و عنصری جول در سخن فردوسی دید  
چیزی را ستا نامه در حکم رستم و سپهر اب که گفته بود بپوخت فردوسی برد استانی که بپوشم  
می آورد نظر سلطان مرساید و سلطان بپوش سربت یک دنیا طلا و عده فرمود  
فردوسی دفتر را دفعه ای بآنچه که بود نظر آورد تا مدت سسی سال تمام کرد و بخدمت سلطان  
برجول در ابتدای ستا نامه شهادت نگاه داشتند بود و سخن در مذمت و تهنیت که  
طریق او بپوخت جای که این بیت از دست

نایات

جان زادم و هم بدین بکدرم ننگ گوی به سحر و جبر م  
اگر چشمم در سب بد بگو بکسر سبک فیر در طبع و سبب جو می جای  
گرت زین بد آمد بگاه من است پس سب آیین و راه من است  
اگر چه سلطان را با خوشش بد لیکن بپوخت وعده فرمان داد که شصت هزار دنیا طلا بپوشد  
حسن میمدی حاشیته از بدبران و مصاحبان را در کنار کرد و سلطان را الزام وعده مانع



# بایات پنجم

این چند بیت در عهد خود ای آن گفت بایات  
 حکیم گوی که را که گفت دالایست  
 بزمی که در دنیا نیست مگر روزی  
 حجت حضرت محمود را دل راست  
 ندم در یا غوطه زدم مدیدم در  
 گناه کس نیست این گناه در بایات  
 بعد از آن فردوسی چون لطوس رفت خبر سلطان رسید  
 چون انگس بدیش پیش رسید حصاره فردوسی را با علو تمام بیرون آوردند  
 کیت گفتند فردوسی است او انگس شده نزد سلطان کس دستاو با چه فرماید سلطان فرمود  
 آن مال را بوار ثمان او بدهند و مدد خواهند از فردوسی و خیر می ماند بود که بجهت مردانند  
 آن مال را سرزاد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که بدین قبول نکرد من خبر قبول نمیکنم سلطان  
 خبر رساندند سلطان فرمود تا از آن زرد عمارتی عالی بر فردوسی تعمیر نمودند و آن بایات  
 بخو که فردوسی در تمام شایسته گفته ابداً ابد بر صحنه روزگار یادگار مانده بیتی چند از آن است

## بایات هجدهم

مدان شهر باد که این روزگار  
 بنامد بسنی بر کسی یاد کار  
 بترس از خدا و مبارز کس  
 ره رستگاری همین است و بس  
 میازار موری که دانه کنس است  
 که جان دارد و جان شیرین خوش است  
 جو دیدی تو این خاطر تر من  
 نه اندیشی از طبع خونریز من  
 بدالش نه بد شاه را در نگاه  
 و کره مرا بر تن نه سیاه نگاه  
 اگر شاه را شاه بود بے بدر  
 مرا تاج دادی و ز ریت کمر  
 اگر بادستانه بانو بے  
 مرا سیم و در تانرا نو بے  
 به خرد و زادی نه و الاسری  
 بدشش از صفاتان نه اهرمی  
 کف شاه محمود عالی تبار  
 نه اندید نه است و نه اندر چهار  
 بر سنار زاده نیناب بکار  
 اگر چه بود راده شهر مار  
 بسی ایچ بزم درین سال سی  
 عجم زنده کردم بدین بار سی  
 بسی شال بدم تشنه زامه ریخ  
 که ناک است بخت بدین مال و سی

مادانسیں میں گلیں مار کر دے  
 کھوں عمر مردیک رہتا دے  
 مولف گوید کہ اگر کلام فردوسی جیسا استفادہ کیا دے کہ اوں شاہنامہ را بعد بیست و ہشت سال مطلق آوردہ  
 در اوقاف عمرتیں قریب ہفتاد و تیس سال در مقامی دیدہ شد کہ اولیاد اراکیر سلطان  
 رجبہ سوحہ طرستان شد و بیست و دو سال دیگر مدہ نمودن طابریست کہ ہنگام وفات او کہ در سہ  
 چار صد و بارہ و پچیسے وقوع آمدہ عمرتیں را بدہ اراستاد سال کوہہ ماسہ و مردوسی  
 کتب شاہنامہ را در سہ چار صد و پچیسے جمع کردہ جایکہ تاریخ آل خود گفتم

تاریخ

تمام جہاں داور و کرد سکار بہر سہ صد سال بار

تاریخ

بہر سہ صد سال ہستاد مار کہ گفتم میں ایں قصہ شاہوار  
 اگر بیست و ہشت سال را نہ چار صد مہا کردہ سود سہ صد و ہفتاد مانی اندلس طابریست کہ در دوسے  
 در بیست و ہشت سال گشت کتاب شاہنامہ معلول گشتہ و مصداق اس معنی ایں ابیات شاہنامہ  
 ہست کہ در دوسے بعد نظم کردن قصہ مرد گرد شاہ گفتم

تاریخ

سہ ہزار کھوں قصہ پیرد گرد مہا سہ صد و دو رور آورد  
 نہ ہر تہ صد سال و ہفتاد و دو تمام جہاں داور و کرد سکار  
 ایں کلام بہر طابریست کہ در دوسے یہ کو ایں سلطان غویہ گفتم شاہنامہ کرستہ ملکہ سار  
 سال میں اراکیر سلطان مابین کار معلول گشتہ و بعد اراں حب جو ایں سلطان مانی  
 داستانہارا مطلق آوردہ در طغقات اگر بیسے مرقوم ہست کہ در دوسے سال چار صد و سار  
 بحر می توں کردہ

در کیفیت دولت آل ناصر الدین سبکتگین غزنوی  
 در زمان دولت امر عبد الملک بن لوح مادر شاہ مادر البہر حکومت حراساں سلطان الکتمش  
 لعلی داشت بعد وفات امر عبد الملک الکتمش احراف در ریدہ در سہ صد و سی و ہجری  
 باطراف عرب رفت مراغہ آمدہ استیلا یافتہ ماد شاہ آل ولایت گشت و بعد سلطنت پانزدہ

سال و فاس کرد چهار و بیست و شش الواسحاق بن علی که در ستمه صد و شصت و هفت در گذشت چون دار بچه بدیدند  
 الی تمین بود لقب سلطان ناصر الدین بیکتکین با سخته در عرس بر سر پشته ای نشاندند  
 اول او را دنا نامان اسلام که روح موسی هندوستان نموده و یاره از ملک هندستان آورد  
 بعد فاش کرد سال سه صد و ششاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان  
 محمود بیکتکین در عرس سر سلطنت و ایالت را در وقت ختیه بعلی  
 سلطان محمود غوری را سلطان ناصر الدین بیکتکین بخت داد و ایل باستان بمحمد بر دل است  
 میگرد در جبین حیات پیر بعضی از بلاد خراسان و ماوراءالنهر را در ملک آل سامیه برآورده بود  
 و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک تانی بن لوح کرد و در و غالب آمد و در قایم  
 خراسان و ماوراءالنهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفت  
 بتارخ هشتم محرم سال سه صد و دوه و بحر می مارا حه حبیبالدین و جنگ کرده بر و غالب آمد  
 در گردن حبیبالدین حاکم بود که حویرا با یکصد و هشتاد و چهار دینار قیمت آن کرد و ملودند باطله سلطان  
 محمود پسر بن متوال دوازده میسر بزرگ شده آمد فتوحات عظیم نموده و قیلهای عظیم الشان و عین  
 بیکران پست آورده بسیاری از ملک هندوستان تا بخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و  
 در مهابت خان نامی عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده تاجه بار اسب و حشود  
 یکتکین در زیر را فرموده سلطان شکست خورد و هشت هزار و سه صد متغال زرنجیه بود و یک باره  
 با قوت کلکی یافتند که چهار صد و پنجاه متغال وزن داشت در ستمه چهار صد و ششاد و هفت  
 تسخیر سومات متوجه گردیده بعد جنگ فلول را منقوح ساخت و در ارم باخت و تاراج بعمل آورده  
 تاجه بار از رخ و بنیاد بر کند و بسومات را که بت بر که برین و طولانیست پنج گرو بود و سول  
 برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب بیعت اقلیم مسطور است که سومات شهباز از  
 تاراج لجوات بر سائل در را عمان و در تاجه آن شهبازان درین بسیار بوده و بت زرنجیه را  
 سومات می گفته اند که در پلین ظهور محمد مصطفی آن بت را از خانه کعبه بر آورده بپند آورده اند و در بار  
 حویرا باطل آن دمار فروخته اند و التان تاجه بهت و می ساخته سومات نام کردند و برین  
 گفته اند که از آسمان آمده چنانچه ازین آیات فرخی مستفاد می گردد

مات دلا و غری اندر یکدیگر است لود  
 و دلا بهر یک است پرده را اندر  
 مات را در میان کاواں در دیه  
 بهر آن مت سحائے ما کرده  
 لیس آنکه آنرا که بد سومات لعل  
 کسی صادر دامن را برین معاد که است  
 انشمال بکدامی خود آمد است اندر

اما که گفت سلف را به معلوم می شود که این ساربان کرش ماربان سلطان محمود ریاده  
 از چهار هزار سال می نمود بر اجمه بود و لغول بر اجمه کرش در کاغذ است نموده و در تاریخ  
 اندر که سومات با لقا از مات مارچ سب که بهد و آرا را اعظم اصنام اعتقاد دارد  
 و لکن از میت سیخ زده الدین عطار حلاف اس معنی مستفاد می گردد

میت

لک محمود اندر سومات مات سفته آن مت که ماس لودلات

بهر گفته سر در حکم اسل سومات فوج روح به بخار ستافه و سومات را در عمل گرفته و حماس  
 طلب کرده گران بیرون می آمد به و حکم می کردند تا راده از حاد هزار کس لعل سید به  
 و سلطان محمود لود از فوج بیرون حاد در آده مصری دید لحایب عرلین و طول ستمل سر قناد  
 بهس ستون که بر یک اداں سوها مالواح حوا بر لقیه تر صیغ یافته لود و سومات  
 صمی لود از سبک معدار چ کر طول که دگر آل را در رس زورده لود و حول سلطان  
 حیت به ان اصاد بگری که داسب ابرادر هم سبک و نقطه اداں سبک را لتری زده  
 در اسار سجد جامع درین نمود دار سکم آل کب حوا بر لقیه سمار بیرون آمد به و ان  
 چسب آن س را مات مده کنگ غل می داده اند و در سومات مادر امی کنگ ریاده ار  
 دولیت و سبک سب درین ماس مردم سفته لود و بهر درو آب تاره می آوود و در کمر  
 ار طلا لور دولیت من بهدی در انکا آوخته لود و در ان به کبیر و کبها لود و محمود لود و  
 و بهرگاه آن به کبیر را تحک می آورد و به سرامه تا دار آل شروع در عیاب میگوید فقط  
 تا لود سلطان محمود لود از سلطنت سیس و چهار سال قمری از رس دو بر در تحسبه و سبیم



رسع الا فرسند چهار صد و یک بحری که مطابق است اسم بانه ابریل سینه پیکر از وی عبوی  
می شود از این چهار لسانی رفته نموده با علم در سال و نخلت او اختلاف نموده اند بقیه سینه چهار صد  
و نود و بر سر سینه چهار صد و یک بحری که نینا داشته اند و لکن تارخی که بالا مذکور شد صحیح است  
ریاک بر مرت او که در عرسله تا حالت تحریر این صحیفه موجود دست خط کوفی همان تاریخ مرقوم است و  
ساده و معتبرین و ارمات بر مرقد او صافی ظاهر است این حینه امیاب در وفات او از  
تجزا و اصلش نوشته شده که از آن سینه چهار صد و یک بحری استخراج می یابد

تاریخ

انگرمحمد و فرزندان او . . . و افسر معوی لود  
رمانش رماند رونق داشت اهل افاق تخم عشرت بکاشت  
ملک از عدل او گلستان شد سبزه و جرم رمان در آن  
مثل او هیچ پادشاه سود نرمانش همان و آه  
سال سفار آن خدیو رمان باقم گفت شاه بهار حان

۴۲۰

در وارد روضه سلطان نمود و سراسر از جوب صندل ساخته بود و بالوای نقش خوب و مرغ  
و منتهی موی لعل که در سینه پیکر از وی و صد و چهل و هفت بحری نرمان رفته بود و زمار روضه  
مذکور نموده می لود که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان نمود سومنا راجع ساخته این  
در وارد خانه را از آن تجانه آورده بود و الله اعلم و بعد از آن چون در سینه پیکر از وی و صد  
و پنجاه و پنج بحری افواج سرکار کعبه اگر بر سر انداد شاه شجاع الملک در آن دیار  
رفته کابل و قندهار و غریب رانج ساختن و شاه شجاع الملک را در تخت نشاند و دوست فرزند  
و ابله انولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال بکر خاں پسر دوست فرزند کمانش صاحب آباد  
مابد غاکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود و سر داران اگر نرمان بگرام معاویت از آن دیار قلعه  
غزنی را سمار ساخته و آن دروازه صندیل را از محضات تصور نموده باز نهند و سمان آورده  
و آن را حالا در قلعه بکرا ما و مایا با تمام گذاشته اند فقط گویند که نشان دیدن مغیر غرله چهار چوب  
است هر که آید جینر را رانده به پنج ندیده جنانچه ازین ابیات استفاده می گردد

امیات در صفت شهر غزله

لشانی شهر غزنی چار چوب است کسی داند که او اهل تمیز است

اول دروازہ سلطان دیدار - سه گنگر ہر سہ گنگر سکوں سار  
 دوم طاقی ست در سلف، مدار کہ افتد اعصاب اد ہر گنگر  
 سوم سقاہ سک رحام ہ، فیاض سجد جامع دام ہ  
 چہارم سخی ارما شش گویند کہ کج خراب قندہ راست گویند

### فہرست بادشاہان آل ناصر

ناصر الدین سگنکیں در سہ صد و نصف و ہفت ہجری در عریہ حرکت شاہی ست  
 ولایت سلطنت ست سال در ماہ سخان سہ صد و ہشتاد و ہفتم ہجری وفات یافت  
 و بہ حور و او اسمعیل در عریہ سلطان محمود کہ سہ ہر رک نوہ حرکت ست اما  
 سلطان محمود بعد جمعی اور ادب آورده قید نمود و بعد سلطنت سے دہ سال  
 مری در سہ چہار صد و ست و یک اریں جہا نغافل ملک جادو دانی مکر و دغا  
 شش سلطان محمد تاج ماہ سلطنت نمودہ اران برادر س سلطان مسعود اس  
 سلطان محمد داور انکول و محوس نمودہ حرکت بادشاہی ست در سہ چہار صد و ست  
 و ہجہ روز آدمہ ہم ماہ رمضان ار طغرل تک سلو قہ ہر تیب یافتہ لطف لاہور بہر  
 در ماہ راہ لشکران اور احمد کردہ برادر س محمد طغرل را بار دیگر حرکت شاہی تہا  
 اما طغرل یک اران سال بر ملک خراسان دماور الہر مسو لی کہ در سالور حرکت  
 سب حوں در سہ چہار صد سے و ست تا برادرہ احمد سہ سلطان محمد کچول سلطان  
 مسعود در محس سہد کرد سہر سلطان محمود س سلطان مسعود تہب اصنام  
 حوں در ماہ سلطان محمد کچول جنگ کردہ داہانا دگر خالماں درجہ دار حال کہہ حرکت  
 سلطنت ست در سہ چہار صد و چہل و یک ہجری درگہ ست تعداد برادر س  
 سلطان الوطس علی اس سلطان مسعود برور جمعہ ہجری سہاں سہ مذکور در سہی ر  
 حرکت ست در سہ چہار صد و چہل و سہ راور س سلطان احمد الرشید اور اپند  
 کردہ یک سال سلطنت نمودہ اران طغرل کہ کے ار اہم او نوہ را کہتہ تاج شاہی  
 بر سہ حود ہاد و بعد اہل روز بروز اور درگہ ست تعداد کہہ سلطان مرغ  
 نادر سلطان مسعود در سہ چہار صد و چہل و چہار ہجری در عریہ حرکت شاہی  
 سب و در سہ چہار صد و پنجاہ وفات یافت مد حکومت او سہ سال نمودہ

مازنی برادرش سلطان ایرانم بادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و علم و مصلحت و دین و  
و کثیر الاولاد بود و پخته و جریبان و پادشاه کرام و علم و مصلحت و دین و جوی و باسلو قیام  
صلح انعام دهند و کسان آمد و بسیاری از قلاع و قلاع را منقوش ساخت و دامت چهل و دو سال  
بفرایح دل ملک را زد و در سن چهار صد و دوازده و وفات یافت بعد از وی پسرش  
سلطان مسعود رونق بخش تخت و تاج گردید فقط

**سالار مسعود و غازی** ارشد پدایه عاقل و غزنویه است مرقد او در شهر بهراج  
واقع است سلسله نسب او به امام محمد حنفی بن علی ابن ابی طالب مرشد اوراد و دینی و  
نوحی آن میر علم میگویند لقب او سلطان الشهداست معاصر ابو محمد حسینی بود و بعضی  
مردم که از علم تاریخ خبر دارند معاصر خواجه معین الدین حسینی میگویند لکن این مقدمه  
خلاف واقع است و محمد حنفی دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر کوچک و مسعود  
است خواهر احمد میر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است و سالار مسعود غازیه  
از اولاد عبد المنان و والده او کاستر معلى نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی  
بوده و سالار ساهو پسر سالار مسعود مازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت  
هندوستان فرستاده بود و تا که محمود و حیات بود کسی از هند و آن سر بر نیات و لکن  
بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار معاصی و تاریخ ثبت پنجم ماه متوال  
سال چهار صد و سی و سه هجری در دسار می در دسار در بهراج فوت کرده که فون گردید  
و سالار مسعود غازیه که بتاریخ ثبت یکم ماه شعبان روز یکشنبه سال چهار صد و پنجاه و پنج  
در مله اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب هشت ماه در قید حیات بود و در  
حک عظمی مانند او نموده چون بطرف بهراج متوجه گردید بسبب آنکه هوای گرم بود  
تسلیت در سرد در حب کلیمان که فربس یکده سورج کشید و شدت و سورج کشید  
معه نگاه اهل نه بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بود و اندک  
سبب سورج کشید می گفتند و تمام هند و آن نخب پشش او مخصوص پسر یکشنبه  
آمد و آن را بالار که پسر می گفتند و شهر بهراج را تمام او آباد ساخته بود و نام  
جولی مسعود غازیه سلسله زبیران درخت نشست گفت که سایه این درخت  
را بسیار خوش آمده مناسب است که در اینجا باغی بنهاده شود پس فرمود درختی کهنه

نیمین درج کشته سپهر اودر سپاه رس را بموار کند و یک چوبه رفیع بر سر درخت کلخال  
 یار نماید مکره احوال اسب گردان در حصار سپاه بسبب کسب بلیس در تنه در رمان  
 از اسب کردید در س عرصه حید مار بند و ال جمع سده غلبه نمود و تا آنکه شاربج چهاردهم  
 ماه رح که بود بموت نمود سال چهار صد و هشت چهارم بحری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان  
 از هر دو جانب کشته شدند اگر چه از سپه ارا در حوض سورج کشته و بلیع را در راه انداخته  
 حاکم بنس کردید بعد ازاں سالار مسعود غار سے نمر بر هم سر که در دست رک آمده بسینه بود  
 سبها ت یافت و در پیر بهان در حیت کلخال را دهن نمود و در الوقت نوده سال بود بعد از وقت  
 این واقعه شد و ال علوم نوده هر حاکم اهل اسلام را می یافتند تنه میکردند و غیره در  
 تاریخ ولادت و وفات او این آیات گفته

تاریخ

فوت خدا که بود امیر مسعود در عار صد و چهار آمد و حود

چون مدت است در چهار سن آورد در عار صد و هشت و چهار حلت نمود

در باب مسعود سے مرقوم سپ که بعد وفات سالار مسعود غار سے رودی دلی عظیم بر مرده  
 او متوجه شد حق قایله او را سپهر عطا نمود پس آن زن معه قتایل حود در هر دو  
 کسبه حکمت رمارت می آمد و هر حاکم میرفت حارق مذکور اظهار میکرد و هر دو در حلقه ریاضه  
 می شد تا آنکه شهرت کمالش از شوق تا غر و از رسید تا مدت سی سال بر مرده او  
 بوضه و کسبه بود حول بهر نام و دختر میرسید محال الدن ساکن قصه رودی که میای می مادر  
 را و خود کتب روحایت او نمود حق سیمه قنایه لطفیل روح پاک او در بهر را در عمر و در  
 سالکی سالی بخشد او برادر خود سید محمد را همراه در هراچ آورده روضه سر قرا و مار  
 ساحت و ال علم بالانوار و حالار سیمی است در هند و سال که در ایام گرامر نگاه که  
 اقباب در سرح نور میرسد و اول کینه که در ماه حیت می آمد حلقه ارا ارا و ال کاف  
 هر دیار علم گوناگون مرت ساحت با مرور و اواں باں موطن می برند و احیای تنه حید  
 مسکند و از نام عظم از مردم صالح و طالح میشود لطفه در لطافت اگر می سمح الوافصل  
 می بود که رودی ارا مان اقدس حضرت ساحت ای یعنی اگر ساه سینده که تنه در  
 لواحق اگر اس همه هنگامه گرم بود موحش تنه کریمه لطره حاصل عموم ما کما اتفاق افتاد

برخیون احوال مردم خاطر متمانای بود که ناگاه یکی از اداهاش مرا شناخته دیگری گفت  
 که امن باد شاه است چون بنهین معنی مطلع شدم ز دوی چشم خود اگر دانیده کایج مرا تمام  
 دقتی دوی تو معنی غریب کردم و نظری که اینها تفهید تمانی بود که نظار کی فنون افتاد  
 بودم چون آن مردم یکس نگاه کردید بجهت آن تغییر را شناخته نایکدیگر گفتند که این جنس  
 چشم زدوی بادشاه را نیست و من نایسنگی از آن مغر که سر آمد و کجیل مقدس آدم فقط  
 ابوالحسن جبرجانی تارکج و دم غرم سه چهار صد دست و چهار جری خوب خود

تارکج

لوئیس آنکه لود جرحا لے نشدم مثال او تمانی  
 دور عاصوره در سینه لود که از آفاق رحلتش فرمود  
 سنده تارکج صاحب حر جان ابوالحسن زرب جامی عدن چبا

۲۲۲

حکیم ابوعلی سینا مولدش بخارست معاصر سلطان محمود گنگانی و امیر قاپوس وایل  
 جرجان و کلان لود و الویله سارا حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندی  
 انجرا منظره کرد و دیانرا از علم صاحبی درخوارم بیفت سال درس گفت و از آنجا  
 جرجان و از حر حال عراق بزم افتاد و در خطه اصفهان بمرص سهال و سچ در سال چهارصد  
 ولست و مهب لمر نخواست و چهار سال که در گذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

حجت الحق ابوعلی سینا در شصت و سه سالگی از عدم موجود  
 در شصت و سه سالگی علوم در بزرگ کردن جهان در دوازده

۲۲۵

در دلفظ شصت و سه ساله و مقدار دوازده سال و در دلفظ شصت و سه ساله و در دلفظ شصت و سه ساله  
 در آن سال جمله کتب علوم حاصل نموده و عدد لفظ که چهار صد و بیست و هفت و بیست و سه سال جهان  
 اوست و حکیم ناصر خسرو در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند  
 داشته اند و وفات حکیم ناصر خسرو در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند  
 سینا وفات ابو نصر فارابی سی سال فاصله نوشته اند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند  
 در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند  
 می کند خراب و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند و در شهر سمرقند

ریاضہ منوود  
 اس حکیمی کہ کوہ علی سینا اسب  
 درہمہ علم واقف ویا اس  
 مثل او کس بود در دوران  
 ہم ریاضی و نیم الہی دال  
 ات والا من تحتہ الحق بود  
 کمال رمان آمد ابر عدم تو خود  
 سال مولود او دل سیا -  
 گفتہ قافل الو علی سیا -  
 سال لعلش خرد عیان و شہب  
 رحمہ الواحد الوہید گفتہ -

۲۲۸

شیخ الفتح النبی در تذکرہ دولستان ہی مرقوم است کہ او اراکانہ فصلای رود کار  
 است در رمان سلطان محمود غزنوی بودہ دولاس است و استعار فارسی را عالم  
 مستن و موضوع میگفت اگر سحماں او در معارف تو وحد است وارس قطعہ تاریک  
 جہاں مستقام میگردد کہ وفاتس در ماہ سنوال سال چہار صد و یک ہجری واقع شدہ

سج عالیقدر خد الدین الو الفتح  
 جہار صد ماسی حواری تاریخ احمد در گد  
 مقتدا می اہل فصل و سرور اہل کلام  
 در سنہ سنوال رحلت کرتا دار السلام  
 حکیم الو القاسم عنقریبی سرانہ ستورای واکا سر حکمای رود کار سلطان محمود غزنوی  
 لودہ وکت کرد الو الفتح کسریہ و استاد مسجدی ورجی لود دیوان عصری وریب لسی ہار  
 بہت است مولود و لاس بلخ بہت و سکن دار الملک غریبہ وفات او در سنہ ہجری ۴۵۱  
 و تکانیں و اربعہاتہ در رمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شدہ و مولف در  
 الفاظ یا عصری تاریخ وفات او یا فتنہ واس جیس گفتہ

۳۰۴

کس وفاتش وجود نہ  
 ماسی برآمد کہ یا عصر  
 میر مرتضی المدعو لعلم الہدی تاریخ سلج  
 صفر ۴۵۱ ہجری و سنہ ہجری ۱۰۵۷

۳۳۱

آنکہ او میر مر لہی بودہ  
 لیلتہ الجمعہ لود و سلج صفر  
 سال نہ جیل مرتضی بی ملک  
 لقتل اعلم الہدی لودہ  
 کہ کہ سب ارجاں لفصل و ہر  
 قطب عدل الیعم کف ملک

۳۳۶



ارز و بی حساب بچلی اردانی مات پنجم  
تاریخ وفات خواجہ عبداللہ است  
ار لفظ فات کہ در سیوم مصرعہ سب تاریخ ترمی آید بدست راست ان مرار اسرار سار اگھار  
مولوی سے جامی مرقوم سب ازاں جملہ ایس تو دیت گفت جس جاں تاملو سب جس جاں  
تاملو در عہد شاہ صفی بجای مدد خود حسین جاں بیگر کیے ہر اب لود

تاریخ مرغانی

دہ تا سانی عرفاں دولت را حاتم  
در آدرم کاہی خواجہ عبداللہ انصاری  
یو دلوچ مرار سب مریدی کار سوجی  
طاہر کا جو فری کرد گرم نالو دراری  
دور مدیکلی ایس روضہ حوصی است سہو رکھوس رمرم کہ آت سسرس دارد تعمیر نموده سب  
مرار است اما حوالہ ازنی مرستہ دکنس مالکی سہم سہدہ لو عقیقہ دسہ یکہ رور کسہ  
ار سہو آرا تعمیر ساختہ و ایس تاریخ رکھہ آں لوسہ

تاریخ سمنہ

ہر تعظیم مرار خواجہ انصار کرد  
حال عادل سادہ رج حوں وضع سادہ  
صحن گادگاہ رار سنگ لفق الحہ دیدہ  
ار میوس روح اعلی اللہ حوں قدس حلیل  
لقبیا انسا نمود و نکلیہ با ایجاد کرد  
ہر توحید سانی مالک الملک حلیل  
ساخت ہر سنگاں راہ راں اس سنا  
اس مصفا کرہ در راہ رسائی حلیل  
ساہارین حو حارمی بد جلیق آگہ  
حوں سنا سہ آں حبب ارد راہ حلیل  
چو کہ عمری بچو کسی سیتی امواج خورد  
ساخت ستون قیصر عاقبت حمل قتل  
ہیت در ترکیب آں حال حوں برکات  
کہ دہمیرن احقاد قاتل مرحومہ  
عند علما عصمت الدینا در درج حیا  
تا خود دریں مرکز کہم آں ہر لکشتہ  
سال تعمیر جس حو ستم من زیر عقل لکھ  
ہر تحصیل لواذنی دیر حست  
اگہ بود در جرم غفقتش سہ و عدیل  
حرۃ او سار دار کو سر خدا بد حلیل  
رجب ار کو گرم در حوص رمرم سلیل

ار الفاظ حوص رمرم سلیل تاریخ ترمی آید بدست راست روضہ مدکور مرار نامی مصو سلیل  
بدست ہرج مراد اولاد امیر بنور دیت جب مرار نامی اولاد حلیہ حال موجود اند



ذکر سلاطین سیخو قبیله که بر خراسان و ماورالنهر سلطنت نموده اند  
 چون بیه سلطان محمود غزنوی که پیش از سلطان مسعود شاه بزرادر خود سلطان محمد را مقصد و محول  
 ساخته بر سر سلطنت نشست در شش سال و حید ماه و بر ولایت عربی و خراسان سلطنت نمود  
 آخر روز آدینیم ماه رمضان سنه تسع و عشرين و اربعه از طغرل بیک سلجوقی هجرت  
 یافته بکشت لشکران خود مقصد کردید و طغرل بیک بر ملک خراسان و ماورالنهر از آن سال  
 مستولی گشته در شش یاور رحمت مسعود کشته شد او معاصر خلیفه قاسم مالمه بود و خلفه  
 بر دنوار تشبها عطا فرموده و خواهر او را در عقد از دواج خود آورده و طغرل بیک در سنه  
 خمس و خمس و اربعه در گذشت و چون داریق داشت بعد از وی برادر زاده او  
 سلطان اب اسلمان بر سر حکومت نشست و بعد از او موم رف و مقصر روم را  
 کرده بعد چندی را با جمعی بختبند و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج  
 سلج ریح الاول از دست بوسف خوارزمی کشته شد بعد از او بوسف  
 سلطان جلال الدین ملک شاه که در عهد اب اسلمان بود بسی خواجه نظام الملک  
 و برادر خراسان و ماورالنهر را د شاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهت که در  
 از زمان سلطان ملک شاه نخلق رسیده از زمان آدم الی یومناکس نشان نداده اند تا  
 که در سنه خطه نام او خوانده اند و المعصی خلیفه بعد از دختر خود باجو داده و از غنائی  
 الهی در حق سلطان ملک شاه یکی آن بود که وزیر بی بخت خواجه نظام الملک بدو از زانی  
 داشت که تعلیم و عمل و خیرات مثل او وزیر نشان نداده اند و سلطان در آخر دولت  
 خواجه متغیر شد و خواجه مسعود نام پیدا و کحل میکرد تا در وقت بورش بعد از در حد و غایت  
 ابو شاهر الودانی که از مدائیان حسن صاحب بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و  
 آن من و اربعه کارد رده خواجه را در جبهه شهادت رساند و خواجه در وقت  
 وفات این مقله سلطان فرستاد

ابیات

سی سال یا قبال تو ای شاه جوان گشت  
 گردستم از جبهه ایام فشد م  
 طغرای کوفته ای و منور سعادت  
 بیش ملک الهی تو بوق تو بر دم

ماست محمد

چون سدره قضا شد عمر کم بود و چار در احدیها و نزدیک کار مردم  
گذاشته آن تمام دیر به نور بد بود و بجا و بجا او به بسیر دم  
و ملحقه و احدی سلطان ملک مسلمانان را که در آن حال در آن  
در حواله بود و گوید که در آن حال در آن حال در آن حال  
و ادای او را در سباده و خواهی که در آن حال در آن حال  
و با عی گهت

رہائی

زلف در کینه بود و کسی بر سر پسته بر سر  
 ای دلخواه آن حال شاه و در بری بخش  
 و سلطان ملک شاه مدت یک سال سلطنت نمود و تاریخ صلاخی که ما مرور در لغت  
 از سید مسعود سلطان حلال الدین ملک شاه است و از سید ایان تاریخ اردور  
 محمول آفتاب در شرح حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و هشتاد و یک هجری و مطابق  
 ما مردجم ماه تاریخ سه یکم اردیبهشت است و آن تاریخ را تاریخ صلاخی  
 و تاریخ ملک ساهی سر گویند و وفات سلطان ملک شاه پس سلطان محمود  
 السی لکربال و مادرش ترکال حاتون بر سر حکومت نشست و در گیاره  
 سیزده روز که بود او را در حکومت و استبداد چون سلطان محمود فوت کرد ملک  
 گیاره مستقیم کرد و او در سیزده سال حکومت نموده در سیزده چاه بنه بود و  
 در که بنه بود و در گیاره سال سلطان محمد مادر شاه بنه دله ایالت و در ده سال  
 در سیزده احدی و عشر و جماعت رحلت نمود و بعد از او سیزده سال سلطان  
 حکومت حوال سال و مادر المهر رسید

[illegible]



شیخ ساجی حلقه را امام ابو نونس و کبیله دهمه ترمین نام کرده در سه مالدیدین  
و سعت تری در عبدالدین حسن نورانی ترمین با صده در بند ریف و در انجا که مدب سلطنت  
اوسبی و پنج سال است و علا الدین عورسے بعد فتح تمامی ممالک طری را تحت و تاراج نموده  
مقرراتی سلطان سین را سواهی مقبره سلطان محمود ارج و میاد بر کند و مرال و یار  
مستولی کنند با جمله دقاب مبرام شاه سه شش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف  
قلعه از ملک بنده صرف نمود است در سه مالدید و تاج و حج موت کرد و بعد از و سال است  
خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از است و هفت سال در سنه مالدید و هشتاد و  
دو هجری است بهاب الدین محمد عورسے که از طرف مراد وجود غیات الدین محمد عورسے حاکم  
عورسے بود در همد آید و او را ترمین داد و دیگر متار ساخته مراد وجود بغیر و رکوه فرستاد  
و در انجا محسوس ماند تا آنکه بعد از حد سال در گذشت ماد ساجی ال مالدید و صده دیار و ده  
سال ماند و بعد از خسرو ملک لسل سلطان سگتگین مسطیع گردید و فقط

### امام محمد غزالی

غزالی دریه السب اراغال طوس که نام آن در غزالی بوده و غزالی در آن قره و سال چهار صد و  
یجاه بحری مولد شده و سرگوسد که غزالی رسما و دوش را گوب داد و رسته با در وجود در بار  
می و رحت اراال تهمت غزالی استوار نامه کونند که او بهصاد علم حواله که کساد کار او را که نام مالد  
اربع لوح علم ادرافعی است و مجموع لغوه نمود بهد و عمارت استوار کرد و حسن شیخ را نامش  
صوفیه مخلوط گشتی نور و تاج و چهار سالگی تمام هم مادی الاحر سال یا صده و پنج هجری ثوب  
کرد مارچ موت او اریں مت معلوم شود

تا پنج

سب تحه الاسلام اریں تاریخ حیات بجه و حار و ممال یا صده و پنج

### امام احمد غزالی

مراد محمد غزالی بود و در مالدید و هفده هجری از اس حماس عالی مجلس بوده مارچ و نا  
ار محمد الواضلین نوشته شد

تا پنج

احمد انکس که ماه غزالی است در دو عالم در صده عالی است

در جهان بود عارف حق بین بکلمات علم و صبر و نصیحت  
سال بجزیل از زبان خیر و سعادت قدم آت حسب از احمد

خواجہ مودود چشتی

بن خواجہ یوسف بن سیمان سنہ پیدائش ۷۱۰ھ لکھنؤ در سنہ چہارم و پنجم ہجری  
میر شہزاد و چہار سالہ فوت کردہ و در حقیقت مدیون گردیدہ و خواجہ مودود بتاریخ عہد  
سد یا فصد دست و ہفت رطل نمودہ و سلسلہ سبب خواجہ معین الدین چشتی کہ در اخیر  
اسودہ اند مودود واسطہ ما میرسد تاریخ ارغز الواصلین

اگر مودود چشتی اس نام است بگلشن چار باغ اسلام است  
عہدہ حاندان حینت آمد نادعی حاسب بہشت آمد  
سال تاریخ نقل آن مسعود کوکبات آب از مودود

جار البتہ بخشداری

صاحب شیر کثاف در سال بالفصد و شصت و شصت فوت نمودہ

اگر اولود صاحب کثاف دلس ارکنہ و کدورت صاحب  
نام مامی دوست جار اللہ جعل اللہ فی الجنان مشواہ  
سال نقلش ملک بہشت ورف زرد رسم رحمۃ العالی الحق

حکیم سنائی عمر لومنی

مولف حدیثہ المتعاقب اصلش از غریب است دوانہ دار ہموارہ یا برہنہ گرد بدجا و چون دو  
دخوتان بر حال او گریان شدندی او گفتی کہ بر حال من غمگین مستحب ملک طرب و خوش  
دل کہنہ گوشتہ دوستان بچہ روی گفتی آوزد تا در باسی کہ روز دیگر گفتش را بحضور  
آورد و در کرد و گفت آن سنائی کہ دیروز در نظر شما لودم امروز خلاف انہم غاملا سندہ  
اسن گفتش سن ویرا مقیدہ الین زامہ زیادہ از دوست بہشتا و بہت کہ از ارمر الاغیا  
اکسور الاولہا نام زیادہ بسی معارف و جنابین و الطائف و قافین در انجا درج کردہ بطور او  
در قہر کا و در لعلہ بزم ست و بن مسعود غرانی سبب بودہ از گفتار او حدیثہ ست کہ نام اولوشت



نیکم اولوہ یونف ہمدان  
وصف لہذا شہادہ توان کرد  
سال رحمتیہ یونف ہمدان

کسین نژدہست مثل او جہدال  
بلکہ یک از رار توان کرد  
بادشاہ نبال قدس کجوال

358

سلطان سید محمد جمال الدین

هستم بادشاه در آن سلطنت می نمود از مردود خود سلطان محمد شاه شاهی حراسان و مالدیه  
رسیده صاحب دولت و مبارک پادشاه و در ویش دوست و عادل سمرقند بود و پادشاه  
و شش سال عمر یافت از شوخی بزرگ که در زمان او بوده اند و مدح سلطان گفته  
و ترمت یافته اند و قوت و صابر در شیه و طواظ و عبه الواسع حلیه و در کلاه و کلاه  
خاورانی و ملک عماد درونی و سید حسن غزنوی و در شیه خلیفه سلطان بوده در عهد خود  
خود سرگزاران و محمد و سید حسن خلیفه خراسان داشت و پادشاهان مدت چهار سال  
و چهار ماه سلطنت نمود احرار حال با ششم خراسان کور خان و الی ترکستان متناهی  
در دست او اسیر شد و در قرب چهار سال دیگر بجز آن گروه غول سال متناهی بود و با آنکه  
در سنه احدی و حسن و حسن با سبی احمد نامی که حاکم ترن بود را می یافت و در دست  
و آن بلده را در بناب و برانی در غمت را در غاب بر تانی دیده غم و اندوه سرخوش  
سوی کشت تا در بیت خیم ریح الاول سنه انبی و حسن و حسن از مرض فوج  
در گدشت در تاریخ فوج یک از فضل و عصر اس فلاحه گفته

نتائج

جهاندار سخاک در باغ ملک سرور بود می کردار سرور  
خود در مرد بود بخت و آنجا بمرد کج سال فوت می از شاه مرد

007

شیخ عبد العزیز کیلانی

یگی از او تادان عراق است داد از آداب و کلمات او دقتاً نوشته اند سلسله  
علی ابن ابی طالب میرسد و نیت نامه او در رساله تحفه الفاء دریه تصنیف شیخ ابوالمعالی  
الآبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث التفاهین و پیر و متکلم می گویند  
نویسه در باب چهار صد و هفتاد و یک واقع شده و در رسیده است یکی از جمله آن





ذکر لوح مرآت حقیقه مرعوم

در حربه نه سگی الی الان موجود است که آن سگ دیوایم قدیم لوح مرآت حقیقه بود ما مشهور  
 است حساب من علی الله فی وفایست روز جزا من است در هم شدن سبب باله و نصیحت و به  
 بحر سے مطلق است و کم ماه مارچ سبب نگرار و کعبه و بقیع و دینار و سبب واقع سبب راس  
 چند عمارت که کوفی در وسط لوح مذکور شده است و ایما بکر آن مقوش عمارت  
 اسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی سید محمد علی الله و سلم و العز و السلام علی خلقه  
 کرب الخاد کلم فی رسول الله اسوة حسنة هذا انتم میوه مستحسان من علی الله و عدا  
 السوسی و وفیت رحمة الله علیه يوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع  
 و ستين و ثمان مائه و ستمائة الاله الا الله و حمد لا شریک له

۵۶۹

ایات

اسم الله الرحمن الرحیم فی النور من بانی  
 العبد اخرجنی تضرعاً فیما سنی  
 و حضرت رباً ما قد شئت من عمل  
 یا من راد الفقر انی قد بلیت به  
 یا من راد الفقر انی قد بلیت به  
 و فی السری اذا انا بیت حقایق

رسیدی سمرقند می

نسب امیر المومنین علیه من حیاب مرشد اصل او از سبب امارت در سمرقند در سمرقند  
 در سمرقند و قتل او بهنگام مقتدر و معتبر اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار سمرقند  
 حوازم ساه نوبت و بعد از وفات السمرقند حوازم ساه تارمان سلطان طغرل شاه  
 من الب ارسال من السمرقند در محاب بوده و آن در سمرقند یا نقد و خیاه نیج بحر سے  
 درگزشت دو فوات رسته سبب در خوارزم در کعبه یا نقد بهشت بود و در سمرقند  
 اولاد و عقب سلطانی بوده و تارمان در ترجمه خوارزم است و در سمرقند می کی از سمرقند

ذکر قرآن کردن بهشت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تارمان مرعوم است که در ماه رجب سبب ای و غنائین سبب که کوکب سبب  
 سیاره دیوم در برج میزان که از برج هوا می است سبب و دقیقه قرآن کردن و این دقیقه

در بیان سلطان طغرل سہ اول اس کے سکنی واقع شدہ حاکمہ کے سے نمایاں ایام میں کر

اعمال اختیار دالی کہ در منزل جرا <sup>قطر</sup> کو دالی کہ اس حیرت انگیز کو کر دے  
اس طرحی معنی کہ ہجاک بھی تو بعد حسب العظم عالم راز کر دے

تو کو در بعضے تواریخ حصہ در یہ کہ دولت سہ رقوم مس کہ آل کو ایک در ہند سلطان  
سور و موح نامہ سر اس سبط سہ رہا کہ اتفاق ہو حال و فاب سلطان سور در  
بالصہ و بجا و دود واقع شدہ و دال کو ایک سے سال بعد اوفاد اتفاق افتادہ و حسب  
ترجمہ میبی کہ ہمدان بہبود و مگو کہ اس افتراں در سہر حرسہ اسمی و تمایس و حسانہ  
واقع شدہ و کے ارا مالی حوا سال روایہ کردہ کہ در رسول سوال کرد کہ می العیامہ و مود  
العیامہ العیامہ حوالہ علماء دران مائل کردہ بحساب حمل این را موافق عدد مالصہ و ہند  
و دود یافتہ و اتفاقاً تاریخ اس واقعہ است و اس تاریخ درست است رہا کہ مولف  
میرا کہ تواریخ اگر نیز سے در نامہ کہ این قرآن تاریخ سار دہم سہ ماہ اگر ہر سے  
سال پکار کفہ و ہند و تنش غسوی ہر کا کہ سمس در سے ام در حہ سلسلہ و دیگر سار  
درج میران نو بد واقع شدہ و آن مطابق است تاریخ سب بہم ماہ حادیہ الانی یا کہ  
مرہ ماہ رح سال یا لصد و ہند و دود ہجری ماطلہ میماں ایران گفتہ کہ در سن سال  
مادی پیدا شود کہ تمام عمارات و احزاب و سب کردادہ و لوری شاعر اسرار مات  
کو م سیر ممالوہ مود و مگو حوالہ در امام حضرت لوح قرآن کو ایک سوسہ سیارہ در سبط  
کہ از مروج الی سہ انسانی آکر کہ ربع مسکون نامہ ملاہ ارباع معروق و معورت  
درس کر کہ جمع سیارہ در مروج مادی جمع آئید مادہ کہ در سن سال مادی در اسرار  
اند کہ سار سہ انداد و دوجاں را کاک مرا کہ مردم ارم حال و حط مباح و حمال  
سردا ہما سہند و احوال خود مادی نقل کردہ اما سار سبب حضرت سرت دران ام  
حیدال ماد لوریہ کہ چراغی را و سارہ ایں مزلوری در نظر سلطان حقی بہم رسا ہند  
در کاب دران رود ایں دوست لظہ نمودہ

گفت بہت لوریہ کہ سب مادی سبب  
مراں سور عمارت کو کہ سار سہ

دیدہ حکم و لوریہ بہت بیج ماد تا مزل الراج لود دانی اللہ بہت

و صاحب مرات جهان تمامگاه که آریاسه تحقیق گشته اند که اگر چه در صورت کوب محال بود یا گردید  
 لکن همه را سال ختم کرد و در آن سال تمام اقدار شده متوجه ملک ایران گردید  
 و خزان حیات سپیدی را مدام داد و صاحب نگارستان مینوسه که در هفت سال جگر خان  
 بر بعضی محال محول و حرات سن سلطه تا قدر پیدا کرد و اسب آن شد که در امام حکومت  
 از ادائی قناری و در هر جراح اعجاز اکثر سگال امصار و افشار فرو نشست و چندین هزار هزار  
 مومن و مشرک در ایران و توران مل اکثر جهان بر ما در وقت فقط اما موله را اعتقاد برین  
 همه گهاریست زیرا که استیلا و حکمت خان در دمار ایران و توران پس سال بعد از آن  
 کوکب رونموده و اسب عرصه بعید سع من تفاوت زه از کی سگ تا کجانه و خسرو  
 سبقر باید است: قول که گفت بد بر استوار است شاعر و قریه زن و دختر ششمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اور سلیم است که در آنجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون کبیله  
 قبا صه روم که اقصایم نیست بود پس در هفت سال بعد از آن عیسی مسیح بنی در سینه نهاد  
 عیسوی و بالنسبه سال میش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از مسیح و بناد بر کفنه شمار ساخت  
 سه سال بعد از بن مسلمانین قنبر روم که نه پس عیسوی قول کرده بسبب آنکه آنجا محلوگاه  
 حضرت عیسی است مسجد اقصی را در آنجا تعمیر ساخته بود عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در  
 شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما افسار را اجازت داد و بانی زحمت  
 برای عبادت آورد رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست  
 یافتند حور و دهمی بر زیران نمودن آغار نهادند تا آنکه فرکیان از دست ایشان کمان آمده  
 لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سینه بگرد و ولود و مسن عیسوی امکان را از دست  
 مسلمانان بر ترکان بدر آورده و دو سال گریه بران و بار بار دایستند چون بعد از  
 فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بنار پنج است و حکم شوال سنه  
 یا الفصد و شصت و نهم هجری لوفوع آمده سلطان صلاح الدین بن اوسف بن ایوب مصر و شام  
 مستولی گردید و از مستغنی بالله خلفه بعد از خطابه سلطانی یافت اما از کمان آماز باز نه نموده  
 و بیا به سیوم او آتو سر سه کبار و مقصد و پیشداد و مغن عیسوی بر ایشان غالب آمده باران  
 ملک را دست آورد و اگر چه بعد از آن باو شان و کمال در آنجا نشان متعین شده حکم نموده اند

اما سودی عسید خاکه در سینه عقب افکنم مرقوم است که در عهد اسلام حلیه اول خراسانی  
افکنی را برکت کند است ساحت در چهار صد و هشتاد و پنجم در کمال پوزن سپهر سولی شده  
خراسانی اهل اسلام را حرات ساحت و دود رخ سال میزدان و تقرب داشتند تا بر بالید  
و هشتاد و پنج چرخه الی یوسف آنرا بخوره اسلام آوردند و سوار سلاطین اسکا را کردند و در این  
زمان ماحال در تقرب سلاطین اسلام است

حکیم ارزنی

سیاه فاصل نود و سه است و ظهور او در روز یکشنبه دولت سلطان طغرل ساه سلجوقی نود و سه که در خاندان سلجوقی اردو ناست این مستعد نر نسلان نمیدهد ما و ناست این یکو صورت و ناک سر نود و سه سلطنت او میسر است و قهری در میسر نور ساحت موسوم سکار سلسله سلطان در او ان حوالی ما ابراهیم س سال مساف داشت یک ابرقشاید و آن سیر حم در چشم او میل کشید و طغرل ملک که حال او نود و سه استقام ابراهیم مل یا غنث و در مرقی جید تفسیحات تمام طغرل ساه پیر دا حبه رودری سلطان بر نر ناست جید انکه سه سس محو است سدیگ می آمد ارس صورت مسیر سد و حکیم در مرقی این راعی را الساء کرد

کر ساه منشن چوت سد یک رجم افناد  
سس جول بکولت حسمت حضرت ساه

دارالافتاء مدرسہ محسن و ماسین و حمایہ در کہ سنہ  
شہاب الدین قتل الکبہ  
درسہ بالمد و ستاد و شہاب الدین قتل الکبہ  
درسہ بالمد و ستاد و شہاب الدین قتل الکبہ

ایک اوتو دیس سسل اللہ  
مہست ما مد ہر و ماہ میں  
سال سفار آں جلا بد میں  
طغرل شاہ ثانی سلجوقی

حول الملك الپ ارسلان سونجی در نصف ماه حمادی الاخره احمدی و سمن و سمنه

و گذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه تانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران  
سلطنت نموده صباحت تخت با معبر گردید و شیخ طایفی در مدح آنکه و گفته  
ایباب

سریر اوروزا قلعه معا نی ولایت کیه ملک زنده گالی  
بیاه ملک شاه طغرل ن حد او نه جهان سلطان عادل  
سلطانی تاج و تخت بیست کهای ارسلان بر تخت بنیست

و سلطان طغرل سه ده سال مملکتی استلاریست غم خود جهان بهلوان یعنی آنما که خدمت  
س لیدر که در برده غم اولود کمال است و انداز می زنده گانی نمود چون غمش در جوی آفتاب  
احدی و غمیش و جسمایه که سال آنرا آن سینه سیاره بود فوت کرد در هر گوشت ناره منت و عباد  
استغاث یافت و ماد قضا حاک ادمار بر سر در رک سلاجقه رخت لعی چون بموت جهان بهلوان  
برادرش نزل ارسلان حمده الملک شده سرانجام تمام امور سلطنت تمام نمود و معسان میا  
و قزل ارسلان ناره فساد انداخته او مقصد استغاث سلطان طغرل نمود و آخر سلطان درجه  
است قزل ارسلان گرفتار شده محسوس مایه تا آنکه قزل ارسلان در سینه سیم و غمیش و  
جسمایه سبی امرای عرق بقتل رسد و سلطان طغرل با داد بغضه امرای و محسوس بیرون فرمود  
باز دیگر رایت سلطنت برافراشت در سینه تعس و جسمایه علا والد س کشت حوار بر ساه  
در نواحی رمی با و نثار نمود و سلطان طغرل ار حاکم زس زس اقتاده بقتل رسد و کشت  
کشتن را بریده و عباد میش ناره خلفه فرستاد و حدش را بر رکنیه کشت روز خینه  
نور دهم رمضان در سینه بالفه و لود و کشتن فوت کرد و لیکن سلطان دنا الدین محمد حوار  
شاه بجای او بنیست

فهرید کا تب

ادب گردان الورس است شاعری فاضل نموده کوبه که چون سلطان بخوار در عرمت  
ماورالنهر شکست افتاد بغایت سوز و محروان سر لب جیحون فرو و آید فرید کا تب پیش  
بر پای استاده بود و گفت ای جوید باج دیدی که ما را چگونه چشمی رسد درین حال  
که میش آمده پیهم بکوی تمار دلم سک کرد و فریادنی الحال این را ای گفت  
و سلطان را موجب سلی شد و فرید را با لغات لابلق منواخت

ساز سال نو شمایی مقدیاس  
کرم بری رسیده ایم رصا  
بیج تو چهل سال را عهد اکین جوست  
کاکس که یک حال نماید ست خدا

اوحد الدین الوری

مکره دولت متاهی مسطور است که لید صاف سموری در مصلحت الوری الیومس است اسعرا  
کم گیس در دالسمدی هالواع فصائل مجتبی ایلود اصل اوارد لایب اسور دالست اردی کاد  
بدیه گوید در جنب همه اراواع حواسل و اق صوار دالست خادوان میگوید دارس است  
الوری در اول حال خادوان مخلص مکرر اسناد و غماره التماس نموده که الوری مخلص که در عهده الی  
در بدست بصور بطوس تحصیل معلوم معلول می نمود و رعین فلکات دالاس لسنی سرد در مرد در  
لسمه بود دیکه مردی خشم بالاس فاجره دایب و سلام کی کرد ویر سید که این کیت  
گفته اسعرا می سلطان سحر سب کف سحال اله مایه علم بدین لمدی و من حسین مفلوک لوزانی  
سهم خورال عری مسور حواهم ساحت بهال سب سام سلطان سحر قصیده گفت  
و علی الفلاح امرای سلطان که را می حد امانت ارا ل نصیده است

امام

کردل دوست سحر و کال ماند دل دوست خدایاں ماند  
ساحر که کبریا حد مس در جهان مادتاں ماند  
حون سلطان در غایت ساسی لود انعام لک کشتید و ملازم رکاب خود ساحت مدتی همراه  
لود در علم حکوم سر آمد در کار خود لود و درید کات گت کرد و الوری سبت حوس کوی و لطیف  
طبع لود و همواره ملازم درگاه سلطان سحر لود حسین گوید که ار خاک خادوان چهار بر یک  
فاصل حاسنه اند که تخم الیال بوده چاک که گفته اند

امایات

ماستیمیت گردان سدر خاک خادوان  
خواجه حول بوعلی سادان در زمانه  
صوفی صافی حوس سلطان طلب بوعده  
در مکره دولت ساسی سبت که الوری در سال مانفد و جل و بهت و ک کرده ران علط می نماید

نیز که مشهور است که انور سی تارزان کردن هفت سیاه که در سنه بالفه بنشاند و در زمان سلطان شاهرخ بنشاند و واقع بنده زنده بود و بنای نه تمام گفته که روز قران سحر سیاره مادی صفت خواهد بود چنانکه اشعار قدیم و بنای بیستم را راجع بر که اباجون ابن واقع بود بنام سلطان مالور سی خطاب و عتاب عظیم نمود و انور که از آنجا که نیت به صلح و رف و مانی حمد در آنجا بسر برد و مولف در کتابی دیده که او در سنه بالفه و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین کنش حلق نموده و این زمین بصدق است و در بعضی رسائل مرقوم است که انور که آخر عمر از حدت سلاطین احترام نموده یا کج عرک ملک و قدر و بی در رخ و در حلق مرقوم است احمد حصر دیده واقع است و در آنجا خوب ادراک یافتن یافته اند که عدد و سن بالفه نود و دوی شود

سلطان الشعرا خاقانی شیر و اسیر  
در سحر هفت اقلیم مشهور است که خاقانی از اکل سحر است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی الشعرا دلی است مولد کنش سردار است خاقان ولایت مان بوداران حادانی لقب داشت  
مستحق کلمات حاصل بودمان روی حسان علیهم نام باعث چنانکه در نسخه الواحین ذکر دیده خود کرده بر اثر آن میگوید

چون دمد که در هر ستارم حاصل علم همداد نامم  
و در عای دیگر میگوید

مدل آدم اندر جهان سنانی را اران سب بدرم نام من بدل بناد  
و خاقانی در حضرت خاقان که ملک مینو چهر که کنش فضیلت و هر مدی از جمیع بادشاهان  
سردار و ساز و اوال دانسته لسنی قومی بهر ساینده و مدح وی بوده هر قصه که کجاست  
بادشاهی فرستادی برادر دنیا و صلح آن بودی و تشریف لغام فرما و آن مانتی و خاقانی هیچ  
شخص است و طر کلام دیه خاص است چنانچه خود گوید

است

شعر بی مبدع و هم خوان حوالی مرا زین خبر خواص رود کی و عسر  
و در فحاش آمده که خاقانی است کرد و فکلی مشهور است در زمان خلافت المستنصر بالله ظهور نموده و قصیده  
عریک که در مدح بود و گفته ذکر وی کرده و تو فی المستنصر سنه خمسین و خمسمایه و خاقانی  
بیر قصیده زاینده حکم منمائی را جواب گفته است عدد ایات آن از عدد و هشتاد که شش





تاریخ

شیخ ریاض بن لطیفی لود قدوه از لای حامی لود ۹۹۳

سال نقلش بر صحت و کسب شده بقیم کتبی کل جهت

ار مصره آخر سینه بالصفه و لود و دود حاصل میشود اما بیانی که لطیفی در تاریخ سکنه نامه گفته یا قصد و نود هفت است

تاریخ

گفتم من این نامه را در جهان که تا دور آخر لود در جهان

تاریخ بالصفه لود هفت سال چهارم محرم بوقت زوالی

سه سال چهارم محرم است ز ساعت گذشته چهارم است

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخه هفت افتم مرقوم است که نام و سعه عبدالرحمان بن حسن است مصفا نش از حد و عدد بیرون است

بخانه همه مصفا نش او با جمع کردید و در مدت عمر او شصت نمودند و روز ربه که اس که نه حرو باشد

در حساب آمد و این خبر است که عقل آن را اصلا قبول نمیکند گویند تراست قلم حور که بدان احوال

نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت است غشش را از آن بر است کرم کم تجا

کرده اند هنوز خبری باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان نسخ

اجل نمیشد الدین ابو الفرج ابن حوری مینوبه و فاش در بالصفه و لود و هفت بوده

ظهير الدين فارياي

تشکر در رشید سمرقندی است نهایت فاضل بوده و در شیخ عری مرتبه عالی داشته اصل او از فاراب

است اما در روزگار اتابک قرل ارسلان بن اتابک ملکه گرواق آمده و علاج خراب ارسلان بوده

و بر اول حال ظهير از فاراب پيشا بود آمد در آن صحن سلطان طغرل شاه نمائی حاکم میشا بود

بود که بعد از سلطان سنجر تحت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زردا ما خوارزم شایان او را

ندادند و طغرل شاه قدم قدم از دقتی است بالملک ظهير از نیشا بود بطریق صاحب ماصحان

افتاد و از اصحابان بادر مایجان رفت و اتابک محمد بن ملکه که در بر و عم طغرل شاه بود از اثر بیت

ملکی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود بعد از وفات او برادرش اتابک قرل ارسلان بن

ملکه رفتصدی حکومت عراق و از مایجان شد و اتابک الوکمر بن محمد ملکه را مایل آن بود که ظهير

ملازم او باشد و ظهير کمان الوکمر میل تمام داشت و در آخر از قرل ارسلان

۹۹۳

۹۹۴

۹۹۵



بختی در اجیر استقامت داشت مارا بکس بدکور مجاز نموده اند بهت مامت ورا بدکور راد سیکر  
 کرده معمر را در پیش که را در پی قوم و کجا مدعی رای نلام دانستند از همان گشت و عیالت الدین  
 غوزی در سینه با قصد خود و هر چه در دست داشت یافت و در درشت سبها التیخ غوزی به شاه  
 عود و عرس دهند و سنان گردید تا آنکه بنگران در و اوج لاهور عیسان ظاهر گشته و سلطان بنابر همه التی  
 بهند و سنان آمد و طوالین متبرداں راسته اواده هنگام معاودت در انار راه تنایخ غزه ماه سنا  
 روز شنبه سال شصت و دوم هر چه در و میک که دیه است از توایخ غزنی بر کاند نیلاب از دست  
 یکی از اریان کمر لقتل رسد تاریخ شهادت او از الفا صاحب السبر اسراج می یابد و در  
 در لقم آورده

تاریخ  
 شهادت ملک سحر و پرنشباب الدین گز آتبدای جهاں مثل او نیاید یک  
 سیوم و غره سنان بال شصت و دو قناد در و غزنی بمترل و میک

شیخ روز بهان

در نصف ماه نهم سنه شصت و شش بحری فوت نموده تاریخ وفات از خبر الموالین

صح میض و بیخ عرفان قطب افغان شیخ روز بهان  
 مستحق بود امره عاشور که گذشت از جهان بعین و سرور  
 سال تاریخ رحلتش بیشک نور خود پس کف حور و ملک

اکام محمد الدین محمد رازمی

استانی الاصل به در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده  
 نزد پدر خود تحصیل علوم متونیه فرموده تا و تکیه الادب فوت شد نگاه بسنان شافیه بیت مال  
 سمانی در کتب محالات نفسانی اتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری به خود و در  
 تاریخ با صبی سلطنت که محمد الدین رازمی به بعایت نفس و با و قار و غنیمت خود و هر گاه که سواری شد  
 قریب سه صد کس از لفظ علوم در کتاب او میاوه می رفتند و او در اخلاف علوم و انواع فنون  
 تصانیف بسیار دارد از آنجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علا الدین تغش من این ارسلا  
 نوشته و فائز در برات روز و دوشنبه عبد الخطر غزه شوال سال شصت و شش بحری واقع

سر و بی در خیالان هر یک است عمر در مار پنج وفات او گویند

امام عالم و عالم شمس از سبب شکر کس نذیر - میده در اقلید و محال  
سال یکصد و شصت و یک که سه سالها کار دیگر اسیر عده سوال

### سلطان قطب الدین ایبک

سلطان قطب الدین محمد غوری در سده بالعد و بهشتاد و بهشت بر راجه آسی هند نصرت یافت  
را که علامت دسیه سالار اولود - میاست خود بهند گداشته لعلی رفت قطب الدین در همون سال  
نقشه مرسته و در پیش راه فتح کرده با سرحد ملک گناله مشرف خود در آورد و وفات محمد غوری  
چون مراد زاده از عات الدین محمود ماد ساه عور سه قطب الدین را تاجی و تختی و حریه  
در ستاد و خطابه سلطان داد و حاکم قطب الدین در لاهور تاج بجهت هم دی القعه سال سصد  
و در هر چه بر یک سلطنت بسته ماد ساه بهد گرایه و در پیش را دار السلطنت خود ساخت  
و در پیش بسته و بهشت و مقام لاهور در حالت جو کالی ناری از اسب افتاده مرده لفظ  
سلطنت نیاه اران و اوقه حرمیده به و چون انکشت حصار از شکسته بود لیس آن اودا ایبک  
گفته و در سخاوتی که داشت او را لکه کشت مرگفته می نمود و ویران خوانده او سلطان  
آرام شاه ماد ساه بهد و ستان به

### شیخ محمد الدین محمد اوی

در سده هفتم و هشتاد و هشت که شیخ محمد الدین محمد اوی که یکه رود کار و در گریه در گاه احمد سید بود  
بود از تربیت ما فغانی شیخ محمد الدین کرمی است حاصل از لود است حواریه م ساه از حلیقه لود  
الفا صریح الناس طبعی کردید پس ویرا در سواد از فرمان سلطان گردید سرور در حومه ملکسرا  
و در عطف گفته و مادر سلطان قطب الدین محمد غور در م ساه که عورتی لوده جمیل و لوط رعشت  
تمام می داشت گاه کا بهی نریاست و بی آمدی دو بر طایفه می مدعیان کسی در عین سیه سلطان  
ر ساهیده که مادر تو بنده پب الوحیقه در نکاح شیخ در آمده و در عطف سیدل را بهاء ساخته سلطان  
در اسار کشت و فرمود تا شیخ را در و حلله اید اجسته تا مرده سهادت با و لغتله در سده سبع و لغویله  
در سده هشت و عشر و لمیس و سمانه ایتقه در کجاست آمده که چون شیخ محمد الدین را در سده هشت و  
ستاده و قتل سده هشت و عشر و سمانه سبهد کرد مدحانوس و می که از مسالار بود و لود احمد ساه

در سینه شمشیر و شمشیر و سینه او را به پادشاه نقل کرد  
 شیخ نجم الدین کبریا

در خلاصه التواریخ مسطور است که چون پادشاهی سلطان محمد حو از زمستان شیخ مجد الدین بغدادی را آورد و  
 انداختند و در شیخ حکم الدین کمری رسید متعجب شد و گفت ای پادشاه ما را با ما جویس و زندم محمد الدین را  
 در آب انداختند و بر دسه سجده نهاد و در پاییه یک در سجده بود و از آن سر از سجده برداشت  
 و گفت ای پادشاه ما را به حواسم که بخت چون پادشاهی فرزندانم ملک از سلطان بازستاند سلطان  
 این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و باطشقی برادر و شمشیر و کفن و پادشاه بملازمت شیخ  
 آمد و سر بریده کرد و در صفت خیال ماستاد و گفت اگر دیت باید اینکه زر اگر نقصان می کنند  
 ایک شمشیر شیخ گفت و کان ذالک می الکتاب مسطور ادیت و می زرینت ملک ملک و سر نو  
 بود و سر ما و سر کساری از خلائق درین قصه مادی بود و لا جرم سلطان محمد نو مسد مراجعت  
 نمود و عفر ب جنگیر خان که از فرقه کفار تار و باد شاهی قهار و جبار بود چون ملای عظیم متوجه  
 عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت جان و دهر و دهر اس در دل گشت که بی جنگ  
 زار نمود و معلمان او را قفس نموده شهر نشهر میداد و میداد پیر شهر اگر می رسید قتل عام می نمودند  
 تا آنکه فرس صد پیر از کشت در دی الحجه سنه سبع و عشر و ستایه فوت کرد و در نسخه هفت آعلیم توکم  
 است که در هنگامی که کفار تار و تار نشسته لکریان جنگیر خان حو از زم را تسخیر نمود و شیخ نجم الدین بن  
 انبلس نهایت مافت و امن و امنه در همان دغش و ستایه بود و قویست فرشیخ در حو از زم  
 است مارچ لکم در دیات او از عمر الواصلین نوشته شد

اتفاق سپهر صدق و حقین : قطب کونین شیخ نجم الدین بن  
 آنکه حور شد پیش او منبری است : اللقب نجم الدین که می است  
 نه ماه صوم و سینه : بود که در دنیا کلمه عندهم نمود  
 سال ترحیل آن پادشاه : فن شد ز قلم اتفاق اوج عدل  
 قالن والا جنگیر خان

از فرقه کفار تار و تار نام پیرس لیکوی بود و در سه یا نصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و  
 دویست و هجری بمباد شاهی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تار و تار مسولی گشته

و بعد از آن روح الطرب ابرار بخود بر سر غنچه خوارم ساه اس عباد الدین تنگس که شش سال عمر و جوانی  
 بود وقت ولادت بخار و سواتر در سبب شش صد و پنجاه و اورا مستاصل تحت خدمتی مالک سس سلطان  
 حلال الدین ملک، پادشاه ناگه اورا سرگسہ مامی ملک جو اررم و عکاد و سمرقند و عدا بہادر و عرصہ  
 طویل بیت آورد و بعد از آن در بلاد ابرار الطہارہ بہب خود آغار بہادر و لیس اس سلطنت است و  
 دو سال عمر بہادر و پنج سالہ در در بیکشہ ماہ دہم ماہ رمضان سنہ مستعد و لیس و چہار ہجری  
 در گذشت چہار بہادر داشت او کنای و دعوی و جوگی رونے لیکن جوگی سہماہ سبب ار  
 بدرفت کرد و دیگران سادہ شہای رسیدہ او گنا کہ ولی عہد بود مادہ تہاہ و در سہ  
 سنہ صد و سہ دہہ در گذشت حوالہ ار در مادہ ماہ ماہ و تر کستان و لیس و چہار سہ  
 و لولیان کہ مدرس اورا ہمہ اوقات ماحود کما ہدیت بعد در تابع برادران خود می بود چہیں  
 گوید کہ این قوم مقید بہچ دین و ملت بودند و در حلال و حرام فروغ نمکدند و کوست جمیع چہیں  
 ار در مد کال و چہرہ کال تہا دل یے نمودند حاکم صاحب بخارستان در مقامی میسولہ کہ  
 در سبب سلطان انا قاحال کہ ارسل جبکہر جان بود طعام می خورد و حوالہ سبب الدین سہما  
 دیوان در برادران مجلس جامع بود سلطان ماہ ار کنا کوست چوک مر لوک فار در دست  
 ماد و حوالہ ار سلطان انا کردلی سواست فی العور کتاب را در دہں اہ احمد و در و در

### خشیخ فرید الدین عطار

در سبب اقامت قوم سہ کہ دحضات الانس آیدہ شیخ فرید الدین احمد السودہ عطار یے روزگار  
 میگردد ار در سبب در دیسہ در سیدہ طلب خبر می کرد عطار ارغات مسوئہ بہ لطیف لہ  
 در دیس گفت اسی حوالہ نو بایں لوعہ خواہش و تعلق جگورہ خواہی مرگفت منو علی کہ تو مر  
 در دیس گفت تو اجموس سوامی مر۔ در فور کاسہ جوہن کہ در دست داشت بر سر گرد اس  
 و لالہ گفتمہ حال دا دخول عطار سادہ انکالت نمود ار سرد و کال سرج و ہرجہ است  
 کمشن مدال میر سید ایار فرمود و ملا دمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفتہ چہ  
 سال ماہ سرد و دیس ارال برایت بہت اللہ الحرام رفت لسیاکہ ار متاچ را در نا  
 و بعد از مفاودت کد ممت فر السہدای شیخ فرید الدین لہا و سہ رفتہ ار دست او حرقہ نو  
 آورده اند کہ اورا چہل سالہ نظم است ار مقوس و در لغت ار موی لعل کردہ  
 کہ او در کلام خود فرمودہ کہ نور مصور بعد ار صہ و چہاہ سال رج فرید الدین عطار کلمی کردہ

مرتباً گوشت و در تہ کچہ دولت ساری آید کہ اصل شیخ از تہ کہ گن من اعمال پیشایور است و  
 شیخ عمری در رافت گویند عمد و چارہ سال عمر داشت و ولادت او در رور کار سلطان  
 سخر کو در ماہ شعبان سنہ ثمان و عشر و خمسایہ لغت بسال بالفصد و سہنزدہ ہجری دولت و  
 سنہ سال در پیشایور بودہ و در شہر شادیاچ ہشتاد و پنج سال و فوت شیخ در فتن عام پیشایور  
 لودہ ہنگام اسپلا حکیم خان یعنی جوں در حصارہ متاپور فراخار نویان داماد جیکر خان  
 کتہ شد و حکیم خان نابراں حکم قتل عام فرمود شیخ بہت معتمد افتادہ شہادت ماف و آن  
 جان است کہ معوی شیخ را بنخواست لقتل رساہ شخصہ میدا شدہ گفت این سیر را بکش کہ چہنہا  
 وی ہزار دیناری دہم شیخ گفت مفروض کہ ہزار دینم خواہند خرید چون آن شخص از وی  
 بگدشت دیگری گفت کہ این مرد را بکش کہ خون بہار او یک توبرہ کاو میدہم شیخ گفت نفوذ  
 کہ بیش از من نمی آرد من مفضل فقہر رفتہ شیخ را شہرت شہادت چنانید و کان ذلک فی سہ  
 حمادی الثانی سنہ سہ و عشدین و ستمایہ تاریخ وفاتش کہ در محرم الواصلین نوشتہ سہ  
 اسب

تاریخ

شیخ عطاری فرید الدین	آفتاب سہر دانش و دین
عمر او یکصد و چارہ سال	لودار لطف ایرد متعال
سال رحل آن مرد در آن	قبل اہل جنت است بدان
عقل تاریخ لعل آن مسود	بلبل خن و خان فرمود

۶۴۶

۶۴۷

مولف گوید کہ در تاریخ فوٹش اختلاف بسیار ہست بعضی شصت و ہفت و برخی شصت  
 و نوزدہ گفتہ اند و از حالات مولا ما بہار الدین ولد ولیہ شش مولانا حلال الدین رومی جان  
 استفادہ مگرد کہ شیخ فرید الدین تا چہ سال بعد از ولادت مولوی رومی کہ در سنہ شصت  
 و چارہ مروج ہوستہ و در حات بود بلکہ او را در کودکی دیدہ پس برد و نارنجیانی وفات  
 شیخ فرید الدین کہ بالانکہ شدہ کی از ان درست خواہد بود و در طبقات اکبری مسطور ہست  
 کہ شیخ عطاری شصت و چارہ سال پیش از شیخ سہر فوٹ کردہ باین حساب نیز وفات او  
 بال شصت و ست و ہفت ہست اما باین قطعہ کہ در تاریخ وفات او در کتاب ہنٹ اعظم  
 مسطور است بعضی خلطی نماید زیرا کہ قتل عام جیکر خان در حدود سنہ شصت و ستانزدہ  
 شہر در سترہ و مال فوٹ سہم از ان سال نمی تواند بود و نہ زماہ از شصت و ست و ہفت

که حکیم خان در آن سال فوت کرد و سه سال که این قتله مری آید صرف ماست  
دس مسود قتله امید

قطعه تاریخ

سج غلار آن دیدر در کار مرسته سنان و ساهما بقر  
سه سبه راه غلار رهها سال تارکس اراں سده راه قس  
در تکه دوله ساهما آنکه که در سج در بیرون سهراد یاج است بکلی که موموم است سهر  
مار کال و لغار قتل سج لته سال ساد یاج حرا سده حاجیه حریری در مات ر لاله  
که در سالور نکرات واقع سده می گوید

قطعه

اگر سده رمان سده رالو مازل شند بر باله دسی واکه سده سهر حوت  
دان رالو مار دیم سقده دسی دان رالو مار شوم سقده و سب  
دامه علی سیر در مان سلطان حسن مرزا سمارلی عالی سر مرقد سج عطار ماساحه

مولانا بهار الدین ولد

آنکه دوله ساهما آنکه که او سرجیل سلامی بخ لود و در در کار سلطان محمد خوارم ساه  
حسنت و علقه تمام یافته دما و خود علم ظاهر در تقوف سخن گفت لیس گشته اند که در علمای  
سج حکم الدین کسری است دما در دی دختر ماد ساه حراسان علا الدین محمد س جوار  
لود اهل بخ را عظیم معتقد لود بد و حول هر کاه که د علقه لسی در نامی مراد و حواس و  
عوام مجلس عظم معتقد سده می سلطان محمد مرد حرد و محادات مولانا مسول گشت مولانا  
رکحیده از بخ میروان رفت و عزیمت حج کرد حول بریسا لود رسد سج مرید الدین عطار  
او اند و کتاب اسرار نامه را هند به لیس مولانا محال الدین که در الوقت کودک لود داد  
و مولانا بهار الدین را گفت رد مات که این سده اتش در سو حکان عالم رد الی صلحه در  
سج حجاز عزیمت دار سام در مار ایما علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت حید سال  
مولانا داصحاب در در کار دولت سلطان علا الدین کفهاد مردم رفت داهل مردم لیس  
معتقد و مریدان سده و سلطان علا الدین مامرا و مریدان اراد ب ظاهر ساحت دار  
حمله ملا و مردم مولانا سهر نویه را احصار کرده توسط واده مسول لودی تا بعد از حد سال در



۱۰

و وصیت کرد پس فرمود اے الدین پیغمبر و اصحاب و جانشینان بدو است  
استوار گشته اند که در توبه پشتمند دلبست و هست بخوار رحمت از برای انتقال کرد و الطریق ارادت

شیخ شهاب الدین سنہ و ردی

شیخ شهاب الدین بنهر وردی  
اصل از شهر دست لکمت شیخ عبدالقادر جیلانی رسیده و او را انصاف بسیارست در عمر و در شیخ  
بنهاد نمود و لادش در رجب یا قعدة به و قتلش در سنه صد و سی و دو در زیان منظره الله  
حسنة بنهاد و وقوع آمده و در بنهاد حدید مدفون گشته .  
تا به ایام اربعه العواصل

اعظم بود  
 عهد اولیاسی  
 قدوه کاظم تنهاب الدین  
 اکمل اولیا تنهاب الدین  
 ساکن اوج حنف و ا د  
 ۶۳۲

سلطان محمد بن الحسين

[illegible]

آن فتنه گواران و اهل حصین در دستهای دهنه غلغله گریختند  
و در سینه احدی و تلمیثی و دستهای او حبس یافتند و بجا کمال را که از مدت صد

خود ذات سائمه غمناک کرمایب ، در ره دیرین سجده خالص و بی ریش گداز بائس مارچ لسم  
ماه سعادت سال بسند عروسی و معصوم بوی ابد و اس ایات در ماهی طوالت از مریض است

تاریخ

چونکہ کسی دوسرا مال چھوڑے گدشت فرار، ماہ سہاں

إله سلطان محمد الدين المملوك  
لشومى حيث الى ادا حراما

محمد فاضل سراد سلطان کس الدین فرور ساد رخت و سپا جلوس نمود و حول سماه و

مستحسن روز یکموت کر امر که ارواها من خود به او امحرول ساحتہ ساطارہ ریحیہ را کہ دختر

النفس بود و تحت فی سده اولی اس مرداد در مرکز دمی و علامه سربیل سوار شده فی آخر در سده

سینہ دیے وہی کہہ سہ مرار اور سا بچھاں نامہ الی الاں موجہ رہ و سر د قرا و قری

یا بہت کہ اگر امرارِ صحیحہ نام نہ ہو تو اس مکان میں رہنا بہت ہی برا ہے۔

ہزارہ سناہ میں سلطان کس الدین ضرور برکعت سلطنت تحت و درجہ شمع و عیس و سمانیت

سید سید دسم، دبی الفعدہ سید لکھنوی سید سلطان علی والدین سید سلطان

فمنس الدرس ارفقت لاسيده وجول او قناج كس سيوم فرم كه اربع در مهن و شمايه

وَأَمَّا كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الَّذِي يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ أَعْدَائِهِ إِنَّ اللَّهَ يُفْعِلُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ

سید بن طاووس (رحمۃ اللہ علیہ) نے فرمایا ہے کہ اگر کوئی شخص اپنے دل سے اللہ کی یاد کرے تو اللہ اس کی ہر بات کو سن لے گا۔

و بعد از آنکه در این شهر رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا در سال ۱۲۰۰ هجری قمری درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد.

من ناصر المومنين و اعداء الكافرين

ست دورہ مسدوسہ و بعد از مال دورہ ایک چلے گئے تھے و مرحوم نے کتاب

ابن السعدس ' مات في قاس سلطان مستاد مامد رحو لطيفه مؤه

خواجہ معین الدین خستہ

کرماہہ قوم ہے خواجہ معین الدین حسنی اسی سے اس نام آئے دیارِ اسگری

خواہد در اسحق بن سولسہ کہ معرفت مسکری است ۲ سال بالقدسی و پنج ورقہ مسکری را

مابوده سالکپی یرس که حوا حس ام دات در رامت قاع مشول نو در گه مت و

جہ کمر قند و کار ارمیت زدہ ہی معلوم نہیں، کس حال فرمودہ دار کا حکم اسان سلامت و صوبہ

در کجای یافت و در بارون که از انواع منت نواز است اورا که بکوه سنج عثمان حبشی بارونی نمود و در  
ارادت ماورد و بشت عالی در صحت سنج ریاضت نهادن گشتید و سفر او غریب نبایست گشت  
و بسیاری از بزرگان وقت مثل سنج نجم الدین بگری در امانت یافتند اکابر از سلسله حبشیه است  
و در واسطه کجاده موده حبشی میرسد و بشت واسطه بابر اسم او هم می بود و پیشتر از او  
سلطان منوالدین سالم از واسطه بشت و ستان ریاضت میر خود بپنداشته بود و در اخیر که  
رای پتورا در نزدانی هندوستان اکا اقام داشت منزل گرفت محبت با او خوب برناید  
تا که در سال بالصد دهمت شاد هشت سلطان منوالدین سام مشهور بشهاب الدین غوری  
بهندوستان آمد و در حده دو بخانیه را می مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اخیر غایت  
گریختن اختیار نمود و خواجه قطب الدین که از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در سمن بخار  
آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت شیخ فرید داد  
الحاصل بسیاری از صاحب کمالان اورا بر دامن تربت حواجه رسانند اندوایگر متباه  
بادستان در زمان دولت خود ذکر حلال کمالات او شنیده حید مرتبه در نه با بر بارت بر قدر خوا  
که در اخیر است از اگره رفته و در سارات عالی در اینجا مانده و اینچ وفات حواجه تقوی بخش  
ماه رحمت در در شصت سال شصت و سی و شش و بقول دیگر شصت و سی و دوم در بیست و مرقد او  
اندر در یادگاه غوره و نزدیک آب و در الفوا اناب ملک هند سال وفات او ظاهر می شود و  
این تاریخ منقوله در وفات او از کتاب حجره الواصلین نوشته شده

تاریخ

خواجه بخشیم ربیب بود که جهان حواجه لعل در موده  
بود و بشت سال عمر شش بود که از جهان لعل از جهان فرمود  
سال افکش نوبت و تکلیف گوسراج متان معین الدین  
روشنه پاک اوست در اخیر رای من حسن دانش و از درویش

سید حسین شاد و در پیکر مبارک

در اکبر نامه مرقوم است که قلعه که در اخیر که بر طایفه گوی دافع است در آن عالمیقام مرقد سید حسین  
و شکیله سوار موجود است که بر زبان عوام از اولاد دین الیاب بن ابن ارام حسن است و تحقیق آنست  
که سید از طایفه ان پهباب الدین غوری است شکا که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود و اورا

نصفه اری الحیر که است در انحالیه جاب سحر و دگر در انام و نجوم عوام و لوکاس مشهور  
و فرشتگان مطاف عالمات

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی

اس خواجہ کمال الدین موسیٰ است در ارس که ناس سرور و حو ابدا حال واقع سب متولد شده  
ارال است است که اورا اوسی سر مونسد و در صغیر سن سقا جیاد کرده و در نیا دور باد و حب  
سال ستمند و لب و دود بخوری در سیه امام الکلب سمرقندی که صورت سب سبک است سحر در دی و سبج او خد  
کرمالی و جمعی از ررگان ماراد خواجہ معین الدین حسینی استناد یافته و در پند آمده در ملتان  
نمودم مباد الدین دکر یا بخت است و در رمان سلطان سمن الدین التمس و د مبل  
ند و سکوت احبار کرده کاه کا ہی لطیف نظم در اریک و ادب له ل حاصل مان فی انکند اس حد  
بیت از ان جمله است

نظم

ای مکر بسیم رب عالمی بر دانه  
درک سرین لوسور لب در بر جان  
من بحدین انسانی مخورم چون خاک  
اسارا حال امیب دای بر مکان  
قلب منکس کر گماهی منک عبس  
غیب بود کر گماهی میکند دلوان

خواجہ تاج چهار دهم ربیع الاول سال ستمند و سب سب اس جهان رحمت فرموده و در دهن  
مقول گفته تاج از سحر محروا صلیس

تاج

مقصد حسن جهان لصدق و لغین  
قلب ان خواجہ قطب الدین  
نفس بختیار کاکی دال  
حول اولت سب اوکی در خوا  
در رب بخت خار د هم  
بود کان قطب سب کجرج ستم  
عقل بار کج لعل آن محمود  
آب حنث لبک دین و خود

۴۲

قرن که در دهنی است اگر چه از سبک و حنث لاحت اند که خام سب انار یارت نگاه خاص و عام است در رمان  
دولت سیرت و اسلام ساه بعضی از امر و دلاوری سرگرد مراد سن تعبیر ساحت چهار در ان بای  
کمال اجرات موده بود که ما در موجود اند اس اسعار تاج در دوره بای مذکور حرمه اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خواجه  
 در زمان آفتاب چرخ دولت متین شاه  
 این عظیم القدر درگاه که اندر نام او  
 بودست و چارو نهضت سال از حیرت کشید  
 ز انجام شیخ دین یزید رحیل الحق تمام  
 تاریخ بر دروازه سمیت احاطه طالع

در زمان شب جهان اسلام - شبه بلند در سپهر جناب  
 کریم صمدیت باب حجت را - لیس باب بخش پادشاه  
 کرد شخصی بنا که در مالش - یوسف تمامی از حق است خطاب  
 چون ز تاریخ نام کردم عرص - گفت درگاه خواجه قطاب

تاریخ بر دروازه عربی

حلقه که درین گنج سعادت یافت - آثر گهر نثار است که خاں سفت  
 کفتم چه نویسم رستم تار بخش - رنواں بیل اسرار در جنت گفت  
 ازین تاریخ خیال منفاد میگرد که دروازه غریب را نواب شکر خاں که در عهد دولت عالمگیر پادشاه  
 بگومست شاه جهان آباد سرفرازی دانسته در سینه که از نوزده هجری تعمیر نموده بود و تاریخ مذکور را  
 مرزا بیدل نظم نموده که در رقعات او موجود است که از آن محمد فرخ سپهر در زمان دولت خود دست  
 شرفی مجری در دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بیان کننده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهر یار - با اعتقاد معتقد کامل العباد  
 رفتند قدسیان دیار بهشت عدن - تاریخ یافتند حصار بهشت عدن

اشعار بر دروازه سیردن

ار حکم پادشاه جهان خسرو انام - روح سپهر شهنشاه از آسمان غلام  
 گرد مزار خواجه دین فطک - گردد بگرد و خضه او آدم و ملک  
 تعمیر شد مجری زیبا و منتظم - مانند بقع اشرف و چون کعبه مقرر  
 متصل این درگاه سجد بود منتظر یک درجه که انرا خواجه پیراه رقعات خود بنا انداخته بود بعد از آن  
 اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سپهر درجه سیوم بران تعمیر نموده این تاریخ

مورد لطف و غنایات سه والا احباب  
خسرو روح سینه بسته ملک رفتار  
ساحت اردوی ارادت و شوق المعانی  
مسحوقه ریاض و سجد و کاسه سحر و تناس  
ماسترون عیب با نق کف در کون  
سال تاریخ سالس میت رکی سخا

شیخ محی الدین بن علی

در سه مایه و شصت و یک ولادت کرده و در شصت و بیست و هفت از جهان رفته و در دهمین روز

تاریخ

کرده

شیخ والا خانبین عربی . معذای ره جدا  
لقب خاص او فی الدین : مرشد کافه رها و ر  
چونند او مالی محی الدین . سال مولود او به ثانی  
سده دهم سال فضل آن سالی قدس البسیره السانی

حضرت علی لالا

تاریخ سیوم ربیع الاول سنه شصت و چهل و سه از جهان سر نموده

تاریخ

عده اولیا علی لالا . سند در بیاض و الا  
از ربیع شصت و دو سیوم . که گذشت از تعلق مرد  
سال هفتش کون عالم قدس . سپاه ارمای عالم قدس

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که اولیاد حاد و علا الدین لوده که از برادر گیاره مرگ آمده سب و حواد مد علا  
که دانی قلعه الموت بود از کشتن انا و احدا و در ارموده و دفتر باور سایل ملاحظه و اساحت و اتار اسلام  
در قلع ملاحظه ظاهر ساحت و شمس الدین را کوال علم و ادب نهانی نه منبر و دستاد و ار را مال غیر  
در دیریه انوحه لود و ارال سب بره دور می سپهر است و فیض گفته اند که اولیاد سب و راز است و در تبر  
مولد شده و نام محمد جلال شمس در علم ظاهر و باطن سب و دیکر الدین شمس که بید و معروف و سلوک مقامی  
عالی یافت و در سب و دیکر الدین شمس تقریری را گفته ترانی مایه بروم رفت و موجه الیت الش  
در دینی مایه و اروا سارت پیر بروم بهاد و در سب هر قویه رسیده و دیکر مولانا جلال الدین راست بری

لشسته و جیبه مولی در پیکار اور و ان ابر بر سر کمانی برود و در خطه فلوله نایدان شد بعد از ان مولای محمد  
 اورا طلب کردی و ما را در محنت داشتی و تنها ما بودیم و اوقتی شود و فو تا از مولی و اصحاب مباد که سر و پا  
 برهنه بسته ای اند و محتوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تسبیح کرد و می گفت که من شمس تبریز  
 بنیان ارمولای صاحب تبریز گزینم طاعت سده اطراف تبریز رفت و شمس الدین را  
 بار برود آورد و روزی در محرابی او گذراند و مریدان و اصحاب مولای با تجار و دست و مشغول شدند  
 بقدرورت شمس الدین این مرتبه غریب شام نمود و بعد از آنکه از ساسم برود آمد سنجی شمس الدین  
 با مولای مارومی در خلوت نشستند و در صحبتی اندوختن در دوازه سیخ را انداخت کرد تا بیرون  
 می ایستاد و خواست و ما مولای ما گفت که می گفتم می خوانند در آن وقت بهف کس منورت نموده در کسین است  
 کاروی بر روی راندند سیخ نوره زد و چنانکه آبجاعت بهوش افتادند یکی از آنها علا الدین محمود  
 فرزند مولای بابو که باغ ابریس مس اهلک التام شد و چون آبجاعت بهوش را آمدند غیر از چند  
 جوان هیچ ندیدند از ان روز باز این عادت لانی از ان سلطنتی پیدانیت و کال ذکاب فی  
 سحر و رکنه شمس دار لوبس و ستمه و آن ماکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده مملکت گشته  
 و علا الدین محمود را علیه پیدانند بعد از انام وفات کرد و مولای ما بخنده او حاضر نشد و بختی  
 گفته اند که شیخ شمس تبریزی در حب مولای ما بها الدین ولیه و چون است و فو لی انکه بدش را  
 در جای ادا نموده بود و در شمس سلطان و لایس مولای ما در حواص دید که شیخ شمس الدین اشارت  
 کرده که در فلان چاه حفه ام بنیم شب باران خرم را صح کرده او را از ان چاه بر آورده در جای  
 مناسبی دفن نمودند تا پنج از مرآت جهان نوشته شد

تاریخ

۶۲۵ : در جمعه ماه شمس الدین دالمی : ۶۲۶ : در تاریخ شد بود اور تبریز  
 از الفاظه شمس الدین دالمی و دیگر از الفاظ بود اور تبریز تاریخ برجی آید و امن تاریخ از خرد و ان

تاریخ

و اصل ذات حق بصدق و عقیق : عارفی بی نظیر شمس الدین  
 سال تاریخ فضل او رضوان : در قمر شمس اوج عدل و جهان  
 در تذکره دولت شایب آمده که وفات مولای شمس بعد از رحلت مولای جلال الدین نموده و قبر  
 در تونییه است

سید پیرخان الدین محقق

در سه شصت و چهل و پنج روزی فوت کرده و در مصریه مدفون گردیده

بایچ

اکبرخان دین رویا بود در جسم شکسته و در پرا

۶۳۵

بهت کمت ارس سرای سنج ال محقق استعد حاصل و سنج

جغتایان

تسردوم جغتایان است بعد فوت پدر در سنه شصت و چهار سر ملک بعد از شهر و جغتایان  
و لاج و عریطه تائب شد مادرش که در پید و بیعت ماه میش از او کتا قاتان که برادر زرکس و مادر شاه تائب  
بود در ماه و نفعه سال شصت و یکم تهم تجری در که ست و قزاقان و لالی که در پیر او بود در صبط و  
و سق امور ملک نیام می نمود با آنکه بعد از حد گاه بهاکو حال سرتوئی را حکومت ولایت حد کراش  
از حصد گردانید اما بعد از حید می که بود خان لیر او کتا ملک اردو گرفت و بعد سلطه کتا سال در  
ارمن و ستان در گذشت بعد از مرگ قاتان و مادر ست لولی حال ملک گردید و سه سال سلطت  
را بدو اردو برادرش بهاکو خان مادرش ایرال شد

سرخ المشایخ سعد الدین محمودیه

در سنه شصت و پنجاه و هجری فوت نموده و اس اینج در وفات او در عصر الواعظس مرقوم است

بایچ

حموئی اکو بود سعد الدین سرد و سالسوی عله میس

۶۴

سال لعلس شش صد و پنجاه شته مرقوم میشک داساه

شیخ جمال کلی

در کتاب دلسان مرقوم است که شیخ جمال کلی در زمان علا الدین اسماعیل که مادرش فلو المور بود  
در قزوین مادرش و علاقی معلول بود می در حصیه دعوت اسماعیل قبول کرده بود مادرش علا الدین  
او را معلوم نمود می اما علا بعد اسماعیل شیخ را اسماعیل التندی و فاشش دو سه چهارم نوال  
سه شصت و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاجیک فوت او گفته اند

تاریخ

معال ملت و دین وطن او لبای خدا که آستاره او بود قله آمال



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وہی ہے جس نے بالہ ابن ستر سے عالمی

سسی و بنفتم و از حسن خلیفه از غفلت ای عباس است در سینه مستفید و چهل و پنج در بغداد بر سر بر خفاست  
نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سینه مستفید و بنیاد و منش  
هلاکو خان از اولاد جنگیز خان که ماد شاه ایران بود بانگ کبری زماوه از شکار بر سر آمدید  
بعد از آن حاضر نمود مدت دو ماه مستعصم مخصوص بود و انکر مغول کمال حلاوت ظاهر نموده بالاخر خلیفه  
باستصواب و در سر خود این علقه از شهر بیرون حرامیده مار گاه هلاکو شفاف هلاکو و از احوال  
بر افس و شایسته نگه از باشند کمال آن دیار با تیغ بعد بر بیخ مدار الفنا و ستاد و لغت او را این  
زود و در امت صاحب رات الجمان هر از هزار و هشتصد هزار آدمی در بین فتنه هلاک شده و حاکم این  
منج را که بچلکا داده بود که اگر خلیفه را حواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هفتیم حرم است احمد و منج  
و ستمایه بقتل رسانید و در رات جهان نامر قوم است که هلاکو خان مستعصم را نایب خواجه نصیر الدین که  
در جوال کرده مالش اسخو نهایی او را در هم شکستند و تا بیخ این واقعه چنین نوشته اند

کتابخانه

404

سال حجرت شصت و پنجاه و شش : روز یکشنبه چهارم از صفر

شد خلیفه میشم هلاکو خان و دولت عباسیان آمد لیسر  
بعد از شهادت مستقیم اولاد عباسیه که یافند بدست و چهار سال در قید و خلافت کردند  
منقطع گردید و بعد از آن صرفاً مغلیه درآمد و هیچ سکه شیرازی که معاصر مستقیم بود در باب شهادت  
مرثیه گفته نمی‌جسند از آن جمله نوشته می‌شود .

مرغیہ در شہادت مستغنیہ مالہ

آسمان را حق بود که در خون بگریزد زین  
بزر و آل ملک امستصم امر المؤمنین  
ای خنجر گریاست می بر آری بسز جاک  
سر بر آرد دین قیامت در میان خلیفین  
خون خردمان غم مصطفی سندر کشید  
هم بدان حاک که سلطانان نباد و جبین

ملا کو خان

ایسده لویه خان اس جگینه خان است در سه شصت و پنجاه و هجری بمادشاهی ایران برسیده و ملا  
اسمعیله را در سه از پنج و ستاد بست حاصل و نالود و ساخته قلعه کبوتر را از دست ایشان بدو و حاکم

ایرین بایج مسعود میگردد

تاج

سال ترب کوه مسعود و بجایه جاریه  
 حور ساه مادر ساه عمیدان رخت  
 و در کسبه مستفید و بجایه دس تعداد را التمس ده حلیقه بسخنم نامه را که آنس حلیقه از حلقه  
 عباسیه است گرفتار ساحتی باحدس هزار باسد کان آل و یا طعمه تبع میدریع صاحب لود  
 از فتح تعداد و عزان کردن کثان افغان از حمله سلطان روم و امانک فارس و حاکم کرمان  
 و در الدس لر لودالی موصل و آن حدود و محدث او با کسان ستامسد آخر تعداد حکومت و یک سیر  
 سال در کسبه مسعود و مصت و تکه چرمی در مراعه که مفر سلطنت او لود لکار رسته و تعداد آن  
 کسان ستامسد و بجایه سده لود دهم ربع الا حرسه دگر در که منت و ریا سوار دلق بدول گردید  
 لظیفه که رسم معمول تپ سردارها بخت و او گاه است ترتیب داده سیر کجا بناد و دهان را  
 برال کتب حوا نامه مذمه و حمر سری نگیرا ماطه در لود در آنجا کرد تا انیس او باسد و سرود  
 مصوفا ساحتی از نظر اعیاء بخی کرد لود و داس سوه بارمان سلطان عازال خال در میان  
 سال لرعی لود حوا حله نصر الدس طوسی در بایج و فات اولفته

تاج

و ملاکو مراعه بر مسان گشته  
 سال یسعد و سبب و سبب که کس لود دهم بد ربع الا ح

شیخ بهار الدین زکریا

س قطب الدس قدس کمال الدس در لیبی سب در کسبه بالصد و مصت و بچ چرمی در کوش کرد و بستان  
 تولد سده در سده سب بدس فوت کرد و کفصل علم سیاحت اختیار نموده در لود و آند و تر بدس سببان  
 سبب و در گردید و در عرصه ثلث سبب خلاف رسید تعداد آن ثلثان آند که سده سبب یا با شیخ فرید  
 شکرت کمال را لود و لود و آند و فی کمال سده برده و بایج عتق ماه مهر سال ششصد و شصت  
 دینه لود سده ساله ایرین زمان در که منت گو مد سببس از وفات پیر مردی لوانی حلیقه قهری او  
 بدست سبب صدر الدس که حلف او لود داد او خط را مسم بدر خود آورد و سبب بول خط را  
 خواند و خان بخی تسلیم نمود بر ارس در ثلثان سبب و شیخ صدر الدس در سال مقبضه و هبه  
 موصوفه کرد و لیبی سبب کس الدین الوالصح کهای اولسب و از سن تاریخ که در وفات

ششج بهاولدین رکیا از بنه الاصلین نوشته شده است و دست و دست استخراج می نماید

تاریخ  
 قوه خاندان اهل علم حسین  
 بنامه و نصرت شمس زهرت بود  
 او یوم الخمیس کرد سفره  
 یکشنبه سال قحط او پستین  
 ششج از بن و سها بهار الدین  
 کابک در آن او طلوع نمود  
 سوی پردیس سالیج ز صفا  
 ششج از بن مقام علیین

قرید الاولیا شج فرید بشکر شج  
 ابن شج جلال الدین سلطان است از مرغان روزگار و متکبران لشکر نفس یاره بود گویند  
 از اولاد فرخ شاه کابکی است که او را سناه کابل بنامند و در زمان چنگیز خان از اجاد و ایلان  
 قاضی شیب نامی ظاهر آمده بود و در قصه قد در افتاد و در قاضی شیب است سلطان بن مقدم این را گرامی  
 احترام نمود و شج فرید که بنیره قاضی شیب است ملتان شناخته در اجودین که آنرا پاک بقیه نیز گویند  
 سکونت اختیار کرده ملوک متعارفه دیار بنده اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین او شیبی را  
 که از رود افسار و دلفایک از خمد در کوشش علوم رسمی دنیایش معارف حقیقه فرموده و در راه ساجند  
 دست از همه دارد و نوشته دای در ملازمت خواجست و در دوام محبت منظر شریف کرامات و  
 موعود خوارق عادات شده و بوجوه علت خواجه قطب الدین فرقه وحشی بدو رسید و در تشبیه او بگنج  
 شکر اقبال است معنی گویند که سوداگری لشکر بار کرده میرفت خواجه از نوعی شکر طلبید او گفت  
 در بن شکر نیت نکست خواجه گفت کونک باد سوداگر چون خواهم بار بازگردم نکست برآمد از گنبد  
 خود ایشان گشته همیشه خواجه رفت خواجه فرمود که غم نوز اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده  
 بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تا غیر کاهش توده خاک شکر شده بود و الله اعلم  
 بالصواب و حاجی خان محمد پیرم خان منصور این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

کاین ملک جهان شکر شج بگرد بر آن کز شکر نک کند و از ملک شکر

نکست سید العارضین مرقوم است که ششج لشکر سید الدین محمود و سیف الدین ماخرزی و ششج بهاولدین  
 از کربا و ششج فرید الدین احو دینیه در یک عهد بودند اول سعد الدین محمود وفات یافت و در سال بعد از  
 این ششج سیف الدین ماخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان سیف الدین خوت مند و جلدی

سال شصت و نهم فرید الدین مسعودی رحلت نمود با کمال تقوی و فاضل تاریخ بنام فرید الدین مسعودی  
سال شصت و نهم رحلت نمود پسر کوهی که در سنه اردو بیست و پنج در کانی خوانده  
که در اوایل سال شصت و نهم در سنه بالصد و صحت و دهه متولد شد در عمر بود و در سال شصت و نهم  
عمر شصت و نهم سال رسید و در چهارم خرداد فوت کرده حاکم اریس در تاریخ مولد و عمر و سال و مکان  
او در یافت گردید

رحم فرزند کوهی عابد اراده <sup>۹۶۲</sup> عمر <sup>۹۶۲</sup> سال رحلت مسعودی  
الفاظ فریدالدین میر تاریخ وفات اوست لطف جیب مارا تو روضه شیخ بدر الدین که نام است  
بود موهود اسرار این قطعه که از عمر الواصلین کوهی ده سال و فاضل بنام مسعودی و معاصره  
تاریخ از عمر الواصلین

افغانی رمان و فرس - شیخ دنیا دیدن فرید الدین  
نیکمای عجم خرم بود که فرید الدین بهار نقل مرد  
گر تو برسی رسال رحلت او جهان شد ویداه لگو  
تاریخ

فرید الدین که او گنج سیکر بود در ذات خدمت خود مطلق  
مطلب کف بافتن سال فاضل فرید الدین ولی و اصل حق  
مولانا جلال الدین محمد مشهور بمحبوبی روحی

در جهت اقلیم مقوم است که او از بی سلاطین زمان و بر گرد کال و دارا و اصل او از پنج است و در  
خلاصه المرافقه آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه شصت و نهم فوت و دهه متولد شد  
بکمال آخرت بهاد سلطان علاء الدین سلجوقی یا قاضی الکادر و صدقه آن و یار جمیع شده مولانا حاصل الدین  
الحامی پدرش میدند و مولانا بهاء الدین ما مریدی بود موهود سید بر مانی الدین تربدی مولانا  
صالح الدین مرید او شد و در سال در خدمت او بر مرد و چون او فوت کرد بعد از پنج سال  
شمس الدین شیرازی بخوبی و چون شمس الدین وزیر امر اسرار ما بعد از اوید طاعت صلاح الدین  
بر کوب را طاعت گرفت و پس از آن در خدمت حسام الدین قزوینی شیر عمری سپای رسیده  
نزد سید پیران که رسید و در صبح رسیده شمس الدین عطار رسیده و ولادت مولانا در

نخستین ریح الاول سده ششم و چهارم بوده وقت عروج اخبار پنج مجادی الاخر سینه ششم  
در هشتاد و دو در مان بقا خاں فوت کرده و در مراتب انبیال نوشته است که نور الله مرقدہ تاریخ  
وفات اوست سی و مولانا نصرت در هشتاد سال بود مرقدہ او در روم بشهر قونیہ است بعد از وفات  
او خلف الصدوق ابو سلطان ولد بر جمای در ششمه او غیر عارف و عالم بوده کتاب ولد مار  
باوشنهور است تاریخ وفات مولوی زوی از کتاب عمر الواصلین نوشته شده

تاریخ

اکرم مولای روم نامش بود	دل در دوز جهان کلاش بود
از ریح تحت بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا نگا	شده رقم آفتاب عالمی جا
شده تاریخ نقل او خیم	بی شک و ریب از بهاد دوم
سال نقلش را مروج بهت طبق	تا قلم گشت قطب جنت حق
سال نقلش به چهار زمان	نور الله مرقدہ بر حوا ن

خواجہ نصیر الدین طوسی

در سیمه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جبر و سلاویه است اما در طوس متولد گشته و در کمال  
دران دیار بموده طوسی است بهار یافته وی اعلم فضلی زمان و افضل علمای دوران بوده  
و ده دیش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم مجادی الاول سده سیم و تسع و  
خمسایه دست داده و قتی که پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجہ نصیر  
پنجاه سال و بیجا بود و در قلم الموت وزارت اسمعیلیه هم روز چند از روی زجر و غضب  
نموده و در زمان حلیفه مستقیم عباسی روز چند در ولایت قستان ساکن شده و عالم  
آن خطه نامہ الدین ششم الواب لطف دکر مبروری بر در کار او نموده و خواجہ اخلاق  
ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عریبه در مدح حلیفه مستقیم در سلک  
نظم کشیده سجدا در ستاود چون ابن علقمی تا که در بر خلیفه بود این صورت موافق تراخیهات  
بر رفت همان قصیده ناصر الدین ششم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه آغاز بمکاتبات و بر  
نموده ازین اندیش غافل نماید بود و این امر بزرگ را جوید بناید بشرد چون نوشته بنظر  
ناصر الدین رسید خواجہ راجیس فرمود و مدنی محوسس ماند تا در ماه ذی القعدہ سینه  
اربع و خمیس و ستاد که ملا کو خاں از فتح بلاد و فتح فلان بلا حده تخصیص قلم الموت فارغ گشت

نولاب همنستان رفته حواچه لعل ص ساخت حواچه بزرگه ایلیا بی بلا کوحا سنا  
 اهوره نصایت حکمت که ظلام اردو باسته دور اندک وقت در حضرت الخا ن محل رجع مقام  
 یتد یافت خطه اگر اهل تاریخ این پست که قتل حلیفه ایدم یعنی ستغیم عباسی حرکت حواچه  
 نصیر الدین بود حواچه مرا عجب محکم ایلیا فی رجه سا کرده حکما و دلسه و متکلیس و غیره که  
 را در ایلیا جمع آرده اما حواچه تمام سر سید کولو که مدت عمر ایلیا به العضا موس و حواچه در  
 ران سلطان القاضی پس بلا کوحا آن رجه را تمام رساید در سه اسب و سبیس  
 و سه ماهه موس کرد و در رفته قدیم روجه نام موسی کاظم ص صوف صادق که آن را کاظمه  
 متز که گویند در نول کشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز و نوده روز و پنج  
 رسد یی سلطه که حواچه نصیر و صیت و نمود که او را در حواچه مرار امام موسی کاظم دس کند  
 لاجرم در ایلیا آن امر قد حجت او را عار قمر کند نمود بدگاه سر دانه کاشنی کاری ظاهر  
 شد و بعد از رفته تم لوارم قنص و نصیر موسی ص صوح موت که آن صصح را ما صر حلیفه مرا خود سحت بود  
 و سکه با اختلاف و صیت به در در صمانه دس و نمود از عرایب حلال آنکه سر دانه در در  
 سه یتد و هم محادی الاول وقت طلوع اقیاب لظالم حوب سه با صد نود و هفت تمام شد  
 بود و در پناه در حواحه نصیر لوله نموده مریری در تاریخ و فاختس این قطعه نظم فرموده

نصیر ملت پر دین مادر شاه کشتن فصل  
 سال شصده و هفتاد و دویج  
 که که جواد مادر ماه سرا د  
 روز یکم اید در گشت در لعداد

### ملک شمس الدین گرت

آن گرت حمد گاه ملوک لوده اند و انسان مردم دلا در و نامرود لوده اصل ایلیا ترک است  
 سلطنت از حواله اسککنیس بیتان متغیل سده سلطه لمج درات و عربی و کال سا با  
 ایلیا متغیل لوده و هفت تن از اقبال ماد شاهی رسیده اند اول ایلیا ملک شمس الدین  
 خدس اما گرت است و آخر انسان ملک عباس الدین است که در ایل ملک او در دست امیر  
 بود که کالی لوده و ملک شمس الدین و حتر راده ملک رکس الدین غوری است که معاصر  
 نیکر حال بود بعد از ایل ده سال در سه شصده و هفتاد و دس در شریعت موت سه  
 حوالا و حلیفه الدین لعه در تاریخ او گنده

سال ششصد و هفتاد و هشتاد و نهم  
 بهام صفره رابعه ایدان محمد کت  
 بعد از وی ایرش ملک شمس الدین کبیرین مالدشای رسیده و احوال او بمقام خود نوشته  
 سلطان ابا قائل

عرف القاقان و که ارشد ملاک و خال است که وفات پدر روز جمعه سیوم رمضان سنه ثلث  
 دستین و پنجاه و سه بر سر سلطنت ایران جلوس و مرده مالدشای مرده مالدی و تدریر بود  
 و در ارت کواحد شمس الدین محمد صاحب دیوان داده و لشکر روم فرستاد و بقیه از دیار روم  
 را سوز ساخته و در شیرینر رصد مراغه مکه خواجہ نصیر الدین طوسی بر روز کار ملاک و خان میان  
 کرده و دوستی ترمانش انکال فلک و دوا بر موبه و صور روح دوار ده کانه در عهد القاقان  
 ماقام رسامه و القاقان کسی توان بر کا حرج کرد هشتده سال و چند ماه در اکثر ملک ایران  
 مالدشای نمود شنبی در سر مراد و چاق از حوالی شیرینر بسته بود ماله و حسی در و قاپار شنبی  
 مرغی غظم قصد من دارد و ترخان ملک کرد چون تیر و کمان بدو داده فی الحال ماقاد و حوالی  
 مقله لخصه کسان آن بود که خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان که در مراد بود و او را سموم  
 و ناموا قوه تارکچ بسته ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد و نهم و غریب قیس قطع  
 در تارکچ و دات او کت

تارکچ  
 جولیت روز برآمد ز ماه ذی الحجه  
 چهارشنبه و یکم صبح در دهان  
 سال ششصد و هشتاد و نهم  
 سلطان محمود دار ملک سلطان احمد خان  
 پس ملاک و حات است که وفات القاقان که برادر او بود بر سر سلطنت ایران نشست  
 اول اوست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر میکرد  
 چون دو سال و پنجاه و شش بوم از سلطنت گذشت و دیگران از دکان و امرا به او داری  
 از خون خان پس القاقان سلطان احمد را گرفته در شب بخینه بست و ششم حمادی الاول  
 سنه ثلث و فغانین و ستاده بقصاص شش هزاره قتیقه نامی بست او را بشکست و او را بخاک

کامی ادرنگش مدد چنانکه در کج آن گشته

تاریخ

سهر عدل کو داد مستیری داد  
که نمود سه در حاقان تنه ایرانی  
روست مرد فلک است او گشت و  
ممود مل شکست ظهور است حال

۹۹۲

تاریخ

نایح حو لستند و نهنا و سیه  
تا سر حادثات ملک مرد و ام کرد  
ارغون ملک گری چون بیگ سیه  
احمد رفت و تنع سیه در پیام کرد  
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

۹۹۳

در بر بلا کو جان و سلطان بقا حال بود  
اخذ الکک سردی آزاد لسانی کا طرد اسب مجاوره  
هست مرد مع آن ماحق ساس بی کجاست تا در رماں سلطان احمد حال  
سومتم گشت و بدین جیله سابع لستم حامی الاول سال  
سصد و نهنا و دیک بحری سر اور که دفتر سیه و قش  
لودار سیش جدا گردا مید امانه اردو سال و در ماه  
حد و نهنا و در رماں ارغون عالی خوا  
بیر قتل رسیده حاکم گشته اند

ایات

حوض الکک از لعدیر ایرد  
استهادت ناف در صحرای کوه سیه  
نقصه صحت دیوان محمد  
که دستور ملک لود در و هر  
س اردو سال در د ماه و نهنا  
جسید او هم در دوران سیه  
لودر دما سیه در امتقا مل  
که دارد در تمار و لوس بار هر

توضیح اس مقدمه آنکه صاحب دیوان در دمر احمد حال  
ما صیهاں استاد و نهنا و قش خواست  
که همد دستاں رود تا اریاس سیه ب ارغون حال  
عظوظا مده ارغون خاطر دار لست محمود  
نامه طلب تمام او رستند و چون صاحب دیوان  
کمار مست رسیده مطور لظ اعتبار گردید و قفا  
که دمس او لود در حد صحت ارغون حال او را  
سیر بد رس منتم گردا سده و کلک ارغون حال  
سابع چهارم ماه سمال سه سصد و نهنا و دسه  
بیری قتل رسیده حاکم اریس تلکچ مسفا و گردا

تاریخ

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان  
عمر اس جوینی د یجا  
سال سصد و نهنا و دسه رماں  
وقت عصر دسه رماں د جا بار

۹۹۳



زروی بر سر ایند بحر ز جام تیغ لبان کشید شربت مهر  
خواجہ بہار الدین محمد کہ دلدارشہ صاحب دیوان بود در زمان ابا قاسم وزارت بکر فرمانہ ہی  
وایات اصفاخان مدو منقوس بود

### احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب پادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده وادب امور نذر است و ملک  
شیراز را از انجمن اتابک گویند کہ کی از ایشان کہ منظور الدین سفر نامہ درنت اتابک سلطان  
سجری بود و سلطان اورا حاکم فارس کردہ بود او بعد از فوت سخر خطاب اتابکی بجوہ قرار داد  
گویند کہ اس وقت کہ ترکیب است اتابیک است یعنی بدر مرکز چہ اما بدرویک سرگ داتابکان  
شیراز حاکمان عادل و خیر لادہ اند اول ایشان کہ مظفر الدین سفر توہ در زمان دولت  
سلطان سبزیجوگمت فارس سر بلدی حاصل نمودہ و در یافتہ دنیا و منش و ت کردہ  
بعد از وی برادر او اتابک زنگی چہارہ سال دگر می حکومت نمود و بعد از وی پسرش ملک  
سلطنت رسید دست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بہت و بہت سال  
ملک ماند و در سال شصت و بہت فوت کرد بعد از وی پسرش اتابک ابو نصر بن سعد بن  
سلطنت رسید و اورا اتابک ابو کریم سردی نو سعد مردی بس مکرست و عادل بودہ و در زمان  
ابو یحیی در سنہ منش صد و پنجاہ و منش ہلاکو خاں مستقیم خلیفہ بعد از استہدہ نمودہ و  
شیخ سعد شیراز کہ در باب آن مرثیہ گفتہ در آخر آن مرثیہ اسجد است آوردہ

### ایات

یارب این ملک سلطانی با من آباد و در پناہ شاہ عالم مادشاہ بکک دین  
خضر و صاحب قرآن عوت زمان تو سپردہ انکہ اخلاقتش سید بہت و او منش گزین  
روزگار ت با سعادت باد و سعادتمندی رایت منصور و مکتب یار و قابلت قیس  
ہمدان ایام شیخ سعد نکست بگلستان بنام او نوشتہ و در تاریخ آن اس بیت گفتہ

درال مدت کہ مارا دقت خوش بود ز جنت تشدد دنیا و منش بود  
و اورا سیر بود مسمی باسم حدش یعنی سعد بن ابو بکر کہ در دیاجہ کتاب مذکور ذکر شد و گفتہ  
علی الخصوص کہ دیاجہ ہما بولش بنام سعد ابو کریم سعد بن زنگی است

ومات الوتر سعد در شهر شمشاد و نجاه و هفت لوفع سحرسته ننداروی آتاکم سعد  
الوتر کجای بد نشست و بد روز که حطه و سنگ ناقاب او مرین سده کجور حبس سال کرد  
سعدار و سلجوق شاه و سکر شاه سلطنت رسید و سعدی عریس باب قضیه گفته می شد  
اراکلر امیت ابیات

نذای ماحه توان کرد شکر فصل دگرم  
مدور و دلت سلجوق شاه و سکر شاه  
سردلوک جهان باد ساه ردی این  
عبداللہ ای آتاکم محمد شاه من مظهر سلطنت  
و در زمان او سعدی سده احمد و تسین و سمات و ت کرد و مدت سلطنت محمد ساه هشت سال  
نود سال و مات او معلوم نیست

### شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ سبها الدین و حلیه سبج بها الدین رگیا است در سال ششصد و هشتاد و هشت  
تاریخ هشتم دی ماهه فوس کرده مرقد او در دمس است تاریخ رحلت او در شهر الواصلین  
مارچ

عالمی بی نظیر محمد الدین  
جمعه و هشتم دی فوسده  
سال نقل از زمان ساقی عدل  
سال تاریخ نقل آن مرحوم -  
قرارد در دمس مشهور است

### سلطان ارغون خان

اس العاجل و ولد سلطان خاں است سرور کار دولت در خود باد ساه حراسا لودجول شمس العاجل  
فوت کرد در حرم شیر بر سهراد کال و ام اسرعم او سراج محمد خاں من ملاکو خاں اتفاق کرده او را شرفیست  
دو ماه و پنج ماه که احمد خاں پسر بر خاقانی خلوس کرد عریضت حراسا نمود و ارغون خاں او و همسرش  
احمد خاں اسعفت عمومی در کار آمد ملاک حراسا را با شمس و ارغون خاں بعد از او تاحه احمد خاں در ماه جمادی الاول  
سید سعد و سواد و سحری شرفیست کادی نیست و دله ارد و ماه و سبب روز جاحه سمس الدین محمد خاں دیوال



اند که دست الهی در عالم شام مدنی ثمره سخاوتی نمک و آب نهدم پستانها بکهر رسد و در ابر  
رلال اسلام احوال خود مسرور گردانید چهارده سال موسس چنگ کرده که اگر ان عاده نو و باج  
سپاه الدول سپهر در وی در یک کسی سرور ناکرده و چپخت غریب و جاد و نامردم دیده و  
اقتصادی عالم را دیده و مردم بر مردم را مسلط اسما سحیده جایزه خود گفته است

ایات

در اقصای عالم قسم کسی - سر مردم امام مابر کسی  
مستحق هر کشته یا قسم - هر جر می حوشت یا قسم  
حوالها کمال شهادت یا کسی - مردم که رحمت بران خاک نماد  
اسما ای ظهور سیج در در کار انامک سعدی رمی نموده و حول کمال رسیده انامک انوکس  
س رسد بر سلطنت شیراز تکیه زده حاکم گفته است

ایات

که سعدی که گوئی غلام رلود - در امام انوکس سعد لود  
سرد که در رس مارم حال - که سعد بدوال دوستی و ان  
و کتاب کمال دولستان نام او نوشته و مارچ احاطم آل سرد کتاب حسن گفته  
مارچ کتاب دولستان

مردم هالول و سال سعد - مارچ درج مسال و وعده  
که مردم سعد این نامه سردار کج - رسد در دل لود جاه و ج  
مارچ کتاب گلسا

و سعدت که مارا وقت خوش لود - رجز رسد و عمار و سس لود

و کلمات کلاکس مستقر اسام اسرار و فوائد بسیار فریب لب بر دست است و معنی آریا ل  
مارچ کمار دوان مصائب سالس را نمک ان استخامی نامند و اوج کران مر اس حسن کمار اورا  
نمک سخن می داند حاکم علا حاجی میسر مانه

ایات

در سر کس میرامد - دولی است که چلکی برامد  
در سوس داور می - بر چند که لامی سعد است



سہاۃ منکلف لفظ دم غلط است لفظ دیدہ نماید و انکہ لوستہ اند کہ شیخ سعدی خواہر زادہ  
مولانا قطب الدین علامہ شیرازی بہت اس ہم غلطی نماید و تارخیکہ در تذکرہ دولت سادہ و  
دیگر درونات آن سرگوار لوستہ اند اس

تاریخ

۶۹

سسی آدسہ لود ماہ موال ، ربارج عرب ج ص ارسال  
ہمای رتوج اک سج سہدے - عیفا ہمار عمارس ہر و مال -

تاریخ

۶۹۱

در کو عارف سج سند سے - کہ در در باری رحمت لود عوا ص ،  
مرغوال در در حصہ روحس - ہاں در گاہ رفت از روی اصلاح  
کلی رسید سال فوت کفتم ر خاصاں لود اراں تاریخ شدہ حال

تاریخ ارتکاب محمد الواصلین

۶۹۱

شیخ سعدی کہ عارف حق لود - رادر اں وجود مطلق لود -  
کے دست سال عمرس لود کاں مان رعلب ار جان فرمودہ -  
سب جمعہ محسم سوال شدہ لود دس آل ستودہ حصاں  
حول خاصاں حق قضاے لود <sup>۶۹۱</sup> حاص تاریخ او ملک سرمود -  
روری مولف این اوراق کتاب سجدہ را بنجواہ قصدہ مرآۃ کہ یہ مقطع اش -  
ایں لود س اگر ماند عای مد کی ستایہ کہ آفرس ہمار ارواں سجدے ماد  
مصرعہ آخر سجدیدہ آمد و آن را مادہ تاریخ ساحتہ شمعہ اس تاریخ کفتم

تاریخ از مولف

۶۹۱

برمت سعدی شیراز کریم اردما - دلے سجادہ لفصل دہر عالم یاد -  
رظہا س کی مصرعہ الیہ گھہ او جوی سسی در عیوب <sup>۶۹۱</sup> کفتم سب اعداد  
رسال اونٹ نظر ناقم و آن سب کہ آفرین خدا ہر رواں سعدی ماد <sup>۱۵۵۹</sup>  
اگر اعداد الفاظ سسی در عیوب را از اعداد الفاظ مصرعہ آخر در کردہ سود تاریخ و فاس را

تاریخ از مولف

۶۹

حوسدی اریبی ہر گلساں لفاستہ رسادی ہر زماں آورد دست مر جہار  
دفعہ جو حرف اولس برادر ساری سہ تاریخ سال جلالت او آسما را

چو سعدی بر گلستان خوان شد <sup>تاریخ</sup> رشاد می گفت منت مرخدا را :

چو سه حرفی ز منت گمنمی دور شود سال و فاقش آشنک را

اگر از الفاظ منت مرخوف اول را که میمنت دور گمنمی تاریخ بر آید و چون آنرا کتاب گلستان

مصرعه است مصراع شام خداوند جان آفرین : و اما از کتاب گلستان منت مرخ

چنانچه اگر پنج حرف اول را از هر دو کتاب جدا جدا میگیری و حرف اول را با هماری تاریخ بر

و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده

چو نام خدا و منت مرخ <sup>تاریخ</sup> شد گلستان و گلستان آغاز

پنج حرفی ز هر کتابی گیر <sup>تاریخ</sup> حرف اول ز هر یکی انداز

تا شود بر تو ظاهر و بسید <sup>تاریخ</sup> سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بر مان از دو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

مرک سعدی کا مجله سی و چهلوت <sup>تاریخ</sup> که گلستان ده کب هوا که هر که

منت کو دور کراسنی : در گیاره آب که یک <sup>تاریخ</sup> منت مر

در اعتبار شدن شیخ سعدی که فیض و کرم و نفوسیت الفطرس و ما جو دان کار کل ماندن در حدیق

طرا طبع در خلاص داون کی از رو ساسی جلد از آن قدیده و بنار و دادن و حتر خود کجاست

دما در خلاص شیخ و بد خوبی زل رشت کردار و غنیه احوال که خود در گلستان شرح تمام

ساخته در اینجا احتیاج تفصیل ندارد و از نوشته مستتر فخر کمال است اگر نیز که در سند بنابر

دو شش عیسوی موافق سه هزار و دویصد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد

در آن بلده واقع است بدیناخت آمد که فاصله نیم کرده بشرقی باقی جای کوهی سمت شمال

شیراز مرقد سحر واقع است در میان عمارتی مربع عالی نشان که یک طرف دیوار آن دو

مستوی واقع شده طاق سنگین بنین مرقد سحر است لظول چهار دست و دمرص و در

زلی تاریخ تعبیری که در حاکم شاد و شرف بود بکاره آن فقرات حد از احوال شیخ و کلمات او بر

خط نسخ کهنه و با لای مرقد سر بونسی جوین رکب سیاه طمع مر موصوع گرداشته

ماہنامہ

بر آن کسی از راههای وی خود تسلیم و مالای رفته کلیات وی مکتوب شد و سوابق گذشته آن  
نفس که یک از صفای کواکب دیده در عرس محسن و در دسایده اند و جمعی بر مرید  
حق استماع کرد و میگوید که اسب استیج و تنیل یکای ملک مطلق است آن عالمیدار  
و فی الحال در در و سجده که سجده نسبت بر مرید که در دوقی و جالی دارد و آن  
عزل می خواهد و می نویسد که مطلع آن است

مرک در جان سر در لطره و سیار سر رقی دوری است معرفت کردگار  
عابد در قدم سجده انوار و ابرو اسب خود مطلع مساحت و مسارت داد در لطائف و طرائف  
دوار کی طبع سجده را در حیرت اعلیٰ آب تکلیف با مستعدان مستی و ما وجود استراق حال با برنصل  
صحت داستی و مظاهر کردی و مدله گفتی در خلاصه الاسعار و کورست که سجده دوری در بازار  
ما حکم بر روی دو چار شد و انار کمال ارسیمای حکم دریا مه رسید که ارکامی کعب ارجاسال سجده  
گفت از سفر سعدی یاد داری کعب آرمی میت

سعدی خط سیر دوست دارد - هر الف حوال دور می  
این بیت حواله در سید از اسرار براری حزنی کا طر دراری سکه گفت ملی و این مطلع حواله  
ست

آواره در افساد که مار آندم از می پنهان غلظت است من و تو کی کی .  
حکیم اعراض دریافت که این سدی است او را در هر گرفت و سبج نهادن حکیم را کلاه خود درود  
حدی میباید اری قیام نموده تخلصات نام عمل آورد حکیم بکام حصت نیکی از حد اندر سبج نهد  
که میباید اری جیس نکند اگر سبج سما کجرا سال آید طریق تمهید اری باده القصر حوال آسند می  
نهادند تله کجرا سال رفت حکم بر اری میباید اری شش آمد اول دور سیر دای بخت در دوم  
دور باجیه در در سوم کوس بر مال کنش آورد و گفت حسن مهمانی سالیما می توان کرد و جلال  
مهمانی که شما و من دیدیم حسن احدی بود نمی توان نمود

نقل هست که مادی سودی در وقت مراجعت در باریات کعبه حول ترنر رسید حواست تا حواص  
علاء الدین و در این رس حواص همس الدین و دیوان را رسید عظیم خدمت ایلیا که در ایلیان  
راوند حول سلطان اما فآن را حشره سودی بایشن خود طلعه اعراضه اگر ام نمود و ماتهو  
حمت دایم در وقت بار کردید بادشاه فرمود که مرا سودی به کعبه اردیا با حشری می آید



ایضا مکرر توبه و عتاب اکنون تو مسخر باش اما آن در مورد که انصاف را بشود تفریر در مایه سنج در حق

این قطع را گفت "قطع" مسهی که حفظ رحمت بجا میآورد حلال مادر احسن که نزد جو پانی  
و اگر دایمی حلی است زیرا پیش از آن که هر دو معذور و از غیره مسلمان است

سلطان اباجا آن مکرر است و بعد نوبت گفت که من را می آید بماند در باب سنج جواب داد  
که اگر اعلیٰ مین اول تنگناست است و الا نیت احد تمام سلطان را عظیم بپندیده افتاد و در  
شاه می نماید که الصاف آنست که درین عهد که با هم علاقه و مسامحه روزگار جنس بختی با اقبال یا  
قصاب نواز شد گفت خواجه سعدی گفته است هر کس حق نوازند گفت کساح بر سرش ملکیت  
سعدی را مسلم منقول است که در دریا حکومت ملک عادل بنسب الدین نازی کوی  
سپه سالاران شیرازی حیدر ارمال دیوان که تشریف داشت بهای کران نقالان  
و اصل مادر طرح میداد ملک این ظلم بیکان بود الفنا داران حرما با چند قطعه روزگار شیخ سعدی  
فرستادند و در اور شیخ سرور خانه آنانک دو کمان نقالی داشت حوال حال دران هیچ دیر نداشت  
و بهر باط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ارس حال گرفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد  
که خود برود و اس بلا از سر درویشان شهرار تخصیص برادر خود باز کند ان لشکر کرد که اول کاغذ  
ناید نوشت پس این قطعه را رقم کرد و فرستاد

نحوال برادر من تحقیق "دائم که ترا حسرت نباشد  
خرمای بطرح مبد بندش بخت به ازین تنه نباشد  
افعال بر بند درویش خرمای خرد و زرب نباشد  
اگر تو مصلی درسی ترکی که انزال بر نباشد  
جیدال نرنگدش ایچند او کمانه ریش بدر باشد  
ابی صاحب من بپور اور رس لطفی به ازین دگر نباشد

بنامش الدس حوال رعد را خواند بخندید و در غلبه فرمود تا مادی کردند که هر کس را که خوانا  
بطرح دوده اندیش من آید تا ایشان سخنی بگویم ان کسان که خراب بطرح بسته بود و بدیش  
ملک جمع شدند پس بقائان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که رز داده بود

سیدالارال را بعد از انالسن برمود که مراد وی بگیرد و چرا مارلسا دار کسیر رسیده باشد  
 یار گردانید و ارال لغالان باسد و بجانب نال ملک خزا دار بد نذران ملک بد حاشه محکمیت  
 سیج آمد و در حواست و لودار اسعد و همت کعب یا حضرت سیج حکم کرده ام که حرای که بد دگا  
 مراد بر سه اندوی ادرالی دارد بد همت اردوی بگیرد و انالسن انکو چون معلوم شد که مراد سیج  
 در دلس است محقر فراهه آورده ام تا حضرت سیج این اندک حرای مراد و ارالی دارد پس  
 مراد درم در را خوسید و در ده صبح بر پس که اسب و لهن ممد است که سیج خود حرای بی قصه قبول  
 نمیکند بعد ارال رجاست و بعد از غلله سیدول ف و دستور و معروف شد که ملک عادل شمر الدس  
 ماری گوی که هر خاطر حضرت سیج سعدی فاسی حراد بهانی حراد استقلال ادرالی داس

مولانا مافی البرومی

از جمله مسلای حراسان است ما خود علم و فصل ساعری بی نظر لوده است و مولانا مافی سیج  
 سعدی و حواست فیه الدس بکمر فاسی معاصر لوده بد لکلب که بر روی حواست سمس الدین محمد صفا  
 دیوان و ملک سمس الدس براده که در عهد سلطان انا فائز حاکم ماکر روم لوده است و  
 مولانا لود الدس رصمدی و ملک امیر الدس کرانی که از مراد ملک ردول است بر حار فاصل  
 بالغانی طلعه مقصور حواست محمد الدس بکمر فاسی دستار دوار و اسد غای کرد بد قطعه است

قطعه

توسیع فارس محطت دوس	سوالی مکند سروا روم
رسا کردان تو بهسد فامر	بهی و اختیار دورد مظلوم
و دلت حضرت را بهست لارم	دعا گو صاحب دیوان ملوم
رسد لود سعدی و اماسی	که ای رسد به اندرس لوم
ان لوکس نیست اس حول ملک الصا	لود دست تو حول قهره و موم

نوحه محمد الدین را عی کواست دستار داعی

ماکر حه طلق طوطی خوش لقصم  
 بر سر کنگره بای سعیدی کسیم  
 در سوه را عی با جماع المم  
 بر کرم رسدی مافی برسیم  
 دولت ماهی گوید پس فصل که دحق مافی کفیه  
 رسوه صبا یح دایع ساعری لوده باسد  
 سنج سعدی با رسه مالی و رسه باور  
 رحه و امیب سخن ادر حقیقت نظر لسان سدید

و از نگه‌داران الطاف الهی دارد و انانی در سینه نشسته و پنهان در کینه است  
**سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی** پسر ملک خلجی است  
 که پیش از سلطان مغالدین کبکا در آن گنبره سلطان غیاث الدین بلبن بود در سینه مستعد و پنهان  
 و هر چه بخواهی مادر شاه و پسران در روی که سلطان ساعت یک برای جشن جلوس مقور و مود  
 بر تخت نشست امیر حسد و قهوه و اما پنج گفت از آن بخت چینه سیه است

تاریخ

سینه کافان از عهد شب تمت	تخت آسمان مرور و تمت
حمادی دومی را سیومی روز	سیم ساعت زرد در عالم افزود
بگاه جانش با فیروزه فال	زجرت ششصد و پنهان و نه سال
په اندر سرج شب و طالع شمر	تخت شمر بر شد شش شمشیر
ز طالع در جنین و نیت مبارک	نهاد اکل بر سلطان تبارک

و امیر حسد و این کتاب را که در وقت و مود جلوس و وصف مادر شاه لوتنه مفتح الفتح نام کرد  
 و در تاریخ احتشاش گفت

تاریخ

حومن اس مامه را کرد م سر آغاز	کلومی حامه را کرد م سر آغاز
به دسی کرد م سر برده بر ماه	سزای دست بردش حضرت شاه
زده محسن می ابر حام کرد م	که مفتح الفتح خوش نام کرد م
مرا آورده حور و دوس بر نیش	دوم عشره جاد آه خورشید
بار پنج ایچ در ملک عدد لود	زجرت سال شش صد لود

و سلطان جلال الدین فیروز در کمال خدایرستی دوینداری و شش لیت پردی روزگار می گذرانید  
 اما چون بر هم زدگی خاندان او مندر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر  
 او حادثه عجب ایضا و سیدی موله را که در دست مفاش و بعلکم سبها منهور بود و کجسته آنکه خرج  
 عظیم داشت و محتبای غیظه در خانقاه او مست و ابر او ملک در مجلس او حاضر می آمد به قیمت  
 آنکه مبل خروج دارد بسته لیش سلطان آورد و مذو حب الحکم سلطان زیر بای فیل انداخته  
 بهیلاک ساختند بعد از کشتن وی خاندان جلالی بر هم شد و سلطان علار الدین خلجی که برادر  
 و بر بای سلطان بود و تخم جلالی را از پنج سر انداخت و ای چنانست که سلا الله بن حاجت

ادب و ان ملک را معرکہ شد بسیار از اطاعت ملک بخدمت لود آمد و در رساه مارا زده شد آن  
 لک و ساساه همراه گرفته لکست که اسوچه کردند بخون مرد یک رسید علما را دین از کج و چو لکست و رساه  
 که سلطان را اس جبه لکست و رساه ایدل حد ضرور بود که من بهر صورت تابع دار و تابع مالک  
 میر رساه با محمد کمال از طرف با کسور که السوی در یابی ککشت و علما را دین از طرف کسور کشته  
 سار سه در میان در مالک می سده در عین ملاقات یکی از علما را مال علما را دین بکشت رساه  
 او ستمبری مر مرور رساه ادا کت و کسور ایدل حد اساحت مرور علما را دین مرور و مرور  
 مار سه آن رساه مظلوم را مر سه مرور کرده در کرا و ما کسور کرد امید مد و کسور خصوص سلطان  
 که درستی خود به فصل رساه مد این معده متابع هفتده هم مرصال سال سنه و بود و بیخ  
 در عین رساه بوقوع و مرور بعد شهادت سلطان مرور رساه سلطان علما را دین مارا زده شد

۴۹۵

فاصلی حمید الدین ماکوری

در زمان دولت سلطان فیاض الدین تغس و سلطان مرال الدین کینیا و دوده مرارست در دبیله  
 در مانس مرر حواسه طلب الدین بخیار کما کی و مانع ست و آنکس و قلم هدسه که مرلوح خراس و قزقم  
 است حاس مستعاد مگرد که او در سنه سنه بود و بیخ مجری در ایام سلطنت سلطان علاء الدین  
 مرور حلیج ارس جهاا مالی رحلت نموده دامن لوح که حالا مر سه مرور است بقا و دهر سال  
 بعد اوقات اولییه در سنه نهفصد و بقا و دهار در عهد سلطان مرور رساه مارک  
 مررست اولسب کرده اندسه و عمارت که مرال لوح مقوس است است بهر مرور المور  
 قطب الادریا فی الافاق وغوث الاتفا بالاستحق الامام العالم العامل الولی النازل الکامل  
 شیخ حمید الدین نور الدین مرور المور عمره الروحه عادم الفقر علیا من شیخ مکیه فی سه  
 اربع و سبعین سیمات و نوات حضرت شیخ المحقق و قطب العارفین شکر بارگاه قدس  
 و طائفه کعبه الس در در محقق حویر کماا طرقت حضرت محمد محبوب حمید مدکی شیخ  
 محمد حمید نور الدین مرور در سنه دوشده با و هم ماه رمضان فی الحمد لک الفل جاز النمس

۴۹۵

سنه فقط اما ما کی که در سنه مرور الواصلین مرور هم ست اراا سال سنه و بهما و دوده  
 اسراج می یا مداریج می

متابع

سال نفیس خرد مان دهم  
 ۶۶۳  
 عمده اهل دین حسب کعب

شاه کرک در همین در سلطان است از سه پسر که بر رستی و پوسته در خرمات نیست  
 مسکنی که بر آن نام نهاده است مقول است که خواجہ قطب الدین را می او خرم فرستاد و خوف را  
 گرفته در آنش انداختند برنده بنس خواجہ آمده احوال گفت فرمود که مرد مرا باز خواهد تا  
 حقیقت کار بر تو پیدا گردد و او چون باز آمده در خواست خرقه نمود خواجہ ترک گفت برو از آن  
 التماسه بگیر لیکن از آن خود بچون او در کربس آن خرقه را با خیمه دلی دیگر دریافت و  
 سه سال گردید میگوید که چون سلطان فرود شاه بادشاه و پیله برای جنبه سلطان  
 علامه الدین که سه از اطاعت عید بود نزد یک کرا رسید علامه الدین خوف شده خدمت شاه  
 کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود بنده و ب سر روا شده گفت

بیت

هم که باید بر سر جنگ سر در کشتی تن در کنگ  
 و سلطان فیروز شاه بهیون و ضعیف گشته شد و الله اعلم در گاه شاه کرک در بلده کرا  
 که همزه کوه غریبه از بلده الله آباد فاصله دارد و طواف عالمیان است و فائش در زمان  
 سلطان علامه الدین طاعه و قوع آمده

## فصل هشتم از آغاز سال مقصود و یک لغایت سه مقصود از هجرت

### سلطان خازان خان ملقب سلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اقا خان از اولاد چنگیز خان است او برادر زاده خود ماه و فاضل  
 سامنه و کشته در سن شصت و نود و نیمه پیری بادشاه ایران شد و دین اسلام را  
 اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتح و خود او این اسلام قبول نمودند و او  
 خود را سلطان محمود نام نهاد و حکومت هشت سال و نیمه ماه و نیمه کشته از دهیم ماه سنه  
 سنه هشتصد و سه بود در دین در گذشت لاسن او ماه تیر نیز برده و کشته شد که در امام  
 تقی خورده بود و دفن گردید و پسر او و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدا بنده بادشاه ایران شد

بارج فات سلطان غازان خان ازین قلعہ کہ اس میں گھنٹہ مستفاد میگردد

بارج

سال معقودہ در بحر ارجوان روز یازدهم غنہ در یکسہ ا  
سد اولو اجمی در سہ جہاں لودی جگہ کہ ماداں جہاں از سہ

ملک شمس الدین کہیں

دوم ما سہ ارجوان کرب است بعد در حدود ملک شمس الدین بحر کرب در سہ مستفاد  
و شمس ما سہ ہر اب گردہ دست و سہ سال مدولت گذرا مید و القاقان اورا حط  
شمس الدین کہیں دادہ بود در خمسہ دوازدهم ماہ صومسہ ہفتصد و بیج بحری در گس  
و مولانا حکیم الدین غوری در بارج دنا ب او گھنٹہ

بارج

در خمسہ ارجوان و دو سال بحر رسیدہ معقودہ و بیج  
شمس الدین کربت حسہ و اقاب شد لود و سہ سہ ای بیج

ملک فخر الدین بہمن

یسر ملک شمس الدین کہیں و سوم ما سہ ارجوان کرب اب بعد از در در سہ ہفتصد و  
بیج بحری حکومت ہر اب رسیدہ حوال سلطان الخاتون محمد خواستہ اس سلطان ارجوان حال  
بعد از مراد بعد از خان ما سہ ارجوان سہ کل ملک و سہ درال اطراف شمس و  
تست و ستاد بعد از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای کوسالی او در سہ ہفتصد و شصت بحر  
یک تومان لکر ہواہ امیر دالہستہ رسیدہ و ستاد امیر مذکور در ہرات رفتہ از محاصہ انالی  
ہر اب را ملک صاحب ہر قرار مرال با ملک کہ امیر ادرین آید ماحلقہ مد حوال کردہ سود حوال  
ادروں رفت حکمت جہاں پہلوان مس آید امیرا را لقتل سایہ بعد از مرال خود ادرست  
پہلوان یلہ در محمد سام کہ سہ ایس بیج در نا ب سہا ب او گھنٹہ اہ

بارج

سال ہفتصد و شصت در صومسہ ہرات حکم لم بریکہ کرد کار لی با سہ  
در دست برد قضا ارف محمد سام رسیدہ حام شہادت امیر سہ  
او ملک فخر الدین تتر تا سال ہفتصد و شصت ملک را مد و حامد بعد از زدن بی مراد درش ملک

غیاث الدین بادشاه پند و در سید به قصد دلبسته فووت کرد

مولانا قطب الدین غلامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه قریه عالم دلاذ علمای نی اوم بود در صفت  
خواج نصیر الدین طوسی کس کمال نموده دارمال بملکوجان تا نام سلطنت سلطان محمد ضیا  
بده اس ارجون خان شمع حیاتش صاحب صبا بود متفانتن یک نخته سای است در پنا  
دو گری شرح کلیات قانون است و شرح مفاج العلوم گویند نیش اردی کس بر مفاج  
شرح مومته میان او و شرح سودی همین ابواسبب مفتوح می بود و فی مولانا شیخ تها  
سعدی که یکی از اناکاں فارس عمارت میکرد رفته بود قضا در وقت اندک یکی بر رخساره  
بادشاه که هنوز بعبقه کسوف خط مستطاعت بود رسیده مولانا خواهد که یا لبتی کنت ترا یا نبی ای کاش  
که من گلی می بودم بادشاه بر سید که چه خوانده شد سودی جواب داد که و لیقول الکافر یا لبتی  
کنت ترا با وفات مولانا در هفتم ماه رمضان سال به قصد دودم بحری لوفوع آمده و غریزی

در تاریخ او گفته

تاریخ

قطب قطب وجود آل حال جهان  
در معصده دوه هجرت ادر تشریز  
چون قطب ملک جنمها کشته نهان  
یک ننبه نهغه هم راه رمصال نه

تاریخ دیگر

ناری کرد جبر کجبر قمار - در مه روره آه آراں مازی  
دال و مارمه ارسته هجرت رفت در پرده قطب شیرازی  
ایضا ار محروا صلین

بود علامه مکان و کلب  
صاحب منطق و معانی بود  
شرح شمیه زو طلوع شده  
سال نقش که رز کوهر سفت  
مولوی رثانه قطب الدین  
نافلس می نظیره دانی بود  
قطب به نام او دقوح شده  
مفلح به مر قطب جنت گفت

خواججه هانم الدین شیرازی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله کاردان خواججه نصیر الدین طوسی  
بوده از ازان مولانا قطب الدین علامه و شیخ سودی شیرازی است نقل است که در وی شیخ سودی

نکاحی رفت حواحه نیز با طمعت تمام در بهام بود هیچ طاسی آب سر سر خواحه ریخت خواحه بر سر  
 و دلس انگلی کف ار خاک مال کشید از م خواحه مقصد مطایعه و سحر به دست از در کل مندل اگر  
 سر ار مال طایفه را که در دست داشت و از کون نموده خطایب سحر کرده و بختی کف ار  
 سب است که سر سر ار مال اس طاس میاید سحر در حال طاسی بختی را که به تنس بود سر  
 نموده سر سباده در طاس سبیل المعاصه گفت کوار حشمت که سر سر ار مال اس میاید خواحه  
 کوارش سر ار حشمت لعدار ساعتی کف غیب حالی است که سر ار یان در سر ار اسک سیمتر  
 اند سحر سیمی کرد و گفت این حال خلاف سبها سب که سر سر ی در سر ار اسک کتر اند  
 خواحه سیم بر آید و سحر کوسه شست و حوالی خاص حال خاکه رسم است خواحه را  
 با کردل گرفت و بهام میال انحال حایل بود درین حالت خواحه بر سر که سحر  
 بهام در سر ار می خواحه سحر می کف علی سهر بی تمام دار و گفت تو سحر با دار کف یک  
 صیب داس منقطع سر خواند

در میان اس و دلدار حشمت تمام وقت آنکه که آل هم ریاں بخرد  
 خواحه را اسباده نماید در اسکه این شخص سحر سب سوگند اس داد که تو سحر آسینه کف  
 سب سب خواحه را قدم سحر افتاده عذر خواست و سحر را سب به مرد و صیافت کرد و کمال  
 کف کف کف آورد و صحران دست فقط خواحه بهام در سر سر سب مقصد و سر وده پیری در  
 ۱۱۳ زماں سلطان الی تیوس ار عول خال دفات مافت و در سر سر یان اس  
 سلطان الجا تیو ملقب به محمد خدا بنده  
 اس ار عول خان است و الی مو یام در اس لعدار دفات مراد خود لعی سلطان  
 غار ان خال در سب مقصد و سحر حرمی د ایرال سر سر یان سب و لعدار سب  
 سر وده سال در عید ماه رمضان سب مقصد و سحر وده پیری در گه ست و خواحه  
 محمد المه متوفی در تاریخ فوت ۱۰ و گشته

۱۱۴  
 در مقصد و سر وده جو سب ماه گشت تاریخ  
 کف سب و حوالی یو فار انکدر است آگاه ر حال خویش آگاه گشته  
 لعدار دی لیسر سلطان الوعید بهادر حال در عمر و آورده سالگی سر سر یان سب



مات ششم  
سلطان علاء الدین خلجی سکنه تهرانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و پنجم دادا دادود و تاسع هجدهم رمضان سنه ششم  
فرخجی بحر می فیروز شاه را در کرکاشته یاد شاه چند وستان گردید و پنجم جلالی را از پنج برادر است اخیر  
این غزل در وصف او گفته غزل

بارم رخ زیبای کسی در نظر آید عشقی بذل افتاد و هوای بستر آید  
برین بس بخورم هیچ نمی خاصه کراچ بر شاه جهان زده فنج و نظر آید  
آن شاه علاء الدین اسکندر تهرانی کز آن کز اوز لرزه در بحر بر آید  
سلطان جابگیر محمد شهنشاه اعظم گز داد و بخش بجو علی و عمر آید  
از زلزله جیش تو دهل زده خوش چند زمین نوسه زان پیشتر آید

و سلطان علاء الدین خلجی حیدر را بعد نماز عصر ماه و هشت روز تاسع سیوم محرم سال  
و سه بحر می مفتوح ساخته در اجه آن و بار که شهر بدو ات رانی بود معینه ساخته بر علی اورد  
و در خورش اورا اردن قید بدغا و حیلک خلاص نموده و فضا بدو ات رانی ملک محمد جالبی  
هندی المم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین  
کو علی قلعه یانی پی بود و از نظام الدین اولیا میرا خلاصی و او ان داشته اول کسی که از  
یاد شاهان و دیل بر دلاست دکن مستوی گردید سلطان علاء الدین بود و فاقش بنارنج  
ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده بحر می بوضوح بوسه مد سلطنت اولیت  
یک سال کنزی زیاده بعد حلت اولیتش قطب الدین مبارک شاه نطنجی بر سریر بادشاهی

سید حسین

اصالتش از تیره سب و مولدا و خطه غزنه میباش و هفتصد سال عمر یافت در هرات موت  
کرده دیسنه هفتصد و هجده بحر می تاریخ و فاقش از پنجره الواصلین

بحر عرفان و علم میر حسین پ فر کونین و مغز انقلین  
صاحب علم و معرفت بوده پ شیخ فیض و کرم است برود  
هفتصد هم بود از مره شوال پ که گذشت از جهان ببرد نوال  
بسال ترحیل آن حجت صفات پ باقی غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی  
سلطان علاء الدین خلجی سپه سالار و فاتح هند و الیر لاهور اکبر  
در ارت رسید به تنهاب الدین عمر که لیس جود سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت  
نشاید و چون قتل کار سلطنت گردیده طغر خان و سایر یگان را که لیس ان مادر ساه بود به ملوک و  
ساحت لیس و بی و پنج روز کار و کور بستند و مبارک خان لیس بکها ان مادر ساه را از قبه بی  
دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را از طرف برادر خود سید اکرام میاد لیس ان او را  
مخول ساخته بود و تا پنج هفت روز سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید  
قطب الدین مبارک شاه کرد و او حاکم کتاب به سهرورد و سهرورد حاکم قیل امیر حیر و  
تسلم نموده و امیر و کتاب نصیح می نماید و از رمان سلطان می فرماید

تسلیج بچوس اسکندر  
رگج گرامه و نی سمار  
جو میراب مند مل رد دادم  
شهاب کج مختا کرم سکترا  
را عمر گرسخت مالا گه سنت  
لسی مدکی کردم از عول کنت  
رسان کیتی دلم کرده یاد  
ارا لیس بر پیوره جیح بلند  
ارا لیس در نشه ستانی سدم  
سد اکون که احوال سدم مرا  
جنین محشی کر توحم یا ستم  
کون لاه از سوج رس  
چرا اندرین سبتس بر داحتم

و مبارک ساه در بری داس سدم نام که هم علام و معسوق اولود آن تک حرام مادر ساه  
بعم ماه ربیع الاول سده هفتصد و بیست و یک سپید ساخته برخت و بهی تبت و لفت و الیر

مات ششم

خمسرو شاه گردید بر سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه زنده حکومت  
 پنج ماه مفید گشت از حکم غازی ملک که عمارت از غلغلی شاه است بشایخ رسی از حبس محال  
 نکودر گشته و تعلیم گناه و شاه و پهلای گردید  
 شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین بانی پی  
 از قول شیخ و قد بوده و کرامات و عوارض عبادت معروف اگر چه اصل وی از عراق است  
 اما چون کثرت کار و می در بانی پت شده و هم در آن شهر وفات یافت به بانی پستی پستیار یافت  
 در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و طای ارم  
 مرا محبت است داده گویند که امام مجتهد و بزرگوار می گشت و در آخر کار سبب بی رسید  
 که همیشه مستغرق بودی در سخن انگلی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی پادشاه دلی که  
 مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بنویسد و شیخ کس را قابل آن نمی یافت و از جبهه شیخ  
 ملا حظ می نمود تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زرد نشد و از شیخ نظام الدین اولیا که مرید  
 بود و سوزی خواست شیخ بعد از مایل قبول کرد و رفت رخصت خسرو فرمود که هر چه از شرف الاولیا  
 شنوی همان در دل مسلم دارد و قبول کس در زبان نربان و بادل اعتراض مکن چون خسرو مایل  
 رسید خادمان آزادان او خبر کردند فرمود که بپوش چون بحضور آمد شیخ بر باب هندی گفت که  
 خسرو بهری گوی که خسرو و کلاه بر زمین بهاده گفت من زنده را با بس لقب می خوانند  
 شیخ فرمود که ای پسرهای خود جیزی بگو خسرو این غزل خواند

ای که گویی هیچ مشکل چون زان نیست  
 اگر امید وصل باشد سحجان دشوار نیست  
 جد گویند هم روزگار به ای نیست  
 بر حق خسرو که ای رک که آن زبانت نیست  
 شیخ بود از استماع این ابیات فرمود خسرو خوشی گویی و خوشی عوای بود و خواست خوابی  
 از آن در ویس نیر لبش و این ابیات از کفایت خود خواند

غزل

به هم خسروان بر ماحل استراست  
 هر کسی که حلقه بتجربه بر سر است  
 حکم ز علم و عقل بکدر شود  
 حکم ز علم و عقل چه دیدم ز فزون تراست  
 سیر می زار بدی به هم لقا نیست  
 کو عاری که منبسط او قرش ابر است

درس شریف مودر الواح ابدی لوح محال بدست مراد را مراد است  
 حصار رسد این عمل بسیار کمالت شیخ بر ماں هندی رمود ای رود ای که که که که  
 بیسی ایهم که میگری جبری قوم نیکی امر حرد و کف من مده هم اراں مگریم که حیرلی می فهم  
 شیخ اریں محس نهایت حوس بند و خواجه نعمتها و کرامتها مدول دامت و بعد از رسد  
 امر را رحمت داد و در شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یاد کار نام و رسد و سلطان  
 دو کلمه میطر لوی کومت که علایق خلق حوطه دبیلا مقرب را بد که مانند کال حدائی محالی را  
 میگویند حوال این نوشته سلطان رسد بعضی اراهل قه نقصد با حلقه ایچس نوشتن چاکر  
 روا باشد سلطان کف ای نادان بر در رحمت بر من کرد که خوشی دبیلا بر من مستقیم در  
 حامی شکر است معقول است که ملک نام که در آوا حر عیبه سلطان علاء الدین تسلط  
 سدا کرده بود و در مراجع سلطان نفیر کرده یکبار در دلتان شیخ شرف را رکاب مده و آن  
 رسیده بود آن در دلش داد و حوامی بر آساید شیخ مرد صبح سلطان با منصوب کن بت لوی  
 علاء الدین حوطه دبیلا را اعلام که حواحه سرک عش بریده دیس دریده تو یکی ارد در دلتان  
 را اندر رسیده دیرس الرحمان را مرده آورده اگر او را سر آساید می بهتر و الاکامی تو حوطه  
 دیگر در دبیلا مده حواحه و خالتس تاریخ هم ماه رمضان سال مقصد دست و  
 جام هر می واقع مده ترش در پنجم دقاب قریب بعد رسیده بود زیرا که با همس تر  
 صحت داشته مراد در یابی میت ربار کاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا

کچه رات که صورتی مریخی در یکه که لکده او حاتم جان رات  
 کس میت که استاد نهاد ایرسد کای مار حواچه حکمت حبیب  
 جواب از ساد لوی قلدر

میت  
 شرط است که مار صد دم بر یکه این لوح که لکسی ر تو مودی نه ر  
 کل راجه محال است که برسد در کمال کر بر چه ساری ویرا میت کبی

شیخ نظام الدین اولیا  
 در کمال مشایخ مده است مدوی را سلطان السابح بخوانند در قوتی مشولده سده و در

انشور تا غصه نسبت دومی بدو آورده نسبت به امام جماعت شیخ فریدالدین بود در شیخ نظام  
 مصر بود که بدینش گماهی و ایتال ام داشت از سر رفته بدو آورده سالی نسبت شیخ فریدالدین  
 در دمشق پیدا شده اگر چه او از متاخرین مریدان شیخ فریدالدین بود اما از همه اعلم و اعلی بود و در  
 مرتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام دارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از  
 نهایت اخلاصی که شیخ بهر سینه بود حواس متبذره برای او بنا کند گرد موقوف قبول نیفتاد و بالاخر  
 خضر خان و شاد و نجاران بهر آن سلطان که مرید شیخ بود به در میان آمده علاج کردند و مقبره در زمان  
 تحلف و ترغ بر آورد و یک کعبه بزرگ و چند کعبه دیگر گرد آن تعمیر نمودن لیکن چون شیخ وقت وفات  
 و مس کرد که مراد را آن کعبه تا جای حکمت بکشد آنب خاطر سلطان دوست شیخ بر در آن نهادند  
 و آن عمارت سجا مسجد و المومنی جامع است منقول است که چون در سنه هجری ۶۸۰ در سنه ۱۲۸۰  
 سلطان علاء الدین فوت کرد و پسر سلطان قطب الدین مبارک به بر سر سلطنت  
 نشست بسبب انکه هجوم خاص دعایم بر در شیخ می شد با شیخ گرانی خاطر بهر سینه فرمود که شیخ  
 از قلعه دی با برون رود شیخ بخود سماع یار مسرت بر لبست شما گاه در دهم بوالی عهد محمد  
 بر حیدر علاج کردند زاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده انکار و دشمنی میان  
 انداختند و شیخ ساختن و التماس سرگشت و دعای عافیت در حواست کرده شیخ کعبه در  
 دوا را کارخانه الهی است در این کار چه دخل باشد چون نامه به بر سر سلطان شهنشاهان  
 شد و الله و سلطان آمده شکسته دزاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که سلطان بدین  
 سبب خاصه و خواستم ارباب مناسب من فرسید و قاروره بیمار را در شیشه ادا حبه همراه آورده چون  
 امی صحت القطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قتاله را بجهت در شیشه ادا حبه  
 و گفت بادشاهی داهی نزد این درویش سول چهارمی بر امر است از من رو خاطر جمع و از  
 پس دعا کرد همان لحظه صحت شد و الله اعلم منقول است که شیخ بهرانی که مباحث کثیره در کمال  
 نوشته بود و کم کرد بدین شیخ نظام الدین آمد و حال ظاهر کرد شیخ ملامت لومی داد که این را حلقه  
 خود بر روح شیخ فرید الدین در و بناب برده چون آن شخص درم را حلقه یزداد و فری صوری در  
 کاغذی بچیده لومی داد آن شخص چون ملک نگاه کرد آن کاغذ سرانگشده او بود و الله اعلم  
 و الصواب شیخ نصیر الدین که او را خراج و سبب میگویند خلفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد  
 همگیو در ار که پیش از مرگهای وقت بود و در دگر سکونت داشت و در آن دیده مدفون



ماہ بستم

مرتب را سحر و اوج تیر فیل  
سعد خلق لب میر ملک احرام  
باقی اوله سیمی جی او با سیمی  
اکه نه در لیل مثال نیست بحسن نظام  
انہی تانج آن جون متفکر شدم  
کک کرد در غم قبلہ کہ خاص عام  
روی بدر گاہ او آفریدین لصدق  
ستاید ارا لطف بیکار تو کرد و نام

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاہ فرید خان القلیب ترقصی خان کہ فرید آباد آباد کرده اوست مک جہیر کہت بسیار نفیس و لطیف از صدف با سحتہ بر مرار او نباده  
این است۔ یا کاسج سران فرخوتم نموده

بارنج

سبح بیل نظام را دو فرید	کمر دنیا و دین ہیا
مک ویش مقام خانے داد	یک فریدش مقام اجا کرد
مرقصی خان فراز مرقد او	قبیلہ جون سپہر بر پا کرد
ابر فریدی از جہان برخاست	در یکداند در صدف جا کرد
سر جہان کعبہ مرقد او	چار در از چار جا و او کرد
عشہ مرقد مبارک او	بزمین کار عرش علی کرد
عرش در بای چار قائمہ اش	چار تکبیری فیما با کرد
ہر کہ رخ از مقام او تابید	یفت سر کعبہ معلی کرد
و انکو دور سجود او آورد	رخ جو آئند مصفا کرد
طاک رعب مقامش اربانی	مستوران کار حد سیجا کرد
سال تانج این نا جستم	قبیلہ کشیغ عقیل انفا کرد
تہر بانی اور ضیع کناد	اکہ این ہفت شفق خضر کرد

در عهد شاہ جهان بادشاہ در سند ہزار و نہشت و سہ ہجری خلیل اللہ خان سرکرد مرار  
اعلام گردش از سنگ سرخ تمبر نموده وہ در آن سمت جنوب این عبارت کندہ  
در عهد اعلی حضرت صاحب قرآن ثانی اخضر العباد خلیل اللہ خان ابن میر مران الخ  
بمخت الہی کہ حاکم شاہجہان آباد بود ابن یوان را بر دور روخ مبتہ کہ مرتب نموده  
و عزیز الہ بن محمد فاکلہ ثانی کہ در جناب او امتفا و تمام داشت در سند کھزار و مصلحہ و

مات است

شعری حد زمان اردو قلعه و بر سرک مرمره آمده و آن که طرف بانیس حبیبیه نقطه  
سلطان این اثبات الدین تعلقه شایع

پیش از سلطنت عاری ملک نام داشت در مس تمام تعلق علامت الدین پس بود  
متن بانیس و کشتن حیدر و ماه اتفاق امراد در تاریخ عره ماه کعبان سه بهمن و  
سب و یک در دلی تحت سلطنت سب و فاطمه سلطان عثمان الدین تعلق  
شد قلعه تعلق آباد که کس که بهر تنوب از اسخاان آباد واقع است ماساحت است  
در ماه ربیع الاول سه بهمنه دلب و سب حوالی اسفر لکھوتی که دار الملک مکال بود  
مراحت بود و ماه حوالی که لیس مجتعلی ساه بران صامت او تریب داده بود و اساد و جا  
داد لفظ حلقه تفریح و مات او است بدین حکومت او سال و بیست ماه و ده و خالص  
محمد تعلق ساه بر سر سلطنت سب مقهواد در ساد قلعه تعلق آباد موجود است

### خبر و شاعران امیر خسرو دیلمی

از کاتب شراس بدین امیر سیف الدین از امرای قلیلاص که از امرای لاج لوده ماس  
لوان در کار مبد و کستان دارد سده در قیالی مایل گردیده و امر حیدر و ماد و لیران  
و مکر را می شود و آند چون چهار ساله است ایر لاص لوم علامت سلطان ناصر الدین محمود  
من سلطان سمس الدین التمس از شمالی بدین آند رحمت بهسی لواله افکند حال و بی که  
امارت دایم در حدود ترسیت او گردیده حیدر و یک از مصفا و ده گفته که در دم سب  
سیتی لای شمع آفتاب بود و نصف شکمی اسبهار مانده

ست

جهان لغزرت او میگرفت الممتن که بر کشند حدالس لغزرت در

سیت

در وفات بد گفته

سبب از سر مرم و دل و بیامد در بانیس و ال سدر مرم ماه  
مس سده در ال امام مرم ساله لودم حیدر مراد در سلک حیدر مت سبب گرداید حک مس  
که حیدر بر سر من لود در یدره کار حیدر همه او مگرد حیدر و سیرده سال عمرایت بدین سال  
عز ص مالک لود من سیم را آن کریم در کتف بر در سب بر در دایم مرده سبب مالم لود  
حیدر و از حد لغزرت حیدر مرم لود و لود از حد و صاحب سلطان التمس لاج سبب نظام الدین اولی



مرده می گردید و شیخ این را می دانست و در حق امیر خسرو گفت  
 خسرو که بیستم در منزل او کم داشت را می  
 این خسرو با من خسرو نام است  
 در کمالی که شیخ این را می گفت ناصر الدین خسرو پادشاه و پیل بود که اشعاره با و کرده مقتول  
 است که خسرو با شاعر شیخ صحبت خواست و حضرت را دریافته است و از وی انتقام آید بنمود  
 حضرت فرمود این را سودی برده است با بوس سنده که من شیخ آمده صورتحال باز نمود شیخ  
 گفت اگر حضرت آید بن خود در دین تو نماند اخت بی تا من آید بن خود در دین تو که من خواجه  
 شیخ آید بن خود در دین وی انداخت و برکات آن ظاهر شد خا که نو و نکات تصنیف  
 کرد و امیر خسرو در استادی رفیق شایسته زاده محمد سلطان بود و از مشاهدات او ندیم بدرا  
 یعنی سلطان غیاث الدین ملین گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات  
 بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلطان و پیل بسر برده و بهشت پادشاهان را دیده و دیده  
 کرده که سلطان ناصر الدین محمود بن التمش و دوم سلطان غیاث الدین ملین سوم سلطان  
 معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز پنجم سلطان علاء الدین خلجی  
 سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و بهشت  
 سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف تمام همراه خود بجانب لکنه  
 که دراز الملک نکاله بود برده چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رشید سبستی  
 اتفاق شد از این طایفه جاک که از سیرین جاک زده سر فرار شیخ رفته در پیش خطیر و می برخاک  
 می ملطفت و کرد و زاری میکرد و تا بعد از شش ماه بر حسن حق بیست و در پایان شیخ مد فورا  
 گشت و این معطر در سال هفت صد و ست و بیج پوری محمود داده عرس او بر سال تار  
 بنفست هم شوال مشهود و این است که خسرو در قصده آورده

سیت

نور دشت و شش منصب جل بیخ مردم  
 حباب مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش پوری جل و بیخ سال و نود و  
 سال ششصد و نود و یک پوری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بهر بخت و چهار  
 و تا به پادشاه گویند خسرو در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولت شاه در تذکر

کتابت از قلم

[illegible]

رسم برادرش ابراهیم در روزی مدوران نامر سپهسالار عاری  
نامر کج و مات

میر حسرت جسر و ملک سخن  
آں محیط فصل دیای کھیل  
ستارہ نگین ترار مار معین  
وطنی شکر مقال سمایل  
کھل دستان سہا میوں  
حول بہا و دم سر بر ابوی حال  
اربی تار کج سال فوٹ  
دگر ہی سد وطنی شکر مقال  
شد عود کم التل کج مار کج او

ترب و صلاح اس سادہ آلودوح پاکست  
طیو سادہ لوحی سس عوس پاکست

مہدی خواجہ سید ماجدہ دجلال . سیدانی اس اساس سے سہ سوال  
گھم سخی نہیں مہدی خواجہ . سہارنچ مای اس جو کرد سوال  
حررہ شہاب الدین المعانی الہدی

بعد از مقال او تا دو صد و دوازده سال پیش که در آن زمان است اما در آمدن ای طوس چهارگزاد ساه  
کمی از ابدای او طفولت ظاهر یک سروراری در سه هزار و چهار ده هجری بر مراد و عمارت از سکس  
مرور نموده این چند عمارت بنام پنج تعمیر اندرون کند معقود من سامته

ای خسر دینی نظیر سلاطین  
بار و خسته تو در ایام است  
تغیر نمودن هر آن که  
فضل از دلی همیشه باز است  
تاریخ بانیس عقل گفتا  
بار و خسته بگو که بجای آید است

قابل این کلام و مای این مقام ظاهر محمد عا و الدین حسن ابن سلطان علی سیر واری فی سکنه اعظم  
دستر عیبه الکاتب عبد البنی ابن یوب

بایات

ای شدت عافیتی که است  
وزدوست زمان را میامست  
شد ملک فرید از تو مطو  
راست که شد لطف لطافت  
حاوید تقاضت بنده خسرو  
چون شد هزار جان غلامت

بایات

را نام ملک و خواجه عظم  
دوش و دلام و دو خان و دو دم  
اگر نام یابی درین حربهها  
بدانم که سست تو مردی سپیم

کاس مذکور نیرد شیخ زید شکر گنج  
داین تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب خوار و شوم  
تاریخ نقیبه

خسرو دهلوی بکرم خدا  
تبت جمعه شد ردار فنا  
عمر بختا و بیج سانس بود  
کمانهای شد بدیکه معبود  
یعنی هم بود امره شوال  
که گذشت ازین حساب طلال  
سال ترحیل اوزمن نشو  
لطف خانی ۱۳۱ بر آراز خسرو ۸۶۶

و خواجه حسن دهلوی که بکرم الدین لقب داشت و میر در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سه  
صبح و سه ماهه فوت کرده و قبرش در دوق آباد کن است

ششمین کت

نجم یاده از آل کت است که بر مالک برات و عزیز و کامل بادشاهی نموده چون پدرش ملک  
عیاش الدین محمد کت در سنه هفتصد و بیست و هفت هجری فوت کرد ملک شمس الدین قاسم مقام  
اوست و مولانا محمد ابن حسام الهمودی این مضمون در تاریخ جلوس لود در عوی گشته و در الفاظه خلط ملک  
تاریخ برآورده

تاریخ

429

رما کس الدین کرت راما داوری فی التوحید استم بلکه  
 و من عجب تاریخ مدار حکم لوانق قول الامام جلد فک

و سمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سه بهنصه دسی در که مت و عه اردی امراد س  
 ملک فایز باد ساه براب گردید و در سال بهنصه دسی و دو گته شد بخدا رسبادت او برادرش  
 ملک موالدین حسین قائم مقام اوست

### شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سبج جبرئیل

از اجداد ملک صفویه پیش سلسله کشتن امام بهنصه موسی الکاظم است و یک نسبت میرد او برید  
 سبج راه کلاهی سهر در می بود و سبج راه پطنه خود را کمال کجای او در آورده و عمر موده سبج  
 راه در اردبیل که فقه است را در با کمال سر سجاد هدایت است بهنصه تلقین سالکان طریق  
 معرفت میرد است تا که تاریخ بهنصه هم دسی الخ بهنصه دسی و پنج همی العالم حادید  
 سفر مود لیدر پیش شیخ صدر الدین موسی ابی یطی که سره سبج راه بود و سجاد راه رار میب کسید و  
 مریه بید رسید و سلاطین رمان مثل خانی میکان و لیدر شش مردی میکان لقمه میار مدی  
 بدست او رسیده همس و مرکب می کنند و شاه قاسم الوار یکی از میرد ال است و نسک او در  
 از کمال مود شیخ حواجه علی که ولد ارسد سس بود قلایم مقام اوست در او از حرنه کافی فار که در  
 حج اسلام شده لیدر خود سبج ابراهیم را رسد شرح بر دوری مقیم گردانیده با طالبه اوصوف  
 قدم در راه نهاد و ولد ابراهیمی مساک حج در امار راه مرلیس شده سفر آخرت اجتناب نمود و در  
 سبج ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به بنو خلیس سلطان حبید سلم داشت و کیش در بر  
 احوال شاه اسمعیل صفوی است گردیده و تاریخ و فاس شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب  
 موالدین لوسته است است تاریخ

آنکه سلطان اول	دوره	درة الناح اصیبا	لوده
و آنکه دریای میسر و عرفان	سب	حدسایان ملک ایران	سب
صاحب اردبیل سبج صفی	سب	کاشانی مکتب حلی و حنی	است
ماه عاشوره و دوار دهم	سب	لودکان قشبد کجرج	سب
روز نهمین لود دهم	سب	صاحب حله سال رحلت	او

نه ششم

شیخ علاءالدوله سنهانی

رسوم صوفیه را چا داده و بنده از شیخ جتید بنادوی ایچ کس چون لمو درین هریفند قدم نهاد  
در ایام شتاب عمارت از خون خان مشغول بودی دهم او شیخ سلف الدین سنهانی از  
مقران سلطان از عو خان بود و شیخ خدایین حق عبادت مشغول بوده و توارض و عفاف  
شیخ در آن مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کافری شیخ فر  
مولانا نخواهد و زار زار بگریست و گف ای نفس بیفاد سال تو کفتم که تو کافری و در حق کردی  
آنکون ایچ شبیه نماد که امام سلمان و مفتی شرف و عرب بکنو تو حکم کرده بعد ازین کردن من  
عمر این جهان و این رباعی خواند  
رباعی

فکری را که غرضی نافی نیست : در فعل پیش بسج پریشانی نیست

ایمانش هزار بدققین که بروم این کا و از اسر سنهانی نیست : و بی سنهانی نیست  
عمر شیخ بقا دو هفت سال بود تا بسج بست و سیوم ماه رجب سال بمقصد  
کرد خواجه ازین تاریخ مستفاد میگردد تاریخ

- |                      |                           |
|----------------------|---------------------------|
| بارکج وفات شیخ اعظم  | سلطان عفا علم             |
| کس دس حق عمار دولت   | بر سنه خودشت خرّم         |
| ست کسوم ماه رجب بود  | اندشت جمعه و سه و یکرم    |
| از هجرت خاتم النبیین | بمقصد بگشت و بی سنهانی بم |

سلطان ابوسعید خانی

هشتم ماد شاه از اولاد پلاکو خان است که در ایران بادشاهی کرده نام پدرش الهامیو مشهور  
محمد خدا منده بود و وفات پدر در سنه بمقصد و شانزده تخری سلطنت ایران رسیده اما  
چون دوازده سال بود نام کلی اختیار بمقصد اقتدار امیر جوان سلطه زنباوه و امیر شید الدین خان  
جامع التوارکچ که از بختام غازان خان لوزارت سپه رازی داشت او را ماد شاه از گفته عا  
امیر جوان تاریخ هفتم جمادی الاول سنه بمقصد دهمه تخری امیر پسرش بر ابراهیم پسر  
گویند که سلطان ابوسعید بادشاهی نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کابل و  
مخمس و سکه با نقایس از خرس شده و فاش شریف سیزدهم ماه رجب الثانی سال بمقصد و  
سپه و شش تخری امیر محمد کورگان ولایت یافته بود و وقوع آمد و خلاق ارموت

اولسارانه و یکسند مدد حکومت او لورده سال و در ب عمریت دود سال لود مرده او در کد  
سلطانی است تخت یدرس و عمریری در تاریخ رحلت او گفته

تاریخ

مالت و مسیح عالی ادریم  
سناه عادل دل علاءی و الین  
پارار ال مکه و راری حطاط آفرج  
بعضه و سی و سنس از حرت حکم کرد  
سندارس دیما نول و کر دجیت احتار  
کامی حد او نه ال حاه الاعتار الاعمار

و محمد الدین امیر محمود اس میس اس قطعه در تاریخ او ابانته

حول که منت از سال سحریت بهتسه  
در فرایع از سر سلطان اعظم لوسید  
در ریح الاحریس بم سیر دیکه سه لود  
دست لغتیر الی انسه ساهی رلود

حول سلطان الوسیه را حلقی دولی بهدی نمود که سر سفر عالی قرار گیر دود وفات او العلاب سمار قلع  
سد امرای اطراف ثقلب میاد کرده و هر سرداری سلطانی ست و هر ستمه یا میری فایع میسد ملک  
الوالیب عمارت اریس است حواحه عمارت الدیس رستید ارا حال را که ارسل توپچان لود سلطنت  
برداشت و حول او از مرد دهاکو حال نمود اگر امر حکومت اراضی مکشته لوامی حلافت بر او  
دو حواحه جمال الدیس در ال ادان این سید در سملک نظم کسید

میت

حول ملکیت لوسید ارا دارد حوض دولت و لغتی سب ارا دارد

و علی با که حال لوسید حال لود مایه و موسیخان که میره مایه و حال لود مردن کتید و عیاب الدیس  
دارا حال بیت اوقاتده سترت ستمها دت حنید مد حکومت ارا ما خان بجاه و حیدر و لود  
لوقیل ارا ما خان موسیخان سرکمت حکومت کسب و امر حس مررک که او رایتج حس حلاطه سیر کید  
ولیمه عمره لوسید حال لود محمد خان را که ارسل ملاکول فی ستم حکومت مرگرف و علی با ساد موسیخان  
کشته مد علی ارکمال محمد حال سیر بهتم دی الحیسه بهتسه و سی و هفت بیت شیخ حس کوچک  
که در لبه امیر بتیور باس اس امر جو با لود گرفتار کشته مقتید سه و در آرد ما کمال امیر لوبان شیخ  
حس حلاطه خروج کرد در عراق و فایس محمد مظفر طریقت و در حشر و سال سیر الال حال  
سند نه فی الحی ارا تاریخ سینه بهتسه و سینه حس تا حدود سه بهتسه و ستمه دو یک قرب  
بجای سال و آرا ال زینس ملک اطراف مکه مکرار کردن می مایه تا انکه ستمه سینه ایدار قضا حاکم

۱۰

۱۴) ایچ موید حال خودار و افسر سینه سینه وار وید

و غریب است بسلاطین مغولان

از ایشان چه روز نوزدهم در این زمان روانی رود و در هر یک است الاستقلال حکم زانده به تملکشان از مشهور است  
از تاجران و کسب کار که اول نوزدهم چنگیز خان است در مملکتان تا روز چهارشنبه هفتادم رمضان سنه شصت  
و نه ماه و سی و هفت روز از باخا که بعد و سی و هفت سال بود و در سه نوبتی که از این  
طریق مابین مصاحب از اجداد اسم سلطنت یافته اند و این سلاطین بنسبت او از ایشان  
چنگیز خان که بیست و پنج سال با دشا می نمود و دوم او که در قاتل بن چنگیز خان که سی و سه سال  
بعد از پدرش کیوک خان یک سال بعد از او مغلو خان بن توتمش خان بن چنگیز خان که سی و  
هفت سال بن توتمش سال بعد از او اماقا خان بن هلاکو هفتاد و سه سال بعد از او برادرش احمد خان  
دو سال و دو ماه بعد از آن ارغون خان بن اماقا خان هفت سال بعد از او برادرش کبچیتو سه سال  
و هفت ماه بعد از او مابعد خان بن طوخی که هلاکو هفتاد و سه سال بعد از او غار خان بن ارغون  
بیست و سه سال و نه ماه بعد از او سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از او باخا بن موسی بن سنکشان  
بن ملک محمود بن لادقی توکماخرم قوی خواهر و برادر می باشد

تولی خجاء وکتری صفہ  
تشیخ او حدیث الدین صفہ

از خود احتساب او حاصل نمی آید و می تراشد از شمار سعادت است در غایت لطافت و عذوبت و جبریت  
منتهی علیه عیالین و معارف و مشغول بر روزگار و سلوک حقیقه حکیم ثنائی است نام آن حامی جم غفله  
این آیه است از مشغول او است

او جدی نخست سال سختی دید  
تا شبی روی نیک سختی دید

داد تقصیر را بر این حکم شناسی و از جوهری که گفته است و بعد از آیات آن ضد و منتضی خواهد بود در تاریخ  
انعام تمام حکم گفته است

چون ز تارنج برگزینم فال :  
 که من این نامه میخوانم  
 چو ز کمالی تمام نشد در سوره :  
 ختم کردم بلیطه القدرش

مغفله رفته بود و به در سال  
 عهد کردم نام آن سوره  
 ختم کردم بلیطه القدرش

قدیمی در امره تدبیر است تاریخ وی در آنجا شده نامش در تخلص و مسجع ماه نوشته اند و تاریخ وفات  
او که رکاب خدایا صلیب است است تاریخ

انکه ادبی بطیعی مانی بود لوده الدین اصبهانی بود  
سال نقشش بکوی ساس بود او حد الدین سانی است  
سج حسن کو چیک

که او را امیر حسن خوانی شری گفته لب امیر میور تاس اس امره ماں لود لود از سلطان الوعد حال  
دارا با حال بر نیجه از بلاد روم و عراق و عجم استلا گرفته کرات سج حسن بر رک راهب مس داد و تا  
انکه سسی روحه اس حیقتن او را حکم کرده او را هلاک ساح حایجه حراعه سلمان ساوچی درین مات تاریخ

رحمت نوی رفته به قصد جیل جبار در آخر حب انفا اتفاق حسن  
رنی جگر رنی حر حر ت ال ف در برودی خود حصین سج حسن  
گرفت حکم مید است نامرود و رفت برسی خسته رنی حانه دار مرداکنس

بعد وفات او برادرین اسدوف حال بر ملک ایران استیلا یافت چول مردم را حوراد کجا آمد  
حالی ملک حال از احضاد حنکره خال از دست یحیای مقارن او ساهه داو را دست آورده هلاک  
ساح حکومت سیرده سال لود

### مدر چای بلقب بفر زمان

شاعری سده اس کلام سخن سج قلم طعت لوده و در عهد سلطنت محمد علی شاه ماوست به ظهور نموده  
دار ماد ساه لقب فر مان یافته حاکمه خود گفته است

مرا که فر مان خواهد ساه اسلام لقب گوی سحر طوطی سکر گفته

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اهتمام کتاب در حال در سده به قصد رجیل و سج گفته  
دار الفاظ دولت سته تاریخ بر آورده است تاریخ

سال تاریخ عرب دولت سته لوده کاسمان عتده سمبهای مراد و نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان عنایت الدین تغلق

بعد وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال به قصد دولت مرجع بخری در دهنه رخت و ماهرهای  
است در سده به قصد و سب و هفت ملوک کوث راجع ساخته حجر را ملل مدیحی در ایل



یاست این تاریخ کعبه  
 چو باد سار جهانگر عالم بالا  
 کشتاد حسن مگر کشته را که سنگسار بود  
 بری حصه که بر بعضی ز حلقه دور آرد  
 لفظ و بعضی بخت قلعه نمینا

و کار سه هزار ستون مادر سه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته خلا مالک خراب و دوران است  
 امانتانی اران تا امروز باقی است همدران سال عمارت قلعه خرم آباد و نیز با تمام طمیر الدین معمار  
 تعمیر نموده و فخر زمان بدر جای این تاریخ یافته

تاریخ

خرم آباد نام کردتس شاه - چون طمیر المصو شش شه معمار  
 شش تمام این عمارت خرم ممت  
 در عرصه م هفتصد و چهل و چار

تاریخ

سین عمارت خرم برین خسته سرک هزار دمه کشتاد است چرخ آینه وار  
 سده غلام خلفه مامر حسد و عهد به برین عمارت خرم طمیر دین معمار  
 تمام کشت تاریخ و ادا دجلوا قضا کشته با تو گویم که مصلحه و جیل و طار  
 آباد اس عمارت عالی متصل قلعه تعلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت عمارت  
 هزار ستون مشهور است و بعضی کسان این مکان را فخر آباد و عادل آباد میگویند و بدین جای میگویند

ابیات

اگر خلیفه برین است این هزار ستون چرا افشای درش عرصن گاه روزگار  
 علی جان حرم آباد انجیان شای است که او متابع امر خلیفه دبا است  
 در زمان او فتنه ماهر طرف متولد شده و هر کس بر خاک بود دوم استقلال زنده اران جمله حسن کانگور در  
 و دیگر و کین در سینه هفتصد و چهل و دهنتم علم شاهی برانرا است ملک کن را تصرف خود آور و داد و داد  
 تا مدت دراز دوران دیار زرافه نامی نموده اند و سلطان محمد تعلق بعد حکومت و تربیت و هفت  
 سال در بخت و کرم ماه و نیم هفتصد و پنجاه و دو و چری بر کار در یای سنده در که کشت و در تذکره دولت  
 شاهی مستقر است که سلیک سلطان محمد تعلق فوت کرد و بعد از آن سال ملک محمد کت که کی از ملک  
 کت است و فتنه نموده چنانچه مولانا مظفر بر روی در تاریخ هفت آن هر دو با شانان میگویند

مرد زرم جو کاؤس کی خدمت تاج بہادر مل سپہ سالار کی خدمت  
خدا کو کٹھن اول جو نہ غم غلق برقت و درختش رفت شاہ خدمت  
پس اندر مل روضہ سلطان عباس الدس تعلیق سادہ واضح دہلوانا اور موجود است

شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی  
جلسہ دوم سچ نظام الدین اولیا است و سند محمد گو درار کہ در دکن سکوت احبار نموده دوران  
دما بدوں است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدس است در اگر کواریج سطرانہ کہ شیخ نصیر الدس  
بیاچ ہر دہم باور مضامین کتب جمعہ سال ہفتصد و سیاح ہفت نوک کردہ اما تاج راجہ او  
کہ در کتب بحر الوصلیں مرقوم است از ان سال ہفتصد و سیاح و دو استخراج فی ماہ مارچ است  
تاریخ

آنکہ دانش چراغ راہ نقص است نام مائی اول نصیر الدس است  
ذات اور از چراغ دہلی دال کلہ خور سید ہر دو عالم حوال  
عمر و صحت و بیچ سالہ شمار فی کم و بیش اسی سودہ سوار  
بیش جمعہ داد و دی را حال ہر دہم نوادارہ مصال  
سد و بیچو آن نصیر زمان سال نقلش مرہ بہت بدال

در کاہیں متصل روضہ سلطان سلول لودھی کس کردہ از ساہجان آباد سمت جنوب واقع است  
و سلطان فیروز شاہ کہ مرد اعجاز تمام دست این عمارت را بیس اروانات اولیہ ساحتہ  
ملک ابراہیم بنو

در میبار لقا صلہ مک کردہ مغرب از شہر کوہی است خود کہ ابراہیم بہار می گوید بالہی آن  
کوہیہ نزار ملک ابراہیم بنو کہ در زمان سلطان میرہ شاہ دہلوی فوت کردہ موجود است  
و دانش در سہ ہفتصد و سیاح و دو لوقہ آمدہ و اسن تاریخ مرتبہ او مرقوم است

تاریخ  
نہد دولت شاہ جہاں گر کہ ناداد جہاں ملک لودہ ر  
سہ شاہ جہاں فیروز سلطان کہ برستان لکنتی گشت فیروز  
ملک سیرت ملک بنو ابراہیم کہ نہ در دیں جو ابراہیم کہیں سور

ما و دیو کیست از روز  
 مسافرت ملک در جنت این روز  
 خداوند از فضل خویش بر وی  
 کنی آسان حساب آخیر روز  
 خواجہ قوام الدین حسن

در بیت شایع ابو اسحاق سنیراز دودرنگا میکہ مبارک الدین محمد نظر لقصه استیصال بنال قتال شاه اول  
 کمر بسته بشیر از آمد مغرب همان امام بر لبین سده در گذشت و ابداً قعد بروز جمع ششم ماه ربیع الاول  
 یکه ربع الثانی سال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجہ حافظ بشیر از می تارخ حسن

سرد اهل عالم شمع جمع اینچنین صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن  
 مقتصد پنجاه و چار از بخت خیر البشر هر را حور امکان و ماه را خوش گذشت  
 سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب روز آدینه بکلم کرد کار ذو المنین  
 مرغ خوش کویهای آشیان قدس بود شد سوسنی باغ گشت از دام این سخن

طغان تیمور خان

دالی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان دارپاخان اکثر ولایات  
 آنرا سران را سر ساخته و سر به الان خراسان که بعد فوت سلطان ابوسعید خان سمر بر آورده  
 بوده بدو مطیع و منقاد گشتند آخر الامر دست خواجہ کجی کرانی که از جمله سر به الان سپردار بود  
 تارخ شانزدهم ماه ذی القعد ه سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل سجد بعد از قتل او سلطان  
 از قوم چنگیز خان را برانداخته و سر به الان خرد کرد و خیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بر  
 جهان تر خاقان را که از نسل کنایه تو خان بود سلطنت برداشته خود را معوان رحمت و بعد از او  
 بکر را متصرف خود در آورده و غزنی در تارخ قتل طغان تیمور جان گفته

تارخ

تارخ مقتل عالم طغان تیمور از پر بود هفتصد و پنجاه و چار سال  
 در روز شنبه ارده ذی قعد شانزده کمن حال گشت واقع از حکم دولتا

اما من یا فعی قطب مکہ

ازاد لبای و قعد لوده و شاه نعمت الله کنی از بریان دوست تارخ سال هفتصد و پنجاه و پنج هجری

و منی انقصه بخت و بهت نوسنه اند بخانه از مار بجی که در طر الو اصلیس مرقوم است  
مستفاد میگردد

آب انامیکه نامی لوده تالغ راه نامی لوده  
مقتدای حداساسان است صاحب بیض و عود احسان است  
ارمیدال او که دل جواه است لور دس ساه لعیب اله است  
سال تر حل آن ستوده سرب حردم قطیب اوج حله لوست  
مار اردوی اختلاف رمال گفت ساکن کمله سر و حوال  
بست در که مسر آن معصور رایرس رور و سب ملا که در جور

قا ضی شیح نجم الدین اسمعیل شبرازی  
در رمال سلطنت شاه ابوالفتح لوده حاکم حواحه حافظ شیرازی بفرماند

ایاب

نهمه سلطنت ساه شیح ابوالفتح  
بخت باد شهبی جمجو او دلا  
دکر مرئی اسلام شیح محمد الدین  
دکر لعیب ابدال شیح اس الدین  
دکر سبسته دالس عصبه که در صیف  
دکر کریم جو حاجی نوام در مادل  
قطره جوس بر کند اسد او کند

و فاست شیح نجم الدین سرور چهار تبس بیچیم ماه رحمت سال معقده دسجاه و شش بحری لوقی بوسته  
و حواحه حافظ شیرازی در تاریخ و فاست شیح دار العا طر رحمت حق تاریخ سر آورده

خند دس سر در فضات جهان اسمعیل که روی ملک رمال ادر من ز لطن  
ناف بهت مدوار ماه رحیم دود که بر دل رفت ارس مرل طلق و لوق  
کبیر رحمت حق منزل او دوانی که سال تاریخ و فاست طلق در رحمت حق

احوال امیر بیکانیه یعنی سلاطین بعد از او

اول الزیان امیر بیکانیه شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن املاکافی و شیخ امیر حسن بزرگ  
 میگویند نام پیش از این امیر بیکان جلایر است و شیخ حسن دخترزاده ارغون خان  
 یعنی بیکسرد الوسیه جان بود و اما دینور جو بان و امیر املاک در زمان سلطنت کنیا تو خان  
 سید امیر الامرای داشت و شیخ حسن بیکام سلطان الوسیه خان بن الحانیو در خر اسان امیر  
 القوش بود و بنما و خاتون دختر امیر جو بان سید و در آنکه از امیرای کبار الوسیه بود و در حال کج  
 خود داشت چون سلطان الوسیه خان با دختر نکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود  
 قبول نکرد پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد و تا آنکه در محرم سنه  
 و هشت و شصت ملک نیایش الدین کرت لهرمان الوسیه خان او را از رسم گذرانید چون سلطان  
 از دفع جو بانان فارغ شده قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاد و راسته قاضی بعد از  
 خاتون نمود و شیخ حسن خواهی خواهی او را طلاق داده بکرم سلطان فرستاد و آن دختر  
 در جبال کج سلطان درآمد بعد وفات الوسیه خان امیر حسن و کتاد خاتون را که بنویسید الوسیه  
 بود در کج خود در آنجا و در خیال بنیاد خاتون را که الوسیه خان بارگاه از دگر فیه بود و موصال او  
 بدل کرد و کتاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر جو بان بود با لیلی چون بعد وفات الوسیه  
 انقلاب دست داد و بنیاد او را بیکان بر امیر حسن قرار گرفت لکن او را در سلطنت بزمانی ننمودند  
 و تمام سلطنت شاه و کتاد خاتون بود و کتاد خاتون بانوی ملقبششش بوده و خانچه خواجه جمال  
 محمد سلمان سادجی گوید سه هزار بار بر در شکسته اند سر تکلیف بنشکو و مقننه او کلاه کشته  
 و سبب نداشت سلمان سادجی پیش امیر حسن نویسان و کتاد خاتون آن بود که روزی امیر  
 شیخ حسن تبریزی انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد و خواجه سلمان بدیده این  
 استخار گفت و امیر حسن در منتر بیت او شد

اشعار

چو در مار چای کمان رفت شاه	تو کفنی که در برج قوس است ماه
دو زرع کمال با عقاب سبز	بدیم یک گوشه تور و سر
بها و دسه خوشنیز بدوش شاه	ندایم چه گفته در گوش شاه
چو از پشت یکنا و خسرو کره	برآمد زهر گوشه آواز زره

سبها تر در مد تیرس تب سعادت روان درنی بر قوت  
مجدد رکن مالار محاسب لیسار کمال کو ساله در دست  
که در عهد سلطان صاحب دال مکرده کسی رود سر کمال

و امیر حسن بر رک را با امیر حسن کو خلک که در سل امر جوان بود مقافه دعا داد و کرات از هوا ابرام  
یا فتی و امیر حسن بر رک در لند و سال به عقد دعا و معج خری در گد سب مد حکومت او  
به عقد سال بود لند و در سر سلطان اولس حلا سر سر حکومت نیست

### شاه سیج الواسحاق شیرازی

او را الواسحاق بنو میرنی لولیند در سن امیر حمزه ارسل حواحه عبد الله الساری او امیر حمزه  
در زمان سلطان الواسحاق که در سال منقول بود حکومت سرار معلی داشت و در زمان  
دولت او با حاکم سال به عقد دسی و سنصل رسیده لند و در امیر حسن امیر سعید کای او  
نسب و چون لند و امیر حمزه او سر منقول شد امیر سیج الواسحاق که منو حه تسحر سا کاه بود  
حرفوت برادرشیده لند و در سنصل و چون لند و در امیر حمزه او سر منقول شد امیر سیج الواسحاق که منو حه تسحر سا کاه بود  
امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنصل به عقد و حبل و حار حطه و سک سام خود کرد و قرب چهار  
سال در دولت و افعال سر برد و در دست امیر حمزه لند و به عقد و حبل و حار حطه و سک سام خود کرد و قرب چهار  
و آن سر منوال است که چون در سنصل به عقد و حبل و حار حطه و سک سام خود کرد و قرب چهار  
و دمام می پرستی و دستی سیج الواسحاق آگاه شد بقصد اسبصال او در سرار آمد و سیج و رقلعه  
شیراز متخص منه درین عرصه حاجی قوام الدین که در بر او بود فوت کرد و لیسار فوت حاجی  
سوم منوال امیر مبارک الدین بمواقت بعضی از سر داران که طریق مخالف مانع می سپردند  
شهر در آمد و سیج راه واریس گرفت و کرات و مرآت میا - سیج و امیر مبارک الدین در بر او بود  
یا فتی آخر در اصعبان بدست شاه سلطان حکم مبارک الدین در سنصل به عقد و حبل و حار حطه و سک سام خود کرد و قرب چهار  
رسید و حواحه حافظ سراری در تارکچ و حلس منگو

### تاریخ

مرد کاف و الف ار حمادی الاول سال دانی و در کون و حاطی الا  
حاکمان سلاطین مشرق و مغرب حد کو کون عدل و کرم باستحقاق  
سبها حکم و حیا آفتاب کمال دیبی و دین شاه شیرازی

میان عربی و سیدان بر تیغ بریده و سادو در دل اجاب خوشن و دوق

خسرو و یازمین غوث زین الوداع <sup>الینا</sup> که بران روی چون کزار بگریه  
جمعه است و دهم ماه محرمی الاول واپس بود که یوسه شکار خرو و گل  
عقل و سر و سر یاسمن و لاله و گل هست تبارک و ذات شنه سمن گل گل

در مصراع الواسطانی که کتابی است در فن سلم عروض و فوا فی قصیده الست موشح الطریفین در مرق  
شاه ابوالاسحاق که چون حرف اول مصراع اول و بعد از آن حرف اول مصرعه بی ثانی را جدا گاه  
بگردن می آید از آن بر خیزد و از نو شیخ میان قصیده قطعیه به خیر موشح الطریفین که از آن نام شیخ الواسطانی  
بن محمود شاه حاصل شود و از نو شیخ میان قطعه رماعی بر حرف که از حرف و شیخ الواسطانی بر کس که حرفی  
در ضمیر کرد و آنکه در الیه آن صنعت و لطف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام  
آن قصیده موجب نظر مل کلام است شایر آن بر تکرار رماعی تو شیخ که از همان قطعه برخیزد و اختصار میرود

خانم که جود بنده احسان است رستم که رزم حسته دستان است

زادش ز جاده کترین منشیات بهرام ز قدر کترین در بان است

بدانکه درین رماعی الف در مجموع مصراع آمده است و شش مخصوص است مصرعه سیوم و می  
مخصوص است بمصرع سیوم و چهارم و ح مخصوص مصراع دوم و ب مخصوص است بمصرع اول  
و چهارم و د مخصوص است بمصرع اول و سیوم و س مخصوص است بمصرع اول و دوم و ح  
مصراع اول و ق بمصرع چهارم بر گاه که در حاطه صیغه این حرف مکتوب بر کس که حرفی از حرف  
شیخ الواسطانی در ضمیر کرد و تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تالیف خاصه کتاب مذکور  
که تمام شاه الواسطانی نوشته این چند بیت گفته

فرمان دارائی خورشید ماه اسات نام شهنشاه کیشی نیا

ز بخت سده هفتصد و چهل و پنج ریح دوم اول و مهر و ماه

شد این درج بر درو کوه بهرام کز فاضلان بر ابود آب و تاه

یسی رنج بر دم درین چار فتن با نسیه احسان ظل الله

یسی کردم اندر کجاست و بخور بی گوهر مع خسرو شاه

ندید است کس از سلفین عهد به چو چار و تاه یس عبه گاه

تمام از جوں ساه صاحب دران  
 سبهاه حوں نور جو ساه  
 سخواه سبت کس از کار بر فصل  
 حیں چشم در بر حبس سب ساه  
 امده که از آب دانش کسد  
 احصا ص در بهوت من سب ساه  
 الهی حق رسولی که کست  
 رج کار نور سده عشق سب ساه  
 که داب ملک سیر سب ساه  
 رآفاد دران ساری کلاه  
 ملک کیو مرمت

والی قلعہ نور پور سے دلاس قایم را غارت کرده انکا امارت اور ظاہر ساحتی و اولی انکا کہ ستمگس نام در اس حاکم قلعہ اند سے سپہی کہ در اس ستمگس باسد و چنانہ کہ در اس سپہی منور من باسد و مطلقیت کشنہ کچھ خواجہ اردوی توسل نموده مدح ملک کیو مرت القاق نمود و بدین نیت متوجہ آسگر گردید ملک سر اطلاع یافتہ باو حوی اردلان الیتان را استقتال نمود و حول ارد طرفین صعبا راست شد کیکہ اول قدم در میدان صعد و با دال ہر دو امیر ال ہودید کہ تیمار لقصہ ملک آیتختہ بر سر دی تا حصہ قمارا دو ماوک و التان آروست ملک ر مقتل آن امیر ال آمدہ الی انرا از ماوراءورد و ہلاک و حجت وقوع ایواقتہ در پنجیب کرادیں و متوجہ مسکرد

منابع

برحمت الله و بفضله و بهر لود ریح الاحرار ماه محمد -  
که در روز دوشنبه نهم ماه ستلم با محمد حوا حکایت -

خواجہ قوام الدین صاحب عیار

[illegible]

تاریخ

اعظم توأم دولت دوس اگر مرد من  
در خاک لوس لودی ملک سجود  
ماک اودودان عظمت رس خاک توت  
در نصف ماه دی آد ازل شت و جد



تا که مشغول بر نیارد و ذکر کس  
از الفاظ اینده خود را پیش از آنکه  
به غشیه و نسبت و چهار شود و فتره میان  
دال و ذال ازین رباعی که خواجهمصیر فرموده اند میتوان  
رباعی

اما که بسیار سخن می رانند : در موصوف دال دال را بنهند  
ما قبل وی از ساکن خروای بود دال است و که ذال بهم خوانند  
و این زمین چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال : یادگیر از من که  
نزد افاضل معظم است : مبنی از دور لفظ مغز که صحیح و ساکن است : دال خوان این را واتی  
جمله ذال هم است : یعنی در کلمه که واقع شود اگر سبب آزار آن سک از حروف صلب باشد که او  
و الف و می حلق است و آن حرف ساکن تا ذال نقطه دار است و الا دال چنانکه الوری نر گفته است  
رباعی

دست بخی چون پدید می آید : هموز از خود تو بر جهاں جهانی افزود :  
کس چون نوسخ نیست و نی خواهد گویا فیه ذال شود بی عالم جود  
بیس در شیوایت حرف آخر کلمه نمود و افزود و د که فارسی است ذال نقطه دار مانند و بیجین حروف  
آخر کلمه داد و شد و در بدو نشند و نیز اگر در ماقبل آن حریف دیگر باشد و آن حرف متصرف بود هم ذال  
نقطه دار است مانند ایزد و آمد و امثال آن فقه و این تاریخ نیز از خواجهم حافظ است  
تاریخ

مباح جمعه می رسد و سبب نخست که از دلم علم آن ماه روی شد ذال  
بسال مقصد و نیت و چهار از هر که جو آب گشت بمن حل حکایت مشکل  
در تیغ و در دو تا سفته که یاد سود کنون که عمر سایه رفت بی حاصل  
تاریخ فسخ و در زمان سلطان اولین بختلیر  
چون بعد وفات محمد بن شاه در میان شاه سماع و در ادبش شاه محمود حبیب ملک بنارغ افغان  
شاه محمود ابد اول سلطان اولس جلایر در سده خمس و ستمین و سبع مایه لشکر می بید لشیر از کشته  
در ادراغی صده نمود و آن ملک فارس را تصرف خود آورد و جو این مژده بدرگاه سلطان اولس  
فرستاد و خواجهم سلطان رهنیت این فسخ قصیده و تاریخ گفته سلطان که را بنده و آن تاریخ این است

همای جز بمالون باد شاه اولیس  
سطروی زمین در بر سر پاه گرفت  
حدود ملکیت فارس تلور هر مور  
بانی حمه سستون دستهای گرفت

میر سید علی مهدانی

اراداد امام رس العادین اسب وانام دین العادین وادامت ورد مال لودند ارانگو کی عبدالرحمان  
است که میر سید علی اراداد دست داد و میر سید علی در کشمیر و مهال است و رسه به قصد دست  
نوس کرده و در ولایت قتلان بدولت کشته تاجیک از غر الواقطین

جدانی سید مهم دال - تاجیک  
خالقا امش عظه کسمیر -  
سد قم سال نقل آن دال -  
ره دین در ولایت قتلان  
بیس باسد به - سیر و جمال

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن کین

دوری در رس ملک الفصلا امیر عس الدین فرمودی این را معنی - سرحد و لود شسته سر ستاد  
رامعی دارم رعایت ملک نو فکون در گردش روزگار حسن و بدو  
جسمی جو کنگره مرا می همه ملک حالی حویله نیاید همه حو ن

خواه از امیر محمود

دارم ز صفای ملک آینه کون سر آه دلی که مسک ارد کرد و حو  
دوری بهرام علم لب فی آرم تا خود ملک ار برده حد آرد بر  
وامیر محمود و در سینه ششم ماه حمادی الا حرسه به قصد و صفت و نه هر خری بنوت کرده

تاجیک از غر الواقطین

رفته لود ارسال تحرب به قصد دوم  
گفت رضوان حور را بر حیردا  
ملک معز الدین حسین گرفت

اس ملک عیاب الدین گرفت و به هم باد شاه ازال گرفت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حایط  
در رسه به قصد دسی و در ملک پراکت و بهر باد شاه شد و سر بدلال را به بلبلان صاحب و

و مولانا مشغول بر وی که محاصر بود و مدتی که ترک نشد و در آخر سلطان مغزالدین که  
در روزی فصل وجود: بهریت آفتاب و جانی است آسمان به و ملک مغزالدین بود ملک  
سی و سه سال در سیوم و سی و هفت سال بهتقد و هفتاد و یک با دو در گذشت و کتاب چهارستان  
در این ایالت او گذارده سال مرقوم است و مولانا تقی زاری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ  
چون سر خوانی ز نالایق ذی القعدة معلوم شود رطیب الله شرا و  
ار الله الله شرا و تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک مغزالدین حسین میر و او ملک غیاث الدین بن  
علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافت و طوس و جام را سرساخته و همواره میان او  
و سرداران بسزدار و امرای جانی و زبانی جهت حکومت و ولایات منارعت بوده و سر وی بدین  
مستور بود و ظلم کردی در عالما و زوایا و دینداران که امر متورک کبریا کتید و در سنه هفتصد و سی و  
و سه او را ببار آورد و پیش از حکومت دوازده سال تغزل رسانید و استقبال ال کرب نمود و مدت  
ملکشان یکصد و دوازده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان با و تاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی  
که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ  
برادر خواجه عادل طالب مشوا پس از نجاه و نه سال از جانش  
بسوی روضه رسوان سفر کرد حدار ریحنی ز افعال و صفاتش  
خلیل عادل و اخوان تو دایم و زانجا فهم کن سال وفاتش  
سلطان اولیس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن حصار در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بر سر خلافت قرار گرفت  
و او شاهی لطیف و هنرمند و بیگانه و صاحب کرم بوده و صاحب حسنی او عمر متبیه بود که روز  
پنجاه و سه روز بعد از پسر او آمدی و حیران حسن او مانده می و در زبان حال گفتندی بست بود  
بزرگش یوسف از جهان کم شده بود، عاقبت پسر که بیان تو بیرون آورد و سلطان ساجد  
در نهایت جاوس و ماسی عاقبت بود و در سنه هفتصد و پنجاه و هشت از آن است  
مستمال سعادت برین طهر و اوق تاریخ همکینند و در مالک آفاق



باعتقاد و بنیاد و چهار اردت برادر خود سلطان احمد شهید شد  
تاریخ عمارت در مدینه  
قریب مادی شیخ نظام الدین لری نیکی است که بان سک این تاریخ عمارت فارسی و خواجہ بامقش است

تاریخ

بعهد دولت شاه منظم	خجسته جبر و اولاد آدم
مرادین احمد شاه و میروز	شاه صاحب قرآن سلطان عظم
موفق گفت از حق منزه معروف	اساس این عمارت کرد محکم
جوار بود خسته شیخ المشایخ	نظام الحی والدین قطب عالم
و عبد الدین محمد بنی والدین	که با اهل ارادت بود همدم
بکس اعتقاد و قصد اخلاص	در اسرار ولی اله محمد لم
مرا چون بر پیش شیخ عالم	بدست خود گرفت و کرد نامم
ملفوظ خود را معروف خوانده	درس عالم جو شیخ عیوی دم
رجا دارم که الفاس مبارک	در آن عالم بود معروف برجم
کخوان تاریخ اتمام عمارت	درین جا چون نمای چیر مقدم
برجرت به قصد و بنیاد و یک بود	مرتب شد بنا و اله اعلم

قاضی بها الدین شیرازی

در سنه هفتصد و شصت و دو در برجی فوت کرده و خواجہ حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بها الدین الحی طاب منواه	امام سنت و شیخ جماعت
جو معرفت از جهان این بیت بخواند	بر اسرار فضل و ارباب علافت
بلافت قرب ایند میتوان یافت	قدم در ذکر است سلطان عت
بدین دستور تاریخ وفاتش	بر آواز حروف قرب طاعت

خواجہ عارف و فقه کرمانی

فرزاد سلاطین آل مظفر نجاست معزز و مجتهد نیز است خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحران شد  
الودب انشفاق بر وجهات روکارش می کشود و خواجہ حماد با وجود علم و تعوی و جاه و شلوغی کامل

اور دست دل حکم رخ خوب تو در آب روان دیدی دالہ سحر یاد برآورد کہ ہا ہی ما در لیس  
اندہ کہ خواہد نماز کرد کہ بود کہ ہر گاہ خواہد ہار کردی با دو صفاقت بچا آوردی و سہا ہستیا اس  
معی را ر کر امت پ او محل کردہ ہوستہ قدم احلاص ہست کردی و خواہد عافہ کہ اریستہ در شک

لود این عول در ان وقت شستہ نظم کشیدہ  
عسل  
صوفی بہادوام سر خطہ مار کرد  
از می جہج شکستہ ش میچہ در و باغ  
ای دل پاک ماہ شاہ خدا دیم  
خود کہ سبکاکہ حقیقت شود بد  
ای کنگ خون حرام کجا میرد بایست  
عافہ کس نامت رزاں کہ در ارل  
نماز کو تا فلک جنتہ مار کرد  
اگر کہ عرض شہد ماہل را ر کرد  
روکہ آسمن کونہ دوست در از کرد  
سز مدہ رہ روی کہ عمل بچاز کرد  
عہ منو کہ گر عافہ ماز  
مارا قہ از رہد ریالی سار کرد

شہنشاہ جلال مستہور محمد دوم چہا نیان جہان گشت

در دلی حب کمال بودہ و در اچہ عتال سکوت دانستہ و در ان دیار مدحون است سلطان  
مروزی سیا و مار کب نام سیاہ دہستہ کہ در سہ ہفتصد و لود و وت کردہ یکی از مریدان اوست معول  
است کہ سلطان در جمیع مشایخ وقت اعتقاد و الفیاد عظیمی نمود ہر جا در و لسی گوشہ سیب سید  
بر یارب اور متی عول آوارہ رہی قدم چہا نیان شہید احوست عمارت اوسا ہد اس حر  
محمد دوم رسید سلطان ہوشمند کہ دیری بہت کہ قصد طواف الکاسر و بط حصو صاسیح بصیر الدین  
وامس گیر وقت این مدولیس بہت سلطان قصد یحہ کمر و ضلایق را در قوس ہندارد و در جا  
روز با محمد دوم بہت تہلیل آورد سلطان اور استماع قدم قدم نورادان اعتقاد و دہد  
ہشوا رفت و از ویدل جہد لہرامی اعتقاد اوودہ چیک ارادہ وامس آورد و بیت مریدی  
کما آرد گویند کہ محمد دوم در نام روی رہیں سر نمودہ اراں سب اورا چہاں آرد گویند و بہت بہتر  
ح اگر کردار دہ وار طلیعہ کہ قدم رسول طلب نمودہ ہند وستان نورودہ دہرا اریستہ خود و خود ہند  
چون قریب دہستہ رسید سلطان بیور شاہ استقلال جہد مارل نمودہ قدم مبارک بار خرق اور  
سر خود گرفتہ عول آورد و چون عمار حد اوقا ست ہزار دقہ حان کہ حریدہ حکمہ نام سیاہ  
لود استقلال نمود این نفس یار نامہ خیر و نصیب کرد در و مدہ عالی کہ تا مرور در دہستہ موجود بہتر

و تعمیر ساختن در آن مدرسه و مسجد بیکان است دیگر نام خود و حالا این محراب است را در گاه قدیم  
نگویند و هر سال حاج خود را در آن مسجد اولاد که روز و قیامت رسول است آنوهای از مردان دین  
در اینجا جمع میشوند و آن کشتن قدم را بآیه میگویند می نوشتند با قلم اصل نام محمد و جلال  
است سال مقصد و هفت چرخ چاردهم ماه شعبان روز شنبه برات متولد شده و با شش  
و مرد در خود کشته اما از شش زکریا بن سهرورد که وفاتش در سنه مقصد و هفتاد و پنج بود  
فائده ندارد حاصل نموده و از شش نصیر الدین چراغ دین که بر تبه فیض رسیده و وفاتش بر در چهار  
که عید قربان ماه در بود یعنی تبارخ و هم ماه ذی الحجه سال مقصد و هشتاد و پنج چرخ بود و آمده و  
در سنه اوج ملکان که امر آیت نیز می گویند مدفون گشته بر نیانی دوازده روزه و این تاریخ فرمود

تاریخ  
مارگ کشته کل جهل لی جلال شاه تاریخ بود مقصد و هشتاد و پنج سال

ملک و جلایه محمد رحمتان اوست و شش صدر الدین که با جو قال مشهور است برادر محمد و هم جهان  
است که در سنه مقصد و شش فون کرده و تاریخی که در کتاب خیر الواصلین نوشته است و در آن  
ملک ابال مقصد و دوسه نیز ابال مقصد میرسد و آن تاریخ انصیت

تاریخ  
سید بن نصیر دینی با سه  
دش از حرس و زهرا سرد است  
جده اوسیه جلال آمد  
مقصد و هفت سال اجری بود  
محمد آن سید مله بر نژاد  
عمرش این ضیای نیک شرف  
لیکامه این قول معتبر دیدم  
نام ما ای اوجس بنخوان  
عید قربان در جلد شنبه بود  
سال مقصد آن عزیز جهان  
مصطفی است بیکان فرزندان  
لقبش در جهان جان گرد است  
ذات او مقصد کمال آمد  
که طلوعش جو آفتاب نمود  
کان مهج دین طلوع نمود  
بنی کم و شش خوانده ام هشتاد  
یکصد و هفت سال کم شو غلت  
محقق با همه سیه دیدم  
خلف احمد کبیر بران  
که ز آفاق منقش میروند  
گفت: تلفت بهای طرد و جان





در این شهر که در آن همه گورنات و خوات و بخت است و در آنجا که در حینش کور  
الوفاء و این شاه شجاع ابن محمد منصف

در فصایل بیکه از او بعد از محمد منصف در اوقات عجم و فارس و کرمان سلطنت نامتوال یافت اما میان او و  
برادرش قطب الدین شاه محمود کفیل از او در حکومت اصفهان یافت بود جهت ملک تفرع بود  
بعد از ترک صلح محمود شاه محمود دختر سلطان اولیس از او بی راضی خود آورده بود و  
معاذت او بر سر از مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در صین حیات بود و در اصفهان  
فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته رباعی محمود در ازدم شاهی سیر  
میکرد خصوصیت از بی تاج و کس که درم و خوش با ماسد خلق و از زیر زمین گرفت و من  
روی زمین و سلطان اولیس حلا در جواب گفته ای شاه شجاع ملت و دولت و  
دین خود را که جان داری خود میب. در روز زمین اگر چه هست و در سه روز به باله که میب  
در روز زمین و شاه شجاع را با سلطان اولیس دیگر راه مکاتبات است این قطعه شاه  
شجاع احیای اولیس و استاد قطعه الوافوارس دوران منم اما زمان که نعل و  
من تاج فیض است و قادی برو تو جان پدر بخان بر دس کوس که خواهریت نیاید زباده و شاه  
سلطان اولیس بحواب گفته ای آیت شاهی که در اوصاف قتل موصوفی است و شاهی  
از مادر زاده تر از زرافضان و در میان و بر و نادین و کسی بدو بر یک خود زبان کشاد  
خوانده ام و او را درین محضر عمره کتاب قطعه و تواریخ و نشر است و خوانده ام  
استیقام مدیه ام هرگز کسی که چشم بیکور کرد و مادر گدازد و شاه شجاع در آن عمر  
حسین حایر این سلطان اولیس حکم داشت و بعد از جبرم ساخته بعد از آن به تیر بر رفت  
زان وجه استیقام یافت و در حکام مراجعت ارین جان و گذشت بر یک شینه است و حکم  
سنة بخت و در شمس و نفع بیست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات او است  
در حکومت او است و شمس سال بود و این تاریخ نیز که خواسته حافظ سیر از می گفته باشد  
که در وفات او است

رحمن لایموت جو آب بادشاه دا ویدانجان کند عمل لایموت  
موتش درین رحمت خود که با لود

بعد وفات شاهی سیرش زمین الها بدین بر باط حکومت قدم نهاد و چون امیر محمود عزت

تسخیر فارس نمود و سرشته نمک از دست داده رویه نشسته بهاد و لیر بر سر پناه منصور گردان کشور  
فرمان را نمود و در قلعه حسن نمود و از آن خلاصی یافت و باز دستگیر شده محمول شد و در قید ماند  
و متاه منصور بن متاه مظفر بن فارس و عراق مستولی گشت

### خواجہ جلال الدین قنور ان شاه

در پرتگاه سماع بود و خواجہ حافظ شیرازی قصیده در ساس او گفته این بیت ادا است  
خواجہ قنور ان شاه عادل لعل لعل ملکین در آفاق علی عول الوری عوث اللام  
در روز سینه بست یکم ماه صفر سده هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجہ حافظ شیرازی  
در مایه و فانس گفته

اصف نور زمان خان جهان قنور ان شاه که درین مرز و بکر داده خیرات گشت  
آخر هفت هزار ماه صفر کاب الف که کلب شد داس علی میر دوره است  
آنکه میلش سوی حق می و حق گوئی بود سال پنج و فانس طلب از میل گشت  
احوال سریدالان سینه جوار

سیدالان سردار طایفه مردانه و سماع بود و ولد او فاس سلطان الوسیع حال قریب بجایه  
در اگر ملا و نراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول البیان عبد الرزاق است لیر خواجہ فضل الت  
ماستین و ماستین قریه البیت ذریه ایزد سردار و خواجہ فضل الت مردی فخرش و سرورک خود و  
در اذاک و آسیاب دیباوی نظیر بید است او را لیر بود و من عبد الرزاق و کله و حیه الدس  
سعود و دگری شمس الدین و عبد الرزاق ملار مت سلطان الوسیع حال مادر ایمان رفته سلطان  
او را تر مت کله کرده و یاول ساخته و ده فاس سلطان الوسیع حال در سده هفتصد و هشتاد  
حاکم حراسان گشت و ولد از کمال و ده ماه در سده شمان و ولایت و سسایه ارد است برادر خود  
خواجہ و حیه الدین مسعود که سده و خواجہ مسعود که می اولسن و ولد حکومت هفت سال  
برادر او خواجہ شمس الدین مرد و روح کرد و آنکه لعدار چهار سال و ده ماه حیدر قضا و در سردار  
کارش تمام ساخت و آیمیری کرانی حاکم حراسان گردید و سببه سالار و سلطان حیدر قضا  
داد و در سده هفتصد و هجده و چهار هجری آیمیری کرانی فغان بخور حال ساک از برادر سلطان فغان  
نمود قتل نمود و ولد از حیدر از نیر ارد است مقربان خود سپید شده است حکومت او چهار سال و  
هفت ماه بود و ولد از برادر او سلطان حسن و از عافی حیدر قضا و که لعدار و است یکی کرانی



اوست و در ایام حکومت خود عمارت بسیار و هر یکی بی شمار ناموده و شهر جوید را بدست معتمد  
 و مفتاح و دود و بخری امام قزالدین نمود و آن که عمو او بود آباد نموده و تاریخش شهر جوید است  
 و سن بود سال که حکومت سی و هشت سال و هجده ماه در سال معتمد و نمود تاریخ پیرد هم معتمد  
 فوت کرد و القاطون است و در تاریخ وفات اوست محمد رحلت او میرد اعلی عیاب الدین بن فتح جان  
 پنجاه و هشت سالگی ستمه محمد از وی سلطان الکوک بن طوق خان بن میرد ساه را از  
 حرکت سلطان شایید و نام محمد ساه بن میرد ساه سواترا و عمارت موده و دروغا نامده  
 در ماه رمضان ستمه معتمد و نمود و در تاریخ سلطان الکوک را تاریخ ستمه  
 گشت و سلطان الکوک یک سال و شش ماه بود محمد از وی ناصر الدین محمد ساه بن میرد ساه  
 در تاریخ ششست گشت محمد سلطان ستمه و ستمه ماه تاریخ هفتمه هم ستمه الدانی ستمه معتمد  
 و نمود و سن وفات یاق محمد از وی السیرش سلطان الکوک ستمه تمانی چهل و پنج روز حکومت کرده  
 فوت کرد و محمد از وی مراد بن سلطان الکوک بن محمود بن محمد ساه که حواحه جهان نام داشت و در  
 سلطان ششست

نامت ششم

در کتب فراجه است جسد سلیقه  
 یافت از روی اعتقاد کمال  
 از هیچ غفلت بود دویم  
 باز از روی اختلاف سیدم  
 شیب و شنبه آن و سیزدها  
 سبک بکمال الیوسی جهان  
 سال تاریخ نقل آن محمود  
 در سحر است برق و الاش  
 چون سحاب است فیض حق بالا

شمس الدین محمد خواجہ حافظ شیرازی  
 در وقت تعلیم مرقوم است که او عند کتب گنجینه در طایف شکرستان بلاغت کستری بوده  
 و مولانا بید الرحمن حامی در لغت و فقه و کلام و کتب کمالی انجمن و ترجمان الاسرار است  
 و در سنه ستم او فیض از ان است که در عرصه طاقب لثری در آید و از او غیب گوید بر او  
 است و ان حافظ شیرازی در علم و آت کلام الهی مهارت تمام بکار می برد و التماس داشته  
 که هر شب جمعه در گرد و مشوره که میان کتب شیرازی واقع است تاصحیح بکرد و بالجان خوش ختم قرآن  
 نماید اگر چه صوفی است و بعد از آنکه در کتب مشایخه نیافتاده که دست اراد و شیکو داشته باشد  
 و ز زبان شاه الواسع و شاه بنحو و باو نشان شیرازی ظهور نموده و فقی حافظ باصفهان دارد  
 شد و از زبان خواجہ امین الدین حسن که از بزرگان و بیکان افغان بوده و در عهد شاه الواسع  
 وزیر بوده بود جلست سی ویرا تشبیه کرده گرد مشید میگوراند و اندک در فخل احوال خبر خواجہ  
 فرمود تا گفته نگاه را از سر حافظ گرفته پس او را نشنید و اندک راه که او رفته بود و پس از ان  
 عذر بسیار خواسته حافظ در شکر آن غریبه گفته که مقصد اوست نیست و بر نزدی مشهره  
 حافظ پس از تندی در جری لیکن در جدم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم و  
 مشغول است که خواسته امین الدین که در جهان خاتون را بکمال خود آورده بود و خواسته عبید را کانی  
 که جهان خاتون باو مشعره داشت دین باب که در وزیر جهان خاتون بیوفاست و ترا از  
 جفین غیب نمک شیت با برو کس فزاج و در را خواه نه صدای جهان را جهان تنگ نیست  
 و عبید در جهان خاتون گفته که که غزل های جهان خاتون بهند وستان غنچه روح خنده و  
 و حسن گوید که این کس گفته است : مشغول است که حافظ در ایام شاه سیاح بر کفر غنی مضی سیر  
 متفیضه بود و گیند با جفانی گوشتیاد اخر الامر شست و از ان با شاد و این را در بر که چه بکار آید شاد کشت

خواسته سانی برم نمود و آن مفتی بسیار است او عمری بمرد شاه اردو بجه مهاب میبرد چون آن بسیار فر  
در کشته شاه این مصرعه بر حواله عطفه حاطه قرا کشیده و مفتی بیاید بوش حاطه آرد و ساه را  
سناخته مدینه گفت سه در دور ما و شاه خطا بخش درم بوش سه مسئول است و فیکه ایست  
مرته اول شیراز را معصوم ساخته حواله ساه کچی من مطهر نمود حواسته حاطه در حیات خود در گفته حمار  
حاطه را طلب شسته پرسید که من تمام ملک فارس را از او ال حد و تهدت تسخیر نموده حواسم کسر کند  
و بخاراکه وطن مالوف من است آنادکنم و از آن را بر یک خال بدهی می بخشی خنا که گفته سه فلک آن  
شیرازی است آرد و ال با اشتهال بند و پیش بختسم کمر و د بخار را را حاطه حواب داد و کار بخت  
العامات باین درجه رسیدم که فجاج و عسکرم امیر بکنده و درای او دوظیفه لالی مقرر گردانده مسئول  
کرد و سلطان غیاث الدین ما و شاه مکار که در سال هجده و شصت و سه لاسیت سه هجده و هجده  
و پنج در آمد یار سلطنت نموده و فقی هماره دواز غایت ناامید و صیت کرد که تعدادات من سه و لجان من که  
سر و شکر لاله نام دارم در غل و دهن حوال محک انت رماں و کور در محل سیرا و دود حدر به ال سیرا  
را عساله نام باد و دایمال ماد ساه را در سیت مطلع ساخته باد ساه محمد و دهار مال اس میب را از طبع خود  
سر رماں آرد و سه ساتی حد سر و دکل دلاله می رود و دین بخت ما عاله می رود و تعداد ال حوال  
که عزل ماس قاصد که دتوالس سحر ای را با فقه من حاطه بسیار در ستاد حوال اول سیرا رسید حوال شاه  
ظاهر ساحت و حاطه فی این عزل را که در دیوالش موجود است گفت

عسرل

ساقی حدیث سر و دکل لاله می رود	دین بخت ما عاله عساله می رود
می اوه که در دین حیس حدیث بایت	کار اس رماں رصیب دلاله می رود
خو کرده متخاد مر عارض حیس	ار شهم روی او عرو لاله می رود
شکر سکن سو دهم طوطیاں بند	دین قد فارسی که در مکاره می رود
علی زماں من و مکان در سلوک سحر	کین طفل کسه ره یک لاله می رود
ارره مردور عوده و یا که اس غور	مکاره می لید و غناله می رود
جول سامری ماس که در دینه ارجی	موسی شیب داری بی گو ساله می رود
این حشیم حاد داه عامه در ساین	کس کاروان سحر بدانه می رود
مادهار میور دار کلکسان ساه	ورر الیه باوه در قدرح لاله می رود

بافت هشتم

حافظ رنوق مجلس سلطان غیاث دین جامش منو که کار تو از ناله برود  
 وفات حافظ در باب شصت و نهم در شهر از واقع شده و در اینجا برکنار چشمه رگنا باد در باغ  
 مدفون است که در آن موضع در غزلات خود آورده سه ده ساقی بی بانی که در جنب کوهی بایست  
 گنایاب رگنا باد و گلشت مصیبه را سه نینزه احارته و هلبسه سفید لبسم باد مصیبه و آب رگنا باد  
 مسقول است که محمد قاسم اس عقل عماده فحاح شهر شیراز را در سه بهشتا دو چهار سبزی شاهاده  
 و چون بنصرف تبریز در آمد مسجدی در ایماح و موسوم بقیق گردانید اما در زمان عصه الدوله  
 و در ایام موسی قزوینی بر سر این آب یک منبر از آب کار نیز رکن الدوله ابن لویه و یلیست که باب  
 رگنا باد در کنه استنار پذیرفته و دره نرین جا که شیراز مصیبه زمین است که اکثر سیرگانها در این فصل  
 واقع شده چنانکه حافظ گفته سه میان حقو آباد و مصیبه : غیره آمیز می باشد این شهر را انص  
 روح قدسی بخواه از مردم صاحب کمالش : وفات حافظ در سه بهشت و دو یک بوقوع آمده  
 و چون پیشش خاک مصیبه است تاریخ ارم خاک مصیبه یافته اند چنانچه این رباعی که بر لوح مرمر کنده است

تاریخ  
 چراغ اهل نیجه خواص حافظ : که شمع بود از نور <sup>۴۹۱</sup>تخلی  
 جو در خاک مصیبه ساحت مرل کجوا ناکش از خاک مصیبه

بغضد و دو یک حکم لمیر لی جهان فضل و هنر در حواری رحمت  
 یکانه سعدی ثانی محمد حافظ ازین سه ایچ فانی مانع جنت  
 و بقول وفاتش در سال هفتصد و دود و واقع شده چنانچه آئین امارت دریافت میشود

تاریخ  
 بسال باد صداد و ذال ابجد رور سحر محمود احمد  
 بسوی حنت اسطی روان سند فرید محمد شمس الدین محمد  
 بخاک پای او چون درگذشت گفته کردم صفای نور مرقد

و ملاحظه این بیت در تاریخ وفاتش گفته  
 حسن موت حافظ جوخواهی طلب کن ز ساقی دست و همباد ماد <sup>۴۹۱</sup>  
 و منکر سلطان مایر بهادر ابن مرزا ناصر سیر از اسخر ساخت مولانا محمد منهای که صدر سلطان مایر بود

بر سر قراط عمارتی در عوساست

# طاسعدالدین تفتازانی

بقول صاحب مفتح التواریخ در سه بهشت دولت و دولت مافوق و در سر قراط دوم محرم معقود  
دو و پنجاهی ملک حاویه الی معر کرده تاریخ ماقصد

تاریخ سمیه  
اناسیرج و ملت سعد تفتازانی میر  
عقل یار رسیدم از تاریخ سال فتنش گفت تاریخ یکم طیب الله سراه  
شاه منصور بن محمد منظر

حول حدودت به اسماعیل یس رین العادیس از سوک امیر تیمور موسس شده به فتنه رفت  
و در آنجا دست سه منصور که عمو اولاد افغانه کجول و نموس گردید سه منصور از فتنه حرم  
کرده سرفارس و عراق مستویله گشت و سوار را میر که امیر تیمور فرستاده حواله شاه کجی اس  
مظفر موده بود و متصرف سد حاکم حواحه حوط در حبیب مقدم او عرک گفته که مطلع اس میت  
ابیات

ما که رای منصور باد شاه رسید - لوی سح و شارت مهر و ماه رسید  
روح القدس آن سر کس سرچ - سر قراط طارم ربه  
میگفت سحر کمال که یارب - در دولت چشم خلعت  
سر سه حردی سماو - منصور مظفر محمد سر شاه

اسرا که تحال از حکومت او سر آمد در سه بهشت و دو و سح صا حواله روح شوار کرد و  
منصور در جمعه چهار دهم محادی الاول با چهار هزار سوار کیدال کارزار شافیه و مهرم گشته  
تاریخ دهم ماه رحمت گشته سد و سطلک از آل مظفر کجی قطع گردید و فارس و عراق غم متصرف  
امیر تیمور و اولاد او در آن امیر علارالدین ایاق در تاریخ و افعه آن بهشت آفاق گفته -

سر سه یار عصر منصور آمده - تبلیغ درین فارس تخم داد کس  
ملک شاد از دار و بیا حواله فتنه - لا محرم تاریخ او سد ملک بهشت

صحت نظر کس بر آل مظفر - شهابی که گو از سلاطین رودید



که در مقصد و محبت حسین زبورت در هم نبزاه چو نمود

## مات پنجم از سال هشتصد و یک لغایت سینه هشتصد از هجری

### ناصرالدین سلطان محمود شاه

پسر شاه لودی است و نام اصل او خواجه است و برادر خود سلطان همايون سکنه تانی که  
چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد و پادشاهی در پهل رسید عمرش در اوقات ده ساله بود چنانکه  
یکی از ستواری عصر در باب پادشاهی او گفته که علی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن  
محمد فیروز بن حبیب و نفوس خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت ملک و نام واد  
جنگ ناما که امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و تاراج درازدم ماه  
خرم سینه هشتصد و یک از دریای سند که سینه و لامور در بیکر ممالک را فتح کرده تاراج نیم ماه  
حدادی الاول در فیروز آباد که قریب ده پل است رسید بیستم ماه نو که حکم عظیم محمود شاه بر نمود  
و محمود شاه منتهز گشته محاب کرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در ده پل رسید چنانکه امر او را  
آمده خدمت نمود و در فرزند و خطبه بنام او خواندند و بعد از پانزده روز کباب ولایت خود محاب  
نمودند اما بعد از اجتناب صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف لالو  
میداشتند و نصرت شاه و پهلای مامور شد و در جویند سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانکه  
محمود شاه تا بر لیت خود باینان حکما داشت و بعد نصرت شاه و اقبال خان لودی باز بکون  
ده پل رسیده تا چند سال فرار وای نمود

### نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران کورگان بعد فتح به هندوستان در سه هشتصد و یک هجری لطف ایران را  
نمود تا بدو ماه تنگ و پهلای پادشاه خلی مامور نصرت شاه که پیش از درو صاحبقران ماسلمان  
محمود تاراج داشت و دست را غنیمت شمرده در مامور شد و در ممول سال که هشتصد و یک هجری بود  
بر تخت نشانی شد تا پنج خلوس او بطور تقیه نیست

نزد نصرت شاه برادر یک سلطانی قدم داد عقل و فهم را فروغی ترک داد

مکرار بخش هم که مازوی حلال باقی نگاهداشته اند و ایس او در یک داد

مهر سلطه بارده ماه اراشال حال من طرعاں مهرم که طرفه میوات کو کجیت و در اس و مار  
سایه که در سه به صد و دو قوب کرد تاریخ وفات او ایس

تاریخ

بصرت به سهر طادم حرم کماله در سرتنگ با سرتنگاں لعل عقل

نود و یکم سال فانتس که با کهاں مای وفات گیر مکرار گفت عقل

یای وفات حروف الف و تا ما سه که عدد آن چهار صد و یک شد اگر اسرا دو باره گیر به مقصد  
دو شود و در کثانی دیده سه که او بار یک است به معنای الفقهه شده بحر ی قوب کرده

شیخ کمال مجتهدی

ساحب فصل کمال دهده او در حد حال نود و در ادیه که در سر در است حلوتی نوده است که در ایس

نی مرد کس دیگر در ایس صرفت حواله در وفات وی اسرا دیده اند غیر از یو یای که سران می است

ما میصفت و سکی که ریر سیری نهاده حرمی دیگر میافته اند وفات وی در سه ملت و اما عامه نوده است

دفعه وی دیشتر سرب در لوح فردی است این سبب نوسه اند به کمال اگر کعبه رفتی بر در مات

هزارت آدرس مردانه رفتی - تاریخ وفات در الفاظ کمال محمدی ولی یافته اند اما یک عدد

ریا ده میبود و این تاریخ که در کتاب محضر الواصل مرقوم است ارسال وفات او علیه السلام

تاریخ

آن خدی که نام او است کمال کمال سخن بد است سال

نود و یکم سخن گو یا - فصاحت حواله گو یا -

سال تقاد آن مصیح عجمی - رد و رقم عدت خلد قلم

قبر بر لور است در تفریز رحمت امیر دیص حق بگیر

امیر محمود کور کان ملقب بصاحب قران

سب صاحب قران و حکمران نود و ما حان که حد چهارم خلیفه حال دهم است میرسد و تو

ما و شاه حرکتان نود و دو سیه ان دای قتل خان و قاجولی بهادر ارسل قتل خان خلیفه

نود و امیر محمود ار اولاد قاجولی بهادر نام مدرس اسرطاعای نود و ولایت صاحب قران  
در سه سبب مهم سال به قصد دسی و دسی بحر ی موافق تاریخ به هم ایمل ماه

اگر بر می سنه که هزار سبب و سببی دشمن عیوی در حلقه دگر کشیده است هر نفس که کشیده شود پند ارطاد  
ایران در زمان باد پناه ماوراءالنهر ترمنه نشین حال که اراد او و حجابی بی جنگی خال بود از بلخ نگر  
خاتون از مطلع اقبال مطلع گشته و تاراج آب از روی حساب امد مولد میور یافته اند در زمان ولادت  
او چهار ماهه او فوات سلطان الوسیه خاں گدسته بود و درین سبب مرج تمام در سرزمین  
ایران بنظر آمده چون امیر تیمور بسین و بیج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر شلای ابن  
امیر قرغین را خواستگی نمود و امیر قرغین بعد از قتل غزان سلطان لیس در کی رسید و بود  
بعد از قتل دی لیس ابن امیر عبدالله قائم مقام شد و بعد از دی فطلی تمام در ملکیت بهم رسیده بر سر  
جای را متصرف شده افاعت دگر می میکرد بد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب  
آمدند و تمامی ماوراءالنهر را متصرف شدند در آخر میان او و امیر تیمور مکدورت گشته امیر انیر از بد خلیفه  
امیر حسین تنگ آمد بود که دوران اشا و اهرن که حرم امیر تیمور بود وفات یافت کیبارگی  
علاقه خویش و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور با اتفاق امیر لشکر به بلخ کشیده امیر حسین را  
از حصار که آنجا محصور شده بود سیه آورده بدزجارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد  
او یک که مطابق دهم اپریل ماه اگر بر می سنه که هزار و سه صد و هفتاد و عیشوی بود و بقتل رسانیده  
تاج سلطانی بر سر نهادن بیت در تاراج جلوس است

تاراج  
مالی تو جلوس تیمر سلطان را: بک لفظه نمی کر سردال دعا  
امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را تسک از هوا خوانان خود سپرده بخش مراجعت نمود و از انبار دیو  
سمرقند نهاد و انرا امیر کر را بسین سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلع و عمارات فرمان  
داد و بنایچه در آنک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسیده که فوق آن متصور نباشد بعد از  
در سال هفتصد و هفتاد و هفت قمرالدین خان حاکم ترکستان را ستا حاصل گردانیده در سال هفتصد  
و هشتاد و یک خوارزم باو سحر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در  
و در سنه هفتصد و هشتاد و هشت با سلطانیه رفته انهارا سحر نمود و در همین سال آنکه با میان را  
تسخیر نموده که جستان را فتح کرد و در دو شنبه سال هفتصد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فساد  
که از مردم اصغیان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را منساخته در شرو  
سنه هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن گشته کج می نهاد و شیراز را قتل در آورد

و آل مطهر را منجور ساخته فارس را در تصرف خود آورده و از آن سواد و رب و اصل اندام را لعل آورد  
 و سلطان احمد جلای را اسیر سلطان اولیس و از نموده اطراف روم رخت و لعل و سبزه را و سبزه  
 به قصد دود و عصب بر سر تقطیر خیالی که حقوق امر را و اموس کرده بود رفته و در اسلوب و  
 مستهلک گردانده و تمامی ملا و شمال را چون اس و صفا و حرکت و نفس و نیاق تا حب نموده و  
 با کمال محادیت نمود و تمامی آذربایجان و عراق را بمیرا میرا ساه لیر برک خود داد و حرا  
 را امر را سابع سیرده لیر قندار کش و در سه به قصد عریمت به دسماں کرده و تاراج  
 و در دهم ماه فرم سه به قصد و یک اردو می سده گدشته و مانجوساه لودی که در آن  
 ایام در و اهل باستانی میکرد و بار نموده فتح بهرستان کرد و در دهم سال حمله نام خود و از نه لعل و عارت  
 نامزد و در و اهل مانده متوجه ایران گردید و لیر قندار محادیت فرمود در سه به قصد و سه به  
 سواد و ملاطسه و اسماں را تا تحت نموده لکرت کم کنیه و تمامی انولایت را سحر ساخته حاکم آنی را  
 لعل رسانید و در بیست و یک سال دس را گرفته آنس رود و ناخت و تاراج نمود و جای اهل آمد بایر تاراج  
 این محاد را در لعل حراست یافته اند و تاراج لور دهم دی الحی در دهم سال به قصد و چهار بجری که  
 نقاب در ششم در حد آمد و در حوالی انکو ریه با لیر دهم بایرید که با دس روم خود مصاف کرده  
 حال سند دیو که حیدر در حد از فتح سال به قصد و فتح شروع کرد و تاراج این فتح را علت از دهم  
 فی اونی الارض یافته لعلی لعل ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و در طری و حرف ادنی  
 صاوست لیس حرف شاهد که ادنی است تاراج فتح سه مقول است که حوس است اجهال مادشاه  
 در ایام سلطنت خود این تاراج را سید بسیار حوس گردید و بود که از کنت قوار مج تحقیق ماسد  
 چون ظاهر شد که در شش سه به قصد و فتح روم شده فرموده که حرف حوس را عدد و  
 ماسد این تاراج در دست مبرید که نقاد فتح سال فصلی دیوان لعل لیر ماسد که هماد  
 بلو لعل یکیر مد که من تعصب مضایقه دارد و فی الحکمه فتح روم بایرید را سیر و دستگیر ساخته بایرید  
 آورد و حید می آورد و در قصص استی کرده همراه خود مداشت و حرات که او را مطلق العنان سازد که  
 در رص خناق و ضیق العین تاراج سیر دهم شهر سواد در سه به قصد و فتح در گدست فوت  
 لیر دهم بایرید تاراج و فاب دوست مانجی لیر مبرور تمام روم را تا لک رود و بای و لک تا تحت کرد و چون  
 حاضر نشد از مصایب روم فارغ سند بواسطه مدعی گریس گوری در شروع سال به قصد  
 راج بولاب کرنج رفته تمام کرستان را بر دیر و زبر نمود و کلیسا با ایقان را ماسد گردانید و تمام

مراد قلعه گورکین را گرفته بر تیغ بیدریغ در گذرانید و در سینه بر شمشیر و سفت هجرت در شش بفرستید  
مالک خطا نموده و از آنجا کوچ کرده در موصح ازار از اعمال ترکستان که از سر قند تا آنجا بقصد او  
شش فرسخ نیست قتلش نمودند و در آن آنجا مریض شده شب چهارشنبه بقیعته هم ده شعبان  
سنة هشتصد و هفت که همادانی بخدمت فروردی ماه انگیزی سنبه بکهرار چهار صد و پنج عیسوی بر درو  
بیجان دار الملک بفرآورد و بر محبت دست بخشش او را در خطه سمرقند آورده در کینه سبدر کورک  
شمس الدین کلال که صاحب قرآن را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود و بنوعی ساخته و خفته  
لقب او علی بن ملکانی مقرر نمودند و لقب کورکان که شامل اسم او می نویسد سبب این است که  
که در سلسله حقا حقان بقراست و اما می شنیدی می شنید او مقلب کورکان نوارش می یافت چون در حقا  
از آن سل بود و هم بابصیه بپادشاه وقت که در گورک دیده بود بنابر این بالباب کورکان شهرت یافت  
و کورکان نیز بابی ترک و اما در گویند تاریخ وفات در الفاظ متصور فان یافته اند و ازین رباعی  
ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود

## تاریخ

سلطان تیمور که مثل اوسا به بود در مقصد و بهنگام و یکی کرد جلوس  
در مقصد و بهنگام و یکی کرد جلوس

الفصل

یساں مشقہ دہفت و ہفدہ از شعبان نماز شام سنیہ بخطہ اترار

مارچ ۱۹۴۷ء

سلطان تراکمنک بفرم داد طون کرد  
در پهنه شعنان سوی علیین جهان

بنی مالک است و با لفظ رضوان را که حرف رسی و لون باشد و در کئی ابوابی حروف از روی حساب  
بصل سال وفاتش دریافت کرد و او چنین تمارین را تقیه یا تجربه گویند.

ہمارے بچے

سینه‌اشی که موانع پیشین جاودا آمد  
و دایره شهر پاک کرد و باز خورشید جان آمد

ایم که از فضلای عصر ما و تالیف و تالیفات را از همین سبب گفته  
تیمبرگان با بخل نایمی بر او داد. تالیف در آخر عمر خان کجیم تر و داد





خامند خود کرده بهات سلطنت را بر سر اقامند و تا آنکه از سبیل قزاق و یوسف و کمال کار را از  
بجای آمدن تیره موس سلطنت در سر برده ملک جدید بر نه تا امیر ملک خود بود و وفات او در بایجان  
لا میر متصرف شده بود و بر تیره شردا سته و سیاهی عظیم جمیع عموده در حوالی متصرفه در او بود که در  
همراه گرفته بخاریستان و دستان پنج است چهارم ذی قعدة اسبه بستند و در بخاری مراد میر شاد  
کنه شده و مراد او که ابرام یا صید مکرمت مدت عمر میر اسبه چهل سال و هفت ماه و ده روز  
و مدت سلطنت سال و شش ماه و هفت روز و او را بر است لبران لود و اما که مراد و علی مراد و  
عمر مراد در مراد حسل و سلطان محمد و مراد اکمل در مراد سیور غمتس  
**سلطان احمد جلا میر لجنه ادبی**

غلبه الصدق سلطان ادیس حلا بر ست بعد قتل نمودن مراد و حو سلطان حسین جلا میر را در  
معتقد و پشته و چهار در تعداد بر سر سد حلاست نشست حکم او تا سرحد روم رفتی با شاهی  
هر مسافر و پسر بر در لوده و اسعار عربی و فارس و یگو گفتی و در انواع هر مثل لصور و تهریب و قواست  
و مشاهلی و خانم مدی و میر ذک استاد لود و لشش قلم خط لوسته او اعتقاد می عظیم در حق  
حواصه جلا لود می و جید آنکه حافظ را اسعد اطلب و اسسته و اعایت کردی حافظ را فارسی حساس  
لعدا میل به خودی و خوشک باره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان اس عمل گفته  
شهادت و رسانده  
**حسل**

احمد الد علی مولد السلطانی	احمد سیح ادیس حس ایلیا لی
خان سن خان سبهاه شاه مراد	آنکه میرید اگر جای جلا بر حوالی
ماه کرنی نو آید بدینیس برسد	محوه احمدی و عاطفت سخانی
ریسکن لاکل تر کاه که در طالع نشست	دولت کرمی و منصب جگیر عالی

سال دوازدهم از خلوس در حد و سته معتقد لود و پنج امیر تیره صاحب حقان فتح سلطان احمد لکنه  
لعدا و کسید و سلطان احمد لید و اداع کرده بروم رفت و چون جید سال بعد وفات صاحب حقان  
در سته ششقه سیرده سلطان احمد نقد تشریز کرده مرزا یوسف ترکان که ار ملک کله مانال  
بر او لود لکن کسید و کار سیر رسید خا لیر یوسف بر سلطان احمد خا لیر آید و در ار کشته لقتل و را و د  
در ستم سلطنت ابر حادالی حلا میر را قتل و از کم مسلط سد مدح و حسل قتل سلطان مرزا سا هرج  
اس صاحب حقان رسید ابر حاد احمد القادر که عید دهر و دره مصر و و سلطان احمد و اسبه جلا میر



گرد آمده بود و پرسید که هیچ چیز بر او تسلط یار عزیز نیست و چون این دعا می در تاریخ سلطان گفته اند این

عبد القادر زردیه هر دم خون ریخت باید در سپهر شنبه جای سینه  
کمان هر سپهر خسروی را ناگاه تاریخ وفات گشت قطعه سمری

### قرایوسف ترکمان

دله قرا محمد است و اصل ایشان از حبال عارف است من افسار ترکمان و بعد قدم باور بایمان  
و مد تیس افاده اند و مردم صحرائین بودند سلطان اول پس جلا برایان را کله بانی و جویانی  
و قرا محمد و ولد او سلطان محمد عادی خرمن کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد عصار  
منتهی شد و سلطان احمد از سر پای ترا که در صحرای خوی مناره ساخت و قرایوسف آن مناره  
را در زمان خود خراب کرد و سر پای اقریاد فن نمود و بر جا آن لکری نما فرمود و صاحب  
قرا محمد و قرایوسف را مار یازاد بایمان و مصافات آن را ند و ایشان گریخته اند و تا تیغ ابدار  
مناجواتی در میان بود آتش متنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره مکوب و گریزان بجانب  
شام و مردم بودند اما بعد از وفات صاحبان ناز قرایوسف استیلا یافت و قشقه ظاهر کرد  
بوعی که در گرفت امیران شاه را در سینه شمشیر و ده و سلطان احمد عصار را در سینه  
و سیرده بقتل رساند و چون در سینه شمشیر و چهار ده مرز را بهر لکری عظیم جنگ قرا بود  
سیرده بفرغ او مشغول گشت و بهر دو لکری فریب نگذاشتند قرایوسف بهبش کرد و از در و شکم  
و رگدشت و ملک و صیغ شرف مرز را بهر در آمد بکے از شاه ایران در آن باب گفته ایان  
بسا و حکومت بکس زده بود و دلی هیچ و صفت در ادش جیاب و چنین طرفه منصوبه کس ندید  
ریک سوی شاهرخ ز کیسے مات

### احمد آبا و کرات

احمد آبا و دار الک کرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه کو اقی همت سرنا  
آن گناشته در طغاب اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوا قصبه اسادل را که سر راه  
یتن واقع است موافق مزاج خود یاق باستقوا آب جاب هیچ احد کتو که از کار مشایخ آن نزد  
بود و ده شهر ساختن نموده و در دی القعد سینه طان و عنده و نما نمایه در کنار آب سیر می  
حقت تعمیر شهر احمد آباد را در زمین نهاد و قلعه و بازار باو ساجد متعدد طرح انداخت و در سیر و

سه صد و هشتاد و نه تن شکر باردار و سیصد و دو هزار مد آنادان ساحت و تاجیک های آن سیه رنگ اما  
ماجر بایسته ام حاکم جلای شاه موسوی ناهنج درین باب گفته و آن موسوی در عزرات و سفیریه  
قوم است از آنکه این حدیث ترقیم بایست آیات

جیس کف جلوی سکر سحر - که افشای مدد و روح در در سحر -  
که چون چینه گشتاه گرد و فانی علام - شدش بر لب رود سابر مقام  
رمبی لایحیت و حاکم - در زار دهن حاکم ادبیک -  
الهام عسی و حکم الله - جیس آه اند دل پادشاه -  
که در ساحت آن زمین بوا - که تار و شتر سحر مطعم ما  
لوان شاه شسته بخت یار - کرد و ساعات سحر اجتناب -  
سودی مقد رفته از بحر یه - غلغله غنما تا غایت -  
جو ترتیب آن شهر حاصل مقام - سوار ناصر الدین احمد تمام -  
در امام هم احمد آنادسد - در آن طبع احمد آنادسد

در سه عیس و دما نایه حصار احمد آناد صورت اتمام یافت و حل لوت سلطان محمود  
رسید و دو آرد که دومی احمد آناد سهری ساها و دهم آناد نام و در ولایت صورت طبع سر لوات  
استواری در سه هفتاد و چهل و هفت تعمیر ساحت و سلطان احمد مذکور بعد وفات و اولیاده بود  
مطورشاه در سه ملک و غنما نایه بحر کی لک طبع کراس رسیده بود و دست و دو سال است تمام  
دست و در سلطنت بوده در چهارم ماه ربیع الثانی سه هفتاد و چهل و پنجاه در که س و دو اردو  
سلطان محمد ماد شاه شد و پس از او سلطان طبع الدس بجای او نشست

سلطان خلیل الله

در به امیران و س امیر تیمور است و دنا اب امیر تیمور بر حکم سمرق خلوس کرده مادی سایی  
حسن و خشنده و طرف طبع لوده چهار سال در دمار مادر الله سلطنت کرد آخر الام جدا بدیا حبسی  
و جدا بداد حتمه و تندی یک و باقی امر سر و خروج کردند و شاه براده را مد کرده لعل و شایر حیه  
در سادند حول اداره اسپیلای امرای حرام ملک و قید امیر را در به سمع شایر مراد رسیده  
اسبایی گرامایه جمع کرده از بهرات حرم سمرقده نمود آن کوا مال سحر شده را گذارسته لطف ترکش  
گر کنید و ساهرج سلطان لغاره تمام خود رده بر حکم سمرقده خلوس کردنی الخیر چون ملک مادر الله

بنصرت شاهنشاهی اقبال و سلطان خلیل را از بنده خلاص ساخت و از ابامو عبور فرمود و حکومت تخت  
مختلف الصدق خود را به یک کورگان منور داشت و کان ذلک فی سنه هشتصد و یازده و بعد  
از آنکه سلطان خلیل را شاهنشین سلطان بخت آورد و سلطنت و ایالت رومی و قفقاز و ایران بدو داد و او  
او سال و نیم در آن دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شهر جرجانه هشتصد و چهارده بجری در  
بجوار حرم حق و اصل گنبد بیست و هشت سال عمر یافت

مسجد کجرات

در کجرات موصی است موسوم بمانگ چوک قریب آن مقام یک از ارکان دولت سلطان احمد کجراتی  
که ابو بکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانی به مسجدی عالی تعمیر نموده این آیات در تاراج  
بنای آن در رات اسکندر سه مرقوم است

فرخ این بهشت که چون کعبه بنای عجب است  
در جهان داری سلطان زمان احمد شاه  
منبع علم و ادب است یکی بانی آن  
زیده آل انبی مغر اولاد علی  
بکده الله برت شده تاریخ اساس  
کعبه سلطنت دولت و دین عرب است  
شهریاری که سینه نای جهان عشق است  
که دفا و کرم و کشتش اندر حب است  
سید عالم ابو بکر حسینی لب لب  
هشتصد و یازده و غره ماه رجب است

ناصرالدین سلطان محمود شاه

امیر شاه لودی است چون اقبال خان پدر جنگ با خضر خان حاکم بلخان کشته شد دولت خان  
و چند خان لیران محمود خان لودی با هم متفق شده ملک را در قفله اختیار خود داشته سلطان  
محمود را که از خوف امیر تیمور دسله ناکه داشته بطرف کجرات گریخته بود و بعد از آن در قفوج آمده آن  
ملک را تصرف خود داشت طلب داشتند و نمایندگان بیست و دوم بمادی الهانی سال هشتصد و  
هشت بجری بار و گرا و بر تخت دستان میدند تاریخ جلوس او است

شد جوهر تخت شهبازی سلطان محمود  
دولتین بنس و غلامان از اقبال

بافت از خطر قدس آمده آواز گنان  
سلطان محمود در سنه هشتصد و یازده بجری بطرف کجرات رفت و بعد مراجعت بر لیس کشته

تاریخ سید و هم دی قنده بعد امانت هشت سال درج ماه و هفت یوم درگذشت در حکومت و نحو  
او هر دو مرتبه تار و زلفات نوره سال و پنج ماه و نود تاریخ وفات او است

تاریخ

زردکوس منار که سلطان محمود آمدن اربین عادت در عزم دلو  
باف هم و الم شد و گفت از حیف سار دالم و در دهمین روز او در

دولت خان لودی

سرد محمود خان لودی است که وفات سلطان محمود ادا و در احوال را در سید هشتاد و چهارده در دهمین سال

تاریخ خلوص است

تاریخ تنبیه

کرد دولت حال مانند جدای دولس روی عالم را که سعی حو روی عرو  
گفت باتف باس اقبال ناصر جوری روزگار نفیس آمد سال تاریخ خلوص

تاریخ ما در دهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتصد در حکمت حضرتان اتحاد در قلع و جرد انا و مقبل  
نات تا آنکه در ماه محادی الاول سال هشتصد و هشتصد هجر در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او

تاریخ

ره چو دولت حال پسوی جنب الاوگر عالمی ارد در عزم سنه ناله را بر جرح مرد  
سرخب فکر دم تا که تاریخی ششم گفت باتف سال او که یکصد و دولت

امیر قوام الدین سبجانی

در رایت حال از سر کای زینت احوال لوده و شمر جمع و حرج و تو چید و تحقیق التقریه بعد از  
لوده تا کلاه وی را خنده رسد از هر چه در احوال لود سرون آمد لکلوک راه آغوش مشغول سد ویرا  
سیار است بچه غریبات مولانا حال الدین را حوا بگفته کتابی تصف کرده حصول الحامین نام  
آن نهاده و در ایام سخا عریب درج کرده است و فاقس هم فرم سال هشتصد و یکصد واقع شده  
جناحیه از تاریخی که مولانا شخی قسسامی ده تاریخ ولادت و وفات او گفته مسعودی گردد

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دیس که در طریق طلب مصلت اه ادهم لود  
سال هشتصد و سی و چهار فیلا دیس سلج روره و آغار عید عالم لود  
سب مقدر قس سیر سیر هشتصد و یکصد بر اساسی تضایح سب مقدم لود

تاریخ سلطنت حضرت خان

این ملک سیلان حاکم عثمان اراد داد که او است بعد وفات پدر خود در زمان خود زت و بادشاه بود  
بگومنت قباچ رسید و مهاجران میر در حین مراجعت از بنه وستان آن ولایه آمد و تسلیم نمود  
و چون قباچ یازدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفتصد و یازدهم دولت خان لودی بخاریه نموده و او را  
از محبوس کرده بر تخت دینا نشست و تاریخ جلوس او است  
تاریخ

چون حضرت خان بر تخت کرد جلوس دینا سنه های ریش آدم  
بهر تاریخ این جلوس سرد شد گفت جشن قبا و ریش آدم  
و حضرت خان با وجود استعداد سلطنت که بنام امیر مجبور و عهد فوت او نام پسرش شایخ مرزا حاکم در  
در خایت عدالت و خداترک روزگار میگزاید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو روز و یوم قباچ بنشیند  
بمادی الاول سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بر من مبتلا گردیده در گذشت و پسرش مبارک شاه  
بادشاه دینا شد تاریخ وفات تاریخ

چون رخت ازین جهان خضر خال بست تخل طرب جهان میفاد آرنج  
تلف و حبی فکر سبزه زده گفت در دار روان روز افزون تاریخ  
محمد و م شاه لقی

فرزند محمد و م شایخ شعاع میا بانی است در دیشی با کمال بود در موصیج جو سی خاص که مقابل قلعه  
واقع است مدفون است و مرقد او زیارتگاه عالیان است شاید که در سنه هشتصد و چهار  
فوس کرده و تاریخ او درین الفاظ مایفته اند بحر ملک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه  
لقی است و عددش هشتصد و شانزده می شود تاریخ بر آورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد

چون شاه لقی موصی حنیف زار اسمش گفت تاریخ وفاتش  
شایخ محمد گیسو در آن سر  
قلعه شایخ نصیر الدین جراح دینا است فرموده میر از دینا بدین رف و در سال هشتصد و بیست  
و پنج در آن دبار موب کرده در گلبرگ مدفون گردید تاریخ وفات او از خیر الواصلین نوشته  
آنکه سید محمدش نام است تاریخ میکان پیر اصل کلام است

عالمی اکسید از چہ از سرسہای کیواں در اند  
 ماہ دمی قندہ لودش سر ہم کہ شدہ سید کجج ہم  
 سال نقس کر محو لود سعت عقل محمد دوم دین زدیا گفت  
 سید سادہ نعم اللہ ولی

۹۲۵

ملکات نصانی و کلمات السانی موصوف لود و محرق عادات و کشف و کرامات معروہ سلسلہ امام  
 موسی کاظم مہنتی میتو، مرید شیخ عبداللہ مامی لود و دہب امام سافعی دہب و سلاخیں عہد و ملک  
 ارباب معتمد اولاد مد معتمد سلطان شامرج لودہ مولہات اور یہ بالقد کتاب و رسالہ است  
 دربرات حال امام دوم اس کہ لود رسد ہمسہد ولست دہب در مال شامرج مرید افعال لودہ  
 دد و رہ مال مدول گردیدہ امام مارچ کہ دیکہ کمالوا صلیں مسطور است سہ ہستہد و  
 و چهار مسمود مارچ این اس

تاریخ

آنکہ روسن تہار حور دماہ است سادہ کوس نعمت اللہ است  
 لقب خاص ادب نور اللہ س روس اور اور مال در میں  
 ادولی جدا است در دجہاں مرشد و رہای میرد و مال  
 ست دحم مدہ رح لودہ کہ رہیانش نقل سر مودہ  
 آنکہ معراج باب در دوس است نقل اذ انما دوس است  
 مار مارچ فوت اور صواں نور خات عدل گفت مدال  
 روصہ عالیست مال اس کہ سہر کرباں اس

۹۲۶

۹۲۷

۹۲۸

سید قاسم الوار

لقتل معین الدین علیہ السلام اولیچ مد الدین اور چاہا مرید اسفلت اور آدر ناماں لبت لہار  
 تمیل میل ہرات و مود و لکری اور اسلاف امام مد معتمد و گسہ اصحاب عرض لہارج مردا کر  
 کہ اگر نوجوانان مرید شاہ قاسم گردیدہ اند و مار سہر حیت و حدان اعمادست اوساہ ماراج  
 سید حکم مود و لکین ہج کس پرا آت مرادت کہ این حکم مد تو اند رساید در حال شاہ لودہ ہجیر  
 گفت من لطایف الخیل اور ارواہ سارم سہر کت در آرت سید شد و عفرتی سخن عزمیت شعر  
 در میان آورد سید مود و یدت مراکم وجہ اخراج می کنند سہر ادہ گفت کہ ای خداوند ستارہ

مات است

سرخ خود مسلّم کشید سید گفت آن سخن کدام است که بازاده این بیت خواند بیت  
 قاسم سخن لونا که بر رخ و غریزه را که شکوه طوطی کمن مردار پیش کران  
 سید و عاقلین کرده فی الحال در بر راه نهاد و در سینه مشتقد و بخت ازین جهان رحلت  
 و خود در راس الحال مرقوم است که او در سینه خمیس فغانین و غانا نه فوت شده مرقوم در  
 حام است تاریخ وفات او از کتاب خیر الواصین نوشته شد

تاریخ

شاه کویتن قاسم انوار : زبده ال حمید : کرا :  
 بود او سرلم یز : واقف حالتی خفته و بطل :  
 سال ترحیل آن ملازم : خلد : گفت قاسم بخلد قاسم خلد :  
 مرقوم لشهر جام : کر : برش نور صبح و شام :  
 سلطان مبارک شاه

۱۲۵

بسیر خضر خان است بعد بد بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه شمسه ولایت و جهان پوری تخت  
 و پیاشتست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گفت چون یاد شده مبارک شاه : شادی آمده کنت و در با جشن :  
 سال تاریخ این خجسته جلوس : شد نگهبان عالم ادا جشن :

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود در دارالملک و قاضی عبد الصمد و سایر  
 کوهتریه اتفاق کرده او را بتاریخ نیم ماه رمضان سال شمسه و سی و هفت هجری در مسی که  
 آنجا برای مادر رفته بود شهید کردند و برادر زاده او را که محمد شاه نام داشت بیاد شاهی برد  
 شاه پوشتنگ بادشاه ملوّه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آمده چو شنبی سفر از دنیا : سلطان شمسه دولت مجددش :  
 آواز آید برای تاریخ وفات : سعی سفر روح جسم ز سر و ش :

۱۲۶

نزه ابالیسنفر

ابن مرزبان هجرت ولادت او در شهر سنه شمسه و هجری اوداده و فاش ازین

در دار السلطنت ہرات در باغ سفید لودہ در غریب و بہت سالکی در سرحد سے و بہتر لودہ سخی بہرہ  
 اعالم لودہ گوید کہ چہل گاہ حوسن نویس در کتاب خاد او کتایت مشغول می بود ، سورتی  
 و فارسی را بیکو ہفتی و لسن سلم حلو شستی و این تخلص اور است سہ کدای کوی اوست  
 نابیر کہ ای کوی حاتم یاد اسہی است و میان مرزا الف ملک و مرزا مالک شود اور ہم  
 سلطان لطیفہ و حکامات سہارپ سہی اور در طشراہ کواہ کران فاگر نارتہ این  
 واقعہ در سہ ہفتہ دسی بہت بحری لوقوع آمدہ سوار در مہینہ او اسرار سہار کہہ اندایہ  
 سہی بدین رماہی بہر ہکان فائق آمدہ رماہی در قائم لودہ ہر سہی سیوں کردہ لالہ ہستم  
 حول دیدہ در دامن کرد کل حب ققامی ارغون را بدید قمری بدسیاہ در کرد کرد  
 شاہ مدار

لعب اود بیع الدین است مرید سچ فہ ظہیری لطافی است ہر کر حامہ اوستو حکس لہی و مطلق  
 نیامیچی سکوف داستا ہمار و سرگردانہ سلسلہ ہزار یہ را او سر آمار است حوا گاہ او کیوہ  
 ہر سال رور و و سہل او کرد با کردہ مردم اور دور دستہا ہمار سہار سہی رکار ملک علم باعد  
 مردہ نیالہ ہماحمای آدہ قاضی سہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شہری مدو او کیوہ  
 و شہر ساری اندر قتی در ہرات چہاں نام قوم است کہ تار سچ دہاب اوساکن ہست بامہ  
 اند کہ ازل سہ ہستند و سہی بہت بر می آید و بعضی لوسہ اند کہ در ہستند و چہل موت  
 کردہ حول راقم اس اوراق در سہ یکبار دودہ و ہما و ہما بحر می از الہ امار لظرف اگر ناماد  
 یہ مرت کہ رسمت در گاہ مذکور کہ کس کردہ شہری از سہار فوج فاصلہ اروا قناد و این را بچ  
 در دہاب اوار میری کہ لودہ آن مکان لودہ دست آمد

تہار سچ

رفتہ ریں دار سومی حق لستاب سہ دین مالک عیاں و عوہاب  
 حیمہ رد سومی عالم ملکوت رح بر لب ریں چہاں حراہ  
 ہر دم ار حمادی الادول شد و در اوقات عالمناہ  
 کس کاخ دران رماں و صبح مطہر فص دوست را در پایا  
 حول ملک کرد دل رسال وصال سہ فیماں ساکن ہست حواہ  
 یعنی مردم کہ از علم تار سچ حرم مدار مذکور کہ عمر س چہار صد سال لودہ اس سچ بعد از عقل اس



از مار چکی که در حجره اولی علین در وفات از مرقوم است چنان معلوم میگردد که عمرش مکلفه و یک  
و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

آنکه قطب مدار عالم بود بادشاه ممالک دین بود  
شایان رواق علین نام دار جهان بدیع الدین  
یعنی است و شای و حلبی عثمان بنو امی راه خدا طلعی  
آن شهنشه که مطلع نور است از برید این شاه طغفور است  
عمر آن شاه مطلع الانوار مکتوب است و چهار سال شمار  
شده سال طلوع او بعین شمس دنیا و دین مدح الدین  
شب محمد شاه نقل نمود عجم از حماد اول بود  
سال ترحیل او عبان و هفت عقل قطب الدار خست  
از تاریخ نقل آن اعظم زرد خرد ساگر خست رستم

سکندر که کمان سوار بود و مرداکی تاسه سما آورد که در ونهم کعبه و باج  
ولد قزاقیوسف که کمان سوار بود و مرداکی تاسه سما آورد که در ونهم کعبه و باج  
مرزا مصاف داد و آخر قتل شد و کشته شد و بجانب روم رفت و کمان ذلک فی یوم الاربع  
تاسع عشرین شهر خست و ربع و عشرین و غنائیه و شایخ بر خیزد مملکت اوزبایجان را  
ما و لا دوام از ک عرض کرد اما از ترس آکند چنان قبول کردند با ضرورت آن ملک با بلیا  
سما ن گذارشته مدار الملک اصل معاودت نمود و چنانچه گفته اند سکندر لشکر مارا زودت  
سما مملکت گرفت بگرگ با بلیه میان شایخ و داد و لا قزاقیوسف و تر که سها خصوصیت باقی  
ماند اما که در شهر سده تسع و ثلثین در غنائیه سکندر کجی شکوب و ضعیف شد و از دست سپه خود  
که قواد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شایخ مرزا برادرش جهات ابن و ابی  
را برادر با بلیان امرضا حکومت سکندر تا نبرده سال بود

سلطان محمد ابن میر الشاه

س امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره بابر در خود مرزا خلیل الله و سحر قندی  
دوازده سلطنت و ملک داری رفتی داشت چون در سنه هشتصد و یارده شایخ مرزا سمر قدا

کرمه ۱۲۰۰ ساله در راه الک یک نمود سلطان محمد همراه او اقامت آیتا نموده و در راه الک یک نمود و در  
اعزاز احرام او کوشیده و او را مراد در سلوک می نمود سلطان محمد و در راه الک یک نمود و در  
الوسعده مراد و دیگران و چهره مراد و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود  
سفارش نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود  
می نمود و اگر در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود و در راه الک یک نمود

شیخ و جہم الدس احمد معری

السلطان احمد که پنج کس کی از مصالح کار بزرگوار خود بود بدین شش ملک اختیار الدین محمد با  
 سلطان بیرو را داده و بیاضا متی داشت و از ارامی کار خود خواہ و از زکادت و جبار است  
 اورا در اقیانوس بحر ارموط حاصل و حسن که داشت مردمان دیندار را به نصف مالی لغت نموده  
 از دعات بید و در شوق و شور مستغرق بود تا آنکه مریدان اسحاق میرزا کس و در دیگر مردان  
 معظام مذهب رسید حاکم سلاطین بزرگوار و سده چون کجواب رفت سلطان منظور کرد  
 که او ساهی داشتند بود مرد او شد و شیخ مکصد و مار و ده سال عمر یافت و فوات او تلخیص  
 بستم سوال به بهشت و عمل و به در بال سلطان محمد کجراتی در کجواب واقع شده مضطر  
 مرد یک شهر اجتهاد و در قصه کجرات است و اب رکن در حق قوم است که در امام احمد را  
 در سلطان محمد کجراتی عیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اسرار راه مرد فاتی شیخ  
 ایمنه گرفت و کس سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصر عجب به عالم کجرات

تاریخ سمرقند  
تاریخ سمرقند

طاهر محمد علی صاحبزادہ : کان والک دما من التوال  
 سمره دل باد : مات یوم الحبس من الزوال  
 دامن کج درو غاب او در کتاب شمس الاول معلین مرقوم است

ساج

سچ اچھ کہ مڑی لودہ صاحب علم موہی لودہ  
قلب حق بود عمر او از حد قلب اسد ربک لودہ

مات یوم الخیر منزل زوال - کما ان الکتاب تبارک الشوال

گفت تاریخ نفسی اور خصال - جامی با حمد است خاوند ال

روشنه او با حمد است - موضع مندرج می ارشاد است

سلطان محمد شاه

بن وید خان بن خفر خان مہنہادت سلطان مبارک شاه در سنہ ہشتصد و سی و ہفت

در ہی جلوس نمود تاریخ جلوس او است تاریخ

شدند شاه جوان بخت و دولت کامیاب - تاریخ زبان او سنہ باد شامی روم

بود اندک فکر تاریخش کہ واقف گفت - اصغراف صاف و سکنہ عدل تاریخ

در ان او در سنہ ہشتصد و سی و ہشت ہوشنگ شاه بادشاہ مالوہ لیٹر دلاور خان عمری فوت

لڑہ و تاریخ فوت او در الفاظ ہوشنگ شاه کاہد یافتہ اند ہم در عہد او در ہر شکر سودا و در ہر دبا

تمنای بد آمد و سلطان ابراہیم شریانی خجیہ از برکات راستی فرستادہ بود و سلطان محمود شاہ

غلیجی کہ بعد وفات ہوشنگ شاہ بادشاہ مالوہ شدہ بود در سنہ ہشتصد و چہل و چہار ہاشم

عمر شاہ غار بہ نمود و سلطان احمد کراہیہ مناصر او بودہ است و محمد شاہ محمد سلطنت دورہ سال و

دو ماہ و ہفتادہ روز تاریخ بخت و دیم نوال سال ہشتصد و چہل و نہم حری در گذشت

این دیکہ در تاریخ وفات او است اما تہہ عدد کم می شود

چون کہ شہید گمانہ کہ بود - دولتیں نہہ چاکر اقبالیں

سہ شہادت مروتیں غیبی گفت - نوحہ و آہ عرش در سلس

مرزا شہینرخ ایں امیر تیمور صاحبقران

مہ وفات پدروہ بادشاہ خوارزم دہراسان و مدکار و اسراہ و قدری از ہمدوسان بودہ

ولادت او در مدہ سمرقند چہار دہم ماہ مدح الاول سنہ ہفتصد و ہفتاد و ہند ہجری لوقوع آمد

و ہفتاد و یک سال عمر یافت بہب سال بزرگوار بدہر باد ساری حراسان کرد و چہل و سہ سال

بعد از بدہر باستقلال در ممالک نوزان و ایران و دیار بند و ترک سلطنت نمودہ ارعایت

حویت و خصوصیت ہر جمہ و اسباب آواز عسکری جامع ہر ات تشرف برود تا آنکہ در محہ

بخت و سویم بیج ازانی سنہ شش و تہا ماتہ دیکہ از نوزادان شدہ متوجہ و سکت ناگاہ



جرب بین که جبار خدا حصول حاصل آید بود چنانکه در ملک غلوس مال و مزاج میگرفتند که جبار  
 در اجماع لغوی ملک و ملک میشد بعد از وفات پدر از مادر الهی که کز اسباب کشید ملک موردی طلب  
 امیرزاده علاءالدوله این فرزند را بسوزانست تا پنج تا او می گفت کرد و در حدود نیراب مس اعمال بد  
 حرب با قتاد و الع ملک طغیان و تمامی خراسان را سوزانست که در هر در کشی همراه داشت  
 و در آن هجوم خراسان خرد شد در شهر رمضان سه انجی و حمیس و تمامه نو قتل الع ملک لغوی  
 خراسان منتقل بود الو الخیر خان سمرقند را خاصه کرد در آن حال سیرش در عبداللطیف را که بلخ  
 سفایات آن را بار داده بود شیطان تزلزل داد و مادر غامی و باغی مذمت سه ماه الع ملک  
 در کنار حیوان با عبداللطیف مجاور بود بعد از آن در شهر شعبان سه هفت قصد دیجاء و سه حواجی  
 سمرقند میان پدر و لیس مصافی دست داد و عبداللطیف طغیان و الع ملک بطرف ترکستان  
 که نجات دهد عبداللطیف سمرقند غلوس نمود بعد جدهای از الع ملک از بلخ سمرقند شده  
 در شهر رمضان سه دیگر سیرش در زندانی محاصره آمد آن بد بخت در ادل پدر امرعات و اگر  
 نمود فاما سلطان برو غالب شد و دل او را قتل پدر و لیس گردانید و بر لب آب بسوخت که بر  
 سمرقند است آن مادر شاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را انصاف جول پدر خود برده  
 شهادت رسانید و الوقت الع ملک این صفت را فی حواء میت پدرکش ماموتی را  
 رسانید اگر شاید بر گشتن سه ماهه عمر برادر الع ملک بجاء و هفت سال بوده از لفظ صح  
 تاریخ او برمی آید و این رمای دتعه در تاریخ وفات او است

الع ملک آن شاه جم افتدار که دین سی را از او بود نیست  
 جویناس گشتن پنج خطا شدش حرف تاریخ عباس گشت  
 از لفظ عباس گشت تاریخ وفات او سه آید و این خطوه که بطور قلمی سه سر از آن حال خبر میدهد  
 شاه محمود انج بیک علیه الرحمت که خود را بسوی کعبه حضور رساند  
 راست در عاشر ماه رمضان گشت خلق را نام او بر سر آتش سپار  
 اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش میرسد گوی ای سحران دور الع ملک گشت  
 اگر از عبداللطیف الع ملک عدد لفظ دور منها کرده شود تاریخ سر آمد

۱۳۴

استه



سلطان محمد را در ستم ششصد پنجاه پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل ستم ستین و نه  
در آخر دولت پابر نهاد در دو ذوابه در غاست مهابت در خوالی بیج نور که خانه ششم طالع مابر مرزا لود  
شطح میکشت و ادویای دولت او از نیمه معنی نجایت هراسان شدند تا آنکه در صباح ششم  
لبت و پنجم بیج ان فی ستم احدی و ستین و نه تا غایت سلطان مابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت  
او بیست سال بود عزیزی در تاج و تخت این قطعه گفته

تاریخ

شاه مار ستمی که ار عدلش عدل فو ستم روان مد سے پاسخ  
دور اسج جو در سجاد کرم گنت تاریخ فوب اور اسج

مولانا شرف الدین عبد القادر برادر صاحب مطبع السیدین در تاریخ او گفت

آفتاب ملک مار حسان مناسد بیج کی جهان حور شمشیر بهمان در جرات  
در بیج ان فی و فصل ر بیج لاله را ساغر ز خون دل جرات  
مخرج را گفتم جگر تا چاکر شد دیده با از اشک دامن بر جرات  
این چه حال است وجه تاریخ گشت موت سلطان مویه مابر است

این عزل نموده او را در است بطبع فبا ص آن بادشاه است غزل

در دور باز کهنه سواران یکی می است فی است  
این سلطنت که مار که اینک ما فتم دار انداشت هر کار کاوس را کی است  
دانی کمان ابروی دانا سیر جرات کز گوشه های دود دلی صلی در جرات  
دار در زلف او دل زنا ربده ما سودا می که دکانی و هر چه در جرات  
بابر رسیده ناله در زارت گوشت یار محول وقت یافت که بلی در جرات

خواجہ شمس الدین محمد کو سومی جامی

ابرا و لا و کبار و احفاد بنر گوار شیخ الاسلام احمد الجانی است و خرفه شیخ که میگویند همان خرفه است  
که از شیخ الوسیح الالجیر لوی رسیده بود و در گران او و صلوات بر او رسول موعود است از  
میان همه اولاد بنجا واده الینان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرون من جمادی الاول  
ستم ثلث مئین و نه تا غایت و در خوالی سیم جامع هرات است تردد یک بنر ارفیقته ابو نرید  
مر عزیزی در تاریخ و غاست و ستم گفته اند

سجده اکبر صلی الله علیه و آله که لود . این صورت را معنی رهبر  
مواجهه همس الدین محمد که همس . آسمان بوسید دلق ملکوں  
ساحب حاد و راحت قدس قدم . همه دار حلقه ایگان بیرون  
حج دول یکمئه قدر من لود . سال مایکس بر من ارحح دو  
میر حبیب الله

از اتحاد و خدمت الله ولی لود در دکن اقامت در سلطان هانوں بایله  
همی اودا در اول سلطه خود خوش ساحه و بعد از آن بر مان سلطان اودا در سه هسته و  
در سه سل لود مدر سید ظاهر در تاریخ وفات او گفته

مهر حان سهادت یاف در سید حب الله غازی طاب متوا

ردال غازی محب تاریخ برآمد روح پاک نعمت الله

سلطان هانوں ساه تاریخی همی

از سلاطین همی شایان است که در دلاست دکن سلطنت نموده اند اول این سلطان  
علاء الدین کاکوه همی سب که در زمان سلطان محمد تغلق نادر شاه دہلی در سه معتقد چیل  
و هست هجری موحس ل رت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شای اودا رسته و ستویله  
گسته و اولاد دس تا مدت در اودا در دای سلطنت نموده و سلطان هانوں ساه یار دهم کاه  
از اول اولست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین مانی نام داشت در سه به قصد  
دود و ملک سلطنت در دکن نشین اگر چه در بر در اسکے موصوف لودا در آزار مردمان فی مکی حیک  
سب ظلم اودا سلطان هانوں ساه عالم فی القصد و مخرج کار سن سکا اکیامد که دس لود  
معیال مردمان مردم در اوسیکرد و مسموم و با عودس را از صاه راه گرفته کوم سراسر ای مردد و  
س از اودا لیکارت کاه او میسر ساد و سجد شکاران او بایکدیگر افاق کرده لود شکر او با سدر  
مسول لود کسر حصه ملک حب کار سن را تا مر رسا سده اوقه قمار می سب دس مام الضمن  
سال به قصد دست و تیج لود و ح آمده است سلطنت سال به مایکس بر من ارحح دو  
در تاریخ وفات او گفته



همایون شاه مزد و در خوش گشت  
جبهانی بر ذوق سینه تاریخ و پیش  
قال الله زهی مرگب هماره ان  
هم از ذوق جهان آرد میردن

شیخ آذری

عارفی غرور و محقق عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمود و بینه وسط الدوام طالب صحت اهل الله بود  
چهل سال بر سجاده طاعت و تقوا قضاعت روزگار گذرانیده معاشر سلطان محمد با سیر نمود و در  
سلطان احمد شاه بهمنی که نهم ماد شاه از سلاطین بهمنش بیان است از ایران سیر نموده بود  
و در دکن با سلطان طارمت حاصل نموده اتفاقا سلطان در آن ایام شهر میدراپور را بنیاد نموده  
دارا لاهور در کمال شکوه طرح امداد که آن در سینه مشهود و سیس و شش چوبی با تمام رسیده شتراب  
بای تخت کباب عمارت بنظم آرد و در شیخ آذری هم جدیدیت موزون ساختن اذن حمله است این است  
ایات

بعد از مقدمه کشید که فرط عظمت : آسمان بایه از سده این درگاه است  
آسمان هم نمودن گفت که ترک ادب است قصر سلطان جهان احمد هم شکست  
بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سینه به قصد و نصرت و شش در عمر شهادت و دو سالگی در  
اسیر این ارتوایح حراسان و عات کرد و او را تعانیف بسیار است اردو محله کتاب حواهر الاسرار است  
مستخرجه جدیدین علوم در تاریخ و فوئش حواحه او حد ستونی می فرماید

تاریخ

در دنیا آذری شیخ رمانه که مصباح جهان گشت بیصو :  
چو او ثانی حسد بود در شتر : آران تاریخ فوئش گشت حسد  
سلطان احمد شاه که در عهد اردو سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود الحظن دکن رسیده بود و بعد  
حکومت دوازده سال و نه ماه و نوبت و چهار روز تاریخ سیوم ماه حب سال شصت و شش  
هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه بجای او معاشر ارباب بود

مولانا طوطی

در زمان دولت ابوالقاسم ناصر سلطان از صبح خوش طمان و کشته برد از آن میر گشت در  
ادع این جهان بر نراغ میگرد و حسب خود مر بنه گفته این بهیت آردن حمله است :

دق ال شد که دل اردام بوس ماربد طوی راج دیداد بفس مار به جوتد که دوت  
 ستای آید که وفاتش در دار السلطنت پراب رر حد و سه سح و سبتن و مقامات و جوع یوسته  
 دا سر علی سر تاریخ فوت اورا از لفظ حروس برآورده که عدد من هشتصد و شصت و شصت  
 حکاکه از موطو مستغانی گردد  
 مصححی رمان طوطی ساعرا ل که بود س ر کمر معانی حروسین  
 به طوطی بر لب این غم طریقه بود که تاریخ سه فوت اورا حروسین

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پس از آنکه سرف اور در خدمت مولانا اسحاق گردید و همیشه سبک  
 استاد کرده در لاس اهل دیبا میگردد در سال ۷۷۷ هجری قمری در بهشت چو گردست و در جوانی  
 در باغ خود مدون سه غزلی تاریخ فوتش سالار صف ابرار و سالار صاحب ابرار یافته  
 جہاں شاہ ابن ذریعہ ترکمان

ماد سانی قاهر و صاحب دول بود لکن مرد نا اعتماد و بد عوی لوده در تاریخ سلطان در سنج  
 و طوین و عا مانه حکومت آدر مادر کمال مدوداده اما بعد از عا مانه شایع سلطان و حکمت مررا  
 مالمع بر عا فین و آدر ماکال دیگر ایراں ریں لسط یافت و عا مانه را از ابرار اول  
 سنا بری میرد آدر و بیج و ج سال با استقلال حکومت او و تر اکر بعد او مسلط شد و جازیه  
 و قبا ری او مره عالی یافت و قضا را آمد که در در کار اسلام ارونه انعقاد تر ماد سانی ظاهر شده  
 اسلام را ضعیف داشت و مرصی و غور اقامت نمود در سهرورد احمد و سیں و عا مانه بعد از  
 واقعه ما بر ما در میل خراسان و استر امد نمود اما امیر راده ابر اسیع سلطان علا والدول در مرو  
 سه استر امد مصاف داد طر فاف و اکر امرا الواس معنا چوب جہاں ه لقتل رسید و  
 جہاں شاہ تخت پرات را بر مسخر ساحه تر شیب ماه در د مار خراسان حکومت کرد و در  
 احتمال آند الواس سلطان حسین بهادر از حطه مرد ساجاں حروح کرده لکریا س استر امد  
 کسید و لک تر اکر استام حاصل ساحت و اکر مرداں سیکه و سر داراں مانی جہاں ه را فصل  
 رسامید و جہاں ساء مکتوب و محدودل سده ارباب ات آبک عراق و اور ما یجاں بود و ضرورت  
 سلطان الواس بعد کور کان اس سلطان محمد صلح کرده مار کش چون جہاں ه محدودل لمرافق رسید  
 بهامت اور و لما کتر سده در عامت حروس و لکلف قلب مادل و در مدافع رست ظاهر ساخت او

از شیراز گریخت در هند و در رف جهان باد بر قصد فرزند کریم بنده بود و یک و نیم سال بعد در هند  
 نمود تا آنکه بسبب امتداد محاربه در سبب بود و قحط راست و مالکولیت و در خایه اهل شهر و قطعه  
 تمام شد بر سر بلخ عامر شده صلح راست شد در ماهی صلح محمدی که باده همانا بود و در خلاص بر سر بلخ  
 و تسلط او و دیگر باره اندیشه منتهی دید و با بران آورد و تا قتل بر بلخ راضی شد بخانجه نماز بنی  
 و در شنبه چهارم ذی القعدة سنه احمدی و سبعین و ثمانمائه آن مدکت مامی از ارازی  
 مسعود و در آمده سر او در انبند کرد و در ان همانا از غایت حرص و طمع بدیار کرکه مستقر آباد  
 احاد امیر که از امر حسن میک بود نموده لشکر دال دیار کشید و در حدود دیار کرکه امیر حسن میک  
 معاف کرده با اکثری از فرزند ان را امر انقل رسد و از دو دمان و از یوسف و دو بکیت بر آمد  
 و زمان دولت تر که بسبب این واقعه تاریخ دور و نیم شهر ربیع الثانی سه انبی و سبعین  
 ثمانمائه دولت داده و خانیجه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سبک نظم کشید

تاریخ

اردوی هایلون جهان تو یال با آنهمه اسباب زبردستی و نیت  
 نملی عهده ارشده ربیع الثانی دیران شده تاریخ حسن بیگیت  
 و جهان هفت سال عمر یافت سیر ده سال نهایت شایخ با در بایان سلطنت نمود و بعد از آن  
 دو سال در عراقین و فارس تا هرز با استقلال بادشاهی را بد  
 احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان عنایت الدین ملن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف  
 بادشاهان و پیا پیا بود و از دی چون ملکوت دهللی تجوید و لغتم یافته حکام آندایار حکم ملک طوالیف  
 پیدا کرد و دلا در حال موری که از قتل سلطان محمد حکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد  
 از دولت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهللی بیرون رفته و خانیجه یازده تن از زمان دولت اکثر  
 حکومت کرده اند و از آنکه سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در انام تفرقه دیرانی لوی هم ملک و  
 بودند و آسن قار و جمیعت و در دیده بعد از آنکه سلطنت وی جمعیت و فرار انجا مید هر یک را از عاقتا کرد  
 و نکستی بخشید از ان جمله دلا در خان غوری را در سنه ست و ثمانمائه حکومت مالوه از دلی داشت و دی به  
 سزوی بازوی انولا سلطه را حیان در ضبط آورد که متعنه از هر دو طرف دست تصرف در استیقت کشیدند  
 و سکنه آنولا به نیت انام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله ان نظام و الیام ملکیت

القطاع مدبر فہم دلوک طوائف ہم رسیدہ دلوک ماہنامہ کی کہ رسیدہ دلوک میں راجہ عالم و  
 و بیچے کھامیہ و دم استغفال نذرہ سالانہ کام کر امید و رسیدہ تسع و دہا مائے و دہا مائے حیات سیر  
 ایام حکومت اور سال بود و کردار وی سرس و انجمن حود و سلطان ہوسک ملقب ساتھ خطہ و سک  
 سام جو کہ بود امر مطلب و اساس دولت استعلا میور مرتہ بود کہ سلطان مظفر کو اتی سامان لشکر نمود  
 ی انجمن مافولایت بہاد و سلطان ہوسک در ادایل سہ حشر و عا مائے ماہک حکم ار  
 قلمہ دہار برآیدہ ما کہ کردار و کشتہ آخر سلطان ہوسک تاب مقاومت در جود مددہ و اماں حسنہ  
 یس سلطان مظفر آمد و وی اورا با امر وی مد کردہ کرات آورد و جہاد و جود و قہر تہا ترا مالک و جہ  
 در قلعہ دہار گداستہ لہج و ویروری مراحت بہ و کردار کہ سلطان مظفر کرات رسید کہ مائے کلما  
 سدہ لہرت حال را از دہار برآیدہ و در قلعہ مائے و موسیحاں را کہ اس غم سلطان ہوسک بود  
 سر دار بردا سد و وصول یختر کرات مظفر سادہ ہزار یک سال ہوسک ستارہ رار حس  
 برآوردہ و عہد گرفتہ در سہ احدی و عہد و عا مائے ساہرا دہ احمد سادہ را ملک و جہد و جہد  
 احمد سا دہار و نوای امر اور دست آمد احمد برآوردہ و لعلیص او نمودن اران سلطان ہوسک  
 مائے و جہاد برآوردہ ملک صہ را کہ اس غم او بود ملک التہریقہ خطاب و اودہ اورا  
 لوی موقوف فرمود و چون سلطان مظفر فوت کرد و پسرش سلطان احمد ستارہ مائے سہ رسید  
 جہاد سلطان ہوسک را دہہ تہیر کرات رفتہ و اینماں سہ مائے دہہ در سہ اتنی و عہد  
 و عا مائے سلطان ہوسک اراحت و کار دانی مر جہن ملک نمود و پسر ملک معیت واضح دلاج  
 دہہ دی را نمود حال خطاب داد و مائے در بہاں ملک سہ یک ساختہ ہزار یں سلطان احمد  
 کراچی سرحد مرتہ مائے تا حب آوردہ و با سلطان ہوسک حکم نمودہ و سلطان ہوسک  
 سادہ در سہ سال و تہلیس و عا مائے عہد کرد و تہا پسر رحلت او اراحت آہ ہوسک شہ مائے  
 استخارج می بایدہ و سلطان او پسر سال بود احمد دی لیس حرمی حال حود و اراحت تہا ملقب  
 ساتھ در عہد و طرب می گدہ و پسر و مال کار او آل سد کہ حول برادر محوس را مائے رحمت و  
 پسر مائیل در جہنم کید و ولہای مردم ارد لہرت گرفتہ و محمود مائے سیر از ویر گشت و مہا پسر  
 سلطنت کہ در سہ دہہ قوی تر ساتھ حو یکا وقت مرصت مائے انکہ اورا در تہا سہ تہا دہہ  
 مدت ملقب او بہر مائے و جہد و در لود و محمود حال مائے سہا پسر مائے رسیدہ

سلطان محمود شاه جلجلی بادشاه مالوه

سیر حاجان جلجلی پیش از آنکه بایه نکه سلط محمود نماید در سلطه امرا اعظم سلطان پوتنگ شاه  
 بادشاه مالوه بود و وفات پوتنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت وقوع یوسته پس از آنکه  
 سه ماه و چند روز حکومت نموده مسووم شده از سلط محمود جان رسید او بر در شهر رسید  
 شوال سه شمع و یلیس و نمانه استخوان عاجها و ضلع دید مهورانم بر تخت سلط مالوه  
 نمود و خود را سلطان محمود ضلع ملط ساحت بدو را حطاب اعظم جان از انی داشت گوید که در  
 زمان سلط پوتنگ شاه شیخ الاسلام بایکله حلیقه شاه را بر قتال که همیشه در ویرانه دیار  
 اندی لغت زیارت حرمین بر میزد که در سلط مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه از در  
 سلط دولت داشت بکار مست شیخ رفت و بسیار نیاز منه و در وقتی که از اتفاقات جهان  
 ساعف طعام در میال آمد و شیخ از روی کرم چهار لغت بیانی در دهن محمود خان انداخت و گفت  
 بادشاه مالوه نامه در نزد دیگر تر است و عاقبت چنان شد که آن بر رک فرموده و الله اعلم  
 بالخیر چون سلطان محمود شاه بادشاه مالوه شده تمامی ولایت مالوه و اکثری ارطاد و قلع مسخر  
 و او را استیحه بایله که از خلفا رهنی میایست منتور سلط و ملط خلافت از مصر فرستاد و سلط  
 در سنه شصت و اربعین و ثمانه در اینهار عمارت مقبره سلطان پوتنگ مسجد جامع پوتنگ شاهی  
 قریب در دروزه راهری واقع شد و در دس و سیه کینه صد و هشتاد استوانه و در بیت فرح  
 در آنک مدت با تمام رسانید و در آخر سنه شصت و اربعین و ثمانه بر سلطان محمود شاهی و ابلا  
 جو سپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جوینور عمارت داد و آخر تسلیع قرار داده مرا جبت نمود و در  
 سنه شصت و هجیس و ثمانه متوجه شجر گراشت شهر دوزان را راه خزانده که سلطان احمد گزانی  
 فوت کرد و سلطان قطب الدین لیه او بر تخت نشست کوچ منور تجرانی احمد آباد کرات رسید  
 قطب الدین صفوف آراسته رویه ایدان دهم آورد و لشکر مالوه را بر لیاا ساخت و سلطان  
 محمود بطرف مانده معاد است محمود در سنه اشته سبعین و ثمانه مادالی دکن یعنی سلطان  
 محمد شاه سیه صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مرا غاسان و قریه تاریخ قریه هینه و کهای تاریخ  
 منسی قریه نولسند و سلطان محمود بعد از سلطت سیه و چهار سال پس نصرت و هشت سالگی  
 بتاریخ نوزدهم ذی القعدة سنه هشتصد و هشتاد و دو فوت کرد و عزیزی و در تاریخ دفاتر گفته

ساز حلی بهار سلطان ، محمود ارد و ناکله یون در سیمه ده  
ماریج دعات حضرت سلطان را انان بهشت عدن یالی معصوم

مرد سلطان محمود ساد لیس عثمان حلی بی در سال سلطنت خود سید اردوی ولد  
سلطان ناصر الدین حلی مادر ساه مالو سه و نیا ده سال و چهار ماه حکومت نمود و بعد از او سلطان  
محمود بانی سادات ای رسیه ادر سه هفت و پنج و بیست سلطان بهادر کجانی ملو راکر  
سلطان محمود را در حرکت گشت

سلطان الو سحید مرزا

سلطان بهادر اس مرزا اس امیر ساه اس امیر محمود صاحب قول بود ولادت او در سه هشتصد  
در بیست و پنج آه و دهم سه همراه مرزا العزیز که اس مرزا ساه بی محمود بی مرزا العزیز  
در ماه رمضان سه هشتصد ساه و سه هجری اردک مرزا به اللطیف که لیه او بود و لعل  
در ماه اعد الشفیر لیه در هفت ماه اردک اس مرزا اس امیر محمود مرزا مادر الوالطه  
در سه هشتصد و ساه و چهار مرزا عبداله اس مرزا اس امیر محمود مرزا ساه بی که لیه  
مرزا عبداللطیف که سه و سه بود و مال آمده و او را لعل ساهیده و سه و سه  
سالی سال سه هشتصد و بیست و پنج مرزا سلطنت سمرقند طوس و مرود و ست سال  
در سمرقند و مادر لیه در کستان سلطنت نمود و ساه زاده اس مرزا که ارا عهده بایقرا بهادر  
بود و عمر اده الوالطه می سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد و بعد از ان ساه  
مرکز سمرقند لیه لیه دار و اعهده به سلطان اس مرزا بایقرا طبع مرکز ساه  
نموده در ان حاکم بود که در سه هشتصد و ست و عا طه برات راکر و گو ساه  
اکه که مالوی مرزا ساه بی بود و به لکس فته و ساد لکک که ارد لعل بی که اس  
در ساد و مدد بهرده سال نور اردای و گو کسای استحال داشت حاکم مرکز ساه و  
مادر لیه و حاکم در ساد و کمال و مدد بار و حدود بهرستان و ماره ارغوان و حاکم  
در کتب لعل و حاکم آره ساه لیه تمام مدد کرده بود و در سه هشتصد و ساه و ساد  
هجری مرزا ساه اس را لوسف ترکمان که حکم ادر بایکمال بود مرزا حسن بی که ادر  
او در حسن بی که بید بهادر که رفت و که سه سلطان الو سحید ار حاکم ساه لیه

آوردن بجایان که بعد فوت جانشاه بقتضای او از آن حسن آمده بود و بدین کار کشید دور از ناخ  
است و شایان نمودن او از حسن بر خیزد غازی نمود و از هر عطف در آنه فتولی نفرمود تا بجا آوردن آن  
را نه بای آید و مشغله عهد و گرد آید و ما و آنیکه شیردان شاه الفش بود هیچ یار برین سلطان  
حلیلان و امی است برینان طریق مصادف نمی نمود خود خراسان از هر جور اک و عطف چهار باره و امی  
نمودند و چون شیردان شاه ابراهیم دو غنچه حسن بیک لویای الحقت بر او از حب موجب  
و ایرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده سنبار در اسبایان خاصه سلطان جو میافتنند و از کثرت  
بقتضای لشکر سلطان به سوز برایشان گشت تقاراد از همان امام در شب چهاردهم ماه رحمت خریف  
اوقات سه و تانی حرم ماه در پنج دو بختده اسب سپاه سند و سلطان ازان واقعه سه اسبمیشیراز  
و تمام شده سه ماه تبسبکال منقده و بشا و دو سه جری بقصد سرانزدی سلطان ابوسعید  
است و دم او و آن حسن اسیرند و هفت رسید چنانکه این تاریخ ازان مطلب صریحی در

قصدا جو لشکر سلطان ابو سعید  
شیرازان جو نینہ برآمد بلکہ  
کہ شہر بود راہ جہن و سن بود  
لطیفہ الی شام کہ لشکر اورا

تاریخ گیسو  
رکس مان کہ رسیدہ و ماہ  
ممنزلی کہ آنجا مقام نہ راہ است  
قد نوشت کہ تنفس ز ملک کو باد است  
او ذل حسن بدو تاریخ شہر دار شہاد

[illegible]

ہاں

سلطان ابو سعید که در فروردین  
الحق بگفته گشتی که گشته بود  
در اردلان لغت یافت باو سنانی سمرقند مرزا احمد و اند جان بزرگ عمر شیخ و فرزان دهران  
و غیره و ابو الوارثی سلطان حسین مرزا افتاد

میرزا نادر محمد

من در اقدس مرزا ابوسعید و در باجرج من امر تنویر صاحبان اعدا و وفات حد خود علی مرزا  
ابوسعید حاکم از سال گردیده و امر اسطفا حسین مالک الحار و دایم ناظر مد اسطفا حسین  
است چهارشنبه شب به قلم صفر کسب نموده و بقصد ریح المصفا و سدی است حول آورد  
و اورا انتقال یافته و صرف احرار میان مندرج و فصل بر اسباب صفت گردیده و مولانا کمال الدین  
عبد الواسع در تاج سجاد تشکلیت یافته  
نیز صفر کسب و در صفر صفر  
ارسال سعادت و در باجرج

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که محاصر رسم دستاورد و در  
زمان دولت راجه لالو که لسل سار دهم نوبت بر احو سورج مرشد شهر قنوج مال غنیمت  
رسیده بود که سسی برادر دو کمال مولود سال و قلعه بر یک کعبه در آن آبادین زمان که کعبه  
برادر و وصیه و سماه و چه جری است و در آن آبادیه است و مردمان کثرت و قلعه آن کمال سماه و چه  
انامی حاره و سه نامی سکس و مساحت استاده اند در کمارت و مانیت آن در تمام خود کرده و جاب  
و ذکر کند شهر قنوج و تاج آن

ذکر کند شهر قنوج و تاج آن

کعبه مسکن شهر قنوج فریب قلعه کعبه در گاهیت سر ملیدی احاطه دارد که اندرون آن در  
است از سکها سرخ و سفید تمیز شده یکی از آن روضه ماهیجی دانست بر منانی باس جول را  
این اودان در سه برادر و دو صد و چاه و سه از اول آباد بطرف اگره مرشد در مقام رفته و  
که همه حروف تاریخ کسب کسب لای داخل شده بود و کوه حروف ماهیجی ماده جوی کسب  
مقرر گشت کسب کسب آن کعبه که اس روضه اولاد و دوم چهار باں است و در آن روضه  
مقرر ریاست کسب کسب عالی دارد و چهار میا بر چهار کوه آن و در آن کسب کسب  
که سح مانج مد است کسب کسب در یک سو نهاده بود که در ایام سن برسانی در داره سیر و  
تعییه کرده بود و دار مانجی که راں کسب کسب است جها استفاد میگردد که شخصی تمام ساه بری  
در نام دولت حسن ساه سرقی اس نمود ساه من سلطان امر اهرام سرقی در کسب ساه ساه  
کسب کسب عالی برال روضه تعمیر نموده بود تاریخ اس مانج  
اس کسب کسب که ارج برتر است و من طاق فی نظیر که در پ و بر است



# نکات

کشته بیا بجهاد جان حسین شاه  
 که فضل حق چو پیر و اسرار است  
 بهشتا و یک در بهشت از عرش بر  
 با دو هزار سال چنانست ملک تمام  
 باقی طاق سید را جوی س حلال  
 کائنات حروف عالم مسکین که بحیف  
 امید دار مغفرت از حضرت اگر است

دار تاریخی که در میردنی این رو صد مرتبه تازی باب مقوس است جهان مسعاد میگردد که این روز  
 وقتی اورا ملک سنده بود و شخصی عباس علی نام را اولاد آن را از سبزه در شنبه هزار و دو  
 و سه بجای تغییر ساخته تاریخ اینست

این رو صد و چهارده منور  
 تغییر شده بجای محمود  
 که از آن زمین سنگین  
 عباس علی کی ز اولاد  
 سنده دو صد و پنجاه و یکبار است  
 از بحر میل مادر است

## سلطان آق قویلی

که اینها با بیدر به نیز خوانه به کس بودند و امام سلطنت انسان صل و دو سال بر سر آمد بود  
 اهل ایالت امیر الاسلام حسن ملک اس و اعتق آن که بعد از تفریات عظیمه بوده لوای اسعادل  
 و تخریب افزاشته مراکز بلا و استیلا داشت و چون حکام من بانه ده سال زکری در بهشت  
 و بهشتا و دو درت بعد فطر که طبعی در گذشت بعد از وی فیض سلطان خلیف باو شد  
 و بعد از شش و نیم ماه برادر کبیر او سلطان بهتوب که از حاکم و مار کمر و موجه او را  
 شده لوای مخالفت را احب در روز چهارشنبه  
 بهشتا و ده برادر را که سه ترا که ملا و اشراف حکم کرده و در سده است و تسجین و غنائم فوت کرده  
 بعد از این شش کس دیگر که بود دیگر که حکومت نمودند

## ذکر سلطان خلیف و کمن

بنام کس که از سلطان خلیف و پنج برادر است ذکر است و سیاه گردید سلطان غلام الدین غنی بوده و در

سه صد و شصت قلمه بود که هر کدام به حقوق ملکه ملکان در است و دلو مگر که ماه ۲  
 آباد شد با معاهد به دیگر که با ما سلطان صاحب الدین علی بن علی سلطان به  
 است و چون سلطان در این طبعیت خود ماه سه قلمه حال العود داری دو  
 نور که به سببی با هم که بر می خیزد و بی او اسارت سلطه اده لو را اده کمر تر  
 ایما سارده طالع او در حیدر گریب با ائمه گرانایار اب دار جو گریبه و رخنه  
 ساعت یک مور کرده در دولت چهارم ربیع الاخر سه هفتصد و چهل سه بحر  
 باج سلطان فی سه او بهاد در حوالی آن به حسن است سلطه مد داده نو بهادر در  
 لقب سلطان علاء الدین حسن گامکوه بهیست صاحب و سکه و حلقه تمام خود که دو سه طه گرام  
 با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطه به نمود و سیاهی از رنگ دکن در لرد و حلقه  
 اتر در بعد سلطه ماه سال و ده ماه تاریخ عه ربیع الاول سه هفتصد و سی و سه  
 کرداده و سن ماهت در از محکوم و دارائی ابدیه به بر آسمان می شود در راس قمار  
 یعنی در سه هر گله که در می در سه هر صدر و جمعی در احمد نگر و حدس در ملک دقوی در سرای پور  
 امور حکومت به راجحه و نه ملکه بعد سلطان علاء الدین حسن ایس سلطان به ستاده  
 بهیست در کتب ثبت و بعد سلطه بهده سال و جده ماه تاریخ پور و هم و بیستی سه هفتصد  
 و بهتاد و سن ماهت یافت بعد از ایس سلطان فایده بهیست بر سر در ملک  
 حکومت بود به سلطه سیال و جده در بهده هم ذی الحجه سه هفتصد و سی و سه  
 بحری از دولت داد و حال که هم او بود گشته بعد و او در حال ملک به آدر تار  
 سلطان به سه جو و بهاد و اما بعد از سه و سحر و رست کلم خرم سه هفتصد و سی و سه بحر  
 میر گشته شد بعد از او سلطان محمود بهر خور سلطان علاء الدین به رخت به و  
 بعد از امانت نوزده سال و سن ماه کلم به سه هفتصد و بود و به بحر و به بحر  
 دیگر ملک سیف الدین خور که در سه بود لیر بهید و بهت ساله رحلت نمود بعد از سلطان  
 ایس سلطان عیانت الدین بهیست یک ماه و ست و جده سلطه بود که کول و شوس  
 در ادرش سلطان حسن الدین بهیست را بهت لایمید و او را میر بعد از پنج ماه و بهده در  
 ست و سیوم ماه هوسه به سه بحر کور ساخته بهت نمود در بعد از سلطان به در تاد  
 بهیست سلطان داود به رخت بهت و به سلطه ست و پنج سال و بهت ماه و به بهده



نواحه جهان بود و سی دی و در ملک سلطان رودنی بدیده و ملک احمد و ملک نایب و در ماه  
 که در ماه سلطان بود و سی دی و در جهان رسد یافته ملک و خطی سلیمان الکلی و اعطای حرم  
 امتیاز گردیده و در یا حال نهاد و ملک ملوک شته اعطای کاو مل و بعضی گریب المهدی و سعادت  
 حواحه مخصوص و در ملک ربانی ایال و در ای دی و زیارت می لغت اعراسته و هر کس  
 در حاکم بود و در انا لاوری رد و سلطان محمد شاه بود و سال در دمار و کن سلطنت نمود و  
 یک سال بعد از قتل حواحه محمود کاوان عمرست و بهشت سالگی نارنج عمر ماه و سی سال سلطنت  
 او بهشت و در صاحب بحری فوت کرد و تاریخ وفات او است

نایب

سهمهای جهان سلطان محمد که در بحرین و در روس  
 و کن خول مند حرا ب از زمین خزانگی و کن تاریخ او  
 ذکر سلیمان عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب بهشت اقلیم روم است که سلیمان شاه امی که سیرده است با مورخان می بود  
 اندک مدت محول از حواکیل مرد و اما حال بحار و لایب و در حرکت آمد و در اسکندریه و کما  
 و معاند کما و اسفال داشت لبس از حدگاه از اما سیه که در کرده کما و علی حلقه آمد و  
 مس طعه حیر حراست تا حیل خود و از اوقات که در دراب عروق شده و است که در  
 سیر طعه به قون گردید و در سه کبرال ماند و ستر و کوه مدی و در طغرل سفر کرد و در  
 اما و طغرل اصلی سفا و در طغرل در ولایت روم مایه همواره سنگ کما اقام می نمود  
 سال شمس محمد و بهشت و بهشت در رس بود سالگی پر و در این جهان فانی نمود و در  
 و در اردشیر عثمان سهای بدرسد و قوم گردید و در رس ملک سالی شسته در سال منفرد  
 و در سواد و بهشت بر فرا مقدار دست یافت و مورخان امتدای این دولت را ابدان سالی  
 که در حاکم و در حاکم است اما و در سواد و بهشت و بهشت ماسم او حواحه اهل  
 سلطنت رودی کرد و در کار او و در برور و الا گریه و در حواحات موجود در دانه بر سیک  
 و ولایت اسیران است و چون یکی و بهشت سال حکمت نمود و در سفا و در سفا و بهشت بحر می  
 گشته و در حاکم بر سواد و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم  
 یا که در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم و در حاکم



اگر خیمت و در آورده کس بسازد می رسد و جمع آمده می رسد لیکن در حرکت آمد و در دینک سلیمان  
 در حمام بود عاملان آن سپهر در آنکس سلیمان بی التوا را حمام برانده راه فرار پس گرفت قضا را  
 که کس بر دین بی افتاد و مردم آن موضع و بر اقل آورده کس بر دین مویت آورد و در وقت  
 اگر مراد بود موسی خلی می حب الاسف سلطان نام مقام مدرا شده افتاد اموصح را که در کل  
 برار پس حرات نموده بود و فعل رسیده بود که تمام الهی سلطان محمد موسی مدفع او کوشیدند  
 و در سال هشتاد و چهارده موسی مدسا و افتاده شد من ملک عدل کردید چون سلطان محمد  
 مراد و خود موسی را بره کمال که غنیمت مرکان کشتن کوید رمان مراد است و او ساد سد در  
 سه مان و عشر و عا مانه دلتش از سلطنت حضور گرفته که خود سلطان مراد را کما می حمله  
 عزت اجبار نمود و مار هوای سلطنت کرد که ملک افتاد امصالحه در آن بود چون در  
 مستعد دلت و پنج سلطان محمد فوت کرد کس سلطان مراد و ماراد کرد مدد در اربع و خمس  
 و عا مانه ماحل طبع در گشت در مقامی مطر اند که در بر تپل و دهم سالکی فوت کرده و مدت سلطنت  
 او سی سال و سماه و هب روز بود که در بر سر سلطان محمد در فرم سال مذکور می مراد  
 عدلی مرتب سلطنت حلوس نمود و مرتبه اس از اماره جدا و در گشت از حمل تا خدا نشین  
 سپهر استول است که در سلطنت پنج مادی دال بر رسیده بود و او آن مله را و سال  
 مسعود و عا و هفت حرا و قبرا گرفت و یکی از فضلا تاریخ را مله گفت بایسته و این رخ  
 تاریخ ششم مادی الاول در رسیده سال هشتاد و عا و هفت که مطابق است بهم می ماه انگریزی  
 سیمه پیر از چهار صد و سماه و دهم عسوی بود واقع شده بایه داشت که اصل نام این سپهر  
 سلطنت است که یک از ساحره روم که قسطنطنیه نام داشت قریب صد سال قری بیش از هجرت  
 مسی تا پنج است ششم ماه نو مر سال سه صد و ست و دهم عسوی میاد این مله معتله ادرحه  
 و ماس و طغیان لول نهاده اما چون اس کلمه از مال ترکان که محصل بی علم بود نه جار می  
 اسول مکتفند و حالا میراث نام مسهور است و بعضی مسطططری میا بد الخو محمد جید مد میا  
 سلطان محمد و حسن اساه که در قی عا و د سه هم تقال و حد ال کسید اگر چه اعلو محمد لیس اساه  
 اساه می از معتلای و را مبرم ساخته حاصل مراد را که امیر الامرا میر لیت نقل میا بد و تاریخ سیمه  
 مال و سبعین و عا مانه در حدود ادریکال طاقی و لیس و یک داده ملک و حسن اساه افتاد  
 و ریتل یک لیس من نقل اند عیری نیرک الله و تقرأ عمر را تاریخ

این سخاوت و مولانا عبد الرحمان حاجی جید قصبه در مدح سلطان محمد گنجه که مطلع یکی از ان قصاید  
 است که کسی پیش پیر چاه و خلخال چون تو گرد آفتاب فصل و کمال و سلطان  
 نموده که و میگفتی دور گار میگذرانند تا در آخر یوم الشمس سوم ریح الاول سینه و نمانند و  
 سخاوت و در حوالی علی بن موسی کلب و تارخ دافعه را فی یوم الخیر یافته اند پس از وی یکی  
 سلطان مایه قاهره مقام او شده و کربش بعد از من خواهد آمد

### سلطان جید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که در سن در نماند هشتاد و نهم شده بعد وفات پدر خود که شیخ  
 ابراهیم نام داشت در اردبیل پسر سینه عادت نشسته تخلص سلطان طریق معروف مغبول شد و  
 اندک روزی از دام حاصل و عام شده علیه سلطان جید کای رسیده که مرزا جهان شاه که فرمانفرمای  
 عراقین و آذربایجان بود از والد ملک خود متوجه گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن نماید چنانچه  
 سلطان جید کای دینار بکر منصوبه نمود و امر ابو النصر حسن ایک که حاکم دینار مکر بود خواهر خود را  
 که خدیجه نام داشت در سلک از دواج ادا نظام داده در عام غرت و تعطیل لوی سکوک نمود  
 پنج جید که از جید وقت طلعه اصفیه را خود متفق ساخته جهت امر غزا در گنجه تفتیش  
 کمان کرجسالی در حرکت آمد چون در ولایت شروان درآمد امر خلیل الدین حوالی سرداران  
 به راه بروی گرفته بهم پیرایه و حوالی انجا رسید چون در میدان صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز  
 هفتی معتد بود در آنکه یک سردار شاه افاده فضل رسیده و بعد از آن صومعه دست منالعت داد  
 سلطان جید که از اولاد سلطان جید دوجا بر راده امیر حسن یک بود رده و برادر رسیده ضیاف  
 نشاند و سلطان جید نامی از سنو لاط قمری که مشغول سردار رده ترک بود ساخته بر تارک کشید  
 و هر که یک اراد بیهوشی بیست ارباب حسن فریدی لوی می داد و جید برادر کس را از قتل ابرار  
 جید کلاه سرخ مانها عطا نمود و همه او نهاس لقب صاحب قران در بر کی بسنج و اس می نراند  
 چون امیر حسن ملک بر سر جهان شاه و مراد سلطان الوسیطه طریاف بوسل عهده و  
 اخلاصی که کس بداد و دمان داشت صده جلیبه خود حکم یک آعاز در سلک اردوان سلطان  
 جید کشد از وی سیران حاصل شد که یکی از ان جلد شاه اسمعیل صفوی است که در کربش بعد از من  
 خواهد گردید و پس بواصل امیر حسن یک نمود و سلطان جید رو در اردیاد نهاد و همواره بر پشت والد  
 خود و نیز خوشتر از ان غزا و جهاد را مظهر نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات را بخت





قتل رسیده و چون فرج مبارک بنجامان شیخ صبی غدری و قصدی اندیشیده بود ملکات آل  
در سبده و حسن بیت شاه آهسته صغوی گشته شد و از وی پس سران یک قایم مقام بودند  
گردیده در سبده هفت فوت کرد و پس از وی را درس عاری ملک که بر بخاری مکی بر دست داشت  
و انی مدد در سبده عال رنعمان در گدست و در کت و شیخ ابراهیم بن شهر شیخ شاه من روح مبارک  
از وی پس از سلطان حلس و در از وی است ارج بن سلطان فرج من شیخ شاه قاضی حکومت کی  
مردمیری یوسف بن در و در و تکیه طهاسب صغوی فتح سران را پیش نهاد جهت ساختن بنام فرج  
ممانت پیش آید در سبده هفت و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید فقط

سلطان بهلول لودی

اس کالاس ابراهیم خان حاکم ملتان بود و تکیه بهلول در شکم مادر لود خانه برادرش افتاد و خان  
بر سرش نزد وی شکم در چاک رده پس را بر آورده و بهلول نام نهاد و بهلول در سبده هشتصد و  
بنجام و پنج غایار سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه باد ساه و پنج که در بد اول استقامت  
دانش در حاکم خان در بر او که حراست و بیایمیکر دستوی گشته و بیایم را مشرف شد و در سبده هشتصد  
و بیجا و دهنش خطه و سکه خام خود کرده و تاریخ کتب غنم دی الحجه بر تخت خلوس نمود تاریخ خلوس انیس  
بارخ

شاه بهلول چون تخت نشست نه عدل و مدار بر ملکک سپ  
کف دل سال صیت باقی گفت که چهار جلوس سلطنت است

ادرا کر ما سلطان محمود شاه و لبش محمد شاه ستره مغالطه و حاره و لب داده و چون لود  
سلطان حسن ستره لب محمود شاه رسد ما خبه سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان بر  
قایم گردید و مدنی بین الحاشین حاره لود اما هر مرتبه سلطان حسن بر لب ما خبه و سلطان  
بهلول لود سلطنت است و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سبده هشتصد و لود و چهار مرتبه  
تاریخ دوم ماه رمضان و فات ماف و لبش که در شاه سر جا او لبش مقبره او در دشت مشتمل  
شیخ نصیر الدین محمود تاریخ و بیایم و امع لبش تاریخ و فاب سلطان بهلول است

بهشت لود و چار رفت از عالم خد تو ملک سال و جهان کن بهلول  
ز توج ملک سال لود لیک و مع اجل لود حال بنشیند و خضر مصقول

شاهنشاهی عالم به پهلوی گردیدی  
 افتاده در اطراف جهان صیت جلال  
 در حدیث و گفت سروساز  
 قصد بیع عالم ارواح بر اساس  
 خواجیه عبید الله احرار نقشبند

۸۹۱

۸۹۲

۸۹۳

در میان سلطان الوسمه مرزا و عمر سج مرزا رخات لوده و آن برادران ایلدات و  
 اصحاب و اعتقاد و یار مدعی بسیاری مادی و اسد و مولوی عالی که یکی از مریدان او بود و  
 سیه یوسف و یحیای او را یاد کرده است که جوهر اندر قایم است ای آید به ترمیر عبید الله  
 دعای حواحه موصوف در سمرقند سال استقدود و سس جری روی داد و امیر علمیه که وزیر  
 سلطان حسن مرزا بود تاریخ ۱۰۴۶ هجری قمری مایه امام محمد محمد عمر الوصلین سال دقاقت  
 سصد لود و ح مود و آن است تاریخ

مظهر بصیرت و فضل و کشف - الله حواحه حق عابد  
 عز و دو دایان احرار است شرف عابدان احرار است  
 اردو حوس ربا به بر مود که میا دین اردو مود  
 اردو مال سروس حق سوس سال مود و آن حدایم مود  
 سس که حواحه لقتل مود سلج ماه سس لاول مود  
 سال لقتل مود مود حواحه عابدان عبید الله  
 در سمرقند مود سس میدال بر سر عرض مود سس میدال

مرزا عمر شیخ

این سلطان الوسمه مرزا و اولاد او امیر تیمور صاحبان است در سمرقند و نصرت در سمرقند  
 متولد شده پدرش سلطان الوسمه است لور مرزا و دیگر ایلان را و او سس ترمیر است و در سمرقند  
 در کاهات ملک موروخی ولایت اند حال و آن لوح را مایان داده لود و ایلان اولاد  
 را که حدود مخلصان لود موعی صفت و مود که لکریکا را حال حور زمان حدود و مود مکه ایلان  
 به کلان لقتل حال تا تحت می آید و لود و وفات در در سمرقند و سس و سس مالفاق احرار  
 اعیان مکتب بر سر پر و ماروای در عما که اند حال بای تخت و کاه سهرای اکیاست شمس  
 برام مکتب در و نیان حد اساس مود و بی علی الخصوص کواحه ناصر الدین عبید الله است

افلاک و منار و ... در اینک که بیا به بحث از این شیخ لوده و آن بر جری علم و ادب  
 شده حکم ... چهارم در میان سال ... بود و در این بجا که بگویم عادت که در میان  
 در عمارات بود و نشسته تماشای کوترال متوجه بود و یکی از مکاران از کسب حق حرج در آورده  
 مرزا آقا بی را در برابر حاکم ... گفتش آورده بود که آن جراره هم جدا شده و آن ماله  
 مارج علوی شده و سرش کس ... به سال رسیده بود و آن نام سلطان ... و شش سال  
 و دو ماه بود و اینان ... در آن دشت بر کترین ... با عمار صورت  
 و معنی طبر الدین محمد با مر شاه بود دوم بر را بخاک گیر و سپیدم مرزا ناصر

مولانا نور الدین محمد بن محمد الرحمان ... محمولوی جامی  
 در کتب هفت یافته ام و در کتب ... که در کتب ... آفتاب مشهور ساز و در کتب  
 در صاحب شجاعت آورده که جد اینان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده و مشوب بحکله دشت  
 اصحاب که شایر نوایب رمان از وطن بر آمده بخراسان افتاده و در عقبه جام توطن گزیده  
 بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و حاجی جام در بخت و سیوم شعبان  
 بهشت و هفتده متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده و در دار السلطنت بهرات مسکن گشته  
 مولود جام در ششده نظم ... حرم جام شیخ اسلام ... لاجرم در درده اشعار و در بعضی  
 ششده جامی است و در عقول شباهت کمال علوم نموده سر آمد اقران گردید و در عهد سلطان  
 ابوسعید اخگر است و در بخت ششده یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین  
 بایقو بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی بن غاسنیه انقیا و او بر دو منل جان میداشت و جامی  
 خدمت خواصه عید الله احرا را خلاص دامت و در کتب و از خلفای مولانا می گاشتری بود  
 با خلفات اولیاء است از همه تصنیفات او یک نسخه کشف زینجاست که در سنه هشتده و سی و دو  
 به جری با نام رسیده در وقت هفتده رسیده بود و چنانچه میگوید مرا به هشتده سال در تالیف  
 تالیف ایدیا قبول و در امت و تا به کتب اختتام کتاب مکتور را انجمن گفته

تالیف کتاب لوفت زلیخا

قسمت شاهی اس حسن فاخر : رسیده آخر سال تا آخر  
 که با ... سال ... نه سال از نیم عشره از نیم صد  
 از آخر عشره ... سال ... از نیم سال از نیم عشره سال هشتاد و نه سال

سال ہجری ۱۲۸۵ء میں اس وقت ہجرت ہوئی کہ فقط دھانی لکھنؤ و کابل  
 جمعہ ہجری ۱۲۸۵ء میں اس وقت ہجرت ہوئی کہ فقط دھانی لکھنؤ و کابل  
 احوال محمود و مولانا عبدالحق لکھنؤ و کابل  
 کردہ اس تاریخ دروغات اور افسانہ اور افسانہ

تاریخ اربعہ

حاجی آل اوستاد فصل و ہر رفت ارگت جہاں کمال  
 طبعی حرف مارکیس - کلمتیں صادر و صادر و طالع جہاں

تاریخ اربعہ

اصح فی نظر حاجی لود کمال علم مانی لود  
 ہر تیسف ات مصل ستان - عدد حامد کرم روح الی  
 شب آدم لود لود و ہم فی شک در یب اربعہ دویم  
 کہ ردیا گشت عارف حی حاکم آسمان بہت طبع  
 ہر تیسف سال رحلت او حاجی حامی بہت عدل کو

دین و تاریخ اگر لکھنؤ و کابل مرآت جہاں مکتوبہ شد

تاریخ

حاجی کہ لود لعل تحت معینہ فی روضہ مکرمہ اربعہ الشما  
 کلک قصاصت رواں سردہ بہت تاریخیہ دس دحل دکان آما

ایضاً

قطب آفاق حضرت حاجی کمال فی ثقلۃ الود لود  
 کرد رحلت روہرند تاریخ ہر دہم روز ماہ عاشورا

پہلوان محمد شہیدی

ارنود اور اعداد و سرخیل پہلوان روز کار لودہ و مہا سلطان حسن مراد امیر شیر لود در سنہ  
 تسع و تسعین و مائتہ در مہا در گشت و جو کہ مولوی حاجی یک سال مس ازوفوت کردہ  
 حاکم امیر علیہ در تاریخ و اس این قطعہ لکھنؤ و اس تاریخ اسلوب غراب واقع شدہ  
 کہ یک عمارت تاریخ فوت دو کس ظاہر مسودہ لغتہ خودی در ایجا اسارہ مولوی حاجی لکھنؤ

خسرو پهلوی بهت گذر  
 که در درش خود اقران امان  
 سر و سر حلقه اهل طریقت  
 که رفت از فیه کیتی بارع المال  
 رجب قطب عالم عارف جام  
 که از محمد دم دوران بود بی قالی  
 پس از سالی سوی جنت خرامید  
 از برین دور مختلف حال  
 اگر بر کسی تاریخ فوئش  
 گویش بعد از مدتی بک سال

ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و دویست و شصت  
 پس نصیحت کن که یکصد و زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد  
 ذکر سلاطین کجرات

ولایت کجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلج تا بنجام غلبه امیر تیمور کورگان تصرف  
 بادشاهان دلی بوده بعد از آن حکام آمدند به سبب ضعف سلطنت سه از اطاعت پیچیده خود باز  
 شدند و اول اینان ظفر خان بن و سید الک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز  
 شاه باریک بادشاه دلی حکومت کجرات را بر او سپردند حاصل نموده و در سنه هشتصد و شصت و شصت  
 پس از آن تاجرخان پدر خود را قاضی اختیار کرده حکام کجرات شد و خطبه نام خویش کرده خود را  
 محمد شاه نامید و بعد از چند سال بموتم گردید بعد فوئش پدرش ظفر خان در سنه هشتصد و هجده  
 عظم شاهی افزاشته که در خطبه نام خود کرد و لقب خود مظفر شاه نهاد و سرکشت شاهی پسین  
 و بعضی استادی مملکت کجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیصد و سی  
 احمد شاه میره مظفر شاه چه در اسم خود ساخته بر سر میر و نامی نیست و در همین سال میادنده احمد  
 کجرات نهاد و خانیه تاریخی بنای آن که با کجرات استانی ازین مروج گردیده و سلطان مظفر شاه و  
 احمد شاه بر دو محاصر سلطان هوتک بادشاه بلوچ بود و بالاد حکم داشتند و سلطان احمد شاه  
 و دو سال و شش ماه دولت و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و هجده و شش  
 هجری بدرگشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را روزی کشید در ایام او پنج احمد کجرات  
 از ادلیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضه عالی ترشش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه  
 بعد حکومت هشت سال و نه ماه و چند روز تاریخ بستم نهم سنه هشتصد و هجده و پنج اس جهان خانی را  
 در و د و نمود و در وی پسرش جلال خان خود را ملقب سلطان قلیب الدین ساخته قدم بر سر کجرات

بهاد در امام ادریس بر مال الدین طلب عالم عمره دی الحکم سده هجری و پنجاه و شمس در کرامت  
 فوت کرد و سلطان قس الدین بعد از حکومت هشت سال و شمس ماه و سائرده روز تاریخ شمس  
 سده هجری و پنجاه و سه درگذشت پس اردوی غم ری سلطان داد و یکماه سلطنت نموده معزول  
 شد و امام اسلطان محمود مکره را ماریج دو اردویم بحال سده مذکور بر تخت تازی سایید مدور  
 زمان او حصر ساه عالم کیکی اراد لپای وقت بود در سده هجری و پنجاه و سه فوت کرد و مقبره  
 او در رسول آباد کراب است و محمود شاه در دوازه کردی احمد آباد سده بی ماهاده محمود آباد  
 امام کرد و بعد شمس بجای و چهار سال تاریخ سیوم رمضان سده هجری و پنجاه و سه  
 درگذشت و در سنج کراب مدفون گردید فقط

## مات دهم از سال پنجاه و یک لغایت سده یک هزار از هجری

در آمد ای مات دهم سلطان امره الیدرم در دوم و در اسلطان حسین در حر اسان و سترال  
 ساه المسهور لمرح لمار در سیدان و سلطان سکر ساه س سلطان بول در هجده و سلطان  
 محمود ساه هجری در دکن و سلطان عیاب الدس حلج در مالوه و سلطان محمود سیکره در کرات  
 و مامردائی میمود مد و صاحب حظه و سکر لوده

### شیخ سید سید

از اعظم مشایخ هند بود و در شیخ محمد القادر دادائی که ملوک ساه امام داس یکی از مردان اوست  
 این تاریخ که تعیین است در وقت اوست

تاریخ

۹۱

کمال الحق و الدس شیخ ۹۱ یجو ۹۰ که آمد حب فردوس خاش  
 ردی قتمه ماریج نواس سود حاصل رمام دگل اس  
 اگر چه مولف را از سال فوس سده هجری اما این تاریخ حال مسعود مکر در که او در سده هجری  
 و یک هجری فوت کرده یعنی اگر عدد در فوس سده هجری و دو در کرده سود ماریج برآید  
 سمس الدین محمد روحی  
 در سده ساه دهم رمضان سال هجری و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان امیر ابراهیم امسی ماریج

تاریخ

افس یافیه آل مرگست عمرش اودا  
ارعن سپهر بود مشهور  
مقبوب روح در حقیقت  
زولست هر دو کون مقصود  
سدومی حال دکت تاریخ  
تسه که رسوم شده بود

۹۰۴

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن یک اربطس مادر بجان ستافته دینه گاه در ظل تربت  
آن بادشاه گذرانیده خون در سینه نهضد و چهار هرات آمد الو الفاری سلطان حسین مرزا  
پرسیدن و مهم داد و حوا ان را بر اصواب مالش تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدر  
او لطف فرمود

ای الکر راده مندر نو قدر زرش  
در اوج صدارتی مه بدر زرش  
ای صدر قریش صاحب عالی حد  
تاریخ صدارت توند صید زرش

۹۰۵

مولانا حسین واعظ

صاحب خبریست بمعمر ملا محمد الرحمان حامی بوده در سه نهضد و ده بحر ی فون کرده  
تاریخ از مختار الواصلین

نامح و دانش مولانا حسنی کاشیانی  
آنکه کج معرفت در غرن دلبا نهاد  
دیدش درو اغبه بر مبر غرضش  
کفتمش تاریخ فوتت حبس ای بشار  
گفت چو نش بود این بر سر عظم مقام  
ازینی تاریخ شکو سر ماعرض باد

۹۱

امیر نظام الدین علی شیر

مخلص - نوای خلف صدق جلگنه بهادر است و کلکینه بهادر در زمان سلطان الو سید از مغول  
ده گاه او بود و ده مادرش میر الو سید در سلک اعظم امرای بالقر مرزا صد سلطان حسین مرزا  
و امیر علی شیر و بر مرزا سلطان حسین بادشاه خراسان بوده که سیح کس را ان پایه  
بنود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میرزا بر عدم توجه محاب تامل  
رعیت است بهار یافته بود و قولانا بنامی قصیده در مدح او گفته صلح خاکه مطبوع او بود بدو زربند  
سار علیه ان قصیده را به اسم سلطان احمد میرزای قوم سلطان حسن مرزا کرده بدو گذراند  
سموح میرنده شست علما بنامی در مقام کلف سه مولانا محبت ملا فی این قطعه را نوشته

محمد حسن فرستاد قطعه دختر آید کر فکر منه سرش را سوری دادم - اگر عام داد  
عنی لو - روگرتم بدیگری دادم - امیر علی - سیه تیرا سیه تر کیمه سر راه اقلتس از شاه  
حاصل ساخت و مولانا صاحبزاده لطف مادر الدارفت ولادت او در سه شنبه و چهل و چهار  
و فات او در صبح یکشنبه یازدهم محادی الاول سه هجده و سن بود یکی از محصلان جامع و فاضل  
در ملک نظم آورده

تاریخ

آل میر محمد خدر عالمی رست - حول کردارین جهانی بحسب طلیت  
ارسال وفات و عیالی بر سه م راد و جواب من که حسرت هست  
اولا صاحبزاده انصوده در مرتبه او گفته که از  
مگر تاریخ وفات او بر آید این حدس اراک است

تاریخ

ای ملک بیداد و میر نمی بدیال کرده ۲۲ ای اجل ملک و چهار بار در کرده  
کرده ۱۰ گاه ام حنا حیران دل صاحب دل ۱۲ که رگین حقد پاک صد سال کرده  
کرده ۶۰۴ بر حال کیم و بهاده دام ۲۲ هر ما از کیمه حویتی حیدر علی کرده

شیخ سعاد الدین

در سیر العارص مردم است که او در محله مساکین مقام نو و دارو می عظام و اطل امار حصد ماست  
در افوار سن بود معاضه سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی الیال شیخ اسحاق مام  
و فات او در هجدهم ماه محادی الاول ساید که در سه هجده و هفت و اربع و  
من او مالای حوص سمنی در و سله واقع است و اس تاریخ در وفات او سیر العارص  
مردم است

تاریخ

درندی الس و ملک شاه ۲۲ سعاد الدین سر - سرش آید کلام بو  
هفت حله آید مام او اگر سر سیک سال تاریکس کو تخت آمده نزارم او  
لای عمارت است راکر هفت صد و سیح مسود با عدد اسم او سعاد الدین که در سه هجده و  
کرده آید تاریخ نو سه بر آید

مولانا عیسی خلیل

اراقا ۱۳ بارات لود در سه هجده و یازده در اکافوت کر تاریخ خوشامیسی گفت



افسوس این بسند دانش : شش بد جو ارسوہ اتعاق  
تاریخ و مات او در گفت : علامہ کی مثال اما ق

### سلطان محمود مرزا بن بولن خان

عوار صلت در رستہ ہمدرد د والی معستان شد آخریت تا ہی یک خان گرفتار  
مرکب دریای بخت لقتل رسید <sup>۹۱۴</sup> تاریخ این واقعت قتلش تا کہ در سنے ہنصد و چہا  
و قوع یافتہ ذکر مسجد موہتہ

در خلاصۃ التواریخ مرقوم ہے کہ ایں مسجد تعمیر کردہ میان ہونہ است : میان ہونہ از سادات  
عظام دور ای کرام سکندر شاہ لودی بود گوید کہ میان ہونہ لودی دالشی و فراست داشت  
کہ دوزی سلطان سکندر داندہ علا موہتہ کہ در مسجد جامع دہلیہ سطرش در آمدہ بود بر داشتہ بہت  
میان ہونہ دوا کوکرات ہی آردہ مقتضای فکر است بلکہ بخاطر آورد کہ چوں ایں دار سعادت  
اوست بولن شاہ یافتہ فکری مایہ کرد کہ حیات ابدی یابد ارا در باغیمہ جسمش خود کا شتہ مرسم  
حرم و اعیانہ دیر در ش آن کار بردارد و جسد حوسہ مرآند چوں بختہ شد ریادہ ارد و صد  
ہم رسیدہ بچنین جہد سال علی التواریخ کا شتہ حاصلات آن سال سال ہم رسانیدہ مبلغ دوا  
پیدا کرد و ازاں مسعود در شہر ہمسایہ لغارت متین احداث نمودہ حقیقت آن دانہ و احداث  
مسجد بولن شاہ را ساند سلطان لقتل دالشی و آفرین کردہ بغنا بات بادشاہانہ و از ازل  
مواجہت سرور کرد اید و ایں مسجد بایم مسجد موہتہ موسوم گشت و تا حال در دہلیہ قائم است و بہانہ نام  
شہر ہر دار و مار میند اراں آن لواحق اندرون مسجد مذکور جائز خود با ساحتہ اند و در انکامی یافتہ  
ایں مسجد بیکہ کہ چند سال بعد از سال ہصد احداث یافتہ لود گوید کہ چون سلطان سکندر بولن  
لود کاری کہ پسندیدہ در دوران ولایت باو نامان باشد بی مشورت و زراعی نمود چاکیر بچنین  
دوریر صاحب تہ میرا مدوں وقوع بیخ نقصہ مقیدہ ساحت و بعد از حرمی کہ ارد و فعل لادم آید آن  
یکبارہ لقتل رسانید اما در تاریخ دستہ مرقوم است کہ بسہ بادشاہ یعنی سلطان ابراہیم حسین در  
زمان خود میاں بہوہ را ہمراہ دیگر حرمال کہ در قید بودند مقتول ساحت

### ابوالخازمی سلطان حسن مرزا

این مرزا منصوبین مرزا بالقرابن مرزا عمر شمس امیر منور صاحب قوال است چوں سلطان

ابو سعید مراد در رسد هستند و همقاد و سه عری بخت حسن یک افتاده قفل رسید هرات  
 بخت سلطان حسین افتاد و در دو هم راه رمضان سه ملاک و سعید و قنات در دروازه السلطنت  
 هرات رتبه ستایستی و بعد گفتن مراد با کار خود متفانی ملک چراغان مستولی گشت  
 و امیر نظام الدین علی تیره دزیرا بود و سلطان حسین مراد در هرات مکانی تغییر نموده که امر اکت سفر  
 گویند و حالا هم موه دست به کام احداث آن مکان مراد حکم کرده بود که هر که شهاب حور و سدا  
 او همین باشد که او را تیره بخت سفر کار آوردن سکک و حمت مسعود سارده حاکم اریس است  
 میگردد سه هر که مالداران باده کلر یک کده حکم مراد است که حرکت سفر سکک است  
 و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود نسخه یوسف را بخارا سام او نظم نموده چنانکه  
 گفته است سه در عین آنکه حول سال عین است چنان رد می سلطان حسین است  
 و وفات سلطان حسین مراد در ماه غرم سه به بعد و دو آورده عری لوح مدد در شهاب  
 اکبری مرقوم است که در سه نهضت و یارده تاریخ است در هم دی الحی فوت آمده است و مراد  
 بغداد سال و ده حکومت سی و ده سال و چهار ماه بود و در مرات مدون است بعد  
 از دی در مدان او بدیع الزمان مراد و مظفر حسین مراد اتفاق بر تخت نشست مولوی  
 حامی در صفت مظفر حسین در کتاب مصطور این بیت در صفا گفته سه درین میدان که ماد  
 عالی اردو ملک طاس بیتی را سرچ کرد بعد از آنکه ساه یک مادر الهی را سر راجت  
 عزم سیر لالک چراغان بود و در سه بهبه و سیرده هرات آمد و این هر دو در زمان  
 که در در بحر شهاب حور و کلاری دیزد استند ارواح عجب بیدار شده صف آرایی  
 نمودند کار صحت رو نمود و شکست بر لشکر مراد پان افتاد مظفر حسین گر بختی لطف قندار است  
 و در ای کاسته سد و بدیع الزمان مراد لطف مردم فرامود در مرات چنان نامر قوم است که حول  
 سه بعدی و شهاب مرادی ملک که خواهر براده سلطان حسین بود از سفر چهار مراجعت نمود  
 از محله تسوقات که بر سیل مینکس مراد که را بید میبخت مریدی بود حول بعد انقضای و و سال  
 حیات که از آن میبخت کال کما بختی تر متب نماید هرگاه انرا دوباره نموده از میان آن میبخت  
 که رنده بیرون خرابید

سلطان سکندر شاه بود و عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه استعد و است و شهر عری از شکم باد و خیز زکر که مشهور به بی بی سکندر

تولد پذیرفته بود و فایز پدر خود یعنی سلطان بلول لودی در راه شمعان سمنه هشت قصه و لود و  
 چهارم جری در د املی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که قطام خان لودی به علاء الدین سکنه  
 طغلق ساخت و بدین طریق پدر رعایب دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق  
 آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک و رواج اسلام بجای رسید که رسم کافری  
 منحل گشت و مجرای بندگی خراب شد و در متبرانشان کفر نماند بجای آنکه در آن دیار کار  
 سراسر آخته حار و قصاب و طباخ بغین نمود اگر هندوی آنجا قتل کردی و موسی سرور  
 ترا شنیدی از وی گنا بکاران میگرداند روزی هندوی در باب غسل و موسی ستر ترا شنید  
 مدخوات مسلمان گفت مرگبار و نور است اگر خواهی حکمتی کنم بنده قبول نمود پس آن مسلمان  
 او را بر مذهب ساخت و دستهای وی بسینت بر بست و چاک زان او را بر روی او آورد و چاک  
 طلبید آتش گفت سرور لیس این بخت را بر ترا پس تمام موسی سرور لیس او را ترا شنید و جهان طریق  
 در پس بر کردن انداخته در دریا غوطه و نامید پس روغن غسل میستد اول را دست که بلده اگر  
 را که در تخت بماند بود و در زمان اسلام که بی تخت نشین نشده بود در سینه و تنه ای تخت  
 ساخته حصار بر سر را که بدین شهرت یافته بود ترک داد و خبر مانند پدر با سلطان حسین  
 شهنشاهی و سلطان علاء الدین بادشاه ننگال بختها داشت در عهد او در سینه احدى و عشره  
 تسهات روز یکشنبه سیوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان مخصوص در بلده اگر زلزله عظیم شد  
 زمین کوه نابرز و در آمد دمارات عالی عالم از هم ریخت زنده با قیامت پدا شدند و مرده با  
 حشر انگاشته شدند جایزه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ  
 در هند و آسمان عت از زلزله تا گردید سواد اگر چون مرحله تا  
 با آنکه بنا نشد همه محکم بود از زلزله شد عالیها سافلها

در آیین اگری مرقوم است که کیه حوله که مشهور در هند و آن است در زمان اولود و بمش در قرن پور  
 است و سلطان سکنه در بلده اگر بارش هفتم ماه ذی قعد روز یکشنبه سال هفصد و پانزده  
 فوت کرده مدت سلطنت او است و یک سال و هجده ماه بود و تاریخ وفاتش این است  
 تاریخ  
 جو که در خست عالم خان سلطان زجان به تنگ جهانی راه درازی



همین بس از آن عمارتی دیگر کرد اسکندر روحی اش همه داو داد

گر کسی برسد ز تو از شهر بپزند کدام که جوابی درست خواهی گفت اورا گوهر  
خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش جبه گاه بودار سلطان الوصفیه قیام نمپوز و جندی در سایه تربیت نظام الدین  
علیشهر بپزیده بکاهی همت بر طارست بریغ از مال برزای تمکاشتن بنا بران آصفی مختصر  
کرده در شاعری مرتبه اعلا و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول  
است بشارت نزد هم نعلان شاید که در سینه نهصد و بیست و شش سکه زرین عالم جلالت کرد  
مزارش دهرات است انیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته

بچون آصفی آن جشنم خردار مردم در ابراج گل کف نهایی چون انجم  
برسید دل از من که چه آنه تاریخ گفتند زهرات آمده روز دوم  
سلطان سلیم بن سلطان بایزید بادشاه روم

اولادش در سینه نهصد و هشتاد و هفت تیری بوده و بعد مغلوب و سوم ساختن ایدر خود را  
در پنج هم صفر سینه نهصد و پنجاه در روم بر اورانک نسیر مانفرمانی برآمد بعد از جلوس متوجه  
بر سرگردید و هشت نفر از برادران خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید  
و از آنجا متوجه میاگردید برادرش قورغنت از وصول او خبر دار شده در یکی از قبایل  
گرنخت و آنرا ظاهرا گشته بقتل رسید و سلطان احمد بنیر که برادر خود او بود بعد جندی القول  
گودید چون از دفع اقربا بازیرداخت لشکری مازر با بجان کشید چون حسد و ایران  
شاه اسمعیل ماضی که اول بادشاه از سلاطین صفویست در همان از آمدن او آنها را  
با دوازده هزار غنایان بجانب او کشید و در اوایل رجب سینه عشتین و تسجیه و رست رجب  
تسریز بموضع چالداران تقارب و فتن دست داده قتال صعب رونمود و کسلباری  
از سپاه ایران بر خیم تفنگ شیمان نیز جنگ گشته کردید و سلطان سلیم بنیر  
آمده هشت روز در آن شهر توقف نمود و در ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد  
و در سینه احد و عشتین و کسماته قلعه کلان را از تصرف کجاشنگان شاه اسمعیل برد

ورد و در سه شنبه شمس سلطان قاضی غوری صفی حال و حال آراسته و لباس مصر و  
سام را تاجیه مود و عرب و دیگر لسیار علیها را مستخرج کرده پس از سلطنت هفت سال و هفت ماه  
و هفت روز رسد جمعه سی و سه سوال سه شنبه است و عصرین و شش ماه مایل پر حضرت و دست  
همی نوادست خاموشان مرل که گفته اند وی لیست سلطان سلطان سلیمان بجای او نشست و در  
حفل هفت سال باد سامی نمود

مولا ما عبد الله ما تقي

حواله به بنده مانی  
 حواهد داده و لا ماعند الا حلالی است و مولاد و حامیت رده سزا داد و فصیح نسبی بود در نظم نسبی  
 از سایه ساعزل عشر کرمی لم یولج دلو ده از تقیفات اوست حسد و وسوسه و دهنش میطر  
 و لبی و قشور و محمود نامه در سینه پنهان و لب و دهنش فوت کرده و در قفسه حرر مد قول  
 تریج و فانس را عزیزی حلالی مانی حد سده یافته و دیگری حس گفته

سماجی موت اور ظہیر مریضی گھٹ

$$\frac{946}{946} \text{ آرسا عرسہاں دوتہ سا عرسہاں}$$

946

میر عیاش الدین محمد این امیر یوسف  
از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسماعیل سعوی اوراق هرات المانع  
محکم تمام تقنایای سدر عید تمام ممالک خراسان را در قفسه اقتدار وی سجاد ولس اور  
امارت بر صفت سدارت افزوده صاحب ظل و علم و جلیل و جمنس گرداید ایه حال که خاک  
خراسان بود و سرده او را در چهار تبه استم و رح کسه به تبه ولس و بهت به تبه  
لغزل رساید گویند که در آن محل قلعه گشته و امیر که کور فرساده و این یک میت از آن گله  
است نه نا حق ار چه مرا میکشی و یک نه میں به که طاقت چه که اتو حول با حق من  
حواحه صیاد الدین میرم این دیباغی در تار کج نوت او گشته

تاریخ

حوں میری طرف اُل عبا ؟  
 سارے سجاد قس رسو کر جیسا  
 رین . سردا جنت . بحر وادیا  
 عالم شہید ہو چکی المومنی

اغزتری و میرحسین باقیته

ہوں کہ وہ تعمیر حال تاج محل کے ایلوچ رہا یہ نام میرک راجہ



عزیز که ساه اسمعیل بر خاک میرفت قسم غایت ارانی ملاک دال شفته لوامی و دشتن میبد در سید  
 بهسد و بهشت قلعه فیروزه را بدست آورد و کلش کنش لوم شیر حصار است که حصین کیا حلاوی و دراد  
 یک ساله و ساه وادال دران قلعه محض شده بود و رفتند حول آن حصار را گرفتند حکم حش  
 حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را بپلاک ساختند و مراد یک را بر آتش کشید و بپای  
 در حصار ساه وادرا کورد و حصین کیا را در قفس کرده حواله حصار واداد داد که حصار را کتب حول در  
 بهسد و ساه وادرا به خال وانی حراسان که وادرا بیک ادکت محمد خاں سیبانی و ساهی یک حال  
 میر میخواند و در حراسان مسولی گشت تا پنج آن در عمارت فتح ساه دین ماه ناقصد و حول  
 ساه به حال و مگر که گشته ساه اسمعیل فرمود تا کاسه را وادرا در طلا گرفته و دران سرب خورد و حکم  
 در اقامت کسم که مادی در حصار در پنج ساه گفته سه هوشش مردی کورد سرب که بر م حواله ساه  
 را ساعت استغفر است که حوالی عواصم حول الدین نمود که در ساه به حال بود و واقعه مرد اسیر  
 در وقتیکه آن کاسه را وادرا در ساه یاریت گرفته ماده عسب اراان می و سد حواله در مقابل  
 سه در صف گرفتارال اساده بود ساه وادرا حطاب فرمود و گفت که حواله اس سرب را می ساه به  
 سرب شاه گشت گفت سخاں الله چه صاحب دولتی بود که مورد دولت در وانی است که باین حال  
 بدست حواله تو صاحب دولتی است که دمدم اراان ماده لاطنی لوسی این نکته موافق است  
 فاطمه اشرف که حواله مطور لظرافات گردا سد و وزارت حراسان بدستور مهر و سرب و وزارت  
 و ریاضی که در جمیع سرب ابرار نامم بود موافقات رباں الیاں را ملهم آورده و این ست در تاریخ

فتح حراسان گفته بود تاریخ قتل اُدبک و فتح حراسان <sup>۹۱۸</sup> امیر المومنین صدر علی ابن ابی طالب

دساه اسمعیل در سن بهسد وادرا با سلطان سلیم ماد ساه دوم مصاف داده و عسکر از ساه اسیر و غیر  
 نامه تمس و لشکرات او فات خود را عسب و غنمت گدرا سده در آخر عمر حکمت سکار است که ساه وادرا  
 میل نمود و وادرا رحمت ساه سده در صلاح و دلسه بود دهم رحمت به طعن و لسمه که بااں حاد وادرا  
 شتات تمس ادا در اردبیل مرده دمن نمود و در عمارت طاب مصعنه و حصار و دین تاریخ <sup>۹۲۰</sup>  
 وانات او استخراج می باید یکی از مفصلا در تاریخ فوب او گفته

ساه و ساه و ساه می گفته بهر تمس <sup>۹۲۰</sup> با همین الفاظ تاریخ و تنس ساختم



ماہی دگر

۹۲  
شاه کلان یار محمد معین  
از جملة رتب و تملک من یار کج  
انکه چون مهر در لقا شد  
سایه تار خج ارب شد  
یعنی در هفت سال عمر داشت و لب و چهار سال دولت گذرانید بعد از وی لیسرش شاه  
محمد خدیو نجیب حکومت نسب از جهاد و سال یار خجای محمود و در الست خرام مرزا و لقا

مردود - اعم مردود و لغو و مردود

سلطان ابراہیم حسین لودھی

سپهسالار بزرگوار  
برسیه کنده شاه اووی بهست بهست در دوات خراسان و یازدهم شهریور در اسفند آه بهشت  
انست داس قطعه در تاراج خلوس است تاریخ

جہاں انسر دول اور سہرا ایم

مسال تاریخ اینست همایون یافت  
 اکتف عتباته تاج درک محمود

از ولایت آمده در تاریخ هفتم و یقیناً هشتم ماه رجب روز جمعه سنه ۱۰۷۰ هجری در میدان آب

ما و محارب بنموده و او را کشته ما و گناه مزدستان کنست از اهل بیست مزدستان از طبقه اول

مدو دان بتمه ریه استقال با یقیت تا بیخ ای امین محاطه در در سر حال اسامه بابر شاه قیست محمد ادریس

سید محمد بن علی بن محمد

945

یوسف کو پر جا ہتے دیا : یانی چہ عین پارتہ دیا :

اخوان حضرت شکر ارا با بر جیت بر ارم ارا

دعوتی کی تاریخ قتلہ، ابراہیم کو دیکھ کر شہید شدہ یافتہ و دروغ لائبریری کے مولوی امام حسین علی

گفته غیر در مقام منفی میزد و میگوید و اینها سلطان را هم را که در آخر عمر عیسی با او

جست و لایحی باکی یکی گرفته شود تاریخ برای ده این است  
پیرامون

نور محمد سلطان مراد میر  
سکونہ

حسن و دل و انجمنه الامام کن

گفت که در حنت والای منی تاک  
یافت سلطان سراسیم جا  
شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری

در میان سلطان ملول بوده و در درجه دهم رجب سه شنبه بیست و دو عمری در ایامی که مایه راه  
ماده سر سلطان ابراهیم فتح یافت مرئیس سه فوج کرد و سرخ حاجی مارچ و تاب دوست  
مولانا باغالی استر ابادی

ارطایفه حواله و در عره ایام حوالی لغوب حراسال رد کرده سپهرات رفت و امیر علیشیر  
بر در غایت و رموز دیوان بر شش لغات فصاحت مست حوں در سه ست و نمک و تسامیه  
عبد الله حال ادبک سر ملا حراسال استلایف بلالی مورد عاطفت عالی سده محمود  
افزای گدی و معا بران که عداوت بسته و شش حال متفق شده تا آنکه او در میان اهل  
تسبیح شش مشهور بود بر قصص مهم ساختند و حال بر حقیقت کار دافع بسته و در لفظ  
رسایه چون نام فاعل او سیف الله بود شعرا می معاصر شش سیف الله گشت تاریخیتها و  
یافند که عدد آن به صد و بیست و شش میبود اما در ساله تحفه ساهی مرقوم است که سها شش  
در سه تسبیح و تسامیه دافع سده دالله اعظم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

دولت سلطان عمر سیج مرزا اس سلطان الوصیہ مرزا اس سلطان محمد مرزا اس مرزا  
مرزا تاج اس ایبرتمه کیو کال صاحب قران ولادت او قمارچ سنتم محرم سال ہشتصد و  
ہشتاد و ہفت ہجری کہ سلطان مار دہم مروزی ماہ انگریزی سال یکہزار چہار صد و ہشتاد و  
سہ عیسوی لودار لطن قتل کیا حامد ذفر یوس حان ماد ساد مصلحان و حوا بر مرک  
سلطان محمود کہ خانی الواس مغل بعد از یوس حان ماد تعلق دست ردو عالم شہود نہاد  
و حوا صد عبد اللہ احرار کہ قتل و قتل لود مرزا فیصل انار اسم ایساں را ظہیر الدین محمد  
نہا و ندجول این لقب بر زمان مرکاں جاری نمی شد ماری گشتد قمارچ ولادت  
او سنس محرم یا مہ اند خجائمه اس مس معلوم گردد

مارچ ولادت

چون در سس غم را دآن سه کرم مار پیچ مولدش هم آید مستی محرم  
 نقل است که مایه ساه در رمی در غلبه فرمودند که مار پیچ مولدش هم آید مستی محرم است هیچ رین الدیر ۱۵

که در حاشیه آن مجلس شعله بود بر سبیل بر سپهر کف که الهام شمس غم شمس حرف واد در  
 الفا شمس حرف که نزد اهل حساب عدد و خیر است نیز از تاریخ خبر میداد و لفظ شمس حرف و  
 نقش علم و خیر بود و تاریخ سنبل جلوس بعد از وفات پهلوی مرزا علی محمد شیخ و در اوارد سال که تاریخ  
 نیم ماه رمضان روز سه شنبه سنبل شمس قد و نود و نه جری که مطابق تاریخ دهم ماه جون آنکه  
 سال یک هزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود اتفاق اعیان ملک در خطه آنجا که یک از شهر  
 خرقانه و یا به تخت انباشت بر سر سلطنت نشست و آن قدر شفت و تردد در همام شمس ملک  
 ایشان در پیش آمده کم بادشاهی را در نود و باشد مدت یازده سال در اورد شهر باسلامین  
 جغتایی و آذریک جنگها عظیم داشته بود بر سر سلطان احمد مرزا عسکری خود غالب آمده فتح  
 سمرقند زمرده و در آخر جوان سلطان اذربایک پنهان شریف مرزا الهیز که عظیم است بخارا  
 کشید بر طاقت مقاومت در خود دیده زار بر زار اختیار نمودند و چون مشیت میزدی آن بود  
 که مالک ملک هندوستان کرد و ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده  
 در او آخر ربيع الاول سال نهصد و ده جری کابل را هم دست یابد و در سال نهصد و شصت و نه  
 قندار را تسخیر نمود چون این زمان اولاد صاحبقران را مرزومی گفتند فرمودند که ما را آنچه  
 آرسن باد شاه گویند و در او آخر این سال شاهزاده محمد یاقون در کابل تولد یافت و چون در  
 سال نهصد و هشت و شصت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد پادشاه بسمر خود شاهزاده  
 محمد یاقون را که سیزده سال بود حکومت آن ولایت را مرزوم صاحب چون شاهزاده آن ولایت  
 را از دست دشمنان سرون آورد و جنوبی بدخشان که در فن معاملت داشت و از مجلسان  
 شاهزاده بود قصیده مضبوطه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معاد تاریخ و غیر آن که  
 در قصیده میرسید ذوالفقار شند دانی که بنام خواجہ کشید و بر مرشد مضافه و در قصیده مصنوع  
 سلمان سادجی که در مدح غیاث الدین مرزیرودا حفته مندرج بود و در قصیده خود درج کرده و  
 غنی الولی قاضی این قصیده در علم سخن کارنامه است که سخن طرازان از اینان مثل آن بحر و قصود متوفی  
 اند از آن قصیده است این جمله بیت

ایات

شهبانای رخ لاله در سرین خلعتی  
 جی پنجم لب از فتنه زینکین شده خندان  
 نندازم خط و کسره در کجای قد تو گل  
 شود ظاهر قد تو فتنه بستان و دم جلا  
 در نشسته این و بهیت که بسیر می شود از این مطلع که بسیر بحر توان خواند بر می آید

روح الاماره و السريره و هذا هو السر و ربحان  
 و اگر این نکست جوابه ماین طریق مطلع میبود به قصیرت قافیه  
 حلقه نو سره و ربحان حد فو لاله و سر  
 و در ضمن جواب است قصیده که بعضی کلمات سره و لاله اس قطع است و تاریخ پنج بهشت بر می آید

تالیف

توئی ساه ساناں دوران کہ شد  
گرفتگی حیران و تاراج شد  
در سہ ہندسی عری مار سہ غریمیت تسخیر مہ وستان محمودہ مہوجہ السمیت شدہ و حوالہ لاسور  
دو بیالور و دیگر مالک ردا تسخیر محمودہ تاراج آں یافتہ

تاریخ فتح

ظهیر الدین محمد شاه مار ...  
 به دولت مستخرج کرده حمله بهند ...  
 و چون که فتح دسالیور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود ...  
 یافته اند و در فتح کابل مراجعت نمودند و در سنه هجری ۸۰۰ ...  
 عمریت و خبر دینا نموده و حضور در پایگاه ...  
 رود ختیه سلج محمدی الثاني ماسلطان ابراهیم لودی ناساه ...  
 واقع شد ماکو در جمعه هفتم ماه ربیع سال هجری ۸۰۰ ...  
 کشته شد و دولت سلطنت احمد افندی بلیعه دسیر و یک سال ...  
 مرث به بادشاهان ارادالاد فاعده و عمره برکت و پناه ...  
 فتح تاریخ دد اردم در چهار سنه سپهر مذکور داخل ...  
 دو مار دای ممالک بهر دستاں کت و حدان حرای و دحای ...  
 مانز اند عربی و تاریخ اس سلج نظام آعه ...  
 گشت در مانی اس ابراهیم ...  
 در ماه و سال و دسالیور ...

بعد از فتح شاهرود محمد جاپون را ناکره و ستاد دین تار این ایجا اصبط عایه در دیار کربا جیت تمام راه  
 از اولاد حکام گرامی الیاری الحاسی مدائنات شکست نمود که هشت متقال فذل داشت دشت و هشت  
 را یک متقال میگوید و جویان قمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام پنج سکون گفته  
 نمود و چون آگره محل نزول بادشاه گردید روزی که نهم ماه جمادی الثانی بود سیصد و بیست  
 و سه سر محمود بسکندرتاه و راه سالکاکه مالکبه سوار و یکجک آورده بود به غالب آمده مسج یافت  
 شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدردان تاریخ این فتح عالی رافع یادشاه اسلام یافت  
 و میرکلیو پیر از کابل پس تاریخ نوشته فرساده و امیر شاه در کتاب واقعات ماری که خود  
 تصنیف نموده می فرماید که در فتوحات سابق نیز این توار در فتح دیالیور که در سطر سرج  
 رود داد بود تاریخ آن دو کس در سطر شهر سرج الاول مایه بود و چون در سینه بمصد  
 سی و چهار در ارگ کابل بر قلعه چندیری مسج یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یا فتح  
 گویند که ادرک بادشاه درین غایب بود که سیج زین صدر و قنقله مکار مت رسید بر شید  
 عمرت حدت شیخ کف پیش ازین بهف شال جیل ساله بودم و قبل ازین بد و تالی جیل  
 سال در ششم و اکنون سر فصل دارم بادشاه بی نامل معصود شیخ در یاف و تحسین و جود  
 بیت ارباب شاه است که باز آئی ای اهای که بی طوطی خلعت به نزدیک شد که راه  
 رود استخوان مس : وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و بیست و هفت  
 ابجری که مطابق است و ششم نیمه اگر بری سنه مکار و یا نهصد و سی میوی بود در طره آگره از غار  
 تب رحم ایردی بهوب اولاد راغ نور افشان واقع شود اگر آباد که حال ارام باغ شهور است  
 ناسته ماه است دانسته بعد لاسن را کامل برده و فن نمود و مولانا شهاب الدین  
 مسماهی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از ان بدو نوع تاریخ بر می آید و تاریخین  
 تاریخ را مارنخ صوری و معنوی گویند مع در نهصد و سی و هفت بوده داین ایان  
 که هم تاریخ جلوس مالون بادشاه است نیز از مولانا مکار است

تاریخ وفات

شبه خسران شاه بایر که داشت دو صد منده مانند حمشید و یک  
 محمد جاپون بجانش نشست : جوط مد عمرش اجل کرد سیط  
 جویر سبذ تاریخ ایدل : بمک : مالون بود در ارث ملک و بی

یادشاهی که شهباز التمش .. سده و دو صد و هشتاد و هفت  
 جو و هفتاد و یک در عالم .. رفت از عالم خراب آباد  
 حرد از سال فوت او رسید .. گفت باک بهشت رزق می داد

۹۳۰

دارین قطعه بهشت تاریخ و فاش استخراج می آید یعنی از چهار مصرعه با چهار تاریخ علیحدگی  
 بر می آید و از اعداد حروف فی لفظ مصرعه اول حروف لفظ دار مصرعه دوم تاریخ دیگر از حروف  
 لفظ دار مصرعه اول و حروف فی لفظ مصرعه دوم تاریخ دیگر و همگی از مصرعه دوم و چهارم هم می آید  
 دستور دو تاریخ دیگر استخراج می گردد قطعه تاریخ ایست

۶۲۰	۳۱۰	۶۲۰
واقف احوال عالم معبد لطف الهی	ماد ساه و هر مار با کمال عدل لود	
حای خود و من اندر گرد مار ماد ساه	سال جان او گردید حال و خوش گم	

و این سه تاریخ از مولف را قلم الحروف است

لمولفه

سال فوتش ز عقل رسیدم .. می مار و فاش کرده گفت ..

۹۳۰

چون نزد یار و مار شاه .. ایضا .. تاریخ او قصه الهی

۹۳۰

در مقصد بهشت و بهشت آمد و ما به در جهان .. ایضا .. بر مقصد دسی بود و چون فتح گردید  
 تاریخ سده ماه جم بود بهشت سی و هفت .. از جهان سرو کسید و در درج سوخت  
 در روضه مار شاه که در کمال واقع است تعمیر ساخته شاه جهان ماد ساه است که بعد فتح فتح و حیات  
 در سده یکم از شاه و شمس چری معاذحه و بهر فرا اب آن روضه اس حله کلام مرقوم ساخته  
 اس سحر لطف و معده سحر که سحر و کاه و کسبان سب و حله و کویا لورما و اب مصلی اسلحی  
 نظرگاه عالم مالا لعی روضه معده ماد شاه معرا و به راه رنخوا و در سگاه حضرت در روضه لطف  
 طهر الدین محمد مار شاه ماری که خزان عمارتی توان ساختن نموده این تیار رسد تمام است که رسیده  
 سالیست سراسر با یالیست در نگاه الی الی المظهر سبها اب الوین محمد صاحب حقان تا قیامت جهان آباد

تاریخ و در درج سوخت

غازی بعد فتح پنج دینشاه درازنده قلم خاں اور پنج دسترخوان و قنات و بقیه از کار طلساں سردار  
 او دمان سرزمین پان کرده و دردی و نریزیت او و طور سباه درم خواه دمان میداں که بعضی کرم کار سار  
 حقیقه نصیب این میاز منند و دولت و امان این بده سترمه احسان حضرت یردان گنسه امر  
 سال نوزدهم جلوس منیت مانوس موافق یکهار و بجه و تسس در عرصه دو سال بچهل هزار و دویست  
 یافت فقط و مرار سر که اندرون ر و صده ندر کورس این انیات در تاریخ و قات او نوشته اند

تاریخ

مادناه که جنیت تامی نور السه  
 ابست ارتومین و فیض فتح فیروز سباه  
 عالم اجسام را کثرت و شرف را دل  
 به فتح عالم ارجح چون نور کاه  
 ش جو زد و سس مکان دشوان در تاریخ

۹۳۴

دست سلطنت مایه شاه از روز و قات پادشاه در و جات جو در اند جان و هندوستان سی و تسس سال  
 و دو روز از انچه از تاریخ فتح هندوستان بدست حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و دشت عمر قبل  
 و هشت سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد و جات حضرت در دوس ملکائی مقرر یافته وقت رحلت او  
 ایشان چهار سده ال مانند نهم هایدون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هند ال مرزا

تاریخ احداث شهر که مغظمه

چون در سینه نهصد و چهل و شش سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم مادناه روم شهر که مغظمه اعدا نمود تاریخ ان

تاریخ

در عهد سلیمان ستر و صفا  
 بر سید مرد زمان تاریخش را  
 اند کرم که نهری جو خرات  
 گفتم سوی که اند آب عرفات

۹۳۵

تاریخ حوض لطیف

شخصی نام لطیف در سینه نهصد و چهل و شش حوضی احداث نمود تاریخ ان غزنی تسمیه گفته  
 که اگر از اعدا و حوض لطیف عدد فقط آب که سده باشد دو رکن تاریخ بر آید

۹۳۶

از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر الوحدید علی که الملک عبدالرحمن خود یعنی امیر ار و من در سینه نهصد و دشت در ولایت لار که

است مرشد حکومت بیکه زده لعل و داد کوسید تا آنکه لعل شهر گشت و دسد بحد و  
چهل دست ظهوری عقل رسید و این ست در تاریخ مل دولت

حوالہ سے مندرجہ ذیل تاریخ سے عائد تاریخ سے حاصل  
 مولانا شہاب الدین معہی

در من معاصیاریت کمال در است همراه پارسا به عهد آنکه در سنگ بدای و مفرات او اقامت در است  
مستقبل است که مولای بدکور رساله رتیس در توضیح علم معانی علم کرده بهایول ماد ساه و ستاد ایست  
در مطالعه این رایحه حاصله لائق بودی و در ساعت ۳۰ امس ر عجم رفته ملک عرب است  
در نامه نو در دل خروال طرب است هر کس در آرد رساله مای نام او تو را آورده معانی است  
بالله مولانا در رساله به عهد و جبل و دود بحری در زبان دولت بهایول ماد ساه نو ت کرد و احو به  
بیرموتک تاریخ حیث السیر تاریخ دعات او سها ب انصاف یافته

مولانا اہلی شہراری

ار سر ای کرام و فضیله عظام بود و در سنگ ملازمان شاه اسماعیل با صبی انتظام داشت و با امر  
علیتش را که تمام قضیه مصحح خوانده سلمان را با اسم آن اده متع نموده و عیب مصحح را در ماده  
کرده و امر علیه الصاف داده که بهتر از سلمان گفتند و فایاد در سه بهر چند و چهل و دو  
واقع شده و در سیرار است و مادرشاه مهرالود اجلی تاریخ و فایاد است

شیخ محالی دہلوی

سید فاضل و ماهر و دیار بوده در موردی نام احوال حال بود و تخلص حلاط داشت چون عمر  
سه ساله میرجوئید سما والدین حال نام و صافی تخلص کرد سید الفاضل در تصعب است  
در زمان الوعده سلطان حسین مرزا کراسان رفته و تا آخر عمر مرزا امان دیارگاه امید در بهار  
نمود مصاحب سلطان شکوه بود مادرش مادرش احترام او کمی آید و دو جایول مادرش را بخت  
او بیست و هجده ساله بود و او فاضل می نمود از ارباب اولست و مادرش را گرد گوشتی بر لب ترن  
و آن هم ز آب دیده صد چاک مادرش در سنه هجده و چهل و دو هجری فوت نمود و در ارباب  
در ده پنهان کعبه واقع شد و الفاظ حسود و بددای <sup>۹۰۰</sup> بار کج فوت او است و این امام در تاریخ  
رحلت او از عمر الواعده است



تاریخ

خود را به خدا جانی بود . عاشق و مست لایالی بود .  
 سحرزگین و تازه اسن کجبان . اسب سحره سحرای سیر و سیر  
 لقبش را دان زردی بقیس . بود بی استباه قمرالدین  
 سال نقاش لغزت و نمکس . خودم گفت ماه حمله سرکش

۵۳۲

اندرون روم که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو نزل از غزهای اود و حید ایاب از  
 چون مرقوم نموده اند مطلع اش اینست که اگر بگویند که سیه کاری ما بود و هو تو چشم  
 امید داری ما . شیخ عبد القدوس لنگوی

زدمت پیرش بخ هذست و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است ریت و سیوم مجادی النانی  
 سه نهصد و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند

۹۴۲

سلطان بهادر شاه کمراتی  
 و له مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکه نام داشت در بابه رضا  
 سه نهصد و هفتاد و هشت بلطفت کرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال و نه ماه و تاریخ بخت

مجادی النانی سه نهصد و سی و دو فوت کرده و در کتب پدر خود مدح گردیده و بعد از مظفر شاه  
 لشکر سلطان سکندر شاه و ده ماه و شش نر در حکومت محمود و تاریخ نوزدهم شعبان  
 مذکور گشته شده که از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکیه خج بود بر

تخت نشاند اما بهادر شاه بر درک مظفر شاه که بطرف حوینور رفته بود و از اینجا بزدی باز  
 آمده و در عید رمضان سه نهصد و نهمین مقام انا و احدا و خود گردید و عماد الملک را بدست آورد  
 از حال بخت در سه نهصد و سی و هفت تسخر مالوه نمود و بعد از حکومت نازده سال از بهایلو

ماد شاه شکست یافته بهجت نذر دیت رفت و در این بنا به سیوم رمضان سال سیصد و چهل  
 و سه در دست فرنگیان مقتول شده و غری دریا قمار کرده تاریخ ابو افند را فرنگیان بهادرش  
 و سلطان البرک شمس الدین و قتل سلطان بهادر یافته اند و از وفاتش امر سلطان محمود

۹۴۳

ثانی را که برادر زاده او بود بر سر سلطنت نشاندند  
 ترشش در اکبر آباد قریب نای کی نشو ویدی تاریخ موجود است و فاقس در سه نهصد و چهل و چهار

بحری لوقه آمده از کوه اسرار و قیره که رتربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن ساجی  
ذیل کتبه مسطور است

حوال سرود قدی کلعدار در غنائی  
راصل جل کهن لودار رسول خدا  
فاد در کف اهل علوم ظلم در دین  
سپید گشت درین سواهی دیباده  
گدسته لود حور راه دی اله  
رسال بهسد و جمل چهار لودارون  
امیر سیه جس بهسد شهیدا  
که اس سید قریش اهل حوال

۹۴۴

بر سر تربت ماحول کردی بهجت که ریاست که رمدان جهان جوا بود

### مابقی احوال بادشاهان شیروان

عول فتح لیار ملقب شیروان ساه در بهسد و شمس بحر ی بدت شاه اسمعیل صفوی کشته  
شد لکس بهرام ملک فایم مقام دالده کرد دیده لودار یک سال و سه روز و شش  
غار می ملک که در غاری شک در مصوب است دالی سیروان سده در سه سال و چهار  
در گد سب برادرش سیج آرا سیم مسود ساج ساه من فرخ سار قنای حکومت نوشته  
در بهسد دست و هفت هزار مت شاه طهماسب صفوی س ساه اسمعیل صفوی آمده لود  
خسرواه مختار گرد بدودر بهسد و سی فو کتت بستر سلطان خلج جوی در سده اولاد  
لود لودر مشا برت ساه طهماسب مختار کتته لوسی و قتر ساه اسمعیل داله حوا بر ساه طهماسب  
صفوی لود دیکاله کاج خود آورده من حبت الاستقلال امور ملک دمال بی برداشت تا در بهسد  
و جمل بد و در یک لحام خلد تاج ساج ساج من سلطان درج من سیج شاه لودار فوت عم  
حکومت لکس بد و در فیکه ساه طهماسب فتح شیروان را اس نباده است حبت لقدم  
حاکمیت پیش آمد موکه صفت بد نمود و دست این بر حبت یافته بد لودار بهاد دالولاب متصرف  
ساح طهماسب در آ بد و این واقع در سده بهسد و جمل و چهار رود داده و لودار یکسال ساج  
بد ساه طهماسب افتاد و آن سلسله متقی گردید

۹۴۴

### تاریخ فتح شیروان از طهماسب شاه صفوی

چون در سده بهسد و جمل و چهار شاه طهماسب صفوی عزمت لشکر ولایت شیروان بوده  
بر سه ساج دالی اندیاد رفت و فتح یافت و لودار یک سال ساج بر بدت و افتاد و مولای

خلیل که مدتها در تبریز لطافت اشتغال داشت و در مراسم بخودی و حیدر مایل بود در مدح و تعریف  
قصیده عرا گفت که از هر مصرعه اش مار پنج فتح ظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته  
مولانا صبح الهی است مطلع اش اینست

۹۴۴  
آمد از باد صاخر ده رحمت نهال کی ز بی هری روی بوده بر نشان

۹۴۵

خواجه محمد شریف بجرمی

را در زاده مولانا امده اس در زمان سلطان شاه طهماسب صفوی لوزارت هفت ساله نزد  
ابرهه و سامانک ممتاز و سر فرار لوده و بعد از آن لوزارت اصفهان معمر گردیده در کمال  
جاه و صلاح روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش عالم علوی سست

۹۴۵

۹۴۵  
و مولانا صغیری تاریخ فوت او از بن مصرعه که تعمید بر او زده مصرعه گردید یکی کم ز غلامان  
بنی اگرا از الفاظ ملاذ در زاهد لفظیکه را که چهل میسود کم کرده آید تاریخ سر آید

و کرامت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج بجرمی در اگر آباد فوآت کرده و اگر چه عرصه سه صد و ست سال گذشت  
نیز بتشخص لغاصل چند قدم بیرون از احاطه زوضه نواب اعماد الدوله الی الان موجود است و  
بر معجزات آیات قرآنی مرقوم و بطرف باطن احمد کلمه منقوش : و ما بر حور و نفوس

۹۴۵

سلطان بن مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون با و شاه غازی این طهمیر الدین محمد بابر شاه  
بن سینه چهارم ماه ذی القعدة سال هصد و ستیزده بجرمی در ارگ کامل از لظن با هم گم  
که از نسل امان و اشتهاف خراسان لوده و لبب عالی البشان نسج احمد جام میرسد تولد

نیز برقت چولا امرودی تاریخ آن سلطان همایون خان یافته و عنبر نری ست خروز قدر  
گفته و نیز ماد شاه صوفی و خوش یاد تاریخ تولد او ست و خواسته کلال سامانی این تاریخ  
بتعمیه یافته

۹۱۳  
سال مولود همایونش مهت زارک الله تعالی قدر

برده ام یک از تاریخش تا کشت میل دو چشم بدر

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن کعبه تاریخ برقی آید شمر طانکه دولام در لفظ الله گرفته شود  
چون حضرت فرزند و س مکاتی نبی بدش نابر شاه این عالم غانی را بدو دهنود حکم وصیت و

فائده از سهیل باز که تسهیل آورده در سرعت چهارم یکی خارج سهم حامی الاول  
سند هفتم دسی و هفت هجری در دار الخلافه است اگر که نایب تحت سلاطین هند وستان بود  
ایک سریر آرای سلطنت گردید و بر یک از مسومان در گاه را مواحب و مهابت کمال ندیم  
مقرر نمود و بر یک برادران خود را جایگزین دادند و مردان کاران کامل و قد نایب عربی و حجاب  
مقرر کرده سهیل بر سر کرسی و او بر دسره کار الوه مردان اهل مکرمت محمود و در حجاب  
مردان اسماال ملق حال مردان اس سلطان محمود سلطان الوسیع و رحمت محمود و رحمتی  
بعد از دور جلوس سرور با خمس موافقه شده از سخاوت جلی یک کسبی ار در بر کرده مردم  
بخشید و این جهت بر آن تاریخ جلوس کسی یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در شهر الملوک  
یافته اند حاکمیه از این رمانی مفهوم گردد

محمد ہمایون شاہ علی گڑھی .. تاکج ملوس .. کہ حر الملوک است ادر سلوک ..

حور مسدود شاهي ليست - سه سال تاراج چير الملوك  
 نهكس ماه از جلوس رتبه طوعه كالجرتوه سه مد حاكم اكا دوا رده من طلا ما ديكر  
 مسكر كرده عا سه اطاعت بر دوس گرفت دكر ملك ديكر مير دخت لقرن ياد سه  
 در آمد در سهصد و چهل و نوري در د دار الملوك ايلي ر كارد بر آهول سته دي اسكس فرمود  
 نام آنرا دوس ماه نهاد مد و نكي از فضل تاراج اكل در سته ما د سه دس بيايه يافه جول در  
 هفتد و چهل و دو و نوري سام در را در سه طه باب صغوي حوا سه كلان مك را در سه ما رفا صره  
 نمود در را كفا مال را در ما د سه ار لا نور ماعله رفته سام در را ريكب داد اين مفرعه  
 تاراج سه رده ما د سه كاهران سام را و مولاي ميكي اين تاراج بطريق قتمه گفته

ماہنامہ

آنکه که باج و کاسه زرد در نظر نمود  
در رم در رم شکل فراخی و نفس تمام  
برسیدم از حد که چرا باج رها  
آنکه آنکه لاله حرا در پس مقام  
کفتا سپهر ارنی تار مع این مع  
آنکه تلخ در رکت سیاه کام  
حول غده رمالی از مع الرمال اس سلطان حسین مراد سرسورس بر آورده سکه تمام خود  
نموده در آخر در نمود سلطان بهادر کراتی جویت مباران مادره در سه بهر چهل و

بحری سرسلطان بهادر لشکر کشید و او شهر نهم شده در نزد کرخت تارخچ این داهه دل بهادر یافت و داد شاه تمام کجاست بهتر شده قطع جانبا نیر این فتح نمود و یکی از فضل تارخچ آن اول مقصد سفر یافته بعد از آن سلطان بهادر کرختیست بسمت بندوب رفت و در اربابا از دست زندگان گشته شد و بهایون بادشاه در اندک فرصت از قدرت تارخچ به بهادر در حیطه مضط آورده و استقلال می تمام بکارده بعرض گزید تا آنکه در نخست ایام بل دهم از سلطنت در بهیم ماه سنه نهصد و چهل و شش بحری بر گزید و سلب اک از مضافات صوبه بهادر عرف عظیم آباد و ۹۸۴ و در جنبه ثانی تارخچ دهم غم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شش شهر شاه افغان از قوم سور پخت یافته و از سیل افغانی برادران که اینان هم مخالف سنده بودند تنگ آمده روی جانب خراسان و در نهایت با بعضی احوال او بجای دیگر گشت خواهد کرد

شیر شاه بادشاه

از طریق افغانان قوم سورت و نامش فرید خاں بود و چون شیر ی را گشت از آن بسبب او را به شیر خاں می گفتند و بعد از آنکه سلطان بر مالک هندوستان گردید طبق شیر شاه شد بدوی ابوالهیم خان در زمان سلطان بهلول از رده که مسکن افغانه است به هندوستان آمده در خدمت او روزگار بگذرانید و بدین نیز در ملکی جمال خان که در زمان سلطان سکندر اطاع جو بود و بسری برود و سبب سلام و خواص پوریا گیرید پیش که حسن نام داشت مقرر بود و شیر شاه نیز از پادشاه در مشرف جاگیر یافته و او در سنه نهصد و چهل و شش برهالیون بادشاه غایت آمده و بار دیگر در راه غم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با دیار بهاموده و در خدمت داده ملک هندوستان را به تصرف خود آورد و بتارخچ بست و بهنم شوال سنه نهصد و چهل و هفت بحری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تارخچ جلوس انیت

تارخچ جلوس

شاهنشاه شیر شاه کرد و در وقت گشت بهت لب رفیع و عالی دوده نشست بهت و بهت شوال تخت شاهان جهان سای او سرورده تارخچ جلوس گفت غایت از غیب ریب او در ملک سلطنت افزوده

و شیر شاه بعد از فتح یافتن برهالیون پادشاه در سنه نهصد و چهل و هفت بنام صفت کرده و تارخچ از شهر لاهور سرب در بای جلیلم قلعه سنگین در کمال رفت و اسنوار ی تعمیر ساخته که تارخچ

موجود است و نام آن قلعه پنهان خورده نهاده و این قلعه ما بهام حلال حال که سرخورد  
سرساه بود احکام یافته حالیه این تاریخ سرور داوره آن قلعه مرقوم است

تاریخ

بمهرت گدسته تواریخ سال ۹۳۸ بهصد جعلی است حلال

مناکرده این قلعه سنگین حصار سیه شاه شیرست عالم سحر

نقل است که چون ملو جان حاکم مالوه در بهی از سرساه مبرم شده دست او افتاد و بعد از  
حدی اردوگر کتب سیریه این مضرعه خواند ع ما نایه کرد دیدی ملوی حال گدسته  
سج عذ الحی که حاضر بود فی القوراس مضرعه مد بهی گف ع قوی است مصطفی رالاحر  
فی البیدی دریا بمکه سیریه قلعه کالحر را حاضر نموده فی حمله القافا در ماروت الت  
گرفت و سیر شاه ناگری از امر اسوخته سنا بهمدال رود فتح بر کالو یافتند در احرا که کشت  
نام داس سیر کرده مش سیریه آوردند چون مرده فتح سیریه رسید گف الحمد لله و  
حال بحق سلم نمو، این دافعه تاریخ دواردیم ریح الاول سه بهصد دما و دود جری قوی  
آمده تاریخ این محله غیری در الفاظ و الت مرد یافته چنانکه از این رمانی معلوم گردد  
تاریخ دفا

سیرتاهی که از بهاب او سیر و رات را نیم بی خورد

۹۵۲ حوین رفت از جهال مدار لقا گشت تاریخ او در آتش مرد

دسرساه از سکا و دیار گاول تا آب سده که مسافت کلهار دما لقا کرده است در هر کرده س  
ساخته و راه دسیار سنگ و چنکته ماکرده و سسی سهر یا مام خود میل سیر گدسته که در چار  
کردی قوی سب و سیر کوت آمادان نموده گوید که چون دی آسته دیدی گفنی که حب در  
دوب سری دمار تام سلط من رسید و که اهل عالم مد مد که جانی کردم و دست سلط  
ادار در بر بهیت اچالون مادسای در قوی حج سال و دو ماه است مضرعه امر در سهرام سب  
لعه از لکس سلم ساه بر سر بر سلطت مده گدسته در بعضی تواریخ مرقوم است که سیر ساه در  
بهصد دیاه دسه نوک کرده انا تاریخ مذکوره الصد در تاریخ که سرکاری باولی واقع و بیله  
سوشن است صاف ظاهر است که او در سته بهصد دما و دود فوت کرده فقط

کهاری باولی

ابن باولی در عهد جامع حسبی تقبل لال کو ان در سلیمان آباد واقع است امرای الکک طرف  
خواجده عبد الله لا ذر فریخی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی تسلیم شاه ابن شیر شاه بنا نهاد و  
در سنه هجری پنجم و هجده و هشت مائیم رسانیده اندر شش ایالات موجود است و عمارتی احمد بن خطیب  
سر دروازه و دیوار آن منقوش است آنچه که در دروازه کمره است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد در مان سلطان السلاطین والطف السلام شاه بن شیر شاه سلطان  
سلطان الکک و سلطان بنای کرده این چاه توفیق الله و مروج رسول الله ملک عمار الکک عرق حجاب  
عبد الله لا ذر فریخی بار الکک خیریت و عظمی سینه اشنی و حسن و سعادت

شاه طاهر و کهنی

برادر خود شاه جعفر است در ایران به بند و سنان آمده مورد الطاف و اعطاف بهایون مادر شاه گزیده  
بعد از آن بنقریبی بکک دکن رفته لیکن نظام شاه کوی دولی گوگنده پیوسته و فاش در اندام  
در سنه هجری پنجم و هجده و دو و اضع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند

جغتای سلطان

حوالی بود از سلطان مغول در حسن صورت و سیرت یکانه در کرد و منظر خاص بهایون مادر شاه ملحوظ  
بحسن التفات مشهور در جمله وقایع که در ایام اقامت بهایون مادر شاه در کامل حادث شد یکی  
خون جغتای سلطان است پدر و پسران او این جهان را بنحایر مادر شاه بغایت کران آمده و فاش  
در مشهد و نجهار دست به وقوع آمده و در امانی در عورت او این تاریخ ششم گفته که در عدد و لفظانی  
چون عهد و لفظ کل و در کرده شود تاریخ برآید

سلطان جغتای جو کل کلین خونی یک اصلش موسوی خاں راه نمون شد  
در کسم کل عزم سفر کرد از بنایع در بار عیش عجب صفت غرق بخون  
تاریخ وی از بلبل اقامت رده جستم در گزیده شد و گفت کل از تاریخ مرد

شاه علی و الکک بن مجذوب

سرف شاه علاء اول ملول اس سید سلیمان گوشت که او در دیشی صاحب کفن و کرامت محامد بهایون  
مادر شاه بود در گاه او در ملیده اگر آباد در محله ماسی کیفته وی تا امروز موجود است مشهور بر گاه شاه

دستبرد خور و متسلل مر است گوید که شاه جی اس مسی را بدست خود بگیرد و سده کوه دوازده مایه  
 او نیمه مسی بر سر ریس و در رسته و کندوی که بر سر راس غاماں است اندرون آن آیات و انی مردم  
 است و تاریخ و فوات او که بر سر سہای روم نموده او سده کوه مذکور است که کنگی حاکم را ایل کشید  
 بکار در سال او که بر دمنو لیالی در گاه موجود است حال مستعاد میگردد که او با امار سلطنت مسلم  
 سر سیر ساه ریده کوه دوازده تاریخی که در آن کتاب مستطوره است در یافت سده که او در سہ  
 ہند و سہا و سہ جزیری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاء الدین محمد و سہ در مدہ کرد کسی ردا مطلوب مرعوت  
 سا کہ سہ ہاں از جسم مردم جووری کو سودا ر دہدہ خوش  
 جو گفتم حیثیت تاریخ و فوات جز کذا علاء الدین محمد و  
 و اس تاریخ ار کتاب محمد الواصلین لوستہ شد

۹۵۳

باز

عارف راہ حق علم و تعین سہ عالی نص علاء الدین  
 دات او لود سالک و محمد و بکہ جو دود طالب و مطلوب  
 لفظ محمد و علاء الدین صم کس و سال انتقال من  
 مرقد او اگر آباد است مکان جای نہیں دار ساد است

۹۵۳

### ذکر عمارت چہل رستہ در قندہار قدیم

قلعہ قندہار قدیم کہ حالا در اب و دیران افادہ است و نیم کوه عربی ارمد ہار جدہ فاصلہ  
 دار در سر کوبی واقع است چون قلعہ الدین مامر ماوسہ بعد از فتح بدخشان و کامل و قندہار  
 اطمینانی حاصل ساخت چند سال پس از فتح ہندوستان اسارت فرمود تا در سر دسکے  
 آن قلعہ بر مرار کوه مذکور مای عمارتی بہند و جہب بالار من آن مکان کوه را ترا سہدہ چہل  
 رستہ نامت سارند اگرچہ اہلکاران سرکار جسارت غلبہ فی لوف در احداث آن مکان  
 معلول سہدہ اما بجان مستعاد میگردد کہ اس عمارت بعد از وفات مامر سہا در سہ بہند  
 سہا و سہ جزیری در امان مکر ہما یون ماد سہا از تیر سہا ہر شب یافتہ لظرف اہراں رفتہ بود و  
 ماہنام مرار کامران و محمد شگری مراد راں اہمالون ماد سہا با تمام رسدہ و حالا این عمارت



مشهور است که پسر پادشاه بنویسند و در دینی این مکان کتاب فارسی بسیار مرقوم اند  
و بخان مقبوض میگردد که بر سر خطی ازین کتب در ایام ایلان مرزا محمد عسکری منقوش فست و بنویسند از آن  
حسب الاشارات بکر شاه مادر شاه در سنه هزار و شصت مرقوم نموده اند اگر چه در بعضی مقام امیر  
سایلی حروف کتب زایل گشته اما هر قدر که منشی مومن محل که در سنه یک هزار و دویست و چهل و شصت  
هجری یگانه وقت مرگش بود و نقل گرفته جذری از آن درین مقام منت می گردد

کتابه مرزا کامران و مرزا عسکری  
در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت کردون سلطنت مملکت نیاورد  
شمار مکرمت انار نواختن زرک کامکار اعتضا و سلاطین کردون اقتدار علامه ناصرستی دار  
ستیمسوار صفار عدل و احسان اعدال گاهی ربین و زمان المشهور بالظار عصایت الله الواعز  
طیبر الدین محمد مایر بادشاه خلد الله علیه و سلطنت فرخ قند بار نمود در همین سال امر عالی به نمای  
رواق جهان نمای که سر فخرتش مهادت ایوان کیوان رسیده شرف لغاد یافت و تمام امر تمام  
در نیمه های اولش محمد کامران بهادر که شرفا کاف عدالتش ارین به طای در گذشتة نفوس  
گردد در حجاب اشارت علیه فی توقف مهندسان صاحب هنر استادان ماهر دانشور و علمای  
و طالع فرحمده اساسی از انداخته و عمده و اسرار ان چابک دست که هر یک سر آمد کسری و کما  
مملکتی نمود و فاق حدائق و بهار در احداث آل نظیر رسانیده و چون شاهزاده شاهر  
ایالت و مملکت قند بار را برادر ارجمند سواد و بار مکرمت انار مکرمت شکار محمد عسکری بهادر  
طول عمره و فاضل علی الماکس بره و احسانه نفوس نمود و در ایام ایلان این شاهزاده عالیشان  
نهصد و سی + و از میان الطایف شاهزاده فیروز بخش که صمد میرس مطرح الوار است  
است در نهصد و سی و سه این عمارت سپهر فرسا نام نام رسیده

کتابه محمد اکبر شاه پادشاه

منقوش مرآت صبر ارباب دانش مگرداند که مملکت قند بار در قبضه تصرف آمای نبدگان حضرت  
شاهنشاه جم جاه ملک مارگاه خلافت بنایه ظل الله جل جلاله الدین محمد اکبر شاه غازی خلد الله علیه  
بود در حینکه رایات کنورستانی جنب استیانی محمد مایون مادر شاه غازی طیب الله تراه و  
جعل الحسن متواه میاس توفیقات ربانی و آینه است سبحانی تسخیر می نمود و مار قند بار از تصرف  
ایر باد و دایان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهستان ای اکثر انامیکم روح سکون

که قول آن از حد و سرانندیب از لبه دند کورا کاس و کور نکالا اسبته و سر لاسوری و سر مرکه  
 که صاف آن برپ بدو سال باد میبود و عرض آن از کمال و کشید بسیار شد و کس که قرب مییم ساله  
 راه راسته مسخر گردا مید در سه هزار در دست قدرت در حیطه تصرف سللا آن در گاه حلایین ماه  
 در آیه ۴۰ امید که عقیق کراکاف عالم را از ناحیه کثرت و انحال حضرت ظل الهی و سایر پادشاه  
 کامکار گردون افتادار شاه سلیم و ساه مراد و اقبال شاه و حرم و شاه و ویر ساه مسخر اولیای برده  
 گردان ران العالمین نمائی سه هزار و هفت پوسیده نمائند که در بابیکه اعلى حضرت حاقانی  
 حکومت قدرت در اسواپ مادر ساه یک خان که علی معوض در بوده بود و مدینه در گاه غده معوض  
 من سه صفائی اما دس سده شتر قدرت سید حسین رنجبر یکس ما حسین ابدال

### شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سه هجده و سیاد و چهار هجری فوت کرده در الراماده حوطه اصف هجری مدفون گردیده  
 تاریخ ارکاب خزانة الصلین

مطهر خانی بران در سن	۴۰	ساه و ماد دین رفیع الدین
مغفونی لود آل قه الکاه	۵۰	طیب الله در وجه و ترا ه
سال نفیس چو در سمار آمد	۶۰	هجده و بیجه و چهار آمد
در حوطه اصف هجری		مرقدش راه میں اگر حواری
آن حویله ماکر آباد است	۷۰	رکامی ذکر ترا یاد است

۹۵۲

### تسبیح زاهدان حسن

در طبعه اگر آما د موضع مست که آن را حسن همین گفته مسگو مید متقل آن مکان گورستانی است  
 و هم که گورستانی و یکسان چه از بر تکر و ترا نسیم و بولید پرواز می که در زمان دولت مالک  
 به فوت کرده بود و بسیار اند و در دوی احاطه آن قبرستان ترمیت مولا حسن که در زمان  
 دولت سلطان سلیم ساه ابن تسبیح ساه در سنه هجده و بیجه و بیست و شش فوت کرده بود و مادر و  
 موجود است و این ایام که از تاریخ وفات او خبر میدهند که در ترمیت او مقوس است

### تاریخ

در حقه فصل مولا حسن	۸۰	هنرمندی مثل جهانی بهار
سده اهل دانش عمر بر جهانی	۹۰	جهانی معانی و کوه و قار

چو کرد ازین دار فانی سفر  
 بدو از ایشان سزاوار  
 بنحوی و برحمت بر لطف یلیم  
 حسان آفرین داور کرد کار  
 بفرمود تار و ج پاکش بر نهاده  
 ملک بفرمود پس از اعتبار  
 بخت قرارش چو شد زین جهت  
 نه سال موفش بخت قرار

۹۰۹

هو لا تا ابو الخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خدص در حکمت که از سطوی اولی در طبابت و عیانت  
 بوده در آخر سلطنت ابو الفارزی سلطان حسین مرزا بهرات رفته و تا زمان استیلائی محمد خان  
 شیبانی در آن دیاری بود و در خان وقت مراجعت دیدار نمود و از آنجا که ده سال  
 نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ نوشتن ازین ابیات استخراج می یابد

سپهر فضل مولانا ابو الخیر  
 که کی دانست اسرار حقایق  
 سفر کرد از جهان فانی و نمانده  
 ز حسرت داغ بر جان خجالتین  
 چو عاشق در غزل بودش تخلص  
 از آن تاریخ اوشه نوشت عاشق  
 سلطان سلیم شاه

۹۱۴

سیر خرد سیر شاه است و جلال خان نام داشت چو آن شیر شاه فوت کرد عادلان کلاهش  
 که در عهد بود در قلعه رشتبورد افطاح داشت و جلال خان را بفرستاد نزد یک پادشاه چون امر داد پادشاه  
 که آمدن عادل خان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبید رشته مبارک  
 بهشت هم جمع الاول سینه نهصد و پنجاه و دو هجری در کابل بر سر بی سلطنت نشاندند و فی طلب  
 به اسلام خان محمود مذاامیان مردم سلیم شاه استنهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران ملک  
 واقع شد و عادل خان نیزیت یافته از جنگ گاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد  
 چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سالان جلوس همیا ساخته باین نایب است و در  
 نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن تعیین یافته اند

سلطان سلیم شاه با فرد شکوه  
 که در کتبش نظم در عدم محوس است  
 بنصب تخت آذر و انصافش  
 در کتبش نظم نماند بایوس است

تاریخ خلوص سعد و ادریس بنو سلیمان بن خلوص سمیت باو است  
 اگر می ار ممالک سد و شمال در تحت تصرف خود داشته در اگر ما مدوم است که او تاج  
 است و دویم دلقعه سه بهسد و نصبت دوت کرده و مدت حکومت او بیست سال و دو ماه و بیست  
 و نه روز بود و تاج رنج رسته مرقوم است که او در اوایل سه ستین و ستمه وفات نامه و مدت سلطنت  
 او سه سال بود و در مراب جهان نامر قوم است که او تاج و دویم دی قعه سه بهسد و نصبت لب  
 سمیت قعه که در یکی از اعصابه او هم رسیده بود رحمت بهستی مرست و کهای و دیگر و ستم  
 که تاج رنج است و بیج حمادی الاول سال بهسد و نصبت و یک از رست و رنج و دلقعه که مر قعه او آمده  
 بود در گزشت و تاج استالس که از آن سه بهسد و نصبت استخراج می باید امیت  
 کمالیار مرده و حنان بسته اند که در سال که سلیم ساه موت کرده در بیون سال سلطان محمود  
 کمرانی در مال نظام شاه کوی مادر ساه دکن بیج موت سد و تاج یکی که از آن سه بهسد و نصبت  
 و یک استخراج می باید امیت

سلطان سلیم ساه که از حسن غاقت آرام بر ساه عرس جدای یافت  
 بودم نظر سال و فاشش که کمال باف مرد و که کلمات حای یافت  
 و قلع سلیم که د واقع سواد و بیج سرب در یک محس لیکر کرده سلیم ساه است و حالا انقلعه را نصیب مرد  
 قلع نور گزده می گوید اگر چه وفات سلیم ساه در گو امار واقع شده اما در سه ساه ام که در سن شصت و  
 سیر در آمد مار آسوده اند مدوول است

### سلطان محمود شاه کجراتی

سه لطیف حال اس سلطان مظفر ساه است والده او سب بهرام خان مادر ساه ولایت سده  
 از اصل تیمیم الصاری دلوله سلطان در سه سده امین و علین و قشما و موع یافته ددرس مارده  
 سالگی مودار فوت سلطان کجراتی در سه بهسد و جیل و سه سوری لطف کرات رسیده  
 متبرین زمانه مادر سال کرات زمانه سلطان محمود بود که هر کس مادر در حوس مار دومت  
 سمری مرد و بیج شحال می بود لهدا تاج اسدای حکومت و کمار ایله ادار لفظ حوس حال مستعاد  
 می کرد که سه بهسد و بیج سواد و قلع سورت را تعمیر نموده و آن قلع محام استواری  
 است در طقات اگر می آمده که مصر اعامانی علام سلطان محمود کجراتی که حاد و نه حال خطاب داشته  
 در سه بهسد و جیل و نصبت این قلع را بر ساهل در یک عمان جهت دفع حساد و رگمان ساخته دس

از آنکه قلعه نمر به در میان الواح خرمی مسلمانان آن مکان میسر آیند و در آن امام که خداوند  
 بفرستد آن را بر راح فرنگان حیدر نوبت گشتیها سامان نموده قصد شک آید اما هیچ وقت  
 نگای می تواند ساخت و چون با تمام رسید چو گنبدی بر زیر دروازه که بر پنجم فرنگان تصور  
 برنگال است شروع نمود فرنگان چون جنگ و جدال مانع حصار نمودند پس از آنکه بطلب نمودند  
 که آن چو گنبد می سازند اما صورت نیافت عرصه افقده یا نژده درج و ارتفاعش نسبت درج  
 اعلاست استحکام بر دو سنگ را بقلاهای آهنی محکم ساخته و سرب را گذاشته در فرجه دروازه  
 ریخته و لشکر فرنگان انداز بارانوعی ساخته که دیده از دیدن حیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از  
 حکومت نیرده سال و دو ماه در سیزدهم ریح الاول سنه هفصد و شصت و یک بجای از دست  
 غلامی که بر تال نام داشت شهبه شد و غسل او را در خطبه سلطان محمود مکره که در پایین کبش  
 احمد که توداق است بجای سپردند سال وفات او از عبارت حقیق با شهادت بیرون می

۹۶۱

و این نظم در تاریخ او از تاریخ گجی معنی است  
 سلطان محمود از جهان جو نردی در خسته  
 در پنج روزی خود باز مره نشه پوری  
 تاریخ سال جلالتش از غفلت حسن مارکو  
 در خست الادای شده انجا علم اراخته  
 خوش باد ستاهی میکند جز شاهی برداشته  
 گفتا که ای گجی اشو سلطان شهادت یافته  
 و چون سلطان سلیم شاه بادشاه و پهلوی و سلطان برهان نظام شاه بجای ابن سلطان احمد  
 نخری دالی احمد کر دکن هجده سال فوت کرده بود و بنیاد بنیاد مولانا علی در الفان و وال خسروان  
 تاریخ فوت این هر سه بادشاهان یافته و چنین گفتند

تاریخ  
 سه حسد در اردال آه یکسال که هند از جدل نشان دار الامان بود  
 یکی نمودن پشته بکرات که بچون دولت خود نوجوان بود  
 و دیم سلیم شاه سلطان و سسل که در هند وستان اها جهوران بود  
 سبوح آه نظام شاه ملکه بحر که در ملک دکن حسد نشان بود  
 زمین تاریخ فوت این سه حسد در جبهه ای سسی اردال خسروان بود  
 بعد از سلطان شهبه و شاه که دارنی داشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت  
 نشاندند

۹۶۱

سلطان محمود شاه  
 پسر سلطان شاه حسن و وفات پدرش در سن و سال او در حال آنکه سیزده ساله بود و ملکه  
 گوالبیار بركت لکاب مدد تاریخ خلوس را که اراک سیه هصد و شصت و یک استخراج می نماید

۹۶۱  
 چو سیه فیروز خان ماسکوه گشت عیلامی در رود اخلال با  
 نام تخت سلطنت های پدر کرد بر سر استیقلال  
 سال تاریک حسن کردم رقم مادر سایی یافتند و اقبال با  
 ملکه است در ماه سال که برادر را ده سیه ساله بود و در ماه راتاریک حسن  
 حمادی الادل سیه مذکور قتل نموده سرقت شست و تاریخ شهادت او ایست

۹۶۱  
 است دولت او در فیروز خان که میکرد ملک ستم را حرا ب  
 رسیل اصل ناکان سردار ال به سواد معوره عمر شش آب  
 حسن لکب سال و فاشش خود حواله کرد شاه ایجا حواله  
 سلطان محمد شاه عادل

عرف مار در حال نام پدرش نظام خان سور که برادر شیر سیه بود که ستم فیروز سیه را که  
 حواله براده او بود تاریخ لک و بیستم حمادی الادل سال هصد و شصت و یکم بخری سرقت سلطنت  
 لک و لکف خود را محمد شاه عادل بهاد و بهول و بهوسه نفال ساکن نقشه ریوازی را که  
 اعیان ملک و مال گردا میدو سیه بدم اسعال نمود تاریخ خلوس او است

۹۶۱  
 حاکم ملک مار خان که ستمه در درو ستم ساکن  
 تحت فیروز خان گرفت نظم کست بر ملک و دولتش مالک  
 سال تاریک دولتش گشم مادر سیه ستم مار و ملک

اراک سیم حال سیم عم سیه در که هصد و شصت و دو لک بی لطفانی بکشت و بکود  
 ادا سیه فرار است آورده دست را متصرف شد و محمد سیه طائب نهاد و در حدود مدینه و لطف حاکم  
 ایما کافی بود تا آنکه در سیه هصد و شصت و سه در حواله کرد و سیه که با بهاد شاه ادا سیه بکمال

روداده بود گذشته شد بهت حکومت او در و علی یازده ماه بود

### فرز اشرف جهان

ابن فاضل جهان است که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران  
در کف کفایت و قیضه شهبامت او نموده و آثار خیر او یکی ابراهیمی است که بلاست که الوافتر حسن پادشاه  
قریب ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته و لادست او در صبح چهارشنبه بنزد هم رسید  
الشیخی سینه نهصد و دو دست داده و در مقام یکشنبه بنقدیم وی الفصد سینه نهصد و شصت  
و دو مری وفات یافته و آه عزت از جهان شده و ابراهیم رحلت او است

۹۲۲

### سلطان ابراهیم

بن غازی خان سورت و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در کالج خود داشت او امر او را می  
محمد شاه را با خود موافق ساخته تا پنج سنه ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو مری  
و علی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس او است

کشت چون تخت منور زین ابراهیم  
سال تاریخ جلوسش ز غرضی بستم  
رفت بر دوست دلاسا و دشمن قویج  
روشن کالبد سلطنت آمد تاریخ

۹۲۳

بعد دو ماه از حکومت او سکنه شاه عرف احمد خان سور با او میار به نموده و علی را اگر را متصرف شد و  
بعیش می گذارند تا که قریب همان ایام همایون پادشاه آمده و دوباره فتح هندوستان نموده و سکنه  
شاه بطرف بنکار حرکت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بودند در آرسه در سینه نهصد و  
هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم آند یار گشته شد  
سکنه شاه

برادرزاده شیر شاه بود در سینه نهصد و شصت و دو مری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت  
نشست بعد چند ماه همایون پادشاه از ولایت رسید و بر و غالب آمده مار و گر مارک ملک شد  
گردید تاریخ از مولف

سکنه شاه برادرزاده شیر  
همایونش بر تخت داد و در جنگ  
که نشست چند بر تخت و به  
به نهصد و شصت و دو از سال هجری

۹۲۴

سکه شش انصهر الدین محمد هایلون ماد شاه بعد از رحلت با قس  
 حوال در سینه نهاده و چهل و هفت عمری از سیر سلو افغان بر میت حورده رد لطف  
 عزای ماد و اندر حوالی دیر بیانی تمام لس از القضا می رسد سال شش پهلای ساه صفوی با بگاه  
 ایران ششام و این قطعه اردو در اوقات خلاص حدود شاه دولت

حسد و انتم لیت تا عشقهای عالمی قلم فاف قامت را نسیم کرده است  
 دور کار سفل و کدم ماد و حوروس طوطی طبع مرا قانع باران کرده است  
 و تنم شمشیر عمری لب برین کوبه عالی اربکین و عداوت بر دامن کرده است  
 التماس ادر شاه آمد ارم که ماس آنگه آنگه با سلال علی در دست اربان کرده است

ساه این خورده را سینه کتونی مستل بر کمال تو میر و اسد عاقل است یک حضور ارسال در اس  
 و این میت در عنوان مکتوب است محمود بیت بهای اوج سعادت مدام مانده اگر ارا  
 گدی بر مقام مانده خنک در ماه ربیع الهانی سینه بهسد و بجه در اهر با شاه ملاقات  
 سد امرای سدره خصوصاً محمد خان حاکم هراس دقیقه ازلوارم عدت دسد که فرو که است  
 نمود و ساه نواله حاه مقدم بهایونی در هایلون مداسته انچه ازلوارم ماد ساهی و بهامد ری مانده  
 بجای آورده و در حبهایی حسد و است دهایلون ماد و ساه در درو حسن عالی الهام  
 گران بهما که راج افلیها بود مادولیت و بجه فعل حیا بر رسم از محال شاه داد و ساه بعد از حمد  
 در در کمال دلدار می و خاطر حوی سال سلطنت از زالی دانسته ساه مرا دلبر در ماد و در ده بار  
 سوار ملک همراه داد و بیا که ماد و ساه با امرای که در شروع سینه بهسد و بجه و دم شتو صه قد بار سده  
 باید دانست و فیکه هایلون ماد ساه از سیر شاه مبرم به در داد می حسد عالی و بر لسانی سر کرد  
 گردید برادرش مرزا کامران از حد اعیان امیدار نموده لسمت کامل ردا سده و حوال در انکار سینه  
 سکه و خطبه مام جو کرده ابواب کامران فی مروی در در کار کرده محققای اجودا بهوس روز کاری  
 سدی مروی مروی و آنحدود و انشکری مرزا داد و در حواصه حاد و نمود و رسم رسالت سسلیمان را  
 که حاکم مد حیا بود در ستاده و است که سکه و خطبه او در در حشال میر ماشه مرزا سلیمان فرستاده  
 الی محقق و باز گردا مید مرزا کامران از بیست و سه سده لکر مد حیا مرزا سلیمان حوال نام  
 مصعب خود و قوت مرزا کامران ساهه نمود کس و ستاده و در استی و و خطبه و سکیم نام اجودا  
 بعد از ان مرزا کامران نصی از محال حشال را از مرزا سلیمان حد ساهت بر دم خود داد



و کابل مراجعت نمود و بعد از مرزا بنال گرفته مرزا مسکری حواله نمود و چند اوقات مرزا  
 سلیمان انکه که مرزا کامران از و جدا کرده بود باز متصرف شد و لفظش عهد نمود و مرزا کامران بار دوم  
 لشکر بافضو سبزو در مرزا سلیمان غالب شد و قاسم بر لاش و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از مرزا  
 خود را بسرداری بر لاش مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجہ حسین مروی تاریخ این رخ  
 را که بیست و یکم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه هفصد و چهل و هشت رد داده بود؛ بمحمد محمد باقر  
 الحاقه و مرزا کامران مرزا سلیمان ما با سپهر مرزا ابراهیم در قندهار گاه میداشت و در روز کار بکشتن  
 تا آنکه گوشت اقبال چهلون بادشاه در قنارغ یافت و دولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهاد  
 و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون بهایون بادشاه با امرای ککلی از امران  
 متوجه قندهار شدند و آن عهده را به لشکرش باه خاصه نمود آخر مرزا عسکری که از طرف مرزا  
 کامران حکومت ایجاد داشت با ما بمیر و آن آمده ملازمت مشرف شد و مقتضای کرم ذاتی فلم  
 بر جریم او کشیده بکباب کابل توجه نمود و در انشای راه مرزا بنال و مرزا کامران را برادر  
 از مرزا کامران که بکینه با و دشمنه بودند چون ترو ملک کامل رسیدند هنگام سب مرزا کامران  
 از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات تاریخ دوم رمضان سال نهصد و پنجاه و دوم  
 واقع شده و اینمصره تاریخ آن نسخ است. فی حاکم گفت ملک کابل از وی بعد از  
 با چاه شاه شهر در آمده و بدو بدیدار شاهزاده محمد اگر که ما در خود در کابل بود روشن ساخت عمرش  
 در اوقات سیال دو ماه و پنج روزه بود و اوایل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر  
 سلیمان که از قندهار می یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران سر یافته از غزنی  
 انکه کابل را باز گرفت چون انبضه بمیلع بادشاه رسید حکومت بدخشان مرزا سلیمان و ملک  
 قندهار مرزا بنال داده و هم خود مرزا کامران را که موافقت و وفاداری او بدستور آورده متوجه کابل  
 و با مرزا کامران کار بنموده باز کابل را انفق سیع الادل شده هفصد و پنجاه و چهار مضبوط ساخت  
 و مرزا کامران باز راه دارشین گرفت و تاریخ این فتح کابل را که <sup>۹۴۴</sup> قندهار یافته بود ازین فتوحات  
 نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافته و بعد از مرزا با بادشاه همکاری کرده اند  
 و هم بادشاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان ما را در آن خود کار بر تواتر داشت تا آنکه  
 مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا بنال لفظ رسید و مرزا کامران را هم با یوس شده بنشین سلطان  
 او هم بکابل رفت داد بدو نگاه سلطان فرستاد و بعد از آن محول شده و رخصت کرد یافت تاریخ فتوحات



باب دوم  
مرثه کامران

یازدهم ماهون بادشاه سنه و الفصرا بعلیم نزد و بطور رسیده در آخر چون دیگر برادران از بعضی مرزا  
عسکری دستگیرند و مرزا مهال بقتل رسیده از همه بابوس گردیده پیش سلطان آدم کشته  
و سلطان آدم ادرار گرفته در گاه همالون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت  
حکم کونزیری کرد و حسب الاراده ارشده کول سده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سال  
در لفظ مبشر<sup>۹۴۶</sup> یافته و این واقعه در او احر<sup>۹۴۶</sup> بهمن<sup>۹۴۶</sup> در مصت<sup>۹۴۶</sup> بوقوع آمده و غیر مومن و خودی  
این مصرعه تاریخ یافت ح چشم پوشیده بریداد سپید و در مرزا کامران در کعبه ابر  
سال تاریخ فایده و هم ماه ذی الحجه<sup>۹۴۶</sup> سنه نهصد و شصت و چهار عالم بقا انتقال نمود و این مصرعه  
در تاریخ اوست بگوشتاه غروم در مکه ماند لفظ مکرانها به گرفت تا تاریخ برآید و قاسم  
کاهی که در سفر حرس با او همراه بود در تاریخ نوشتن این قلعه گفته

۹۴۳

کامران آنکه بادشاهی را کس نبود است عجب او در حور  
شندز کامل کعبه داکا : خان کتی دوا و قش بکاک سیرد  
گفت تاریخ او چنین گاه ای . بادشاه کامران کعبه بر مرد

۹۴۵

همین تاریخ لفظ بادشاه رابی حرف باید نوشت تا تاریخ برآید از مرزا کامران یک پسر مانده  
بود موسوم به الوالقاسم مرزا در غایت وطن دزدکار در جوانی سال نهصد و هفتاد و چهار بکلم  
الکرشاه در قلعه گوالر که در اسکی موس بود بقتل رسیده <sup>۹۴۳</sup> فلان از کامران نام و دانی

۹۴۳

تاریخ وفات او سب اما بکند دکم میشود  
مراجعت نصیر الدین محمد هما یون بادشاه از ایران و فتح هندوستان  
چون هما یون بادشاه را از طرف سورتس مرادان خاطر جمع شد از او به هندوستان کرده در او بطوری  
سال بهصد و شصت و یک هجری منوجه به و نشان شد و در توجیه از دیوان بهواجه خانیه شیرازی  
که انرا دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تقاضا دل جیت این ست برآمد میت ددول از مرغ  
همالون طلب و رساند او را که بازاری در غرض شهرت نمود در وزیر که سوار شده فرمودند  
که غرضت هندوستان در خاطر است الحال از کس که شهاب یک دیگری آید نام برسیده مال گرفته  
افشار اول کسیکه میدادند دولت خواسته نام داشت چون پیشتر فرستاده افشاری پیش آمده

که در آنجا نام داشت مادستان فرمودند که خوشه ناسد که محسن سیوم را سوادت خواسته نام  
 ناسد بعدا ساعلی شخصی شده ناسد که نام او سوادت خواسته ناسد او سوادت این قصه در سید جری  
 سده احمد در سید جری همدستان کرده و اعظام نام الی نموده بعد القضا ای کرده سال که  
 در سید جری نام سال اول از قوم اعیان یعنی سید شاه و سید سلیم ساه و سلطان محمد عدلی  
 و سلطان ابراهیم و سید ساه و سید دهنه نشسته بودند و در کالیان قبل ازین سید ساه  
 دارد و ساه که در اعیان که در حوالی رهناس و حدود در پایا محبت نموده بودند و از سید  
 آورده بهشت هالیون نام ساه خود بخود سالیان سده و هالیون مادستان مطهر و مصور فی مبارتی  
 در لاهور در آمد و در آنجا حطه و سکه نام او ریب و ریب یاقب و اواج هر حاجت قیاس شده  
 سید و دنا بود در تصرف آورده و سکه رتاه لکر تاقین کرده بعد از شکست بی همتی باشتاد  
 از کس متوجه حکم سده و قریب هجرت برورد و سید همد مقابل سید گریسته فارغی نمود و تا آنکه  
 دوم سیم سال بهشت و سیم و دوم هجرتی حکم صف واقع شد و سکت بر لکر سکت را قاعد و  
 او در نموده دکه سواک نهال متولد بود و همین سنج کوی سجاد سکر کاه آورده و روزه رمضان سراج  
 و اعیان سید سراج و اعیان فرمود و در دگر حطه و سکه نام نامی او رب در بیت یافت محمد میرم خا  
 در القاطم سیه تا اول تاریخ این صبح یافته

تاریخ

مسئله در طالع میمون طلعه  
 السارحی رطب مورول طلعه  
 بحیر جو که در سید همدستان را  
 تاریخ رستم شیر تا اول طلعه  
 هفت ماه بعد ازین سنج روزی ساه بر مالای نام کت حاکم که در مدتی ترتیب یافته بود برآمده مررم را که  
 در سید جامع فتح نموده سعاد کورس سر ساجه ارجحی که از سفر محمد تارگی آمده بود در احوال  
 حرسین و کرات بی رسید بدین سام رسید و ساه که در دایم بر سر رسید و سید که نمودن  
 شروع ادا نمود و مقصودهای حاکم ادا و ساه از ده مستحق فرمود و ناگاه آنس در دامن او سستین  
 شد و غرضی از سر و دنیا بود بعد در در ارس عادت مار ساجه مار دوم ریح الاول سال بهشت و سیم  
 بحر ای عالم یو فارا برو کرد و لاس ادرادر گلو گری که سلطان معز الدین کیقباد در دهنه سکر کار  
 در برای غنای حاصل دکر کرده از سید سیم ساهت نموده و نول کوه غارنی عالی و مقبره احدات نموده و  
 این مقبره عالی تاکید و اتمام اوست حاجی یکم روزه هالیون با ساه بسرف اورد گله سیه اتمام

مات دلم  
شعرهای در هشتاد و پنج بیت است که هر یک میخا هر که میزد شکل فردوس برین ، کویا درین قفسه  
بلوغ های و را پس ، مالمه بعد انتقال مادرناه فصلا و شوا در مایه و فاقش اسناد را گن  
دایس ابات در تاریخ اد که مولانا قاسم کاهی در رسته لطم کشیده اگر چه لغات غریب است لیکن  
یکصد و کم می شود و تفاوت کمال باید و سال در عمار است ، خوشتر تو آن کرده در ده ساله ، مایه است

سہ ماہی

بهایون بادشاه آن شاه عادل  
 نمای دولتش چون یافت رفت  
 چو خورشید جهان تاب از ملذذی  
 جہاں تار یکیش در چشم مردم  
 قضا از بهر تار کشیش رخسار د  
 که فیض خاص اور غلام افتاد  
 اساس عمرش در اکام افتاد  
 به پایان در غار شام افتاد  
 خلل در کمار خاص و عام افتاد  
 بهایون بادشاه آربام افتاد

دستخطی که مال می گویند که اگر مصرعه آخر را کائن طور نویسد تاریخ برآید سه هجری اولیون مادش از بزم  
لاد قناده مولانا مسعود حسد که این مصرعه یافته ع واصل حق شد هجری اولیون مادش ع اگر چه  
مصرعه بگوید زاده دارد اما برسم خطی که نام اقدیس را بی الف نویسد بگیرد درست آید و میر  
عبدالحی ابن مصرعه یافته ع گوید ای مادش ع با هم او قناده و جمعی این مصرعه یافته  
ع و ارث ملک صلاح الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته ع هجری اولیون بجای او ع  
دست سلطنت هجری اولیون باد شاه از پنجم وفات پادشاه تا روز وفات او سبت پنج سال و ده ماه و نوزده  
پنج روز بود از آنجمله نه سال و هشت ماه و سبت اول حکومت نمود و بعد از آن پانزده سال طوایف  
اللوک ماند و سبت ثانی بعد از تسخیر هندوستان تا پنجم وفات صرف سبت ماه و چند روزه است که  
چهل و نه سال و چهار ماه و هشت بوم بوده لقب او بعد وفات ع حبت انشیانی قرار یافته و پادشاه  
سوامی محمد اکبر شاه سیر دیگر بود محمد حکیم نام ذکر پیش بعد ازین خواهد آمد

قسم نظام مسقط

در عاقبت لشکر و سپاه که چون همایون مامور در غنیمت آباد از شیر شاه انور نام یافته و بکفر نهاد سپید در آب  
آید اخت تاناز دریا عبور نماید و از آب جدا نموده غنقریب بود که غرق نشود نظام سقر در انحالت و دست  
آن خسرو را گرفته بکانه رسانیده بود بادشاه در آن وقت فیه موده بود که انشا الله تعالی ترا  
بمیر علی ابن نعمت شکر کند حصول طمانین خواطر از صبح تا نصف روز



منصب و روز و مه و سال میلاد

بعد از آنکه حضرت خنث آشیانی ملک جاودانی سفر کرد در نصف آینه کار در محبت دوم ماه و پنج روز  
سنة هفتاد و شصت و سه چری که مطابق چهاردهم فروردی ماه آنگرزی سال یکزار و هشتاد و  
پنجاه و شش عیسوی و موافق روز بان دهم اسفند از ده ماه سال چهارصد و هفتاد و هفت هجری  
و مصادق روز فردین نوزدهم تیر ماه قمری سال سیصد و شصت و پنج نیز در وی موافق چهاردهم  
اساط ماه رومی سال یکزار و شصت و شصت و هفت است که در وی موافق نوزدهم بهمن ماه هجری  
یک هزار و شصت و دو و زده است که حاجت و یک هزار و چهارصد و هفتاد و هفت سال این بود پس  
چهارده سالگی در آنج کلاور نافانی خانخانان پیرم حال و دیگر امر که در ملازمت محمد اکبر شاه  
حبس که حجت آشیانی متوجه فرج سکندر افغان شده بود و خلعت زرین در سرتاج رصع بر  
سر نهاده بدولت و سعادت و بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملی و مالی منصب  
جسبل الله و کالت و وزارت بجانخان پیرم خان اخصا س بافت بعد از بیست و پنج روز از زمان  
جلوس است و هجدهم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود و روز پنجشنبه افزون شد و آغاز  
سال الهی که اگر شاه اکباد بوده بود از پیرم روز است هجدهم اینام میر عبدالحی صد این بیت حواله  
است اگر کور در عالم رفت بر باد و کلی صدرک سورمی را القا باد و بعضی این بیت را نقش  
است بود و شهرت یافته بود و نقل فلک بهانگته از عرایب آنکه در جهان به کام کی از فضل عمر  
نامی را مار خجلوس یافته بود و بهر آنکه اگر لفظ کل را به یالویند اگر چه ظریف رسم خط مساعدت  
آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ گاهجست یافته و نیز این مهر عمر  
شهر برین سال سعادت انجام است جلوس خداوند عالم ناه و عزیزی در الفاظ لغت اگر  
تاریخ جلوس یافته چنانکه ازین رمای مهیوم گردد

۹۱۳

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفت مبرت و در آنکه عدل کار با جون در است

نشست بر تخت سلطنت اگر شاه تاریخ جلوس لغت اگر است  
و که اگر شاه که براق نام وزن و کوباکوف پیکر بود این رباعی که از ملک اقتراستخ فیضی است  
بر روی سکه با منقوش یافته بود و بر یک طرف سکه این بیت بود بیت بر سکه  
خودش که هفت هزار و گوهر یافت سنگ سیاه از پیر توان جوهر است

۹۱۴

کلیان از نظر شریعت اود بر یافت  
وال در شرف از سکه سپاه اگر مانع  
مورد میان آن الله اگر صل صلاحه و طرف دیگر این راجعی متفقش گردیده  
این سکه که سپه ایام امید بود  
سپاهی سعادتش چنین لکه بدر  
دسال الهی بجه در میان آن نفس یافته و سکه دیگر در مطرب السلطان الاعظم الی قال المعظم  
اللیقعة المتعالی حله الله حکم و سلطانه و اند عدله و احسانه و حاج دیگر این راجعی ملک الشعراء

راجعی سکه  
اس لغز روان کنج شاهماهی  
خورشید سرور رس ار اس و کیم  
یا پدر سرف از سکه اگر ساهی  
و بعضی از نقد اس راجعی دولت

این سکه دولت بخت دار بود ماد  
سر این نه سپهر و بهجت اخرا و -  
در رس لیت کار اردو حو رباد  
در دهر در دال نام ساه اگر ماد

ملکین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهر کس کار برداری کرده سر سلج فولادی نام کرامی و تالکان دالانا صاحب  
خط رافع عکاسه بود و اسم قدسی بخت سلطین و گزود نام اقدس این بیت سیج سکه سید  
نقش در بر منته بیت راستی موجب رضای حد است که کس ندیدم که کم شده اوده  
در اول سال حادثی سکه در شاه افعال که از همان نون ماد ساه هر نیم یافته در کوه سوا لک بهای  
ستده بود لشکری عظم مهر سایده سرور سر بر آورده در انواع شاه شکت حاصل  
رد لغز از نهاده در افتتاح سال دیگر بهیو افعال سر ساه خود رسید خنجر ایکه از اول طلوع تا  
بهایت وقت هر حاج که توجه می نمودند در دولت و افعال باسقبال لشکر طربال اس عدو  
عدو مد کسور ک آمد و ایکه میادستان باید از عدل و داد و علم در کمند و اواس و سروری  
در کسورستانی و در می پیمه در دانت جمع عصاات موجود بود اگر سموره بزدستان از طراد شرفی  
در غری و غنوی و شمالی در تصرف اود در آمده در که از طرف انقاد سپه جمید کوشمالی این که باید یافت  
و ذکر وضع تاریخ از جمید از جلا س اگر شاه  
عده نو سال این تاریخ علامت الرامی فلاحون الادالی عهد و له امیر فتح الله سیرار بود و اگر چه



موضع این تاریخ بدین سال هفصد و نود و دو و چندی افتاده اما ابتدای این را از سال اول جلوس اکر شاه نهادند  
از روز توبل نمودن آفتاب در برج حمل یعنی چون السبت پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی  
و اقصای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و نیمی از شب شنبه صبح و چهارشنبه عری نسبت و نیم  
ماه ربیع الثانی سال هفصد و نصد و سه و چندی نیز اعظم به تو شرف مدولت سراسر برج حمل انداختند  
و صبحی آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افزودند از آنکه روز بعد از این تاریخ جدید را اعتبار  
نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود مدولت و اقبال این تاریخ  
را بنا بر تاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماههای این تاریخ را

شهریور شنبه خورشید و استی و در دس ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر  
آن و ماههای ایام نیز همان سسی نام ملولوف فارسی گذارستند و چون در بعضی ماهها یک روز یا دو  
روز از سسی زیاد بود آنرا روز و شب نامزد کرد و در بنامه جمله روزهای سال سصد و نصد و پنج  
و کثری زیاد شد و پنج روز مستغرق که فارسیان در اخیر سال می افزودند و بر افتاد و ماه و کمال  
شمسی نیز در ضمیر انوار اقصای آن کرد که دور سنوات این تاریخ نیز دوازده باشد و لا محوم  
بر سال سسی با سیم ماهی از ماههای الهی ساختند بنامه سال او که خود درین الهی و سال دوم سال  
اردی بهشت الهی و هم برین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای الهی و بعد ایام هر ماه

اردی بهشت	مهر	آذر	دی	بهمن
۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹

اسامی ایام هر ماه

اسفنداره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
اردی بهشت	شهریور	اسفنداره	خرداد	مرداد	دی	مادر	آذر	امان				
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
خورد ماه	مهر	سروش	رئیس	خوردین	مهر	رام	مادر					
دی	ایراد	اسفاد	اسمان	اساد	مار اسفند	ابتران	روز شنب					

ایات در یافتن نام ماههای الهی

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشتی  
بس اسفند و مهر و آبان و آذر و دی  
که بر بهمن خراسفند از ماههای متغایب

سیت در مائش نمود ادا ایم هر ماه الهی اردوی حساب آنکه  
لاولاب لاولا لاسس مد است لک کلا و کلا لاسس مد است

دور در اول این تاریخ حد و مطابق بود مارور هر مرعه فرد وین ماه سال چهار صد و هشت و هشتاد  
در ردی شهر با هزار دهم مرد و ماه قدیمی سال هصد و ست و پنج و یو و حردی موافق یار دهم آورده  
ردی سال یک هزار و هصد و نصد و هفت اسکدری مطابق یار دهم مارچ ماه قدیمی انگلیسی  
سال یک هزار و بالصد و بیجا و شش و شصتی فقط و میا و سال یک و لایستی و فیصله که اردور در هشتاد  
مارچ است این چنین سال تصور باید نمود

## فتح یافتن اکبر شاه بر سیهو بقال

لور در آنکه خاطر باد شاه از طرف سیهو بقال محال ماکلیس جمع شد غلظت حال شیبانی را بر سر سیهو بقال  
که ماتردی یک کی که مصلحت اراں مادی که حواس و بیله دانت مصیاف نموده دینار را متصرف  
شده بود روان ساحت و لور اراں خود بر سر سعادت و اقبال روانه سمت شد و در هر حسیه  
دویم غرم سال هصد و نصد و چهار در حد و مانی پست میان غلظتی جان و همو معارفه واقع شد سیهو  
بختیم آن العین رسیده اند پس بر آید بخاک لور امپوش ساحت جمعی که گردوی لود مدنی و  
سده مهرم شد و دراه خود با شش گرفتند لور اراں خاکمانان بر م حال نمود اگر تهنیت پس یاد ساه  
اورد و یک سیهو کاره اراں تمام ساحت و مغزول دولت اراں کا کوچ فرموده با اعلام سقیاس و لغت  
و فروری بدار مصلحت و بیله در آید و چون همه مال و مصالح که همو اراں سیهو ساه و سلم شاه  
و مدنی ساه و هم اورد و لود مارچ رفت چنانچه تاریخهای و احوال را قار بر نانه یافتند و کی اراں لور  
مارچ این مسیح را عین یافته

مارچ

دسیه صنف سروج لقا مافامه قدرت رقم برده هر سال سجاد مکرمت همورا ۹۶۲

## عینی خان و لود لوند کرچی

دقیقه ساه و هجاس معوی در سینه مهصد و مصعت و هشت بحر عینی خان و لود لوند کرچی را ممال است  
عالمی و ساره شد که تاریخچه اراں و دافامی خود در ده به این تاریخ گفته

مارچ

عینی عسی صنف بیان ارصدی آورد و ارساده ایمان ارصدی

تاریخ جوهر مودسه دس کسقم - عینی عسی ساه سلمان ارصدی

محمد میرم خان خانان

که از جوهر ابن اعظم درگاه بهمانون مادرشاه لود در امدادی جلوس اگر شاه تاج سال بعد به جلیل القدر  
 و کالت و وزارت سه روز می راسته اما را بجای که او بادشاه را خورد سال تصور نموده ایکه کمی خواست  
 بی اجازه بادشاه میکرد انبغی برنزارج بادشاه بسیار گران می آمد اما جنیری نمی گفت تا آنکه بود  
 پنج سال غلا یامته اورا ارعده و کالت و وزارت منقول ساخت از جمله نقضات او یکی آن بود  
 که تزدی بیک را که در اوایل جلوس بادشاه حکومت دهیله داشته بهانه آنکه از موکه بمولفان رود  
 گردان شده بود در سه مخصه و شصت و سه پیرای اطلاع بادشاه بقتل آورده بود با الحجه میرم خان  
 مورد بله چند بار بادشاه محک و جل نموده در محبت یافته از از همه مالوس شده بقصد طواف حرم  
 از بادشاه رخصت حاصل نموده رو در راه نهاد چون کجوات رسید مبارک خان افغان که بیدار بود  
 جنگ باجهو آره سر کرد که میرم خان بقتل رسیده بود و عیوض خون برفت و او را شهید ساخت  
 این واقعه روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال هشت و شصت و هشت پیرای وقوع آمده بهرمان  
 او ازین ساخته هر کدام بجای نشاندند میرم خان در خاک حون افتاده بود تا آنکه جمعی از حق او  
 سکس غالب خونین او را برداشته حواشی مقبره سنج حمام که از منایج وقت خود بود بجاک  
 سپردند و بعد از آن سعی حسین قله خانچان بمشبه مدوول گشت و میرم خان علمی مرصع نزد  
 جوهر شاه امام ششم علی موسی رضا ترتیب داده بود و یک کدر منکران خرج شده قاسم ارسلان  
 تاریخ تمام آن در سلم امام ششم یافته و شیخ عبدالقادر بدونی در تاریخ شهادت او این موعده بطریق  
 تعبیه گفته است گفت کل گلشن خوبی نمائند یعنی اگر لفظ کل را از عبارت گلشن خوبی دور سازند  
 تاریخ برای قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سبک نظم کنند

۹۴۰

بیرم بطواف کعبه چون بخت اعرافم در راه شد از شهنشاه دشت کار تمام  
 در واقعه باقی بی تاریخش گفت که شهبند محمد میرام  
 سلطان احمد شاه کورانی

۹۴۱

بعد شهادت سلطان محمود تائی که درانی نداشت امر او مسد مبارک اتفاق نموده احمد جان را  
 که در زمان سلطان بود خطاب سلطان احمد شاه تاریخ یا مرد علم ربیع الاول سنه نهصد و شصت  
 و یک بهر کجای در کجوات بر سبک نشان میدند

رهبند مردول رفته بر صفت دیک <sup>تاریخ</sup> قضا گفت ته را که الملک الک .  
 بهال رود سلطان در ملک مریدان سید مارک مسنگ گشت و سلطان بعد شش بهشت سال در جهان  
 و جبهه رود دست اعتماد حال کشته شد و کان دالک فی تاریخ حمسه بهر سخاوت بیلعه الاصل  
 فی سبه قزان کستین و ستمه دار غمارت . مقبول شد بکیاه تاریخ مسعود مکرود و ساعری بر

کوفی این تاریخ گفته <sup>تاریخ</sup>  
 احمد چالی کس بره کس نس جهور باشته <sup>۹۶۰</sup> بالو جو جی جی کچی کیس دوسته را  
 از حصار دوسه رات تاریخ بر جی ایة بعد قلنس اعتماد حال شخصی را که تبهوام دانت ملق لطلال  
 مطهر ساحه بر سه بره و اسامی کسان مدد گفت که اس له سلطان نمود نامی است او احرین مادر شاه  
 گزانت به در نام او اگر ساه مادر ساه کزانت و مالوه را تسمیه نموده تهره جو آورده

<sup>تاریخ صلح</sup>  
 چون در سه بهر بر نصرت و نهه جوی مران حصار دایر ان ساه طهماس صفوی و سلطان  
 حواء کار دوم بعد جنگ و حوال حد سال خواص صلح است حکام بامت فاضی عطا الله دلد فاضی محمد در  
 تاریخ آن این قطعه ال بود

<sup>تاریخ</sup>  
 سکره اگر کرم کرد گار . قاید اقبال در س کهنه دیر  
 مستقی صلح است بهان جهان . داد و فکده آتش حصار بعد <sup>۹۶۹</sup>  
 صالط ایام حو تاریخ صلح حست حرد گفت که الصلح حو  
 ملوک شاه

که از کجا بر طره مداول نوده در سیج عهد القادر بدو فی است دار بریدان سیج بیجو سهیل بود که اگر ساه  
 مادر ساه که محسن اذات تمام داشت در سه بهر مدد نصرت و نهه جوی فوت کرد و عسری  
 تاریخ دفات او در ولس دولت <sup>۹۶۹</sup> یافته و سیج عهد القادر در تاریخ بدر عالی قدر حو دین  
 راجی گفته <sup>تاریخ</sup>

سر دیر انافصل در دران ملوک ساه <sup>۹۶۹</sup> آن که علم و معنی و صان و کان فضل  
 در بود در ماه جهانی فصل را <sup>۹۶۹</sup> تاریخ سال فوت دی آمد جمال فضل



اگر بود در قلوب مادته و تقوی حد و کانت که از ما هم اگر از قیادت و مقصود شده بود با خودی هم  
 حاکمان و دیگران را در دو سینه دوار دهم رمضان سه که هر سه دیوان آن اعظم خویش  
 را بشینید بیدار باره پاره ساختن چو مادته از میوه جریب اردو تپه سر آمد بدو دهم  
 هر دو دست ماد شاه را به بی ادبی گرفت و داد شاه بر در نار و دسبهای خود را در دستهای  
 او را بیدار چنان مشت قوی بر سرش زد که بر پیش او را دماغش بر دواریاد افتاد و پادشاه  
 فرمود تا دست داری او را بیدار مالای نام دو لب حاد بر پاره احد حاکم معر بر سر دستور او  
 ناس مانن گردید تا پنج این سانچه را به دو جوش شد - مادته اندامیکه در پاره میبود و بر پری  
 در تاراج نهادت حال اعظم این قطعه حکم آورد

۴۶۹

۴۶۴

تاریخ قمیه  
 حال اعظم سپاه اعظم حال - که خواو کس در تن را به  
 بشهادت رسیده ماه صیام شتر موت روره دار حسد  
 کاس سالی دگر شهید شد که شش سال موت حال شهید  
 دکی از فضل بطریق تقیه بین مصر عه یافته رع رفت از ظلم سر اعظم حال  
 صد و پادشاه در تن ما هم اگر در فراقی در مدح و در حاصل گما که بعد از آن که حب هستی این  
 چنان سیر در دستهای حال اعظم در اگر انا داق سده در ارا لاس او را به شکر ساد در  
 حوار و صبح نظام الدین اولیادون ساجد و پس مرر کو که روضه عالی سر قمرس بعبود که  
 با حالت تحریه موجود است و مقبره او هم حال بر در به است سبوره بهول هلیا حفظ

محمد یوسف

در دیار حوس بویسی شهوت تمام داشت بولس کامل متناس بهود و کس خط و سلاط سکوئی  
 اقوال میرود در دست محمد اگر شاه عهد باقتن تو کسی با مور بود و در ریجان جوانی در سه بهود و سباده  
 موت کتبه داسر حال این مصرعه در تاراج و نالت یافته سه گاست یوسف مهرای عزیزان  
 در در خلا الله صاحبه تذکره سترای نهان اگر ای این قطعه را ال معظم ساحت

تاریخ

محمد یوسف آن مصره ساحت " موت ارد بر اسک اردیده بران  
 بی تاریخ او کف عسیر سه کاست یوسف مهرای عزیزان

۴۷۰

امیر شمس الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسب صفوی منصب علیه صدارت مغز بود چون در سنه نهصد و هشتاد و سب غلغله  
از آن عهده مغز دل گشت قاضی عظامه تاریخ غزل را بطور قلمه چنین یافته

تاریخ

کسی که رفته در دین سی کرد / نمیدد در دوزخ عالم بخرند لست  
جو علت داشت صدر از مندا کاش / بصد خوار می نماید آخر ز رعیت  
آن تاریخ غزلش خواهی از من / بدون کن از سر بهایت حرف طلت  
اگر حرف یار که حرف علت است / از کلمه شمعیت دور کرده آید تاریخ بر آید

۹۴

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی بکرونی است / تاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هشتاد و هجری فوت کرده  
دور گوالیاری فوت کرده / تاریخ از بختر الواصلین

سید الادولیا محمد غوث / سند الاقیا محمد غوث  
فرشته چارده سلاسل اوست / بهمراه شیخ کاظم اوست  
به عالمی او به نیشابور / لغت و فیض داد در دینی دور  
از من صوم بود چاردهم / که گشت از زمانه غوث انم  
سال نقلش تبعیه رضوان / غوث بی توشت زده در هر جوان  
افضا

۹۵

آن شیخ محمد الفیاض / بالفوت بلطف معبود  
تاریخ وصال او ملایک / گفت که شیخ اولیا بود

۹۶

فتح قلعه زشتنپور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هشتاد و یک در ماه رمضان قلعه زشتنپور را  
محاصره نمود در ای سرجن امان طلبده قلعه را با دلیای دولت سپرد میرزا غنی مراد حکیم فتح اله  
شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

چون کل زشتنپور فتح شده / منتهی تاریخ گفت قلعه از سنه داه

۹۷

تولد دو فرزند توانا

چون در ستم به عهد و پیمان و در دور جا به محمد اکبر ساه اربک لیس دو فرزند پس لطیفی توانا و ولادت  
نامند ماد شاه کلی را بر احس و دیگری را بر احس سمیه فرمودند و قاسم ارسال در تاجیک  
این دو کوهرش بهوار گفته

تاریخ

۹۴۳

سند ساه یگانه را دو فرزند خلف  
دورانی تاریخ ولادت بوست

آنکه دو کبر در ح معصود کلف  
نمود و دو ماه روی از او ح سرف

این هر دو در ده ال نیک ماه عهد از ولادت امحس سراسی عالم خانی حرامیدند

راجبه رام راج بیانیگری

راجبه عظیم السان نوده که سر ولایت بیانیگری که از ملک دکن است سرده بی می نمود و در دولت  
دولت خود کمر و کشته مادر سالیان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمود در حاطی قور و در  
پنج می سرده سار ان عادل ساه اس سلطان ابراهیم عادل شاه بیابوری با قان سلطان  
نظام سله کوی و ابراهیم قطب ساه و برید ساه حبیب دفع او که رحمت ستمه در ماه حمادی الاول  
سه به عهد و پیمان و دو بوجی بال شکر عظیم در ایالت بیانگری که در ایالت سید به خار به صوب  
داد و در راجه رام راج بال ساری از سپاه در آن ملک کشته مد عیم بقیاس است آن مادران  
افتاد و آن ولایت را تحت و تاج راج نمود و چون یکی از برادران آن راجه در حاص صلیح  
نمود لاجرم آن ملک را از مد و سیرده مرا حجت کرد و علی عظام بسیرد آنای بیانیگری قتل راجه  
به کور طریق گفته در پس مصرعه یافته که در درون عدد حرف جیم از الفاظ قتل نام راج  
بیانیگری سخی آید تاریخ فی هایت جو کیت قتل رام راج

۹۴۴

صوبی شاعر

ساعی سعید لاد مالی نمود و در بوجی صاحب کمال داشت و در مد اکبر ساه میگردد و اند در ستمه انبی  
و سیمین و شماید فوت کرد و در حاکم دعات اوست اما که در ریاده مسود

میر سید جامه باف

ارست میر زمان نوده و حاطرس در اختراع معانی و اختراع الفاظ بدیع و دم سجاد است و در  
و صنعت و چه در عهد آمده از فوائد الخانات اکبر ساه مخطوط و دره مد شده در کاری در است  
نیانگه را به تار سبه به عهد و عهد و سه در گشت و تاریخ دعات اوست که حاکم که بر راجی مسود

۹۴۵

صوبی شاعر



تاریخ جهانگیری  
حضرت شاه علی گرجانی

در ماه جمادی الاخر سنه نهصد و هشتاد و سه هجری فوت کرده و در احمد آباد کرات مدفون گردیده  
تاریخ از خزانة اصلین

سیدی بی نظیر شاه علی : فطرت پاک لم یربا  
نسخه فارسی و هم عربی : کرد تالیف در حدیث طلبه  
باز در اصطلاح گویا : گفت بهر صفا و ذراتی  
سال تفرش از بن سراج زینت : مردم گفت نور او حقیقت  
مرقد او با احمد آباد : است : حای بیص و مقام ارشاد است

۹۵۳

نبیلی چهارم

این مقبره نورس فوت خان است که در دهکده متصل عمارت حاصل محل شاه جهان آباد  
واقع است در سنه نهصد و هشتاد و سه تغییر یافته بود حال او با نیا دام دارد و چون که بر سر کنیزان عمارت  
چهارمی میانی ساخته بود و از آن بسبب : نبیلی چهارم متهم به سربردن از آن مکان این گفته مرقوم است  
تاریخ

درین خوش منظر علی مقامی : درین عالم دیده حیتام امام  
بنی تاریخ انامش سردار : جوهر رسیدیم بکلیت یافت انام

۹۵۴

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بیست و شش هجری در پانزدهم خوال تخت نشانی نمود و  
علا سکا تاریخ جلوس اوست و امنی شاعر قصده در آن روز گفت که هر سر عهد انش تاریخ بود این  
بیت از انمله است

۹۲۷

تاریخ جلوس ۹۲۷

۹۲۵

برادر از مملکت کامراتی : کاوس محمد و سلیمان ثانی

سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان لحدالت و شجاعت افتیاد داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود  
و به ناصر شاه طهماسب صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و هشتاد و هشت  
قواعد صلح استقام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هشتاد  
و چهار درگذشت و پیش سلطان سلیم بادشاه روم گردید و قریب بیست سال سلطنت نمود

۹۵۴

خان برہان علی قلی خان و پسر اور خان

[illegible]

سایر آن بادشاهان اسم حاکمان را که است اگر امان داشته بود در ماه محمادی سال سی و  
 هشتصد و پست و چهار بر سر تخت حکم که اگر کامل تا ظهور رسیده بود و آن سال سی و هشتصد و پست و  
 چهار ظهورگر بجهت کامل و اگر شاه از آنکارا محنت نموده بر سر عقیقه جان و در آن سال سی و هشتصد و  
 هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 عقیقه جان نیز شکر و اعم آورده تا یک پور در ماه محمادی سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 که کار نامه احوال در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 حکایت الهامات اساس سادات یافته روی داده و آنرا مصرع جامع ساخته و آنرا به نام هادی مطلق  
 این آن فتح پور است که از سبب الهامات با عاقل شمس کرده نظیر معرب و واقع است و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 کنگ ماسیک سرگرد عالم حمد و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده و در آن سال سی و هشتصد و چهار تا یک پور که قریب است کرده  
 و قاسم از سعاد در وفات عامان و بهادر جان این ماسیک نظیر حق نموده یافته

مارچ ۱۹۴۷ء

قتل علیؑ و سہارہ رحور جرح خانان مہرہس اور میں مدد کر چوک سہ

صنم روبرو غفلت و خیال و فانیات

در مضره آخر کلمه آه آمده یکصد و بیست که اگر از الفاظ دودخون شده و در کرده سودناج برآید و شخصی دیگر  
گفته: قل و نهک حرام بی دین اگر چه این پنج یکصد درآید و سود نکس حول این دانه در هر  
سه عهد و عهد و جاریه تو را آید مصافقه ندارد و شخصی دیگر این پنج گفته که آن هم یکصد درآید

تاریخ

چون خان زمان از پنهان رفت ماه  
تاریخ دفاش در خدمت گفت  
وزیر احمد اسبدان و قتلان این مکر که یکی کوفته حال یک است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام  
و این قطعه تاریخ دوست

خوشحال که بود دیده اهل خرد  
مقتول جو شد بصحبت حایران  
ارکلام شیخ ابو الفضل که مذکور شد جهان استغفار میگردد که اگر شاه شهنشاه آمد با کرد در اوقات  
بر پیاک اشهار داشت به الهاباس موسوم ساخته بود و خواجه او میگوید که چون این فتح دولت بر  
روی نمود همان روز موبک محلی بصوب الهاباس که بعضی میدان در آن حدود غبار انگیزه بود و  
هفت والا و نمودن مکانان ساحت آن زمین بود و مفسد کنه حدیو صبح دولت در یافت شد  
در آن عرصه دکنای منزل فرمودند روز سوم که توحه بجانب فارس آوردند و در آن روز  
از نادانی و میدانست در دازه جو پور بسته بود و حکم آماج شد و در وی بخشش نمودند و بعد سه روز  
عنان توحه را بطرف جو پور انطاف دادند و بعد چند روز از جو پور کوچ فرمود و بطرف گره ماکپور رفتند  
و در آنجا از فرط عنایت قاضی محال جاگیر علیخان و بهادر خان از جو پور و فارس و خوار میوزگانان  
آب چون به منعم خان خانقاهان تفویض نموده او را رخصت بدانند و فرمودند و موبک محلی  
بدولت و اقبال روز هر شانزدهم تیر ماهی سال دوازدهم حلیوسی موافق روز شنبه بیستم  
ذی الحجه سده هفتصد و هشتاد و چهار هجری بصوب سنقر الحاق توحه نمودند و در خور داد و بخشش  
امداد ماه الهی موافق سنه یازدهم محرم سده هفتصد و هشتاد و پنجم طلال اقبال مدار الحاق  
اند رختند  
در مان محمد اگر شاه سال نهصد و هشتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ برنت خط و  
صحایف دزه ناچیز عبد الویزی نوشت خواجه عزیزی تاریخ حلیوش را نه دزه ناچیز یافته  
دستخیز عبد الفادر بدو این تاریخ در سگال نظم کشید  
حسنه نرجس با شیخ عبد الویزی که عالم همه قلب و شش او خواست

سوی عرصه آفت یافت رخ  
طلب کردم اردل جو مار بچ او

۹۶۵

الغیا از شخصی دیگر

عزیر الحی حول عزم منور کرد  
جو مار بچ و فانس مار حستم

۹۶۵

فتح قلعه چیتور

توی نمود اگر سه در سه هصد و هشتاد و پنج لشکر قلعه چیتور رود  
مموده نقیض ازیر مرج قلعه کدیده از ماروت محمود محمود روز از مضار مدح دی ماه الهی از سال  
دو در دهم جلوس می اوی چهار شصت مار دهم حمادی الاخر سنه مذکور در ماروب آلس داود  
مرج قلعه از پنج دیبا و مانا می سیاه آل سید یحی که رسد آن مرج سرگرم کار برار لود مد  
هوا گرفته متفرق و متناهی مند و سکه ها سکه ها رشت و آردار اس قلعه عقیق تاه ساه کرده  
بستر سیده موجب استوار استخوان کردید و نمود از حمد رود در قلعه مصوح مد و فریب سی برار  
کس از قوم را محوت که در قلعه مذکور لود مد لقتل رسد مد مرور اسکه تانچ فتح راجیس یافته

مار بچ

جو گلگیر اندیشه را باد شاه  
مادک رمان فتح اکل قلعه کرد

۹۶۵

جو مار بچ بر سیدم از عقل گفت

۹۶۵

دعایری دیگر گفته دل گفت که کس از مدودی چیتور  
بر آید بعد حج جول با دوا برای میا و احه معین الدین حسنی دگ روین بسیار کلاں ترتیب  
را به میر علما لود که کافی تخلص این تانچ یافت

مار بچ

ساحه من برود و حصد سریر  
ساحت بی شسته فی فتح چیتور

۹۶۵

بهر تانچ دی از عالم عب

منای بل جوینور

منضم حال حاکمان که بعد از مروری جاسا مانا بیزم خفا در سه هصد و شصت و هشتاد و پنج

مختص عالی و کمال در شرف خطاب خانمانی مورسند بود و بکشته شدن خان زمان صلوات  
 حال در سنه پنصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از حویر و بنارس و غازیور و کاکر آب و حویر  
 بود تقویض گزیده او در سال پنصد و هفتاد و پنج بحری سواهی مساجد و عمارات که در حویر و بنارس بود  
 یکی نهایت استحکام برور یا گومنی بسته که نام در موجود است و پنج قیدی در و راه یافته به نام  
 بل مسم نامی علوی بود تاریخ عمارت آن بل غریزی لطرل نمیه یافته در اینجا ثبت نموده

تاریخ

خانمان خان منعم اقتدار بسنه ابن بل را بموفیق کریم  
 نام او منعم از آن است که است بر حیلایق هم کریم و هم اجم  
 ره بناد جشن بری کرافسکی لفظ بدر از حد استقیم

۹۴۵

یعنی اگر عدد لفظ بدر از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود تاریخ بر آید و منعم خان در سال پنصد و  
 هشتاد و سه بحری در ماه و حب در کلبه ای که دارالسلطنه بادشاهان بنکال بود و آخر آن گوریزی گویند و آن

حضرت شیخ علی مستقی کجراتی

مولد و موطن او کجرات است تاریخ دوم جمادی الاول سنه سهصد و هفتاد و پنج بحری در کوفت کرده  
 تاریخ از غریز الواصلین

انگارد نادری صبی و جلی است	مستقی زمانه شیخ علی است
بفقاوت عدیل او عدم است	عافراز وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود	که علی سده مودج جرج نهم
سال ترجمان او رستم افند	دارت الاینها بحن خان واد
مولد و موطنش کجرات است	در شهادت بلند در حات است
صیقه او بکماله است	فیض بخش کرد و هم شاه است

۹۴۵

فتح قلعه رسته بنور

جون را مرتین راجه بنهور بار دیگر سرسی آغاز نهاده سایر آن که از شاه نادر در سنه سهصد و هفتاد و پنج بحری  
 را داده تسخیر آن قلعه فند و تاریخ سوم متوال سه که در آن قلعه که سلطان علاء الدین خلجی بآن حصار محکم و اصل  
 خاصه یکسال دست تصرف بران یافته بود بیا من اقبال در کماه فند و تاریخ و مولانا میری این تاریخ یافت  
 قلعه کو حوز دولت رسته باب کلن تاریخ رسته کفار کلن یافته شیری سالش

۹۴۶



دشمن تیار منده ملا سیدی گفته

تاریخ

۹۷۷  
بنی مثال آمده در دوره نیس

۹۷۷

تاریخ در وفات لاجین

لا حین نام شخصی که شاهیین محل شجاعت نموده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد و شش فوت کرد  
و تدری رود که پدرش دهرات لکک نویسنده گمان سلطان حسین مرزا انظام داشت و خود پهنه آمده  
در جرئت اگر شاه نخلعت امتیاز نمیز بود در تاریخ و حایت او این رباعی گفته

تاریخ

لا حین قدیم شاه لاجین برادر  
سقا رنده آزمایه کهن پرور  
بارشش اگر کسی ببرد از تو  
کو حیف ز لاجین شه دین پرور

۹۷۷

تاریخ فتح بروج

سلطان محمد مرزا که اراد لاد امتیاز بود سه کبر ان داشت اول الف مرزا که در سنه نهصد و هشتاد  
و پنج فوت کرده دومی ابراهیم حسن مرزا و سومی محمد حسن مرزا نام داشت این پرور مرزا بان  
اداکر شاه باغی شده جمعی کثیر از او باشند پراکنده را فرا هم آورده در سنه نهصد و هشتاد و شش  
در کرات رفعت کن و لاسیت را که از وفات سلطان محمود کافانی خالی از حاکم بوده و چایانیر و صورت  
را بنبری جنگ گرفته و بعد از ان در سنه نهصد و هشتاد و هفت فتح بروج را نیز بدست آورد و در تاریخ  
ابن فتح را تدری رود و چنین یافته

تاریخ

اولا و تر که در شجاعت زد اند  
که بدو فتح بروج از روی ستیز  
تاریخ شد که فتح بروج کردند

۹۷۷

بنیاد شهر شیرازی

ملاوردین سعد دنی که خطاب ذابرت برهان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و تدایای همایون باد  
شاه  
بود چون بر گشته سعد دن ارباب و اح دار الفافته بهما جاگیر او بود بسفید و فی مستشیر شد و در او اعل عهد  
محمد اکبر شاه که او را خرامام دولت او بود حوی الی از در یای حسن مرده زیاده از پنجاه کرده را که باب  
کرنال بستن برده و در بعض آن زن فرور و ح سده با عیث را بیست محال و ا بادانی را با گردنه  
و چون آل نیر عقیق رب همان نام که شهادت سکون تولد پذیرفته بود با تمام رسیده نمایران شهر را نام او مقدر  
ساحت تاریخ آل شیرازی یافت که بعد از آن نهصد و هشتاد و شش فی شود و فی نربان اندکی

۹۷۷

آب حور و گوشت و پاره سلم را در شل آب اگر نودند پس در مرل شیخ بیام حسی مخموری القاب  
اعضا و نود سیحی گنجد و لوا آب سر حال در سینه بپزند و لود و چهار خوب کرده

## ولاد بجنایکیر بادشاه

قد کمر ما مملو است که اگر چه دایم العظامی اگر شاه را نش آری در مدی حمد عطا کرده بود لیکن چون هر کس را  
بر عهد عدم در ارکیده بود به ابد اقامه بدو فیال و گوشت لیسال الحانی مرد مدو شیخ سلیم حستی در دیس حسی  
خالب در کوبی منقل موضع سیکری که حالا لغتجو سیکری استوار دارد در سنی مرد و مردم آن لوا حی ارسج بوشو  
اعتقاد عام می دانستند چون اداره حداساسی وارد در سنی در بامت کشی شیخ سماح مازساه  
رسید جیدی از مسومان سراد مات عظم را در انکار ده مامیه تولد در در قرب لوا شیخ مذکور آرا مس داود  
در ان نصای رفیع کل ناسایی اساس عالی هماده همواره از حدای بسیار کس امیدوار بوده انتظار  
مقدم دولت ادای گوهر کیمای خلقت مسدود مانگر لطالحت چهارم در حه مرال ممدار گلس  
گبری از در در رس بر دهم سپهر پوراه الهی سال چهار دهم خلوسی موافق رور چهار شته بهتد هم ماه رسیج  
الاول سه بهصد و بیشتاد و بیست هلالی گوهر کیمای خلالت در مرل شیخ موصوف از بهان خانه ممد  
کلون لاحت وجود هم ممد حون این لود دولت از در اگر اماد سماح مازساه ریاسد مد ار حمله مار  
یسکر که در روز تیت لظهور آند آل لود که جمیع ردا سال فلک مخدسه را از سلسل مبدو منخلص  
ساحد دال در کیمای خلالت مناست شیخ موصوف سلطان سلیم موصوم گردید امید پس همواره  
بیسیج ماما خلیف می ساحت حون در ان ایام که مادشاه حویای فرید لود معامل مالیر وجود فرشته  
بود که حون اس میب محمول اکاماد الواس سکر از دار الخلاف اگره ماده سرایت روضه مشترکه حواصه  
معین الدین حسی که سر حسمه اولهای ممد وار مقربان در نگاه الهی اند رفه لوا رم اطاعت آمد  
مقدم ریاسد حون اکمان گوهر در ح خلاف بر ساحل امند آمد العالی در ار سر الطحی گدار س  
شناخته در در انان دهم بیست ماه الهی موافق رور جمعه دوازدهم ماه شعبان سه مذکور اردار خلا  
اگره بناده قدم در وادی مرحله نمای دما مال لوردی ها دند در راه شیخ لور سکر می درد دارده در  
به لعه قدسه حواصه موصوف که در ا حمره دایع اب دار اگره مکشد و چهل کرده است رسید و لعم  
سکر و سیاس کآوردند و لود حدی عمارت عالی ساد و مساحد و فالعه در ان حواسی طرح اند  
اسام عمارت هماد ولادت سلطان شاه مراد  
ممدار گلس بگاه و دول از آب آسمان لب دهم حور داد ماه الهی سال بار دهم خلوسی موافق



چشمه سیوم محرم محسبه و بخار و شنب بلالی ملا علی بسب و دهم حوروار ماه سال چهار صد و دو و دویست  
 مصداق بیست و نهم همان ماه سال هشت و سی و نه در پی برد جردی مودعی استم غرسان ماه روزی  
 سال بکر از هشتصد و یک اسکندری که مطابق بیست و نهم ماه چون اگر نری سنه بکر اربا الفصد و هشتاد و عیوی  
 بود لظالم حدی لطرز حکمای لوزان و قوس المرد حکمای مهد در منازل احوال شیخ سلیم خشتی در فتح یور  
 سیکری لوقح یوس نام نامی آن شاه زاده ملکه احوال شاه مراد نهاده شد انالسب لکده شدن او  
 در کوبستان فقیر به دان نامس بهائی نهاده بود بد سخن آفرینان گفته شیخ در هشت و دمار شیخ ابن مولود  
 مسعود لظم نامی و لکس گفته مورد و صلاب کنند دیدر متی محمد اکبر شاه بجهت مر اسلم رگداری این  
 علمه عظمی را داده روضه خواص حصن الوب حینتی بهشت موبک معنی لطف اجبر فرمود که در ذری خند  
 آداب زمارت بتعظیم رسایند در همین امام حکم رحمت اساس ایجاد واحداث حصایه شهبه اجمل  
 یافت بجایه در عرصه سه سال جمیع عمارات فله و کنسرت شاهنشاهی صورت اتمام یافت حواجه  
 حسن بروی در ولادت این اردو شاه مراد نامی بلند احوال شیخ سلطان سلیم و شاه مراد غل بر تعظیم  
 رباعی گفته که از دست اول اسم سلطان سلیم نام شیخ ولادت در دست دوم نام سلطان شاه مراد بلای  
 ولادت استخراج فی باب و در شوعی امیات منیتی استخراج نامی که از مصرعه اول تاریخ ولادت شاه زاده  
 اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاه زاده دریم حاصل میشود در آن رباعی این است <sup>۹۴۵</sup> تاریخ

سلطان	شاه	در سیم نموده آن ماه دوران را	در سیم نموده آن ماه دوران را
دل سیدی نشینی کند که احسن حال	از چشم نموده از اردان را	۹۴۵	۹۴۵

بیت استخراج

دی هر سیم آن مرد دلکش مود باز : لطف جان نمود در آن شب هجده اردو <sup>۹۴۵</sup>  
 و در آن ماه سیم از سال فصد در تاریخ شاه مراد بهی عالیشان گفته که از مصرع اول اسم و تاریخ شاه زاده  
 سلیم و از مصرع دوم نام و تاریخ شاه زاده مراد واضح و لایح مکرر دو مطلع آن قصیده این است  
 روبریک چو سلطان سلیم شد نازل <sup>۹۴۹</sup> لودی شاه مراد این اگر عادل  
 در سیم حواجه حسن مودی فله گفته مشطر معنی بیت که از مصرع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم  
 و از مصرع نامی تاریخ لکده سلطان مراد ظاهر مکرر در آن قطعه این است

قطعه مارج

۹۷۷  
۹۷۸

۹۷۷ دا در سپہا دہ سالہ سہر  
۹۷۸ اول اردو مانی سہا جہاں  
۹۷۹ آن کی ارمس تہ سہیر  
۹۸۰ آن دگر ماعن امن و اماں  
۹۸۱ مردہ کو مولود رسہ اول اس  
۹۸۲ اردو میں مصرع ابیات نظم  
۹۸۳ مادہ ام آن رسہ و سپہا دہ راہ  
۹۷۷ حورہ آن ہر دو ہزار آفتاب  
۹۷۸ مانی اردو دلہ عالی حجاب  
۹۷۹ مردہ سال لود لود قحط  
۹۸۰ ہر رسہ دادہ مادہ حجاب  
۹۸۱ کفہ اردو مصرعی اول جواب  
۹۸۲ مولہ سپہا دہ مانی ماب  
۹۸۳ چاہ سکندرو ارا سناہ

دارال مار کہ در نڈال رخصت میوید در موضع سکری سواد ولادت مادہ لود مداد سہا آن موضع  
راماک و میوید الخاسہ مانی عالی در انتقام ہادہ دال موضع مانی کتب توگرد امید حاجی این کوہ کہ اردو  
و در مکان معمولہ دوزخہ ہادہ سال ہزارت و ماعات و سارل حاجی حوس و کھاہا و کس گرد و  
از موضع کراہ نام این موضع رافعہ و میوید و مودہ لود مد لیکل برماں عالیال فقہور اسپہا یا نہ

مسجد فتح پور سیکری

اس مسجد بر مالک کوہ فتح پور سیکری است و مسجد فتح سلم حسی مشہور است و مسجد موصوف اردو  
ملکہ دلی احمد آباد و اردو سار اکثر ہادہ سہا کہ جہت ولادت جہاں لیکر مقرر کردہ لود مانی اس مسجد  
وضع در رسہ ہندو و ہندو و شش انداختہ و در مدت چہار سال در رسہ ہندو ہندو و ہندو  
امام لوسا مدہ سج عبد القادر داولی تاریخ ساد آن جس یافتہ

مارج

۹۷۷

۹۷۷ ریح اللہ بدر مایہا  
۹۷۸ قال روح الامین تار کھہ  
۹۷۹ لاری فی الملاد مایہا

۹۷۷

۹۷۷ مس محمودہ آمدہ ارا سناہ  
۹۷۸ یافتہ داسرہ حال میرمنشی در تاج اچان

و دیری  
الغہ

تاریخ

۹۷۷ در رماں سہ جہاں اکسہ  
۹۷۸ شیعہ الاسلام مسجدی آراہ  
۹۷۹ سال امام اس مانی رسیع  
۹۷۷ کہ اردو ملک راظام  
۹۷۸ کر صفا کعبہ احمد ام  
۹۷۹ مانی مسجد الحسن ام

۹۷۷

کلمه آمد در تاریخ مذکور است عسرای نافه امام آورده است و تاریخ کاری دارد در چهارگانه مامه مطهر است  
که این چهارگانه می باشد عالی و در سباحتان روز من اسماح آمده که مثل این مسجد در هیچ بلاد از مسوره جهان  
عبارتش همه از سنگ در غایت صفای اسس یافته هیچ گاه رویه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد در  
یکوه مسکری طرف واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان سرمت شمال  
مسترق رودخانه شیخ سلیم جنبی است

## دروازه کلان فتح پور سیکری

که مشهور در بلند در دوره است در سینه نهصد و هشتاد و یکه تعمیر یافته و تاریخ آن اردن مصرعه اسخرانی باید  
ع شده رنگ طاقی سپهر بلند .. و بر کار و دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی  
مقوش است که فارسی شریف  
شهر شاهانه خلک بارگاه ظل الله جل جلاله  
فتح ملک دکن و اندلس که سابقا مسیحی خاندلس بود نمود شکله الهی موانی سینه لشجور رسیده عین  
اگره موجودند . . . تا نام رمن و آسمان است . . . تالخت وجود در جهان است : :  
نامش بر پنجه شین باد : : دالتس جهان اندترین ماد . . . و حاجی که مشن دروازه کلان  
معمار است عالی زب ادرا مسجد بود اعتضا والدوله لواب اسلام حال صوره دایر محله انرا تعمیر ساخته  
ولاو لوی یکم که همنه شیخ الوفضل بود مکه اوست و مادر لواب اکرام حال در وضعه لاو لوی یکم در اگر امارا  
دو فقه فقیر سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام حال بخت که موران مکان با تمام سرسده بود که تانی اعصمت  
کرد و این تاریخ اگر چه درست نمی آید زیرا که صرف سینه نهصد و سی اران اسخران می باید میگویند که تاریخ  
ان مکان است

۹۱۳

تاریخ

سال تاریخش جویر سبدم ر عقل گفت زیما نزل اسلام جان  
اگر کجای نام اسلام جان که در تاریخ است نام اکرام خان بنولید شاند که درست آمد

## شیخ سلیم ششتی فتح پور سیکری

پیش شیخ بهاد الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سینه نهصد و هشتاد و یکه  
منولد شده و کلمه یکم معرفت : : تاریخ ولادت او است برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در  
اصل از دیلم است و در بخارا به ابراهیم حنیف است مدت العمر در دیلم می بود و در کوهی منقل موضع سیکری  
موجوده اگر آباد که حالا بیج بود سیکری است چهار دارد در سینه بر در سینه بر رفته و سال تیر لاف آوردن  
او تاریخ بموضع سیکری سینه نهصد و هشتاد و یکه هجری است خواجه تاریخ آن درین مصرعه نافه آمد

مهرجانه ماه افروز شرف بهند آمد  
 واکر شاه ماد شاه را با ایشان اصلاص واقفاد سازد و حال  
 شش اربین مدکور شده عمری دربار بایسته در لب هضم رمعان سبه بهصد بهصاد دهمه ارجه  
 رفته در عمارت سیمجانی تاراج موت او بایسته اندر و صه او مالای کوه منجور سکری در مقابل  
 بلند در واره بر صمب شمال بایل مسرق واقع است داس عمارت و تاراج سر مرقد و مقوس  
 کته سر مرقد

تاراج دعات شیخ الاسلام سج سلم حبشی قدس الله سره العویر  
 معیت طب و سیر طری شیخ سلیم که در کرامت و عزت خید طبع را  
 مورد است ارد قمع جالوده حبست در میج سکر را خلف ترین لود است  
 دو بین مداس ر خود فانی و کتی بایسته که سال جلوتش اندر ر ماه مسهور است  
 حوی دو عید دار ماده تاراج یعنی از الفاظ ر خود فانی کتی باقی نگردد سال مقصود حاصل شود حاکمه حرری دیگر

بین طریلی گفته  
 حو مارکم کئی ارس کران بوی دوی تاراج  
 داس ان جوتاراج کئی ار کتاب محمداصلی و دگری از تکر که الشوا تصف غده اصل بر حوس و بسته سه  
 تاراج

عاری لی طیر سج سلم  
 اردم صوم ست هضم بود که سحلس رد بر لفل بود  
 سال تر جل آن دلی کریم با تقیم گلف در حمله سلم  
 در صج لور سر مله س کوه مرده آوس با علو و شکوه

تاراج  
 صمب ملت و دیس سج سلم که در در ر سلی وحید ابه مار سسی کویتینی  
 ر لود اندر سکه دیار دون کوی کرامت ارد در و لیان در و یسی سلطان سلطان  
 عاده خود لقا محلی لود معلوم در و لیل ازل سد سال تاراج کس کس باقی ر خود و

نوامی سیر راده

سیر راده سسر دار شهرت داست در زمان اگر ساه بهسد و ستان آمده است مدد ار طار مان درگاه لود  
 در سه بهصد بهعتاد و همه در طره لا بهور در ما دلواری سیر را و فکر داست ناگاه ارسه ماد حواد

سنگی رسد افشا و جان داد و چون در سر آمدن لغز می طیر بود کی از غنچه سر امان نرم سخن در

تاریخ

تاریخ حسن باین نکرده مترم شد  
 فغان گرفت جیح خفگ کسب  
 جوان جبرج سنگی بر کر زرد  
 گزان مجروح کشت در مبال رب  
 زیر عقل جستم سال فوشش  
 گلفا پسر زاده ارجهان رفت  
 شاه عبد الغفور عرف بابا کیور

۹۴۹

اصلش از کالی است و پتا است در سلوک بسند شاه در برابر میرسد در گوالباز بدوین است تاریخ جلن  
 اوار کتاب فخر الواصلین نوشته شد که آزان سنه نهصد و هفاد و سه استخرنج می یابد

تاریخ

شاه عالم کیور مخدوب است  
 ماه عالم کیور بخدوب است  
 آنکه ادویه عاقبت خمبود  
 شاه عبد الغفور نامش بود  
 سال نقشن که احسن و خوب است  
 گلف باق کیور مخدوب است  
 در قدمن در گوالباز  
 مسدست بر سر بر خلد مرین

۹۴۹

### در فتح بکرات

چون فتح اکرته در سنه نهصد و پنجاه و بجزی بقصد نیخ بکرات و استبدال فاد بر ابراهیم بن  
 ازاد محمد حسن که سر لشورش آورده بکرات و نواحی از ازمقرف منده لود مذ رفته الولا ب رانج  
 نمود تاریخ آن بواب خانخانان مان دافع در چهار زبان با فیه ارا بخلم زبان فارسی تاریخ

۹۴۹

یوم الاحد ثانی ربيع اول : در زمان هندی افوار ربيع اول کی دوجی دشتاری در الفاظ  
 قهر کرات آمده : تاریخ ناف چون ماد شاه ابن تاریخ را رسید شاعر امیش خود طبله بهر بسد  
 که نو این چنین تاریخ می ادا مانه چرا کفی او گف که من این تاریخ گفتم ام ملکه : سنه بکرات آمده  
 گفته ام ماد شاه مستبده اورا بعام خشیده طاافه کبر کن ولد ملا حسن نقشی سکه خام باد شاه کنده باین  
 تاریخ که اید و مورد سر فرار بهار گد بد تاریخ

خسرو اسکندر بکرات بنام تو زدید ملک را سپایه عدل تو تدارک بادا  
 ای خوش اندم که حوتاریج دی ازین بگویم اسکندر بکرات مبارک بادا

۹۴۹

دکتر ولادت سلطان دانیال

در ماه کعبه غده الکرمه ماه زاد و سحر کرات رفته بود بد و موکب اقبال در حدود سمرکند گزیده سردار اقبال  
 و موده فاضل تحت مقدمه اوجهر رسید و ولادت سر افرای تولد در مدی در ساسد مد ولادت  
 بعد از گذشتن چهل و یک سال از استیصال به یستم سپهر یوم ماه سال معتد هم الهی موافق است  
 ۹۱ چهار سده دوم حمادی الاول سال به صد و هشتاد و هجری کب روت و یک سیوم کب اول  
 مطابق سیوم به ماه صلا لی سده چهار صد بود و چهار ملکی تصادق است و یکم بهمن ماه مدعی سال  
 به صد و چهل و یک بر در مدی موافق بهم ایلول ماه رومی سال کمرار است و صد و شصت و سه اسکندر  
 که موافق و بهم سمره اگر بر می سال کمرار و نالصد و بهشتاد و دو و عسوی بود و لطالع حمل محاسبه  
 حکمای لومال و لطالع حوت کحاب دانیال بهد و کسان در حظه نص اتمای احمد در لعه قد  
 سیج دانیال نام در دیسی ار لشن و حره حه بهار مل کجوا به که ماد ساه او را است اینکه  
 زمان ولادت نزدیک رسیده بود کار در لشن موصوف گذر سده بود و موفوع آمد مولد که شمس  
 که حسنه شخ دانیال بود مادران بسته به او سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبر شاه ارغش کوات خارج شد در سده به صد و هشتاد و یک متباد کج تیه و ماد ب مرار ابراهیم  
 و مرار محمد حسین برادر سلطان غده که ولایت سورت و روح پرورده و حامای مرار در تصرف  
 خود داد است و در قلعه سورت که بر کمان در نام سور واقع بود محصل سده بود و در سواد اهل و احوال  
 متوجه مدد و بهت محمد ماه معالی سده که کوره سدر سورت رسید و در کار حوص و منع مردل  
 مسر خود و در دور حصار کعبه هارده و دنا و ناه ابر عزمین مقاتله و محادله ماد آخر اهل قلعه عا حرسیده  
 قلعه را تسلیم داد ساه نمود و دامن فتح تا به پنج است سیوم سنوال است ظهور یافت و اسیر و جا  
 بزیسی و به تا به پنج مع آمل قلعه گفته تاریخ

کسور کسای اکثر عاری که فی سخن  
 سحر کرد و فتح سورت یکسره  
 تاریخ فتح که فتح ملوک کرمت  
 حرس اد طلع جاب را کله میت  
 اس فتح حر ساروی کت سوت  
 اسها رود دولت سه عالم لعه صد

حاجی افضل بلگرامی

بردی بر مرک معتقد می بود در عکرام بر سده دات وارت و لسنی ر دعه و فاس سرد ملک سلطان

در سنه هجده و هشتاد و چهار می سر قدا و کبیدی غالبان از سنگ عمارت کرده و این قطعه نصف  
 سنج نظام محصل لیسری خط سلطان در بنای خوش خطی ملوک سنگین کرده در پیشانی  
 باب گشته نموده اما اس کبه بام سالاریک که میرا تمام تعمیر بود شهرت یافت نام نزدی یکی  
 سلطان را کسی نمی داند و سنه هشتاد و هجده که در آن موقعه آورده خود تاریخ اسب و از روی  
 حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه انشت

قطعه تاریخ

بدوران سنه اگر که گشته      خطاب او جلال الدین محمد  
 جو حاجی اخضر از تقدیر حق رفت      ازین دار دنیا در دار سر گذشت  
 ز نزدی ملک سلطان یافت بنیاد      برای مرقدش این پاک گبند  
 ضمیری جنت سال این بنارا      بلفظ داری و هم با بجد  
 تاریخش بنیان و آشکارا      خود گفتا سنه هشتاد و هجده

ملک الشرا مولانا غزالی مشهومی

لغضال دیکلمات صورت معنوی محلی بود ولادت او در سنه هجده و سیب وقوع آمده چنانچه  
 خود در قصده که بر صفحه الشرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

درین مدیه پس از هجرت رسول الله که سن هجده و سیب سال از مشهور سنین  
 شمرند حدود ثلث آدم ز مکه قدم بدین حقیض حوادث ز اوج غلطن  
 در امتداد مهله دکن وارد شده چنانکه باید احترامش صعود نمود لاجرم عقلی ملک مشهور خانزاد  
 بهادر شخصی را با جید راس اسب و هزار رو به خرج رایه لوی و رساد و مصاحبش را  
 التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیه گفته مسفاد میگردد قطعه ای غزالی بکن شاه کف  
 که سوی سزگان بخون آمی : چونکه میگرد گشته اینجا سر خود گیر و رود و پروان آ می  
 چه سر غزالی که غنیمت است اشاره ندارد و بدیه اسب و غزالی ساهبا با خیران بسپرد و لغش بدید را  
 در آن زمان مشغول آورده و در عوض پریمی عیسی صکر یافته رخصت شده حانزما که در آن پیش ازین ملک  
 شده است او که دولت محمد اگر نه افتاده و در مطوران او گردید و ملک الشرا رسد و اول دست که این خطاب  
 نامور شده بعد از چند وقت بر که بخار از عالم غالی در گذشتند در سر کج کج اسب که مقبره متابع کبار و سلطین

ما در است مدون گردید و حالش نسبت به حکومت هم چنانکه به عهد و عهدا بحری وک داد و تاراج  
ازین ایات که تقییه تارک است در ماف گردد  
تاریخ

48

لودی عرالی ار معسی  
بعد یک سال سال تاراج پس  
نمی اراده مارچ اگر یک عدد که کرده سود تاریخ بر آید عدد اسرار عرالی و مل میوی اعتقاد هر است

### ملا علی محمد شطاری تخلص

رهد و تقوی مرسه کمال داشت در سه به عهد و عهدا و یک خوب کرد و ملا عالم کانی در تاریخ فوت  
او این قطعه گفته که آهیم طریق تقییه تارک است و یک عدد در ماده تاریخ و در مانده کرد

تاریخ

981

دری که ناکاه ملا علی را  
فی سال تاریخ او سال و مگر  
رلود ار ماں دست مرد حوادث  
مکروه و ملا علی  
تاریخ

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم  
بعد از وفات پدر خود در سه به عهد و عهدا و چهار بحری در روم بر یک ساهی است و تاریخ حکومت  
او ازین معرعه که زمان ترکی و فارسی است استخراج می یابد  
تاریخ حکومت

### سلطان سلیم اولی صفت خزان عالم

او حاضر نزد اکرم شاه ماد شاه هندو شاه طهماسب صفوی ماد شاه ایران بود و در سال به عهد و عهدا و دو بحری حکومت  
است سال فوت کرد و پسرین سلطان مراد کجا اول سب در ماده ار است سال سلطنت نمود

### باغ فرح بخش

اس باغ در سه به عهد و عهدا و دوم بحری و دوم خان مانی دار و ده تعمیر آن باغ بود و در سه به عهد و عهدا  
ماده سب باغ مذکور در ف دار و ده نگار است و یکده سد اس راغی که در آن سکات دارد و هم  
دوم تاریخ تعمیر باغ از قسم تقییه سا سا که را و مورد و عا مات او سا مانده گردید

تاریخ

در باغ فرح بخش گد کس سا  
در لاله و ماسن نظر کس سا  
تاریخ فرح بخش  
در کس سا

982



تعمی از اعداد باغ فرخ بخش عدد دمت حال دورگی تاریخ ساجی باغ سرآمد نامعلوم شد که این باغ کیست  
 در وقت که امیر بادشاه تعمیر یافته در آنجا چهارچوبی مرقوم است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار  
 است اما باغ فرخ بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و سعادت  
 مملکتهای دست فضا و عدل بود حسن مسطر و خوشی مکان و نقش و نگار عمارات متعدد و فضای آب روان و  
 ایلاتهای دوحه و مهابی گلزار و نهربای عریض و حوضهای طویل و اقسام آرایش و آرایش و آرایش بر باغات دیگر  
 شرف دارد و در میان آن فامه مرقوم است که شاهچراغ بادشاه در امام شاهرادگی در سنه هزار و  
 بیست و هجده باغ فرخ بخش در کسمیرا تعمیر نموده اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنکه  
 که در کتاب بهشت اقلیم مسطور است که در احمد کرکدن باغات بسیار است و از باغات آن خطه و ملک  
 یکی باغ فرخ بخش است که تکیه و قصر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند اما بعد از  
 شکون ملک بی پایان و بیعیاس و در در و لب بر که عمارتی ساخته که در مسیح باغ داخل آن خان  
 بجای همه ده فقط یک تکیه که تاریخ مذکوره الصد در باب بعضی باغ باشد

### داود و شاه بادشاه مسکالیه

در سنه هجده و هشتاد و دو اکبر شاه را بجز رسید که داود و ده سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید  
 بر فرود کلمان او در ولایت مسکالیه فرانو مانند و سید زمانیه را که حال زمان علیقلی خان مناننده محمود  
 گردانیده بود تا باغ و تماراج نموده و لودی جان را که قلعه رحاس در تصرف داشت مصلحت کرد که  
 و هنگام ساخته از استماع این خبر بادشاه از اکبر آباد کوچ برگشتی نموده متوجه آن سمت شد  
 چون در بنارس رسید لودنی رساند که اگر از هر گشایش این عهده مشکل که فرج کرا باشد خالی  
 گرفته شود بهتر است ما را آن درین روز سید میرک اصفهانی که در علم خفیه لیدر بود نامر عاقل  
 صورت این واقعه را از کلمات خیر جامع در مجلس بادشاهی حضور اعمال حکمت استخراج کرد و چنانچه  
 بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** بجزودی اگر در سخت مجابون در مد  
 اولک داود و سرور لود از چند روز بعد از سلیمان ظاهر شد القبه بنارس سائر دهم ماه ربیع الثانی  
 بحوالی قلعه تمینه رسید و در آنجا محکم واقع شد و داود و دهان متوجه هم گردیده درین لست و کمین  
 سه بجهت دسه بر گشتی سوار شده بحاس مسکالیه که گشت و بعد از جمعی در آنجا کشته شد تاریخ آن

شاه جهان سب صفوی

سپاه اسماعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه ششم دی الحجه سبه بهسد ولوده بود و در ابد  
 ۹۱۹  
 در آفتاب عالم آورد. تاریخ تولد او متعده وفات در لورد دهم ماه رح سبه بهسد و سی و نهم در ایران  
 کی سلطنت نشسته و یکی از معلا در تاریخ حسن و اس و طه کنده

ماریج خلوس

عناست ساه عالم که نصرت الهی جاعده ساه عاری سرک در گر فنی  
 حامی در گر گشته کردی جهان مسخره ماریج سلطنت ساه در گر فنی

و حول از رعایت اصلاص و حسن اعتقاد و خود را سده ساه و لاس فی مامدار العفانات حسه سده  
 ساه ولایت جهان سب میر تاریخ خلوس سده و حام و مال بدس نقس ختم گردید حاکم درین باب  
 گفته اند سرف مدکی ساه کف. نامه حول بهدایت جهان سب  
 ۹۱۳  
 نقس بهرس سده تاریخ خلوس سده شاه ولایت جهان سب

در بد که کلام السراف صیف سر حوس موم است که تاریخ خلوس او از قول شاه ولایت تراورد  
 اند که مموده. لکل قوم دولته و دولسانی آخر الزمان. ماعفا و اهل تسبیح اشاره نظم در  
 صاحب الامر آخر الزمان که بهسد و سی عدد دس سده تاریخ خلوس او میسود این باد ساه را در امام  
 حاکمانی هرگاه از مساعل مقام سلطنت فراع حاصل گشتی او قات سده لحد اعظام بهات  
 و اتحاج مطالب و مقاصد ارباخا حلت ممدوف دانستی حاکم ارباخا درست و حسن اعتقاد و در  
 عموال سب مود و اتمات راعه کشته در سه تسع و بیست و یک که عمر سب ساله بود از جمیع سب  
 که کرده و حجه سب ارباخا و تقار حاه دست اللطف را در دفا را ارباخا کرده زنده زنده در سه بهسد و  
 و شصت و سه جمیع امر او اعیان و لباس موانع او سوره رعیت مودید و ارباخا حالاب عمارت  
 بود لند و ارباخا تاریخ اند حاکم سده نظم کنده اند

سلطان کسور دل جهان سب مادیل سوکده داد و لودر حل و ساه دس را  
 تاریخ کتبه داد دل سده لودت لود حاه سر الهی است این مکر ماس این را

در سه بهسد و چهل و چهار قش سب دران مموده و تاریخ آن در مقام خود لودت سده در سه بهسد  
 در سب دهم ماس سلطان سکمان حوا که کار و مصلح مموده در زمان دول او بهالون باد ساه  
 اسپر شاه ممدوم ساه نارای زنده و باد داد او سلطنت ممدوم سب رسید به سلطنت سب

سال نهم سیمه بانزدیم متور سال هجده و هشتاد و چهار ازین جهان فانی بکلیک حادثاتی سرگرد  
و محو و وصیت الحاقی او منتهی شده و من کرده تاریخ وفات او را در کلمه و هزاره ایام یافته اند  
چون عدد عشارت انام هشتاد و دو است اگر در او ده مار هشتاد و دو گرفته شود هجده و هشتاد و  
چار گردد و کما از مطلب حرمید بدو بانزدیم شهر صوبه و گورش بر نورش نیز نامیده اند

9AP

شاہ اسماعیل صفوی ثانی

اولی

بسر دومی شاه جهان سبب صعودی است چون بدینش فوت کردست برادره سلطان حمید مرزا  
که حاضر بود بعضی امر اسطفت را مخصوص خود دانسته در مقام جمع شدن با خواهر ما پیران او  
بر می حامی او را بدعا درون حرم طلبد انسته قتل رسانید و اسمعیل مرزا که پنجاه سال ازوان  
بدر در قلعه جمعیه مجوس بود سعی خواهر خود را متذلل حاصل گشته در سه بهصد و هشتاد  
و چهار مرتخت سلطنت گشت و کنز می نذر امر او را در ان و نخی اعظام را قتل رسانید می گزید  
و له امیر سید علی ختیب این رباعی در تاریخ جلوس او التام نمود که ستانزده بار از ان تاریخ  
سرمی آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا اگر چهار تاریخ بر آید و اگر اعداد در حرف منقوط یا غیر منقوط  
سبب را علی حد بگیرد همان تاریخ شود و اگر عدد در حرف غیر منقوط یک مصرعه را تا تاریخ یکی از مضارع  
دیگر بگیرد همان تاریخ بر آید و هم چنین سوال اگر عدد در حرف غیر منقوط پنج یکی از مضارع یا هم  
دیگر بگیرد نیز همان تاریخ شود تاریخ است

نماز

کامد میرا لوسف منشی آن ڈیگرما

مجلسی میں سے ہوا ہوں میرا  
کس پر مصراع کنتہ تاریخ مثل

الحمد لله الذي جعل

شاه اسمعیل نام و النصار و تعلم  
ور صنعت ابن داعی از طرف نگر

ما نقشه پرد و مصرعه دینی لفظه . گرد و دو دهن چهار تا پنج مجلس .

چون مزاج بادشاه طرف بر نفس یابل بود نقش که را که پیش ازین در امام پیرش  
 الله محمد الرسول الله و علی الله بود که امر او قوف ساخته و مود که اس بن بر که نقش نماید  
 مست رشرق تا المهره که امام اس علی دال او ما تمام است

و در ماه چهل و دو سال شاه ذو و ماه که موافق روزی ششام است این دلیل روا می آید که ما در میان راست  
در روز و پنج شمس ظاهرند و عدد عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قوا عقد خود بر آن دلالت میکنند

که هرگاه خود نامه در چهار طالع صاحب طالع واقع شود غلامه او را مدهوم می سازد و شاه اسمعیل لطالع خود را منتول شده بود و حاکمه بهمدان ایام بعد از سلطنت یک سال و هفت ماه مرد در کشتیر سیر دهم ماه رمضان سه هجده دهماد و پنج هجری در مردوس در که شت در کس طغقات اگر می مرقوم است که در ماه و حب سال هجده دهماد و پست موافق سال لب دوم الهی شماره که ابرادات الدس گویند مد آمده بود و معمال لوص رسیده که در ملک عراق و حراسان رلسانی تمام رد می خواهد داد و در رس سال دران درای مملکت ایران در که دلو در تمام کمال مردم اندام راه یافت فقط سه هجده دهماد و کس که دران کنایه مرقوم است علط می مده و مرا که ارکب اگر سری هم نامت است که ان شماره در سه هجده دهماد و سح که مطابق سال کبر ابرادالصد دهماد و هفت غسوی لود مد آمده و بهمدان ایام اگر شاه انقصد کمال ارد پس کوچ کرده بود که ان شماره ظاهر شد و ماد شاه مرا حب نموده ماکر نام آمده ملحد چون شاه اسمعیل فوت کرد مرحد رفیق معاشی که در من مایح نمارت کمال داشت ان ملحد را مایح خلوص و موی ساه لعه و در می سفته

قطعه باریک  
 سہ سہاہ ہم جاہ کسی سہاہ  
 چہاہ ارد بہار دگر دوس دوقار  
 ارد بہت در کام صحاک مار  
 پئی کتاہاراں روی ر من  
 فی یاد ساجی ریر میں  
 دد مار کچ ریحہ میخواست فکر  
 کی ہر جاہ میں در اسلم دہر  
 شہشاہ روی ر میں کرتیست  
 کہ کی جو دگر دوس بد اس قسم  
 کہ کدوس لہد ہر ماں قسم  
 درد خاک بروق حمتید جم  
 سراوحہ درد در سالی علم  
 سال دگر در عدم رد قدم  
 کہ بر لوح عالم بخار د فسلم  
 پئی ہر عمر میں ملک علم  
 شہشاہ ریر میں اسد رفہ

امیر عهد الفاء در ولد قاضی مسعود  
در سال ساه طهاس صغوی حج سال قاضی اعداد تبریر لود آخر لفظ دوری به سحیح  
از اعراب سودی شریعت سهادت حسد حاکم اربین تاجیح مسعود مسگرود

در نهمصد و هشتاد و نهمه از هجرت شد در ملک فشاویه ملای طای هر  
سلطان نصابت اهل را گشتند اعوان سعدی که کم اند از کفار

تاریخ و نالتش رخ بر سدم گف آه شهبه محمد القادر

در مصرعه اول سال مسعود و هشتاد و نهمه است و در روی حساب حمل از ماهه تاریخ و حدود کم می شود

### مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنش الواناسم در بیان کرده سالکی حدیث مولانا خا

حاجی را در یافت و حق کمالی وی را جیدان قول عامه بخشیده بود که بر چه کردی می نمود  
در زمان آمد مقدون سنا بنشای اگر شاه اراده بیکر سید افاضه نقضات و العلامات

سبار یافت و بواسطه قضیه لازم نیل که گفته بود ملک گفته تنک صلا گرفت و بعد از آن حکم  
شد که بر گاه مولانا بمصور آید برار رویه نصحه پانزد بدود بیداد از آن جهت ترک ملازمت

کرده دیگر مدان غلس در رفتن ابتداء در نارس تعین بهادر خان برادر خا زمان بدین  
برد و پس از آن تا گره آمده باقی ایام جاب را در آن مکان پایان رسانید و فروش

تاریخ دوم ماه ربیع الثانی سال نهمصد و هشتاد و نهمه هجری واقع شده مدفنش در حصار  
و دره دور حای بانام بود عمرش آنچه سهرت و دشت حدود ده سال کرده مولانا قاسم

بخاری که سیکه از آن او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی  
یافته و مبر لویف استر آبادی از عمارت حوض قطع تاریخ بر آورده اما بکند کم می شود

و مولانا عارفی ولد مبارک سخره اسن مصرعه یافته تاریخ در جهان رفته قاسم کاهی و شیخ  
مصی جنبین یافته

تاریخ وفات سال دهاش و بیستم گف دوم از ماه ربیع الثانی

### سلطان علی عادل شاه بجا پوری

لیسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهمصد و نهمه و پنج در بجا پور  
سر بر حکومت نشسته و بعد سلطنت در سال در سنه نهمصد و هشتاد و نهمه از دست خواجه

سکر کشته شد شاعری تاریخ وفات او در بن عمارت یافته شاه جهان زند شهبه

ارکانات موصوفه و معوی که بره مدد در هر کس بدست داد که میگردید که شش او را گردی کردی لب  
 صوری و معوی رسیده و فانس چهار دم حمادی السانی سه هفتاد و سه جری واقع شده و کلی  
 محمودان تاریخ دقاس بدکو رانده تاریخ

قلب عالم سج دیں برور حسین آنکه لودار اصل محمد دم دمار  
 اصهار از ارجانس آرد اولیاء از وجود حسن انصار -  
 علم او همدوس لیریف عمل - فصل او همد حکم کرد کار  
 چون رفت از عصر آبی قدسی صفا سوی صحت رس جهان نی مدار  
 سدی تاریخ سج الا دلیا - کت دیگر مقدای رود کار

### شیخ جلال تهابری

تاریخ چهار دم دی الحسد هفتاد و سه جری خوب کرده

تاریخ از غرور و عین

نارب داب ایر و متعال قلب و عوب رای شیخ حلال  
 فانت اولو او دم ناسر کل جور سیه باع تهابری -  
 ماه ذی الحجه و چهار و هسم - لودکان شیخ مذبح هم  
 سال ترحیل آن ستوده حصال شد رقم در بهشت حای حلال

### حواجه منصور شیرازی

اورا ساه منصور شیرازی در امور حساب دانی و صنعت فراست و کار دانی موصوفه بود و در  
 خدمت محمد اکبر بادشاه به خدمت و مرئوس ارتمانی دیوبند عظام در گذشت و در خدمت او چهار سال  
 که از وی استخفاف و استعجال بهمم و ذرات پر دوا حس نباد شاه ار گفته راجه لودر مل اورا از  
 بایه و ذرات ادا حتمه مقید ساخت و من لود جمعی از عاصدان حد عبوده خطی مرور در مال او  
 کتاب مرور نموده حکیم مرور او شاه که در آن وقت از کامل اراده تسخیر لاهور نموده بود و  
 دسی راه میرل و منجه دیگر که ار سخت گیری او در معاملات رنجه لود در حکم نهاد یا حتم که او را  
 از خلق او سر مد فرماں مرور آن بازگاه سلطنت در سرد یک سر کاکوت کوه او را از خلق کشیده  
 و اس واقع تاریخ لب و سوم غرم سه هفتاد و سه جری دست داده و بری تاریخ

۹۸۹ و فائز را تا فی مضمون محلیح یافته و حکم اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شمس مضمون کرده بود  
 قطعه شاه منصور ماریسی که بود و دام آزار مردمان کارشش -  
 برین محل عقوبت میسخت  
 ایچو منصور بر سر دارشش

در همین سال چون مادر شاه حبیب تیه مرزا محمد حکیم کمال رفسد بر خیزد از مردم معتز از قصر خواجه  
 منصور شخص استکشان نمود بدو هیچ دریافت گردید تا مؤخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بنهادن و این  
 بود مادران باد ساه مر قتل ماضی او اکثر اوقات تاسف میکرد

### شاه قاسم

در سنه ۹۹۲ هجری بود و دو فوت کرده و خواجه عبدالصام تیه را زاده خواجه محمد شریف تاج فو ت ادرا  
 و فائز شاه قاسم یافته و تاج عروسی محمد و میک نامی را الهی حاجت محمود کردان - یافته

که خدای شاه زاده سلطان سلیم  
 ایچون شاه زاده سلطان سلیم شمرده ساله شد بر شش محمد اگر شاه در سنه ۹۹۲ هجری  
 یجری عقد مناکح او مادر تاجه بهکوان داس ولد را به بهار میل حیوا به که ارعقیه محمد به  
 بیایه و الا امارت رسیده بود مشک فرمودند و در ورور و زحشن عالی تربیه داده و جمیع  
 و ملازمان مادرش را بدو پیش کسی ساحد و شیخ الوافی فی فضی قطعه در شک لشم کشیده  
 که هر مصلح آن تاج این ساخته دولت افزا است

### تاج

۹۹۳ نهی عقد در پاش سلطان سلیم که یرو تو دهد سال امید را

۹۹۴ زهر در دین آفتاب دول قزاقی سده ماه و ماهه را

و بعد جیدگاه جنبه رسیده راجه او و لیکن که در مال دیو مر زمان خود بود که بوسعت و طاعت و کثرت  
 سردار جمیع راجه با حلیه التال بود در عقد ازدواج شاه زاده موصوف مسعود گردید

### محمد حکیم مرزا ابن بهار لون باد شاه

ترادر علانی ابکرت شاه استایچ با مردم حم حمادی الاول سه بهصد و نصف دیک در کامل متولد  
 سده و تاج ولادت او الوالفاجر والوفیاضال یافته اند از طرف برادر خود محمد اگر شاه  
 حکومت کامل دانسته و با عوا خار مال علی قلیخان باغی سده در ماه حمادی الثانی سده  
 و هجری و چهارم عمری را زده تسخیر مین و سنان با عوا جور رسیده بود بدو چون شنید که ابکرت

کرده بر سر او می آید از لاجور بار کامل بر اخص کرده و در آنکه پاره کمری و دو سالگی سازند هم  
 مرداد ماه الهی سه خلوسی اگر ساهی موافق ماه سعال سه بهسد و دود سه جری و تری  
 کرده دوح در ماه در احوال بود در ماه پراحه بهکوان و اس و سه س کور  
 حاکم بجا صادر گشت که کامل رفته الایت و متصرف مدکان درگاه آرد و خود بر کامل نشسته  
 رود  
 شیخ ابراہیم  
 خبرد مسیح سلیم مقهوری اب الوار سالگی ارسانی او مید چسدا اما از ممبسی طعت پستان  
 چرخوار بار سانی ساده معانی افاد و حد که موافق مراح سد و چهار بهک سحر رود و در سالگی  
 اگر شاه حر فعات برادر خود مرزا محمد حکم تنبیده لوسی کامل بهست و موده بود و دود سیر تراه  
 بود اما سب احوالی رکوری او را تنها سیر گداشته رفته و در احوال سازد هم همراه الهی سال  
 سسی ام خلوسی موافق ماه توال سه بهسد و دود سه جری سستی در گشت و کار اکیان را مد  
 بار گداست

امات

ماد احوال مد عرق ستراب کریں میل سه فقره اس حراب  
 سداب ارانی ترک بستنی خورد مار هر سوجی دستنی خورد  
 تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ الوافصل علامه حکم اگر شاه در سه بهسد و دود سه جری مطابق سال بالصد  
 هست حلالی نصف موده بود این رماعی دردی رساله دست دماعی

لخواهی عدم حوس حصه بود م مرا استنی حوین حوس بود  
 اراں خوانی خوشم میدار کردی مدام ما اریست حبیب مقصود  
 تاریخ سال جری

کجه الله که اس در حده ما سه که در ملک ارادت سه و ا هم  
 نومان سبتهای ک قفل برد اسرار غشی میب مهم  
 فی تاریخ این اقام سحر اس ارادت مانه سلطان سالم  
 تاریخ سال خلاص

این رقم عیب که میب اس عیب مایه حد دل ارا ب محمد  
 راه تاریخ خلاص مرد چون بسازد مناجات و جد



در اصل مرمنی بود بدو خان که از اردو هندوی بهات گویند دام او همیس داس بوده است چون  
 ملازمت اگر شاه رسید پس سخن سر او لطیفه گوئی و بدله سخنی در ملک مصاحبان اطمینان یافت  
 و متدریج گوئی سبقت از همه ندیان در روده منصب بخجاری رسید و یکی از موقران درگاه و خا  
 کشته در زمره حرمان حرم نس و دمسازان فضل جالون فندک دید و چون متوجه می خوش میگفت  
 به خطا کس را که قریب میی کل التعمیم خطب گردیده و بعد از آن خطاب راجه پسر که مع آن  
 پسندی نهاد است سرورای یافته اکثر خطاب مادرشایی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب  
 دانشور راجه سرور در ایام که محمد اکبر شاه در کابل بود و در از انجا همراه زمین خان کوکه بجانب بواد  
 یجور که سگاه اخامان یوسف رحی است فرستاده بودند و در می بالستان جنگ و جدال داشت تا که  
 بهم اسفند از مدماه الهی سال سیه ام از جلوس موافی ماه ربیع الاول سه بهمد و نود و چهارم  
 ناکسیری از مرد مال کار کار آمدن ساخته تا بد روز مادر شاه سیم طعام نخورد و ندو ملا سیری نیز بهمد  
 معرکه مقتول شد

49

### سلطان صفوی ملقب سلطان محمد خدا بنده

سر شاه طهماسب صفوی است در شهر رسته بهمد و بیست و هفت ولادت یافته و تا پنج میلاد است  
 در ندر شاه طهماسب اول محمد آمده و او را سلطان سکندر شال نیز می نویسند چون برادرش  
 شاه اسماعیل صفوی بعد فوت پدر سلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان  
 را از قند هبستی بکلیستنی فرستاد و خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز  
 سکونت داشت و شش بدو میر رسید تا آنکه در آخر عمر کس لشیر از فرستاده حکم کرده بود که او را نیز  
 هلاک سازد اما پیش از آنکه این امور شنیده از خیر فقه بفعول آید شاه اسماعیل در عیفت حیات بقا  
 ارواح سپید بعد از وفاتش بعینه امرا حاکم کرد که پس از شاه شجاع را که طفل هفت ماهه بود و مادر  
 نامیده اما امرا باین دیگر قبول این نمی نمودند سلطان محمد نیز از شیراز آورده و در سنه هجری  
 هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسماعیل صفوی بود در فرودین رحمت سلطنت یافت و  
 و چون که بمشیر و ادو اب سپه خانی خوار است که خود را اثن و خانی بهات سلطنت کرد و حسب الامر شاه  
 او را خجبه هلاک نمود و بعد از آن حرم محترم او خبر الف با کجک بهمت ضعف با مره سو بر خود و صغر سن  
 تنه از دکان بهات سلطنت را سرانجام میداد و چون امتنع موافی فرج امر نمود و بعد چندی  
 انسانی نموده او را نیز خجبه هلاک ساختند و سلطان حمزه فرار را بولوعه بهمد و پنجول نمودند و حمزه مرا



مرزا حکیم بکلاف توفیق اومیتیں آمد عارہ کار خود را در گاہ اکبر شاہ حشم داشتہ در سہ تہمت  
 و شامس و شہنشاہ روزنامہ ہندوستان بہادریوں در فتح نور سبکداری رسید با دستاویز بازاریاں  
 آمدہ از کمال مطلوب اورا در اعتراف گرفت و بسیار مہربانیاں نمود بعد چند اوقات در بہمن سال ۱۰۲۵  
 حجاز حاصل شدہ از بہر صورت مکتبی در آمدہ بریارت حرمین مستقر گردید و در سہ تہمت و شہنشاہ  
 و شہنشاہ عبداللہ خان ادبک در ولایت ماور النہر کوس با دوسایہ رودہ تمامہ آن دیار را نظر  
 شدہ در بدحشاں سہراستلا یافت و مرراستہ ہرج از بدحشاں کریمتہ النجا بدر گاہ سہرا  
 میاہ آوردہ بہراحم خندوانی سہرلمندی یافت بہدس سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت  
 کرد و چون فرزند ال مررا خود سال نو در مہرمان حصار گشت کہ ولایت را بہ تصرف بہد کا در گاہ  
 در آمدہ در سہرا لعل و لعلین و شہنشاہ مرراستہ ہرج کہ بہراہ لشکر شاہی بکابل رفتہ بود و جمعیت  
 ہندوہ سر سہرمدشاں باحت و با مہرانی عبداللہ خان از ملک جبک کردہ غالب آمد و مررا سلیمان  
 کہ بہدراں امام لکامل بود در بدحشاں رفت و بعد از حدی از غلہ از ملک بازار بدحشاں فروزونہ  
 ہندوہ سید و شہنشاہ گردید در ماہ ربیع الاول سنہ حسن تہمین و شہنشاہ سال سی و دوم از تاراج  
 الہی ملکہ صمد گاہان حضرت رسیدہ و مورد افضال شاہ ہشتاہی گردید و بعد از دو سال سہرا  
 و بہریت ہمالیہ بود و در سنہ ہشتم رمضان سنہ ہشصد و دو و ہفت ہجری مطلق سنہ سی و ہجہام  
 الہی در لاہور در گذشت و تاریخ وفات اورا بہریت ہمالیہ سنہ ۱۰۲۶

## شیخ سلیمان بلگرامی

در محلہ قاضی ملکہرام سکونت داشت و متیکہ ہمایوں بادشاہ ار سیر شاہ بہریت یافتہ در ملکہرام  
 شیخ سلیمان حد مس کردہ و بادشاہ اورا اکتہری خود دادہ کفہہ بود کہ اس اکتہری سال  
 مس بہا اگر مار بادشاہ موم بہد مت حاضر شوی جوں ہمایوں بار دیگر بادشاہ ہند و شہنشاہ کردہ  
 شہنشاہ مذکور بیای تحت رسیدہ بوسیلہ ہماں اکتہری شہنشاہ ملکہرام مت فایز کتہ صاحب  
 در لئی کردید و مولانا صہیری را کہ خواہر را دہ اولو دینہر ہراہ خود رودہ ملکہرام رسیدہ و بہر دوپا  
 تحت حاضر می نمود و شیخ سلیمان در عہد گریادشاہ در سنہ ہشصد و دو و ہفت ہجری وفات یافتہ مولانا فہیمہ تاریخ وفات

تاریخ

سہراہ و دہلہ ایسے سلیمان کہ تاج مکس سنہ نامہ ماہ  
 سہہ میاہ اسیر جوں بدیقہہ نقس رحمت علی اولین ماہ

حدیث حلی و احسان رجیالش  
سوی حسب عالی روان سه  
خواجه و حلال حوسل آن شیخ  
لی مایح حوسل در به  
شده اسامه در عالم نافوا ه  
حکم اردوی آن طاب سواه  
کرده طاب حلد برین را ه  
حرد کها کجا آن سنج ما جا ه

و طبعه و مکر مولد مکر و تارنج و دانش گفته داس مصرعه ماده و تاریخ است

سما رسال و دانش میان غلد برین

## مبشر فی الله شبرازی و حکیم ابوالفتح کیلانی

امیر فتح اندک بعد از سیلیم و دو کانی طبع مستقیم از سراسر نیکوای رمان اسیر از نظران دانست و در  
جمع علوم حصولاً و به اقسام علم حکمت و معون صالح متعارف و در شیراز در سده و در سده و در سده و در سده  
عادل شاه وانی سجا پور منصب و کالت یافته و پس از فوت وی که در سده و در سده و در سده و در سده  
نویس آمده در گاه اگر شاه رسیده و مخاطب بقصد الدوله گردید و در سده و در سده و در سده و در سده  
رواد رسیده و در سده و در سده و در سده و در سده و در سده و در سده و در سده و در سده و در سده  
که میراث محرم اسبها و در گد سب و عسکه ماد شاه از فوت دی اطلاع یافت بسیار آمد و بود  
نیز مود که اگر میراث محرم اسبها و در گد سب و عسکه ماد شاه از فوت دی اطلاع یافت بسیار آمد و بود  
حواسی در ساعث این صدوای رسود و گردی و ایچیلین کوسر و لاله ارال حرد می نقطه و مکی  
اروت دی ماد شاه اگر سمر بقصد کامل بهمت میرمود و در اتنای راه مسیح الدین حکم ابوالفتح کیلانی  
بر اد حکم تمام و ولد مولد اعد الرراق کندی میر از س جها سقر آخرت بود و حاکم محمد کتر ساه و در کی  
میران خود که در کتاب الوالعقل موجود است میفرماید که تارنج است چهارم ارداد ماه الهی سید فرج  
مطابق سده ششم سده شوال سده بقصد و بود و بهجت میر فرج الهی سید فرج الهی سید فرج الهی سید فرج  
رحلت بود و تخریر و ما سب بهیمان ماره بود که سارنج بهیم سسر نور ماه الهی سال سسی و چهار سواقی  
عبد بود و هم سوال سده مکر و حکیم ابوالفتح کیلانی از س سدرای عالی از اتحال بود و تاریخ خوب او را  
چنان یافته اند که حکیم ساه فتح الدین و سلی سادجی تاریخ فوت از بهر علامه در نظم گفته

## تاریخ

اسال در علامه در عالم بقصد  
حول سر و حواصط بود و هم  
در سده و در سده و در سده و در سده  
تاریخ سده که به هر دو نام رسد

مقرر است که چند می نمود در وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم بهرام که بر رسم رسالت پیش علی بن ابی طالب  
او یک همراه سید صندید جهان رفته بود باز آمده سرف ملازمت در یافت و بادشاه او را بهندارش  
ناوستانه کو اکتند یکی از حاضران مجلس رباعی شقلا طالب اصدد مایه که در مرتبه حکیم ابو الفتح و بهشت  
آمدن حکیم بهرام گفته بود و عرض رسانید رباعی میبرد و سر ادم که وسان آند به دوستد لفر دین بر عمر  
مار آند به اورفت و بد خاله او عمر سرفنت به دیس آند و عمر رفته ام مار آند به مادشاه و بد به بهر مرمود که لفظ  
و خاله در مرقعه ثالث خالی که ار کر ایست بهشت اینخس باید گفت **س** اورفت و در وقتش بر اعر رفت به  
و حکیمان را بسیار پسندیده افتاد

راحه تو در مل

دیوان محمد اکبر شاه بود امدادی ملک و عزل و نصب کار برادران خالصه حواله او نموده و در سال بهشتی  
و بهشت ظهور داری ملک بکاله هم معمر و مختار کشنده روز میا دوست هشتم آبان ماه الهی سال سیس  
او چهارم جلوس سی موافق روز در دشت منه مازدم محرم سال بهصد و نود و بهشت بهجری و رلامور در  
گوست اگر چه در راستی و سر برای بهات بهد و سنان و سر دایکی و تدریر لکانه عصر بود و مار عا با از دوا کس  
نمودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را دین عنوان سلک نظم کشیده

تاسیخ

تو در مل آنکه غلغله آفاق را گرفته چون سد سوی بهیم کشند فانی حرم  
تاریخ رغن اوز میر علی حتم به سادی کسان مکنه دی وقت در بهمن

۹۹۸

را بهر بهر بگو اند اس

پسر را بهر بهر ی مل یکوا به بهت که ار عقیده تمندی بیایه دالار سیده بود و در هنرشن خود  
نامی نام عقد مناکحت شاهزاده مراد سلیم یعنی بهانگیر بادشاه و آمده و را بهر بهر بگو اند اس  
چرخ روز بهد از وفات را بهر تو در مل در روز برای او سوار شده بود و پس از مراجعت استغفار  
کرده بعد از آن مجلس لول شد و باین در دشت آرمی بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق قاضی  
محمد سنه نهصد و نود و بهشت رخت بهستی امین جهان بر بهت در ان ایام اگر شاه در کابل بود  
خبر فو قش شنید تا شفا خورده کنور مان ستم که را که فرزند ز شید او بود و خطاب را بجای مقصد  
ولای چزارای عزیمت از بخشید

شیخ و بهیه الدین غلوی گجراتی

نام

۹۳

احب العاصف و در پیشگاه الهامی است که در این سینه میوه جود کلمات رب میوه است  
 حاجی ابراهیم بن سید معنی قاضی و در پیشگاه جود کلمات رب میوه است  
 و سید امین و شیخ جمال و شیخ جود کلمات رب میوه است  
 کرد و شیخ جود کلمات رب میوه است  
 لفضل صوری و شیخ جود کلمات رب میوه است  
 شیخ وحید الدین و شیخ جود کلمات رب میوه است  
 که در پیشگاه جود کلمات رب میوه است  
 کبریا و کلمه و شیخ جود کلمات رب میوه است

۹۹۸

مارج ادرجیر الوصل

ندوه الاصفیا و حمد الدین	عالمی حق سما و حمد الدین
عالمی لود آل ستوده صفا	معظ الراسل و حمد الدین
کنه ام سال لعل لعل	سب مسکن و حمد الدین

۹۰۸

مولانا عیسیٰ

اسم جمال الدین و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 العزیزی چاکر و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 نامه و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 نام و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 و شورش و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 حاضر نظام بافت و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 سال نوشته اند که سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 اورا معلوم بود و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 نوجوع آمده و مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 داشت و در سید طولی آمل طریقه و مولانا سید امین و مولانا سید امین  
 جهان مرقوم است که مولانا سید امین و مولانا سید امین و مولانا سید امین

۹۹۹

۹۹۹

جہان مکتوم در دواہنج سپہر دیار، خفاقتم کہ مرستند خجند، در بازار و در آخر صید میگودید  
 بیست اگر شود و کوئی تو حلت سر حیر، کم ہر دمک دہرے ستر زار، کاوش مرہ از گور تا  
 کھ بروم، اگر بہنہ کچھ کھد و نہ تمار، بعد از فوٹش میر صابر اصفہانی استخوانہای اور اورادہ کھنچ  
 نمودما لکھ چوں لاشہ او در کھ اشرف رسید ملا و لٹے ہدایے تاریخ رسیدن لاس درال دیار  
 و بچین گشت

### تاریخ

۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

و بعضی کتب مسطورست کہ چند سال بعد وفات او در دیشی آمدہ باشند و دیگر می کہ در بھلوی او مدفون  
 شود استخوانہای عربیہ را بر آوردہ بہ نجف برد

### خواجہ محمد سیّد

اس خواجہ الوافیض ابن خواجہ محمد عبدالہیہ کلان خواجہ عبدالہ امرارست نہایب صاحب کمال دعاوی و  
 کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصلیہ مسطورست تاریخ دوازہم شہ ربیع الاول سنہ ۱۰۵۰ و در  
 بحری موت کردہ قرار دہیز قمر کی از مریدان او امیر عبدالہ کہ سپر امیر الوالد اکبر امانی بود و در بلکہ اگر آباد کردہ  
 در مای حص مفصل راج کہات ہذا الزمان موجودست تاریخ وفات او امیت

### تاریخ

۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

### حافظ رخشہ

در سنہ ۱۰۵۰ مایہ صہت کہ آنرا مانغ نو لکھہ میگوبند و بانی آن مانع حافظ رحمہ نام داشت کہ در زمان  
 اکبر شاہ سبای آن بلع نہادہ و در آیامیکہ با و شاہ برای دفع برادر خود محمد حکیم مرزا کہ از کامل  
 نارادہ تسخیر نہد و سبایان قابلا ہوہر رسیدہ بود و در وقت مراجعت در آن مانغ مرد و آمدہ

سایچ الوالعصل در اکبر نامه میگوید که آنحضرت سماع و تکاسای حافظ رسته که الحی و سد و سستان ملکه در بحر  
و حیرت سالان سردیک تان باغی سال بنیدهد ششده ده و حب سراسی حافظ قصه با رسد مد خط و  
و تاب حافظ رسته در رسد یکبار بحری نو قوع آمده و این باغ در آنوقت نظری بعینه یافته اند  
باغ را در حه شد و آب تمام می شود یعنی اگر از غد و باغ عدد آب و در سراسی تاج بر آید

### بنیاد قلعه اله با د

سمح الوالعصل در کتاب اکبر نامه میگوید که در یکگاه بخاطر اندس لود که قصه نیگ را که در آن سر  
در مای کنگ و حمل سوخته خوش یکجائی میرسد و ناسمدا ال هند اس لوم دالس برک ال کاسه  
اند و ریاضت کستان اس سردین را طواف که و الا مندا و ریاضی سهری رسد و گرس  
حصاری اساس مامد و صدی در ای سر و در یک و او که می سر شد و سرتا مال اگر الواحی را غایبه  
فرمان یه ری رسد سس گدا رند و او یای شورا می سر و در میس دو بی بی با هم تان سال است و هم  
از خلوس ساهشتاسی که مطالب رسد و صد و لو دجری لود و در دل و الحلاف قتیور بهست فرما شد  
و موک معدس داد و دای و ستکار کمان سرل سمرل به حب میفرموده عزه آورده اند ان پایش  
خار رسد و در و در گد کجده ساعت اساس شهر بهاد و در چهار سرل قلعه را سرگ رسد  
و در هر کدام و لالتی ماما رسد و محمدان قتیور سس کار با مامد یه آورده و در کسر رایله اولیس  
حصر سراسم بر کرب و هر گردی در وجود حال و لک خاند سر رسد و در اندگ مدله سترک  
سهری اما ال شده موسوم و مشهور باله آماس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز هم همین سرت  
اعمال در راه حسی موجه دار الحلاف رسد مد خط و در مرآت جهان مرقوم سب که در سال با و در هم  
خلوس سس عامی قلعه اله اند که در مساب و استحکام نظری مدار و تقسیم یافت و در قتب چهار سال  
و کسری صورت احکام مدرفت فقط دجائی و گد رسد و عدم که اس قلعه با هم ششاده شده اقل  
شهر با مامی سلطان مسلم که تالیله الحال سر و در یک حاکم گری خلوس مرمود و سس محب شوار  
محمد خان و محقق حال و راحه لود و در مل و در ای چهار تبه دیوان و ساک داس مسد و مش اندا  
با و در هم شهر دتی الحجه سه بهسد و در دج غایت است و در ماه حمادی الاول سه بهسد  
ماره بحری قتیور اهتمام مانده و سهری سر در احکام که اول سس ماله با سس کر دیده د  
نداد ان در عهد شاهی جهان ماد شاه ماله آما و مسهر رسد فقط لوسده مساد که نقصان قلعه  
که سس اریس لود و حالا یافته می شود و در آنکه در سه بهسد یکبار و در صد و ششاده بحری مطالب رسد





کہ در شرف سال یکہزار و ہشتصد عیسوی مدت محبتہ در مای کنگ آخیر خواہد رسید و چون این مقام پرستش  
 کما سر رک سداں بہت در راہ مانگہ بیٹے ہر گاہ کہ افتاب در برج حدی میرد و گرداگردہ مذہدان سرور  
 از دیار قریب و بعد صبح شدہ مانگہ ماہ درس معام صل سایہ و موج رشکا ری تو دمی ہفتہ و در  
 خود درین معام بحال آہستہ میداند چنانکہ در راں سلف اکثری از ہندوان سہو در دست دیای خود  
 ستہ بدر با عرق می سدد و بعضی خود راہ ازہ دوبارہ بسیار صد کردہ کہ در راں سلس در عاترہ لود  
 کہ خود راہان ازہ بر مدی ہر حاضی کہ داستی در جہان دیگر نمود و در سیدی از عمدہ ساچہاں مادشاہ این  
 رسم موقوف گردیدہ و بیچہ از دشتہ سر خود ورق حدای نمودہ و درین سوال قصہ کند برم جاری بہت کہ  
 ذکر اور راں ہندوان در جہان آن سپہ جاری بہت و چون اس قصہ غلب و غرہ بہت و حالی لطف  
 مہ مار عراست در یہ مقام نوشتہ می شود

### قصہ مکنذ برم جاری

سلی بہت کہ بر مہی کند برم جاری نام در نام سلطہ سمانوں اوساہ نظریں مدہب خود برستہ بہت  
 و قناعت اشتعال و است در او اصرار سال کمرار بالحد و دہست سبب راہد کمر صاحب اوطاق  
 سال ہفتہ و چہل و سبب بحری لود در شہر مانگہ کمالا سہو مالہ آباد بہت و اردو کشہ و کرکاسی سہی  
 در معامیکہ در مای کنگ پا در مای حسن بلخی سددہ بہت السی افرودہ موافق دس و اہل خود تمام اہام خود  
 را مارہ مارہ برمدہ و اہل آنس انکندہ اہل خود را سرور آنس رزہ خاکسترسد ماس ست کہ ما سار اوہ کاہ  
 فادر چون مدوہ مہول رسیدہ مار دیگر دین جہان نقالب السان سدا سود و اوسا ہب اعلیٰ ماد جابچہ  
 از اسلوکی کہ در آنوقت خود در راں ششسکرت کعتہ و در ورق سس کند اندک گداشتہ لود و حالا آن اسلو  
 اکثر در راں آن شہر را یاد بہت سعادت و مگر دداشتلوک امیت

### اشلوک

† † †  
 † † †  
 † † †  
 † † †

و این اشلوک کہ بارچ بہت معنی اس است کہ در سست کمرار دیا بعد و لود و مشت در شہر مانگہ کہ  
 رک سددہ بہت تبارج و در دہسم از نصف آخر راہ مانگہ و راوول یا سس از رور تمام اہام خود را ہجوم  
 کرد و یعنی قترالچہ نمودم بہت باوستاسی با سس بر نام روی رہیں سس کند برم جاری کہ مدام شہر سہی کوشتیدم  
 و فلک و چون حلال الدین محمد اگر ساہ قرب ہنای ایام مولد شدہ لود و مگوہید ملکہ بعضی را اعتقاد بہت کہ روح

هین گندرم جاری شد غالب اکثر شاه لعل کرده مانده و بچهاں آورده و موافق سمیت خود بادشاهی بچهاں  
 یافته را قسم الحروف از روی حساب دریا بخت نمود که روزی که آن پسر هین خود را هوم ساخته آن روز  
 مطابق بود با تاریخ سن هفتم ماه جوری سده یک هزار پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه سوال سال  
 هصد و چهل و شصت و پنجمی در ولادت اکثر شاه که شانزدهم ماه رجب سنه دصد و چهل و نهمه وقوع آمده است  
 ماه و شش روز بعد از آن و اندر داده یس اگر بعد و آن که بر لعل از و اوج معتقد اند این واقعه را در  
 پیدا رند حامی تعجب میست زیرا که طفل در رحم مادر نهمه ماه بلکه گاهی کمتر از آن سپری مانند این حرف چهار روز  
 کم از مدت معهوده سب والد عالم انصوابا بهمین طریق در نزد دست شاعری بود و مخلص برانی نزدی و علت این  
 آن بود که در سب تمام سب و دست و خود را شایع نظامی کنونی می بیند احتش و این تمام ضیال را در عالم فال آورده  
 و چنین گفته بهیست هر گویا مرد سدم بی و دین و از بر آدم حرف و رسیدید بر کس که جوهر بر سر آید پت  
 هر جید نفر و در بر آید و ذات او در سده یک هزار و هصد و پنجمی واقع شده و شایع مزید الدین مطار منفرد باید  
 هصد و هفتاد و غالب ویده ام و پنج سوره مار مار و شده ام

## مات یازدهم از ابتدای سال یک هزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد و پنجاه

در افتتاح مات یازدهم حلال الدین محمد اکثر شاه مادر شاه بر سر بر سلطه هند و سدان بنامش بود  
 در ابراهیم عادل شاه برادر برادره سلطان علی عادل شاه در بنجا بود و کس در زمان نظام شاه  
 در احمد نگر و کس در محمد قلی قطب شاه در کوکله و ساه عباس در ایران و سلطان برادر در ولایت  
 روم و مراب و مرابی و کشتوکائی میبود

### قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله سه الف تمامه مرقوم است که سال تولد او سنه هفتصد و هفده و در اتمام اکثر شاه مادر  
 احمد شاه و قضاوت سنه عمر شش و هشتاد و چهار سال بود و در سنه یک هزار و یک و پنجمی رحلت نمود و مطابق تاریخ  
 قضاوتی اس قطعه در تاریخ قضاوت او گفته

### تاریخ

بهایی و بیخاکه مستحق و مکرم عارف و قنف حشر نوال

ان محسن مدفن دور اس      ان مفتوح در سدرای حلال  
سال مشاود چار و دسیا      کرد باقش من مبارک بال  
چون مدار رسید عالم غیب      گشت بهنای سال آستانال  
اسم را بحسن از حوسستم      گفت باقش ماکه سچ کمال  
باست آرا داد من ضرور      صبر پشیر این ملال سال

خواجسته ابراهیم حسن

کمی از خارهای درگاه کبری در رک را دکال نقده طوے لود خط سعلیق را کمال رسامده خوشنویسی  
سهرت واسط در عین حوالے ارس سرل غایے که شده اس ۱۰ امد در سه هزار دیک بهجری است  
داود و نادری مداوے در تار حسن گفته

تاریخ

مرحوم حکم باد ساه کومس      در ماه صفر حواصه سراییم حسین  
چون کرد صفر عالم لے سر دس      تاریخ سده شش حواصه سراییم حسین  
صفر اعظمیہ کو که

مخاطب با عظم خاں کو که شش سر دور دخال اعظم مشهوره اکه خاں لود کو که و کف شش مراد  
رصاصی را اسکو سدر سر اکه اگر ساه در حور و کی شبیر ماور اعظم خاں که حسی نام داشت لود شده بود  
در اادیم غریم ماری بود هب و در سه سار دیم ار خلوس بکھلاط اعظم خاں نام را آورده و دانی  
نور کا کیر لود مھر ر شده و در سال سسی و دیم ار خلوس عقد مناکحت دختر مر را ساهرا ده  
سراد مسعد کرده و در سه سرار و دوسر الرانی مادر شاه لطف خود در یافده اراده حج کرد و با کیر  
دوسسی بهم رسامده ار صدر ملاول که ردیک مودعات است بر جهائی که سام الهی مشهور و د  
باسر ابدال خود موار سده حج رفت سچ عبدالعاد مداوے تاریخ را و کمال لطف کرده

تاریخ

خود رسد دم بدل با دج اس سال      لقا میر را کو که حج رفت

معدار مراحت در احمد انا کو که اب سکو کب نمود و را انا سال نور دیم ار خلوس صحت میانی  
لوی جها کیر باد ساه در سه هزار دوسسی و سه بهجری باطل طعی مساور دار الملک لوار کرد و لا ش  
اور ارا کجا مدلی آورده و فصل برده در اود خاں اعظم اکه خاں مدوں ساهند و سر صرا و تارلی غایے

گشتب چهار سترن دارد و سدا تا با افسک مر مرست بعین نو و د و آن حارت خالاه جوست  
که به مشهور است

تاریخ کتاب ہفت اقلیم

اس کتاب تصنیف مودودہ امین احمد رازی بہت کہ درسم بہر ارور کو بخیر سی ما تمام رسا بندہ و قلی  
 ایس جیسں کہتہ

مستخرج

ایں نسخہ کہ بہت ہیچ مردوس سیکو  
کہ اردو کہ سہواں زار پچ کس

تاملوئی درونہ شکافی ہو  
قصہ ایمین احمد راری ہو

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در آذربایجان سه بنده و هشتاد و دو برادر سلطنت می نمودند  
و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود گزیده بعد از آن بکار سلطنت  
برداشت مگر را را با خود و نصرا و محاربه مات و دست داده و داشت در ماه حادی الاول سنه کهنه از  
دست یحیی ابو فون آمده پس از در ده روز چون **سلطان محمد** پسر او را از قتل آورد  
عش او را محاکم می کرده اند و سلطان محمد باورنگ فرماندهی بر تنب و از خرد عود گد و دل سینگ  
نوزده برادر خود را که برترین ایشان سب سال بود و در هم گذارید و بعد حکومت هر سال در ماه  
شعبان سال هر دو و در ده ریح طاعون ادریس عالم در گذشت بعد از او برتر **سلطان احمد**  
چهارده سال حکومت نمود

مولانا شیخ نظام متخلص رضوی بلکرامی

از قدامی شعرا می بلگرام سب و خواهر را ده شیخ سلمان و از دستبند او سلاست بهایون پادشاه  
رسیده است اعزای تخت او که دیده در مفر حوذا این بیت کند امین بود **خدا با حق رسول**  
نام **باز** برای کار صبری نظام **باز** در قفسه سفیدون که از لواحق والی الخلافت و بیله است در سنه  
یکهزار و سه هجری در عهد اکبر ساه فوت کرده دوزاب مبارک خان دهلوی تاریخ و حالش درین قطع  
نصفه آورده

تاج

ملک ملک نظم شیخ نظام

در قصد سعد طبرستان  
ست رحمت ابعاد ملک مسا  
کردم اندیشه بهر بار حسن  
کرد آهسته موی حلقه حرام

## شیخ عبد القادر بن ابی قادر تخلص

پدر رس بلوک ساه را کار ملک مد اؤل بود و شیخ بعضی و کمال انقباض داشت هشت شیخ  
ناگوری که پدر شیخ معنی و شیخ ابو الفضل سبب مله نموده بعد ازاں در سلک ملازمان اکثر شای مسلک  
گردیده و در محفل جلوت وارد داشت در امر آن ماد شاه باخبار و در جمعه کتب مدعی اکثر مامور مسدود  
را محبس را القاری تر جمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده علم تاریخ را الوافی مسدود  
تاریخ چهار احوال نامی نامی اکثر تواریخ کثیر غاراب و وفات مشایخ و علما و عو و حود و امه و در تاریخ  
ارد و واج خود که در سه به مقدمه و معاد و شیخ محری القاف افتاده گفت

## تاریخ از و واج

چون مرا از غایب اریله  
ار دو اجمی ماه چیری سد  
عقل تاریخ گذر اسی را  
گفت مای قنرس موری سد

دستی معق النوار و تاریخ که تاریخ مد اولی اش شهر دار در محلی کوئی و بعد اسامی بعضی  
کمال او دیله واضح است این کتاب را در سه کپه ارد و چهار محری نام تمام رسامه تاریخ  
آن بطریقی به حدیث گفت

## تاریخ

شکر الله که ما تمام رسید  
سحب ارد کرم رما لے  
سال تاریخ ردل جسم گفت  
اسحاب که مدارد مایله

اگر حرف تایله را که بول ما سدر لفظ استجاب دور کرده شد و تاریخ بر آید سال ده  
شیخ معلوم شد و تاریخ هم رسید

## ملک الشعر اشیمخ ابو الفیض فیضی فیاضی

برادر مردک شیخ ابو الفضل و حلف الصدق شیخ مبارک ناگوری است سالها  
قبلی تخلص میکرد آخر حاسه قرار داد و اشعار مایه معنی گفته چیت  
رس پس که سکام سخی بود  
قبلی رشم گلس سن بود

اکنون که بشدم معتق مرتاض عباسی ام بنویسید عیاض

آورده اند که در اوایل دوری بادشاه بعضی را که چهارمست در سوره کثرت لقره استاده گردانید  
بنی تحف این را من خواهر با عیاضی مادست با سرون چهره ام از سر لطف خود مرا حلقه بهار را که می کش  
شکر عالم به حای خوبی درون چهره به مادست و بسیار بسیار و مرا اسودانند و در اقامت عالم مثل شعر  
و من ادعوی و تقایید و تفسیر و ماریج و خط و اداش ایشال افان بود این چند ابیات از و حسن

## ابیات

فکر ایزد را که بلج شه بجز و برم      شاعر خاص جلال الدین محمد اکرم  
شاعر مامنه آن شاعر که پیش کس      شعر گویان از بنی احد و حسیم و برم  
نود گرد در هد حسد و طوطی شکستن      حالیا س در سخن کوئی از و شیرین تر  
طرز شعرا و ناشد نظم را یکس را      او لطرز دیگر حسد و من بر یک دیگر  
اداکر بر و ده لطف محمد شاه بود      س مداحی اکبر شاه حال می بردم  
نود اکبر احمد سده فرمان یزید      کردین معنی در و غی گفته باشم کافر

در طوطی سلاطین بیوریه بید اول کبک که خطاط ملک السعیدی تحقیق مسافات موده عزایه مستعدی بود  
که اگر شاه مابین خطاط نامور گردیده و معدود استیخ بعضی مابین لقب بلند آوازه گشت و در عهد  
چهارمیر مادسه طالب آملی و در زمان صاحب مرآت تالی ابوطالب یکم هدایه مابین خطاط نامور سده  
و بعضی موارد الکلم نام کیانی در اخلافی نوشته که حروف منقوطه اند و در تفسیر فرمال را نیز به لفظ تمام  
کرده و موسوم سواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معانی سوره قل هو الله را مار کج اتمام آن یا قدر کرده  
اشی دالف بجزی با تمام رسیده و ده هر ارد و سه صله گرفته معقول قل هو الله احد الله الصمد لم یلد لم  
یولد لم یکن له کوا احد لفظ و شمع بعضی در بی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سک میب بینا  
ارین قطعه مستغفا و میگردد

## قطعه

منم فیضی که در میدان سحر      جوسن جایک سوار می شیرینک میست  
بجمله شعر من از لوست مامشر      بهجائی مردم با پاک رک مس  
ندان می ماند اسن با کیره کعار      که در دیوان حافظ نام سک نیست

و بر غلام میله آرد و زندگه سه و آزا آورده که شمع محمدی معروف استخ خوف الله آماد بجا

در کتاب اعلام الامام مسکود که صاحب قطعه مذکور را ساد که اسب جوهر حافظ سطر بر سر سده  
ششده ام که سکان را علاوه می سدی به چهره گردن حافظ می ایی رسی به و مبهف را حیا ایی ل  
سر سده که آنچه که سبج معنی نوشته اند در دست است زیرا که ست مذکور در اکثری از دلو ان حافظ یافته  
می شود و گردن بعضی نوشته است که این ست از بلقعات باشد که بید که شمع معنی و سرادش سبج الواف  
هر دو در بهر مصری و سده حلقه اهل بدو در بدو در صحت خاص با دشتاه راه یافده سحماں دایمی حافظ را  
از حادّه متعین انحراف میدهد و در صحت اس و در شعر که از قصد مدحیه سلطان است بر معنی و سبیل  
سراسر است

## ابیات

تعب نکر که در حور بر تو عطا است      آئینه با سگد روا که اکر افسان  
او می کند معانه خود در آئینه      اسب بد ما بد می در آفتاب

و اس اسوار را سوار بد و ان سدر افسان رسی با د شاه موده به بحیث معنی سرگرم اند  
ناید و است که سبج معنی اعداد اگر را ما عدد افسان از حساب میاب سر ارمعه و بر معنی و مایش  
کعبه را با عی لوبیکه در مهر عالم آرا سید است به از حادّه ساهمه دالاسه است به اکثر که با انتخاب دار  
سبب به اس نکته رشتاب اسما میدا است به و حساب سات انجماں است که در حساب اجد حروف  
اسمی را از حروف سمائی بگیرد و از اول حرف اسمی حرف سمای را محدود سازد و  
باقی ماند اعداد ال را نکر بد مثلاً اعداد اگر دو صد و ست و سه متعود الف افسان اسمی کمرده و  
سمائی محدود کرد و اندک باقی ماند که بکشد و ده حاصل آید بحیث از الف در دم اسم افسان مجموع  
اعداد هر دو الف دو صد و ست باشد با تمامه فا و ما و در صورت حذف حروف اند از هر سه حرف  
الف باقی می ماند که مجموع عدو آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد افسان دو صد و ست  
و سه آمد و آن را از عدد اگر حسب فقط ولادت معنی در سال چهار صد و شصت و سه حلافی مطابق  
هر صد و چهار و چهار بحری اتفاق انصاده و وفات او در دهم سپهر صفر سده که مراد چهار بحری پس بحی  
ساکلی مجموع آمده و حول سبج معنی معنی بود اس مشعر در مایح و ناپ دکنده اند به مایح به

فاستقی و سبیل و طریقه و دهری به و اس مایح هم سر به دل طریق است

تا سبج



شیخ فیضی که بسبب زید در بخت  
 که چه در بخت خود مو حیرت بود  
 در دین منادی اکر در  
 مردار با بسبب شیخ مندی بود  
 آن سبب عامه و فساد قدر  
 بیمنت آنکه شیخ ملحد بود

۱۰۴

در مملکت این اوراق این تاریخ در دولت او گفت

### تاریخ از مولف

تاریخ رحلت او حتم رشته نگیان  
 او سوس گفت اکر خاں داد بعضی ها

۱۰۵

گویند که شیخ یعنی اکر کمال حید و حکیم تمام برادر حکیم ابوالفتح مستراری در غرض بکناه مترجم مسافر  
 شهرستان عدم شده اند

### جامع مسجد بیجار

این مسجد است عالیشان و ملک بیجا تعمیر نموده سعید سرور خاں در سده یک هزار و چهارم  
 در مملکت دولت اکر شده با شاه و این تاریخ در ملای در واره آن مسجد مرقوم است

### تاریخ

در سال اکر غاری شده عالم ساه  
 با دایم چاکر اسس ساهناران افتدار  
 هم به بین حضرت خاں سعید سرور  
 مسد عالی مائی مسجدی اکر افتدار  
 سکه در مملکت مقدس متیو و طایر درو  
 در مملکت قدسی است کوئی اکر در مملکت بیجا  
 سال با رعیتس جوار سیر حرم گفت  
 رفته بود از بهر جبر جبر العشر الف و چهار

۱۰۶

### در واره محل سراسر ایستاد

را به ان سکه سیر را هر یک اکر داسس کچوا در واره ان موده داری خود در ملک سراسر  
 اندرون طالع رها نس در سده یک هزار و چهارم تعمیر نموده در واره محل سراسر  
 تاریخ مرقوم است

### تاریخ

در واره سعید مائی جوست تمام  
 در واره سپهر رنگش تقیم  
 سال غارتش جو موم طبع است  
 در واره مان سکه مائی مقیم است

حکیم ریخته الت تاریخ است و هب شهر رجب المرجب سده هزار و چهارم  
 مولانا حاجی محمد شمیری

اجلشن از سداں سب یکے از آنای او همراه میر سید غلی بھدانی مکتبہ آمدہ مستوطن شد و  
 و مولانا کوہنور کمر پیلے رسید کتب فصائل نمود و در اکثر علوم مرتبہ کمال رسید و  
 و عناد سر می برد و گرد آموزد و موسیٰ مسگر دید اسفار حوث دارد و در حثہ نور و بسم صفر  
 سد بر ارد سنس موت سد و علیہ اس مولانا محسن کہ از مریدان خواجہ محمد باقی لود  
 اس قطعہ در تاریخ و فاس بر نوم نموده

### تاریخ

لورده از راه صفر رست لود کس ملک کب بر رور  
 بر رور بر ساحت حیات مرا انجمن ملک اندر محمد  
 در سر بر دور و دے یستے کر عم او معلوم گشت سد  
 میر حرد رادل و حال برین حصر حوں سد دیوست نطن مکر  
 سال دوم در در اس واقعہ لود دوم لود در شهر صفر

### عبد اللہ خان افوبک سپہدار ملک توران

اس سکندر خان اس جایے نگ خان از اولاد حو حیاں اس چکر خان لود بعد وفات پدر در سد  
 لود حکومت سمرقند و بخارا رسید و در بہ کام حیات مد تا مدیے ماد حک و شد در سد تلک  
 و سلطان اسعود در و اس مادر النہر کوس سہابی با استقلال در دمانہ ال دیار را معروف شد  
 در مد حیاں استقلال یافت و در امشاسج پسر و سر اسلماں از حوراد حیاں آمدہ موصوفہ بہد و سال  
 سد و بعد اللہ خان در سد حسن الف حرم ماہ رجب رعت نمود و لغوی در سد ہزار و سن  
 مطابق سد چہل و چہار از علوس اگر شہ و موافق سال دوا در ہم جلوس سہ عہد اس  
 بوب کرد و تاریخ وفات او را بی تمامت فایم شد بی یادند مدت عمر سن سعت و شش سال  
 و ایام سلطنت بعد از مد سعتہ سال و بعضی نوسہ اند کہ مدت حکومت او چہل و دو سال بود  
 بعد از سد شش عبد المومن خان در سد بعد بر سد حانی است محمد  
 مد رس کہ از نو از راحطر داشتند سب آنکہ عم خود رستم سلطان را ماسہ پسر اس سب  
 رسامدہ سوا حمت کہ جمیع از کاں دولت پدر را ستر ماود سار دہند احمد می ارایتاں لودم کر فیت  
 ششی از سہا سہ راہ اورا کر سد بر حرم شہر از راہنک ساحند و دین محمد حیاں و لڈ حایہ  
 سلطان خواہر را دہ عبد اللہ خان را کہ از اضرامی او لود بر سد حکومت است سد مد تاریخ قتل

عند المومس عال را بطریق تنقیہ بخت بسر ریدہ یافتہ اند یعنی اگر سر مدحت را کہ حرف ناماست و در روز  
شود تاریخ سر آید و پوست اند کہ شمار سود اعمال دلی ادلی اگر از عند المومس خال است سرید و واقع شده  
ربادہ از شش ماہ سلطنت نمود و درین محو جان کہ مشہور است سیم عال نو دور معرکہ کہ ماستہ و عکاس  
در ہرات واقع کردید زنجی ستدہ عالم آخر بختناخت

## سلطان شاہ مراد

بسر دومی اگر شاہ نو دور رسد یکہزار و دصص یا مردہم ماہ شعبان در سببی ام سالکی در وین  
و دینت حیات سیر و در طردہ سناہ بور مدوں مگردہ بعد اسان لعن اورا ارا بجا بر آوردہ و در یک  
مزار ہایوں اوستاہ در و ملی وین کرد این مصرعہ تاریخ موت اوست ریح ار گلشن اقبال بکاشندہ

## شیخ ناگہ

درستہر قنوج رککار در یاسی کمالی بی رود صہ الیب غالبہاں و کمدس دار و در گرد آں رود  
دہوار کا مکتبہ قمری است و تاریخچی کہ رستانی در دارہ میرا یے لغتہ بہت جہاں مستفاد میگردد کہ شیخ  
اکبرہ در حوالی سد کھرا ر دہ نوبت کردہ و در اہم مقام سوں گردیدہ از عمارت مکان مینو آنا تاریخ  
برمی آید تاریخ و عمارت است

## تاریخ

این رود صہ ماصعا کہ مرد و دس سال بہت رال کوست سنیں کہ از شاہ مردان بہت  
سردی کہ شیخ ناگہ مین حق نو تاریخ مکان مین آنا دارال بہت  
ماہام رکس الدین دولاری میاں مریشی کتہ رکس الدین بن علا الدین عثمانی مکتبہ

## شاہ موسی

در دیشی نو کہ در سنہ بکھرا ر دہہ بحیرہ شہادت رسیدہ اما معلوم است کہ مکتبہ اہم  
بہر حال تاریخ شہادت او بہت

## تاریخ

شیخاع ملک ملت شاہ موسی ہمیدان شہادت جوں علم رد  
در دومی صدق شمس الدین محمد نقیل عشق تاریخش رقتم رد

## رفیع الدین

شاہی ممتاز دسجن شیخ مینی لوان نو دور مولدش دکن بہت در رماں شاہ اکبر در ہند

دلوای که خود گفته بود و سطر ماسته گذر است و مورد رعایات و العوام مادی که در دست  
اصنام دیران مذکور گشت

### تاریخ

دلوای ربیع حول تا حاکم رسید  
در ملک دکن جمع نمودیم و در سال هجری ۱۱۱۰ در تمام رسید

### فتح ولایت لار استاه عباس صفوی

حکام لار را برادر کرکس میلاد اند که در عهد کسان بکومت لار معنوب شده بود و در آن تاریخ ولاد  
در الواب حاکم و در سال و آورده در زمان ملوک طوالیف میسر افتد از نامه از حکام ولایت قرب  
و حواله بلخ سنان بود و در آن زمان سال و فصل از ظهور اسلام و عهد اراک در ممالک ایران مادی  
با در زمان بود و معوضه در زمان آگاه سره اطاعت که در ظهور آورده بود و در سال نام لوای خود در  
انرا حاکم اول حاکم سنان اراک طایفه حلال الدین اسرج اسرج کرکس اسناد میب که در عهد عند العتیر  
مسلمان شد و در زمان ظهور دولت صفویه ماعاش طریق اطاعت و باج گذاری مسکوک داشت  
امرو لاری داشت و در زمان لاری سلطان محمد صدامی نور الدین خان  
اس اسراجیم خان اس الو سنان مسودت شاه عادل که در آغاز خلوص شاه عباس و  
ایا که در وقت شد و در اعلا الملک پسر اس قانم که در لاری سکندر سار و در الملک اسراجیم خان  
ثانی لقب داد و بعد از آن حواله اسراجیم مادی شاه به تحید شاه عباس در رسد و در رسد  
عمری الله و در می خان را در رسد و در الواب را شجره نمود و معروف اند که در دولت و در رسد  
و در کار تاریخ فتح الواب و در رسد و در الواب را شجره نمود و اس تاریخ معروف با

### تاریخ فتح

حواله و در می عمران شاه  
به سروی ماروی کجتر  
حورستم سر بخیرد  
طلب کردم از عقل تاریخ آن  
تیمس صفت سر نکاد رشت  
در آورده دارالامان را بدست  
که در ایچ کرکس میلاد  
کفا ظلم کیا سکت

### تاریخ بر سنک تربت شخصی

که در زمان اکبر شاه مادی در رسد و در سال هجری ۱۱۱۰ در دست الهی

در اگر امداد و مستوره و باغ و قلع و قریب صد قدم سما می آید که در حق کثرت مدون گردیده و این چند سال  
طریق تاریخ بر مرقد و مرقوم بود که از آن سال بخیر و سعادت مسکود و از عمارت الهی سال الهی که در  
کرده اگر است و بدو سر می آید

تاسیج

آہ دادیلا کہ ایچے خان من  
 سال فزتن جین بھمن از حرد  
 پیکر از دودہ رہ حرب نو دکان  
 کوشتن کس تارخ سستی را دگر  
 روح پاکس را ہی کو ہم لحدن  
 رفت و مار ساخت در عسم سندا  
 کف باس کا یے عریب نیلے ریا  
 رفت سدی حلد ازین دار العنا  
 را الہی گشت مارڈل اہس مد  
 در بہت عدل مار با د حا

پرسیده مسا که چون در رسیده بکهنه از دو دود و نیزه بچری قلعه اگر نماند بنصرف کیکی اگر بر در آمد و بک  
که مرید و امروای دیگرو دیکه بچری عدالت صاحب حج تعمیر یافت حواله از چهل سال در سینه  
بکهنه از دو دود و شصت دیکه بچری مطابق سینه بکهنه از دوشده و چهل و پنج عیسوی حکم اصداف  
که بچری که را اسما ساخته در همان مقام بچری دیگر از سر نو تعمیر نمایند و کف که بدین میاد دیوار  
که چهار ترس بر آمدند از آن حمله یک آن است که مرقوم شد و حالا این سنگ ترس اندرون قلعه که  
نهادند و در ترس دیگر که هیچ نوسند داشتند و یک دیگر که بران این جند سید مرقوم بود

تاریخ

در حسرتا که حال جهان از جهان مُرت  
 لازم بود که در کریم مہاسی نایب  
 مرید او که بود مرید روح و جسم روان  
 نایبِ موبد از حذر جسم و کسب  
 حیات چاک کبک کائنات

لی او بامد غالب بجاں و حال مُرت  
 خود بود مدام چون رحمان رحمان مُرت  
 بر ما که مہر دسویس روان و مُرت  
 مرک کلی و ستاح کل از بوستان مُرت  
 کان طوطی شکر لب سیدین مان مُرت

علامہ عصر شیخ ابو الفضل علی

مراد شیخ الخلیص بیاضی است و بسیر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک  
تاریخ هفتدهم دی معده روز یکشنبه سنه هزار و یک بهجری بوقوع آمده و مقبره او در مله الکند  
مفاصل یک کرده سترش از روضه اکبر شاه موهو دست و پا که هر دو سر او را نیز در کا



تاریخ فوت شیخ و البطلین بنجید یافته و اسب چیس گفته

تاریخ

یعنی الله ابراهیم بنجید الله ما یدید منع ابراهیم بنی الله سر باغی رسید

۱۱

یعنی اگر سه بعد باغی - اگر حرف صاحب دو کونی اربانی حرف محاسب احد تاریخ سر آمد و میر  
تن لشد که شیخ در خواست آن گفت که تاریخ فوت من <sup>۱۱</sup> بعد الوافضل <sup>۱۱</sup> است گفت که شیخ زمان  
در خاص و عام است یعنی کیست برهن اورا معلوم کند و در حقیقتش برهن حرامند و چون  
دو بریه و آمد و الله اعلم بالکتاب اس تاریخ در عوب ادا از مولف اس اورا اسب که نظریه  
طبع آزمایی معیده گفته

تاریخ

سر آه و آرام چون سر کشند <sup>۱۱</sup> الوافضل حال داد تاریخ کفم

۱۱

جامع مسجد بلکرام

فاصلی محمود ملکر امی سر اوسط فاضلی الوافضل عرف قاضی کمال بلکر امی مسب در عهد اکبر شاه سید  
امارت رسیده و تارمانده است همچنان بادشاه در فید حیات بوده و ستا همچنان مادستاد اورا  
نظریه الهی کری مسب بادشاه اسراں فرساده و در زمان اکبر مادستاد و رسیده که هر از  
بحری در ملکر ام جامع مسجد عالی ساخته و بد تاریخ تعمیر آن مسجد

تاریخ

کفم اس مسجد عالی مکه نیست دارد <sup>۱۱</sup> ما نعم کفم بهانی که فاضلی محمود

۱۱

تخت سنگ موسی

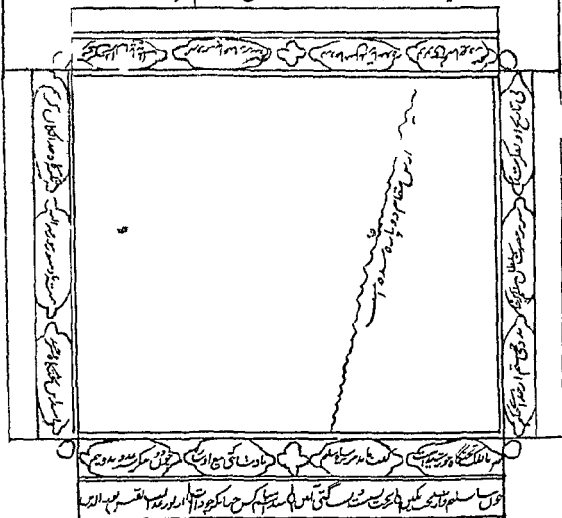
تختی مسب که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سید پیر ار و مانده بحری رایس  
پیر حرم شاهزاده سلطان سلیم ساز نموده بود و تا امر در که سید پیر ار و دعه و شصت و چهار بحری اسب  
در خلعه اگر امو موجود است اما دویارده مسب و معلوم نیست که این بعضی در کدام وقت و بچه طور در راه مانده  
قریب به دو کونی اگر کری مسب و طولش قریب به دویم کرد و ارتفاعش از زمین بحری بریاده ابریم کرد  
سختی آن بریاده از یک دعه مسب هفت ابیات با تاریخ که اگر شاه بر اطراف آن تخت استوار نموده بود  
و نموده اسب بر شش چهار کیر بادشاه و در سیت دیگر بر اسب امر و نهیت

ابیات اکبر شاه

ماد سہی کہ مع او سار دہم  
 ماد این کھگاہ در جسد ہ  
 محک حسرواں یا نہ ملک  
 درد و فاقہ مندر ما سہ  
 بی مارح او لکرت دم  
 تا ملک کھگاہ حور سہ  
 چون دو یک سر عدو دہم  
 نگہ کاہی حد ایگاں کرسم  
 ہر وہ را حصار رر رو سہم  
 نولوی لے ہا چو در میتہم  
 مدوی جسم ار حد اسی حکیم  
 کھف مادہ سر سہاہ سلیم

ایضاً

ہمیشہ ماد سور مور مہر البہ  
 اسات جہانگیر یاوشاہ  
 حوں شاہ سلیم داریت تخت نشین  
 شہم مبارکس جہانگیر جودات  
 اسیاب مذکور بر اطراف محک مسطور داس طور مرقوم اند  
 میر جہر ب سلطان سلیم اکبر شاہ





# خواجہ باقی باعد

۳۲

یکی اور کنگا رلودہ وید پند شدہ و ہنس جس لگی در سید کھار و و وار دہ ہجیرے  
 تاریخ نسبت جم جمادی الثانی اربعین جہاں فانی رعلف و رمودہ در گاہ او در دہلی ہب سصل قدم ترلف  
 در دروارہ حوالی رومہ مذکور اس تاریخ کہ از لفظ نقسہ و مسال فوت و اسخراج می یازد توکل

تاریخ  
 خواجہ فانی آن امام اولیا  
 عارف مالسہ اسرار ہمت  
 کہکبہ سنان سرای اسرار  
 اربابان حضرتی جوس کل شکست  
 چونکہ نہ مشرب و نہ اندر لقا  
 محو کشتہ راسرار مصفت  
 رحمتہ ربی سر آئی لقا  
 چوں ندای ارحمی ارحم سفت  
 سال تاریخ دھلس حسرو دی  
 می السعدہ نقسہ و وقت گھٹ

سب مالس مرارہ و دیواری ہست کہ فصل یار دہ ست تاریخ ران معلوم ہست می حد از ان  
 و ستندہ می شود

## ابیات با تاریخ

مکہ ارباب معنی کعبۃ النجات دس  
 مظلہ نفس الہی ہما علم النفس  
 نور عیون بر حسن نام ارحم النفس  
 سدر میں بیس رومن مفلوچ الصبر  
 کی نوا گم مدح آن صلا صد اعلیٰ  
 ہست ان خواجہ فانی حرمت اللہا لیس  
 چوں کہ اس وصل دایم بود و نسس  
 سدا وصال غیب ابوا آخر عمر ارحم  
 دال رحمت بعد الفار ما عثر بودیں  
 ہر کہ آمد رمار اسل بر صدق نفس  
 ارواق مظلہ و ران مگر گاہ کھنوس  
 چا جس کہ دور و اہم سعیدہ یاقوت

## شیخ عبدالواحد قائم و فی کابل سریند پ

والد مطب الامط شیخ احمد فاروقی ہست مریہ شیخ رکس الدس ولد شیخ عبدالقدوس کنگوے  
 جیتی بود و فالس در ملکہ سر بہ دواع سدا و بعضی از فصلی عصر در مار کھس بہ آہ شیخ کاؤ  
 کہند اند کہ بعد دس کھار و ہب میتودہ در رعای خواندہ ام کہ تاریخ فوت شیخ عبدالواحد حسی بہ  
 ۱۱۳ مکان من الخالص ہست کہ عدد آن کھار و و از دہ میتودہ معلوم کہ ام در س ہمت

در سده کمر او لب بحری که طاق سه کمر است قصد دمار و عسوی بود و بگرفته در سبک رت  
او این چند عمارت مرقوم است: استخار منسوب حواجه مرسل استی قدسی که خود را علما  
گرفت می گفت چون صاحب حسرت و درجه محمود است بد آنحضرت بعد از آنکه در سده کمر  
ششصد و ده از تولد حضرت عیسی <sup>ع</sup> بقط

## ولی محمد خان اذکب با و شاه توران

سر خانی میگ خاں حواشیه زاده عبدالله خاں اذکب است و بعد از بانی سبک خاں که برادر  
او بود در سرب پر سلطنت نمود و بهر درگستان جلوس شده و برادر او را دکان و امر مادر کمال  
و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سر قد سر او را در ده خدایام قلعه خاں دلد دیس خدای  
و در دیس بلخ و سر خانی و دیگر محاللات امطرف آب امور را برادر او را در دگر در مجید سلطان  
داد ایالت بعد از خدی سده ای اطاعت او میرزا کندی علم نده و برادر او را احمد با اذکب  
ولی محمد خاں لا هارستان است و او را شاه عباس صومعی بوده عارم و درگاه شاه است  
و در یک دیه محمد خاں را اصل شهر گزیده و با سبک سوار و اقبال با سوار از مراد کمال  
و دولت مردم استقلال سوار شده او را سوار نه نامه مصاحبه و معاهد سر د احمد و انواع اقبال  
و مهربانی ظهور آورده و سوار آورده و سوار ای طاعت سوار استوار آورده و انواع مرغوب در سبک  
نظم کند و در احمد حواجه معیت مستانی این تاریخ کله

تاریخ

چون در کوشش بانی جریج سبک	گفت سوار در سبک اهلک
سازد رگسای ولی خاں اذکب	در سبک سوار امر اسب
معمول سده دولت او را با جهاد	رو در گاه سه مانگ در باب
سازد عباس قدر در سبک	بکاران دکان سبک سیاه
آن فرمان سوار امارت خو	کردم اراد سبک سبک خطاب
ساحب پیش پیش مجلس سلطنت	ماه شد معان سر م اذکب

در مصره آخر هر اردو زده استخراج می نماید و سوانق تاریخ و عهد بایران را و تفکک حرکات سوار  
فار گزیده آغاز هر اردو بود و آن سر سده حاصل است تاریخ و دگر از محمد صالح ایست که سوانق  
سده هر اردو است بر حسب اعداد

تاریخ

عباس بن سنیہ احسان کریر لوی دوست ریب ایران  
آمد پذیرش ز روی اخلاص بر دست گرفته تخته و حسن  
طائر زمان و بی محمد اورنگ استن ملک نوران  
جسم زحر دیوسال تاریخ کف آمده بادشاه نوران

۱۰۲

### میسر بن جبر

حلف سرحد رعنائی کاستی مہت در عهد سلطان ابراہیم عادل شاہ بجا لورے  
پروہ در ایام اقامت بجا بر فرمان طلب شاہ عباس چند ایران ماحلت فاخرہ نام  
او صد دریافتہ اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این واقعہ در سہ پہر  
دست دیکہ ہجری رودادہ این مصرعہ کہ تہیہ مہت در تاریخ و مات دوست  
اگلند بادشاہ سخن چتر سختری

۱۰۱

سرج دو عدد زاید را حسن بقیہ اگلندہ می اگر از اعداد بادشاہ سخن کہ ہزار و بہت و  
مشقود دو عدد و بی عد و حرف ما کہ چتر بادشاہ سخن مہت اگلندہ شد و تاریخ بر آید

### تاریخ پیل در دہلی

ابن پیل لغافلہ دو کردہ سمب جنوب از شاہ جہاں آباد دافع مہت دستہ و مہت بہار  
در نجد جہانگیر بادشاہ مہریان آما اس پیل را در سہ ہزار و بہت مہت ہجری سال اہد احسن  
و این تاریخ بران پیل مرقوم ساحتہ

تاریخ

ار جہانگیر شاہ اکبر شاہ  
دوستان را جو پدہ پسر  
ہند را در مان سلطنت  
لوستان بہت حضرت و پیل  
سال بہت ز عہد سلطنتش  
مخلص خاص مہریان آغا  
کرد تعمیر اس پیل شرفقت  
آکہ عد بس میا مہت عالم کل  
دشمنان را بان فاحتہ علی  
عبدہ می لویہ اسطہنل  
بوی از کل گر صہ رنگ لعل  
کہ شالہ ز جو رکھل بس  
حادم قصر شاہ محرم کل  
گر شود دستگیر سنس از دہلی

مال تاج محل از ملک مست  
کعبه در دار خانه و موسیس

میرزا جعفر قزوینی المصطفی باصف خان

پیر جهانگیر شاه نو در این اصف خان پسر اعماد الدوله مست ملکه برادر برادره شاه  
عالی الصبغانی است که از حواصن اکبری سرید خدمت و دولت و قرب و عزت ممتاز بود  
سجود می در پیش و در عهد و مسوومی سیرین حسرت و ساری نظیر کعبه نام مدتش مراد  
رفع الرمان آقا ملا است در آمار سناست از دولت عراق سند و سنان مدد و مدد  
عم خود در اعانت الدین حسن اصلاص سعادت رین بوسن اگر با دساره نور را سانه  
در اندک فرصت مصعب میر بخشی برقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه مصعب است مرکز  
رسیده سر مرار باید در ارت سده و فاس در سه کبهر اول و یک هجری لوقی آمده و  
نارنج دولش که در اقبال نامه جهانگیری امورات جهان نامرتوم است این است

صف جعفر باصف خان

سلیمه سلطان بیگم

از روحیات حضرت عرس شهبانی بود و در کله کرج ملوک است و کله کرج ملوک است و در  
مرد و سن مکانی است و در عقد مساجد مراد الوردین محمد که از حواصن راد نامی است  
نود و صد گردیده و در حواصن سلیمه سلطان ملوک صاحب طاعت عالی بود کاهی شرعی و احیانا  
می میفرمود و مدتی بخل میگردانست از ایشان است بیست کاکب را اگر ریت  
در سه حال کعبه ام و است نود و دس است حضرت یرشان کعبه ام و حضرت  
آسیانی ایسان رانه میرم خان نامرود کرده بودند در سال خلوص حضرت عرس  
آسیانی اس است معقد گشته و بعد فوت سرم خان عرس آسیانی لعقد از دواج خود  
در آورده و فاشش به دران سال که مراد جعفر قزوینی فوت نموده سر و اع سده و بیست  
سال برادر دست و یکم هجری

تاریخ بنامی کتاب خانه خواند ملا یوسف

سلطان العلماء رمان العظام مولانا یوسف قرآنی در دولت بکار اجرت سرورده حواصن  
کتاب خانه در سده هزار و دس و دوا فرمود و این خانه در جامع بنام بنام ملا یوسف



حد چهارمگیری مهم دکن رفته همیشه بمقد راسور عظمه مایع در سه مجسم گیری که موافق سه کبک دارد  
ست و سه سحری بود در احوال دست کرده و همدین سال حال اعظم در بر سر رحیل دار فکارد  
**شایسته شاعر**

در شاه عباس صاحبی بوده و در سه هزار دست و سه سحری در ایران کتب  
داشته سخن به تاریخ خوب او است

**اقا رضی اصفهانی**  
ساعری بود که سیم همدستان کرده و رکت و دوز سه کبک دارد دست و چهار سحری  
حار و ناممور و از اهل ریحی و تاریخ و فاب او است

**قدسی انصاری چهارینوری**  
نام او سیم عند الکرم است صاحب و حد و مثال بود در حین علوم و حصول اعتبار و است  
چهار و هم محرم سه ایل و عتدس و الف و ک و د و ع و س و ی و سیم از مسا و حق و  
در تاریخ و فاب او است

**قاضی ابوالعلا معروف بقاضی بده**  
ولد قاضی ابوالعلا عرف قاضی کمال ملکر ایست برادر خود قاضی محمود است رعنری و فارسی  
در کتابهای کمال و اعش و سه سبب قاضی محمود و حکومت ملگرام غیره محالاب می برد است  
و جمیدی نامور و صامیر مستول بوده در ملگرام معصل باع قاضی عند الدایم مانی بخت تربیت  
و کندی عالی در احوال و سه کبک دارد دست و چهار سحری و تمبر نموده مرار او در همان کند است  
و تاریخ تعمیر آن کند از منقول او است

عزت کند که الطاب ایست تاریخ  
سای آن سحر سه در کور  
میرت سد میان جرج میر  
ملکتا کند قاضی بده کور

**ملا ملک قاضی**  
سپهر سخن سدا یاں است سکس او هم است و در ماه رمضان سه حصه و شش  
در هفت از تروین برآمده سحر بدیار دکن کشید و در مرتضی لطام سه و الی احمد کرد

او در میان شاه اکبر ام و انعام مرا و ان بامب و در سجا بود اس دولت ابراهیم عارف شاه  
دانی آنجا گرفته از بهرمان ساطع غراب او کردید و چون جوهر قابلیت ملاحظه کردی در آنجا مشاهده  
کرد و فریفته گردیده و حشر خود را در حاله نکاح او در آورد و دستبج بعضی فتنه از بهرگاه اکبری استغاث  
سران ساه و الی احمد نیکر نامور است و در عریضه خود از احمد نکر به اکبر شاه مادشاه نوشت و خود که  
در احمد نکر و دشاعر حاکمی بهاد صافی سرب اند و در شعر رفته عالی دارند یکی ملک می دیگر  
ملاحظه شود و ناظم سیریری میگوید که ملک یقین در سینه یکبار در دست و چهار صورت داشت  
و ملاحظه شود یک سال بود اردوی و ملک الشعر ابو طالب کلیم در تاریخ و وفات ملک می این نقش  
سینه که یکبار در دست است ناظم سیریری را ماده می شود

ملک آن ماد و ملک بسینه  
جهان آنای گمرازه ملک می  
اسوی گلزار جنب رحمت آخر  
بجسم سال مار نخس نیام

که نامش که لفظ سخن بود  
که حد ملکش از قلم تا دکن بود  
که دیگر از بهرانی ایوب حسین بود  
که بکشتا او سر ابل سخن بود

### در محاصره قلعه سروان

در سه هزار دست و پنج هجری سلطان احمد باوشتا و دوم محمد با شش ارامی سحر بعضی  
از ملک ایران فرستاد و او را بشکر گران و توبه یاد عزای بهر زن می شمار روی تو به بطرف  
ایران بهار گوید که در هیچ عصر در زمان سیاه روم ما بس کثرت و اسعد او با ایران نبوده بود  
شاه عباس صفوی ارس حال مطلع شده منوجه استحکام قلعه اردوان و انتظام جهام قلعه و از یک  
شد محمد یا شاکر دوم در عتبه ثالث شعبان آمده قلعه اردوان را محاصره ساخت و مکر  
تسخیر قلعه بسینه یعنی می نمود و چند غیر محصور بجای آورد و در پنجان روم شبانه روز از نوایان  
عالی می نمود و محصوران از اندرون قلعه دفع دشمنان قیام داشتند و صد بار دست و لیس از روم  
را به ضرب گلوله تفتنگ دفع می نمودند چون بدب محاصره با متداو کشید در آخر رومی از تسخیر  
مایوسه شده بیغام صلح در میان آوردند و صلح نمود و در بنای پنج نسبت به پنج شهر متوال  
طبل از خال گرفته بجانب عرض روم باز گشتند و درین آید و رفت قریب چهل هزار کس از  
رومیان و در پای قلعه خصوصاً از سه ماد بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند و در آغاز

مخاضه و گرمی حرب و قتال حواصی علی اکبر اصفهانی سنی را عالم رویا سپاه سوده بود که از سینه  
سوال میساید که عظم بیل سیده و دنگر قرین مکر گیر گند اندر صبح و ظهر از کد ام جواد بر داسی کجوا  
گفت که فتح از پس علی و مصطفی کما عالم آرامی عباسی اس غمار ساراهه اصفهانی دلی در ل  
در آورده و در نواز در اتفاق موافق تاریخ اس ساجده یا عده ملک نظم کید

آند رود مار دم ابر بر ستره	تاریخ	سردار لصد سرار کرد و غل
ارامت در هر دوع اساه جهان		نوجی رجود صی لصد سد و غل
رلس که مکیس از مصلاته		سر در میای حوس دهاش
محو است که رسد کان درگاه		در واقع پیدار قصا و اریله
بارین و دکر و قهر حاکم کب		کس را از شد و عاا ماو میک غل
ستید را نعلی که میکفت ریب		مخ از سه غل غایله و یله
اس مادره سر که اس ساعسی		تاریخ صای او شد از مصل غل

ما بحکم مساح الطاف الهی اظهر و لرب قترین حال مسوان ساه ابران سته صاین - رادکر  
از اب اس سحیان کرد و رفته بود در آسپ دسماا توی کات ما نقدنی "امعت آل  
سعد میار ایقان عند گشت حاکم حواصی مجد و مصف فرو می ان تاریخ کعه

تاریخ

حوکه سده از لشکر و ویم	وار و ملک ایرداا گر دید
دوسه بای مدور قلعه سست	مهره بار ساطع غربه حید
رید کر مع شعاا ی غل	سمه سکر مس عقل رسید
کر کر بر میان سرب	حاده حر فرا جوشن مدید
ماه شوال چول دست گد	دوسه آخرین نصف رسید
دولت ساه دس مساکه	شکر روم مهرم کردید
نی تاریخ آن ضرر و کعه	آند امرو در شعاا راعه

ملک عبیر بشی

عام بهادر نظام شاه داد ساه احمد کرد کس بود که مادر رسید به چول بهادر نظام شاه  
در سه بهار و هشت در عهد اکبر ساه دس صا ابرماا ادا افتاده در قلعه کوال بهادر محمد



۴۴

سده ملک عمر مرصی بطام سناه ثانی را برای بام برکت شایسته آنولا لایحه را صرف خود  
مانگه در سده بکهر بدست وچ بجزی عاخر سده احمد مکر را بدست مردان جهانگیر با سواد  
سپهر در مارخ انس سعاده عربی انس مقصد سعاده با وسع سرعلام زکوهه برکن و حجاب طاعت  
یعنی سرعلام که حرف غ مهنت و عدد دآن یک هزار میتو اگر با عدد و کلمه که در دست وچ میتو  
حاجا سبده با هیچ سپهر دن ملک بر آید و ملک عبر حسنی در عمر میت ما چ ساله در سده یک هزار  
سی وچ بجزی اوسند و در دولت آباد و دنون مهن

## ستان و غم و آوار

در ماه محرم سده یک هزار و سی و هفتم هجری مطابق ماه دهم سنه یک هزار و سی و هفتم  
سیر عیسوی ستاره دوم در نمودار گشته بود و صاحب انجبال نامه جهانگیری در او  
سال سیم و بیستم از جلوس جهانگیر آهسته می نویسد که بپای صحبستان و دهم دیماه که مهالی نوزدهم  
ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح بستان کثیری در گرد هوا ماده بخاری شکل عروج  
مودار شد و برشت و بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون خام نمود و صورت حریر بداند  
که در سده بار یک و میان کنده حدار مانند و هر هشت بجای جنوب و روی بسوی شمال رخ  
و اخترش ما سنان قدر فامست او را اما هر طالع معلوم نمودند که بستان و چهار درجه طلک یا  
با اختلاف منظر سایر مذهب و حرکت طلک اعظم میسر که و حرکت خاصه نیز با حرکت طلک  
اعظم در ظاهر شود و جای اول در برج عقرب مرئی میگشت و در اندک مدت برج عقرب گذشت  
نیز آن رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب میرود و در ازیان قوس نجوم انقسم احسن بود  
اند بعد از ستاره ده قوس که این علامت ظاهر شده بود و در همان سمت ستاره ده قوس  
گشت که سده سی و هفتمی داشت و تا دوشنبه گزشتش در ازمی نمود و لیکن در طرف  
دوم اصدار دشمنی در حشدکی نمود و آنرا این پنج در سمت آباد ممالک هند بر تو ظهور  
انگده و با و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از زمانه ماضی نبود و نشان نمیدهند و کرب  
معتبر اهل هند ثبت گشته پیش از ظهور این سبزه یک سال اثر و ظاهر شده و تا  
سالی کند و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و سایراده جو ابحاث شاه جهان آباد  
نموده و منافع و مفسوح گشت و بهفت هشت سال روزگار در ممالک بترتیب مواد  
فخته و آتشوب استعمال داشتند چه خوبها که ریخته نشد و چه خانه ناکه خراب نگشت و غلط

اور جہاں یکم روجہ جہاں کہ دوسرا کہ در سخن کوئی مہارت کمال داشت در ایامی کہ اس سارہ  
ظہور نمود و وعدہ کمال کاظم مردم راہ مانت این سب کہ سحر اردف سدا رسد مدہ  
اند کہ بیت سمان مس بدس طول سر آوردہ و فلک تا طرئی تہ کمر آوردہ

### تاریخ بنیادی مدرسہ اول بلنگوشتی

لمنگوشتی سہادی کہ از امر اجمعی جماعت انجمن سب در رکاب سلاطین دوس الامدار نقد حساس  
خوش صرف حد سجاد شکر شاکست دادہ و قولاب واضح مودہ در رمای سمان  
سمان ست آوردہ ترک حد سلاطین مودہ مسو جہد لغات حشر کردہ اند و حالفا  
دعوت فی سسل اللہ عمارت کردہ جہاںچہ در سال مرار و ست دہشت در ولایت سمرقند  
از مدرسہ مرالغ میگ کر کاہی مدرسہ عالیہ نما کر دو مولایمیر حاج در مارچ تہا پی  
س مدرسہ حسن مرمودہ

سبح

لیبر صدر عالی لمنگوشتی کہ آمد	پی مدیح کما اس ماں ماطہ مرد
ماہیہ سہ کرد آل حاکمہ میں	ماوج حج رساید راں لوانی لقاہ
ساہا رسد مر مرار طاق میس	عقاب عقل میردی سعلی مال تہر
لہر ہا رسد رسد مسامیس	حریف رقص اندسہ نامکد نکر
خو را صبت کر وہد سس ہوم کاس	فلک راہ لواگست می کرد رختہ
لینگوشتی ہما در تولد و ماس اند	حساس سال مانتس لیگوشتی ہما در

۱۲۸

### تاریخ بنیادی خانقاہ بلنگوشتی ہما در

و لمنگوشتی ہما در در سہ ہزار و ست مش مدرسہ مرار حضرت مولانا حوالی کاشانی خانقاہ  
عالی عمارت کردہ دہشی راہا کات خود را دفع آل مودہ یکے رستہ را سب دس تا بچہ میں ہما در

۱۲۸ ۱۲۸

ماہ

تاریخ خانقاہ صبح بخش میں ہما در  
سویع مہض وحای حضور ار لود و دہم

۱۲۸

### ذکر افتادہ شہاب از آسمان و ساختن شمشیر از ان

در قتال مامہ جہاںگیری مرقوم سب کہ در راں روضہ جہاں کرا دشاہ در سہ ہزار  
سسی بحری دیکہی از موصح کر کہہ خالد ہر تعلقہ سیاح ہنگام صبح از جانب مشرق غوغا

۱۳

عظیم برخاست در اثنا می این شور و شغلی برین روی با لفظا بهاده بر زمین افتاد و نایب گشت  
قطعه ریس مواری می در درده و ریح و در طول و عرض نوعی سوخته شد که تانی از سبزه نماند  
هنوز اثر حرارت و اشنت هر چند زمین را کندید مد اثر حرارت و حرارت میسر ظاهر میگشت  
تا بجای رسیدند که بارجه آهنی هفت نمودار شد و بجای کرم بود و کویا همین دم از کوره انش  
آورده اند محمد سجد عامل پرکنه مذکور آن را در حریط کرده و در سر سر آن نهاده و در آن  
نمود و باد ساه اسناد و داند در آن درش شمشیر کرمی بد طولاد انتب بحضور طلبیده فرمود  
که این آهس ستمیری و حوری سرب سازد و عرض کرد که در زیر نیک بجای ایستد و از سرب  
پیر و دیگر که آهس دیگر که پاک و بی جرم باشد صم ساخته محل آرد و حکم است که جبین کینه  
پند آهس با هم ایستد و در وسط شمشیر و یک مبهمه جگر و یک کار و ساحت به نظر که راسه از این شمشیر  
آهس و دیگر جگر بر آورده و بدستور شمشیر الهانی و جنونی خم میستد و از رحم نمی ماند و در شمشیر  
های اصل اول بر آید فقط

### شیخ بهاء الدین علی شکر علی

ولد شیخ حسین مہنت و در حدیث حسن تحصیل علم مشغول گردیده و در جمیع فصائل و کالات با  
در کار سداد افاضل اعمد را گردید و تصانیف بسیار یادگار گذارند از آنجا که بکلی نام  
سازد و عاقل صوری بود و در روز شنبه دوازدهم شوال سنه تلبیس و الف در اصفهان  
در گذشت لاس او را موجب و صیمن در مستهد برده مدون ساختند و در مایع  
رحلتش عماد الدوله او طالب که در بر شاه عباس بود این فطرت نظم کسر

رف چون شیخ زار فایست

دوستی جیت ز من مایعش

کشمش شیخ بهاء الدین وای

### عمارت اوجین

چون حکم شاه اوجین این جها مکر بادشاه در سنه یک هزار و سی و بیجری دو مجل سدا  
در لجه ریشم کاله بهبه مراد حین تعمیر اوجین تاج را بر سر در واره آن عمارت  
مستقر شد

حکیم ساه جهان ستا اس دودنگاه  
هشت روی رمی فب عقل کن  
حسن جید چیا کیر اس اگر ساه  
که سه درال جهان مبرک لگو

تاریخ مسیحی بنکاله

لوا اب ارام حال مع حکم کالکو نور جهان سکم لود و نسبی پوشید اند که مواهر نور جهان سکم و در  
کلج خود داسف و رسد و در دهم جهان کمری بسبب چهار هزار سی و الایا به کرده ستم صو  
نیکالار سیر فاسم جان میره شمع سلیم حسنی سر مراری حاصل موده و در سده دهم  
سال کهر اردسی و دو سحر می در اگر مکرمش هور پد که معالک سلطان حررم سر جهان کیر  
باد شاه که درال امام ارد مرماعی لود و درم شند مد سوشته لصد مر دایلی سبید  
کر دیده این ارام حال در امام حکومت خود در سال کهر اردسی بحری سجدی  
در سکا لیمیر ساحت و عرری در تار بحس این مصرع بافتش ع ساد کوه ثانی بهاد ارام

حمام الدیور دی خان

در اگر اماره ملک موصح حبیبی لود حامی سبب ثواب اله روی حال یکی در مصداق ال  
ماد ساهی در زمان جهان کیر داسا و رسد مر اردسی بحری لیمیر موده لود حال ارد و لود  
دارد در در و ده حمام مذکور این تاریخ معوس سبب

تاریخ

دنا تام شهباه جهان کیر	که می رسد ماد عالم ساهی
سهر اگره دار الحکامه	که ماسد مائی بخت ماد شاه
نکر اله وری حاس سا کرد	چین ماکره حامی که حوایه
صفایتش دود و دار سی حورینه	صفایتش ملک درار کا
رموج آب و عکس قرص گشام	همیش حوص و در ماه دماش
فی تاریخ مبادشتن دلم را	نعل لکر سسم اسما
کر دم دامن باکان و کفتم	مای حتر حامی مسانه

یوشیده ساد که اسم جهان کیر در اول مصرع و لفظ ساهی در آخر مصرع شکسته لود  
موصح نور حمام این هر دو لفظ را مدمرج صاحب اغلب که در سبب باشد

زَلَالی خواتین ارمی

را اختراع بار کی عبارت و ما کی اس عبارت بی نظیر افتاده عمده مستندات از محرم بار  
 هج سال آغارش که احدی دالان با استد این مب تصریح می نماید

تاریخ  
در استیضاح این مشورہ ماہی  
بحر ماہیچ ختمش ارطایمے

و تاراج احماسش کہ سہ ہزار روپیہ و چار سو پچاسی مسکین ایسے مصروعہ افادہ می کنند  
 الہی عا عجب محمود با ستہ

در لای در بکھنار دسی دیک ہجری وفات کرد و این مصرع و زنا بیچ وفات اوست

از جهان رفت رانی جهان  
سلطان حشر و

[illegible]

خوار دیواری سپه سکیں کہ حسب الحکم جہاگیر ماوتہ ارمانیے اندوچوہ و مصالح  
قلعہ تعمیر مامہ اما در بعضی تواریخ مرقوم ہے کہ در اما اسکے شاہجاں یسے مراد حورم  
حسب الحکم بدرہہ تسخیر و ثلایب دکن رفت مراد در حدود سلطان حسد و رامیر همراه  
ترد و دوران و مار در سہ یکہار و سی دیک محبت اور اسہید کرد و در جہاگیر مامہ سپہ  
مستور ہے کہ او در دکن در محکم بھس باہ الحقی سہ مدکور ہوا رہہ در دقلعہ کوہ  
کرد اگر اس سخی را حسب مامہ حامی تحت بہت کہ مراد سن در شہر الہ آباد حکمران  
تعمیر یافت اما چون مار در بہوں کتاب مستور ہے کہ بعد تکلیف و مدعیں حسب الحکم  
ماوشاہ بعض امداد بہت احقاق سہادت او در قمر آردہ لود مدتاید کہ لود  
راں روانہ الہ آباد کردہ مامہ شدہ مراد کہ مراد در سن را اچا لود مالک اندرون اچا  
مدکور چار روضہ باکبند اسی عالساں ہستند یکی حور مد کہ لطف محراب معلوم  
میت کہ آل اہل کیمت بعضی کوید کہ ایں روضہ فی بی معلول ہے کہ مد دویم عمارت  
ہست ہسکیں کوید کہ ایں مراد مار در سلطان حسد و بہت و مار در سلطان حسد کہ  
چودہ مامی نام داشت سودای ر سراج او استیلا مامہ الہ آباد حور و در اہلاک  
و داخل مرہ او اندرون روضہ بہت دال مسدود ہے از ہر چار طرف درختی کہ  
بر بلند می سہم آرد مسک مر مر ساحتہ اند و کہ مدی راں تعمیر مامہ تارخ و تارخ  
کہ در لوح مراد گردایں رتب مرقوم ہے ایست

تارخ بر لوح مراد شاہ بیگم

چوں چرخ فلک در گردش خود آفتاب در سر زمین آئینہ خود رہے  
مارچ وفات شاہ سکیم حاتم ارغیب ملک نخلہ شد میگم گفت  
راہی سرگرد در ست مدکور

ملک در عفت ریح رحمت آرمہ اولم عام ر نور عرب آرمہ  
سچاں الہ رہی کمال عفت کر حسن عمل جہرہ حمت آرمہ

در روضہ کہ در وسط باغ مقابل در راہ گدال بہت میگوید کہ بہتہ سلطان حسد  
اس عمارت را در سہ یکہار و سی و چار ہجری راہی مدس خود تعمیر ساحتہ لود  
دانش حامی دیگر بہ قوع آمدہ و ایں عمارت بہجاں عالی بہت استعار بسیار اندرون

کجایند عیاق مرغوم صفت اما چندی از ان اشعار بسبب کهن سادگی نرایل شده اند  
 مصرعه اول از ان اشعار این صفت صحرای خورم آرزو که مار خن ازین خانه برود  
 و تار پخ تعمیر آن عمارت که سستگیر است بود بر میتانی در دوازه آن روضه کند مدح و ثناء  
 از باب مطلع است اما در ابام رامل کند و دوبیت دیگر اینست

تاریخ

بر دو ملک رحمت همیشه نور ستار / ز نبی مودت خلد مرین بمرکز خاک

خرد رسال بنایس صدق فکرت / نوشت با قلم احتراع روضه پاک ۱۲۹

در روضه که در دین احاطه مذکور است منسوب است به مرشد سلطان حسن و صفت او  
 و تاریخ وفات او که اندرون روضه فریب گنجد مرغوم است اما صفت

ایات مایه تاریخ

آه افکوس آسمان را سپید آید	آرمی آرمی کار جو بر ظلم آید
زندگی روضه میدون از دیار حشری	دید چون بنیاد عالم را از آید
اهل دیار با حسن انداز ملک کاخ آید	هر کجا ز شعله خاکستر مستی بر آید
گفتی بر خاک می برگ ریز از ری است	بیل این باغ بودن مصلحت آید
گلعد آرمی را طرادت چیست خار کز	ازین چاک ببا صد سودن آید
حول لب را دم حد متی را که میدوید	مسکین صفت اما جهان تا هست آید
آن کل رعنا که بود آرمی گلشن	عند لبان را رنگ دلبوی آید
چاک پیر این شد از خار و شاد آید	هم زمین کمر لب هم از آسمان آید
سد قبا بر قامت مردم قبا در تاش	شاه حسن و را سوئی حلد جوی آید
آرمی مارک که روی بود پیر این	در بهر خاک جفا افسوس آید
سند عرق رحمت می چون تو پاک بود	خاص در کاخ خدا و هم او آید
سلی از شد سال نوشتن درین	صفحه صفت ز جانی پاک آید

۱۳۱

بعد وفات سلطان حسن و مراد حرم که سر او رسید می بود خواست که سلطان بر دین  
 بنیز که سر او روی او بود بکشد تا خیلش گیری بعد موسی پدر بر تخت نشیند لیکن بنیز  
 بر روی از تهای الهی در سینه یکبار و دسی و هیچ عزت نمود و سلطان حسن و را و در

و در مدینه داد و بخش و در مدینه کرستان و ایالت حب الاستاره در احرار و مدینه  
ساجدها و شاه در عموال جلوس اوینی و در سده کبیرا و دسی و معیت بحری و قتل

### پل قلعه سلیم گنده

اس مل ما مل قلعه سلیم گنده که حالا مشهوره و مکرر کرده است و قلعه شاهجهان اما در این  
سخت اراجاها کمر شاه در سده کبیرا و دسی و یک بحری احداث نموده هر دو جانب  
پل مذکور این ماریج معوشش است

کشتیت معرب

نخل شاه بهب کتور	شبه شاه عدل و داد و ده سر
چهارگانه اس ساجدها اگر	که شمشیرش جهان را کرد سحر
حول این پل گشت در دلی	که دصفت را اسد کرد تختیر
فی تاریخ امان حسن جرد گفت	پل شاه بهب دلی جهان کبیر

کشتیت مشرق

سد حکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم سال و ما بحسب مبارک ال صراط السعید  
رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه انجمن و شیخ محمود قلعه  
حول در سده کبیرا و دسی و در بحری ساه عباس صفوی بعد زیارت در صد شاهها  
چشمه ها و آئینه کرام بعد از اراضی انجمن و قلیلی ارجود و فایره که در رکاب حاضر بود مدقم  
توکل مرشاهان معصود بهادر انعاما حسد لوکلت علی الله تاریخ این سفر شد  
چهار ماه و محمد نوسقا قدر دسی سظم آورده

### تاریخ

دیر لب که عزم به ساه و لایب	سد امتت شهباه جهان با دل آگاه
اسباب عزیمت هر چون گس مهیا	گردید رسد کرده قدم عارم ال راه
چون کلب لوکلت علی الله در و ان شد	تاریخ جهان شد که لوکلت علی الله

در عزم ربیع الاول در بعد از رسیده در حوائی مرار او جبهه سردل بود و در عارم  
طرح مار بجا صره سپهر و قلعه نامور گشته ملو ارم اسباب ملو کسائی مستحول شد  
و در در یکصد است و سیدم ربیع الاول ملو گردن اسباب بعد از که جدید



سال بود که از تصرف مسوومان اسید و دواں میروند رسیده بود به میر و بی اقبال مسخره ای  
دولت گردید

## تکلیف و اسرار هندی

برپای بود و اشعار هندی دستسکرت بسیار گفته استعارتس که دو جره و کتب است  
در میان هندوان مشهور است روز ساول سنی شکل پنجه سال گنیزار و  
تشنه و دشمنان از سبب بکرا حیت که موافق پنجم ماه شوال سنده هزار و  
اسی و دو هجری و مطابق است چهارم ماه اکتوبر را مکریزی عدیمی سنده مکرار و دشمن  
دولت و سه عیسوی بود و در مله نارس سرکنار و ربای اسی فوت کرده چنانچه از  
تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگرد

### تاریخ

بساون سکلا سنی آنتی نجی سبر بر سب سوریه سنی گنگ کی تیر

## تاریخ احمد شاهی هندی

ملقب به مجده و الف تالی مرید شیخ احمد الواعده فاروقی صاحب ولادت او در سده  
و هفتاد و یک در بلده سمرهند وقوع یافته کله حاتم تاریخ تولد او سن در صغیر سن  
کلام ملک الاعلام را یاد گرفته تحصیل علوم برداشت و سرآمد علمای روزگار و سر  
در فضیلهای مادر اگر وید کوید که در ایام مدریس روزی بخانه شیخ فیضی رفت و  
شیخ را آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیر لیت بی لفظ تصنیف میکرد گفت که مولانا  
بر وقت رسیده اند سطلی پیش آمده که بنیر حروف بجه بیان کردنش مستعد بل متفهم  
است و من هر چند محترم فاعل و تکر غوطه خور و م هرگز که هر مقصود بهسم سید شیخ احمد  
اگر چه در انشائی عبارت بی لفظ جهنم استعمال نه امنیت ایما از ذکای دهن  
در سائمی مهم بی شویس و تامل چنان عبادت موزون و سجع انشا فرمود که  
حزب مکته سجع و راندیشه تعریف آن حتم الکلام عرق خجالت ر جهره وقت خود  
می آرد و بعد از دست پدر بخندت میض منتقین حواجره فانی ز خود تانی بحق رسیده  
اغذ طرفه گفتند به نمودن و الیف امیر او ان و نقضایف بسیار از و بر صغیر و در کار  
مادکار مانده و فالبتس سنج ماه صفر روز سه شنبه وقت جانب سده اربع و

لمتس والک و ارج شیع و مار یج و فاب ارا ر مرقه آحر این رماعی رمی آید اما یکد و  
مسود

مار یج

۱۳۵

از محرم رار کعبه حدت بود / از مع نوریه سید عرت بود  
مدوح حوادرمعدن حضرت بود / مران کمال و بار می جسد بود  
و ا ح د اسماء در مار یج رحل اوار کما بحسب الواصلین دوسته شد

مار یج

۱۳۵

آنکه اودو حیدر دمسدی است / احمد کاشی دمسدی است  
افشیدی است آن سوده سید / ردول افوامی سرع سمر  
لی شک آن سیج عاقت محمود / در مردان حواصه مایقه بود  
او محمد و مالف با ل / و ا ف حاد و اسل بود  
الف مانی ماد محمد / و انکه احمد کاشی احمد  
ار سریدان اومس مستبد / میر لعلان و آدم سر  
حواجه حدلن و سیج عندی لجه / اسب فمال سمدی اید  
دسلج صفر صفر مر بود / رس جهان سوی صفر صفر  
سال نفلس کمو حوں احد / نور افوج هست ارا احمد  
سرد اوسهر سهدیت / ران رچی فص هر سهدیت

میر عبدالکده ترند می مشکین قلم

از اولاد ساه حب الله نوده و واحد سوده العاصه است حد سبعلین العاص  
سما ماصول و سلوک می نومب وار حضرت حب مکالمه خطاط مشکین  
علم تخلص صیغ امخار اید و ر مایه سنده حایجه خود میر باید  
در مکس خطاط من انا اس ماها ر ساه سبها ساه یا تم خطاط سبار و اردو  
هر اردوسی و یج در گدست و اس مرقه مار یج و فاب اومت

مار یج

۱۳۵

رد مائی دلی قطب زمان رص

# سلطان پرویز

یسر دویچی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شد و مادرش که صاحب جمال نام داشت و حسن خویش رنجان کوکه بود در عرسی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سه یک هزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتقدان صاحب جهانگیر که یکی از منصفه اران پادشاهی بود مدینه این تاریخ گفت

وفات شاهزاده پرویز

## ملک الشعر الطالبا

در زمان محمد جهانگیر پادشاه هندی در دشت و در سنه یک هزار و هشت و هشتاد و هشت سالگی شعر امی سر بلند می یافت و سخن سخنان او را با ستاد می قبول دارند و وفاتش در سال یک هزار و سی و پنج و در داده و این رباعی که از تاریخ وفات او در عهد پادشاه شید است

تاریخ

داد ای ملک آمدن طالبان داد امروز بپادشاه افغان

تاریخ وفاتش از خود دستم گفت خدش بیله ابن ابی طالب داد

## عبد اللطیف سلطانپوری

از مملکت عالمگیر پادشاه بود در محقولات و منقولات چهارست تمام و است در اواخر عمر نامیافته و چند ده بطریق سحر و خال از ستاره جهان پادشاه یافت و در وطن منروی بود تا آنکه به حبس می رسیدن جهان بیرون برود و مرآت جهان نامسال فوت او یک هزار و چهل و دو و در قوم محبت اما این مصرعه که در تاریخ وفات او هست

صرف یک هزار و سی و هشت و بیست و سه در این در بنه نام نوشته شد

آفتاب علم را آند کسوف

## عبد الرحیم خان خانان

یسر سرزمین خان خانان است یکی از جوانان اعظم در گاه عرس استیابی و خشت مکان بوده و در قابلیت و استعداد تمام عیار و دیکتای روزگار بود و زبان هندی و فارسی شعر میگوید و گفت و گفت با مردم را بجزم عرس استیابی فارسی ترجمه کرده و متاریخ

چار و ہم صفر ۸۰ ہند و شصت و چہار ہجری در لاہور متولد شدہ و در عمر پندرہ سال  
 و دو سالہ در سند بکھار سی و شش ہجری وفات یافت مقتدرہ او در دینی متصل با سہ  
 در گاہ نظام الدین اویا تا امر در موجود رہا اما بہرہ شکستہ شدہ روا نہادام دار دین  
 حد ایاب از دم

### ابیات

سماں سوزد مدامتہ ام کہ ماخذ بہ	حر این قدر کہ دم سخت آرد و سخت
داندہ دامن دیے دایم ایقدر دامن	کہ بای تو اسدم ہر جہ بہ در دست
کیس صدق و صفا حرف بچہ بیکار بہت	نگاہ اہل محبت تمام سو گند بہت
مرا و روح محبت دیے ممد ام	کہ مشغولہ کس است ادبہای من چندان
ردای حق محبت عنایتی بہت رودت	ذکرہ خاطر عاشق ہیچ حور نہ بہت
ار اں خوشم سچہای دلکش تو رحیم	کہ اندکی با دامنای عین ماسد بہت

### وفات نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی

در سنہ ہزار و سی و شش ہجری لطف کامل شریف برد و دار کا کتبہ قند در کار  
 ہمار شدہ کوچ سوئی لاہور سود و در اتہار راہ در دریکندہ ست ہشتم ماہ صفر سال  
 سی و شصت ہجری کہ مطابق روز دوی بہر ماہ دہم آماں ماہ الہی سہ ہفتاد و در اصل  
 اگر سابی موافق روز ماہ دس و دویم آماں سال مالد و چیل دہہ حلالی مصادق برد  
 رس پنجیم روز دس ماہ قدیمی سال ہند و نو و بیعت پیر و حردی مطابق ست و  
 ہسم سدرس الاول ماہ رومی سال بکھار ہند و سی و بہر اسکدری طاحی س  
 ہسم الگو س ماہ انگریزی ہدی سال بکھار و شش صد و سب و بہت صومی موافق  
 اما دس باہر دہم کا ملک ماہ ہندی سال بکھار است شصت و ہشتاد و چہار ست و چہار  
 نو و در سن جہاں اے عالم حاد داسے سفر کرد و شش اورا تجہیر و گھیں سودہ نظر  
 لاہور روانہ ساعد و ساہ درہ در لظرب آب لاہور در باغی کہ نور جہاں بیگم اس  
 بہادہ نمود کاکس سید و در مرد سنن این آیات مرقوم بہت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہو العار الدنویہ فال اللہ سارک و تعالیٰ قن یا عباد الدین اسرودا علی العہد ہم

رحمت الله ان الله يعفو الذنوب جميعا الله هو العفو الرحيم لكل عيسى واليعنة الموت والاما  
توابع احقر كم يوم القضاسته ممن خرج عن النار واولحل الخنثه بعد فار وما الحجرة الدنيا  
الاصابع العزدر فصل رب اعف وارحم الراحيين سخاان ركب رسد العزرت عما يصفون  
دسلم على المرسلين والحمد لله رب العالمين هه سرفد مسد اعلى حصر عففران بنياه نواك  
محمد جهان كرماد ساد تومر هه فقط سحر اسي دقتب و مصلاي عهدتار جهان كرماد  
اس سحر جهان كرماد سحر اسي دقتب و مصلاي عهدتار جهان كرماد  
يكعد وازسان و مات كم بشود

مارچ

شہنشاہی جہاں شاہ جہاگر  
جو نور الدین محمد نور دماست  
چو کوہ نام دی کز حاتم سیط  
گلستان جہاں بی آب و رنگ  
اوس مام سدا حوں رحمت رست  
جو تار پچ و دناش جت کیشے

ایام شاهزادگی جهانگیر ماد شاه تار و زلفات و اولاد سی و هفت سال و در ماه و  
سب و هفت روز و نهمی و مدت سلطنت از لوم الوقات بدرش نار و زلفات  
محمودش است و دو سال نهمی و هشت ماه و مارده یوم جناب که جمعه عمرش بحال  
نهمی چاه و هشت سال یازده ماه و دوازده روز لغت بعد وفات خت مکاتبه قرار یافته  
در بعضی کتب مرقوم است که او نایب است پنجم صفر سنه هزار و سی و شش هجری  
فوت کرده و مدت سلطنت او بیست و یک سال و هشت ماه و سی و نه یوم بوده و  
درت عمر چاه و هشت سال یازده ماه و ده یوم بود این سخن غلط می نماید و تاریخ  
سیران و دود حشران بودند سلطان حسن و سلطان یر و یر و مرزا احمد زبمی نایب  
بادشاه و سلطان جهاندار و سلطان شهریار از آن میان حسن و یر و یر و جهاندار  
در حسن حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داد و بخش و کرشایب سیران  
سلطان حسن و دود مرث و دود شنگ فرزندان شاهزاده و انشا الله تعالی

تب مکانی سعی آصف خاں حاکم و ساجھان بادشاہ سعادت رسید یہاں جاہ عدم  
ساقیہ

## سلطان و اورخش

عرف مرزا ملائی پتہ مرادہ سلسلہ سے نود و دہیکہ جمائیکہ اوستا و فوت گردید تیار  
چرم یعنی شاہجہاں لطف دکن لود ماراں آصف جاہ و اعظم خاں و ریر حبیب نظام  
ملک سلطان و اورخش را اورخش مرآوردہ و در را حور می اوستا و ساجھان و ملوک  
نہیریاں لود کہ بروقت رسیدن شاہجہاں از دکن اورا رسد بر سلطنت و شاہ  
عزیزی مارچ جلوس سلطان و اورخش اکھتہ ایکھدہ دار سال جلوس کم پیشود

مارچ

چو شد سلطان و اورخش ملوک

حبیب ملکہ مردم سلسلہ

چون سہ ماہ و حد در سرس مگدوب و آمد آمد شاہجہاں از دکن کو شش رخصت  
عام کردید دولت حرا باں باد ساسی و در یکتہ ست دویم حمادی الاول مطابق دہم  
ہمس ماہ الہی در ایوان دولت جاہ لاہور خطہ عام شاہجہاں بادشاہ حرا بد و حد  
شاہجہاں مرزا ملائی را کہ در درمی جید بخت مصلحت وقت سلطنت سردا شتہ لود  
دستگیر ساحتہ محمود و دولت چہار شتہ سیر دہم ہمس ماہ مطابق ست ششم  
حمادی الاول سہ ہزار دسی بہت آصف خاں آل سجادہ را ہمراہ کر شاہ  
برادر او سلطان سہرورد را امیر باطو مروت و مویشک لہراں ساہرا دہ و مال  
سافر صحرائی عدم ساحت شہنشی و تاریخ وفات سلطان و اورخش اکھتہ

تاریخ

شہ سہروردہاں باد ساساہ و اورخش

سہروردہاں ملکہ سلسلہ و ملکہ

در بعضی کتب مکتوب کہ اور سہروردہاں دسی دشن ہجری رخت شتہ  
دولت سلطنت او یک سال و حد ماہ لودہ این سخن غلطی نماید

# سلطان شهریار

سید خرد جهانگیر پادشاه بود و در نوزدهم جهان بگم که از منطقه سنیر افکن جان بود و در حاله  
 نخلج او آمدن بعد وفات جهانگیر پادشاه نوزدهم جهان بگم خواست تا داماد خود و سلطان  
 شهریار را بر سر پادشاهی بگذارد و آصف خان برادر نوزدهم جهان اسمعی را قتل کرد  
 سلطان داور بخش داماد شاه ساخته روانه طرف لاهور رفت و سلطان شهریار  
 که در لاهور بود سفارست در جنت مکانی شنیده بحر یک زن خود دست لعل و پیر  
 و سایر کارها کثافت پادشاهی در آن کرده هر کس را هر چه خواست میداد و بعد از این  
 لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد و یک روزه بمنصب داران ندیم و حدید داده که اگر  
 کوزا میداد از طرف اصفهان داور بخش را بر میل سواره روی عرصه کارزار نهاد و سه  
 گروهی شهر لاهور و غلای فریقین دست داده در حمله ازل شکست بر سر شهریار افتاد  
 او فرار نموده بغلقه درآمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چند روز  
 داور بخش بر دو حشمت از نوزدهم با صره معدوم الفروغ ساخت دست هزاره که طبع نمود  
 داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یک هزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورد

تاریخ کشنده از نرنگ انم کلاب  
 ز سر کس کلاب ارچنتوان کشید  
 اگر از نو پرسند تاریخ آن  
 مگو کور شد دیده افتاب

شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی  
 خلف سید محمد جهانگیر پادشاه است و ولادتش بنارنج بست دهم شهر راجه الود  
 سنه یک هزار و سحر می که مطابق روز دوازدهم و بیستم دی ماه الهی سال سی و  
 ششم از جلوس ابر شاه می موافق روز دوازدهم و بیستم دی ماه جلالی سال پانصد و بیست و  
 هشت است و در روز سی و بیستم خرداد ماه فدی می سال پانصد و شصت و یک  
 خرداد می موافق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یک هزار و پانصد و سه سکندری مطابق  
 روز چهارشنبه پنجم خرداد می ماه انگریزی سال یک هزار و پانصد و نوزده و دو عیسوی موافق  
 شانزدهم ماه رومی سال یک هزار و شصت و بیست و هشت سنبت کراجیت  
 در بلده لاهور از بطش نواب جوده مائی و دختر راجه بهگوان داس راجه جوده پور و

آنگاه دیتا براده مراد احمد مود سوم کشته و دل در شش در سال کیهار دست و پنج  
 اورا چهار تر شجر دلاک دکن سر ستاد و در احطاب شاه جهان ملقب صاحب  
 آرا که سر سید پیر مراد بی شمس اسامات و نصایب در مارچ تولد او گنگه اندازا محل  
 یکی از سجد را این قطعه اسامه مدو که بعد از دفع احاد از عمارت صاحب حقان مانی  
 تاریخ تولد اسحق حراج می شود

مارچ ولادت

سکند عیسی صاحب حقان مانی	سایه رماه و اسود یکا
رحمه اس هویدا فرجهان مانی	دس پرور معظم شاه جهان که با
می نامت از عیسی پور حد ایگانی	رویکه عالم میرا مقدر شمعان
کامد قری حکمتش تا مید آسانی	از چار دهمه ساد و مگر در او حد نو
مارچ مولد شمس صاحب حقان مانی	از چار دهمه کدر کس تا فعل تو جو

در شخصی دیگر این مژده در نظم آورده که از عبارت طس قادیان الهی تاریخ استخراج  
 می یابد

مارچ

مورگشت از سه ما سایه	رعذل شاه نور الدین جهانگیر
که در کاهن کند عالم پاسب	باین شاهنشین بود اس داد
بر اندازد در سوم دا دعویا	حد از کس گرم شهراده داد
کند به آسمان بار کاس	حمت بادشاهی حو شمسید
دس عدلش غایا دسایه	لکھنوی لیس آسوده گردید
و بد بخت بلند شمس گویا	شود شاه جهان از طغیانی
ستهای راز سه صاحب کس	چو از سر بهد افسر ساد
در براند کس روزه مایه	مدد اسر میدد که دهر
نعمت و لغو باد ساس	جهان افرودند حول ساهم
رم رطل عادی ایلحه	حد مارچ سال مولد کس

در اس قضیه دوازده میت مه که در هر مصرعه تاریخ تولد ریسه آورده





۱۳۶	آمده تا بیچ خلوش ریغیب	شاه جهان باشد شاه جهان
۱۳۶	تا بودار آدم و عالم سان	باریچ از میر محمد صالح شاه جهان باشد شاه جهان
۱۳۶	بادشاه و رماه شاه جهان	باریچ از امیر تنوقی خورم و ساد و کامران باشد
۱۳۶	حکم او بر حلالین سالم	همچو حکم قصار و ان باشد
۱۳۶	هر سال خلوش او کفتم	ما جهان ما دور جهان باشد
	این خطه از حکیم رکن کاشی است	اما بعد در سال خلوش با ده میسود
۱۳۶	ما ساد و سحر و ریاه جهان	باریچ از حکیم رکن کاشی کر خدایون مردمان آمد
۱۳۶	سال باریچ خلوش چرخ	دارث ملک سلیمان آمده
۱۳۶	دعای کیدانی باین مصرعه بهم شد	
۱۳۶	مصرعه باریچ	
۱۳۶	خلوش شاه جهان و ادیب ملیک	
۱۳۶	چند لغت رتب شریع	
۱۳۶	و عبادت به حد احق حتی در داد و سراف	اند و شیخ عبد المجید ساهاسه
۱۳۶	نویس به دو ششم سب و سیم بهمن	بامته و شاه جهان ما د شاه سوای سکه های
۱۳۶	دیگر که در زمان او مروج بود	سکه در سراج نور و دود هر که قیمتش به هزار روپیه
۱۳۶	از رید مسکوک گردانده بود و دکنی	از آن سکه که در سکه دموافق سکه سب و ششم
۱۳۶	جلوس صرب شده بود و اما در و در و	ار العیاب لندن سو جو و به دود هر دو طرف
۱۳۶	آن سکه این ابیات و غیره منقوش	
۱۳۶	سکه مره و دود مهری را در لطف الله	ثانی صاحب قرا ساه جهان بین ماه
۱۳۶	روی را در نقش سکه اش عالم مرد	تا سودا ویر لوی و رسید و شش
۱۳۶	مد سطرین و یک طرف	

ار صدق الو کمر سدا جمال انود اسلام قوی دست نزار سال عمر دین تازه سنده از شرم و حیای عثمان در علم علی یاد ولایت ریور  
برس طایفه دیکلکون



طرف دیگر



و انچنین سکه برای انعام امیران و منصفداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاه جهان  
نامه مرقوم است که در سال سی و یکم جلوسه بیجار بجست سیوم چهارمی الثانی سنه هزار  
و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود میار رخاں بجاییت خلعت واسب  
بازین فقره و قبل مغز گشته به بخشیر روانه شد و هست خان خلعت اضافی بصد  
بمنصب دو هزار سی و هزار سوار و اسب و علم و جاگیر و اری و ن سده سی و نگر و سلطان  
نظر بر او در سیف خان بمنصب هزار سی و شش سوار و بیکسی بجا بخت خلعت و اسب  
بازین مطلقا انعام پانزده هزار و سیصد و یکصد و نگر و دیگر و پنجاهمین و شان مفخر و سبای

# شاه عباس صفوی

اس سلطان کبر رسا هفت محمد جد اسلم هب مار بچ دوشده عره رمضان  
 بنفصد و هب دشت بحر ی لولد سل و اس قطع در مار بچ ولادت او است

تاریخ تولد

نوبهال جس مادر سیحی که نکدر ار جهان گس معصم  
 سال مولود وی ار کلک نصا حور تم جو استم از طبع سلیم  
 اکهاں ار پئی مار بخش کف باقی مادر سه معیت اقلیم

در سه هجده و نود و شش بحر ی پدر خود که مصفت العزیز و معزول ساحت دوار کلک  
 قبر دین رحمت سلطنت داشت و اصحاب را دار الحکامات خود صاحب مار بچ خلوس  
 او طل الله بنه یا نه اند و مدیطربین رسنه نظم کشده

مار بچ خلوس

کرد رسد سا هب سبب چون خلوس اس سنه هجاول گاه  
 نود و چون ساء حدائی جهان سایه انداحت سر عبا دالیه  
 سال تاریخ دل طلب میگرد باقی مانک رو که طل الله

داسم سه بعثت عباس بهادر جان سیر مار بچ هب چاک که در رسنه نظم  
 کشده اند

تاریخ خلوس

رسد خاقانی رو تکه سنه ایران تاریخ خلوس شش عبا سنه در جا

چون در رسد کهرار و سارده بحر ی بهر آب رسد رسد یعنی سنه هج اول  
 حاتم یک اعما و الدوله در مار بچ آل اس مصرعه یافته آب اند رسد و اول  
 شد بنده در سلسله صفویه مثل دمی مادر ساهی لغری یک دکناسب و مد مشرعات  
 دساستت سراجی سده ار عرایب و داعی که در زمان دولت او خلوه ظهور رسد  
 سلطنت رسد اشتیاق یو سعی لمجد و قتل او بود و بیان آل ساجه نظریق احمال انکه لایا  
 حلال الدین بهیم بر دمی در رسد هر ارد و دوشاه ظاهر کرد که امار کوکب و حرا با

علوی و سغلی و لالت برافشا و اعدام بادشاهی ابراهان مبنکد مناسبت جهان می نماید  
که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی که فتنه او را با شد بباد بجا  
بردارند بعد از سه روز که بخش کهر قمران و جلا و حادثه دوران سپارند و مار از در کاش  
را راند بنابران اسناد یوسفی سرکش و وزیر ابراهامی ابن کار اختیار کردند و تاج  
شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه امانده و همیا کردند و بعد از سه روز  
بپاراه را کشند و در مار پنج خلد برین مسطور است که خواص و عوام دوران سه روز آن  
و بعد از اسراف و خفا آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاظمی  
این قطعه منظم ساخته قطعه مکرر سجده آدم بجای حق شیطان بدلی  
بجای نژاد آدم سجده شیطان کرده و شاه عباس محاصر اگر شاه و جهانگیر بادشاه  
بود مدت چهل و دو سال در ابراهان سلطنت نموده در تاریخ سبب بخت  
و جهانگیر ستم حارمی الاول ستم بکبر از دسی و دهن هجری در مدت عمر و  
تست سال بود و بعد از دسی سیدش سام مرزا بلقب شاه صفی بر سر نهادند  
شش و تاریخ دفاتر شاه عباس از وادات طبع و نیز سجده که از نژاده و نیز از  
نعمت الهی ماضی است انیسبت تاریخ سرش علی ابن ابی طالب را که اگر چه ابن  
مهر عبد کمال از تاریخ فوت کم مینود و اما مولف چنانکه در کتاب عالم ارای عماسی  
نوشته

### دیوان خاص قلعه اکبر آباد

چون در ستم بکبر از و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبر آباد بجای شاه جهان  
بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منفذش نمودند و  
تخریر موجود است

#### تاریخ دیوان خاص

ازین دلگشای سب	سیر اکبر آباد ستم عرش
بود کنکشت از حسین سپهر	نمایان چه دند ان سنین سپهر
سجده در این ستم کرد	کند ستم ندمت بد از جبهه در
شرافت یکی آیه در شان او	سودت در آغوش دیوان او

روح را در پیش کم لبه لب	بر خیزد عدلش کم لبه لب
مارم بر خیزد که عدل ساه	همه چشم تند در ره داد و خواه
را احوال مردم چنان محراب	که داد و ده میدست همه کج و ناه
در ایوان ساهی لعل چشم	جو جویتید بر جرج ماد ادا م
حوالواں او عالم آرا می تند	سرد خاک او آسمان ساقی
سپه شاه آفاق شاه جهان	که مار را روح صاحب قراں
باین روی در سب و در منت مکار	مدین و سردی رین آسمان
نور معنی با مستح سیدای مھر	بر رشتن ماه جو سائر سھر
مار یکس اندامه آورده رود	در میض سعد مار مار جوار سود
حسن کعبه طبع حاصل رساں	سعادوت سدا می و حمالون آساں

مار بچ قصر که شاه جهان ماد ساه و سب هرا و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در مار بچ ال گفته

مار بچ قصر

مس در دلت سدا می سا جهان	طاق کعبه حسین سب در خاک
بھر مار بچ قصر او مدعا	قدسیان گفته اند اردل یک
طاق اوان ماد شاه جهان	با محراب انجم و اعد ک

میر محمد باقر دانا

مخلص او اسرق سب حلف سید محمود دانا داسر انا می سب و دجیر اده شهم  
علی آملی وید رشتن بدیختت بد دانا اشتیهار یافته ارمو لغات بسیار دارد و میرد  
در اصعبان سروده در سب سرار و حمل در گدشت و مار بچ نولس این مھر  
استخراج می یابد

عز دسین مملک دس را سروده دانا

ارجمند بانوبیکم مخاطب ممتاز محل

ست نواب آصف حان سب که او را در نور جهان یکم بود اصل نام او ارجمند ماموگم  
اللقب ممتاز محل در ممتاز رمال عرف مام بی بی ولادت ارجمند مامو یکم در سب مکرار

بجزری واقع شده و در سینه کپهر او بست و یک در سلک او دو اوج شاه جهان بادشاه در آمده  
 و نوزده سال و چند ماه در مسکومی حسدی مانده و چند پسران و دختران از او متولد شده و چند  
 از آن موت شدند بکام و فاب یکم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند و پسران کی محمد و ادا  
 شکوه که با دساره او را در بی عهده خود مقرر ساخته و در خدمت خود میدارستند و دویم سلطان محمد صاحب  
 که صوبه دار بکاله بود و از نیک بویه و بیست و سه سالگی را سرسبز و آباد داشته و کار  
 تجارت کبکی انگریز و زمان او بخوبی سرانجام یافته سویم او رنگ ربیب عالمگیر که صوبه دار  
 ریاری دکن مدو حواله بود چهارم سلطان مراد خوش که صوبه دار کجرات و پنجشنبه و بیست و سه سالگی  
 بود و از دختران یکی آنجن آرا می و دویم کیتی آرا می سویم چهار آرا می و چهارم و هفتم آرا می  
 پیش از تولد اندرون شکم مادر نابیده بود و در بکاله تولد شد همان روز یکم ماه صبه وفات  
 یافت رفقه اسن پس عوان مسن که روزیک و هفتم آرا می در شکم مادر نابیده و از ناله او علامت  
 و دختران که حاضر بودند شنیدند و مخوف شده و در در طحیرت مستغرق شدند هر یک از  
 بر می آمد و باز کم میشد و طفل اندرون شکم می نابید هر چند که دایه گان محل و دانا بان و دانا  
 بهما که کوشیدند سودی نداشت بیکم صاحب از حیات خرد میاوس شده بادشاه را  
 نزد خود طلبید و گریه و زاری نموده فرمودند که ظاهر صحت که چون فرزندی در شکم نباشد و از  
 زنده نماند انگریز که نصیب ماسده غنقریب مسافر عدم میشود لیکن مراد و وصت است  
 اول در شکم حل تعالی شمارا چهار پسران و چند دختران عطا فرموده صحت سرائی نام  
 و نشان این کافی صحت جنان کنی که سس و مکر از کسی پیدا استود و با هم جنگ و جدل  
 نماسد و دویم اگر بر مرده من چنان عمارتی تعمیر نمائی که بر منصفه ظهور نایاب و کمال بطیفا  
 و غریب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجا آورد و قبول فرمود و بعد از آن دهر را از  
 تولد شد و یکم صاحب پس از ساعتی در کدشت دین واقعه بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه  
 سنه کپهر او در چهل و سه سالگی در بکاله واقع شده و در باغ دین آباد بر پا پنور برسم امانت  
 مدفون گردیده و از آنجا در اکبر آباد آورده تا شش ماه بیرون روضه برود و از ده چوک  
 که زمین افتاده بود امانت داشتند و کواغذ نقشه مقبره هر یک استیاد می آوردند  
 چون یکی از آن بسند مادر شاه شد نخستین موجب آن نقشه چوبین تیار کردند  
 بعد موافق آن نقشه روضه که در اکبر آباد در کنار دریا می حسن واقع است و حالا بتیاج

محل اسپهبد و ارد و سحر و صیبت آن مالد و فاکیس با و اج سنگه نایس صیت در  
 هفت سال مصروف و خواه لکبه رویه تعمیر ساخت و شاه جهان مالد و سحر و وفات  
 همدین روضه که یکی از عیال است در کار صیبت و در بهلولی سکم مرحوم مدون گردید و در  
 سکم صاحب شاه جهان مالد شاه معطی تخم و در تارختن نامه ولی بدل حال در تاریخ وفات  
 سکم صاحب این اسامت اسامی بوده

مارج

این جهان در دست حرمسار محل  
 در تخت رحمن حور کاد  
 بهر مارج ملا یک کشتند  
 حامی مزار محل حبس مالد

در اردولی و سردولی در دوا بهی این روضه عالی آفات قرآن بخط طهر اسفند  
 در مالد اردولی روضه طهر انویس نام حدود سال احصاء آن مرحوم ساحتہ العظمی  
 اناب خان سدری سده هزار و دهل و هشت و هجری مطابق دوا و دهم سده خلوص  
 مبارک و مرد مد سکم صاحب که در سکم مر مرست حاجی مایوم مرحوم صیبت و مایوم  
 طرف حسب این چند کلمه معقوشت مرقد مسوره از محمد مالد سکم مخاطب مزار محل صیبت  
 می سکند و شاه جهان مالد شاه منور و صیبت اس مکان است سال اسامت مالد  
 موده چند می ادا این صیبت

ابیات

که مالدی آفاق را کشته عهد	بهی مرقد پاک بلقیس عهد
معطر جویند و سحر عشرت	مسور مقامی چو باغ بهشت
سحار و شرکان در شش و جور	لشتمن رمال معر کور
هوا تاره و تر چو آب کهر	خواهر نگار است دلوار و دور
در چشمه بعض آورده آب	غبار گریز معد سحاب
در شمع کمال ابر رحمت مدام	رس نعمت پاک والا مقام
متوداد و جو معطر پاک از کلاه	اگر محرم آمد و بدین در پناه
کند ماله حوشش را شست و سوز	اگر عیاضی آمد و برین روضه رو
متود و حتم حور شید و اسکا	در وقت منظاره اس مرار



مرد این خمار بنار و رکاب که فخر شود و درت کرد کار

### قند هاری بیگم

صبر رقیه مظفر حسین مرزا صفوی مهت و مسخر حکیم مرزا ا حلف سلطان حسین مرزا  
اس بهرام بن شاه اسمعیل مهت چون ولایت قند هاری را محمد خان قلانی در سنه  
سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه جهان سپ نمود شاه سلطان حسین  
مرزا برادر زاده خود تختید بعد از مات سلطان حسین مرزا از دو چهار برادران بزرگ  
مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و الو سعید مرزا و مسخر مرزا سیوا سی مظفر حسین مرزا  
سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهیند آمدند و از اکبر شاه  
علازم حاصل نموده و دست عده سه هزار یی یافتند بعد از آن مظفر حسین مرزا نیز بر  
نای بادشاه به دست برادران دیگر و بده قند هاری را شاه بیگمان که حکم دست آن  
نامزد شده بود و بعضی نموده دارد و بده و مسخر بیگماری و حاکم سبیل اختیار اندوز  
کردید و در عهد جهانگیر بادشاه در راه رجب سنه هزار و نوزده هجری از دو و ارج بیگم مذکور  
پست این زاده مرزا حمزه یعنی شاه جهان بادشاه بوقوع آمد و بعد از بیگم فخر طلب کرد  
و ناغی که در اکبر اوده باع قند هاری شهرت دارد تعمیر کرده او مس در و حقه که در وسط  
باغ مس است ای که در مس ان عقیقه است فبر سر اندر نه خانه مهت حالا آن مکان غلق  
بر ارج بهر بود دارد و مکانی و بخت مس

### شیخ بدریچ الدین بهار پوری

از مریدان شیخ احمد سرشندی مهت در سنه انبی و اربعین و الف ارین و اربع  
تتفائل نمود و در محفل مسجد خود مدفون گردید تا ریچ رحلتش ازین مصرعه استخراج  
می یابد شرط آنکه حرف وال که در کلمه گذشت و افع است آنرا لی نقطه خوانند  
تاریخ

ستمع مرزا ادهم نذر غفور باد و لهامی ز ابران در شمع حق نور باد  
تاریخ رحلتش چو زلف سوال قطب جهان که متن ز عالم حوائط

### عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه مرید گلال باو می در عهد شاه جهان بادشاه در سنه

دو چل دو و سحری سمانہ نو و حال رو ماہد ام و در و کمر این کتہ سر و در و درہ آن مکان مارہم  
ماہ سپ

کنہ مارچ

دو رساہ جہاں صاحب ذراں ثانی کہ در جہاں سپ جہاں سر و دسہر جہاں  
ماہاد و ہیں رمانہ خاص محل درس میں کرم سپ رحاں و رماہ  
ہمیشہ مادر سر سہر لو فلموسا ہی صمد سر شش لیے صلاح و صواب  
اگر رسال سالس شود سوال برا حساب کس رسا ہی محل خاص جواب

حضرت شیخ میر میرٹھی

مرسد ہماگیر بادشاہ سپ دو رسہ ہزار و چہل دو و سحری فوت کردہ و در سر  
دوں کردیدہ این مارچ بطور نمونہ و رماہ و فاب اول و محمد الواصلین نو سہد

مارچ متقیہ

دو رنام عاشک رساہ شیخ میر سپ عارف مالہ  
عارفیں ہجو و اداس عیاں شاہد حال اوس سپر و حوال  
ار سر دال اوچا نگیر سپ کہ شہنشاہ ہند و کسم سپ  
مولد و مدد مس میر شہدال کہ سپ سپ مقصود جہاں  
سال غلش کو نو اوینا کہ عطا سپ ز شیخ سپر خدا

تاریخ اور دن نہری از آب فرات بخت

اول و رسال کھار و چہل دو و سحری شاہ قسقی مادساہ اپراں سری ار آب سرات  
تا بخت سر و مدو جی اس تاریخ یافتہ

تاریخ

شاہ مرحدہ سر حیدر دین ساہلی اگر خاک قدمش سپ اسر آید  
مندہ در گہہ او اسر و حت پلے بہتر از قیصر و قاقاں دسکند آید  
ماقت نو بیوں کہ آردہ بخت آب درآ این رساہ شہ ار قاتل عمر آید  
سال مارچ حد پر سہدم اریاں کھند آب مارہم دساتی کو سر آید

# کنزای شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه سیر بر برگ سنا بهمان آباد است او در دوازده سالگی است و دهم ماه  
 هجری سنه یک هزار و دویست و چهار هجری از بطن ممتاز محل و حضرت صفی حاه و در یازده  
 آرد و او طالب کلیم این مصرعه در تاریخ دوازده سالگی یافته ع کل اولسن کلستان اشکانه  
 در دست سالی گشتار پنج و دهم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه غنچه سنا محبت او را  
 در تر سلطان بزرگ که مادره نام داشت منعقد گشته چنانچه سر اطهاسپ علی شکر سنا هست  
 او نوزده بیت در تاریخ گفته در آن هاست صفت بلکه اعجاز بکار برده کرده  
 مصرعه آن تاریخ سبب دیگر حروف منقوطه یا عر منقوطه سبب را علیحده بگیرند همان تاریخ  
 شود و چنانچه از یک سبب چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم نو سبب یک  
 سبب دیگر بر آید یعنی از هر متن سه حروف مصرعه های اول مصرعه اول و از سه حروف  
 مصرعه ای که مصرعه تا حاصل شود که بدستور اصل بجای وجه مذکور تاریخ سر آید و آن ابیات  
 و شش که در این شعر حاصل آمده است

بیت که بنده سبب حاصل آید

نغمه ز پیش ملوح محلی شاه

نغمه و بدم قمر ان مهر باماه

نوزده بیت مستخرج کرانان تاریخ بر آید

- |      |                                       |                                        |
|------|---------------------------------------|----------------------------------------|
| ۱۰۴۳ | محمد اله که در دیکر نسخی نایب سلطان   | روح الایام امرونی حدود واصل آبادان     |
| ۱۰۴۳ | صلحای امن در دادند پیر طوی شهراده     | قبول یکدی بی یابی اربین جشن عباد ارکان |
| ۱۰۴۳ | درین دوله که مار سجاد و ان با داد بود | مزیں شد و دم چون کل بطرف داد و کجا     |
| ۱۰۴۳ | تعالی الذریبی کردن مالی نادری کامل    | دلیل دمو و دانا بعد و دانش فانی        |
| ۱۰۴۳ | نهی شایب گگون که باد انام اقتباس      | یغیس عهد الامازوب رجو و اسامان         |
| ۱۰۴۳ | یم از صیت عطای او کند از نفسی ناله    | در از قید نوال که بدم اندر صف نالان    |
| ۱۰۴۳ | یغیس دام که قصد او کند حل همه مشکل    | منج خود او دارد و دلا هر مشکلی         |
| ۱۰۴۳ | نویز جشن شهراده و وصل اندر بزم اله    | قرین فرایز و باد و مهند نایب دوران     |
| ۱۰۴۳ | بود و رسا به سنا جهان سور تقای او     | به پس شادی عا وید و عدل امن            |
| ۱۰۴۳ | نوازی جود او را جامه قد شایب امک شد   | امل انخار رسد کامل کشت و کشت           |

۴۴۳ و مورد جان او را در اصفهان حکم فرمود  
 ۴۴۳ حدود کوی او را که مستایل طالع  
 ۴۴۳ مراد و مقصد با وج شهباز لاس داد  
 ۴۴۳ حصول سر و کمر خاتم آن طوی اتفاقا میل  
 ۴۴۳ محبت بین کردار در دوام حد و کد  
 ۴۴۳ انوار احشوش از آمد جهان را در او اوتخ  
 ۴۴۳ استهزی کردار لطیف وی کند چرخ  
 ۴۴۳ الهی نادر ما و اندانی قدر او سر ما  
 ۴۴۳ همیشه شکر اقبال او ما فر داییش  
 ۴۴۳ مردم در دوده صحت مویع عامه مکر  
 ۴۴۳ نو در مهره تاریخ سن موهه هر سن  
 ۴۴۳ سر عرض صحت سر سام کر معول  
 ۴۴۳ کسی کر سن به طبع سیرتی نو اندک  
 و ملک العرا طالب کلیم تاریخ این حسن محبت چنین ماند

تاریخ اوطالب کلیم

این دینک حسن و امر سرور  
 رگو بر نالی دست کرم  
 رکن کوه بر در کرمه صفت اوج  
 طبع آن جهان طرف این حس  
 و در صفا احتراز ساهتبهی  
 ز آفرینش بهره و سیری  
 هر دو هر تاریخ اس عقد کشف  
 بر عید کند سر سبز ده سال  
 گهر گیسو آینه بایال  
 مرصع نواں کر رقع حیا  
 کر دیگر سن اسد در سوال  
 سرچ سرف کرده اندالخال  
 سعاد کر صفت اوج کمال  
 فراں کرده سعد سن سرچ مقلال

که خدای شاهزاده محمد شجاع

سر دو یکی ستار جهان نادر ساه صفت است رور بود از گیتی ساهزاده دارا  
 عقد از دواج او ما در سر راسم صفوی العباد ما ب و تاریخ آن محسن بر صفت

ازین تخلص الوطائف یکم ستاد می شود اما یکصد و از روی حساب ابجد کم است

تا پنج

ای دل از نکش امید کل پیش یحیی  
روز کار طرب و عشرت حادید آمد  
میش از اندم که روز در جبین عید کند  
ستام همه روی کل امید آمد  
جشن و رقصه والا گهر عالمیت در  
عالم از و سر از کوکبه عید آمد  
برابر ده ماه ملک با دست  
ارنی ساز طرب کوکب تابید آمد  
بهر تاریخ و تران کرد درم کلک کلیم  
مهد مقبوس سر مرل حتمید آمد

در شج عبد المجید شاهانه نویسی می نگارند که این هر دو جشن که حدای در سینه برار  
و چش و دم جبری سر انجام یافته و درین سال حب الحکم شاهجهان باد و سیه  
دشمن تجماند و در خط بنارس سبک برآورده شد

قول سلیمان شکوه

شمارچ بنیت و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد دار بشکوه  
۳۴ الهی و حضرت سلطان بر دین و رندی بوجود آمد به سلیمان شکوه و سوم کرده که  
یکبار تاریخ ولادت میزد آن نام استخراج مسکود

نواب قنابت خان

از امرای کبار و خواص مادر بود اصل ناست زمانه بیک در عصر جهانگیر پادشاه  
مدت صاحب صدر یکی کابل داشت در کتب و کثرت سیاه نام مراد او این  
اسباب متوکت و جاه از سار امر از مینا داشت و در افتادگی او با تاج  
بیک و مید کردن پادشاه را بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابل  
و مقابل او را امرای جهانگیر و جهان کر با بد و اقبال نامه جهانگیری مقفل مسطور است  
این دافند و رسنه بکزار و سی و پنج آخری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر و سال  
دوم از جلوس صاحبقرانی مطابق امرای و سی و هشت هجری سی و دوم ماه رجب  
اصحاب صوبه کی دلی شدند چنانکه در رسنه بکزار و چهل و چهار وفات یافت  
از عیار و پنج و تاریخ وفات او برمی آید موقوف را چنان معلوم میشود که این تاریخ  
کسی گفته که از نواب مذکور اردگی خاطر داشت در اصل و آخر مرد و در پیش

رخ مردنوسته اند و معده جان را هیچ خوشتر از ماه آرد ام گرفت یافته اما بعد در ماده  
مسود و مولای عید السکور رمی تاریخ دماغ او حین در سنگ بحر کشید

مارج

مجر طوک حمان حال مهامت لب	آنکه حوادک حلب مادر کنی سراد
اچیه به دستخ کرده در علم بهد	مچ روی سحر را دست کوسن مداد
حول بعضای الله فاله عمراد	رحمت در ساه ست روی بخت بهاد
سال دماغس حرد و شش ستم عا	کعب بحامی بدر حار مال ریده ماد

و حار مال نام سر مهامت حال هست که ماسم بهرامت موسوم بود و بعد فوت شد  
او سر بخطاب مهامت حال سر مراری یافته در زمان صاحبقران مایه تصویر دگر  
کامل سر مراری داشته تخلص ادا مالی هست در سحر هزار و چهل و شش نوب  
کرده

## نخن طادوسی

این نخن مرصع موسوم نخن طادوسی بود سقف آن نخن را از درون سمریایا  
و لچبی مرصع دار سرول لعل و یاقوت و حجر آل مرصع معتق ساخته بر مریدین اطلس  
دو در ده گاه بر افراخته دالامی آن دو سر طادوس منگنل بر دهر جو اهر در در میان اهر  
طادوس در جوی مرصع لعل دالامس در مرد و مردار دیده نموده در برای غرض سینه  
سردان مرصع کجواهر آرد از سب داده و این نخن تصرف داده و کجواهر در و سب  
یافته و در عرصه نعل سال صورت اسام بدوخته و از حواهرالی که در آن نخن نصب  
کرده بودند لعلی بود در وسط آن نعلیت یک لکبه بدیه که شاه عباس صفوی مصحوب  
رمیل بیک رسم از معالی کجواهر بیکر شاه فرساده بود و او در جلده وی فتح دکن  
در سر خود سا بهمان نخبیده و این نعل و داده متعال درین دست داران  
سر را نعل بیک بود و در راند کور بخت سحر را نعل این عمارت کند امید و نوا نعل  
اس سر را سا بهر پنج بهادرین امیر محمود کور کال و چون سرور کار سلسله صعود نعل  
نخن بعد از شاه عباس خط سغلیتی بر آن کنده بودند مده ساه و لاس  
عباس چون کجواهر بیکر مده رسید نام خود را ماسامی نام بدو در آن گذاشته

والحال با سہم ساچھان بادشاہ مرین کشتہ بران تخت بقبہ ستہ ستعرا ی بار  
تخت اشعار آرد اور نعرہ گفت این سر بزل بطیر بر داختہ و مورخان روزگار رستہ  
ار او استعارہ در تاریخ باہنہ ایراد ساحتہ و با مرصاحب قران نالی این مسنوی جاچہ  
محمد حان قدسی کہ حتمش ر تاریخ سنہ مینای سبز درون تخت کماہ نمودہ بودہ

باریچ

زہی مرصده تخت بادشاہی	کہ سند سامان سائید اسطی
ملک رو سیکر مسکر سنس مکمل	رز جو رشید را بکد اخب اول
حکم کار فرما صرف سند پاک	بساکار بس منبائی افلاک
حزین تخت ارادہ کو ہر چہ مقصود	وجود مجدد کان را حکمت اہل بود
زبانوش کہ در قید ہما بست	لب لعل بہاں را درں بجایست
رای پایہ اشش عمری کشیدہ	کہر امیر بہر خاتم ندندہ
بحر حش عالم از زرشہ جنانک	کہ شد از کینج خالی کبیئہ خاک
رساند کہ فلک خود را بایش	دہد جو رشید و مہ را در سایش
سراوردی کہ سر بر پایہ اشش سود	را کردن پایہ بر تخت اشش و د
خراج بجزوگان بیدایہ ادا	پہاہ عرشش و کرسی سائہ او
را انوائعہ جو اہر کنندہ الوان	خراج عالمی ہر دانہ آن
در اطرافش بود کلہامی مینا	منور ان جون جیراع از گھر سنیہ
چو میکرد از مرار سنس کوتہی است	مکین جویش جم بر پایہ اشش است
شب تار از فروغ لعل د کوہر	تواند صد فلک را واداد احمر
دہد شاہ جهان را لوسہ را بایہ	از ان شد پایہ قدر سنس فلک ہما
کند شاہ جہان بخشہ جو ان بخش	خراج عالمی را خراج یک تخت
جد او ندی کہ عرشش و کرسی حجت	تواند قدتش بخشی چنین سن
اتر با فی سنہ تا کون دسکان با	بود بر تخت جاسناہ جہان را
بود بخشی چنین ہر روز حایش	خراج ہعب کتور ز بریا بسن
جونار بخشہ زبان پر سیدار دل	بگفت اورنگ شاہشاہ عادل

در مکه صاحب خراسانی از سفر اول کسبه معادوت نمود و در شهر سمرقند الحاصل  
 ابرام در سده ساعت در آمدن شهر خلوص برکت موصوف اختیار احترام بسیار  
 و در جمعه معلوم شود آن سده برادر و چهل و چهار هجری مقرر شد و مار سدن عکس  
 و مردکی سهر موقوف نمود و در عده سوال آیس سال که مطابق روز چهار سده  
 مار و هم تاریخ ماه انگریزی دهمی و یکم حدی سال بکیر از سصد و سی و پنج  
 مسوی بود سیر اعظم در بر بهنگه سحر حل حرامند و معامله عدد و نور و سر و سیاه  
 و چهار میان برادر مال صاحب عدد اراں نادر ساه تاریخ مقرر داخل شهر شد  
 در آن شب مرصع خلوص فرمود و در آن روز حسن عالی العقاد یا قست و حل  
 نرت همان امام یعنی در راه حمام سلمان مگوه سرش را براده محمد و در اسکوه مولد  
 سده بود و حاجه ملک العز الی طالب کلیم در بهیت اربع یعنی اول طلوع نور و در نیم  
 وقوع عدد و سهر و سیوع عدد و حجت بر مردم نادر ساه مدار الحاصل و چهارم بر ولد  
 سلیمان شکوه اس ننیده تفر کرده میاید سهر بر اعلی و مرد و ص داد سده

تعییده و در بهیم اربع

حجتی معدوم نور و در عده سوال	نشانده اند و کلهای عینش بر سر سال
بچشم مردم در الحاصل	عمار مویک ساه چاه چاه حلال
سهر و در نور و در حجت	که در شاه سید محبت استقلال
نور صف و مرصع که بر تان کسرم	حد الصیبه کند عمر حرد و طول معال
برادر سیل یا قوت و صدیل	رومای کرد مپت با نمد و حال
نور ال راتس یا قوت آن حراج حجت	که بر رادر سهر و فلسین راب و دل
قادر و نواز قوت و فعل را اس	صباچه عکس حراج امان نده مات لال
مهاند ارد و دیگر بر آنچه حوای است	رستان و شوک و در و شکوه چاه حلال

تعییده در حجت و قوت یا قوت و کلیم سهر ال عمارت حردی سجد و سده مسلع حرج  
 و مال و در سده که بهنگ بر اند نادر العام سدر ساعری و دیگر در مار سحر اتمام ال  
 سهر بر حلال سهر بر بهایون صاحب خراسانی با نفعه کو مید که حجتی بدان میب  
 در سانی و در سحر مالی و عصری کسی ندیده شنیده بیت نایس حشمت سید



مرشد لطایف کرد احوال چو اس سدر خلایق در دودمان جمود به نارمان محمد شاه  
 بادشاه ماند و مشکند نادشاه فنج بهد وستان نشود آن را از میوه عنایم ساحنه به ایران  
**شیخ میر لاجپوری**  
 که ملا شاه بدخشی کی از مریدان او بود در عمر پنداشت و بهشت سال در لاهور سپند  
 یکبار در چهل و پنج بنارنج بهستم رنج الاول فوگ کرده در آن ملده مد فوگ کرده و پند  
 از محمد الواصلین بر شمسند

مارنج

خارجی راه حق صدق و علس	مارنج میر آفتاب کسور دین
قادر بی بود آن خدا آگاه	از مریدان او هست ملا شاه
جوابه ملا و احمد سام	که هر یک از دولتش سپیده بکام
در هر عمر خود شد مابند	که کمال دل و غم منور زند
از رنج سخت بهستم بود	دور دل بهفته رحمتش فرمود
عمر پنداشت و بهشت ساخت بود	که از زبان کرد سدری خلد صعود
سال نشستن ملک با رنج فلک	رو در غم میر حسنی سیل سنگ
که بد مرده شش بد بود رنج	بجز رنج عار به بود رنج

۱۰۴۵

**مسجد اجمیر**

ایں مسجد عالمی بر آستان جهان بادشاه در اجمیر محقق روضه خواجه معین الدین  
 حضرت چهل هزار روضه تعمیر ساخته و در سنه یک هزار و چهل و هفت اقام یافته  
 و در تاریخ ارامتس نی بدل حال طالع کلیم قصیده گفته از آنکه ایں جنبه  
 بیت مہب با مارنج

مارنج

دو دہس حدیث احمد را عین حرم	سرد منت ساکنان شوق خرقہ الہی
زس محل فیض ہر صاحب کہ میخواست آنجا	ملیتوان حد دسند کل اس از یک کلمہ
مسجدی کان کہتانی بہت تاریخن بود	کہہ عاحات دنیا مسجد شاہی

۱۰۴۶

## باققر خان

در زمان شاه جهان با هم کوه الهه ماد بود و همدان شهر در سه  
هر اردو چهل و هفت مسجدی فوت شد و در سبیل سال خان زمان بهادر  
در دولت امان در گذشت

## نواب افضل خان

اصل با مستر ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده و در کس با حاکمان  
عبد الرحیم خان مراغت گردیده و معرفت ایساں از درگاه جهانگیری منصب یافته و در  
سه دویم شاه جهان خدمت در ارت کمال از تعمیر اودت خان برادر آصف خان  
حصه یک سه هزار گردیده جهانگیر ماریج ان بیست و شش سال در سر اسکندریه یافته اند  
و در سه مار دهم منصب معیت براری و چهار هزار سوار بلند مرسته گشته و در سه  
دوازدهم ساریج دوازدهم رمضان سه هزار و چهل و هشت بخری بخارجه حاکم  
در لاهور در گذشت عرس قاریج از نجاتش از سن مصرعه برآورده و عرس رجوی  
برده کوی سکامی و میرعلامی از دهر موت یافته اند و علما و تخلص اود بود

## باققر خان پنجم

از امرای صاحب است و سخا بود و در حدیث کثرت مرد و سبب آشنایی در  
تصرف و احسن نصحت شعر امانوس و مالوف بود و معظم اسرار مشغوف و کینه  
هر اردو و سبب و دواع عالم عالی بود

## غیرت خان

برادر راده عبد الله خان سرور جنگ است نام پدرش سردار خان بود  
در سه یک هزار و سیاه بخری در زمان شاه جهان با دستاورد کرده و عرس  
در ماریج فوتش اسب خوب یافته

ماریج

عظ ماریج از سان نام عرب خان که مانی آرا بود و در احد کبیر و در سمان

## سید عبد القادر بخاری کبیر آبادی

در سه یک هزار و سیاه عید ستمه و تار ماریج وفات اود از محراب اوصالیس گشته

تاریخ

آئینہ اور امیدہ ام ثنائے  
ذات اور میت نوکل بود  
عارف خداست از دی بودہ  
ذات او بود با کمال و دقا  
سال نفس کہ ہر کو ہفت  
عقل است ہزار عرش اقدس گفت

تاریخ بر قبر عورتی

در نزدیکی در گاہ سید کبیر قریب موضع سلطان کنج در بلد اکبر آباد منزلی بہت  
کہ آن مدفن زبیلے بود کہ در سند ہزار و پنجاہ ہجری فوت کردہ در این تاریخ  
بر آن رست منقوش بہت

تاریخ

جو عفت زمان مانوی روزگار  
شب جمع و ہمد ہم از رجب  
خرد بہر سال و فالتین گفت  
ہشت برس بادا و ای ویسے

شیخ عبدالحی محمد شہلوی

کی از ادبیای کبار ہندو در ماہ محرم سنہ ہند و پنجاہ و ہشت ہجری بوجود آید  
و در سنہ یکہزار و پنجاہ و دو در کد شدہ مقبرہ او در دہلی بر کنار حوض شمس واقع  
سہت عبارت چہند کہ از ان با کمال احوال معلوم توان کرد اندرون برج ان  
مکان از حروف جو نہ مرقوم سہت و ان عبارات اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم  
مجلی از احوال کرامت مند ال مقتدا ہی وقت مباحثت المفاضر ابوالمجد عبدالحی محمد  
رحمہ و سببہ انکہ از مبادی شعور لطاعت حق و طلب علم کمر بستہ نزد یک پادان  
سوی اگر علوم دینیہ تحصیل کردہ سن بیت و دوسالگی از ہمہ ان فانیع شدہ و کلام  
مجید از بر گرفتہ بر مسند نشست و ہمد رفقو ان حوالی جاذبہ الہی در رسیدہ بکبار  
دل از یاد و دیار برکنندہ مشغولہ حرمین محترمین گفت مدت مدید باں مقامات  
اعامہ و زہدہ با قطاب زمان و ادسای کبار صحنہ یاد آشتہ بود و الہی رحمہ

رحمت ارشاد و طالبان اختصاص صاحب دغلاوه ان تکمیل من حدیث موده سرکاس  
در ادان بموطن بالوف مراحت فرمود و بدست سجاه و دو سال جمعیت ظاهر و باطن  
تکلیف یا قیام تکمیل بر مردان و طالبان کما آورده و مستند علوم سیما علم سیدیه قد  
سودا حقه بهی که در و ما در علم حدیث از علمای معتمدین و متبحرین دست داده و  
مقتار و مسی که دیده و در مینوی علییه حاصه من حدیث کتب معتبره بصیف احادیث  
علماء و رجال اعیان و در دیده دستور العمل خود دارد و اهل درس در حواصل  
دعوا م کمال حدیث را می نامید بصیف اس فاضل و الا از حدیث و کتب حله و کتب  
ستار اشیات بیایند هر از رسیده است در محرم ۹۹۹ هـ این نورانی سر و ظهور عالم  
عصری داده و در ششده ایام آگهی و کساده مسالنی تمام قدس در رسید اربع ولادت  
شیخ اولیا و تاریخ وفات به محرم ۱۰۰۰ هـ در مسقط و این تاریخ که یک عدد در سال  
توت کم می شود از کتاب محرم الواصلین و شده شد

### تاریخ

فصل هجدهم در شرح عهد الحقی	حامی شروع و درین بریک سو
عالم و سعی و عارف بود	علوم غریبه و ارف و د
شروع مسکوه از تقاضا مست	ماری و فارسی است مایه
عمر او بود یکصد و ده سال	کارهای سدر این سراسر مثال
سال وفاتش خبر و عیان و بیضا	کتاب این هشتاد و یکست

### شیخ محمد صادق کنگوی صاحب تخلص

بار اسرار شیخ عبدالقدوس کنگوی و از خلفاء علم خود شیخ ابوسعید نوید صاحب  
صدق و یقین و خداوند استقامت و یکین داده سوخته به سرست بریدان  
برداشتی در رسیده است و حمیس به الف در گذشت و این مصرعه در تاریخ وفات  
او دست غایت آفاق رحمت در عالم

### شاه صفی ابن شهبزاده صفی مرزا ابن شاه عباس صفی

عدد وفات حدیث که در کتب و تفسیر پیرو سالی که در ایران در ماه حامی الاول  
سه یکم از دسی و هشتاد و سه در ماه اردیبهشت است

منش ہرام سر۔ اب دوست و صلی معک گنت شعرا سی طاعت شعار نوار چ سرعہ و در سلک نظم نظام  
 و ایدہ رادہ ایدہ کس با ہمام عیسیٰ تو اسر یکدیگر <sup>۱۲</sup> خلیق چن <sup>۱۳</sup> تاریخ <sup>۱۴</sup> ماہندہ <sup>۱۵</sup> از جہد تو <sup>۱۶</sup> نوار چ حکم  
 اس سرعہ مولانا سندھ قیہ قردہ بی یافتہ <sup>۱۷</sup> تاریخ <sup>۱۸</sup> صحن <sup>۱۹</sup> یاد رک <sup>۲۰</sup> شای <sup>۲۱</sup> ہما <sup>۲۲</sup> دہ <sup>۲۳</sup> ماہ <sup>۲۴</sup> صفر <sup>۲۵</sup> سنہ <sup>۲۶</sup> بکھرا  
 چاہہ دود و در گزشت مدد فوٹ ادبہ شش ساہ عا سس نانی بر تخت سلطنت جلوس نمود  
 بعضی اردو نورال <sup>۲۷</sup> طل <sup>۲۸</sup> محبوب <sup>۲۹</sup> و <sup>۳۰</sup> تاریخ <sup>۳۱</sup> آل <sup>۳۲</sup> یافتہ <sup>۳۳</sup> د <sup>۳۴</sup> در <sup>۳۵</sup> خجسم <sup>۳۶</sup> سیح <sup>۳۷</sup> الاول <sup>۳۸</sup> سال <sup>۳۹</sup> یکہرا <sup>۴۰</sup> ارد <sup>۴۱</sup> د <sup>۴۲</sup> مفتا <sup>۴۳</sup> و <sup>۴۴</sup> مفت  
 ار امر اط سرب و دام در گذشت و بعد از وی پسر شش سالہ سلمان صفوی با وسایل  
 سد و بعد فوٹس ہرا دشت و حسین صفوی بہ سلطنت ایراں رسیدہ احوال شش پیر بادشاہ و سہ  
 حواہدند

## شیدا

از سح زادہای مع نور سیکری بہت کہ در حوالی اکبر آباد واقع بہت در او افرہ بہت  
 و اد ایل ہلوس صاحبقران ثانی بصرہ سکھوری در آمدہ بسیار شوج طع دیلے باک لود  
 شعرا سی یا بہ تخت را بطعن و بیجا میر کا نیند ہر از امرالہ کہ اور الفعل منہم سیکر مذکفہ  
 بہت <sup>۴۵</sup> سہا <sup>۴۶</sup> من <sup>۴۷</sup> بہ <sup>۴۸</sup> کونیم <sup>۴۹</sup> کہ <sup>۵۰</sup> امرالہ <sup>۵۱</sup> مغفل <sup>۵۲</sup> بہت <sup>۵۳</sup> حد <sup>۵۴</sup> امر <sup>۵۵</sup> مودہ <sup>۵۶</sup> در <sup>۵۷</sup> قرال <sup>۵۸</sup> کہ <sup>۵۹</sup> امرالہ <sup>۶۰</sup> مفعولاً  
 در ہر طالب اہل کفہ قطع <sup>۶۱</sup> شب <sup>۶۲</sup> در <sup>۶۳</sup> وز <sup>۶۴</sup> مخدوم <sup>۶۵</sup> ما <sup>۶۶</sup> حالنا <sup>۶۷</sup> بی <sup>۶۸</sup> جہد <sup>۶۹</sup> دیومی <sup>۷۰</sup> در <sup>۷۱</sup> مک <sup>۷۲</sup> بہت  
 کورہول ہر شش بادست <sup>۷۳</sup> کہ <sup>۷۴</sup> دیباست <sup>۷۵</sup> مرد <sup>۷۶</sup> ار <sup>۷۷</sup> مطالب <sup>۷۸</sup> سگ <sup>۷۹</sup> بہت <sup>۸۰</sup> سال <sup>۸۱</sup> وفات <sup>۸۲</sup> مستوم

## چھان آرابیکم

دعتر سیدومی شاہ چھان بادشاہ بہت ولادت اور وکچہا رستبہ ست ویکم ماہ صفر سہ ماہ  
 ولست ولسہ ہجری موافق روز وروز دین ماہ الہی و سال بہمن از جلوس چھان کبر بادشاہ  
 بوقع آمدہ و بہت رہم محرم سندہ ہرا و بیجا چھان ہجری الش حیراع در حامد اس کرب  
 و عامی انداشن محمدرح سند بادشاہ کہ ہمدراں ایام در وکس لود ابراہیڈا اکثر پوش  
 صاحب انکر نیراکر حکیم حادق بود و بسواری چھان ہر ورنای سورب و در دشتہ بود  
 طلب و دست حکیم موصوف حسب الحکم بادشاہ معالجہ چھان آرابیکم سردا حب و در  
 اندک فرحت اور اغل ہمداد و بادشاہ عبوض ابن عدمت شائبہ صاحب شش  
 مرانی ار حضور بنام کہیں انکر نیر محمٹ فرمود کہ ایشان بی مراحت در ملک بیکار نہ رہا  
 تجارت تعمیر ساحتہ نگار تجارت ہر در اند فقط و حاجی محمد جان فدوسی در ماب سوتہ

ستد جهان آریک قییده کفده ساشاه گدراسید و چهرار روسته صد ماهم اراکچو کیک  
مت این است بیت تاسد رده ارستع جپین لی اولی بی سرواه رعش سمع ا  
سودنه است بی دوری سک سیرماع میردت میرصدی طهرالی اراکلامی نام که رسیده  
بود سناک ملد این مطلع خود خواند مطلع برقعہ مرج افکده مرد مار معاش بی نا کعب  
کل نقشه آند مد معاش بی سک شعله سد و رسد و پالصد روسته صله عیانت مردود را  
حد سله ماهر کخلص مسومی مختصری در بیج جهان اراکلم گفته سد سطل عیانت حال اساتر  
سک مرسد اس بیت سک راحرسل آمد و مالصد روسته صد در ساد است است  
مدات اوصفات کرد کار مهت بی که خود جهان و جیصل اسکار مهت بی و میرعلام سطل  
اراد میگوید که در کلمات نعمت حال عالی که مسومی سارده بیت در مار بی عمارت  
السا سک و محتر صد مکان مهت دران مسومی این است مذکور سر سطر آمده بود افتاده  
ناسد و جهان اراکلم در زمان سراد و خود عالیکیر ماساه سار بی سدوم رمضان سه  
هرار و لود و دود و جری در خلوت سدرای حاد وانی آرمیده و در جی روصه نظام  
اولیاد وون گردید و العاف آل معهوده و اس صبا ماسه الرمالی مصر رستند و  
جهان اراکلم در حلس حسات مجر خود را تعمیر نموده و رلوح مرار او اس مت و عمارت  
خط سح مرموم بی بیو الحی العیوم بی بیره سره میوشند کسی مار مرا بی که متر  
لوس سر سال بیس کباه سس بی الفقیر العایه جهان آرا مرید جدا حکاں حس مت  
ساده جهان ماساه عاری امار الله سر باره شد

## تاریخ بل علیمر دان خان

اس مل فریب ورامی سدر حاکم است افس قند بار و پشاور دال دال و اب علی مراد  
در مر ساجهاں ماساه در سده یکبار و دیجاء و حله و جری تعمیر ساجده و رلوح سک  
که رد یک آل مل اساده مهت اس ایسات تاریخ مرموم مهت

### تاریخ

در زمان ثانی صاحبزاد ساجهاں ماساهی داد کسر مل ماساحید  
حال عالسلان علمدان سدر مرید  
سال مار بیج جسم ار حرر و ادایجو  
مالی اس مل لعال مرج و بیج سعید  
مالی اس مل علمدان سدر لطف

# قلعہ حلال آباد

شہر حلال آباد کہ بر کمار و بہائی انگہ بہت برای انادی ایں حلال الدین محمد اکبر شاہ  
در سنہ ۱۰۰۰ و ہفتاد و ہست ہجری وقت مراحت از کابل بہ شمش الدین حانی حکم داد  
بود و او در عرصہ دو سال آباد ساختہ بقاصدہ کردہ از شہر حلال آباد چار باغ کرانزا  
باغ صفاد باغ و قاسم کو سید موجود است و این باغ را بابر بادشاہ در سنہ ہفتم  
و ہجری احداث ساختہ بود و شاہجہاں اوستادہ در سنہ ہزار و پنجاہ و چہار مملکت  
حلال آباد تعمیر مندہ بود و حالاً شمار بہت اما سکی کہ بران تاریخ الی ملکہ مرفوم بہت  
در مسجد حلال آباد تا امروز موجود بہت تاریخ است

## تاریخ

حکم شاہ جہاں اہتمام حال بد بہاد بروی ساختہ دیرین انانی جہاں  
راستماں و زمان تا اثر نو و پیدا سادہ حوالی این قلعہ در شکر نو  
حساب سال ہایش بر عقل بہتیم ہزار و سہ ہجری شمسی شای مرغ الی

## تاریخ فتح و تخریب

حق در سنہ ہزار و پنجاہ شش ہجری شاہ جہاں بادشاہ دامت برکاتہ سرور  
موجہ مدارستہ بلخ را فتح ساخت و قدر محمد حال والی نوران مغلوب شدہ بگریخت  
بخبری شہزادی ایں اہبات در تاریخ آن بطور تعبیہ گفتہ

## تاریخ

شکر نامہ کن عیایات خداوند جہاں کرد فتح ملک نوران سرور مالک رفا  
مادہ سامی غازی عادی نہ ہستہ چنان انگہ کرد و در جہاں از جلدتہاں اخیاب  
گنت در سنہ عالم ثانی صاحبقران ایزد اورا کرد و در کشورستانی کامیاب  
در دانش غم جہاں گیری ششی کر بگرد و کیر و اختا بنس جہاں را صبح مین از انتاب  
سال این تاریخ جنت از عقل و انور بصیر کیفیت با طعن شراہ غنیہ گای نگہ باب  
الہی نوران برادر ملک نوران بود نا ثانی صاحبقران نشان بجایش کو جہا

و جہاں نذر فوجہ حال در و فیلہ و اندک را باہا کما گذار شدہ راہ خود بہر س کر فتنہ بود و جہا بخند  
تاریخ الی مرزا عبدالرزاق صاحب کتاب مجموعہ الصالح بر رسم نقیہ خوب گفت

سده رطل و مد خالص در محمد خاں  $\frac{۹۵۷}{۶۳۸}$  تاریخ  $\frac{۴۰۸}{۱}$  روز و قنبره دایم ملک را اگر است در آن

همی حوالی اعداد رطل و مد خالص اعداد در محمد خاں بدال چهل سر و دو اعداد در دوسال  
الطاک افزود و شد و تاریخ سر آمد و در محمد خاں اسرار حمد اوقات در پند آمده و کد  
حمد سال در پند و ستان روانه که سده در اسامی راه در لواحق سمسال سلخ  
حمادی الساسه شد دعوت کرده

### تاریخ خوض عید گاه بیچار

چون در سده یکبار در سجاد شمس بحری شخصی بنام حبیب سورجوصی و عید گاه  
در ملک سپهر مرید در گاه محمد دم الملک شاه شریف الدین تعمیر ساخت اس  
تاریخ بر در داریه آن ثبت نمود که ما امر در موخر و دست

#### تاریخ

در سده چهاں ماد شاه عدل کریں حبیب سورما کرد و خوض سرف الدین،

و عید گاه معلوم من سستی آن سبب در ساخت معوض حد و در آن

هر بار در سده شمس سال بحری سر که سده خام ماه صفر بخرد و نظر

دساره شریف الدین در سده جمع و دستا و در دوعوت سده و در سمار بدول  
کنده اند و در سده او در سده برصد و بهصاد و بهجت تعمیر کرده

### جامع مسجد بلبلج الدیاد

اس مسجد عالی رکهار در مای حسن متفصل قلعه الدیاد واقع است و آن را الواب

سالند حال اس لواب اصف حاه بهاد و در زمان ساجهاں ماد ساه تعمیر

نموده و در سده یکبار در سجاد شمس بحری با تمام رسانیدن است و این

با تاریخ اندر دهن مسجد مذکور قریب کند متفصل است از آنکه سبب ایات

سبب موقوفه می جوهره کاری معلوم شد مای است ایات امیب

#### ایات

هری مای بهایون که در اندک یاد حکم ماد سده این ساه سده میاد

شبهی که ارباب آراش سرب و کلاه حاوره ماد در ایام بهیگاه سرا د



سنجی که عالم با می علوی منفی  
 شیه جهان که بزیر کعبه گرفته جهان  
 عبار محضین میر و نسیم عطا  
 رواج یافته دین در جهان ازین  
 کسلی شرافت و قدرش نیاید در شمار  
 حوشت بهر بنا ماند رزین معمار  
 لمس قدر خانی که هر کسب ضیا  
 حلق سنگ در شش عییک قدایی  
 ازین ساد و عالم رباعست و مایه  
 شد ز لطف الهی باین منابعت  
 نهی مناد و نهی ماعت و نهی بانی  
 و چار سوسی ساعفد جبرم جی یارو  
 خود در کسند این کعبه و چشم فلک  
 بنه سجد سراجا که فیض سینه  
 قدم رسد بی اتمام ساحتی غنی  
 نور دین ابدیش و او شترین  
 بکشت ماتفت نارنج سال بعیش  
 هزار و پنجه و شش نقته لودن بچر

برادر دین و شرافت جواد نه آرد یاد  
 چو انخاب فروزان همیشه و عدل یاد  
 کسبیکه ناصیه صدق را سخاک نه یاد  
 فکر و خانه دین کس چو باو شده آباد  
 سطح حدش شفق ملک بود و سراد  
 ملک در عرش بامد فی مسارک آباد  
 بر استانش مهر میر سر سجاد  
 بهی صفائی و مسیت هنر و استاد  
 خدامت راضی و سر خد ایشاد  
 ز صدق و صافی مناسبت خان نیک آباد  
 بلطف حق همه محمود دین دنیا آباد  
 نهی سرافقت مانی در خه بسیار  
 برادر حیرت همچون زمین زیاده آباد  
 بهین بسندک جواد اسان دنیا آباد  
 چو اهتمام بنام من الفاق افتاد  
 نه همچو کرکس اول دست و دسته فراد  
 بر استانش مهر میر سر سجاد  
 که دست باز کنید از عمارت شاد

با تمام رسیدند و می تمیل الله سو سو می ما تمام رسید فقط اگر اعداد استان و مهر نیز که  
 تاریخ سری آید آما یکده ر با ده پو شنید و مسا که در ل و ایل عملداری می کپنی اگر نیز در الله  
 یعنی در سنه یک هزار و هشتصد و عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد استغفر ساخته  
 مسکاب بود و دانش خود معمر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یک هزار و هشتصد  
 و یازده عیسوی مار حکم کپنی انکریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد و تا با مروز موجود است  
 و مسلمانان بدستند قدیم برور عبیدین در آن مکان بجمعه میشود و ماز میگذرانند



همیندی نام داشت در سده یک هزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته و زیارت  
در دوازده گنبد مذکور این عیانت مرقوم است

### در خانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب پسر در خان ابن دریا خان افغان غریبه  
جنیل داؤد زئی عمارت پذیرفت

### در خانه دویم

این گنبد عالی در سده هزار و پنجاه و هفت هجری مکر محمد سلطنت ابوالمظفر شمس الدین  
محمد صاحب قرآن ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیر شد

### در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالابیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شیخ نه هجری سال هزار و پنجاه و هشت دوشنبه و ده دود بود از ماه رمضان

که میر کمال و قطب زمانه شیخ کبیر شهر علم و عمل کمر داشت و زان

کفایت داعی حق را احاطت لبیک روانه گردان را بر دهنده رضوان

### در خانه چهارم

روحه نیکو بخش شیخ کبیر در حقیقت بود هشت بریس

یا صفت نوبین زین عمارت خوش شیخ مهدی سیم حیدر حق لقیق

بخت در لفظ لغز تار بخش بیکیان الف و سیمه و حسین

### در خانه پنجم

تاریخ وفات شیخ قادری شاه شیخ کبیر

شیخ قادری جو رست از عالم کمر بر کردند جمله این اله

سال تاریخ از حد جستم گفت بشمار مات قادری

متصل این روحه گنبدی دیگر هست که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالابیر است  
که در سده یک هزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او پنج مسجدیه  
که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود  
مرقوم خواهد شد

## حکیم رکن کاشی

سیح تخلص از محلسان ساه محاسن ماضی بود تفرسی از ساه رنجید ترجیح سدی  
 گفته که مطلع اسن امیب سه کر فلک یک صبح دم ناسن کراں شانش پود شام سزل  
 میروم حول آفتاب از کورس از اسراں میسر دسان آمده ملازم اکثر شاه شده  
 رماں ساجهاں مادی ساه معارج دولت صعود نموده از حد مفران کست آخر بالظوا  
 سب الله فایض سده مار مایراں رتب و لغیه عمر ساجا سر سده در سه مت ماکر س  
 وحسین دلف در گد مت مار حسن دین مصرعه مافته اند ع رنت سوز فلک مار س  
 دوم

## مولوی عبد القدوس لدرشید

سارح یار دهم ریح الاول در رخت سه کهرار و سجا و هفت بخری از بجهان فانی  
 رحلت نمود و تاریخ وفات او امیب

مارح

در ریح الاول و حامی عشرت دوال سخته سد لوی و صده ارا القرا  
 سال تاریخ و فالش گرب رسول الله واکر او مد و در صهای حق مهر لیل

## سید جلال بخاری

کمال اسبقه او علوم ظاهری و معنوی آراشته بود و چون ساجهاں بادشا  
 ما اسان اعلیاص و اعنقا و تمام داشت می جو امت که یلک خط لوط او در ماس  
 ساراں سارح بسم ماه سعال سه هزار و بیجا و دو کمال سال و عهده حدت  
 کل مالک محمد سه و منصب سش هزاری او را بخشید او را و سدا احمد گیر است  
 دحلف سید محمد کازی و مارح ولادت سید محمد کازی که خود گفته اس مصرعه  
 است ع من دوست و مال آل رسول و سید جلال بخاری کخلص و صا  
 فرموده اکثر نظم اشعار می برداحت در سه کهرار و سه ولادت یافته و مارح  
 آل و دارت رسول و است سال وفات سوج خوشه مرآت جهان  
 مایکهرار و سجا و هفت است ار عمارت و جانیس حیدر کرار و استخراج  
 می یابد سه مریدان دامت کی سید حعفر و دیم سد علی مخاطب رصدی

ہندوستان میں سنی مذہب کے سید احمد کبیر درجہ اولیٰ شہسوار شہسوار شہسوار شہسوار  
مردان بہت دیر سے جلال بخاری بیرون دروازہ دہلی سے شہر نیا نواسہ اند

### شیخ ناصر اکبر آبادی

کی ازاد بانی دفت خود بود و سزا بکھزار و سجاہ و بہت ہجری اور اکبر آباد فوت کردہ تارک  
دعایہ و احوال و دریں حینہ میت کہ از محضر الواصلین نوشتہ در ہفت کرد و

### ابیات باتا سنج

کابلت زار و واقف حق بود	شیخ ناصر کہ فارغ حق بود
آب را شہر با صفا میکرد	خاک را از نظر طلا میکرد
عقد یاقوت و لعل و سرور ارچہ	انہ سبجہ در کفش کردید
مارشش انجا ماعتدال کند و	ابر را ہر کجا کہ میفرمود
شیخ رو شہیر را ہر دم داد	ماقہ نو جوان کہ بچہ نژاد
رہہ کرد آن دیے حق اکاہ	کوہ کی سرودہ راہ نیم لکاہ
در لباس سبایان می بود	سنج با آن کمال بہت جود
بود ہر سستہ آن دیے زمان	حاجی آباد شاہ سا جہان
در درمکاہ خاص سنا ہشاہ	سنج را راہ بہ دیے اکراہ
بود کان مطب شد بکھرچ نفخ	از ہزار و پنجاہت سینہ دم
گفت افندہ سستہ قلب جہان	سال نقاشی جزو باطل مال
منزل بعض دجای ارشاد بہت	ردقہ او با کبر آباد بہت

### حضرت ولی محمد نازولی

بارج است و ہم سداں سند یکزار و سجاہ و بہت ہجری فوت کردہ

### تاج نور محمد الواصلین

بہت اورا دیے محمد نام	انکہ اور سد جو افق و عدم
کہ نہ انستی از جنوب و شمال	ایمان مست میت دی و حال
حار قشش فالین بہت از تقریر	کھنص اور ہر بہت از کتیر
نفل نزار جہاں عرب و ملال	جمود بہت بچم ستوال

سال بارخ نقل بجزر او مطهر المحی و بیلے اعظم کو  
 احوال دہلی قدیم و بنیاد قلعت شہجہان آباد  
 در سحر ہفت اقلہ کہ ایس محلہ راری و سترہ مگر آرد و یک بحری نصیب ہمو  
 مرتوم بہت کہ در تواریخ اہل ہند آمدہ کہ شہر دہلی را اعصار ہمایت انا دایے  
 داشتہ و بعد از ان نوع حزاب سد کہ مسکن و حوس و مات کردید ناگزیر  
 سہ صد و چہار بحری بار آنا دایے کت و قریب سہ صد سال ہندواں در ان  
 مکان کا محو و کامراں لودہ اند و دنا صد و ہشتاد و ست و دمت سلطان  
 قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام کہ اورا سلطان شہجہان  
 سرور اندہ اند و فتح سد در ان رماں ما حال ہندواں و مگر رماں مکان مستویے  
 نمکندہ اند و ہمیشہ در تصرف سلاطین اسلام لودہ و دہلی مدیم کہ در رماں سابق  
 انا دایے داشتہ الحال حزاب بہت و ارعاری کہ باقی ماندہ مسجدی بہت کہ  
 ہزار رسول در الحاکم رختہ و در سیرول مسجد مبارک است در کمال بلند ہی کراچ  
 کس راندرت مالار من آن میست و دوراں مبارک راجتی کہ ہمودہ اند ہشتاد  
 قدم کفہ اند و در لغاتش ہر صد و سی و پنج انا دہلی نو مریک در سکی سپہر قدیم  
 رگزار آب حول در سال سصد و ہشتاد و ہشتہ بحری ماہام سلطان  
 جلال الدین خلجی ماسدہ و این سپہر در غایت کعبیہ و لطافت ہو احسب  
 و در س شہر حیدر ان ماغات حبس ان دعاراب دلہدیر بہت کہ حامدہ و دلاں  
 از تحریر آل تفصیر فایں بہت در الحکمہ صحیح حنت آسیانی ہمایول ناد سہ  
 کہ عاریتہ ندان لطافت دریں عصر در ماں ساحتہ سدہ و در سیرول سپہر  
 غاریتہ بہت موسوم شکار گاہ سلطان بیور سہ در در میاں عمارت ہمو  
 بر آمدہ بہت کہ سرب سی دیع در لقاغ سدہ دیع سطری دارد و در رویے  
 بناس جمال ہم میسود کہ یکلیخت شک بہت و اس عمارت سہ مرتبہ بہت  
 ماوام کہ رخ اس عمود در بریں رسیدہ باشد و سی دیع دیگر کاک حشمت  
 و کل محکم سندہ باشد ابستان آن ممکن و میر بخوابد لا بد دس نقد سر عمود  
 کہ شخصت در ع طول داشتہ باشد و اس اس آن نوع ارمیال است

آنچه در این محله و در سایر و در مذکور سده ای الال و در طے موجود اند و صاحب جلال الشاه جهان  
بادشاه به بانی قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد و شهر را در سنه یک هزار و چهل  
و هشت هجری بنا نهاده

### قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد

این قلعه عابیه در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحب قراں ثانی  
شاه جهان بادشاه آسایش یافته و بنای این قلعه در شهر را بعد از گذشتن  
چهار ساعت از مش جمعه و در دهم یاکه بخت پنجم می الحجه سنه یک هزار و چهل و هشت  
هجری مطابق بهم اردی بهشت سال پانصد و شصت و یک مکنش ای مصداق  
بار اسر سنه یک هزار و شصت و سی و نهمه عبسوی قدیمی و در دهم سال حلو  
واقف طریق که در مسکاه ضامت شهر گشته بود هماده اند و این حصار عابیه با تمام  
غرب و در و در می خان و در گشت خان با سر عمارت و دیگر مشا عینا محل  
بر که محل و شاه محل و در و در دیوان خاص و در دیوان عام و در حاکم و در شمع خانه و در  
دار و تمام و در حیات حسن و در و در عرص نه سال و در ماه شصت و یک  
تاریخ است و چهارم ربيع الاول سنه بخت و یک حلو کسی موافق سنه یک هزار  
و سی و هشت هجری با تمام رسیده و موسوم شاه جهان نام و در دید و در صاحب  
مانی همون روز وقت داخل شدن درین عمارت حسن عالی ترتیب داده و  
میرخی کاشنی تاریخ انعام آن گفته از نظر شاهی که در اینده بنجر از و در میه  
یافته تا به میست

### تاریخ

ست دست جهان آباد و در شاه جهان آباد

این شهر مس مس است بر چهار دره و دره ناد و در که در گیه و در بخت و یک روح از انچه  
روح و در و در چهار دره روح متمن اند بر بحر ایهامی است ششینی که اندرون خواگاه  
اوستادی است این گفته که اندر اسعد اله حال و دریرا شش شده و در دهم

کتاب

بر بحر اب جنوین

مستحالی اند این همه سر ایهام است رنگین رگسین نامی رگسین قنوسنت درین  
عول کویم که در سنان است بلند سما سانس رود سده اگر سا کسان اطراف  
و اکساف سا امت العقیق لغو افیس آمد رود است و اگر سار گان افیس  
امان من تجر اسود در سانس اسنان رجمع اسانس سما سده اعدار قلعه  
والا که از کج کرد و در سر سب در شک سده اسکندر و اس غارت و دنگ و  
بلع صفت بحس که در میان احوال روح و در دل صفت و سمع و الحس و دهر و اهر و  
صافس صبار آیه جهان سما صفت و دانا را از عالم غیب رده کاد و اس را که  
هر یک کوی سده صبح دم صفت یا نوحه اسرار روح و علم و ذرا که هر یک اسحق  
نور صفت



زمانه خود دیوار او برتر است به پیش رخ مهر ایند داشت  
 زلس چکر دیوار اینست ز نقاش صحن رونما حدیست  
 جهان مرمر سن و سنگ کم کرد که کردون بلند می از دوام کرد  
 ز نواره و حوض دریایان آب رین شیشه زد استقال  
 حو حای سهند شاه عادل بود دران نباد ستاو مساندل بود

و اندرون دیوان خاص باب در این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بدوی زین است نهین است و هین است و هین است

### مسجد جامع اکبر آباد

این مسجد عالی که متصل در دره قلعه اکبر آباد است تعمیر ساخته جهان آرا بیگم  
 دختر سیبوی شاه جهان بادشاه است که تصرف بیج لکهر رویه در عرض پنج سال  
 در سینه پیکر اردیبهاده و هشت بحر صورت انجام یافته خودش یکصد و سی دراع  
 و عرض صد دراع و فضای صحن هشتاد و دراع بادشاهی مشتمل بر سه کنگره  
 دیواره ایوان است و این کنگره بطرف ابر گرد محراب دروازه اندر رویه آن عبارت  
 عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت آن در ایام غلبه مرثیه دعای نفا  
 بکره نامی لوب زایل گشته و مسجد بصر حاجب است که بود بحکم صاحبان آنکه  
 بار مرمت گردید کنگره است کتابه این مسجد است شریف خدا آید  
 رومی رین را و معتد است سیف عبادت گزین را مطهر است نور افزا وید

دران عبادت این کنگره است رگشا عارفان حقیقت بین را که بر اسر  
 رفیع الفذر نواب فلک حجاب حور رشید احتیاج است انتاب است نقاش غمت  
 سید سار زمان صاحب سواد و دوران ملکه جهان مانگ بیگم نامو  
 العالمین آخر اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت عهد صاحب  
 عصر دایه و هر طبل طبل حضرت سبحان حلیفه تلبل ابن و مسان ناعث امن  
 آنان بادشاه هفت افیلم برارنده تخت و در بهیم حارس ملک و ملت فلک  
 جود و بدعت بادشاه دین آید است هفت حق آگاه مظهر کرم و جود بر کوه  
 حضرت معبود و فرما فرمای بخیر و بر داده عدل گستر را فتح کوه

برداشتن جہاں ملک سستان متش تو این رعیت سردری بہار و دہ واری  
 سیماب الدین محمد صاحب قراں ثانی ساہجہاں مادشاہ عارمی مبلغ پنج لکھ روپے  
 کہ قریب ہندوہ ہزار لوہاں راج ایران دلب و سچ نک خاٹے ماحہ نوزاں  
 ہر عرصہ سال صورت احکام بدیر متہ اسرویلے سار دودادریلے اسار این سار  
 ر مع راجوں میت المعبر مایداد این اساس مع راجوں کلح فلک برقرار دار  
 است امارتہ سال جرات عام مراسمہ حرات غاید کرد امارتہ می شہدہ

۱۵۱

### باقی احوال سلطانین دروم

حس سلطان احمد سرسلطان محمد چہار دہ سال در دروم حکومت مودہ در سہ  
 ہزار و ست و شش در گد مت برادر سسلطان مصطفیٰ بر سر بر ماروایے  
 نشست و بعد حکومت یک سال سہ ماہ معدول گشت دہر اور رزادہ اسسلطان  
 عثمان مادشاہ شد و بعد از حکومت چہار سال مقتول کردید و سلطان مصطفیٰ  
 عم او مار و مکر یک سال و چہار ماہ سلطنت ماید و مار معدول شد و سلطان بزرگ  
 برادر سلطان عثمان بر سر بر سلطنت خلوس مودہ ہندہ سال در ماروایے  
 مود و بعد از و سلطان ابراہیم بہہ سال و بعد از و بر سر سلطان محمد در سہ  
 ہزار و سچا دہست بر سر بر سلطنت نشست و این مصرعہ در زمان ترکیہ ار  
 فارغ و ناد و حصر سید ہد

نور در کلدی محمد صلب ابراہیم دل

### اعظم خان

برادر اصمغان جعفر یک نو در سہ دویم جہاںگیری مہمہ ہراری و خطاب  
 ارادتخان سر بلندی حاصل ساحتہ در سہ احدشاہجہاںیے ماحامہ ہراریے  
 دہر و ار کل سر قرار سہ در سہ سوم خطاب اعظم خان بلند آواز  
 کردہ در سہ سہ و یکم نو خنداری جو پوتہ بلندی حاصل ساحتہ در سہ  
 ست و دوم یعنی سال یکہزار و سچا دہست حشری در عمر ہفتاد و شش سال  
 در ملکہ حوسور در گد مت و در ماسے کہ بیس ار انقشای ایام حکومت بر کما  
 ملکہ مکور اجداب مودہ نو در دہ قول کردید تاریخ خدش ار کلدی بہ اعظم اول

۱۵۱

اسخیزاج میا باید و بلبلہ و قلعه اعظم گنج کہ قریب شہر جرنپور مسیت ابانواحت  
منودہ او جبت پسش بعد وفات او بقطاب اعظم خان سہ فرائزی یافتہ  
در سندا احد عالمگیری در جنگ اکبر آباد با سلطان دارا شکوہ بکار آند

### فتح قلعه قندہ مار از شاہ عباس ثانی صفوی

چون در سندا یکزار و پچاہ و نہشت شاہ عباس ثانی ببادشاہ ایران قلعه قندہ مار را  
فتح ساخته از دست مردمان شاہجہاں بادشاہ برآورد و در باب طماع سلیم  
در باب فتح این قلعه مشیدہ البیان نواریچھا خاطر رسیدہ در رشتہ نظم و بیان  
کنیدہ از انجملہ این مصرعہ از خان ذیشان مرتضی قلیخان قورچیہ باشی سہل  
بر دو اولین فتح صاحب فرمایند و دیگر شاعران نیز جہاں یافتہ مصرعہ علی شکیانی  
در قندہ مار ایضا دست ولایت مدد نمود و ایضا آند کلید مملکت ہند قندہ مار بدو  
ارین در سندا یکزار و شصت و دو شاہزادہ اورنگ زیب و در یکزار و شصت  
و چہار شاہزادہ دارا شکوہ بعد ان شاہجہاں بادشاہ مراہی انخیز این قلعه  
لقندہ مار رفتند و بے نیل مقصود مراجعت نمودند

### شیخ محب اللہ الہ آبادی

او در سندا یکزار و چہاہ و نہشت ہجری در الہ آباد وفات کردہ دوران  
بلبلہ مدفون کردہ

### تاریخ از کتاب مخیر الواصلین

منظر فیض حق محب اللہ	سینج عربان پناہ عالی جاہ
احتر و در جہاد قایق بود	کوہر سعدن حقایق بود
کفت قطب النبوغ منظر حق	سال نزہل او بہ نیک شوق
موقع فیض و منزل ارشاد	مرقد اوست در الہ آباد

### میر نغمان اکبر آبادی

او شازنج ہینزدہم ماہ صفر سندا یکزار و چہاہ و نہشت ہجری در اکبر آباد وفات کردہ  
و در انجا مدفون کردیدہ

۱۰۹

۱۰۹

۱۰۸

تاریخ ارکات بحیر الواصلین

میرحاج که مطهر دین بود      قانع محاسن السن بود  
عارف ذات و در الحاصلات      درخ و تقوی سرکاشان  
رندۀ آل مصطفی بود      قریه العین مرلقی بود  
بود تاریخ پیر دهم روضه      که در پیاسه آن مسوده پیر  
سال غفلت سر دهن بود      میر لعلی اسود دهن بود  
روضه او با کرامات است      با صامت بعضی امانت است

۱۵۸

میر صالح الملقب بکتیغ

سر عهد سکس مت در سه پیکر اردو شمس پجری در ارکات امانت  
نموده در مقام مد فون گردیده

تاریخ ارکات بحیر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود      صاحب کف دار سردان بود  
دات ناگش که ارجی آگاه است      لعلی نذر نعمت الله است  
عقل تاریخ آن سنوده مراد      گفت کشف کلمات داد  
باز سال وصال آن حسرت      والی حله میر صالح کو  
مدفن او با کرامات است      روحش از فیض ابدی ساقی

۱۴

۱۴

مسجد اکبر آباد

این مسجد عایه را که سر اسد از سنگ سرج است و در شاخه امانت  
مدون بعضی بازار واقع است اعتراف اسامی عرف اکبر امانی محل روضه  
شاخه امانت مودسه در سه پیکر اردو شمس پجری تعمیر ساخته بود و در  
شش این کتب خطی است

کتابخانه

این مسجد بعضی امانت سراجی راحت خاد حاتم لطافت امانت چوک دکت  
عماد لکاه حق مرستان در کار و روح امانی سرودن اقطار و در یک  
سمان و در النعم زینیاں است در عهد سعادت محمد مودسه اسلام

کهست امام سایه و الا پایه پروردگار جلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال  
ایرود و در اینحال ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب مشران تالی سلجوقیان  
بادشاه غازی پسرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه جزات  
و مبرات محرمه سعادت و حسنات اعترافش مشهور با کبر با دی محل انوار  
میعلی بنا کرد و بجهت ایفای رضای الهی و اعتنای ثواب اخروی و حاصل سیر  
و محبوبی ماحقوق مرافق داخله و خارجیه وقف لازم مشری نمود و مقرر ساخت  
که اگر بمهرست ابن اکنه اصنیاج افخته آنچه از حاصل این موقوفه بعد الترمیم بایست  
ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الا تمام را بجایگاه مستطردید بهند این منار  
مبنی در عرض دو سال بعد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال  
هزار و شصتم هجری مطابق بستم چهارم سال جلوس عالم را صورت انجام  
پد گرفت این و تقابله اجر این خیر جاری و نفع باقی بر روزگار غرض خنده اثار بادشاه  
دس بر در حق کریم حقیقت کند و باینکه این مبالغی عامه عاید کرد و نادانین  
یا رب العالمین

### میر ابو العلاء اکبر ابادی ابن ابو الوفا حسن

در سنه نهصد و نود و هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان ملک  
اکبر شاه بادشاه از سده فتنه بهند و ستمان آمده و باز مراجعت نموده بنیاد  
بیت الحرام رفته و همان جا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلوک فتح پور سکن  
وفات نموده نفس او را بدلی برده متصل مدرسه لعل در وازه مدخل ساخته  
امیر ابو العلاء بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود و در  
یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنه که متغیر  
بنگاه بود و بخود اریه بر دو ان قیام داشتند بعد از آنکه خواجه مستطردید راجه  
سهمی است رسند راجه مان سنه که منصب سه هزار ری ذلت و ستم  
نوار بنام امیر ابو العلاء تجویز نموده انجا را بایستان تقویص ساخت در  
اوایل سلطنت چنانکه بر بادشاه شرک بود و حرص و پیا نموده با جمیع رفته  
و از انجا یا کبر اباد آمدند و در انجا دست بیعت بهم خدو امیر عبد الله که هم خضر او بود

دادند و امیر عبد اللہ قطب وقت خود نمود نظائر وضع کو کر می اختیار نمود و در میان اگر سزا  
 بالصدی نمود و در مصعب و حکومت دہلی داشتند و در ادھر عمر مقامات و صورت و اگر  
 بران نور مسمار نمود و وفات او سارخ لب و دیم شہر دی القعدہ سہرورداد و  
 بہر شش و ہر میرا و حواہ محمد بختی بر کمار درامی جس مقابل سراج کھاٹ طبع اگر ناماد  
 واقع سہب بعد وفات او امیر الواعلا رسد اسلئے سہرورداد و سماع  
 می برداشت گاہ گاہیھے دست استیلا احد بہ این سہب حواہ حافظ را امیر احد بد حیت  
 نص روح القدس را پارسہ و فرماید و دیگران ہم مکندا حہ سہا میگرد  
 در حاکم کف و کرامات او کہ در کتاب تحت العارین نصیب حیات اللہ احرار می مستور اند  
 طرہ و یکی است کہ در وی امیر الواعلا مایا را ال حلقہ محل معارف کداری است نمود  
 کہ با گاہ جوگی ناقص سارک وار دسد فرمود کہ نفس را از جوگے پیارید ماراں بجا  
 گردید انحرث و صوماحتہ و دو گاہ دسد او اگر وہ قطرہ جد آت و صومراں نفس و بد  
 بگردان سارک از نفس برآمدہ برلے رسا سہکل در عا سہائل متمیل گردید جوں  
 استقامت حاصل کرد و معلوم شد کہ و حیر کی ہند و نو و اس جوگی بر و منسل سہہ و  
 سحر اور اشارک ساحتہ ما خود میداشت و در مصعب مارہر حالت اصلی اور و جہ  
 ہا سہلے خود می نمود و انحرث برلے را فرمود و داکر را ہندوی نفس حاساں خود ہند  
 رسا سہہ سو و گفت بعد من جہیں نمود حال سہوا ہم کہ در کسر کی سہا ما سہ بعد  
 اران برلے جوگے ہر دو مسلمان شد مد اللہ عالم بالصدوا و انحرث برلے را حکم  
 کلج جوگے در آورد و نام آن جوگی صوبتے علی طے ہواد و اوہم بکی از اہل اللہ  
 گردید فراد و در جوار مرار انحرث موجود ہست و نوشتہ اند کہ امیر الواعلا برید کی  
 فادہ سوراک و اسعد احرار لعلت استیلا آں صاحب فراسل سہد  
 و جد و در مشل از رحلت طعام و آسہ مرک کردہ نمود و فالس بر و در سہہ دست  
 صبح ہم حق سہہ بکھر از دست و تک ہجری لودع آمدہ مدقت عمر شہن بہفتاد و  
 یک سال نمود و مریش در اگر ناماد و سہر میردن ممساف تک کردہ نظریں  
 سہائل متصل عدم رسد کہ اگر ملا پیر کو مد لا حق سہر میں سلطان گنج واقع ہست  
 و جہار دلواری وسیع و در و در مشل برست و او مرد می چند اند ہر سال بر و وفات

اور افسران در مقام پرستی زیارت قیام جمع بشوند تقوید ترازو رسک مرصع در  
سجده ریزه بالا علی سقش مشیت و نظرت مالین یک لوح از رسک مرصع  
اند و در این لوح این است تاریخ وفات تصنیف امیر افضل احراری کده است

تاریخ

ایک شادی تو محبت بین مکان مکان  
مور و حبیب این دیو مهبط نورا حدیقه  
مرشد و میر کلمان بهر سالکان  
مرشد آل مصطفی محمد شمس جو ابحال  
حدیث سر ابو العلاء سرور و لیا شمس  
رحمت بغای معنوی بخت ملک عالم  
جو است حو افضل از محمد رسال وصال  
ان اولبار الله نامو قون و کس یثقلون من دار ایله دار

گوهر بجز و فاکان سخا مبع حیض  
بو العلاء گریه جهان عجب زانجامی  
ساعت و روز و سال و سال  
کاشف سر خدا عارف حق شیشه ماه  
کر و چون رحلت ازین دار فنا شود  
سند شیشه نهم ماه صفر صبح یکا

الحسنی الحراری

در این رباعی در تاریخ وفات او امیر ابو العلاء که علم زاده او بود و فرموده اما یکست و یکم

تاریخ

در سده الف و واحد و ستین  
یافت تاریخ او دل عننا کس

و بر یکی از تر بیت به نقل مرقد او نه از رسک مرصع  
حسن آمدن که شوق تو بهد سر لیم

ملک الشعیر ابو طالب کلیم محمدانی المولود کاشانی

۴۴

در بار سیم هر دهه ربه اول در جمعه یکم ربه رسید و مدتی که سده هزار و ست که است بود تو وطن معارفت سروده بود  
تاریخ مرصع خود یافته و ربه دوم بار سیم آمد و در ساجده انوار شایب ملک المولود آگاه گشته و در ساجده ساجده اول تر شایب

خداوندگار در دم سادست شاه نامہ نوشت و بعد از تہیت مبارک نماز حلو بخش برمود کہ شمارا  
تہ معنی ساحچاں مترادف اودہ اند سہ ما دساہ سام روی رہیں ہستید ما و ستاہ  
در خواب آن قائل بودہ از آنصاف حال و دریر نصیحت کرد طالب کلیم قصدی در مدح ما دساہ  
گرداید و این سبب در آل قصیدہ باین مضمون آورد **سہ** ہند و چہاں روی عبد  
چون بود یکچہ ہزار سہاہ احطاب ارس در دست مسر چہاں ہزار شاہ جہ دست سہ  
میں ست در خواب نوشت و کلیم را ہر ر سجدہ در تہ کرہ سر و آرد او مذکور بہت کہ نوشت  
کلیم در بار دہم دی الحجۃ سہ کبہ را در شصت و یک در کتبہ واقع شدہ و در سردکی متر  
سر را محمد بن سلیم طوسی مدون گردیدہ چاکہ عی کسیر می در خطہ تاریخ دہاب  
از گوید

مارچ

حیف کردی و از این کلس مرید	طالبانہ آں لعل باغ نعیم
روست و آخر جامہ را اردوب داد	بی غسالی کرد دایں راہ کلیم
اسک حسرت حوں غمی بر دقلم	سد سخن از مردوں طاییتیم
ہر دم از شومش دل اہل سخن	حوں رہاں جامہ مسکروں دہم
عمر ما در ماورای رہیں	فاک رسد کرد قد سنی سلیم
غاصب از اسماق مکد کرد	کستہ اند این ہر سہ در کجاییم
کہت مارچ وفات او شے	طوری معنی او در دس از کلیم

۹۱

سر غلام علی آرد مسکد کہ ظاہر المستطوق عبارت بہاں بہت کہ ہر سہ در یکی اند  
انہ اس وقتی نوادہ بود کہ حد قدسی را پاکش میفرغل کردہ ما شہد رہیں کہ شہید علی  
سکوید کہ قدسی در لاہور در کہ بہت و مر را ظاہر پیرامادی می لاسد کہ استخوان  
قدسی بہ بہت مدس رہا سہ اند اما را ام الحرف و در کسب مرآت  
الجمال نوادہ کہ طالب کلیم در سہ الف و اثنی دس در کہ بہت و مر تہ او  
در یکی اند و بہت لاہور واقع بہت و مر را محمد قلی سلیم طوسی از طہ اتراک  
و مکہ سبحان ملکہ در اک بود و در و دس و سہاں در رکاب میر عبد السلام  
شہیدی کہ خطاب اسلام حال و امانک و مالک و کس سہ ملکہ می و آتش



است میگرد و در سینه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در بهمان شهر مدفون گشته

## شیخ فیض الله

دانش در سینه یک هزار و شصت و دو و هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ  
کریم الله سید بهار پوری در تاریخ او گفته

تاریخ

فانی بعشق لم یزنی حسن لایزال فیض الله آن یگانه درگاه و البجلال  
حون و استند نظام دل از دولت نظام تاریخ انتقال وی آمد نظام مال

۹۲

## موتی محمد

ابن مسجد که از درون قلعه اکبر آباد منت سراسر از سک مر مرست بحکم سنا بچهار  
پادشاهه لغیر یافته و در سینه یک هزار و شصت و دو و هجری با حشام رسیده آید  
عسارت اندرون مسجد مذکور مر فوم است گفتا بعد آید کعبه نورانی و سبب العود  
نای که هیچ ر حذب صفائی اس سنامی است سیره و حور سبب از فطر ضیائی آن  
است خیره که کسی پایدارش باسان عرس بر و نش کبند عیص بارستان و ن  
مزد و سس هم اندن میان غالب نل تمان مسجد استش علی التوی و ذره و سهر  
افتر الله من بر حمان فاستوی و هو بال من الا علی هر کله سسته اشق سسته در یه  
بازار که اکب بسته یا ذره و بعضی از چشمه آفتاب بسته هر کس از فطرش شمع نور  
شش فنادیل اسبانی هر سرباب نور اکیشن سلال نوید رسا عید حاد دایه  
سراطشش فله لعل فام مستقر الخلف است اکبر او که باز مردین حصار سبع مندر  
بر سینه است که می باله است و حیدر منور که بر میضیان سحاب رحمت بر  
است بهیسی یاد ایره است گرد مهر انور که بر تر شمع امطار کرامت نشانی  
است منین بهما بهشتی نصر است و الا از یک لودی لالا که از سر افاز معوه  
دنیا مسجدی سراسر از سنگ نمر مرصع عییل آل بروی کار نباده  
و از به و ظهور عالم معبدی سراسر با منور و مجد نظیر آن حلوه ظهور نداده بفرمان  
چاقان سلیمان احشام و سلطان خلیل احترام چهره افز و مسلمان بایستی

سالی جہاں شہنشاہ عیش مار گاہ ظل اللہ حلالی سادہ موسس ارکان سلامت  
 در حصص عیان عدل و رانت کہ تیس قد مشن ہمارے آسمان ہر اداں مار دادر ہر  
 اسان را مار میں ہر اداں سار تک و دولہ را در عین حد متش دوام سار می ملک  
 ملت را حال طلعت کمال ہوا داری مادہ ہست ار خاک در کاد ملک حاسن و دیرہ  
 کر می الس و دیرج از آب سمید و سمن کا ہس طیفہ حور می صفت سالی ملک  
 زرد اسوار می اساس عدل را و دایہ اری پادام ار حسمہ تیغ طغر حیرہ کند  
 کفار لہر بر چہ حاسن ار خاک حد منگد اری پاد حسمہ اسحہ امیلہ داری پاد قنک ہماں  
 دین رور می و مشد یغ نواری تر کر دو اں عدل گستری و ملک طرار می الوطہ  
 شہاب الدین محمد صاحب قراں مایہ سہا چہاں مادہ عاری سادہ و در عین  
 بہت سال نفوس لکھہ رودہ ادا حیر سال ست و سسم حلوس اقبال  
 مالوس مطلق سہ ہزار شخصت و سہ ہجری سہ ہزارہ احکام در سہ دایہ احصا سہ  
 کردہ ایر و سہاں میاں سب حق طہیت اس مادہ دین سادہ ہنگاں را الوطہ  
 طاعت و اقامت حیات رور افرودن کساد و احیر دلالت و ہدایت آرا زور کار  
 و حیدہ اتار اس حق کرین حقیقت اکاہ غامدہ کردا دامن یارب العاکین فقط

### شیخ عبد الاحد

مشہور میان گل فصل موصوف و غلو مطرب و حودت طبع معروف لود مارچ  
 رحلت او پادہ صل او حلو مابسلام امین پادہ

### میر الہی

ساعری ار ساداب رسید انا دس توابع ہماں بہت در ادا حیر عہد چاکیری  
 ہمد آمدہ و در سلک ملازمان صاحب قراں مالی انتظام مامدہ و لوائے مشہور دادہ  
 و مراب جہاں مرقوم بہت کہ الہی در سہ ہزار و سچا و بہت فوت کردہ و در کس  
 دگر خواندہ ام کہ نوں در سہ ہزار و شخصت و چہار ہجری واقع سہہ چاکری  
 کسمیری موافق این سال مارچ مامدہ

د مارچ

مب و در ار رحمت ا د کر لک گور و آند سحس

مرسد خاک اور باب زمان  
جامه پوشید سید چون سحر

۱۰۶۳

### میرزا کا شی

ارشد امی یای محب صاحب قرآن ثانی رده تاریخ رادی شاہجہاں اباد و بیدار  
حب یافتہ و بار شاہ صلبہ آن ہجر ار روم عطا فرمودہ و فائن شاید کہ در سند  
بر ار رست و چار و دست رادہ و این بیت بانار تاریخ وفات بر لوح قبر سن نوشتہ  
اند ~~سند~~ ایک روز دستور می راہ فنان سسی منس بہا بسکہ آسان بہت این رہ  
میتوان خواہید رفت و تاریخ این بہت

اجیای سخن جو کردی جان داد

۱۰۶۴

### مسجد و امی

این مسجد کہ بہر دست و ادائی کی مسجد دیشاہجہاں اباد ہر راہ مرسل دروازہ  
واقع بہت در سند ہزار و نہشت و چہا ہجری النہر یافتہ و ہر پیشالی ان اس نار تاریخ مرزومہ  
نار تاریخ

سکر الہ کر گشت این مسجد  
سال تاریخ او حذر و گفت

۱۰۶۵

### حضرت سید کا

در سند ہزار و نہشت و پنج بقصد طواف کعبہ میرست در راہ مسافر و ارا العقا  
سہ تاریخ و فائنش از ہجر الواصلین نوشتہ شد

### نار تاریخ

مدہ و بنا و دین و قد وہ کون و مکان  
میر با می سرشد آفان از لطف خدا  
ساعت روز و بہ و سال و حالت  
صبح شنبہ بیچ شوال ماخ داد جان

۱۰۶۶

### شیخ نجیب اللطیف برکات پور

در سند ہزار و نہشت و شش و بیست و چہا ہجری اجماع بادشاہ بہ نسخہ حیدر اباد موجود  
سندہ بود و بر ما پور موت سندہ دوران ملکہ مدفون گشت نار تاریخ او مسند

۱۵۱ ارال شیخ کامل شیخ اسماعیل خشتی اکبر آبادی

اور در ماہ رمضان سہ بکھزار دست و شش ہجری در اگر ادا ہو کر دہ  
در الحادوں کر دیدہ

مارج ارکاب مجہ الاہلیں

سبح عالی مقام اسمعیل  
گفت تاریخ نقل نام  
رہ اصل حثت لود دلیل  
با جرد دس دست اسمعیل

ایضاً

سبح والا حساب اسمعیل  
در مدہ صوم سال رحلت او  
لود محو جدا عیاں و ہفت  
حرم قدوہ مساج گفت

نواب سعد الدین خان وزیر

کی از مستعداران کسار ساہجہاں لود در مارج سب دوم حمادی النایس  
سال ہزار و سب و شش عارضہ لود لوج نعمہ جیل و ہشت سالگی اریک  
مہاں رحلت نمود و لطف اللہ حال سرس کہ مارہ سالہ لود خلعت مس  
ہفتصدی و صد سوار لود اس یادت

نواب علیم دان خان امیر الامرا

کی از حوامن عمدہ دکار مدہ - رکاہ ساہجہاں لود در سہ ہزار دست  
دست ہجری لود ص عارضہ اسہاں ار عمدہ ماد سہ رحلت کہیر  
اک دہوای اکامرحس سار کاری داستہ یافتہ دار ماہیوارہ مار صفت  
دباوای گشتی سوار سہ مہارہ رسیدہ لود کہ و دار دہم - خمسہ مذکور  
اس جہاں نمود سار الش لاشش اورا ملا سوار سوارہ در - و صہ والدہ اشعول  
ساختہ چہار سال کہ اشہ لود راہیم و عمدہ الدو اسمعیل اسحاق

چند رہجہاں برہمن

در سنگ ملار مان ساہراہہ مجد دار اشکوہ سہ ساہجہاں ماد سہ عمدہ  
مشتی گری انتظام دامت منات - نکاسات کہ نابل رمال خود سہ جمع

ساحه و حجره و در یکمین بر دواخته و دیوان اشعار بنزد او و بیشتر اشعارش بطرز قدیم  
 تخلص است بر همین در سینه هزار و شصت و هشت در کد منت و در مرآت الحیال بر قوم  
 که او بعد از قتل داراشکوه ترک نوکری نموده شهر سار سوغت و در اینجا در  
 الف و ثلث و سیمین فوت شد نفیست که شاهزاده روزی بر همین راه گذشت  
 پادشاه بر دباد که گفت که از گفته خود شعری بخوان بر همین این شعر خواند  
 مرادلی هست بکفر آشنا که جندین مار بخاکم بر دم و باز نشن بر همین آوردم  
 پادشاه بر اسفند و گفت که کسی تواند که جواب این کافر برساند افضل خاں  
 که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند  
 چون بیاید بنور خیزد پادشاه تبسم کرد و هیچ گفت از دست  
 سین کر است تخته اسرا ای شیخ اگر ضراب شود خانه حند اگر دو

### مسجد جامع شاه جهان بادشاه جهان نما

این مسجد عایه که تائید ندارد و بقاصد هزار کن بادشاهی از قلعه شاه جهان آباد  
 سمت غرب واقع است خونیله و لطافت عمارت تن از کهنه و تقریر بیرون است  
 بنیاد این مسجد لطیف بیکم شاه جهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یک هزار و شصت  
 هجری مطابق سال بت چهارم جلوس بجنور سعد الله خاں دیوان اعلی و نافع خاں  
 بنیاد آن نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده کمره و پیر صورت انجام  
 بدیرفته بازده در و در و این کتبه برین در دوازده مقوش شده است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

لقرآن شهبان جهان بادشاه نهی و زمان که جهان خدو کشور تان کیجی جوادند  
 کردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار  
 دان عایله فطرت فصاحت زمان قدر قدرت فرخنده رای حجت منظر فرخ طالع بند  
 اختر اسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

منظر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی منظر کلمه الهی العلیا مزوج المله الخلیفه  
 لبحار الملوک والاملاطین خلیفه الله فی الارضین الخاقان الاعل الاعظم والفا

والله ان الاصل الاكرم ان الطهرت هب الدس محمد صاحب مران مالی صاحبان باد  
ماري لارالب ايات دوله مصورة داعدا حصره معبوره که دنده نصيرت عيش  
ار شعله الوار دمايت اما لعمر ساجد الله

رد در دوازه سوم

من اسن ماله و مالوم الاحمر سیرست و انکه حمره من کرد من ار اسعه مشکات  
احب السلام دالی الله ساحد نامرورج مدیر این سحر کوه اساس کردون محاسن  
که کریمه السید استس علی القوی میان میان ایدار اومت دمیة والقی ای الارض کوا  
بیانه عمو کپار اسوار اومه منک ساس اس طغاب اسمان کد شسته دشدند  
طان سپهر ساس مارج کیوان پوخته

رد در دوازه چهارم

گرد طان دفته معنوره اس جوئی شان  
مردود می بهر گرد گردون منودی کس طان لودی کر حقش بود می کبک  
درع سسه من طان جهان مایس بدوشی حسن مصایح سموات رو کلس کند عالم  
آرایس نور اصرای فادمل حیات مهر سگ مر مر سس حول سحره مسجد افیضه  
سرفات

رد در دوازه پنجم

مقام قات دوسین ادادلی محراب فیض کشته تن امد صح صادق کاد  
سارت رساں ولقد جاریم من رهم الهدی الواب رحمت آتایس صلاهی و الله  
یدعو الی دار السلام بهامع خاص و عام رسایده مبار سهر مدارش کبک  
احموا المحسنی اره روان کبند سرورده نام گدر ایدیه صفع رجع ماصعایش کات کاه  
روایان کره افلاک

رد در دوازه ششم

مجلس دسج دلکایش سجده کاه پاک سر آوان معورده حاک روح فصای مض استما  
و طب هوامی روح افرایس ارد و طه رصواں حکایت کرده دعد و بیت ماء معین حوص

دو سبب لطافت آناس از حینہ سببیل خبر داده در روز جمعہ دہم شہر شوال سال  
ہزار و شصت و شصتی سو اثنی سال چہارم از دور سیوم جلوس بہنت مابوس است  
حجتہ

بر دروازہ ہفتم  
و طالع تالبتہ سر بارہ اتبا و سپر اید تا سبیل باہت و در عرض مدت شش سال  
سعی کار پردازان کاروان کارکنار و فطر اعتقاد و اتمام کار فزایان صاحبان  
و بذل جد و جهد استادان ماہر و الشور و وفور کوشش مشغول کاران جاہک و دست  
عاحب ہنر و اتفاق مبلغ وہ لکچہ رو بہ صورت انجام و طراز اختتام پذیر ہست و مقارن  
اتمام در روز عید فطر

بر دروازہ ہشتم  
بہر قدم اندس بادشاہ دخل اللہ صایح بہت خنداکہ رب و بہنت گرفت  
و با قاصد نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد النجرام در عید الہی مرحوم  
ام کردہ و مہمانی اسلام دایان را مستانہ و رضانت کر امت فیمو و سیاحان  
سکون و مالک لوزوان کوه و کاسوں را کہ اسد عمارت بایں رحمت و حرمت  
را آئینہ بہر

بر دروازہ نهم  
و مرآت خیال مرتسم نگشتہ و خیالی کنڈاران و قایل و ہر دنگرت پردازان لطم و شمر  
اکہ سوانح نگاران رابع ارباب ملک و دولت و ضلیح شناسان اھیاب مکتب و  
حد و سلطہ مواخضہ مقامی بایں سکوه و عطمت بر زبان قلم و قلم بزبان مکتبہ فزائندہ کل  
ہستی و طرازندہ بلند می و سیمتی این منہان رفیع را کہ قمرہ الکلبین میفش و نہنت بخش کارخان  
افرنیش بہت

بر دروازہ یازدہم  
پایہ ابرداشتہ صدای سبج سچانش اینکا و آرای ذاکران محام ملکوت در و  
تہلیل مہلکانش بہنظ افزای بر معنکفال حوامع جبروت و ارادہ دوسن مہنابر  
حمودہ جهان را بچلہ دولت جا و پدر از این باد سہ و آد کر دیں پرور کہ مہنابر

مجلس مبارک این ادب است و اماں بر روی در کارگاه و ...  
 عن الحی و سلم ۴ کسمه لوراله احمد فقط قطعه تاریخ این مسجد چنین بود .

تاریخ

من مکتوبیم کلمه لکن امده گویم که	حده او اعلا من سجد اس آستان
بر او احوال او قول عالم العروبی که	صبح را کرد و لعل گشت حیرت درویش
مسجد را این است می رسد انفس علی	حکوت روحانیان را کسمه باید و جان
دمت اسناد و صفا مار و حاسل	رو سجدی اند آما ده گشت از بهر کمال
مست در روی حاصل اوقات اهل کمال	حسرو عائی مالی صاحب حقراں ساجیان
در مای حیر این سنی که دارد تنفس	حاصل کمال حمله خواهد گشت از هر کمال
ما همیشه نود اسلام سبب کوفت است	صله گاه آرد و داد حاصل عبادان
مسجد کمال کلمه ثانی است تاریخ بود	فقد حاجات آمد مسجد شاه جهان

۱۶۶

عدد داده تاریخ از روی حساب احمد بر ارد مست و هفت مسود و الحامس در سده هزار  
 مست و شش موقوف آمده لکن حول طلیع از کار حکایه که و حلا مانده بود و نظر محو است  
 تاریخ حکم مادمه در آن سال داخل موده سند و سر دل مسجد در کج حوله یستم  
 و اسفاده رسه کمال صفات رسد مانده

مجموعه شیخ ابجهان شاه

از احکام که ساجیهان مادمه سر رکت خود ساجیهان محمد دار اسکوه را و بیله  
 عهد خود ساجیه بود ساراں دیگر برادرانش خصوص محمد اورینک ربیب مالک که سر  
 سوبیه بود و دامادی عداوت پیدا شدند تا و فیکه در سده بکهار و مست ثابت  
 بحری مادمه میا رسنه محمد دار اسکوه که و بیله عهد بود و نظم و نسق سلطنت بطور  
 خود ساخته راه آمد و رفت احوال از هر دیار رسد و دهم و دلک آں احصول  
 بهادر در امور سلطنت افتاد و عالمگیر که در رکن بود و در بهیت و حواله امردی کوچه  
 سعادت از سر اوراں دیگر رسد و دهم و حواله مادمه شیخ در سده و انت و حیر  
 را عمت انک سجد و اس ساجیه جان امرا لاسرا و دیگر امرا را مواج ساجیه



شکری عظیم از اورنگا ماد بر سر محمد دار استکوه کہ در قلعہ اکبر آباد بود فتر اسم در در جنگ  
اول تبارخ ہفتم ماہ رمضان در موضع قریب دہو پور کہ وہ کردہ از اکبر آباد بہت  
دار استکوه رو نمود و تا چند روز ہمیں آتش در کاسہ بود تا آنکہ دار استکوه منہزم  
گشتہ بجانب اکبر آباد مشتافت و از انجا فیہ شکست خوردہ ہمہ ملی رفت و از انجا از خون  
عالمگیر سوئی لاہور و بہر کہ روانہ شد و اور یک زیب ناگہر آباد رسیدہ و راہ را چاہیے  
یافتہ بنا برنج ہفتم ماہ رمضان سنہ مذکور بدہر حوزہ بطور نظر بند محبوس نمودہ نا  
نخت و ملج کردید تا رنج این معاملہ کہ مولف بطریق تعقیبہ جست جلیع آزمای گشتہ بود  
در یہ تمام ثبت نمودہ سند

مارنج

کرد محبوس بدہر را جو سنہ عالمگیر	دل من گفت کہ حیثیت این پشور بنیم
داد این حافظہ شہید از بن شد لم	مشکل این بہت کہ ہر ذر بہتر بنیم
گفتم انجا از ہر ناگہی نار بخش آنکہ	ہمہ آفاق بر از فتنہ و شدہ یک بنیم
ہیج کشفقت نہ سرادر بہر اور دار	ہیج جہری نہ پسر را بہر بدہر ہم
بی تاہل سر آہی بکشید و فرمود	بدران را ہمہ بد خواہ بدر ملی بنیم

۱۹۸

یعنی اگر ارد و مصرعہ آخر کہ بکزار باشند و چہل میشد و عدد الفاظ تامل و عدد سہارہ  
کہ الف باشند و ہر دو عدد ہفتاد و دو و بیشتر خارج نمودہ آید تا رنج بر آید

ابو المظفر محی الدین محمد اوزنک زیبا عالمگیر بادشاہ ابن شاہجہان  
بادشاہ غازی

منصب یکسہ ماہ و ہم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہ از دست و بہت ہجری کہ مطابق  
روز اسماں بہ ہفتم مہر سال شصت و چہار الہی موافق بروز شہر یوہام  
آماں ماہ جولایہ سال پانصد و چہل و یک ملکٹ ہی مطابق روز سہوم از قلمتہ  
قدیمی سال ہند و ہشتاد و ہشت یزد جردی موافق ہم تشرین الاول ماہ  
رومی سال یکہ از ہند و سی و یک اسکندری موافق ہم اکتوبر ماہ انگریز  
قدیمی سال یکہ از شصت و نو ذہ عیسوی از بطن از چند با نزدیک ملکٹ بہتار محل  
نواب آصف جاہ برادر نوز جہان بیگم تولد پذیرفتہ و این قطعہ ملک الشعر ابوال

قیم بعد جلوس مریدوں کا لکھنؤ براہ ریک خلافت در مارچ ولادت اور گفہ

مارچ ولادت

دو اور دس دس سالہ جہاں حلقی بھو مہر عالماس  
 بیچ صاحب فراں مانے بہت کو ہر بھراؤ کر نہ حساب  
 اس اور یک رس کر فلک تحت ریں مانہ گت عمر جہا  
 چون مابین مردہ افتاب اندخت اسر حوش بر ہوا جہا  
 طبع در ماہ سال مارچ جس در رم افتاب عالماس  
 حوں در سند بیکہر اور دہم جل و شش بھری تارچ است و سوم ماہ دی الحجہ مطابق  
 دہم ار دی بہت رور دوشنبہ عقد اور دوح اور یک رس ماہ حضرت شاہ نوار حال  
 اس کو اب آصف جاہ معقد کر دید طالب کلیم تارچ اس جس دس سال مقم آورده  
 مارچ کد حد انجی

جہا کر سامان برم ساسیٹے کہ کلنا نگ غنس مکر دوں رسیدہ  
 فراں کر دسعا ین دولہ بچہ کہ سال فراں جسم سال  
 فلک رتہ اور یک ریب اگر شش سر افراہر ماہید حاوید و من  
 بہاں برومند ساسی کہ دولہ جو افعال در سپاہیہ اش آب مبدہ  
 فلک گفت تارچ بھش راس دو کو ہر رسک عقد دوراں کیدہ

دس ماہ نوار حال مد کو رار اعظم امرای شاہجہانی نو کہ مصعب چہرا بی اجرا  
 سوار دسہ ہرا ر دو سپہ سرد فراری داشت وار طرف ساہرا دہ محمد دار شکوہ  
 در ملک عالمگیر بادس ماہ معرکہ مصاف ار اسستہ سہادت رسید

جلوس

در ابہدای ماہ رمضان سہ بکھرا ر دس صحت و صحت بھری محمد اور یک ریب  
 در حال ساری یدر مار اور بر بڑک خود محمد دار اسکوہ محارہ سوار تر مودہ  
 اور امنہرم ساحت و در محمد شاہجہاں ماد سناہ را محوس کر دہ عمال  
 سلطنت و فرما ر دای بدست خود آور دویس اردو ماہ مارچ غرہ دی القعدہ  
 در جمعہ سال مد کو مطابق یار دہم امر دواہ الہی سال یکصد دسہ اگر شاہ

موافق بخت هجدهم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دویم اگست ماه جدیدی سال  
 یکبرار در شنبه و بجهاد و همت عبوی در عمارت و بپذیر باغ فیض بنیاد افرا باد  
 عرف شاهان بهکان مجلی بهون در عمر چهل سالگی برسد بر سلطنت خلوص  
 فرمودند و بار دویم ساعت نیک اختیار کرده و لوازم جشن چند و از تزیین  
 داده و یکشنبه بخت چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نه مطابق  
 بسننم خود داده الهی و هفتم خود داده ماه جلایه سینه پانصد و هفتاد و یک ملک  
 بر اورنگ شاهی است اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که برادران  
 فتح یافته بودند تاریخ جلوس خود مقرر و دستنماید سنس شاه جهان بادشاه  
 از کل زبان کو بر نشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالم تاب هفت حرف شکل  
 و پان کلر خان که حرف میم باشند افزوده فرمودند و آفتاب عالم تاب یک و دهم  
 حشر خراسانی این تاریخ یافته و ششم شاه فلک اورنگ و دستنماید دیگر این  
 یافته و سیزدهم اورنگ بر باد سنس و دهم بگری و ریب اورنگ و نهم بر سر  
 یافته یکی از فضل و بادشاه ملک هفت اقامت یافته و سید عبد الرشید صاحب  
 فرنگ رسید می درین آیت تاریخ یافته و الطیور العد و الطیور الرسول و ادویه  
 الامر منکم و ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته  
 ان الملك الذی یؤتی من لیس الا و مودنی این بیت در تاریخ خلوص گفت

۶۱

تاریخ  
 چون ز فیض مقدم او نیرد اورنگند شاه هفت اورنگ تاریخ جلوسند  
 و ملا شاه این تاریخ در لایم کشیده

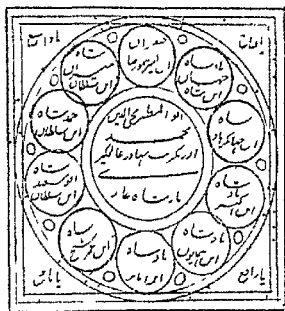
۶۸

تاریخ  
 صبح دل من چون کل خورشید شکفت حق ظاهر شد غبار باطل برفت  
 تاریخ جلوس بشاه اورنگ سرا خل الحق گفت الحق این را گفت  
 و سننم تاریخ جلوس کتابی نصیحت نموده در نظم و نشر که از هر فقره و موعظه  
 تاریخ جلوس استخراج می باید فقره چند از ان نوشته بشود ۱۰۶۸  
 بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم و از جمیع فقره سال جلوس بحرا

۱۰۶۹



# شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



در سرور و پروردیده بود که در روی سکه این بیت مسطور شد و در خط است  
 در روی اسفند بجای لوط بدو نیز کلمه مهر نیز قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر میباید شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اتمام قمران

چون عالمگیر سکه هر اردو هفتاد و یک سکه و هفتاد و یک آیت قمران  
 فرمود در تاریخ آن سفر یک فلانسی یافتند و چون در سکه هزار و هفتاد و  
 هشت اتمش نام نهاده برای تاریخ آن <sup>در لوح محفوظ پیدا یافتند</sup> تاریخ  
 فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان سبجاء

سلطان سبجاء پسندید و بی شاه جهان با دشمن بود و ولادتش روز یکشنبه  
 چهارم جمادی الاول در اجیر سال هزار و سی و پنج هجری و وقوع یافت  
 بعد از نیمت دارا شکوه باراده جنگ شکری فراهم آورده از سمت  
 سگانه که صوبه واری انولایت بدو تعلق داشت هفت فرمود و عالمگیر این

چرخ شد اعظم دفع او با دلخ عظیم کوچ نمودند و در کجوه که مارده کرده عسیر  
 از بلده اللہ آباد فاصلہ دار و قلعے قریب دس دواصلی عظیم رود نمود و سلطان  
 استخارج سکت حورده نظر مایکالہ کرچیکہ این مستخرج مارچ نور و ہم رمع الاول  
 سد ہر ارد و شصت و ہجہ وقوع مافتہ و صیر ساعہ کہ ہمدان اہم موجود بود در عین  
 کرے سکہ تاریخ این فتح منظم سوده از نظر باد سہ گدرا سید و دہرار رویہ  
 صلہ آن یافت

مارچ

امی حیرت و سوردہ متارک مادا موسستہ سراج مبارک مادا

مستم ریے سکول محت مارچ دل کعب سود فتح مبارک بادا

بعد یح حبہ الحکم عالمگیر سرورک اد سلطان محمد و میر حملہ حاجا مان سلطان  
 رانغب سمود و آن سجادہ از شکالہ سر کر بختہ در اراکان رعت اعدار سر کرد  
 رسلے جیہ سال راہ اندمار اورامہ اعیال و اطفال سرستی سوار سوده  
 عرق دریای صا صاحب داس واقعہ در سہ ہر ارد و ہفتاد و یک وقوع آمد  
 شہادت شاہزادہ محمد وار اشکوہ بزرگ شاہجہان بادشاہ  
 اس شاہزادہ خوش خلق و شہرہ و صاحب تحقیق و آراء مشرب بود  
 و سب سحت مملساہ علقہ سہ میر لاہوری دادہ بود و حال و دل اقرار  
 مرشد میر کردہ منب و در ہمتن مصروف تحقیق معارف بود ہر گاہ کہ ار  
 برادر خود عالمگیر ہر بیت مافتہ مزار مر در ار اختار کرد و طرف ولایت ہنہ کر بخت  
 عالمگیر مردم دریے او در سجادہ دلیے و در بحر حیرایے و سر کرد ایے مسعود  
 بود آخرا را اچا لصوص کجرات رونہ و جمعیتی ہم رسا سیدہ ماما میر آمد و حیکے  
 عظیم میاں او و عالمگیر رود و مار شکست حورده قرار کرد این واقعہ در ماہ محادی  
 السابے سال ہر ارد و سست و سہ دادہ اعدار ان اطراف بہر رفتہ ارادہ  
 داشت کہ نقدہ در رود کہ مارچ ست ہم رمضان سال مذکور بہ دست ملک  
 حوالہ کرد مارکست و اوامہ سرشنش شہر شکوہ بحضور عالمگیر مستند  
 مارچ ستم ماہ دیے الحجہ و در سیدہ کہ مطابق مہنت ہم شہر بود و در

رسیدند حسب الحکم عالمگیر قلعہ حیدرآباد کہ قریب دہلی بہشت محبوب سس سندہ  
 و چوں در رسیدن دار اسکوہ بندر ششی عظیم در ستر میدا شده بود حکم  
 شدہ اورا عقل ماہند جہانچہ در شب بہت دیکم فی الجملہ سہ ہزار و نہ صحت و  
 ہر دو ہفتہ دیکر متارچ عزم محرم سہ ہزار و ہفتاد ہجری مردمان سخت و  
 در مجلس رشتہ آن بجارہ ساسنہید نمود و بعض اورا موجب اسارہ عالمگیر ہفتہ  
 جنت استیلا بے ہمایوں بادشاہ قتل کردہ در تہ خانہ کہ زیر کینہ سرقد حضرت بہت  
 و شاہزادہ و انبیا و شاہزادہ سراد و پسران عرش استیلا بے جلال الدین  
 محمد اکبر کجا مدفون اندر من نمودند اورا و پسران بودند لڑ لڑ نادرہ مہم بین  
 سلطان بر دیزیکہ سلیمان شکوہ کہ بعد شکست بدر کر بخینہ و ملک راہور  
 مکر متواری بود و در راہ اورا و سہ ہزار و ہفتاد و یک گرفتار ساختہ مردمان  
 عالمگیر بادشاہ سیر دہد و در قلعہ کو اسرار محبوب سس ماند و دیکری سپہر شکوہ کہ ہمراہ  
 بدر دستگیر شدہ بود و نیرو و ران قلعہ سفید ماند این نارسچ نغیہ در شہادت دار شکوہ  
 از مولف این اوراق بہت

تاریخ ۱۰۶۴  
 عقل با بے ادب گرفت و گھنہ قتل دار اسکوہ شد تاریخ  
 و این تاریخ در شہادت اورا از مجملہ الاصلین نوشند شد کہ ازان شدہ  
 است تاریخ مجاہد

تاریخ  
 آنکہ شاہ بلند و قبائل بہت رتبہ اسس در مقام ابدال بہت  
 شاہ دار اسکوہ نامش بود در کالاست شیع جانش بود  
 جمہ و عزہ مہ ہا شدہ بود و در وصال آن معذور  
 سال تاریخ قتل آن شدہ بین شد رخم صاحب بہت برین  
 مرقدہ آن قبیل عشق اللہ بہت در کینہ ہمایوں شاہ  
 و این شمار ابدال دار اسکوہ بہت کہ ہنگام شہادت از زبان  
 بر آمدہ

روزی که سودا و السما و عطرت  
من دامن تکه کبرم اندر عوصاب  
و ایدم که لود اذ الحرح که درت  
کویم صغای و س قلاب

مسجد قنوج

شیخ محمدی اس مسجد کمرالا پرورد سده ہزار و شصت و ہشت مسیحیہ  
اندرون احاطہ در گاہ ملامت کہ در قنوج محبت نعمت ساحل سکینا اور نکار یک  
درود وار دلا بدو بی مسجد اس چہند کلہ و مارچ سر قوم محبت

۱۲-۱۳

شیخ مهدی که بود ببر خود <sup>۱</sup> صاحب مسجد محمده مشاد

کر لو جو اپنے عدد درمیاں دس در حروف تحتہ میکیں یا د

مطابق سہ اصد جلوس و اسامہ اور یک ریب عالمگیر ۶۹

اس بارخ میت

بسم الله الرحمن الرحيم

ار محمد مودی پسر مال      شد پسر شمس الحسن المال

سال مارچ اور حزدسم بمکھ

ملک شاہ بخشہ

از مریدان و علقای مسلمان شاه میرزا بهداری محبت و مرشد ساسانه محمد در  
سوار عارفانه و اخلاقی و اشعار موجودانه میبخت حاصل از بدجسان محبت در  
افشا و تحصیل علوم و در طلب و میکشید و در وطن آواره گشته بنگار آمد  
در احکام فاضل یکی از مختار بهد و مسلمان آواره در دست بهر لا بهور محبت  
مسال ساه میر که حالات ایشان در صغیر و کبیر بود است اعظم و در کج  
بهر ساسانه در با صفت ساقه اعتبار کرد و چنانکه گوید با سسی سال علی الاند  
حرام نگریده بود و والد عالم با الصواب و بعد از رحلت مسال ساه بهر کبیر  
رنگ و در احادیث و کتب ظاهر می رود و در حدیث و قرآن نامه ساسانه نام  
در سلطان دارد و سکه با اکثری از حواری معقد و سده و در کوه مارا





ماثہ نصف یک لکھ دستت مراد روپہ و عاقل حال تاریخ ان یامہ

تاریخ  
ان الساعدہ ملانہ موسع اللہ احد

مسجد سجاد پتور

در مراب جہاں ساسطور مشبکہ کہ مردوش مکانی مار باد سادہ در مراب  
خود مسجدی عایلی در ملکہ سہار بیور برای شمع عبد السار تعمیر ساحتہ  
دوسہ دیہ وقف حدسہ آن سرمودہ نمود و مسجد مذکور سرور و مور و العصابیہ  
انام و شہور حراب و دیراں سدہ لود در آواحر سلطنت شاہجہاں بادشاہ  
شمع عبد السہاں صبحی کہ از احداث شمع عبد السار لود درال مسجد حراب شاہجہاں  
ارفعہ از احداث سکونت احداث نمودہ لغیر و فائدہ و عبادت و ریاضت سادہ یک  
در سدہ ہزار و شصت و پنج کہ مرہ ثانی عصر حال لغو حداری میاں دواب کاما  
کردہ دروری خدمت شمع عبد السہاں آمدہ مسجد را حراب و دیراں دیدہ اربانی  
در سال سہای او سرسد و کماہ را کہ سرسک کندہ لود و حوائدہ متاثر کردیدہ اب  
در دیدہ کرد و اپید و ہماں رور سہای تعمیر مسجدہ مسکاراں ماکید نمود تا در اندک  
دست مسجدی در عانت و کمال مراب سبب سد فضا و شعرا مار یجہاں  
درال حلہ این تاریخ شب کہ درال سال ہزار و ہفتاد اسخراج می یابد

تاریخ

ہزار گلشن فصل و گرم عصر حال کہ مارہ سد سہاں شمش کلشن خود  
جہاں سرور ہی اسمان محدود علما کہ کوئی سکی را سہای رور کار لود  
سہای مسجد علی اساس طرح اندا کہ اسمان مدرشن حم سودن سہاں  
لومست سرورق و ہر فائدہ مارحسن فصل واحد سہاں شہای کھنود

و ہول فصل و واحد از احداث سہای عبد السہاں لود و لطف این تاریخ ظاہر است  
شمع عبد السہاں در سدہ سع و تمایس و الف و ب سند و تاریخ دولش  
۳۶۹  
آن سہای عبد السہاں پادشاہ

# شخصیات و تسمیه

اصلش از درنگستان هست و از منی بود در آنکس تحصیل خندان شنی منزه و بکسب  
تجارب پرداخته و مایه مراد او آن کرد و او در وقتی در اثنای سیاحت به هندوستان  
عاسق شد هر چه دانت نام راج منور و مستر و در آنجا بهر خند و گذشت از آن باز  
برهنه زبستی و بول و فحاشی و در نظر خلق کردی گاه گاه مکر شعری میگردید با حیات  
او مشهور اند و بیشتر رباعی می گفت و در اشکوه بسیر کنان شمشیر جهان بادشا  
از راه موهومی او را دوست داشتی و دومی تخریب او کرده طلب حضور فرمود  
چون داخل اردوی معلی شد پادشاه عنایب خان را برای تفتیش حال گفت  
و گرامت او فرستاد جان مذکور آمده و او را دیده باز گفت پادشاه از گفت  
و گرامت او پرسید عرض نمود **رباعی** بر سر مدبر به کرامت تهمت هست  
کسی که ظاهرم هست در وقت عورت هست **رباعی** در او ایل علوسن عالمگیر پادشاه  
او را تکلیف لباس کردند او از منظر ما خولیاش در اندازد عاقبت در سینه هزار  
و هشتاد و دو مہجری بغدادی علمای زنان بقتل رسید و حده در کشتن سر مدبر  
رباعی بود که از آن شبایه انکار معراج لازم می آید

## رباعی

انگوسه حقیقتش باور شد خود پیرن نزار سپهر پیرن و رشد  
ملاک وید که سر شد احمد بفکک سر مد کویه فلک با حمد و رشد  
چون او را نکشتگاه بر دند و جلا و حاضر شد و خدا مسند که بدو جب و سوز چشمت  
را به بندند سر مد ازال منع کرد و بجانب جلا و نگاه کرده تبسم منده گفت  
تو بهر صورتی که می آئی من تری می شناسم و در آنسوی ایمن مترجم باین  
ترانه گشت **رباعی** عیالی شن بود عیالاره و دوست از آن نمیرد تیغ از سر ما  
و اگر بندید پس مردانه سدر بر تیغ نهاده و جان داد این دو باینج که یکی از آن  
معمیه هست از مولف این ادراقی هست

## تاریخ

چون دل من سال قتل مرید دیوانه گشت خنده آه سر مد دیوانه رفت

۱۴۲

نہد سہر دل سہر طاعتی ککو سال سلس سہر دست دای

دایر اسات در تاریخ سہادت اود کہ سال ہر ار دہمقاد اراں استخراج ہے  
ماہ مارہم اول اہلس لوسنتہ سد

تاریخ

بارنی حق حکم سہر مد لود و سہر نار مانج سہر آند لود  
ہجو ہر ملک سہر ماسے و دود اتس بیاک درامکے  
دات دلالی آن حد اکاہ لود میک متیل عس اسہ  
کعتہ ام سال لعل ان مقول لود مقول سہر مد مقول

۱۴

بنای پل سلیم کڈہ

جوں در عہد خلافت عالمکر بادشاہ در سال ہر ار دہمقاد و سہر ہجری دلوہ  
کڈہ کہ سہر سلیم کڈہ بہت ملی اعداد ماہت مارچ آن یا قسد

۱۴۳

اہد ما الصراط المستقیم

نواب اسلام خان وزیر اعظم

نامس میر عبد السلام پشہدی منصب منصب ہراری واسد و مایا لب  
مالک دکن سہر ملدی داہشت در ساہجہاں مامہ سر قوم بہت کہ او در امام  
ملکوت لود سارچ چہار دہم سدال سہر ہر ار دہمجاہ و بہت ہجری فوت کرد  
معمرہ او در سواد اور لکنا مد معروف سہر و عمارت و سیمین دار دو در دکن  
الامرا سر قوم بہت کہ اسلام حال میر عبد السلام حراسا بیے در بہکام  
نظام دکن دوسہ سیکم ساہجہاں در اچا موت کردہ اما غنی کہ سہر  
قطرہ مارچی کہ در دوات اسلام حال کہ والا مخلص داہشت لوسنتہ اراں سا  
لہر ار دہمقاد و بہار سیمی آید قطرہ است

مارچ

چفت کر موت مدوہ اسرا سہر دواچ شد نصیب سیاہ  
صنتہ ارسکہ سرق آہ اردل حرمس ماہ مادیک سرکاہ

ناکند هیچ ملک با ضی را  
 رخت بپوشد کشید برین خنجرگاه  
 آنکه دوزخ اند ماه تا ماه  
 همه از او دل کد او شنا  
 دور زندان افتاب از کمال  
 مرد یک شد و کمر به ابر سیاه  
 شد نفس ناله در کله یار  
 همچو بیهوشی منجبت جانگاه  
 حجت این مصرعه از زبان  
 مشرد اسلام خان والا جاہ

### نواب نجابت خان خانان

یکی از سپه سالاران عاقلگیر بادشاه بود نامش مرزا شجاع و نام  
 پدرش شایخ مرزا شمیر مرزا سلیمان و ایل بدخشان بود و مرزا  
 شایخ در زمان اکبر شاه منصب پنجزاری و امنیت و در زمان احمدرضا  
 بادشاه منصب مفتی و در زمان شاه عالمگیر بادشاه منصب نجابت خان را با لقب  
 یار و وفادار و خان بهائی هم خطاب میکرد و در آجین شنب یوم الاحد چهارم جمادی  
 اول سنه هزار و هشتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منتهای  
 یک الف از عبارت رقی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و  
 وفات او

### تاریخ

در هزار و دوازدهم ارد  
 به یکم از رجب نجابت خان  
 باز در چارم از جمادی  
 سال هشتاد و پنج شد بخندان  
 شصت و سه سال جلگی عرش  
 هجری عمر شفیق انس و جان  
 رسالتان نجابت شد چو چا  
 رحمه الله علیه را العزیزان

### ایضا

منصف لعل احمد خان امیر حجت  
 هزار و دویست و سی و یکم از رجب

و العاطف خان عالیا سید و میرا عبارت قضا و الله صی و تاریخ وفات او  
 استخراج می یابد و این حجت تاریخ از ملک نصیر کنیری مهنت  
 باقی شجاع زیاده منت و معبر ع غائب خان لب از کفش در دست  
 و عم دل روی آسمان بگرفت

## وفات شاہ جهان بادشاہ

تہ و سہ سب و ششم ماہ رح سہ یکہارہ ہفتاد و شش ہجری کہ مطابق سب مہوم  
خوری ماہ اگر پیری قدیمی دودم ضروری حدیاتی سال یکہارہ و سہ صد و شش و شش  
بود در ملج اگر اماند و وقوع مامتہ و در و صہ مہار محل کہ مشہور و صہ مارح فی پی بہت و دیگر  
اور مدوں کر دیدہ ایام شاسرا دگی انحضرت ارور و تولدہ مارور و وفات حضرت حب سکا پی  
سی و شش سال شمیری و مارورہ ماہ و ایام مطلبہ ارہ کام وفات در مارا حرور  
ماہ شہان سال ہرار و صمت و بہت ہجری سی دیک سال شمیری و شش ماہ  
دک رور و ایام معرولی و محو سی ارعہ رمضان سال بدکور مارور و وفات ہفت  
سال شمیری و درہ ماہ و ست و سس رور حماکہ مجرہ عمر آل سعہ رار اسی سلطنت  
سعاد و شش سال شمیری سہ ماہ و سب و صمت یوم لودہ و حکام سال ششم  
ہر دو چہاں و ہجہ - و در میشود لقب او بعد وفات اعلیٰ حضرت مر دوس سیاتی قرار  
داد و مرقدہ او کہ ارملکت سنک سر مر سب این عبارت مرقوم سہ

## عبارت بر مرقد

مرقد مور مہج مطہر بادشاہ رضوان دسنگاہ طہ ارانکاہ اعلیٰ حضرت علیہ السلام مکانی و در  
آستانہ صاب نزار مالی ساچہاں بادساہ عاری طاب ثراہ و محل الحب مواءہ  
ست و ششم شہر رح سہ ہرار و سعاد و شش ہجری ار حماں فانی سرگاہ  
جاودانی اسعال کردہ فقط شعرای کہہ سج در مانوچ اولظمہا گھتہ اند ار اکملہ کی این  
نما مال سفر کردہ ساہ حماں اما یکہ در مانوچ شود و اسد حال این ست گھتہ

## تاریخ

سال تاریخ و سہ ماہ حماں رضی اللہ تعالیٰ عنہ اسد حال

## ایضا از دیگر

چوں ساہ جہاں حدیو تہ سی ملکات سردانتہ لعمرم ہفتی بحجاب

ستم ر عقل سال بار بخت را گھاہ مردم + شاہ جہاں کردہ وفات

## ایضا از دیگر

مہتر تاریخ و صامتہ ار حر دکر دم سوال گھتہ سیدل بر سر دیر قرہ دال شاہی

دایں چند ایات از کتاب محرم الاصلین نوشتہ

آنکہ فردوس شایان آمد      تانی صاحب مرام آمد  
شاه کینی سینا شاه جهان      جوں زدیاشد صف حسان  
ار رجب ماه بود بست و ششم      کہ ز شبا ہی شد حج محرم  
سال تاریخ رحلتش رضوان      ز درستم عرطله ماه جھان  
روضه اند با کبر اباد مست      هم فردوس عرسین بنا دہست

## غضفر خان

یکی از مسعبدان کسار بادشایہ بود کہ بارہ حکموست ہمار بیور لوارچی  
دست در انداختہ دوبارہ در رمان سا جہان بادشاہ بفروصداری میان دوا  
کامیاب گشتہ و مرتبہ سیوم و عیید عالمگیر بادشاہ بہ حکموست ہمار جوڑ  
در وقتیکہ در صاحب صو کے ٹھٹھہ سے ملندہ ہی دانشت ہفتدہم ذی قعدہ  
سند ہزار و ہفتاد و ہفت غازی ملک غفبی کردید لعش اور از ٹھٹھہ آورد  
در سا جہان آباد و دفون نمودند ان قطعہ در مارنچ دفاب ادست

## تاریخ

خان والستان غضفر خان کہ بود بردش پیدایسی از ہفت  
دست بود ادبچاروب کدم کرد حاجت از در ولہا رفت  
از سحاب فیض آن دریا نوال گلشن بود و سخا گلگل شکست  
کو ہر جان را ساراج اجل گرچہ بہت دہشت لیکن بدشت  
سال مارنچ مہ روشن لقا ہفتدہم از ماہ ذی قعدہ بگفت

## باغ ہزارا و اباد

چون عالمگیر بادشاہ در سرا و اباد داعی بنا سنودہ تاریخ آن باغ ہافسند

## مارنچ

نکرد داعی بنا شد عالمگیر فیض بخش جہاں چہ مصنف  
بہر تاریخ او جو کرد سوال گف ہاتف کہ دید باغ جمال  
درین مارنچ استباہ مست اگر حرف عبارت باغ جمال کیرند سال ہزار

ہفتاد و ہفت سر آید و کرکند دیدن مانع حمال نکند بد سال بیکہار و یکصد اسحاق نامہ  
معلوم کدام درست است

### شیخ حسن بن شیعہ بنظر اللہ

مومنی اسرائیل سرید شیخ بہا الدین میر شعی در سہ یکہار و ہفتاد و ہشت حجری  
فوت کردہ و متصل جریلی را حد کش داس در محلی یکہار گراں مدوں شدہ با مشوق  
عاشق کا تاریخ وفات او مت گندی ما شان و کس ظاہر دارد کتاب صراط ایقین  
در سلوک اروا یادگار است

### شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سر ہندی سہ میٹا داد و در سہ سہ الف واقع شدہ در عمر  
سارہ سالگی ارجیع علوم و مدوں حظ وافر مرا گرفتہ و جهانی در سلسلہ مریدان  
اسلام بافتہ در سہ سہ و سبعین الف کہ عمر شش ہفتاد و دو و در سہ سہ نو  
فوت شدہ عریضی در مارچ رحلتیں فرمودہ و نہ رجھاں امام معصوم دما صراط  
کہ سہادہ شعرائی آن عہدہ بود مارچ وفاتیں بدیکوہ بافتہ

### تاریخ

ہجرات حامدان لہس مدان شروع دین احمد حواہ معصوم  
سوی کس عہدی قدم نہ ارس و سارہ اما دکہیں نوم  
رول رسیدم ارسال فاسق مد آند ر عالم رحمتہ معصوم

### عنی شیری

استن مر را محمد طاہر نونہا کرد شیخ محمد بخش مایہ بود و مد و طبع و ذراک  
و مدوں علوم ترا سہادہ و سہی می نمودار خطہ کشیدہ سحر اسخوری و توحیل  
مد اسدہ دیو اس محمد سر را علی ماہر سر سہ دادہ تا پہچ امتدای شکر کس اول  
لفظ علی کہ محکم تخلص او سہ سر می آید بریں تخلوق سہار محفوظ بود و در عین  
حوالی دوسال قبل از وفات اسناد در سہ یکہار و ہفتاد و ہشت ہجری  
در کشمیر در کد سہ کو بید کہ بادشاہ ہند و سقاں سیف خاں حاکم کشمیر  
کہ اورا روانہ حضور مایہ سیف خاں اورا طلبدہ تکلیف رخص ہند نمودار ابا



منوده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان بدکور گفت که عاقبتی را چون  
دیوانه بگویم ادنی القدره کریان خود را دریده دیوانه وار روانه تخانه شد و بعد از سه  
روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر متبانی مرزا جعفر معالی در تاریخ وفاتش این  
قطعه نظم کرده

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محشر تا <sup>تاریخ</sup> غنی سر حلقه اصحاب بود نکته دانی ست  
نهی چون کرد ز مریخ را کردید باریش که اکاهجی سودی و اربقا از دار فانی ست  
ایضا از مسلم که شاگرد او بود

۴۹

ار فوت غنی گشت کیمیه عکین حکس شده در مام او خاکنین  
تاریخ وفاتش از پیر سنده بگو بنیان سنده کجی هنری بریرین  
ایضا

۴۹

دشن من گفت قایمی که غنی تر قلت اسکت انت لیس دکیا  
اہل دل ای سحر مرک نمیرند کیف میوت الدی یکون التیا  
نیت وفاتش جز اسقال مکایه کان القیا وظاہراً و نقیاً  
زندگی دیگر است مرک عریان مردولی عنده من بکوں غیباً  
دل زهر و سال رحلتش چو لبک قال لانا ان بفضل حی منیا

۴۹

عقیقه که بامی کو کلد می نام داشت

در دلی متصل بادی شیخ نظام الدین اولیا بزرگی است از سنگ مرمر اندرون  
آن برج قبرست از همون سنگ که بران آیات صرآن و دود و نام الدلیا  
خوش خط مرقوم است و این تاریخ و عبارت بر قبر مذکور منقوش است که انا سال  
یکهزار و هشتاد و شصت و پنج می یابد تاریخ انیت

تاریخ

سال تاریخ فوت او از دل صاف بسیر پاک ثمرت  
آه سدی کتید رکفت بگو باد پر دم بخور یان بهشت  
بامی کو کلد می بنیت ملایم خان شیدا

۴۹

# سید نعمت اللہ نقوی

ار حوائق و حالاتش سالہا تراست اصلش از مار نول است بعد از تکمیل لایم  
 بحر مداراده مساحت نموده مظهره بر کمر بسته و ماسه در دست سیر مایا  
 دار صید آن بسته نوب حلال مساحت در اتمامی مساحت ملک سکالہ عنوان  
 در دستہ اگر کر عرف را حجل در آمد از قضا در ال رور مر سید فادری کہ مر ح  
 و عام آن دیار نموده است بعد از سالس مرک بہادہ نمود و مر دالس پسیدہ کہ  
 حصارہ سما فالیستین ماری کہ امت ضرر نمود و حوائی بدس شکل و مینت مظهر  
 کر دماسہ در دست حوائد اور انکلف پس ماری کفید این کمعت و حال  
 سلیم کر دچوں سو کو اراں از تجیر و مکلفں برداشتہ حضرت سادہ رسیدہ مار حصارہ  
 فام ضرر نمود و چدر رور در ال شہر توقف کرد و ساری اراں ماب طلب کر و آمد و  
 اولضر لہ الدس محمد سلطان سحر ح سلف صاحب قراں ثانی مافر مدال واکری  
 ارکان دولسمارہ دی کر دیدہ و شادہ در موضع ضرر و رور کہ از راج محل ماس  
 شدہ کردہ در سمت سدنی دایع شدہ بہ راجل افاس اندیشہ کو سدر سلیم  
 دہ رور بہ راد کانی گلی در سطح دی ہر رور صرف مسکر و مکر کہ بہ سحران طعام سکرتہ  
 سدر ال موضع مداب از غار حصہ دست داد کہ ہر دو مائی ادحک کر دید و فاسل کر  
 ہر ارد و ہما دو بہت دایع سد امانس دو بار کہ از محرم اصیلین پوشہ  
 اراں سد مکر ارد ہما و اسحر ارج می ماند

مارح

شاہ عرفان بہادہ عالیجاہ	نعمت اللہ مظهر السہ
مار نولی بہال دلی خدا	رفع اللہ مدہ اندا
شدن ضرر و رور بہو معور	ملک سکالہ کس رور ہر رور
عہد و دولتش جہاں میدا	کہ مکر صاحب قراں مسدا
نود ساہاہ دولال سا	کہ مدار دماس تکلف راہ
گفت تاریخ لعل ادا نام	نعمت اللہ مہر عدل نام

الضما

اکه در امان بود صاحب بنی القیس رسیده از حسن سفره چرخ زمین  
چون در جهان فتنه رفت مدار بقا سال وصالش یکو قطعت شست برین

### مرزا صایب

امام غزالی طرار ان و علامه سخن سرداران بزرگه ناسخ مرزا محمد علی سهروردی  
و تخلص ادعایب در عین شهاب و آخر عهد چنانگی بری در بند آمده بود و بار مرتبت  
مکوده حوان اسفندیار رفت بختاب ملک الشعراء ای شاه عباس سهروردی  
یاض صبر و خصلت میگوید که روزی در مجلس میر مغیر نشسته بودم سوداگری از قزوین  
آمده ظاهر ساخت که صایب فوت کرده میر مغیر صوفی و دیگر اغره که در اینجا حاضر بود  
از صد سخن باکره دزد و فقیر بدیده گفت که صایب و واس یا صفت بدی که در زمانه تلخ  
بر سر دافلس رسیده هزار استناد و حیرتی الهام افشاده و در احضار آن بدو  
خزل میرا که مطلع استن است همیشه در هیچ برده نیست و ساسنده شامی تو به عالم  
چیز نیست از دوزخ عالم است جای لڑنه بر طبع و صفت رسنگار اثر او که مکتوب مرمر است  
کنده مشهور و سرگردان دیگر اعیان در هیچ دکان مشهور نگفته

### تاریخ

عبدالمجید عالمگیر برادر سعادت با ما رسیده از بیابان پوری رودخانه دار اسلام  
حامله آزادان که در سال هجری ۱۲۵۰ میلادی کشته شده و صاحب عالی مقام

### شیخ محمد حسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و در حش صحبت بود  
چند روز در حدود آله آباد خدمت صد ارست داشت و صاحب فزائل مالی تو جه تمام  
کمالش بر عی میفرمود و هرگاه فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتفاق افتاد  
و در محمد خان تخت نشین آنجا حریه بگریخت و اموال وی ضبط شد و در کتب خان  
شش دیوان سنج محمد حسن مخرج هانند که با فتنه در آن روز از نظر مادرش  
افتاده بی منصب شد و از خدمت صد ارست محزول گردید و اما سالها در قزوین  
حالش معسر گشت بعد از آن تا آخر عمر از کشمیر بر نیامده همواره بدر رس و افاده  
اشغال داشتندی دیوانی از تب و دوده مسند بها خوب گفته گویند شبح را با

ار لولہائی کشمیر کچھی نام داشت و در عات رعنائی و ساس حس و حال بودہ  
 بہت دلستکی نام لود الفافا ہندراں ایام طفر حال مالم صومہ کشمیر پیر مادی لعلق  
 خاطر پید اگر دو ہر جہد اور اسقد و حس مرید داد خاطر شش کباب خود مایل بہت  
 آخر غرنی در جو کچے و سنج محس کفہ شہر داد این دوست ارا کحلہ بہت  
 حقہ را بہد ارسار و ماد و اماں کچی مرده را اور حس آرد بوی اماں کچی  
 بہتہ بچیس کچے سند سہو و سارنج رستہ شیع او سند سہلستان کچے  
 و در ایام دکر نام او صریح آرد و در حوں عل سمع شیع رسید سار ملاحہ حکومت  
 طفر حال ماشدہ انکاشدہ حامد شش ہد رحلت شیع در سہ ہر او ہشاد  
 دیک بحری الفاق افتادہ حول مارچ دولس در نظم بدست بیادہ لود مولف  
 اس و در مارچ و در فاس گفتہ

مارچ

ہالی سال نو شہزادہ جوالے محمد محسن محمد و تم فانیے  
 ۲۹۱  
 ۴۹  
 ۱۱  
 حرماسن ماتخلص ہمدہ محمد و نوجا سود تارنج دوت ابو محمد محسن کای

وانت محمد خان بنو سوم کچھی سفینچ

در سلک افاضل علماء اسطلام داشت و در عہد ساجہاں بادشاہ در ہیکامکہ  
 علمرداں حال قلعہ مد مار راہد طالع ملار ماں صاحب فراں مانی مشکتر  
 مود ملا شمع رسم بحارب دیاحت ہمد آدہ را بادشاہ اورا در سہرورد  
 طلب مودہ در سلک ملار ماں مسلم فرمودہ و در اندک مد مسطور الطار عاب  
 ماد ساہی سیدہ بخطاب دالسد خانی سدو ار کردہ بہ منصب ہر ار  
 و خدمت کھنکری خلعت انصار لوسد و در آواجر امام سلط ساجہاں  
 ار منصب و خدمت اسعفا مودہ و در دار الحلافت ساجہاں انا و سر دیے  
 شش دور انام عالمگیر بادشاہ مور و مراحم ماد ساہی سہہ منصب جہاد ہر  
 شہر مراری مات و آخر بہ پانہ ہجراری رسید و در مراب حواں مرموم  
 بہت کہ حال بد کور و در آخر عمر لعلم اہل مرکب مایل کردہ اکثری ارا حکام

تحریرات انجمن تکراری می نمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک و دیگر  
صوبه دارستان جهان آباد بود و در گذشت یکی از سخنوران مابین او یافت  
کریمه تو فنامع الابرار و دیگر می گفته به گفتا بنی شعیب محمد شعیب با و به

## خواجه عبدالبروف

در اکبر آباد متصل مزار پیر کیلانی تربت خواجه عبدالبروف موجود است که در سنه  
هزار و هشتاد و یک فوت کرده و بر مرقدا و ابن تاریخ به تعقیب مرقوم است

### تاریخ

خواجه عبدالبروف پاک لب سوی جهنت بعد لطافت رفت

ظاهر روح آن خسته نهاد <sup>ازین</sup> کستان بزرگ رفت روض

ناف عیب گفت تاریخش یکی از صاحب شرافت رفت

بعضی چون یکصد و از اعداد صاحب شرافت و در کنی تاریخ براید

## باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام بهام سید استنبه

تربت آباد این موضع جند بود و در بلگرام احداث یافت یکی از سخنوران این

تاریخ بر رسم تعقیب حزب گفته

### تاریخ

باغ حسین گشت چو احوال در رخ شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد

تاریخ او یکلف بن پیر عقل من بای خزان بریده رباع حسین باد

## تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیر می بود و در سنه هزار و هشتاد و دو هجده

سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاور نگر

نام نهاد چون تیار شد جمیع مشاعران و صاحب طبعان بایه تخت و تکلیف

تاریخ آن کردند تاریخ بچکان سنه نیفتاد محمد افضل سر خوش مصنف تذکره

کمالی است شعر ابن تاریخ بر رسم تعقیب خاطر خوازه ایشان گفته آورد بادشاه

تا امرای عظام هر که شنیدند بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن

تاریخ

در بهارین عهد عالمگیر ساه  
 ریت تاج و تخت و مختارین و داد  
 کمر فقیر سدا می دلگشا  
 حال سخت و رکب سگشا  
 رفتن کشتن مسجد و رود  
 آردی دیگر از لال و داد  
 چون شد این مسجد و کس  
 غفل سخت و دیگر با من نهاد  
 خواست طبع سر جریح طبع  
 سال اسما سس بر بعضی نامداد  
 ساد و حرم و سر راه رود  
 گفت سحر در مگر اما تو با و

کتابخانه می شاعران و محمد اکبر

ساهراده محمد اکبر سید حور و عالمگیر ساه  
 دی الحجه سید یکبار و شصت و هفت بحری توقع آمده و نایح ال یا صه  
 و دلایب عالمگیر و کده ای او در سده یکبار و سها و چهار هم  
 ظهور آن یکی از سحران این تاریخ نامده و مران سعد اکبر سدا ساه

فاطمی محمد یوسف ملکر می

ولد قاصی بهکبار می اس قاصی کمال است سارح حیم سهردی القعه  
 اکبر و مستاد و چهار بحری خوب کرده و سدا و سدا و ملکر می در تاریخ او

تاریخ

آه قاصی یوسف کو آه آه  
 یاد سادان او و صوا الیه  
 در سینه سدا و چهار بار  
 حاس دی القعه و سادان  
 سال قوآن ترعب و کجا  
 آه قاصی یوسف آمد آه آه

سحاب مکتوبه او فاضی یوسف آه آه تاریخ است ریاد یک عدد و لوط آمد  
 اما تاریخ کاری ندارد

ملا مقصد بلخی

اصلی از خاک نوران است سست کوی و معنی مانی ادا حدی سحر

مان حیاں بد و در بدن ملتان و اوایل مبدوس با کبر و شاه به ال میخیزد و  
ملتان و حجاجی و دایم حیات سپرده و سر حوض ابرخ نورت او لطف  
تسمیه گشته

تاریخ

مرد ملا سفید در ملتان این سخن چون بگویند سر خوش کرد  
بر کشید آه و سال نارنجش گفت ملا سفید مخفی مرد

مسجد عالم گیر بادشاه

مسارک منزل عمارتی عالی بود در اکبر آباد و در سن عالم کبر بادشاه شاید که  
سه بکهار و دهنشاد و پنج ابرجی مسجد عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه آن مرزا  
ایزدنخس فلی نموده و کتابه انیس لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان  
است تعالی است نه از سویه او اعداد و لغیض گلرینس سیه باز فوق نجی همار  
اجابت معکف محرابش طهارت و صف خاک و اکش وسعت صحنش بر  
مد نظر نگنجد و رفعت کنکره اش سد مبالغه نرسد فضائش عالمی است کرم  
چون چون هنری از دور کند سنه بلکه بجز رشنه در کو هرش حاکم ده از بیضا  
در باب که کو هر را دریا آب است و اینجا دریا از رشک صفایش چون رسنه و چپا  
از اینجا که خانه حق و علم است اگر فرشتگان اعشش گویند و است بشه طاس  
از کو بی ناسف ملک حمیده با بهجور اکمان است بتواضع ختم کرده هر که را بدین  
مکان گذر افتاد چون سابه سر بسجده نهاد اگر زمینش درین سر زمین امر  
سند هرگز از سجده سر غنی بجهید حضور با نکه توام و بجات در صلواة بر غنم  
بانیغزار که گلدانگ شهرش اقطار مطار گرفته مسجد عالم گیر نقش بجاست  
و باین اعتبار که از خاک برداشته بجا و ده تاب رساده عظامی بادشاه  
را من ملک الملوك و در الامم المتخلف ما خلق الله البائع کل بالبعی اجبا و سنه  
رسول الله جان بر بته فیا فی الله بر دخت که خانه حرد و سر خانه هند ساخت  
سایون ولی که اند خصال سلطانی بصفات سبحانی کر اید مبارک منزلی  
که اند در الخلفه به بیت الهی بیچ فویب زن آید ذات است فرشتان نسیب افزا

۱. رک گنریں چاکر سنس با حکیر سنس و مرگ نمیشن سجدی سنس کلمه  
 اهل شد رکت و لقا - تشریف سنس سنس الشکده و سدا ی مار سنس  
 اقا امام با سحان بهرس امر سر کرده حس و عجم الوالمشریحی الدین  
 محمد اور رک نسیب عالم گیر سنس اگر بنامی عالم گیر سنس کو مد سبار حساس  
 مایشن بنامی اثاب دین کامل لایسن لای تقی انیس ماطل بنامی اسلام تاریخ  
 سادش بی کلمه استشهد ان لا اله الا الله رعدہ دالنا محمد محمدہ در سورہ بخار  
 سال الحادش فقط حالا این عمارت سدا سمرار کچری برٹ رکی دیگر  
 و مشهور سمارک گنج سبت صاحب کلکٹر برٹ ملت صاحب در اطرش  
 دو کار سواران نغمہ کیا میدہ ردی دیگر بحید

### سکندر شاه

۲. سدا عظم شاه اس عالم گیر ماساہ در سہ مکرار و سبتا در شش  
 دلد شدہ در تاریخ ولادت او یالہ اند و دارث سکندر آمد

### شاه زاده سلطان محمد

۳. بہر رک عالم کر ماساہ سبت و در ستم شوال سال ہر اردو سبتا و  
 رخری در نلوہ کو الیر کہ آنجا بحکم بدر محوس بود و سبت شد و در یک روضہ  
 قلع الدین در دہلی مدوں کر وید و این تاریخ در وفات او ار کتاب خرا  
 نوسہ شد

### تاریخ

۴. حسر ما در داود ادینا کہ ار حنم چن در ریں حوں کچ رز سلطان شہین  
 صد ہر ار سوسن ابوہ ریم در سداہ عالم گیر از سوز مرند کلان  
 خاک مادہ سدا اس رور کاری وفا جاک مادا سببہ این کتنی نامہرناں  
 در و ستمہ ہستم سوال سال نقل سدا رقم سداں محمد صاحب ملکہ و حرا

### سعید خان قریشی

۵. نام اصل وی سچ ندیب و لقب حالی دانت اصل اس معورہ مشرکہ  
 سبت در عقوال سدا ملازم سلطان مراد بخش بر صاحب تال



تائی گردیده بصوبه احمد اباد کجرات رفت و کمربندی در قریب از نهای ارکان دین  
 سبقت نمود در مدح سلطان فضا مد عزرا گفته روزی در او ابل امام حدیث  
 ساهرا ده میرفت داروغه عملخانه که یکی از جمله بود راه پیشخ این  
 رباعی نوشته فرساده رباعی ای شاه جهان چو حساب الهی است به حکم  
 لوح حکم کباب الهی است به این جمله دو فعل متناق در سبب افس صفت حال  
 باب الهی است به سلطان را بدان سخن مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل  
 هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صدای روز مره و طرز کلام شیخ انجان بود که هر کس  
 که از ملوک و خوانین و احاد الناس لمح صحبت باد مبتدئنت فرستند وی بسکرید  
 حاضر جوابی دهد بهبه کوئی او مسهور است نویی ساهرا ده روز بعد الصبح کو سفید  
 بدست خود ذبح کرد و سهمای دی حنا که مفرست مار ماده بود سلطان ساه  
 در آن نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی الدی بهبه این است حوادث عظیم  
 است بهخواجه که در باب سوم به شیخ حکیم کو سفید که جرات نمود به سخن نویی  
 دیگر روز عبدالعزیز در یکام سواری عندگاه برای محفل رسیده بود چون نظر سلطان بزرگ  
 افتاد و فرمود که در بهشت عند چه گفته آمد و حال آنکه شیخ هیچ نگفته اما بحاطرین رسید  
 کند سلطان از ادای دو کانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرص رساند که ملی صا  
 سالم حری گفته شده است سلطان موصوفه و گفت بخواند شیخ را کا عده  
 سفید در حب بود بر آرد و چون مبتدئ که خاطر سلطان بحباب شراب مایل  
 است در همان مهبط بهبه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ مدد بد و این اشیاء  
 رنگین سجود

غزل

روز حدیث لبیک می آلود کند	جانه کار خود می آلود لبان زد و کند
دیرگاه است که از دونه جان دورم	زود باشد یکف جام می آلود کند
ربت خب شایب لب تحس ابار	لوس داروی دل حشر محمود کند
حرف مفرقه و اعطرتوان کرد و گوی	کوشش بر زمزمه حرکت فی و عود کند
هست بهبود مشامی کی ساهرا	بهتر آست که اندر بهبه و کند

سپید صدق هر سر ناپه هر سود و لو دست اسد کرس سوه سسی سود و کید  
 در سن مات ره از طالع مسعود سید سخی در یاق طالع مسعود کند  
 چون غزل با نام رسید سلطان فرمود که کا عذر الهام بدست سنج مانع در بهان  
 کا خند سید بدست سلطان داد چون سلطان کا عذر مانع شد دید متعجب شد  
 فرمود که شب فراموشی کرده بودید و من ساعت برده به این کرده  
 اند کف علی ما الحمد بر در فرست و سرش در سخی در اند نو تا انکه حضرت  
 فراموشی سار اسما عظمی های شاهزاده معصوف علی نقی حال را که از سید  
 عده روشناس بود و کار دیوانی سید کار و الالاس معمر فرمود چون علی  
 ملازمت سلطان رسید و در اول صحبت وی با سنج با چاقی انما دست  
 ساعت عمار خاطر نامندی کردی بود و مرا که با سنج حاضر می بود سلطان سنج  
 جانب القاب میسر بود علی که از سید اس حال تاب ساد و ده روزی در  
 نقطه دستک بر طریقه یکی نام سنج و یکی نام خود نوشتند در جلوت سطر سید  
 در آتور دو گفت که همین ساعت یکی اربس هر دو دستک مهر باید کرد و چون  
 در آتور سناوه ماد ساه صدالت لا عار و دستک سنج مهر شد و چون این  
 جبر سنج رسید و ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمد ناماد کوی سود و  
 سلطان سان کردید بعد از آنکه دوسه سیرل می نمود و بود معتوی سید  
 طلب و هر اوال القاب فرستاد سنج عرصه آمدت در جواب لو مسافر  
 غزل در ضمن عبارت و ریح نمود

غزل

مسکن بود کوی تو دیگر نشد با خنده هست دل تو بهر گشت  
 حوس سهره در ره تو بخر با چاک ای سهره من بگو که چه چهره ز تو با  
 در دم که مار حبیب تو خاطر سان کند جبر تبیر سخطا که مرا یار دست  
 دل سهره در خیال میاں دال بندر سسکندری سده این سست  
 فارغ ردیس و کفر سده بعد ازین سعید ماد سهره در دست خود بر دست ما  
 بهیجان کوچ و در کوچ نشای بهیجان اما در سیده سار حواس سلطان دار

جید روز برای نوکری سرکارش اعتبار نمود و بس اند فلفل دی در سرگاه  
عالمگیر بادشاه مادی و منصب قلیل فقر بی سبدا کرد که امرای عظام منزل <sup>خان</sup>  
دروان اعلی و عبده رشک می بردند تا آنکه روز پنجشنبه او اخر رمضان سنه ۱۰  
۱۰ دستار و مفت هجری در سامی که حکم بادشاه بشهر موستان رفته بود او را عالم  
را طلب نمود و در مشقه عالی که خود شنس نشانها ده بود و دفون گفت

شیخ محمدی ابن شیخ کبیر مالا پیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و دشتاد و هشت هجری فوت سده و در شد  
او در بلده فصول اندرون احاطه درگاه بدر خود یعنی شیخ کبیر مالا پیر که بر کما در ط  
کالی فی واقع هست تا امروز موجود هست و کنبه دی عالی دارد و در دون این روضه  
سرینهای دو پیران او نیز موجود اند و بر دروازه کنبه مذکور این جید عبارت  
باتاریخ مرقوم است عجب است این کنبه عالی و قبّه تعالی در عهد سلطنت  
سردودین بیاه ابو الفخر محی الدین محمد اورنگ زبیر، مادشاه غازی تعمیر  
تاریخ وفات حضرت شیخ محمدی بن شیخ کبیر مالا پیر بن شیخ قاسم  
قادر می

تاریخ

هزار بود و دشتاد و هشت ایست گذشت شانزدهم روز از محرم ماه  
عقب ششم و هشتم و نهم بود که آن محمد محمدی سیر و جان پاله  
این تعمیر روز و کنبه با بخی طور مصحح پاک و مرقد عطر ناک قطب زمانی سلیمان ناک  
قدس اسرار و دشتاد و هشت هجری تعمیر شد فقط

میرا محمد

در تعمیر بغداد و چهار سالگی بروز سده ششم چهارم شوال سنه یک هزار و دشتاد  
و هشت هجری فوت کرده و در دست احیات او از کلمه سید اسفندراج می یابد و تاریخ  
۱۰۸۹ نوکریش از الفاظ افضل زمانه بر می آید چنانچه تاریخ فوت او پیر سید افضل زمانه  
پیر بافته اند و یکی از مریدان او این تاریخها گفته

تاریخ

مهدی دس بجی کر بیس عام او دولای سک - سره مامنه صا  
چون آرید روح شرف من باطله تاریخ او دولت قصا حتم او دسا

ایضا

شد جهان حوسس بی معام بی سوی معام مرلی شد جهان بی  
طع شده مسیرس اری سال اصل اری سال اصل او طع سده سیر  
کشمس ای طهرس اری سر سوز و خزل و غم کشتن ای طهر  
سال حال مرمن عاشق سرخی بود عاشق سرخی بود سال حال مرمن

دس شش میر حبیبی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته عجمین شوال ۱۲۸۹  
داخل حست سده ۱۲۸۹

### حضرت محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن و مقه یاب و در ده پیش بوده در اصل همدوسری بود و در اگر انا  
لوص داشت پدرش در سده کار مرزا احقر معانی نوکر بود و مرزا لطایف  
الحل خاطرش را از دس ابا کر و اسده سلمان ساحت و حول لا ولد  
بود و در امتتای خود نموده در سنین هایت همد سده ول داشت ماکلم دس  
حوس و مرعی و سایر سحر او عصر جهانگیری و ساجهانی معنی بود است و از  
محمد دار اسکوه خطاط مریدها سده واری حاصل نموده جهانکه خود و مر  
سده که ده مارادت انجایم بی تحسید مریدها خطاط بی تعداد فوت دارا کو  
دور از احقر بله اسن فقه در آمده ترک علایق دیوی نموده گوشه عزل  
اخبار کرد و دیگر کمر بست و چون نوی شمع در دماغش پیچیده بود صحت  
داشتند حال که در مدبب حویش نقص هر چه تمام تر ذامنت احتیاز نمود  
سین در حلت وی اسروای مصلی گرفت و از راه بریاد ما که در سده  
هر او و شهاد و ده فوت شد سده شش با پنج او جین یافته

تاریخ

حیف دسرم جهان معنی طراریت مت کنج عدم ارفق موت مند

صروحش عتیده و نوبت سال باطل کفت خرد آه آه ما هر نوبت شد

## سید علی کبیر

در سنه هزار و نود و یک هجری شهادت رسید و نارنج شهادت  
او این است

### تاریخ

کنج علم و شریع دین چون کنج زبر خاک شد  
خاتم لحد بر دوازده سال تاریخش رقم

فد سببان لبر فلک زین غم گریبان جاک شد  
سید دالاعلی اکبر شهید پاک شد

### تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و هجری بافرخان جایی و حوضی در درگاه پیر دستگیر اهداث  
نموده و تاریخش اینست

### تاریخ

جایی شد و حوض و آبکاری در مرقد دستگیر کوئین  
خزانه و سال این بنا کفت

سید حبیب ابروی دارین

### تاریخ چاه

در انزلی راه لا محوره و جنبه رنجیب رای کابینه بدر پنجو رود اسس مضت کتاب  
تختة النبیان و غیره در سنه هزار و نود و سه هجری جایی اهداث نموده بود  
که آب سنیرس و خوشکوار و امنت صاحب طبعی تاریخ آن کفت

### تاریخ

جایی نمانده و رنجیب رای کابینه تاریخ کفت امنت لارال خیر جایی

### تاریخ بنای چار محل حمیدیه آباد

بلده حمیدیه را با ذکر از تواریخ کو لکنده ثبت آنرا محمد قلی قطب شاه ابن ابی  
قطب شاه و امیری کو لکنده آب و نموده و در اوایل نام آن شهر را بهیگ نگر  
مقرر نموده بود و بعد از آن بحیدیه را با دوسم ساختم و سلطان ابو الحسن  
که پادشاهی از سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالقادر  
شاه بود و بعد وفات عبدالقادر قطب شاه در کو لکنده بر سر پشته

سعد اور رمال دولت خود رسد مرا خود و عیسای تاریخی اولید و در حد رانا و تغییر  
 خود آن را کما رحل موسوم بخود ما پنج معانی الی انوار عالمی است

تاریخ

طت اول جو رین اداست : فی کت ام رشا

سعد اسی عید ان

مہور سید ان کے سدا ی لقا شد تک کرد سیدیہ از سحر قویع اسد  
 سرداں اکامیکفتند کہ اصل تلم این سدا ی محمد انا و کسر سب حوں مالی الہ  
 نام داشت مال نام مسور شد و مثل اس سدا ی - رعد مالی مود  
 اور متی دارو کہ مراں هیچ پوستیب سایہ کہ مرہ مالی ال س سہ  
 و این تاریخ بر در واره سدا ی مذکور کہ در سدا ہر ار و دود و جہا یہ  
 مرقوم است

تاریخ

نور دولت از یک سہ عالمیکہ  
 اندر سدا ہر ار و دشتیں و چهار  
 نقرہ سدا اس لغو و در دوسل نظیر  
 سدا ی ہمت محمد آماد کبیر

سختا و رخاں

کی اد امرای عالمیکہ ہی سب سدا ی موسوم بہ سخا و ریکو کہ قریب و  
 سا خودہ اوست در سدا ہر ار و دود و ج حوں سدا و سدا حوں  
 در نظم کشند

تاریخ

درج ارچیاں نمود رجاں رب  
 حرد حواست مارچ فوس دل  
 ساد آب در گلستان سس  
 کفتا کہ کو قد - دایہ سس

سیواجی و سہنہاجی ہر شہ

سواجی سدا ہر سہ مرہ ہوشا در عمد عالمیکہ یاد سدا ہر سدا ہر سدا  
 سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا  
 سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا ہر سدا

ادرا بنیامتید مانده بعد از مجوسی سه ماه و نه روز - بنارنج بست و جمعه ماه صفر سنه  
 هزار و سیصد و هشتاد و پنج و وضع خود تغییر داده با پدر خود سه بهمانجا اگر بخت و دور دکن  
 رسیده با بنیامت آرمی فساد کرد و دید بنارنج که بخت او حاکم بدست رسیده با بنیامت  
 ال شانیگ بود ال تبریز و جوں در سنه هزار و نود و سه شش سپهبا از پدر  
 رجیده بخش ویر خاں که بختی از امرار عالمگیری بود او در وقت افتاد عشا بیت الله  
 وکیل ساهرا ده محمد اعظم شاه در تاج بخ او این مصرعه بافته با مارل و نوزند  
 سیهانند اسیر به بعد از چند اوقات او نیز مزار سنوده و بعد وفات سیهان  
 که بنارنج بست و چهارم ربیع الاخر سال یک هزار و نود و یک هجری واقعه شد  
 او نیز مانده پدر هنگامه فساد گرم و امنت نامک باز گرفتار کشند حسب الحکم عالمگیری  
 باد شاه در سنه یک هزار و نود و نه هجری کشته شدند بنارنج این معامله در احوال  
 ۱۰۹۹ کافری جنحی رست بافته اند

### فتح یافتن نواب شکر الله خان بزرگوار میوه

جوں نواب شکر الله خان در سنه یک هزار و نود و هشت هجری برای غلبه راجه  
 سواد رفت و بدو ایشان فتح یافت امر را عبد الفتا در سیدل ابن بنارنج رشته  
 بنواب فرستاد

#### تاریخ

از بادریزت بشم در دست	سرخیل نزد که با محی رام
جوانا کوه سسری به بیخ می بست	ما بهت پسرا که هر کرد امن
می نو جو خرس از خود دست	عمری دیو کوه سسری میو است
کردید طرقت ز فطرت بست	باشکر خاں اسماں حاکم
بر حاکم میا ران مکر بست	یعنی به بناه قلعه کوه
جند انکه نه سنگ جوان شد حبت	انش زنده بهادران حرد
نا از دم تیغ بیله امان رمنت	بکر حمت بعد مزار نشو لیس
فرمود دل نزد که شکست	در تار بخش مهندسی فکر

فتوحات عالمگیری

# ورفتن بعضی از ممالک دکن

چون در سده هزار و هشتاد و هفت هجری انواج عالمگیر باد ساه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمود، سر مغیر الدین مددجوی امیر امارج بر ستم محمد کفایت الله نظر باد ساه گذاشت

## تاریخ

شاهی که حصار دکنه در سرخس شد ملک دکن <sup>۱۰۹۹</sup> میر سید حسن می حست ملک در ساراج حسن سردار و در فتح عالمگیر حسن بعضی اگر عدد سده عدد و سا که عین ماسد از اعداد کلمات فتح عالمگیر حسن خارج کرده شود تاریخ سراید

## تاریخ جیجا پور

چون عالمگیر باد ساه در سده هزار و نود و هفت هجری قلعہ جیجا پور را که در دکن سبب محاصره نموده راه دخول اوقه بر مختصان بسته شرح و باره از قلعہ را از در باب لشکر ساحت و حدیق را ایستاده خواست که اندرون قلعہ در آیند که والی آنجا اسکندر عادل ساه از جواب علت بیدار گشته تاریخ چهارم شعبان القعدة روز دوشنبه سده سسی عالمگیری ماری الهدیس خان بهادر شیر در حکم را اسلحه خود رسد، حمله نمود و احوال الدلای دولت نمود و خود سوار سب بادشاه ساه با قتل محمول غنایاب باد ساه کشت مرید امیر الدین سونو تاریخ اس بن علی را سله نظم کشید اما کعد و کم میداد

## تاریخ

کامه برای ملک جیجا پور که در لغات موسس بخش حست کردار حسن حمایت کفار باد ساه جهان سرده آشفتگی سگری سر سرشن کائنات که طاقس طلاق و گنت ناعم حست سد و عاخره سکندر عادل خاک درگاه را زمرگان دولت

سال تاریخ از سر دهم فتح اسکندر می مبارک کشت ۹۶ قتل و محمد علی جوهر کس که علم تخلص میکرد این تاریخ در نغمه نامت رخ روی



حاجا پور سید فتح علی پور فتح علی پور جیورن اندرون قلعه رفته در اینجا ملک ترب عظیم  
 باقیمه و این توپ را از مال نظام شاه والی احمد کور سینه نهاده پنجاه و شش  
 تخته می در قلع آورده بود و اس حیدر عیاری است از آن سینه است با حسته میله بال  
 الله الله والله سواه ابو العازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فقط و نام این توپ ملک حیدر بود و علی عباد شاه عیاد پور  
 آن توپ را از احمد کور آورده بود و در حالیکه فتح عیاد پور آن توپ را به  
 او افتاد این تاریخ خیمه را از توپ منفذ شش صاحب

تاریخ

شاه عالمگیر عازی بادشاه دین خا که داد و بدل بود و ملک شاه این را گرفت  
 فتح عیاد پور کرد و بهر تاریخ نظر و منزه و انقبال نکات ملک عیاد پور  
 و این توپ که در حال است بخیر و در قلعه عیاد پور که حالا در محل سرکار گنجی انگور  
 است موجود است و این تاریخ در باب فتح عیاد پور این و بخشش منحصرا  
 نظام سوره

تاریخ

فتح بادشاه دین خا که داد و بدل بود و ملک شاه این را گرفت  
 تاریخ عیاد پور کرد و بهر تاریخ نظر و منزه و انقبال نکات ملک عیاد پور  
 و این توپ که در حال است بخیر و در قلعه عیاد پور که حالا در محل سرکار گنجی انگور  
 است موجود است و این تاریخ در باب فتح عیاد پور این و بخشش منحصرا  
 نظام سوره

ایضا

مطلی از این تاریخ جهان می بسندم که سوره شاه روان را سبب کرد  
 شد نصیب فتح این مصرعه بر حبه فتح ملک عیاد پور

ایضا بنجیه

بر تیغ شاه عالمگیر عازی  
 بی تیغ دکن به پای افراط  
 شنیدم ملک عیاد پور شد فتح  
 شنیدم ملک عیاد پور شد فتح

فتح حیدر عیاد

والی این دیار سلطان الرحمن قطب الملک که در عهد امیر تاجا شاه

17

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

اور نصرت ماد سادہ عمارت کے  
تاج کی طرح کردہ دل جہانیاں سادہ

آمد بقلم حساب تا رنج  
شد معجملک حیدر آباد

فتح قلعه کوکیند و حیدرآباد

بعد پنج صدر اماند اوج ماه است ای قلعه کو لنگه راکه سلطان الوالحس در آنجا  
محس شده بود و مجاهد سوده میجنگید صاحب درین محک غاده ها که معصود  
است و سر مشدیر قلع جان صدر الصدور بود و تاراج است و چهارم رابع ان اول  
سده ها و الدین و الفرح هم کور بود از مرکب عمر سنگ حرام غلطیه  
ماحرر رست و لیدر او که سبب الدین نام داشت تعاری الدین حال به نام  
در در محک مخاطب گردید رست محاصره قلعه کو لنگه راکه است ای سبب محس  
الاول نمایه است چهارم می السعه سده خلوص و الا مطلق سده کبرار  
و در دهم است آخری هشت ماه بود و چون قلعه مسجوع شد الوالحس در قبیله است  
و در قلعه دوسا و تا بحیات محس ماند شعرا ای پایه سخت تار کجا مانده اند از نظر  
مکرده علما و اسامه مولوی غلام بخشید پس است در تاریخ یافت تا حراتنا هم من حیات و عود  
و کور مقام کریم به و محس دیگر کرا به و حق السائل و افاضل و مستی عبد العالی اس و دین و تاراج کسر

ع

ای شاہ جہاں جہاں سما ہی کر دی <sup>۱۰</sup> معنی عجب اب بظہر الہی کر دیے

۱۰۸

ار مصطفیٰ تاریخ سلطنت و سیرت  
فتح اسلامی رماد ساہی کر دی

پادشاه مرزا ابرو بخش سادات قلمیه

۹۸۸

زبان کلک با من گفت بنویس مبارک باد فتح حیدر آباد

۱۰۹۸

یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرفت کاف است تا عدد نقطه من بجا کرده باشد و مصرعه  
آخر جمع نماید تاریخ سراید و عزیزی دیگر اینچنین یافته

تاریخ

۹۸۸

مبارک باد و چند را با و در جوان علی انگاه بر کو

۱۰۹۸

در عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صیغی بکار برده  
ایضا

۴۸۲

۱۵۶

بوالحسن دشت جابجایار محل بدشش کرد از ان مکان تقدیر

۱۰۹۸

چون بر دل رفت او بجانش شاه دورنگ ریب عالم کشیده

یعنی اگر از عدد چهار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه آخر بجا  
نماید تاریخ که هزار و نود و هفت است برابر و چهار محل غاریت است در حیدر آباد  
که سلطان ابوالحسن از او رسد هزار و نود و چهار تعمیر ساخته بود و تاریخ بنای  
ان سالن اربن ترقیم یافته بهر عبدالکریم میرزا فتح قلعه کو لکنده که چهار کرده از حیدر آباد  
است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه کو لکنده مبارک باد

۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبدالقادر جیل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب انکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر  
غرضش از انچه دلی کرد او شکست  
اولین سال که فتح ملک بجا بود بود  
تا وقت بر لکنده را باست خضر سال دوم  
گشت از روی جمل هر دیه اهل حاکم  
خو اسفند روشن شود آمیند فتح دوم  
بهشت یک معنی که تعمیر از دو تاریخش کند  
انکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر  
تا کند بیادش ایا دکن بریر و زبر  
در غل و زنجیر رفت اسکندر افغان  
همچنان بر قلب قطب الملک طوفان  
سال فتح اولین جمشید نفرت جلوه کرد  
داد شو خیمای او را کم درین مصرع  
اعظم مطلوب و فتح باد شاه مامور

۱۰۹۶

۱۰۹۸

فتح قلعہ ادوینے

ایں قلعہ چاہ کر دہ اربلہ سجا کر نکلتے دہشتا ذکر دہ ارشد ہر احمد انا و در سب  
دقلہ مکور بعد از فتح کو لکندہ در سہ ہزار و نو دہشت مجموع سده و عالمک الی  
قلعہ راہ اعتبار کردہ موسوم ساحہ تاریخ فتح الی عمر می حسین مانہ نیز فتح ارد  
مردہ بادشہ دس پناہ

مسیحی جا جیو ر

در کنگ که از انواع ملک شکاره غنیمت موضع سیب موسوم کجاح بود در آن  
موضع بهر سلطان عالمگیر بادشاه در سه هزار و نود و دشت بجزایر اواس  
البحرین سیدی محمد بن سید احمد بود که با حال بخیر موجود است و در دروازه  
سید مذکور اسلحه و اسلحه و اسلحه

طل جلیل ہدایت اور ملک برشاہ  
 اوصاف خلق و رہبرہ نوادک شفا  
 در اسرار خالص و رہبر ہا کرد مسجد  
 شمع قدسیاں شعوی اندر دوا کرد  
 مسجد چوسد رماں الودھ خاں  
 تار بچ گسترده ماد تاکہ را بچ  
 پیش از نو اں دورت الطوق را بچ  
 کبش ہر ملک مکند سقن ہماں  
 یکشب ترا مقام درس اسناں  
 تار بچ اور زمان الودھ خاں

محرم علیخان

حاکمها را عاقلگیر باد راه بود و در سده چهارم و پنجم بحری فوس شدند  
و بعد موسی مارچ و مالش بن محمد علی حال عمر دین یافته

شاه پیر محمد سلونی

در این زمان که در حالت او مشغول  
بوده حضرت سلوک مشغول در سینه هر اردو بود و هم به جری فوت شده

تاریخ

حوت بسر محمد قطب دس  
سال تاراج منہ ہر دوسرا

چوں رو دنیا مادل اکاہ روف  
کھت ہاتھ عارف ہاتھ رست

# تواریخ شکرالامان

چون ثواب شکرالامان در سینه پند رویه...  
منصب ممتاز کردید و در اسد ایل تاج پادشاه

تاریخ

شکر خدا که صاحب بار و فضل حق...  
تاسکر اس عطیه بردن آید از مساجد

دست دوازدهم از ابتدای سال...  
سند یکم هزار و دویست و هجری

## صراحت منصف الدین محمد موسوی

از اولاد امام صادق نامن موسی الرضا بوده و در خراسان...  
در سمرقند و اشراف و انبی نظیرند...  
اعتبار نموده و نمودند که این سن...  
هم بر همین تخلص گرفته چون...  
از عالم کبریا دست بر مراد کرده...  
رباعی نوشته را با حسی ایام...  
گشته به چهره که بجا شده به عالم...  
به یکی از سبب شریف او پرسید...  
من و به افضل اهل زمانه به تاریخ...  
گفت که تولد من هم درین سال...  
این تاریخ بمن عسایت فرمایند...  
که خوش باشد برزخ و صوف در ملک...  
بهر بنجاه یک ساله بر حجت حق...  
این خبر شنیده زار زار میکرد...

وہابیہ کے موافق تخاص رسماً تعہد و دیگر مطابق خطاب جائے و ہر دو واجبات است

کسب دہۃ و کفایۃ عمل ماریج  
میرالدین محمد موسوی رشت  
۱۱۶

در پناه رحمت استی پس سر است  
سعد موسوی خان سعدان  
رجعت حواس دل تاریخ نویسنده  
محمد کمالی کمالی  
تهنیت که خدای عنایت الله خان  
پسر خور و لوا اب شکر الله  
اس حسن در سه کبریه و یکصد و یک  
هجری سده احکام نامه و سر اعداء  
ملا اس اسما کرام هر مصرعه تاریخ  
اسحراج می یاد نظم نموده  
تاریخ

۱۱۱	۱۱	۱	ای دهر طرب مبارک ماد	۱۱	۱	۱	ا کاسانه صلاهی عیش در داد
۱۱۲	۱۱	۱	همراهی جان معنی ا بجا د	۱۱	۱	۱	رسته اعمال دارد امر و ن
۱۱۳	۱۱	۱	ساره دوران رسد بار ماد	۱۱	۱	۱	دست که از نوای دلها
۱۱۴	۱۱	۱	حاشه بلبلان و دستان ساد	۱۱	۱	۱	عقد کهر بیت ریور حاشه
۱۱۵	۱۱	۱	عالم چیست سرس میاد	۱۱	۱	۱	از موده ادعای اسن میص
۱۱۶	۱۱	۱	مطلوبه ساد فای سر و دستاد	۱۱	۱	۱	خسیده ر دور القاب هم
۱۱۷	۱۱	۱	دار و سهو و سال نشداد	۱۱	۱	۱	بر مریخ از سن طریق مورول
۱۱۸	۱۱	۱	شعری رود مصرع مداد	۱۱	۱	۱	اکول کال معنی حاص
۱۱۹	۱۱	۱	سیراده القاب دو همزا د	۱۱	۱	۱	ادوات سعادت و دو کوکب

سینہ سپہان

کمی را برای عالمگیری که مخاطب تصانیل حال لا در سه هزار و یکصد و یک بجز می بود و محمد اوصاف به جوشش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

شد سبوح سلیمان بهوشی آمدن  
درست ز قفنه همی بی سدا  
هم سبوح سلیمان شده تاریخ دوازدهم  
پیاپی نهم بود و ما من گو

تاریخ

هون در سنه یک هزار و یکصد و دویست و هجری  
روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی  
مخاصره سه ماه فتح نمود سبوح روح الامین خان  
بلگرامی نواب دکن درین تاریخ کشته

تاریخ

چون تاریخش ز عقل خویش جستم  
بگفت اینک شکست از پاشی کنایه  
روح الامین خان میخیزد

پسر خان زاده عالمگیر راد شاه بود و تنها پنج  
سال عمر داشت و در تاریخ بیست و هجری  
کشته و یافته اند

شاه نور و درویش

دو بیسی کامل و از اولیای وقت بود و در سنه  
هجری ۱۰۸۰ در کابل با دست چوب و زیارتگاه  
صلوات تاریخ وفات او نور محمد یافته اند و بعد از وفات او سیه قطب الدین  
مرد سنجلی سجاده نشین او گردید

حافظ سعید ضیا الدین بلگرامی

در سنه شصت و پنجم ماه سمان سنه یک هزار و یکصد و چهار  
در وقت پایان مرقد حجاز و الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام  
بیرون حرم منصفی و پور حنبلیه منزل آرام یافته و میر غلام علی  
تخلص تاریخ او کشته

تاریخ

خود سعید سپهر علم و فضل و تقوی  
الان میر ضیا الدین و شهن سما

۳۳۱ ۱۱۲

وامس افشار درستان جهان تاریخ سوسو سوسو قدس صیا

مسجد عالم کبچ

در ملده اگر ماد سوسو عالم کبچ متصل و بی در واره مسجد می هست که ارا  
میرد مع الزمان در سده مکرار و یکصد و چهار هجری لعمریه ساخته ریسیا  
عمارت مذکور این تاریخ مرقوم هست

تاریخ

شکر که در و در سبزی دس پاه هادی حم مرشد در ملک ساه  
میرد ملک و در سوسو الزمان ساخته در عول حق این سده گاه  
سال سالیس جزوم و در ستم باد اند معدن قنض الله

امیر الامرا نواب خانی خان

اسر نواب آصف خان بهادر و صاحب در به کام ساه جهان ماد ساه و بیترش  
غالبیکر باد ساه عهد و در ارت سدر ملدی و امس اصل با سس الوطای  
مست در عمر و در سوسو سالیکی تاریخ شاد و هم سوال سده بیکر ار و یکصد  
و پنج هجری حوت سده و این سده تاریخ در رحلت او در محو الواصلین سده ستم

تاریخ

مصدر معین و کرم سالتة خان کوی میگوی ارس افان سرد  
سال لعلی آل امیر ماکدم کعب ماتف اهل حیر و داد نژو

ایضا

نود و نواب امیر الامرا عمدة الملک سپه سالار زمان  
دار السالمة الوطایس مام عمدة باصرة آصف خان  
سال علس ساسف کفتم آه نواب سخی سدر جهان

ایضا

خو شد سالیسده خان ریس در و لکس محان عم داد سده تاریخ فوشن  
قاصی محمد سعید بلکرامی

را و لا قاصی الواعظ قاصی مده ملکه ایست مست تاریخ ستم سده ستم رابع



سید بکمرار و یکصد و پنجاه و پنج جلدی فوت کرده و سید شمس شیخ روح الامین  
در تاریخ وفات او این نظم گفته

تاریخ

از گردن جریح آه و بیداد	نزد و هزار گونه فساد
در دمی که بمن رجوع داد	ماند نفس ابن سخن زیاده
درست تو بریده باد هر دم	حال تو همیشه مضطرب باد
تاریخ وفات قلمه کا هست	چون خواستم از حذر پرزاد
در گریه سدد و بکعب با من	ای دای سقون وین بختاد

باع فذک

چون خواب سپید ارخان خلعت نواب خاجه جهان بهادر در ایام صوبه  
صوبه اله آباد در آن شهر در سید بکمرار و یکصد و هشتاد و پنج جلدی  
ساخت روح الامین و ولد قاضی محمد سعید بلکرامی این تاریخ یافت  
سال تاریخش بکمرار روح الامین تاریخ مذکور

شیخ محمد اسحاق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سید بلکرامی  
از اول و قاضی بده بلکرامی اند و در ساله شریف عثمانی سر قلم هست که تاریخ  
محمد اسحاق را از طرف نواب خاجه جهان بهادر و عرف بکمرار خان که که نیابت  
صوبه اله آباد منقص بود و اطلاع سدر کارتر بار و دریل و غیره بدو تعلق  
سر دی صاحب بهمت دست ناعت بود با اتفاق برادر خود شیخ محمد سید بلکرامی  
بر و در معظم و شرف حوب موفده که نامش در آن زمین صوص و در راجه  
ملک مدینه مشهور است بالشر و محاربه چند بله که یار اجه قلم و نگار در میدان  
افغان افتاده بود و همراه برادر خود شیخ سید جهان که پدر شیخ احمد یار خان  
مست و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدو رجه شهادت رسید این واقعه  
تاریخ هجدهم شهر ذی الحفده سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج جلدی  
پوسته نفس ایشان را آورده متصل یک شاه عبدالجلیل در اله آباد  
ساختند و شیخ روح الامین و ولد قاضی محمد سعید بلکرامی در تاریخ شهادت

مار بچ

کستند سید حوں رشم شیر خاں  
 غاری اسحاق و شیخ محمد اسحاق  
 اندک کہ برامتن من کرد و سرخ  
 حوں با ناز و فلک کھاتے ماراں  
 افسوس در بچ بر حسانی کردوں  
 داسم با آں سدا و روی دوراں  
 برسم کہ بر اسی اقامتن جیشتر  
 موقوف شود قدامت و دوراں  
 تار بچ مشہاد تشن من چون بچ  
 ار بحر مراد و یکصد و ہفت ہداں

۱۱

الصا

محمد اسحق شہید کرسند

۱۱

ہیر محمد زمان متخلص بر اسخ مرندھی

سیدی والا راد و ارمن ملارماں و مصاحباں سدا ہر ادہ محمد اعظم من عالمگر  
 بادشاہ لود طبعی و فکری رسا دانت و دمارک سدھی و اد سخن میدا و دواس  
 در سہ سال سبع و ماہ و الف واقع شدہ و سد حوسن تار بچ و فاس کھ

تار بچ

راسخ دم لود محمد رماں و میراد کھتہ

۱۱

مار بچ

محمد رماں راسخ حوس حوال  
 در لیعا کھاں آفرین خاں سیرد  
 حو مار بچ دوسر دل ار مقل جوت  
 حو د کھت مادل کہ راسخ مرند

۱۱

ملا ناصر علی

ار حوس حلالاں جہاں لودہ تلخیص او علی مہا و مولد سد ہدا رسلک لقسند  
 لود و سب شہت سال عمر یافت و ما سیارہ محمد ولی در آخر عمر ار دکن ہدا  
 سا جہاں انا دآدہ افام و در پید و حوں ہم رسا ہم دم ار دوسیتہ  
 لود علی قلند رمی روبا کہ و رماہ ر مصال سد یکہ مراد و یکصد و سب ہجیتہ  
 رحلت سود و در حوالی سرقد سلطان المساج نظام الدین و ہدی من دوں کرد  
 محمد خاکف مار بچ ار ماہ ریا و یک مدید مصرعہ آہ ار رحلت ناصر علی

۱۱

چه و سرخوش این قطعه گفته

دارم علی بهمت یلیر و ا  
از راحت در رخ دیرستی رست  
دایم جو تو جیش سویی معنی بود  
دل کده رصورت کده سنی ریت  
سرخوش خرد سال و تاش پیر  
گفت آه علی بجا لم فانی رقت

## مرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه کوه دوازده تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره دار و در راه  
در آخر کار به شش کفون کنبد ترک سبب سوده سا اجهان آبا و آمد و در راه  
رمضان سینه بکهرار و یکصد و هشت عدد از ترب ملا ناصری و دیعت حیات پیر  
نمده عاکف تاریخ و انس را به جعل جنب مشاهیر یافته

## نواب اکبر خان

در زمان دولت عالم گیر بادشاه سده بکهر از خود و چه حکم بجاکوست سناجهان آباد  
سمنر از بی یافته و مراد عبدالغفار در سیدل بطور مبارک با و این چند فقرات  
تاریخ نوشته بد و فرستاد

## فقرات تاریخ

افتد از چهار ملک و ملل به استقلال تمام علم و عمل به دستگاه علامت جلال  
جلالی به اراسکی سلیمانی عز و اقبال به معارج کلبازی شوکت به مدارج جلال  
رعیت به و اراسی مهابت و شمن گذازی به کامرانی مناصب و دوستان نواری  
به جاده دولت خالی به احوال و عشرت جاودانی به حکوم مبارک شاهجهان آباد  
به سخا صاحب کو اکب لودامبار کباد

## شیخ عبدالرحیم کاکری شیخ نکار کاکری

در زمان عالم گیر بادشاه شاید که در سینه بکهر از و یافنده یا کبر نوزده هجری  
نوبت کبر و تاریخش چنین یافته اند

## تاریخ

از شیخ مقتد که ز دنیا وفات یافت  
عقلم بال فو لنس معول کار شد  
تاگاه ناقصم چه بگفتار روی حق  
در صدر به خندان سوادخ کبار شد

# فتح قلعہ پشت کدہ

دور دہم حمادی آلا حرسہ مرار و کسد - مار دو ہجری قلعہ ست کدہ تنوف  
اولیائی دولت عالم کرمی در آمد تارخ آن اعدہ چگونگی کفر سکت

## فتح قلعہ ستانہ اوما کرمادشاہ

جون عالم گیر بادشاہ در سیر دہم دی الععدہ سال ۱۰۷۰  
دیکند و یازدہ ہجری قلعہ ستانہ کہہ رابع نمود و مرعدہ تحلیل ملکہ امی و ایٹے  
مکمل در یک شب یازدہ تارخ ہای منخ آن قلعہ گفتہ آن رسالہ را الکلہ از فتح  
ہند و طوسی نامہ ضروری شاہ عالم گیر مستوم ساحتہ در خدمت بادشاہ کدہ  
دور و تحسین بادشاہ کہ دید و اعتراف ایکہ از عمارت چکر از فتح سادہ ہند  
و طوسی نامہ فیروزی شاہ عالم گیر کہہ نام آن رسالہ بہت سیر تارخ اسحراج  
می مابد چندی اراں مار بچہا نوسہ می شود

### تارخ

ہوئے اہام ریر خطر آورد	ہو د اسم اعظم در شمارہ
قلاع کفر شد مفتوح مے الحال	ربیع اوعد و سد یارہ پارہ
راکشماں شد سرتہ اہام	مراسر چار الف کردم بطارہ
بعیدہ نمود شکل سال ہجری	فی تارخ سجیر سادہ
میں تارخ کفتش احتراہیست	شد از عدہ تحلیل اس اشکارہ

داس نودہ تارخ را استساظ کوید کہہ صورت اعدا و سال ہجری بیان  
نمودہ یعنی ہر چہار ایک بادشاہ را چہار الف کہ صورت اعدا و سال ہجری  
یعنی کہار و یکصد و یازدہ نمود و تصور نمودہ و دہ اہام را شکل سنہ کہ سال چہار  
نوسہ خیال کردہ و دہ سطرین سرمان عریضہ سیر تارخ کجی کہہ اما نقطہ فارسیہ  
ہمراستہ تارخ یا نہ

### ایضاً مقیمہ

عمرادہ غلم گیر افتاب عالمتاب	کہ شمع و مہم یکسی کلید فتح الباب
سارہ قلعہ کفار را محاصرہ کرد	نورم آنکہ ماندہ سالی کفر حراب

جہاں بزرگ آدریس است او کہ گوہ گشت چو در ماو قلعه شد کرد اس  
 پر حق سند فی تاریخ کو مکر میگردم بر آواز تہ در یاسی مکر در بنو شاسب  
 دوازدهون ستارہ حشر و شکر است طلوع کرد در وقتاب عالمات

یعنی جوں از اعداد و لفظ ستارہ اعداد و لفظ جہد و سترک بدر لڑوہ سند و اعداد ادا  
 افتاب عالمات ببصر اسد تاریخ براید تاریخ دیگر کہ اذان جہار مرتبہ تاریخ استخرج  
 می باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غاریے ستارہ حق فرمود از اشارہ  
 رقم کردم بکملک فکر بیستے کزد سند جہار تاریخ آشکارہ  
 بود ہر مصرعہ اسٹن تاریخ و منقوہ ہماں عاطل ہماں شہد و شمارہ  
 محمد شہ اساسین شہ را کند بر کند باطل از حدیث ستارہ

ازین ہر دو مصرعہ آخرین از روی حساب حاصل تاریخ حد اکا نہ رجم آید و چون  
 حروف سقوط یا غیر سقوط بیت را بگیرند ہماں تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر کہ

تاریخ

حسن ستارہ کیر نقیہ ستارہ کڈہ نظارہ کن جو اسب و اطراف ہماں  
 این بیت را بتعمیہ کیر اگر کیسے تاریخ بالفظ شود از لفظ ادعیہ

یعنی لفظ حسن را اگر ستارہ بارہ حساب کنند بکھزار و بیجاہ دہندہ عدد شود و  
 اطراف ہر ستان حرف لی و نون مہت کہ عدد آن بیجاہ دو و بیست و مجموعہ  
 بکھزار و یکصد و جانوہ شد کہ عدد تاریخ مہت و مادہ تاریخ الفاظ حسن و لی و  
 نون مہت کہ ہر یکی از ان حروف سقوط مہت و این تاریخ کہ نو ستہ می شود نیز  
 بطور تقیہ مہت

تاریخ

جو سید او سبہا نورانا بکینی تاریخ سنہ سنہا کہ شدہ بارہ  
 الفہامی این راجہ بار را بیکجا نو سنہیم تاریخ فتح سنہا  
 یعنی یک الف اسم سید او یک الف نام سبہا و دو الف اسم رانا کہ محمد

میار الف - بوده ان کجا میسب - سکن عدد سال خدای که که - یکصد و یار  
در سید اسود و این - رمانی در مات فتح قلعه ستاره - ریب السامیکم سب عالم  
ماد شاه است

تاریخ

ار محقره بمرسوق الفرم بیان شد اعجاز صدوی پس من ستاره آمد

اگر چه این تاریخ سرحد است و در عبارت من ستاره آمد تاریخ استخراج  
می یابد اما لفظ اند که داخل ماده تاریخ سب حوب میت

فتح قلعه بر و ملی

تاریخ سیوم محرم سه یکبار از یکصد و دوازده خدای قلعه بر و ملی - ریب  
سب متصرف عالم که ماد شاه در آمد تاریخ اس فتح را بعد انصر الد نیایه

ور و لاد است بیکر الله خان ثانی

شکر الله خان سر لاد شکر الله خان مرحوم بود و در سینه مکرار و جوار و قمر  
ار عالم که ماد شاه محکوم بود سب ملدی حاصل نموده و دو سال من  
ارین یعنی در سه یکبار و دوازده و خدای در خانه او بیدری بود سب سب

سب اس تاریخ نو سب در سب

تاریخ

رین کل که در یکس من صغ یکصد اصد دگی طبع امکان رب

تاریخ چهار او سب دشن بختی جمعاً هم حمدی الاحر کف

زیب النساء بیکر نیت ایا لیکر بادشا

ولاد او تاریخ دهم شوال سه هزار و چهل و هشت و قوت مانت  
حب حوا پس خود مروج گسده و تمام عمر و می شود هر بدنه حافظ  
نود و در تحصیل علم عربی و فارسی بهره برام بر اند و به و حمد خطوط حوب  
ر کتاب ربب النساء از تصیفات اوست و در سه هزار و یکصد و سب

خجری رحلت نموده و دو حلی حلی بی تاریخ و فاب او من کاه کاه اشعار

بیکر این چند ایات و اشعار او است

رباعی

بشکند دسنی که خم در گردن بپارند  
کوتز به چشمی که لذت کیر بیاری نشد  
صد چهار آخر شد هر کل بخت جاگر  
غنچه باغ دل یار نب و سناری نشد

ایضا

بی تفریح این جریخ بیدار کن  
نظر بنا بجهان و بحال و اراکن  
قضا قضا نشود ای عزیز من بکن  
تو خواه فال به بین خواه اسخار کن

ایضا

اشک در خون طعیده می آید  
یا دل از راه دیده می آید  
در عدم هم ز عشق شور می است  
کل دامن در دیده می آید

غزل

ای صدف تنه میمیر و سوزناک  
بهر یک قطره آبی جگر ت بشکافند

ایضا

اغشته خون بنام تفتی بر کافه  
مشعل کف کمره فلک و ادخا کیت

غزل

کریه سلح اساسم دل چو مجنون درو  
سهر بصر میزوم لیکر از بخت است  
بیل از شاگردیم شد بشین کل بیان  
در جنت کاکلم پروانه هم شاگرد است  
در بهمان خونیم طاهر کرد رنگ ناره اجم  
رنگ من اندر نهان چون رنگ سحر است  
بسکه مار غم بر دل انداختم بر روزگار  
جام نیلی کرده انیک بین جود است  
و ختر شایم و لیکن رو فقرا زده ام  
ربیب زیدت سوختم تا دم نریب است

مصرعه از زیب النساء

از جسم نیشو در حلاوت جدا بهم  
جواب از ناصر علی

گویار سید بر لب زیب النساء

این جواب شنیده زیب النساء بسیار چنان خور و این بیت دوست نهاده علی  
ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر بریدمت

۴۴

## لطف الله خان پسر محمد الله خان

در کتاب صحیح الاحبار معروف است که شایسته چهارم رحمت الله بیکه را یکصد و چهارده اردوی معلی عالم گیر بادشاه از بهادر کرده که در دکن سبب تعظیم شجره طبعه کدانه با تیرا آمد و پیر و سیم ماه شعبان پایی آن حصار سرولیشکر فیر و ریه اثر سر کجرج رس بر آورد و لطف الله حال سر محمد الله حال مرحوم از عکس مستحقا عالم حاویدانی به حسب فرموده سکام و فاب پدر که در سده بیکه را در سبب و ششتر لطف آرد و در ده ساله بود و منصب بهر صدی و صد سوار و مزار کرده و در پیرمان عالم گیر بادشاه بهادر و الاز سیده و در عمر سجاه و پیه سپاه فوت کرده مارچ و فاب او یافته شد

صد افشوس لطف الله خان

## در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سده بیکه را و چهارده شجره ای از عالم گیر بادشاه منصب عالی ممتاز گردیده و در مراد سل این حد فقرات مارچ بطور مبارک مادر کان موصوفه نوشته فرساده

### فقرات تاریخ

۱۱۳۱  
 و شکاه کرم امساب \* ستم کوکب میاض رکاب \* مار و عیب دستگاه \* و شکاه  
 املاک و رکاه \* مهر عطای سپهر استال \* دالی ملک کرم الله خان \* سبب  
 عالی مبارک کدانه \* محرم رسول گردیده و اله امجاد \* در سده بیکه را و ریه  
 بحرری در خانه او در عرض مکعبه سرری و دختر بی تولد شد و در مراد سیدل این  
 سفر عه مارچ یاب

### ارح

و میدک طرف ماه واقعات مبارک  
 و وفات عالم گیر با و شاه

۱۱۸  
 اسعاس رور جهوس سبب ششم ماه دمی الطعه سال هزار و یکصد و سجد و شجره  
 که نوافی رور تیر سیر دهم اسعد از بد ماه الهی سده یکصد و سجاه یک اگر سبایی  
 سبایی رور سبب سجد دهم اسعد از بد ماه خلای سال سبب صد و سبب و شجره



الحکمی معصوم روز شنبه یورچهارم سته یور ماه در کجی سال بهار هفتاد و تسع  
یزدجردی موافق است و بکم فبروری ماه انگریزی قعی یجی و چهارم ماه مارچ صهری  
سال یک هزار و هفتصد و هشت و سی و دو را احمد کرد کس در یجی آمده لاسنس اوراد شهر  
بحسب عیاد اورنگا باد که قریب قلعه دولت آباد در و کس واقع است و آن شهر را  
اورنگ ریب در ایام شاهزادگی در سینه بهار و جبل و هشت و هجری آباد ساخته  
بود برده و فن نمودند پیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او به افتاب عالم آباد  
به ماضی نود و نه و برای تاریخ جلوس بدش بزبان خود به افتاب عالم آباد به  
و حال برای تاریخ وفات به افتاب عالم آباد به یا قشند و نزدیکی از اعداد اس است  
تاریخ برآورده به روح در کجی و جنبه بقم و و عربی به و حل الحنت به ماضی و تحینه  
دیگر اس است گفته

تاریخ

اندر خرد کردم طلب چون سال نقل اولی گفت عالم کبر اورنگ ارم را و از ریب  
در روز جمعه شهر ارمی تخلص عیالی که در سینه بهار و کصد و چهارم هجری بخطاب  
و در اورنگی باور چینی لغت فراوان اند و حبه بود و سکر نعمت واجب واجب تاریخ  
آن یا صند و بعد وفات عالم کبر از شاه عالم بهادر شاه و خطاب نواصب داشتند  
عالمی سمرمایه مباحث اند و خنده و در تحریک شاهزاده مامور کرد دیده و در رسد هزار  
یکصد و هشت و فات کرده او در سینه و ع شاهزاده شاه عالم بهادر ساه و تاریخ  
وفات حضرت خلد مکان معنی عالم کبر باد و شاهزاده این رباعیات نوشته  
رباعی که از ان مسئله برآید

عالم کبر آن حذب صاحب تدبیر  
بر و امنیت دل از جهان رفاه  
اورفت بملک و ملک زور و فت بکو  
ستد ما و هشت ملک فضا عالم کبر

روز جمعه شهر دی الفعه

آن جمعه که مرد با وسته اول داشت  
چون سینه اطفال به تلخیها داشت  
دی الفعه که ایما به نشستن دارد  
ابن طرفه که از روی حاشش سردا  
تاریخ بست هشتم

اں شہ کہ بیا حق گدشت اوقاس حالی رعنا و سد ہی ساعا نش  
چوں ست و منت رور کدشت ازا ارض فرور کار حک سد و اتش  
مدت سلطنت

اں ساه کر نظام دنیا آمد تدمیر اتش تمام سر حا آمد  
سجاء و یک آمد عدد سال جلوس بس نامی منار سداں آمد

مدت عمر

اں شاه که داسم علم فتح افرا چوں گشت نو دسال جهان کد  
در هر کا عدد حوصا و میگردم رسیحه عمر او عدد اصد و کما مت  
داس میت در تاریخ وفات او ارسد راسم الحروف است

مارج

عمر پر سدم ار عقل سال وفاتش کفنا که عالم گیر ار جهان روت  
امام سار اوگی اں حد نو عالم گیر مارور جلوس ده رور کم ار جیل سال قس  
دوده گدشت سلط ار عره دمی القیور در جلوس سجاء سال و ست و منت  
دم و مدت عمر نو دسال و موحده یوم اما محاسب سال سمنی ایام سار او گی یس  
ست سال و هده ماه و چهار ده یوم دایام سلطت چیل و هشت سال شش ماه  
ست و ست یوم حاکم عمر شش سال ششی رشتاد و هفت سال چهار ماه و  
دارده یوم میشود لقب او بعد وفات پد حضرت خلد مکان بنده قرار یافت مستعد  
محمد شامی در اسرار عالم گیری می نویسد که عمر کر امی نو دسال و بیسره یوم نو  
ایام خلافت سجاء سال و دو ماه و ست و ست یوم داین ار عره رمضان سال  
لوس مارور وفات منب مقول منب که محمد احلاص حان نقل نموده که  
ند که صباح اں حضرت سیرماع معرب نو صفر مدد من و عایب الله حال  
استلار چنین و اجمه کبری انتشار خاطر دتوزیع ماطن و ظاهر داشتتم  
اں سال العبد را افعال کسودیم این عمل سراید

غزل

مارمی حار و می نام دساں حارید لود سزا خاکه پیر معان حارید لود

بر زبانی که نشان کف پایی تو بود سالها مسجد صاحب نظران خواهد بود  
بر سر تربت من که گزری هست خواجه که زیارت کعبه رندان جهان خواهد بود  
یاس ناله کردت با خاطر را کند هشتاد و سه سال ویم صلاح یکپاس روز برآمده  
قصه ما که بر رود او شنب سینه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی را و او شده نعل خالی ام  
هر چند خواستیم بیت یاد او اند نهاد کتاب خواستیم و بار داشتادیم مگر آن غزل  
هر یاد جان صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گزرم به قبر می افتاد حضرت  
نصف قامت از آنجا برآمده در خطاب فرمودند می بینم که آن یاد و زخمه است شربت  
پیش

بر سر تربت من که گزری هست خواجه که زیادت که رندان جهان خواهد بود  
و او رنگ رنوب عالم گیر بادشاه را هیچ پسران و هیچ دختران بودند اسامی پسر  
شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از  
پدر بخت بهادر شاه بر تخت سلطنت نشست و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ  
برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر وفات ورنه دیده می شد  
معه می یاد شاه ابراهیم رفته بود و با سند سرک پدر و ایران میکردند تا آنکه  
در حین حیات پدر فوت شد و در دست نهادند و خون کردید و مشرب بر لوح مزارش  
ست از آنجا یک بیت امیت



از جنای جبرخ و نه پسر او رنگ رنوب بر دآخر آرزوی بند را اکبر خجاک  
و پنجم شاهزاده کا مجتبی که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد  
و از دختران رنوب النساء بیگم که شاعره بود و متخلص خود مخفی قرار داده و از پنهان  
علاقه طبع نسبت سینه تلخ نهر داخداخت احمد الشش پیش از یوم سر قوم کرده و در دست  
النساء بیگم که در سینه یک هزار و یکصد و بیست و دو و هجری انتقال یافته و شش  
مخفی مسجد زینت المساجد که تعمیر ساخته و دست در و بلی واقع است در باده  
بدر النساء بیگم و مهر النساء بیگم دختران عالم گیر بودند

# شاهزاده محمد اعظم شاه

۲۱۳

در سیوم عالم کبریا دس ساله سارنج دوداگر دهم سعال سده مکر اثر شفیقت  
وسه بحری ازلطس مالوسکم ساسا بهوار حال ولادت بد پر مه چون در  
هکام دعات حلد مکان برادر سر رک او محمد اعظم یعنی ساه عالم بهادر ساه  
کامل سلیف داسند صاحب محمد اعظم ساه مالقان اعیان مملکت سارنج دهم  
دی الحجج عید الصبحی سده یکبرار و یکصد و پنجاه بحری دوا دوه رور بعد ارواق  
پدر و راحمد مکر بر سریر سلطنت ست چون بهادر ساه ارس خال اکایت  
امت مالشکری عظیم اده کامل ردی سوی بهد و سالی آور دودا مامه ر سار و جود  
در ستاد و هر چند حواس که ار حک و عدل بار مانده ملک و سماع رادر میا سالی  
خود با عصیم ساید لیکس چون تقدیر ابعین بود که ملوس سلطنت رقاسه سالی  
ساره است کرد و محمد اعظم شاه متول نصر مود و باراده حک اراحمد مکر کورج  
معد و چون بهادر ساه مالشکر خود مرتب اکرا انا در سید در میدان دودا سالی  
که دوازده کرده ار اگره واقع ست ملاقی مر لقیس دست داد و حک شروع  
ر دید چهاچ در س معر که محمد اعظم ساه با دودا بلبل خود یکی محمد سدار حکت و  
زیکر سلطان دالاحاه با ساری از امر اگست سده دایس واقع سارنج  
بعد هم روع الماول رور یکده سال یکبرار و یکصد و دوا دوه بحری لوقوع  
آمده تاریخ سهاد و او امیب

سارنج

سن مراده دیوانه دسی اند در دم  
دید سده و سن جدا حول ار هم

۱۱۹

چون ساهزاده اعظم رفت از جهان پای  
اوار عیب آمد کی حدت المکای

۱۱۹

کشتی رحمت ابرو آحر سید اکبر  
تاریخ رزمکاست سده کرمکاست  
نصفا در اتم الحروف اگر سبب آحر سالی ابعین خواست بهتر باشد  
ر بلبل سیدان در مکاست به تاریخ تو ارا سده سده کرمکاست مانی

درت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز سنه هجرات او سه  
ماه و بشت روز در عرصت جنگ انا مورخان اورا داخل بادشاهان نموده اند و  
عمرش بچاه و پنج سال دکنری بوده

## امتیاز خان صفا بانی خالص تخلص

میر غلام علی آراد مینویسد که اسمش سید حسین بود و در هند آمده و در دکن خلد مکان  
را ملازمست کرد و بیک ملازمان منظم گردید و در بوفانی صوبه عظیم آباد پیشه و خطاب  
امتیاز خان یافت آخر در سنه یک هزار و یکصد و بشت و دو در سنه از دست  
خدا یار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او سه آه  
۱۱۲۲ امتیاز خان به یافته در کتاب عمارت السعادت معروف است که در مشهد مرید

نود و مسعود میر یوعلی پور یا نشین و اورا بسدی بود میر باقر نام محلی تخلصه فضل  
کمال او پسری داشت ضعیفی رسید و صاحب طبع خالص تخلص او بود و منقش شعر  
از محمد قلی سلیم نظری داشت و دوست شمس جعفر چه قدر تخلصه شود کمال که به بانی  
نمود و به ناکجا مال خور و مو که میان تو شود و به شاعر نیز بود و بعد جنبه ی اورا در سنه  
آمده رفعت صوبه دار کجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور  
رسادت و فابلست اورا دیده دختر خود را بجمال نکاحش در اور و در چو او را  
پسری بنود بعد از وفات او همین خالص مشهوری که بسید امتیاز خان بنواد  
مخاطب شده بود ناظم صوبه کجرات شد و قاسم علی خان که ناظم شکار بود و بزرگ  
همین سید امتیاز خان خالص مشهوری است

## وزیرت النسابیک بنبت عا که پادشاه

عالم کیر پادشاه را پنج دختر این بودند یکی ربیب النسابیکم و دوم رینت النسابیکم و سوم  
ریده النسابیکم چهارم بدر النسابیکم و پنجم مهر النسابیکم و وزیرت النسابیکم و در حین  
حیات خود مسعودی بتجید سناخته مشهور بوزیرت الساجد این سبج عا لای  
که از بهر تنگ سرخ ساخته اند و در شایعان آباد بموضع وریا کج بر کتا و بلایق  
۱۱۲۲ است و یکم در سنه یک هزار و یکصد و بشت و دو و هجری در عهد دولت برادر  
خود بهادر شاه رحلت نموده و در حین رحلت این سجد موجود است و بطریق

بالله فرأيتك فلما عادني الدرس واسمك دعوات مرقوم الله

44

مولانا نور محمد فصل مدام اسحاق است . ساهه ادر رحمت قمر پوستان مالک  
امدادار حسن جامعہ فاطمہ ریسہ السانکم ست ماد ساه محی الدین محمد عالم کریم  
امامہ الہیہ ربانیہ ۳۲۲ بحری

کتب خانہ محمد افضل الہیہ باوی

لغضایل صوری و معنوی انتشار کرد اول دامت ارض و فانی او سید پور ابراهیم  
 غازی نورسبت ماسنامه سرحد و در اله آباد و رحل امامت ادا حب و علی بن حیا  
 و تعلیم ادب مشغول گشت مصنف عربی و فارسی و امر دارد مسجدی که در  
 هر اردو به سعاد بخیری تسمیه نموده بار عیس لیقعه افضل مافته و تاراج حالگاه که در  
 هر اردو دو دو نام نموده مقام افضل کعبه ولادت او است دهم شهر ربیع الاول  
 سال دهم و بیست و یک ساله روز جمعه بار دهم دی الحجه  
 سده اربع و عشرين و مایه و الف بخیری فوت شد بعد وفاتش سبع محمد بیگ  
 متعهد شاه حرب اله که برادرزاده دهم داماد او بود در مسند ارسا و شش خزان  
 در ملکه اله امامت

قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ  
بادشاہ خلف و دیگر عالم آباد شاہ غازی

سارچ سلیج رحب سہ یکہ ارد سچاہ دستہ چکری از نکش لواب مای کہ ہندورے  
 نو دور بر نامور لولدیدیر قہد و محمد معظم موسوم کردہ دور ایام ساہرا دی کے  
 خطاب ہمار شاہ سیر نامور شدہ ہندار کہتہ سداں سر اور سیو می او اعظم  
 در حک سارچ نور دہم ربع الاول روز دوشنبہ سال کبرار و یکصد و چورہ  
 آخری بجای پیدر دور اگرہ کہ حک سلطنت نسبت و ہشاہ عالم موسوم کردید و  
 خلعت در این نہ مع حان خطاب حاجا ناں و غجدہ و کیل مطلق رہ استدخال  
 و غجدہ سیر چکی گری اس سرس و و العفار حان خطاب امیر الاسرار مست  
 نمودند و مارچ خلوس نرماں حود صر مودید \* ما انساب عالمقا سیم \* و دیگر بے

این سفره یافته پادشاه عالم بادشاه ملک دادار جهان توفیق الهی در پیش در تاریخ  
جلوس او گفت <sup>۱۱۱۹</sup> الله اعلم و عمری و دیگر این تاریخ که تمبر خارجی است گفته

آنها پنج

کن سراسر اعظم جدا که خزان <sup>۱۱۱۹</sup> لایب اندر شاه عالم بادشاه

تاریخ از مرزا بیدل

جلوس حضرت الوار بادشاه <sup>۱۱۱۹</sup> با من سریع اسرار داده اند نشان

شیون رافت پندوان جلال <sup>۱۱۱۹</sup> بهمان خلیفه رحمان معظم و در جهان

و چون که ایام جلوس او از شکام وفات عا لیکر بادشاه یعنی از ماه ذی القعدة سنه ۱۱۱۹  
و یکصد و هجده هجری می شماری اند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که از ان سنه مذکور  
استخراج می یابد بیک نظم کشیده

تاریخ پنج

لشت چون بر بر جهان بهادر شاه <sup>۱۱۱۹</sup> رسیده شمرده دولت به عالم بالا  
ز منظر فلک آورده سر برون <sup>۱۱۱۹</sup> گفت سال جلوسش نظام ملک بالا

بهادر شاه سروی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الادب و دانا و دارا  
عزم و شجاعت او جمیع لاکران در سبده اران و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان ردا  
بودند و عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه  
هفتده شاهزادگان بدست راست و چپ او می نشستند بدست راست  
برزک او سعد الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی اعز الدین و عزیز الدین  
و یکی دیگر می و نیز پسر و بیعی او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ  
سید و همایون تحت معه پسران دل پسر پسران تحت ابن محمد اعظم شاه بود  
چپ پسر سید می و رفیع الشان مادران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع  
و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود محمد خنده اختر معه عا لیه  
شاهد این اعظم شاه و دو پسران محمد کا بخش ولد عالم گیر یعنی می است و یک  
دیگر می نشستند و محمد کام بخش پسر او در خود بهادر شاه بود و از پدر خود ملک  
بجا بود یافته بود چون در سنه یک هزار یکصد و شصت هجری یا سکه و خطبه بنام خود

۴۴

بهادر شاه لشکرهای عظیم همراه خود گرفته بر سر اورنگت حواله فریب حیدر آباد رسید  
در سیر ماساسی که در املت رود حکم آورد و در کسده بهادر شاه مارچ است  
در یک ماه محرم سال هزار و یکصد و هشت و چهار پیر می در لاهور پیاده شده بخوار رحمت  
ایزدی سوخت اسب است رسم نهمه در مارچ وفات او است

۴۴ در وفات سید علی سدری ماسده  
تاریخ نقل و نقل و نعمت و عدل در کرم  
عسی اگر در هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب حل شمار میاید  
مارچ بر اید و اسب در مارچ وفات او که سر منعمه است را قسم  
گفت

۴۴ گفت لی تاک باغی ماکاه  
تاریخ سدر دل از جهان بهادر شاه  
در سلطنت بهادر شاه از دور و وفات حمله مکان تار و وفات او  
دیگاه و ملک و دور و و اگر بعد از وفات اعظم شاه گرفته شود و صرف چهار  
سال ده ماه و دو روز و یک شب و یک عمر او هشتاد و سه سال و شش ماه و دو روز و یک شب  
وفات حمله متزلزل مدار یافته بجز بهادر شاه که سر اسرار سک سر مرسته  
اند و در سا جهان امان متصل منتهی مسجد و حوار و حوار قطب الدین بختا  
وابع است و این مسجد سر که سر بتا پار سک سر مرسته منتهی بوده این باو  
ست و اسب است که از مصرعه دومی آن مارچ وفات او بر می آید و مالین مرار  
او کسده است

۴۴ در حریت الدین بامر مصطفی شاه عالم را از رحمت جزا  
متصل بجز از ترغالی که بر شاه عالم باد شاه سر و اربع است  
مختار الدین محمد جهان نادر شاه ابن شاه عالم  
بجز و در شاه

در لاد و در سده مکرار بهادر و یک با که معباد و دود و دود آمده نام مادرین  
نظام مائی و دود و در سس بهادر شاه سر کجواب عدم بهادر صلی عظیم



در لاهور میان جهاندار شاہ و عظیم الشان و جهان شاہ و رفیع الشان کہ بر سران  
 بادشاہ مردم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاہ و رفیع الشان و جهان شاہ  
 بالفاق امیر الامراء و الفقار خان یکطرف شدہ بر سر عظیم الشان کہ عزو را مالک  
 سلطنت می شمرد آندہ شروع بحاریرہ نمودند چون عظیم الشان کشتہ شد تخت  
 و خزانہ بدست جهان شاہ افتاد لیکن چون امیر الامراء و الفقار خان را منظر  
 بود کہ منبر الدین جهاندار شاہ را بر تخت نشاند چنانچہ بعد از سہ روز باز نشست  
 قتال و جدال نمودند و در سہ روز رفیع الشان و جهان شاہ معہ پسرش فرزند  
 اخرا کشتہ شدند و منبر الدین جهاندار شاہ بی مزاحمت عیری در آخر ماہ صف  
 سنہ ہزار و یکصد و بہشت و چہار ہجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد  
 چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آوردہ بصلاح ذوالفقار خان  
 بکشت اہل و فاشتر تاریخ جلوس او از تاریخ ہجری دوم ماہ محرم سنہ مذکور کہ در  
 اوقات بہادر شاہ مبت نموشته اند

## بیت کہ

نزد سکہ در ملک چون مہر و ماہ شہنشاہ غار نمی جهاندار شاہ

عظیم الشان کہ از زمان عالمگیر بادشاہ بصوبہ داری ملک بنگالہ سر بلندی داشت  
 در سکتہ در شہر بیٹہ برای نظم و نسق آن دیار اسقامت کردیدہ ان شہر را عظیم  
 آباد موسوم ساختہ بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاہ شنید پسر خود محمد فرخ  
 سیر را بہ نہایت حوصلہ گذاشتہ پیش پدرا ندہ بود و در جنگ محمد اعظم شاہ حاضر  
 بود و در محار بہ چہاند اپر شاہ کشتہ شد چون فریب نہ ماہ برین بکشت خبر رسید  
 فرخ سیر این عظیم الشان اند طرف بنگالہ برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان  
 محمد کریم کوشش نمود و حاص و عام کردید چہاند اپر شاہ پسر بزرگ خود محمد ابراہیم  
 را بان شہری عظیم سمٹ او فرستاد فرخ سیر کہ سید حسین علی خان صوبہ دار  
 ملک جہار و برادر او سید عبداللہ خان صوبہ دار الہ آباد را کہ سادات  
 مارہہ بودند در بصد منت و سماجت ہمراہ خود گرفتہ با فرخ عظیم تا بہ کہوہ کہ خوا  
 کردہ غرنی از ملکہ الہ آباد مسیحہ بود کہ تلاقی فریقین دست و او جنگی عظیم نمود

اندر الدین سارخ است و بہم سوال شد مذکور ہر یک ماہ طرف اگر ہر ساعت  
 و مروج سیر ہمارا حد و در سوئی اگر ہر روز کرد و در حوالہ در احکام رسید ما چہا دار  
 ساہ مار میارہ و دست داد و آخر چہا دار شاہ سیر بتاریخ بہت ہم دی القعدہ  
 شد مذکور از میدان مورکہ کہ چہ و در سن و در وقت خود تر اسیدہ طرف  
 اما و سالہا حوالہ فتح نصیب مریج سیر کرد و در سارخ ہر دہم ماہ مذکور در اگر اما  
 بر حکمت سلطنت خلوس ہمد و در حدی طرف شاہ چہاں اما د کوچ کرد و چون  
 در حد اما د کہ نگذردہ اردہ بی فاصلہ دار و رسید لو اس اصف الدولہ بھی اسال  
 راستہ سر سن امیر الامرا د و القہار حال نصیب ملک کہ بعد ہر یک سن  
 آمدہ و در طلب داشت اگر چہ و و القہار حال بھی امیر کہ شش مریج سیر  
 بود لیکن بد رس اورا بھی کردہ و دلا سا دادہ موقع عقد تعمیر و امید سیر  
 ہر اہر خود شش مریج سیر اور و مریج سیر اسد حال را رحمت فرمود و در  
 حال را ہر اہر شاہ را بہ قتل رسانید و بعد از ان سہ ماہی ایسا را از  
 حد اساحتہ رسد سال ہبادہ و ما حد ایساں را رس در یابی است  
 بیل یک ایصوب رد مری العوب او بختہ ما سال و شوک نام لدی شہر  
 کوچ کرد و چون مدہلی رسید بر حکمت شست و این ساکی سر و جمع است و سوم  
 ماہ و سی الحہ شد مذکور و مریج آمدہ چون ہمدین سال کہ سہ ہزار و یک  
 و بہت چہاں بود ہباد رساہ و ہم چہاں رساہ ہر دو وقت کردہ و دینا چہ  
 را تم الحروف این تاریخ بتعمید یافتہ

تاریخ

سک سال دین دار فانی رجب

ہباد رسہ و ہم چہاں رساہ

ہباد رسہ و ہم چہاں رساہ

سد ملک دور کردہ و سن

نمی اگر عدد حرف میم کہ سد ملک است از ماہ تاریخ دور کردہ و شد و تاریخ  
 را ہر ہر سلطنت چہاں رساہ از روز وفات مدرس تا روز ہر یک ہر  
 اگر اما و دہ ماہ ہمد و در عمر سن تا در سہ ہاد و دینا چہ و د سال  
 ماہ دیگر در لغت او بعد وفات خلدار امکاہ قرار ماہ مقررہ او در مدہلی

روضہ خواجه قطب الدین بختیار

امير الامراء والفقار خان

ابن نواب اصف الدوله اسد خان بهادر مست تارنج ولادت اوست بهادر  
اسد و محمود اختاب به جرن تبارنج بست و سيوم ماه ذی الحجه سنه هزار و  
و یکصد و شصت و چهار به جری بنکام محمد مزاح سیر همراه جهاندار است و بقتل رسید  
به رنس در غم فرزندان و در عمر نود ساله و یکصد و سی و پنج تارنج در شهادت  
او گفتند

۳۲ الف شام غریبان باد و چشم خون فشان گفت ابراهیم اسمعیل را قریبان نمود  
اصل نام اسدخان ابراهیم سرزاد ابرود اسم و ذوالفقار خاں محمد اسمعیل خاں خرم  
نارنج مستفاد میگردد و اسدخان چهار در در سینه کبوتر و در یکصد و بیست و نه تیر  
در عمر نوزده و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر بیست و هفت بادشاهان را دیده

عزیز الہی و سچے مخلص ہمسایا

[illegible]



لکراچی سوسمی رنگین و رین حوی منظم آورده و داد ستودری داده خصوص در  
 راسمای پرومائی ہند و در حسن و لطف بارسی آورده و بلی تصنع سحر جلال  
 بکار برده این چند بیت از ان مقام است

### ابیات

سارک	جو سید دل نماید حسن آہنگ	جو در از چہرہ ہر پارہ سادہ نگ
لا خوا	در ان سبیل کجا بر کوشش میرد	نوامی کالہ نہ راہ ہوشن میرد
	اگر شہا پور با حسن و چٹاک اند	بلی این نغمہ از حسرت ہلاک اند
	سسی ہر تو از سان و ترمزد	کہ از بر لطف بہار عیش سدرزد
	ست گفتنای دل در دست تارک	کہ ان را نغمہ کل و بس کار است
گو مری	نوامی نغمہ کرم نہ ہری بود	بنظم گو ہر ہنگو جبرے بود
	ست گفتن این سہ میزدان	کہ کردی سہینہ مارا حسن کھوار
	اگر چہ ہرہہ دارد خوش نوک	ہدانی حال او زمین سوسرہ
	سل این نغمہ را و الفس نیزد	رد صد چوب لاد لددینے زد
اہیا	رہس ہر خوش شود رین شہار	ندارد از الہ یارای رفتار
	نوا کو بد نام سحری ام	فی تقدیم جو بہت من حسری ام
	نوامی نغمہ برد از نغمہ پاک	بناسد و زنگار جہد و شرک
رو کہ	چنان در نغمہ باشد و بدیدیک	کز افشون زخم دیو کیریک
۶	لب ہر سار ای معنی ادا کرد	کہ جشن شاہ کام ماروا کرد
	مانف ہند کرد را داده باریک	نواد ساز از صہب ہراریک
بکوس	جان از نغمہ دل بر معی زد	کہ بی اجمال کوشش نہ زد
ریک	کسی کو زین زخم فوب جان	ز شادی یک یثاہ مطربان کرد
کایہ	باستیغانہ لذت نرا نہ	لڑا کافی بہت این جشن شہانہ
	چہاں سند زندہ زانک تیرہ	کزد بر حالت مزہجہ جان و تیرہ
	چو منقار از می زین جشن ترکہ	رہ احسن کردا بر نغمہ سدر کرد
	اگر دہلی نماید محمد سنا ید	نوامی زین بہ اگرہ کے سیر اید

۱۰

نود و کلش کمر بر لب سید و حارگی نام در آن است  
 حواسی امام و تر تعویض مار سار و کیس کمر دال مبله دیار مجبول معنی است  
 مشکو نام ملکی است که حوا بر راند و دست دهد الی لفتحق سید که شدن بیت  
 اناد که رکاعده و حامه دهد و بعد از و حاصل اند اک مالده عیب یک تعویض پانار پی  
 اسباب حار شتره و بیل و لغاره که الی الفتح مرغ حار می هر صد حار می مرغ لوتج  
 مست اما مقصود مماله مسب یعنی ساد می نوعی عام سید که حار می هم ار پی  
 اس حس مسافر تر کرده در نو اسبی در آمد حار کس نام شخصی که نو ای حار کس نام  
 مسوب سب نام است کتده پیل ارسوت و اسماء پر دهای فارسی دارد  
 مقام دست و چار سعد و سن اواره و سبی لحس مار به سربیاں کرده نو بی  
 که فی ملاحظه معنی اسبی معانی اسات تمام سب حدیب ر سمل شهنشاه  
 آورده میسد

دلت کر مقام عیس سید است	ر مار سار راه راحت بید است
کمر بر رده ار عشرت فرایه	حوسوق مرغ و لیر مایه
نابین لبت چو راد اسناد	مار حکا که اردوی لغاسد
معنی عمده حول ماده الی کج	بحام ماده کل اصعبان دیک
بهار عمده حول در و لدی سید	لی از فیض نو اسد و سبی سید
رمطرب هر نو او تر بین سب	معنی کج ماد آور و این سب

در ماده آور و اسامی لغات هدی و فارسی ملکیت معهود در خانه دای  
 سال میباید و مبصر باید

اگر ال اس و کر اس آل داند	سظم من رمعی در ساند
عکر حول دانه با قدرت سظم	که نام سرده با در سرده کفم
که تا هر ساسمی کز مار ساسی	سوسیقی ندارد اسامی
بکر و کر حس صنعت اکاه	رحس نظم کیر و خط و لخواه
مغل مار اک هدی اسناست	سچر قیر سس هدی را اسامی
درس در پاسامی مار میبد	ملاس سب و مای مار میبد

و سیرا حس البجا و تخلص کہ بہ تلوید نامہ منج سیرا مامور بود و معاہدہ خان خطاب اتر  
تقدیر و تاریخ سال از دواج مبارک گفتہ بتی ازان نوشتنہ سند  
تاریخ

۱۱۵۲

ز باغ مہاراجہ جسوت سنگہ بشکومی دولت در آمد کیلے  
ماہوار بعد چند سال در میان بادشاہ و قطب الملک سید عبداللہ خان عورت  
و سراج بہم رسید چنانچہ قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علی خان  
را کہ در دادگس بود قطب داشت چون او در شاہجہان آباد رسید ہر دو برادران  
تبارچ بہت و ہشتم ماہ ربیع الاول سنہ یکہزار و یکصد و سی دیک ہجری مطابق  
تاریخ ہشتم شوری سال یکہزار و ہفتصد و نوزدہ عیسوی کہ ہمدان ہوز وقت  
صبح گذشت واقع شدہ بود و بلا رمت بادشاہ و در محلقہ رفتند و بہت خود نوز  
رہم معتزل ذکر ان خود جابجا نشاندند و بعد از دہ روز بتاریخ ہشتم ماہ ربیع الاول  
سال مذکور ہر دو برادران سر ہم حضور اور حرم بادشاہ کہ در انجا فرج سیر  
از بیم البتان بنہمان شدہ بود و فرستادہ بفضیحت ثنائیہ و ن کشید و بر تر یو لیم  
قلعہ بردہ حبشمن از نور باصرہ معدوم الفروع ساحتہ محبوب سنو و در تاریخ  
سن شاہزادہ ربیع الثانی ولد شاہ عالم بہادر شاہ را بجای ارنش اندیدند  
مردنہ تبدیل ایں تاریخ در محل محمد فرج سیر شہنشاہ آوردہ

تاریخ

۱۱۳۱

دیدمی کہ جبہ بادشاہ گرامی کردند  
تاریخ جو از خود و ہشتم فرمود  
و مسید عطمت اللہ بلکہ ایچہ پیچہ تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین نوشت  
منوہ

تاریخ

بادشاہ مقیم انجہ شناید کردند  
نقراطہ خرد و نسخہ تاریخ نوشت  
و صرح سیر و ماہ بعد از معز و بی خود بتاریخ دوازدهم ماہ جمادی الثانی

سال مذکور حسب امانی مطب الملک در مدال نسل رسید لاس اورد و مقصود  
بهاول ماد ساه دهن کرد و اس دو تاج در خلوس و غریب صرح سیر ایدم  
لجروب سبت خجیه

سال حلو سیر <sup>۱۱۵</sup> غزلت <sup>۱۱۵</sup> صرح <sup>۱۱۵</sup> غزلت  
بکمارست و شمس دو کربار نورد  
رحس سوال کردم او گفت با کمال  
در نام او مد کن و تاج او مد

عقید کسی عزل بنوش مکو <sup>۱۱۵</sup> صیارست <sup>۱۱۵</sup> ار اسم <sup>۱۱۵</sup> صرح <sup>۱۱۵</sup> سیر  
دع بری دیگر در غریب باخته <sup>۱۱۵</sup> فاعتر و ایا او لوالا سار بهو حون <sup>۱۱۵</sup> صرح <sup>۱۱۵</sup> سیر ایدم  
سلطت جهاد ار شاه را اندر اهل سده خلوس حردموده بود حاکم ارمای  
دعات پیداد ساه تار و عزل او مهت سال دو دماه و هفتده یوم میشود و در  
دور فتح باطن بر جهاد ار ساه حرف شش سال چهار ماه و یک و در  
مدت عمر سی و سه سال لقب او بعد دعات معلوم میب اما بعضی کار او را  
شاه سمید نوشته اند

### مسی قطب الاقطاب

اس منجد مفصل در گاه حراخه مطب الدین حکیار کاکی سب و سه در و دارد  
در و اول را که عام سبت حواصه موصوف بحین حیات خود تفسیر ساه و در و دوم  
تفسیر کرده اسلام ساه سبت و در و سیم را صرح سیر و شاه در و سه  
که هر ارد یکصد و سی و هجری تفسیر نموده و این تاریخ بر و کده

### تاریخ

مورد لطف و عنایات سه والا حساب <sup>۱۱۳</sup> حرد و صرح <sup>۱۱۳</sup> سیر <sup>۱۱۳</sup> منسی <sup>۱۱۳</sup> ملک <sup>۱۱۳</sup> رقاب  
ساحت اردوی اراد و در و سیم <sup>۱۱۳</sup> مسجدی <sup>۱۱۳</sup> ربنا ساد <sup>۱۱۳</sup> سجده <sup>۱۱۳</sup> کاکی <sup>۱۱۳</sup> سید  
ماسد و سن عیث مانف گفت در کون <sup>۱۱۳</sup> سال <sup>۱۱۳</sup> تاریخ <sup>۱۱۳</sup> سالی <sup>۱۱۳</sup> سبت <sup>۱۱۳</sup> دلی <sup>۱۱۳</sup> سحا  
شمس الدین محمد ابو برکات <sup>۱۱۳</sup> رفیع <sup>۱۱۳</sup> الدجرات <sup>۱۱۳</sup> ولد <sup>۱۱۳</sup> رفیع <sup>۱۱۳</sup> الشان  
ابن شاه عالم جهاد شاه غازی



چون قطب الملک سید عبد الله خان منخ سید را کجول ساخته مقید نمود  
سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع النان ولد بهادر شاه را تاج  
نخس بیج الثانی سال یک هزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعہ سلیم کده کرد  
محبوس بود برآورده برای نام در دہلی بر تخت شاهی تانید لیکن چون کاروان  
روائی بدست سادات بارہہ بود دست سکر او این است

### بیت

ز دسکہ بہند باہزاران برکات شائشہ بحر و بر رفیع الدرجات

### تاریخ جلوس

ہفت ہفت چون رفیع الدرجات کوئی کمر بر عرش سر کشید از عرفات

پیر خدش چو دید با مزد شکوہ تاریخ آمد لقب رفیع الدرجات

ایضاً

۱۱۳۱ گزنا گاہ واضح رقم کرد و گفت مبارک جلوس شہنشاہ حق  
چون رفیع الدرجات سر یمن و خیف المحبت و معباد کوکناری بود چنانچہ کہ  
سہ ماہ دیار زوہ روز تبارخ نوزدہم ماہ رجب سال مذکور در بعالم آخرت آورد  
بود و روضہ خواجہ قطب الدین مدظل کشت نام مادرش کوکنار بود  
تاریخ و فائش انست

### تاریخ

چون خان شہنشاہ رفیع الدرجات رہت بسایہ نہال طوبی

رضوان بدر بہشت اقدام کنان گفتا خلد برین مقام و ماوا

شمس الدین رفیع الدولہ محمد شاہ چچمان

ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارہہ یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان  
و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر انیکہ تنہیت امور سلطنت  
در ترق و فتن مملکت غیر از نام کلی از شاہزادگان تیموریہ صورت نمی پذیرفت  
عاقبت خود مادران دیدہ برادر کلانش یعنی شاہ رفیع الدولہ را موافق نسبت

فرار و شش از خمس بر آورده و تاریخ ستم ماه رح سال حبه از دیکصد و سی و یک  
 نفری تلخ ساسی بر سرشش گداشته و موسوم مساجیان مانی نموده و کشتاید  
 و بعد جیدی امیر الامر اسید حسین غلیجیان باو شاه را همراه گرفت و بر سر ایشان  
 یکم سیر این شاه را و محمد اکبر پسر خود را و عالم گیر را و ساوگر دراکر را و سرار  
 منرسین و صلی حال قلع و دار اورا و تخت ساسی را ساید و نود و ده دست و مود  
 و قلع و رالعد محاصره چند روز در راه رمضان سال مذکور مفتوح ساخت و سلطان  
 نیکو سیر را بدست آورده و در محس بر ستاد میر عبد الحلیل ملکر امی نقده و غرا  
 در تهیت مخ قلع و اناکر ده جدیدیت اراان نقده و مود تاریخ نوسده می شود

### تاریخ

فرزده ای دوستان که در عالم	نقد سده چهار ارم
له بهال طرب بهارا آمد	کلهال گشت خاطر حورم
که امیر سدا به ارا	کردت خیر قلع اعظم
این طهارت مواهب عظمی است	سر زبان و احب به کرم
پسر اکبر آنکه در اعدا	ناب نیکو سیر تلکس علم
نود و ده حص اگره محوس	سجده عجم متع نعم
وامست غمتی و کج غایتی	ناظر آسوده و رسید حرم
ار پدر و امست ارث نبی شد	نقد ایکه و در کمال عظم
خرد و دین بهاه شاه جهان	آب و رنگ بهار وصل یکوم
کشتی الک را احارت داد	تا کشد شکر طهر برستم
آن امیر جماعت اسدا	حول مین علی ابر برسیم
کرده هست مدول اثر و بیل	وصل حق سمعان طهر بدم
آمد و قلع را محاصره کرد	سجده اکست و طلع صا تم
فتح قلع و روز تیغ مود	این حصن بیکشد اهل کرم
کرد و عهد الحلیل در تاریخ	قلعه اگره گرفت و قسم

عمران شاه جهان مانی میرد دستور بر آورده و در حص و ضعف نود و ده دست

ماه و چند روز بمعرض اسمعالم تباریخ هجتم ماه ذی القعدة سال مذکور در کابل  
از تخت شاهی تخته نوبت نزول فرموده سربیا لین عزاب عدم نهادن لاش اول  
نیز در مری برده در روضه قط الدین قریب ترست برادر او دفن کردند از اینجا  
که منقح سیر در رفیع الدرجات در ربیع الاول در عرصه هجتم ماه در همین سال که  
یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابر آن را قلم المحررف تباریخ  
ایشان را باین عنوان رقم نمود

تاریخ

کردند سه بادسته بیک سالی دفات  
بعد سن چرت در جهان رفیع الدوله  
ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باو شاه غازی دله  
چهار شاه ابن شاه عالم چهار شاه

۱۱۳۵

تب جمعه بت و سبوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهار برده هجری  
در نواحی دار السلطنة غزنی از بطن ملو اب قد سید بیک ولادت یافتند و بلطغان  
در سن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبدالکریم  
وزیر اعظم او را از شاه جهان آباد که در اینجا مسعودش از هنگام وفات پدر خود  
جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محمود سید و طلبید اشنة تباریخ یا تروم  
ذی قعدة سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفتده سالگی در کابل  
بر تخت شاهی نشاند و به محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او است

تاریخ

شاه کنورستانی روشن افکر عالم  
درین بدوم که گویم نظم تاریخش که از  
سیر آرائی جاده دولت آمد سال ناخوش

۱۱۳۶

ریضاً

پیر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال  
و منس جلوس که تاریخ یکشنبه نیم سوال  
شدن سید حسین علیخان و فید شدن برادرش نواب عبداللہ خان سرانجام

۱۱۳۷

بازہ و صرف برای ساعت یک بود و سستی بد صفت محمد ساه که ہم اران مارچ  
اس خلوس بر می آید کلمه

مارچ

۱۱۳۲ در شمع افرود اکون ماه شد یوسف اردلان را آید ساه شد  
اگر چه درس رماں اشتر مہامی محمد ساهی بسیار بافته بسود و در هیچ کے مت سک  
مردم مت نامکو مید کہ این بت سک او بود

پیت سک

در فصل حق سہبتا و محمد شاہ دہن بود در بین عالم نہ و سک رہر پڑہ و کس تو  
چون از عہد مرچ سیر جملہ کار و بار دای با اعتبار سادات مار بہ بود و عزل و نصب  
سر بہ ست انان صانع عالم ہم بد سوز سائق حملہ بہات سلطنت و صط و سق  
ملک و مال با اعتبار خند و دانستند اما محمد شاہ کہ ما و ساهی غافل و دانا بود این  
ہمہ نیلے باکی انان را و دہہ طہیر رختن خاطر داشت تا آنکہ بعد از میدی فالو افست  
ہر دور از بسہر عدم جو انا سید چاہک بعد ازین مہموم مراد کردید

قطب الملک سید عبد اللہ خان وزیر اعظم و  
ہر دورش امیر الامرا سید حسین علی خان

اس ہر دور از ان سادات مار بہ بود و سید عبد اللہ خان اتہ عہد ہر دور  
ساہ لہو ہر دوری اللہ انا و حسن بیٹے حال تصدیق اری بہار سہر و از  
داسند محمد مرچ سیر ہر دور از سمرات خند و آورده بود و از سعی السان رجہان  
شاہ غالب آندہ و سید عبد اللہ خان خلعت عدا رت و خطاب قطب الملک  
ہر دور از طرف حک و سید حسن بیٹے حال خلعت امرا الامرا ہی ہما  
کردہ و عہد محمد شاہ حسین بیٹے حال کہ برادر خود و دوسرے استارہ محمد  
در انسانی راہ و کس از دست میر حیدر خان کا سہری کہ کی اور رعایا لو اس  
محمد انہن خان بود و مارچ رت و ہفتہ ماہ دی القندہ سہ گہرار و یکہ و بیسے  
و دو چہری کشد سہ و قطب الملک مارچ ہما و ہم محرم سہ گہرار و یکہ و بیسے  
و سہ اسیر کہ چہ سال و یمن خود و اسیر سدن قطب الملک بیک

مخط است که او بدست هداوت حسین علی خان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علی  
که بکرست دینی قیام داشت نوشت که یکی از شاهزاده‌ها از آن مجلس برآورده بر  
سخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و سی و دو سلطان  
رمضانیان را بر عت دینی اجلاس دادند و بغایت در ذلالت و کسیرت با همگان آباد  
رسید و چهاردهم محرم مغانه با محمد شاه کاشان را دفع سند بعد یورش افواج محمد  
شاهی در قلع جنگ صعب قطب الملک بمقابل محمد شاه خود را از مثل انداخت  
و دهم سنه شیر برداشت و رسید حیدرقلی خان بر سر اور فتنه و راه برینیل خود  
گرفت و مثل بادشاه آورد و بادشاه چنانچه منوچه بزدان فرستاد و در اینجا  
ماند تا آنکه اور استارچ سلجوقی الحجه سنه یک هزار یکصد و سی و پنج هجری زهره دادند  
بالجمله بعدست هداوت حسین علی خان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاسل اورا  
در اجیر فرستاد و در اینجا مدتی است و غیر قطب الملک در سنا همچنان آباد زیارت  
گاه خلایق است آثار اوست نهر پیش کج واقع است همچنان آباد که از بی آبی حکم  
که بلا اوست و قطب الملک در زمان فرسخ سیر در سنه هزار و یکصد و سی و شش  
هجری زمین هر را از اصل نهر سنا چنانچه بریده آورده و آن خط را از فر آب احیا  
نمود میر عبد الجلیل بلکرامی تاریخ آن گشته

تاریخ نهر پیش کج

بکرست دینی قطب الملک عبداله خان نهر چتری که در جاری آن در نهرینم  
بهر آن عبد الجلیل و اسیت تاریخ گفت نهر قطب الملک بد بکر احسان و کرم  
بالجمله بعد برهم جزون دولت سادات فردم و فرقه شدند جمعی ایشان را  
به یکی یاد میکردند و دیگری به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل  
هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسین پیک بزرگوار و دیگر بیک بختی شهادت  
شدند اما پسین فرقی شدند که برادر خود اول و بعد از او برادر برادرک بشهادت  
رسیدند و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علی خان صایک بجواب دید که بشهادت  
امام حسین با حسین علی خان خطاب میکنند و میگویند یا بلطغ و عذک و یا غلب عذک  
یعنی رسیده و عده نوزاد است و در ششمین نوزاد بدست هداوت حسین علی خان

حساب کرد و هر یک فقره تاریخ بود و باصحت لعلی بلع و عدک را اگر طلب کنند عدک  
کرد پس در بلع و عدک یک تاریخ است و در طلب عدک تاریخ دیگر و چون که یکماه چید  
رود در عدک و در آنکه سال دیگر شروع کرد و در ماهی عربی دیگر تاریخ شهادت او  
در عمارت محرم حسین نازدهم باشد و در عبد العلیل مکر امی را وسطی خلاص شد و در  
حسن علی مال ابن قصیده است و پنج است که هم مرشد و هم تاریخ است گفت

تاریخ

انار که بلاست عسل از حسن است	بند و حسن چون اکل می آید
سد نام حسین علی تاره در جهان	سادات گشته اند مصیبت لعلی است
علی است برین معطر سراسر	در حوض که به صبح شد است
کمی چرا سیاه کرد و در دهم	عاموس سده صراع ساطع است
بد ایمن مصیبت عظمی بدیده است	و در بیم و استخوان شهید و سبیل است
از دایع دل رود چرا عسل است	و به است او بهار گل السین است
بابی در آب می تند و مرغ در هوا	اند شعیب عظیم امیر جمعی است
فرید مصطفی حلف الصدق در لعلی	کز روی محراب و مذاشش می است
رسم سال حسین علی است	از صحرای که لود بهار در کین است
نعلش برود معده که در خضم تیره است	حوی برق بدست صفت است
در یادلی که لود از عمارت است	مشا ابا بیار بهست رس است
از بهر بر ملک روه علی صاحب است	و در ترک نار حاد نه تن حسین است
مستفاد است از ان سرکشان	کرواح صراط کرد سال بر سر است
به از سبها و شش تن به روح گشته است	بسی که لود و لعلی حسین است
عالم حفر در لعلی خلق سده است	استاد مار قاصم و بر آن گلین است
کردون را حذر ان به شمع رنگ گشته است	در اعداء نام حکم و کین است
علی جاک جاک گشت و در دایع است	اس غم که گشت بهر او اکلین است
آن صعدری که در فلم بیع مار نا	تخریر کرد و لعلی بیخ سس است
از دعت اس غم نامی سبید است	کوئی که کوفه است گل با عین است

تا که ملار با نجف و ما به بند رفت  
اسی و دوستان آل مجبان امیت  
تا حق ایل بیت رسالت ادا شود  
از کنگک من مرفیه سهد شهید  
رضوان حق چه سینه قرین جریح او  
سال نهاد نشو فم واسطه دست

۱۱۳۲

سبحان جود ویت واه این به  
عکسین بنوید بهر حسین حریج به  
ر رعیم این حماعه منصوبه بهین به  
ایں چند بیت ریخت چه در کین به  
تا هست حسن سبز کین قزین به  
قتل حسین کرد وینید لعین به

۱۱۳۳

و محمد امین خان که بهر شهادت حسین غیله خان را سپهر شدن قطب الملک  
بعده دزارب و خطاب اعطاء الدوله ممتاز کردیده بود پس از دو ماه و چند روز  
در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری دفات منوره و محمد امین خان هم  
تاریخ او بافته اند گویند که میر حیدر خان کا شغری نزد کور رسید بنزد سرکان و غلاب  
سپهبد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابرشاه و در  
یادش بود و چندی بهر مانده ای کشمیه هم رسیده و از جهت میر کشمیه  
اینهار را میر میگفتند

۱۱۳۴

### مولوی شیخ محمد

در سنه یک هزار و یکصد و سی و دوم هجری قمری کرده و مولوی عبدالباسط استواری کرده  
تاریخ کوئی اند اقتران روزگار کوئی سقبت می برد بی در تاریخ دفات او گفته که  
بشت نوع تاریخ از ان برمی آید یعنی سوای و تاریخ صوری و معنوی در هر مصرع  
عجله و عجله تاریخ مهت و اگر حروف منقوط هر دو مصرع و یا حروف غیر منقوط  
بگردند جدا جدا تاریخ استخراج باید و اگر حروف منقوط مصرع اول و حروف غیر منقوط  
مصرع ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوط مصرع اول و حروف منقوط مصرع ثانی  
بگردند بین همان تاریخ برابر با وجود این قدر احتیاج صلاح و در دایره حساب نی کس و اف  
میشود پس در حاتم نامی دایره کلمات شعر سلم لوسنه بشنو اصلا کسر می امتد بیت  
سورخه امین

تاریخ

رحلت اوج خان کرده و والدین سال سی باه و بالف و صد از هجری است

## میر عبد الواحد صاحب لوح احد بلکمر ایسی

دونی سر کھنکھ دانت شمع بر مان چندی دیا رسی سکھت دھوا ہر دہا میری  
شعب اند لہ می سخت سو رسی سکر سماں حال سطر نظم و سرور و غلب  
خلو باب بدستور و توان مرید دارد و درایا میکدر شش سید محمد اسد و حکمر  
موضع را بدل از اعمال دار السلطنت لاہوری پرداخت ادما مان میدار ان آل  
ملک و نمند و میر عبد الواحد در مکر کہ حرعہ شہادت حشید این دلقہ دوم محرم  
روز جمعہ سہ ایلع و الثانیس دایرہ الف و الفیچ مشدہ و میر علام علی آزاد در مارچ  
از قطعہ نظم کردہ دیک عدد در یادہ را بحسن تعبیر آلودہ

مارچ

میر عبد الواحد شیریں سخن	ار در مالش آب حیواں بھکید
سید والا کھر صاحب ہر	ماثر یا لطم و سر اور سید
والد او حاکم را ہون شد	در رکالیں رحب انجاں کسد
حظ پنجاب را از مقدس	آردی مارہ آمد یہ
بار میدار ان گاہ در دم کرد	از شہادت حرعہ صافی حید
در سخن واحد کھنکھ می نمند	لوط دوتی اسم کھنکھ بر کرد
جو کہ از حد رفت سال جلس	کلک حوبیں در دم دوتی سید

## مسجد شہری

اس مسجد جنتی بہت از الدار و روشن الدولہ محمد سابی در سہ یکہم اردو  
دسی دھماہ ہجری در ساہجھاں انا و تعمیر ساحہ روح این عمارت طلای بہت  
از ان سب شہری مسجد مشہور کردہ دہہ دور حواں کولہ الی حوسرہ واقع است  
در مسانی ان مسجد این مارچ مرحوم بہت

مارچ

نہد ماوسا بہت کسور	سلیاں مر محمد ساہ دادور
در ساہ ہیکہ ان طلب افان	سہ این مسجد ربیت دھجھاں
عدا نیست ملک اردوی احساں	سام روشن الدولہ طغرماں



سار بخش نه چهرت نامشمار است هزار در یکصد و سی و چهار است

مسجد شریف الدوله

این مسجد خلقی است اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت در است و این مدرسه و مسجد را نواب مشرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یک هزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود و در بازار و در پیشش ایچمان آباد واقع است بر مبنای این مسجد این اشعار تاریخ مستوفی است

تاریخ

در زمان سید خورشید سیر	خلی حق ماه زین شاه زمان
ناصر الدین که محمد شاه است	خیج او گفت شکم و در دوران
مشرف الدوله بنامش موده	مسجد و مدرسه عالیستان
این دو بیت الشرف و علم و عمل	بهر مسجد بین فلک کرده متوالیه
سال تاریخ بنا گفت حزد	تقدیم حج ارادت کبستان

۱۳۵

ستاره دوم و دوم

در سیر المتأخرین مرقوم است که در وقت آخر محمد الحرام سنه یک هزار و یکصد و سی و شش هجری در زمان محمد شاه بادشاه و علی مستاره و دو دست در کوکب پنج و دو منوار طده تزیین و در ده روز ظاهر ماند و بعد از آن محلی گشت و در بین ماه سپهر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و دو کتب اهل فن تک نیز مرقوم است که این ستاره دوم و در ماه اکتبر بر سنه یک هزار و هفتصد و بیست و سه هجری بود

اعظم الدین خان

خلیفه نواب جان نثار خان از عاقلان و سرفرازان و بیچاره و جوان در سنه یکصد و سی و هفت هجری از آن عارفه شفا یافت منشی ریچو و دو اسس مضف و تا بن الان و تحت الصبیان که در سدر کار او ملازم بود و این قطعه در تاریخ شفا بر ستم تمییه گفته که زانید و مورد انعام و اکرام گردید



تاریخ

بر زمین که نشان کعبه بای تو بود سالها سجده حاجب نظران خواهد بود  
 عتله هجری دورین مکان در همراه بنا به حج بسن مسلمانان برای زیارت میرود  
 و از دماغی کثیر از مرقد و زن میشود و این عادت احوال بچند دارد و بر دروازه  
 شمالی آن که در سینه بکند از یکصد و شصت و دو تغییر یافته این تاریخ  
 سر فرم است: «قال محمد حبت الله انما دینه العلم و علی بابها السلام» در عهد سارک احمد  
 شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد و نواب قدسیه حضرت صاحب زمانه  
 با اهتمام نواب بهادر جوادید حال صاحب بر برای خاک را لطیف علی جان  
 تعمیر یافت و مجلس خانه مسجد و عرض و یک سال مرتب شده فقط

میر عبد الجلیل الحسنی الی واسطی ملک راجی

تختگاه دارد واسطی است در سینه هزار و یکصد و یازده و پنجاه و نه ساله معاش از بزرگوار  
 به کس شناخت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا نمود و دو بند جنه  
 خدمت بخشیدگی در قبال کرامت شاه دوله رحمت ساخت در تاریخ  
 این خدمت انشا کرد

تاریخ

مراد از حجاب خلافت عطا شد در دی کرم خدمتی عیش افزا  
 خرد گفت تاریخ نقویین خدمت و قلیح نگاری کرامت زیبا

و میر غلام علی آزاد میشود که در سینه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیدگی  
 و قلیح نگاری و خدمت تاریخ نویسی سر کار بهر کار و غیره باد فناست بخند و تاملت و در  
 خدمت را بد بابت و امانت پر داخت نا انکه در عهد فرخ سیر بادشاه از  
 شیر کبکهای مهربان در بر گشته چندی از احوال بهر کار و نیز ای ثبات بقدر ذال  
 خدمت و از ابر بارید و کلام و زبان انامی را شنید و درین ساخت را بایستی  
 کرده در خدمت و قلیح معروض بارگاه خلافت و امانت

فصل

فرج سیر آن شهنشاه بایرکات چرخ از ادب او شده شیرین عسل

در رسیدن من عند عرش پادشاه ما بدستهای دره قند و سات  
 سرچشمه سمرقند می که در آن زمان رانی و قاتی مهمات سلطنت بود و سحر و جادو  
 و زود قیام لی آید که حکم به محض کسب حل و خلاص واقع نموده در اوایل سده هزار  
 و یکصد و شصت و شش تخری و در آمد و دل صاحب حواله از سده شانزدهم  
 اماند آمد حدی در بار امیر الامرا سید حسین علیخان اند و در وقت مبکر در وریه  
 در مجلس جواب در کرامتی مذکور بدان آمد راعی را خوانده تمام بود و در اعراس  
 کرد و جواب راعی را اسد کرده سر او را در حد و خطب الملک نمود و گفت که این مقدمه  
 قابل عرصه معنی است او در بار رفته و در راعی بکثرت ظل سخانی داد و مادرش  
 سار سپید کرده اعراس و تخمین نمود و در جواب عرصه کرد که ماعت تغییر فایلی بهین  
 راعی است مادر ساه بهی که ده و مودند که مادر سستور بخداست مطابق بحال  
 و مودیم و شمع محمد رضا بخشی و قایم نگار سر که مذکور که مردی بر درک بود و مع  
 موردان و امانت بر درین باب و در بیت گفته در مورد قایم درج کرده بود

فصل دوم

تورج سیرا و ساد جهان بهار است کینتی حوایع حصال  
 بخش بهایون جلو کسین ملک سار سکر کردار آسمان  
 در هنگام سیر موصوف منور و بلند در ست به جهان امان متوقف بود در راه  
 امیر الامرا، کور و در ماه ذی القعدة سده هزار و یکصد و شصت و شش  
 متولد شده بود و در پنج و شصت و شش و هجری و هجری گفته از نظر جواب  
 گذر اینند

در عریضه

تال امیر الامرا احمدی مذوم الولد المستیر  
 اسحق فی دنگ عند الخلیل امته الله تهر بکبیر

در فارسی

کلی شکست نگار حادان حسین ربان شد بدوام بقا و او حاسن  
 مرسته این گفته جو کفتم این تاریخ هزار سال سود عمر اس کل این

شتر جنم سببت کہوں بیش حس مہب خیر بخیر ملک جگ سدایہ سبتر کل دیوبند  
در مایع دلاوت سبتر قفار محمدی بسر سید محمد روشن کہ در سنہ ہزار و یکصد  
و بت و شمس وقوع آمدہ گفتہ

تا بیج

سوی پناہی بچہ رومشن  
پہر سی داد سعادہ مہینہ ۱۱۲۹

سال ناریج جو ہستم روز  
گفت اردو چشم بد روز شمس باد

و ولادت میر عبد الحلیل سیر دهم شوال سنه هزار و هشتاد و یک دست داد و  
و انتقال او شب سبده است و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و یک  
و هجرت هجری در شام چهل اباد واقع سنه هشتاد و یک اوجبت الوصیت در بلگرام  
نقل کرده در قدم و الدیر بن کوارشن سید احمد و حسن ساعته میر غلام سیله  
و دایا کریمه الدین احمد الحنفی و زیاده و نایب یار و در تقسیم میرزا دی کوچه  
به الحنفی الحنفی و زیاده و نایب یار و دایره نایب میرزا و فکر کشید و نایب  
لافت و الحنفی میرزا شانه دایره امنیت

موصوفت تارخه تاريخي نيسيد

طریقه استخراج تاریخ ارس و ایره انوبست که از خانه های چهارده گانه هر خانه را که نموده  
مبداء قرار دهند و هر عدد بیکه بخاطر رسد شمار نمایند و اما واحد چهارده

و اما حساب داول و اخر من و هر عامه که شمار تمام شود و در حساب کرد پس عددی  
 بهال شمار معمر رسیده اگر در دما عدد بار عامه می باشد و اگر در دما عدد بار عامه می باشد  
 بعد از هر دو دوره و در دما که می باشد اصل کرد و اگر در دما عدد بار عامه می باشد  
 مجموع اعداد حاصله تاریخ شود اگر در دما یا عدد عامه یا عدد می باشد و اگر در دما  
 بهین سطر شمار می شود و اگر در دما یا عدد اصل کرد و در دما یا عدد می باشد و اگر در دما  
 اعداد حاصله تاریخ شود و می باشد که مراد از اصفاف در اعداد مستثنی است پس در  
 من معاد باسد و اطلاق صفت از دمی لغت رسیده من معاد باسد و اطلاق صفت از دمی لغت  
 در خلاف مصطلح علی الحساب فی العامه من الصنف بالکسر العمل الی ما  
 لغال الک صنفه بر دواں صلیه رسا اثناله لاه ریاده غیر محصوره

### هر نه اعظمه الغنی کشمیری

تخلص از دواں سب حاصلی شمار شود و در دما یا عدد مستثنی است پس در دما یا عدد  
 سر به سر در دما یا عدد هر از دما یا عدد سی در دما یا عدد سی از دما یا عدد سی در دما یا عدد  
 تاریخ دعات اوار من مصره بر آورده

### کج معنی نو کرد و احلاک در بر رین باغ ناظر زده افروزان

این باغ در عهد محمد ساه ماد ساه ساید که سال کبرار دیکند و سی و پنجم  
 معیر باغ مدکور متصل روضه صفت عدس باجهال امار دواں صفت است و اگر در  
 آن حار دواں ری ساه اند و مکانات حوس اند و در دما یا عدد سر در دما یا  
 باغ اس تاریخ صفت شش است

تاریخ

نصران محمد ساه عادل	که سر در دما یا عدد ساه مرک
سای کلینی در قفل کرده	که کلینی ساه بر دما یا عدد ساه
نور سید و ایم نور اوردن	حق سوره حاد و ساه مرک
ملی تاریخ ساه صفت است	عدا باری نو دما یا عدد ساه مرک

## شیخ سید احمد و بلو می

تخلص او کنش است از تفرای شعرا بود و در سینه کمال متخلص بود حدت این  
سج محمد سعید بس شیخ احمد مجد و سر بندی نو و باین مناسبت کاشن تخلص  
میکرد و اسامی خان که نورارت بعض سلاطین کجرات احمد ابا در سیده از  
اجداد او است در سینه جهان ایاد است یکم حمادی الاول سده هر اردیکه در  
چهل و یک فوت شد از دست

گنتم شهید تیغ تافل کشیدنت جانم ز دست بر و غزالان دینت

## فخر الساجد

این مسجد در پشت رانجر النابیکم سیده نواب شجاعت خان بعد انتقال  
شعرا در سینه یک هزار و یکصد و چهل و یک هجری تعمیر ساخته و در سینه جهان  
ابا در سینه کشمیری مار از واقع است بر در و از سینه و فی این عمارت  
منقوش است در پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان تحت پناها مار ضای حق تعالی از طین  
صدر خاندان کینه فاطمه خنجر چنان یاد کارش راحت این مسجد

## الحمد لله

سعید برکت الله اللقب بعد احب البرکات

## متخلص به عشقی

این سعید او بیس این میر عبد الجلیل بی میر عبد الواحد متخلص شده است  
بلکرامی است چون مرقده او میر عبد الجلیل در ماهرّه از مصافات مستفاد  
اگر ابا در واقع شده در آن مقام دفن سکونت اختیار کرده و ز عاشره سده  
هزار و یکصد و چهل و یک هجری فوت کرد و از او نازنج او باقیست

## تاریخ

بیدار ولی منت سوی محفل قدس بر لب روضه ای جهان محل قدس

نازنج و حال او ضرر کرد در شمس صاحب برکات و اصل منزل قدس

# شیخ الحدیث یار بن شیخ عبدالباقی

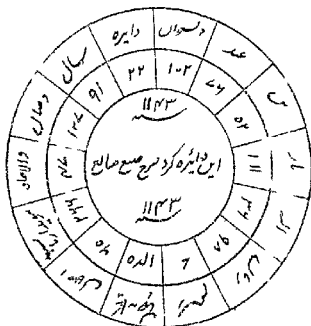
یکی از ملازمان حضرت کمالی نواب مبارک اللہ سرمد خان صاحب در کجرات بود و در عهد نادساح مدح سپید مصطفی حسن براری و خطاب در رسم رمان خاں سرور براری نافذ و در معرکه که مارا احمد اہی سیکہ ماراڈا بن راجہ اصیت سیکہ کہارا نادساح بعد براری کجرات احمد اہا و سرور مرگداشت واقع شدہ بود و تاراج ہشتم ریح السامی روز و سپہرہ اخر رسات سند یکہار و یکہمد و چہل و سہ بھری سہادت با صبح شیخ روح الامین خاں بلکرامی مارچ او کہنت

## تاریخ

صف سکن سح الحدیث کہ در دیر	سرور و اصیت اور رسم و رال دہرام
مارتا بیس قدم راندہ حدود کفار	نار نارید و سرور کہ نصف اجمام
مانکجات پھر لای نواب حلیل	آن ریح العدروسید اولاد نام
سرمدی و مناظر ملکی کرسمس	ترک گردید ہواں سیرس اجمام
با اہی سیکہ عین آندہ حکی میان	کاسمیں رسم مدید و سمہ نام
سج حدودا رساید لقلب مقصد	معرکہ گرد کہ مریج سرور کہ دسلام
آخر الامر ہر مای دعا عوطہ رود	حدود علماں سرشش لوردا لاکر
اسم سرور یکی در رسم حواں سرور	کرد تعلیم سرورال حد معلم لسلام
پس دین داری داسن یک این سرور	سخت ناقص شدہ نو و مد کہ او کرد تمام
من لکرسہ و تاراج بعد سرور الم	بادل حد یس مدسم در سید کلام
ماکہاں باقی اند در سید آہ و کہنت	آروداد الحد یار بلکرام اسلام

علامہ حسن بیک متا آخر را نندیل داوہ دایرہ بصیف احد سہودہ کرد  
تاریخ سہادت او اسخر لرحی یا بدیت و دایرہ اصیت





ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین دایره بپای چپ  
کانه را هر که باشد ده بی فرض شده افغان شده از طرف راست به باطل  
جیب بدو دایره مرة بعد حضری نماید تا بظن این که عدد شماره نامی بیاید  
یا پنج و مثل آن متنها ای و اعد و مطلق گرفته بزان متنها ای متنها ای  
جیس میگردید با ششده مانده بعد از اول برسد پس مجدداً عدد گرفته شده تا پنج  
بود که جفت است مثلاً دو و چهار متنها و اعد و مقصود گرفته از نام و مقصود  
بعد از شمارش میگردید مانده تا که خانه این برسد اول برسد پس  
تا آنکه عدد تاریخ بخورد بهین طریق تا بعد شمار هر عدد دیگر خاطر آید و نباید که  
یک و چهار ده و پانزده و اصفاف چهار ده و بیست و نه و سی و نه و سی و نه  
مستثنی است

### نواب جان شکار خان

نواب جان شکار خان نواب احمد الدین خان و میر بدو بیچک و اری کوثر او که از  
در اشتهار و سینه بکثر از دیکه و چهل و چهار از دست مردمان اثر او که در  
کوثر او در کشته شده تاریخ شهادت نواب مذکور در پنجم و اسیر کایته گردید

تاریخ

در بحال امیر و آه ای صبح کمار  
چو گویم از سر کی د کاس  
قصا را احسان اوج سبکی  
شهادت یا صحت در حکم ادعای  
حاصل شمر در دروب پیکار  
یکی گوید بیالستی حاصل کرد  
در این عهد نه او سده الهی  
که ایها شمر بوم اولی بود

فی تاریخ سال این مصیبت  
حد و کفایتی حق حسن بود

شیخ محمد علی المصطفیٰ بن شیخ حبيب الله الباقوی

را در راه حقیقی و دایم و شایسته است  
علم و کرامت و کتب و رسائل کثیره تصنیف کرده و دست و دست  
دارد هم محامی الاول سنه اربعه و مایه و الف در حد و رحمت است  
و نقد رسمی و تاریخ و کرامت او است مراد و در بهلولی بهر شیخ حسن الله  
سرسن شیخ محمد ناصر محقق و علمی بر سر او رسیده است

تاریخ شاد و داور

به علام علی از او نقل کرده که در ملک سید امانت و اشرف عالم تاریخ  
طوری شخصی مطابق سید است و در لغت و مایه و الف این مفرد اعم از مبارک  
باشد و ما سید مبارک بهر حد این عطف عثمان مکتور بهر دست و او در  
مس و مایه و الف احرام حرمین بر سر او دارد و در سورت سید  
در ای مایه و الف حرمین بهر حد و مایه و الف احرام حرمین بهر حد و مایه و الف  
شخصی بهر حد و مایه و الف حرمین بهر حد و مایه و الف احرام حرمین بهر حد و مایه و الف  
و کس که سید سنی مالواست و در حد و مایه و الف احرام حرمین بهر حد و مایه و الف  
و در حد و مایه و الف احرام حرمین بهر حد و مایه و الف احرام حرمین بهر حد و مایه و الف

مصر و یافتم و همان مصر بر زمان آورد و منمود که عجب الشاق است که یک  
مصر سه شخص را نواز و اتقا و هر سه شخص را هم بر پله و در دست یک  
در ملک سند و دیگری در ملک کجرات سیومی در ملک دکن و بنابر اینکه نام دارد  
سبار کعلی است تاریخ تولد طاعت زیاده دارد

### احمد یار خان متخلص بکیتا

از رادوم رلاس است پدرش الله یار خان مصوبه داری لاموز و شیشه  
و ملتان رسیده و آذربایجان جداری عزنی تناعت نموده و احمد یار خان در  
افغانستان عالم کر صوبه دار بهبه شد اقامت شهر فخرت میسکنت و ششوی متعده  
و اردو قنی محمد عاقل بکیتا لاجوری با احمد یار خان مساقبت کرد که بکیتا متخلص  
من است متخلص مرا بمن و ابا بدگداست احمد یار خان گفت بکیتا نشدیم بلکه  
تا شدیم و قرار داد که با هم عزنی طرح کنیم هر که حزب کو بد متخلص از و باشد  
بس خان مذکور زمانی و مکانی غنیمت ساخت و جمیع صاحب طبعان لاموز فراهم  
آورد و عزنی که طرح کرده بود بر باران عرض کرد و صدای افرین و تحسین از  
هر جانب بلند شد محمد عاقل بهتر سکوت بر لب زد و هر چند یاران تکلیف کردند  
عزنی خود را درون یافت بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضی در دست کرد و هر  
دو دستخط چهار سخن سرین کردند ایند آفرین لاموزی این بیت دستخط  
بیت برین معنی گوایم آفرین ما که احمد یار خان بکیتا است بکیتا بد و بکا  
این مصرع ثبت نمود ~~محمد عاقل~~ که هر بکیتا است احمد یار خان ~~محمد عاقل~~ و مطلع عزنی  
مذکور نیست تا حفظ طرح جهانگیری و کادوسی رنجت به لشکر رنگ  
چو روی بسو رسی رنجت به وفا نشد بهر بست سیوم جمادی الاول سنه  
هزار و یکصد و چهل هفت هجری در قصبه خوشاب اندامال لاموز و افغ شده  
میر غلام علی از او مطلع تاریخ و در سلک تقسم کنید و یک عدد زیاده را  
حسین نقی بر آورد

تاریخ

خان و الاربعة احمد یار خان - ذات له آئیکه خلق عنهم



۱۱۳۹

۱۱۳۵

در موی فصل کنای رمان  
کرد در معده کشتی اسفند  
مادم او ساحت و لهارا و دهم  
حای احمد بار خاں رسم نیم

### مولوی سید عبد الغنی الحنفی

در سه هجده خلوص محمد ساه و تصویر داری سخاوت الدین محمد جان مایه  
راب غلو در طبعی مایه سوم حمادی الدانی سدر یکسده سه هزار و یکصد و چهل  
بعد بحری در سگاله دقات موده و مایه و فاس رسم بعد مایه است

۱۱۳۴

۱۱۶۴  
سردگان کاس سر پس انگاه سمار عند الله

۱۱۶۵

معنی عدد و حرف کاف را از عدد و عند العلی مد که کرده شد و تا پنج بر اید و مایه  
در موی لای قلی است

### حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی مستخلص شهرت

در سحر ای راست اندسه و اطمینان صداقت همه بود اصلش عرب است  
در ایران نشو و نما مفر آخر در پند آمد و در سحر کار ستا هراده محمد اعظم شاه  
سواران فلک باب نو کرد و در عهد ساه عالم بهادر شاه ماعز ارد و احمد ام  
سرمی بر و در مایه محمد صبح سیر خطاب حکم الممالک سدر ملذی یاست  
در عصر محمد شاه احرام بیت اله است و بعد ادای مساسک حج معاودت  
مود و فالتش و در شایعها اناد و در ماه ذی الحجه سده سه و در عین و مایه  
الف اتفاق اناد و در مایه او گفت

۱۱۳۹

۱۱۶۹  
بی نظیر راه سچ حسین  
کوی سفت ز کله سخاں بر  
سای تاریخ کتب شهرت نزد

### میر محمد افضل اله آبادی ثابت شخص

بزه اسلام جان حدسی سعید دلی است که در المخلص و اتش در اکتساب

7

سده اولیات مل فاضل بلکه افضل دور افتادی محاوره فارسی کامل بن اکل بود و در میان  
آباد بیدمی بود و آخر دور و هم ریح الاول سینه حسین و بابه دوازده و در گذشته تاریخ  
وفات او میر آرا و بدین در سلک نظم کشیده  
تاریخ

نمايت کرد سخن ز نهاد ان برد  
دستاي تين برسد نظم سپرد  
از مبر حذر سال و فاشيستم  
فرمود بر روز حلت احمد سر -

نور ابرہیم الدولہ عبدالعزیز خان بہادر ولیعہد

از جانب - الدكر نام انسان حواجه عبد الكريم بود بخواجه عسقيه الله اعلم احوال و ظروف و احوال

عجب عالم خودم اعظم که سید هیچ اسب بود و میسرید و حسن اسل دو سحر

وہ کہہ کر اٹھ کر وہاں سے نکل گیا۔ وہاں سے نکل کر وہاں سے نکل گیا۔

فصل

از خدمات عمده نوران سبب فائز بود و بد بحسب قیمت در عهد عالم کربادشا

اروپه وستان کر ویده ورا اول عمارت منسوب شمس صی فایز شده

عبد چنڈی منصف ہزارہ یا فاضل دیوبند جناب عبداللہ خان ممتاز کشمیری درمقدمہ

مهاجده ارشاد در جنگا برادرانش نشود و دایمی رستمانه بجای آورده بعد فتح بنفشه

حضرت ہزارہی و خطاب عالی جناب مفروضہ دسید ایٹان رکیب احسان بنیت

چ. بنزاری فایز شسته و در عهد هنری سید منصب بنفست بنزاری و بطور بار

ہو نامور کر دیدہ غلام اقصیٰ است و بعد چندی بجٹاب دیر جہک محاسب

دینداران و دانشمندان و نویسندگان و ...

[illegible]

ارو کلمه و سخاوت نیست که نماید و او نیست

تاریخ

سہمی وصل عبد اللہ خان بخت

\_\_\_\_\_

سہمی واصل عبد الحمید خان بخت

مارج دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پیرس ذکر یا جان نصوید ادبی لایور محمد  
گردیدہ

## قلعہ شہر گنگ

در شہر گنگ مصاف صوبہ نکالہ قلعہ است کہ ان را بارہ سہائی نام است و شہر گنگ  
د قلعہ مہر گور میان دور و دمانہ سی مہاباد کہنہ حوری واقع شدہ در ایام ریکار  
یہای مہاباد اریب مدو کردہ و عرض در مای کہنہ حوری قدر نصف آن خواهد بود  
دان قلعہ ریکار مہاباد واقع و دور حصار قریب نہ کردہ تمحصاً خواهد بود کہ از سنگ  
و خشت و گچ در کمال استحکام و در اس بنا یا منہ و فاصلہ میان شہر گنگ و قلعہ  
قریب مدو کردہ است و حندی عریض بر اطراف قلعہ است کہ سہکای در آن ہے  
ماندہ این قلعہ را الواح کبیری اگر بر مارج چہار و ہمس انکو بر سہ یکبار و ہمس  
دسہ ہجری منسوج ساحہ داران و ص بعل سرکار کبیری است دریں  
امام ان قلعہ رونہ اہدام دار دار مارجی کہ رنگی از دروارہ نامی ان قلعہ  
مروم است حسان استفادہ منکر و د کہ شخصی نام موہن مسکہ یہ ریکار مسکہ  
کہ حکومست ان قلعہ دامنہ ان دروارہ را در سہتہ نگہر و یکصد و ہجہا ہجری  
بہر ساحہ و مارج مدکور را در ان دروارہ معروف نمودہ مارج است

مارج

رحمت و سو کہ کہ ریکار ہای	حراج اقا لیم کیسہ دوا ہے
حوسا کو نور موہن مسکہ بہادر	براس نو دمنہ دوا ہے
چو سہر کیرہ کہ کار را ہے	در سہس جہ ریم جہ ریکار
رخس قلعہ دار افعال امام	نہ سہر جوس بارہ سہائی ہے
کندرج دروارہ مالای قلعہ	ہیں فکر مند انتہ ہر صبح و سہ
قلعہ امپی بر حندی سہکای	دہر ہلاک عدو دوا ہے
جہاں دیدہ دار و عہہ ساکن کرا	مورج علی رضا اہما ہے
مناقت یہر سید مارج کسا	کہ ریکار نہ دروارہ فایم دوا ہے

میر تقی محمد بلگرامی

تبارخ است جهانم ذی الحجه سده احدى و پنجاه و نهم در سال اربعه و شصت و سه  
در وفات و دست در باغ محمود منتقل مرده علامه مرحوم میر عبدالحلیم بکلیزی در قونیا گرامه  
و میر غلام علی از اذ که ساگر داد بود این تاریخ که

تاریخ

امیر که اقتدار معنی از حلقه آسمان برین رخت  
تاریخ وصال او در حد کفست علامه اربعه و پنجاه و نهم در وفات

۱۱۵۱

ذکر مادر شاه پادشاه ایران و اهل آن از قشون میر و عثمان  
چون مادر شاه در عهد پیر شاه پادشاه در پنداره بود و پنداره در قشون که ستمه از حالات  
او در ستمه نر قیام مایه در تواریخ خروم است که چون در ماه محرم ستمه مکنز او و مکنز  
و ستمه شیخ بجزی است و ستمه ستمه ستمه خال قند باری که از آفا غن  
مدر بار بود در اصفهان امده ستمه حسین صفوی این ستمه مسلمان صفوی  
را محض کرد و او را بدست آورده به ستمه ساخت و ستمه ستمه ستمه ستمه  
و ستمه ستمه سال بر ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
خود آورده و اولاد و احفاد ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
شاه حسین که او را امان جان داده بود و قتل آورده و او را امان ستمه ستمه  
ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
در ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
که در تصرف حال محض ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
این جهان را بدست آورد و ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
سرمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
سکه او این بنیت کفست

سکه

باشرفی انری سکه ان جزا ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
با جمعه بعد حیدری اقوال روحی بر سر دی امده خود ستمه که ستمه سلطان حسین را از

فقد مستخلص ساحه من حد و نكاح و هم بر اسف حال مار مستلج و دت ساه  
 نكاه را اصل آورده مار و میاں طرح مصالح است احب ساه طهماست مانی سر ساه  
 سلطان حسن که بنیسی از علی محمد ساه از اصغرهاں بر آمده در اطراف مایه  
 تصرف داسند مار بر حد امت مادر فلی ملک که مدی سیوه قرانی و دایم  
 میر کریمه متاح و تاراج مستول لود و دایم الادقاب حمال سرورست و مردار  
 در سر دایم موصو حراساں سد و بعد حمار مات ملک محمد و سمسائے  
 دایم اصل ساحه منصرف ملا دیمو صر او سد متصرف حال از اسماع صر  
 استقلال شاه طهماست ابد له ناک سده ماحا کر موفوره از اصغرهاں  
 حرکت موده رد حراساں آورد ساه طهماست مادر فلی ملک را همراه گرفته  
 در ه صفر سال بکبرار و نکند و بیمل و دود لغرم ررم از سبهد کوچ موده موصو  
 اصغرهاں س و بعد از حمار مات اسف حال تاب مساوست در حدود مدده راه  
 کر بر میس بهاد و حمار سد از هفت سال و سب و بیکر در سب سب ابرار  
 مار نكاه ان مشویه مستقل سد و مادر فلی ملک بحال طهماست قلی حال  
 مضر که مدده و در احرسه بکبرار و نکند و حبل رهب طهماست ساه را سب ساه  
 دایم ساه از اس س در پنجم کمال سلطه او را حال بر رک بر سب سب حمار حمار  
 حمار که و کدلس لود در هر حمار اس منت سب سب کده لود

تاماں بر رک و حمار سب طهماست و کیل کایات سب

ما لحدت تعمر و تملی و دوسکه روی دریم و دیار را نکلط و ماسم مدده  
 دار الصر و طرفه مگر الحیر میا و قع که مار سب اس ساخته سب ماسم ساحه سب  
 اس ایکه حمر سب در ایکه که واقع شده حمار مکی از طرهای اس را در تاراج  
 ماسم او این حمرین کده

تاریخ

بر مدیم ار مال و ار حمار طمع و بتاریخ الحیر ماسم و قس

و مادر ساه در آوا حرسه بکبرار و نکند و پیخا و یک هجری مرم سب سب موده سب



است گردیده چون خبر رسیدن او بحد ساه با د ساه رسانیده با تمامی اراجیه  
 مملکت و سر و توپخانه که ریاده از حد حساب بود از شا به جهان آباد برآمده و در تن  
 کر مال که چهار سرل از شا به جهان آباد است مقر قنال مقرر نمودند و منابع  
 چهاردهم ماه ذی القعدة سنه مذکور جنگ شروع کرد و نخستین نواب بر  
 الملك سعادت خان باقلیلی از سواران و پیاده رو جنگ آورده و خروج  
 شده اسیر کردند و نواب امیر الامرا خاندوران و نواب مطهر خان برادر  
 حور و او با بسیاری از سپاه کشته شدند و بهر میت بر ساه هد و سان را  
 یافت روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملك میغام صلح بحد شاه  
 فرستاد و بعد از رد و بدل سبار قرار برین باب که فرمالوهای هد و ستاد  
 آمده با والی اراک ملاقات نماید و بدین عهد و جنس مضایقه نفر نماید و هر  
 اینکه نواب نظام الملك آصفیاه بحد است با د ساه رفته بجهت و سیان مستحکم  
 نموده بر معن با د شاه را ضعیف شده چنانچه روز دیگر بحد شاه محمد نادر شاه رفته  
 ملاقات نمودند و نادر شاه تا برون حیم استقبال فرموده هر دو کس در حیدر یک  
 سنه بحد و بعد تو اضع و تکریم نادر شاه گفت الحال که شما اینجا سراف آورد  
 بر آورد بد سلطنت هند و سندان بشما مبارک لکن بدادن عهد و جنس مضایقه  
 مانند فرمود محضر اینکه با د شاه از نادر شاه بخص سده بحد و هر صاحب شود و با  
 و در روز دیگر به اعلام و میغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران  
 نواب برهان الملك سحر است که عهد امیر الاعرای بنام او سفره شود و محمد نادر  
 که نظام الملك با بان عهده سر قرار ساخته بود بنا بران برهان الملك از دشت و فرستاد  
 بنادر شاه گفت که دولت و خزانه با د شاه در شا به جهان آیا از حد حساب  
 بیرون است اگر است ما بطرف دلی تشریف بریدیم عهد و جنس مضایقه بدین  
 سوا خواهد آمد چنانچه نادر شاه بهانه ضیافت بارخ نهشتم ماه ذی الحجه که سیمر  
 بکنه او بویکصد و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدین دولت شا به جهان را  
 تشریف آوردند نواب برهان الملك تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود و در  
 قریب به پنج ذی الحجه که مطابق پنجم ماه مارچ قدیمی سنه یکترار هفتصد

یسی دہمہ عسوی بود از سبب رحمی که جو رده بود و دهم از سبب درد دملی که از چند ماه او را  
 عاجز ساخته بود و عالم جاویدانی ستافت و بعضی نوسه اند که بر جو رده و کمر و جناح در سحر  
 حرب با مہر صفت مرتجعہ قاسم سطور است که چون در تحصیل در بعضیین واقع شد مادر سہا  
 مرثاں الملک و اصغیہ و اعماد الدولہ را اسرار دلی طلب داشتہ بعد سہ روز در تحصیل در موجود امر  
 مذکور اظهار نمودند کہ بالفصل سر انجام آن مبلغ کہ در کرد و رومہ است ہی تواند شد لکن ہر قدر  
 کہ وصول تواند بود قصور بخوانم کرد سہا مرثاں الملک از عطف اند احب و مرثیہ  
 اعماد الدولہ و اصغیہ سلمی فاروہ موجب عتاب گردانید بعد آمدن از دربار مرثیہ لہر  
 مسورہ نمودند کہ چون آنرو عائد و تحصیل افتد در رجطر بعقل ہی آمد ہر اسب کہ کاسہ  
 بر ہر پلاہل نوسم مرثاں الملک معلول است یعنی مسورہ بر ہر پلاہل نوسید و اصغیہ از روی  
 و اسب و جناح ہر بخور و چون اسب ہر سالیع کسب مرثاں الملک را بچہ و نگین مسورہ توجہ  
 سادہ حال کہ برادرش بود دس کردید الحاصل مسکوم حجامہ از احلاف سہر آوارہ در  
 انداختہ کہ چہ سہا کار مادر سہا را تمام کردہ سرس ایش حد اساحتہ و مابین بہانہ هجوم  
 عام کردہ مر سہا مادر سہا بر سرس کردید و ساری را الفصل آورد و مادر سہا از  
 حروصہ امر مرصصہ صبح ال سوار شدہ در مدرسہ نواسہ متین الدولہ افتادہ  
 کردہ حکم قتل عام دادہ و مسودہ کہ ہر کردہ لہاس ہدی نامد جواہ ہندو جواہ سلمان حاتم  
 حیات را از بنس بر کس و سہر را ماتحت و تاراج مامد جناحہ تاجہا را ساعہ  
 روز مان مامہ فعل عادت مستعمل بود و مرثیہ سب ہر اسب قتل اندد و تود و جو  
 سہارندہ سیاہ اراں امتداد اگر نہ عرض والی اراں ہر کردہ کہ چہیں قتل عام عمل  
 آید لکن چون متفصیان سہر خود خود اظہای مامہ اس قندہ مد لاچار

خوار فوجی یکی مداسی کرد بہ کہ را امر لٹ مایہ مہ را

محصراں کہ مکہ ہم پیر از پور مافی بود کہ مرطوب سہر عای محمد سہا حکم شد کہ اناں میزد  
 بعد از رفع ہیکامہ قتل و حارب سید جان سار جان داد و اب فخر الدین خان و سہا  
 لوار جان را کہ بواسطہ حط ماموسن عمال خود اساد کی مسودہ و ساری از مردم  
 مادر متاہ را کہ بودند بحضور ظند است و سال در کلواند احمد از مع سہر ریح لعالم عسی



نعل سدل مادر ساه در ارال ار نعل اوسری تولد شده بود موسوم به تیمور مر را محضه امیکه  
نادر ساه بعد از نعل و عارض محمد ساه را نادر بخت نشاند و ساریج سار و دهم محرم سال  
هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از ساه بهبهان آنا کوچ کرده روح تو حبه نسوی اران نمودند  
ما فی احوال ادیحای دیگر نوشته خواهد شد

### نواب برهان الملک به عا و نخت جهان

اسمش میر محمد امین بود در مال ساه عالم بهادر ساه اس حله سکاں ار ارال در بهار آمد  
و جیدی همراه نواب سر بلند حال صوبه دار کمراب که آمده و در معبر در عصر محمد ساه مادر ساه نصرت  
حرویه نصوبه داری او ده و خطاب نواب برهان الملک مستغادب حال سرور داری یافت  
و در محاربه مادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ ساریج بهم دی الحزمه بیکه ار و یکصد و پنجاه و یک  
هجری بگشت منتش ار نعل عام مادر ساهی در ساه بهبهان آنا دار در در جمعی که حورده بود  
و بهم آمد سده در دعلی حال سکاں اقرب سسر و بعضی ار در حال پوسته اند که به خور  
سرو در ساه بهبهان آنا مدعولت کرده که کند که ار کس او مادر ساه ار ممدان قتال کربال  
در ساه بهبهان مدعولت کرده که کند که ار کس او مادر ساه ار ممدان قتال کربال  
تاریخ وقایع ریاد یکصد و چهل و یک یا صد و بیست و یک سعادت حکم حرام محمد بعد و الف ۱۱۰۳  
نواب منصور علی خان که داماد او بود خطاب نوابه صدر جنگ بر سید افان دست

### شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همیشه مسیح الدمار حال سپید و رحاله نکاح او بود مستطوفان قریب به هفت هزار می  
سب در رساله سرائف عثمانی مرموم است که او در اوایل حال با سبب سوار  
میاده مدخله رف رفعتا نواب مسیح حال الحاطب به حاجانان و در اعظم ساه عالم بهادر  
شاه مادر ساه ملارب سموده و همد که کور سید شت مادر ساه برده و سبب براری منصب  
و حاکم ار سار و هر ار سوار ار خصوص عیایب سده بعد و فاسا حال مذکور بر فاق نواب است مبدار  
حان حلف حاجانان فامده به حدی ساه صوبه الدمار در طرف سده ار حال داسب  
بعد ارال بر فاق نواب سار الملک سر بلند حال در صوبه الدمار که در عهد بهادر ساه  
نواب مذکور بود کار نامی مانا نم کرده و سار سی راجه را دلی ار مر راج رساله و دیگر  
در امر انکسب یابی بود بلکه راج بهاده و بعد اران جید سال حکوم است و در حال

عدہ پنجاب کہ سب الکوٹ و جالندہ ہر ان است از طرف نواب مذکور در وقت حضور  
 داری کاہل پرداختہ در سخا و کرم مستہور بود ہر کہ از وطن و دیوار نزد اورعتی باطل و کرا  
 میش آمدی جہانچہ بکزار و ہفت ہشتاد ہست بخلی جدا نخبیدہ بود در ان مہر صہ نواب سب الزک  
 یک رکتر فیل ار سرکار خود بدو مرحمت نمودہ چنانچہ سید محمد قریشی بلکراچی کہ محبت کافر  
 مسکود در مارچ ان کعدہ

سعد بن فضل دکر م روح الامس طال باکلاو  
 ترکمی و ماری لسی سید جان ماملک  
 اسمان رحمت حمل صورت ریش و ک  
 حون سیار ز ملک لواتان عالم حساب  
 سال نارختش بروی بخت مہ آرو  
 از کرم مکنڈاسہ مخفی عالم سنمند  
 در عوص لواسل و داد و بدلی ارجمند  
 مدخر طوسن ہمام سمان عمر کند  
 کرد انعام فوی اورا سہ بدلی ارجمند  
 از عجب آب سار سبیل مانت مہ

ہسکہ مسکود در سہمہ احدی و خمس و مانہ و الف یا سرد ہم سہر فی الفندہ در سہمہ منصل  
 کر نال با محمد شاہ باد سادہ و فہرمان ابران یعنی مادر سادہ مادر عظیم انفاق افتاد او  
 بر فاق نواب بر مان الملک سعادت خان بود در صفت کارزار او مردانکی دادہ ترب  
 سہادت جس بدینچ نظام الدین احمد صرف سبب میان صانع مخلص تاریخ منہاد و جس مامتہ

سرا فکس صحت شکن روح الامس جان باکلاو  
 ترک تار او اگر مریخ و دی روز رزم  
 بسکہ او ماحسہ یکادہ ہی محمد زہ  
 عالم تفسیر قرآن و حدس مصطفی  
 بود عتقانی نہاد دمولد زو بلکہ ام  
 سدر رزم سادہ ہند و خسرو ابران شہید  
 سال نارختش تو تسم مہور می ہم مہو  
 نقشب اعدارہ منغ ارویح مستی کردہ  
 اکبت عتی زہرہ ابن ارجم مروج فلک  
 حاتم بانی اگر کویم نباسد ہیج سنگ  
 ظاہر شش انسان سمار و ماحرین او  
 در سخن کامل سمار و لغد معنی برا  
 ریخت مشور مانتس ہر جان او کال  
 سال ہجرت مدہرار و مہد و پنجاہ و

اگر شہرہ آخر احساب جمل سمار نماید نیز تاریخ برآید  
 سید جعفر خالص بروحی و تفسیر لوری  
 سلسلہ نسب و تفسیر تہمت الہ ولی عیونہ و وفاتس در تفرہ و تفصاں سند ہزار و یکصد

دعوت دیہار محوی در میریو کہ تقدیر الہیہ ماردہ کردہ ار لکھنوالی اتفاق افتادہ در اتحاد مول کتہ  
مرید علم علی آوہ و دار بخش جہیں کتہ

سالی مکتہ سحر حق آگاہ تاج  
سال تاج او سود میدا وقت تکرار معجز و سحر

یعنی اگر حد و عمارت جعفر رومی را کہ یا الصمد و سعادت و صفت مسعود و دوارہ بگیریم ار و مکتبہ چاہ و تہ  
ستود کہ سال وفات او است

### ستارہ و جبالہ دار

در سیر المساجد مرقوم است کہ در سال یکبار و مکتبہ و دیوار و دیہار محوی در رماں محمد سالی  
عند الصبح ستارہ دو دوسمہ در ملک کرار سبب در اس مائل بحسب در سحر حدی مکتوب  
کتبہ پروردگار میسکہ کہ طرف شمال مرود و قریب آگاہ ماندہ لعدہ ایام عاصور اسعدوم شد  
و منظر ایام ظاہر شد اس سدارہ مطابق مسودہ تاریخ انکرری یعنی ار او اس ماہ و  
ماہ اولیہ ماہ تاریخ سہ یکبارہ ہفتہ و چہل و دو عسوی

### شاہ گرامی

مستور مراد اگر امی حلف دہا کہ در ار عند الصبح ملک قبول کتہری است در مساجد اہل آباد  
تکذہر ار مکتبہ اسد لکھنویہ در عمارت السعادت مرقوم است کہ در ایام محمد شاہ مار سادہ تہوی  
متہود در احد و سس رای کدو یواں نواب محمد الدین خان در سرودار امر و حاکم علی و  
طرحہ خودی دستہ بر محم مائل خودی بود و میکعب کہ سال من رخصتہ ادا و مہنڈ و دیگر امر  
مستور و بیچ وادی محتاج حرثیل مسم ہرہ بیچ اہم خود بخداست حضرت ماری عرض ہر کہم و ہوا  
دلواہ مستور سادہ اگر امی مذکور کی ار مرید اس اولیہ و سحر ہر یکس خود اس مکتبہ سادہ بود  
سجہ سدر اگر امی مرید و سس رای بندہ در وی مرو لایب اندمال برادر کھوان محسم ہلی خان  
مستور تخلص مراد بندہ نور را ملاست کردہ کتہ کہ توختہ نامی ایمان دروس ہستی کہ مرید کاتر سہ  
وام اور یکس کتہ ہادی رودس نور اتواست داد کہ ہرہ میکوی را صحت و سحر ہستی ار کہ  
بدیدہ اگر کتہ است اور ادھی یانی رود اول مرید او سوی و ہر کہ شعیب بن کلثی کتہ سس چہ  
ار رودارم کہ روری اور (کچھ) کتہ گویا دور از کار اور است و مرقوم ہر اگر امی کتہ کہ مرید ہستی

و در بار ارج راه ندید و هرگاه آنکه فوایدی در ورید میسر شود اتفاق سر را گراهی بار اجبه طاق کرد و در مجرب  
اول گفت که من در ارام یکسختی که دیوان حافظ تترار را میخوانم چون بر این کسب رسیدم شعر  
دل نامه صافی است عبارتی دارد و میانه از حد است مکتب دوستی و حسن رای میسر از حرب بکرمان  
و این کسب که خواصه حاصل است کسب که آرنه دارد و کجا خواهد بود و کسب که مالک این معده در انوشه حل شد  
بعد از این در امام که لباس بخت برتر که گریه کردم و صفتی این شعر رسیدم جواب نخواستیدم  
دی سبب که خواهم در عالم و بار بر کی با ما حسن معده صادر و سبب ترس آمد و نکمال ادب و  
سرم کردم بعد خواست سلام و بود که هیچ در صافی که خواصه حاصل است صحبت کرا را و مسکند که شمع کعبه ال  
روغن رای پس را چه در حسن رای که صحبت که صحبت اوله است خواصه حاصل است در حاله ای که در  
تدبیر او را در سه داخل سعدان سوی در حسن رای از سبب حرف جلی میسر و رسیده و جانوفت  
هست بر این فرقی میسر و است الدخان و افصح نمود و فطوفات ساه که اخی در سن هرار و کعبه ای  
دستس بحری و امی سه بار حج او است تا رنج رندی کجی از بن جهان رفت

۱۱۰۴

### سنتاره و تنبیه دار

در نسخ مسر الداخین مرسوم است که در شب جمعه است چهارم ذی القعدة سنه مکه اربعه و مکه  
سبب بحری سنه و دومی او را بعد از نیم کز در میان احتیاج خوب و اول محل مابین کوه سبب الدار  
و حاج الدرس اول سبب ظاهر شده و در شب جمعه فایده و قریب است و دور و زنجیر فسم کما فانه  
دار سال هر دو کوه در ظاهر ظرف سفر اندک حامل محبوب معرفت و از سبب به یار دیم  
دی (الچوبین) بعد از یک مرتبه میسند عن ساره بیوی معروف دنیب اول طرف مسرف و در سبب  
همه ریا و سبب و در آخر ذی القعدة و تمام مفضل و در کتب دیگر نیز میسند که در این ساره  
در ماه دسم بر سنه هزار و شصت و چهل و سه عسوی ظاهر گشته در شروع سال هرار و مکه و چهل  
و چهار عسوی غایب شد

### نواب عبداله اسد یار خان نشان نخل

مردی بنام کور و سبب باز بود و سرقه و عرنه بود خوب سبب است هم اصلی او اسد یار خان بود و از محمد  
شاهی سبب سبب نزاری یافته و خطاطی با سده الدوله و صاحب طایفی و مراتب کرده و در رساله او پنج نزار  
سوار بدایع شتمت طلام باد صافی شد و با معده الکک بعد حید معال مزاج باد سناه را از و سبب  
ساخته رساله شتمت در این طرف کرد و آمد و فاش در نصف احمد واه ریح الاول سال مکه اربعه





سیر نوح یابدانی مست به خاندان نبوس کم سده یعنی نوکه اولاد سناه سمعت الروی که  
 بدان ماستغفرل داری امیر جان در جواب گفت که رحمت است به سکه اصحاب که یکتا روحی  
 بی مکان که صفت مردم سده یعنی نوکه کدام بودی مان مراب رسدی بعد از مر اصفند کور  
 طرف ایران چند سال صورت داری الهاماد و لعلی داسست و این حکومت و صورت داری نه  
 کواسترس دوده لغز مود و محمد ساه باد ساه بود بلکه واسطه خاطر داسست لواب قمر لاندس (حال بود)  
 اعظم دواب اصحابی بود که مایس لفرست او را از حضور مدد فرستاده بود مدد را که امیر جان امر  
 برک و صورت داری لود دهر دور باد ساه را انانوح مختلف بر و رتانی و مر احدانی از نواب لایزال  
 و اصحابی مدد سده میسنا صفت لهد اند بهانه صورت داری الهام که بام او از سابق سقر لود از حضور  
 سحر سده بود لکن او بعد از چند گاه مار حضور حاضر سده کار ثانی خود را بر و جرب رمانی و نکته  
 دانی از میسینس می برد اما ان ایجا که امیر جان احدی را در مدد کندگی یا خود را بر می پنداشتند بعضی  
 او را در انهار بعضی بعد از و تکریر سخن یاس ادنی که اهلدار اما ملک ناید بعمل نمی آورد و حیا کفر نوح  
 باد سناه هم از و سطر سده اما که مار سس سیم شند ذی الحجه روز جمعه سال یکم که نکند و بیجا  
 و بهر پیروی کسی از نوکران او واسطه سادی که از حدیم داسست با ساه و محمد ساه باد ساه در دهم  
 عامر حتی به پهلویست سده کار سس تمام صاحب بعد از ان سس سده اولاد حکم باد سناه و حدیم  
 که اسوال او را داحل صیت المال مایند اما چون موا حین سده و عده قریب چهار ده ماه مدد لود  
 نوکران او ای تخوا بود و مانع ضبط اسوال و دمن لاس او سده بعد چهار روز که مدد نخوا  
 سیاه انفصال یافت لاس لور ایگ سیر دند حیا کور از تاریخ فوت او سده سده یکم و دنا یک  
 بر سیم قمر تخریج

مارج

چو مدار این بهر مارج سس  
 تامل سوده مکلف سسر م  
 را ورده آه دند اگر دنافت  
 که تخمیر که دند رور حساب م

۱۱۵۹

چون مدد لفظ آه که سسین باشد سواده تاریخ خارج کرده سده تاریخ بر آمد و شخصی تاریخ سسین  
 او را یکم عده یا عده لاس لور در مقبره جلدی الدینان خدا ان سس سده سس برای روح الدینان  
 به قول صاحب

مثل شدن نادر شاه

دو سالہ ماں واقع حرم میں کہ بعد ہر صاحب ارہندوستان مراح مادر سادہ در آخر عمر صاحب سدا کی  
ولی مائی و طبعان عصہ و عصہ نمودہ ہر پوہ نامک کسا ہی جسم مردم را نکار دار طبعہ جسم رمی آورد  
و جب عسکتی جناب جمعی را نکرد اب ماعری میگردانانکہ تنہا سہم دہم سید حمادی الاول سال  
نکندہ و مکصد و منصب در حوالی بلہ قیچوں کہ ار سہد معاملہ سہ سال است لوگراں او ما عوائے  
علی ملی جان را در رادہ اس نکولی بعدک و طایحہ و نصر تنہا و کا نکار است باحر رساندہ عور  
سایہ و عالم تنہا ہی و جمال سروری اس سرس بد را در و بد و سرس را سیدہ بیس علی ملی جان  
در ستاد و تعداد سہرہ و در حب الامر علی ملی جان لاسن اور ار مقتل مرد استہ در سہد مرد و در  
ماندہم بعد اقل در سہرہ کہ فصل را وفات مای خود ساحتہ بود دمن کرد مذکوید کہ بعد اتمام عام  
مذکور طریق مرد و اور سہرہ اس سرور سہ بود پیدایش در سہ مردہ سہ و سادہ لوای توہ عالم  
میں ہاں نو و حالی است حامی لوہ ہر چند مردم بخود و ابدن حمد نا کردہ بود بد لکن بعد از وفات انکہ  
سدا در سہرہ رعمہ نکوس سادہ رسد و ما عت قتل جمعی کرد و تحویل حک محمود مد مالک بعد از وفات سہرہ  
چرا ہی لوہ در مارچ دما اب او کشند

فی السار والسر مع الحد والحد

بعد از سہاب او مرادہ اس علی ملی جان ماسدا و طہا سہ ملی جان علایر و مذکور امر تحت  
نسب وجود را ملقب بہ علی سادہ صاحب  
و کر احمد شاہ ابدالی معروف بشاہ دورانی و ابدن او مرتبہ اول بنسب  
احمد خان ابدالی خلف محمد خان سدا وری مؤمن دار السلطہ ہر اب اسہ در ثانی قوم خود ہاں  
حسن حال سدا ری اور اور تعداد نکوس سادہ بود مادر سادہ اور استخلص سادہ ماراں  
و سادہ و در احوال سدا بود نا انکہ مادر سادہ در سہ نکندہ و مکصد و منصب ہجری کہ سہ و محمد  
ما و صفار ادہ فاسدا انواع فر لاسن ہمد انکی خود دار الخصص میں صحیح و سالم را آمدہ وارد سدا  
سدا و تعداد و مذکور ملکدار اور مدب جلس متصرف سدا تاج سابی رسد سدا و ملقب بہ احمد شاہ کہ  
بعد از ان مارادہ سہرہ و سداں ار در یامی انک ہور سمدہ مات کناں وار دلا ہور سدا ہاں  
حاکم احوال سدا ما و محمد ابہدہ است آخر دہ ماہ محرم سہ ہرا و مکصد و منصب ٹیک کہ بختہ بدلی رفت و  
لاہور و سدا در تصرف سادہ دہانی در آمد بعد از ان سادہ انواعی عظم نکا پد اسدہ عار مذہبی کو  
و کر فتح یافتن اقوام محمد شاہ بادشاہ ہر احمد شاہ ابدالی

در سہرہ

چون محمد شاه ماد شاه احمد مدد طلب و گنبد بود از خشنودن حر آمد آمد احمد شاه اند الی  
 گردیده سرحد و احمد شاه را مادر مرالم الک محمد الدین خان و نواب الوانفورهان صدر جنگ و دیگر ارا  
 عظام و سیاه عظمی را ای مقابلیه از ساهجهان اباد و حصت فرمود و محل سازاده احمد شاه از سر  
 بند کدسته رکاب در بیای سلج رسد اند الی باسی هزار سوار از راه لودیهانیه داخل سرحد شد  
 تا پنج سر و هم پنج الاول سده هزار و یکصد و شصت و یک آن مستبد را ماراج نمود و هر که دست  
 مستبد زد که دست براده را چون جبر و وصول اند الی سیر مد رسد عدال لوجه بجای سیر مد مالک  
 موج سرتی غرنی سده و پنج غرنی سرتی و سرتی سیر مد است سیر مد در وسط راه دهبلی و لاهور بیا  
 کرده اند دهبلی لطف حال کوپیکه نام مدینش سیر مد است چون سلطان عرویه از غرنی تا سیر مد  
 مسرت بود در سیر مد مان زد و خلافت سده صاحب ارا تانی که کامل را اقرار بایع غرنی در تصرف  
 حکم کرده که سیر مد را سام مدیم که سیر مد است می نوشتند نام سده محمد انکه بر چهار کرده از سیر مد سیر مد  
 کردید و مرید سیر مد در حاکم توپ در میان ماند و متابع سیر مد و هم ریح الاول رور محمد سیر مد  
 حاکم شد آن سیر مد فرمود و نواب اعتماد الدوله محمد الدین خان و مر اعظم در میان حاکم باراده انکه  
 بعد و اند و طبع سوار سیر مد سیر مد بود که تا که کلونه تفکک از طرف عسکرم آمده به بهلولی نواب در وجود  
 و جان محی سلم محمود مولف تاریخ موت او در عبارت یثانی نواب محمد الدین خان به یافت  
 بعد که سیر مد نواب موصوف سیر مد معین الکک و نواب صدر جنگ سوار شده سیر مد سیر مد کرد  
 چنانچه هر دو حامی اس قتال اسغال یافت و تا تاریخ است و سیر مد سیر مد پس اس در کاشه بود  
 تا انکه افواج شاه اند الی مات و سیر مد سیر مد بود و سیر مد کامل و مدد آفرید سیر مد احمد شاه و سیر مد  
 مدوستان مرد و نواب محمد الدین خان لغایب را اسنا سیر مد در کمار در رمای سلج افواج سیر مد  
 بعد که سیر مد مادر سیر مد این مع نصیب ماد شاه سیر مد عریبی رای اس مع عظیم به فتح خراسان  
 تاریخ یافته

۱۱۶۱

۱۱۶۱

### وفات محمد شاه بادشاه

پس از سیر مد احمد شاه و افرای سلطنت در نواحی سیر مد سیر مد را سیر مد که محمد سیر مد بادشاه سیر مد  
 با تاریخ سیر مد معتم سیر مد ریح النانی سیر مد سیر مد یکبار و یکصد و شصت و یک بهی سیر مد سلطان تاریخ  
 ابریل ماه و دیهی انگریبی سیر مد سیر مد و سیر مد و سیر مد و سیر مد و سیر مد و سیر مد و سیر مد و سیر مد  
 میوست نواب ملکه زمانه که در محمد فتح سیر مد و در محمد شاه لودیهانیه نواب غاری الدین خان سیر مد

۱۱۶۱

خلف نواب الصمصاه و جاید علی و حاکم سر او و دیگر امرا اطمینان بر او اقرار یافتند انکاسه در میان و هفت  
این را داد و دوسا برادر مرید سی بلع نگار در دند احمد ساه و محمد و سلطان مستدل برین حادثه نواب حسن الملک  
را اندازد سلطان لا پور حصن فرموده مایل به ارمیتور دار الخلافه شاهجهان کر دیدن عری در تاریخ و فاب  
محمد شاه این معرعه یا مته <sup>۱۱۶۱</sup> رخ نامی رفت از جهان محمد شاه و دیگر می این رخامی گفته

۱۱۶۱

تاریخ

سه ملک حسم و دروس احرا نگار و جوات جهان ملکی و روع کروب

۱۱۶۱

محمد محاده و دروس پس مرا سیخ مرود و نایب می که کوکب رقب

چون محمد شاه در طعن تحریر اجراء یافت ماه سلطان رفیع الدرعاب و شاهجهان تانی را امام جهالت قرار داد  
داخل سه جلوس خود نموده و در عده رسیع النانی سال بیکار و نگیندوسی یک بخری یعنی اربابی که  
فرج سر را بخری کس کرد و در دند ای جلوس خود مقرر فرموده بود و جیا محمد سلطان محمد شاه این  
سی سال و نسب هفت نوم مستود و الاله و در و فاب شاهجهان تانی مراد سه سال پنج ماه و  
سه و سه نوم میسود و مراد جهیل و هفت سال و یکماه و محمد و محمد که بهایا لطیف و هفت  
اند متصل فرمود پس در یائس مرار نظام الدین اولیا در ول حریم واقع است لقب و بعد و فاب و فاب  
ارامگاه مرار مات

محمد ابوالدین محمد ابوالنصر احمد شاه بهادر و بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه  
در سال بیکار و نگیند و جهیل بخری ار لطن نواب او دهم مائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه مادر ساد  
در لواحی سر بهادر لیب داشتند و بعد رسد حروف بادشاه نواب محمد و جهیل در یانی یب تاریخ  
دوم حمادی الاول سال بیکار و نگیند و سفت و یک خرتشاهی و لوازم جلوس آراسه و لطن ساهرا  
که در اند و سار که سلطان هند و سال معروف داشتند ادایب کا آورده ساهرا و فرمودند که در ارب  
سما سار که هفت بعد از ان بدلی سرف آرد دند و حسب الحکم القاب سال محمد الدین ابوالنصر احمد  
بهادر مادر ساه غازی سرف سید جمید قاعده ساسان خود پس معروف داشتند که بهادر لیب است  
رای محمد امر او را و در امر سمیر و صاحبقران بیکس خود را اسلف خود ده ملکه برای نوکران گذاشته  
کنش منظور و صلح و در ارب سواب محمد و جهیل و حسی کرمی از افعال اصمعه بهادر که  
یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود و بعد از حال و وفات و جهیل و حسی کرمی و دوم از انتقال نواب  
فرالدین خان در پیرس انتظام الدوله و حسی کرمی سیوم سواب عند الخدیوان محمد الدوله مرحوم

و حکیم مسد که جمیع احرا و منصبداران حوز و کلان بیدست خود مردم را در ناسد و مادر و مادر که او دهم مانی  
 نام و اسم خطاب نو اب مانی و نفع جدیدی سوابب مدید صاحب رمانی ملقب کردید و چاوند خاں و  
 سر که از قدیم در نظر بیگی خود منف نو اب مانی دهم استعاره حسن الشان خطاب است مادر با طم  
 کردید و در نو اب مانی که خان حال نام دهمت منصب حسن براری و خطاب محفد الدوله مسد امان  
 مسد ماری و خلوص  
 تاریخ

یوانی ساہ جوان تخت بر تخت  
جو حور سدا در ملک محمود ملوہ

حد صالح الملويس من حلب آورد  
 شيخنا طيب الفرو وحملوه

نواب نظام الملک احمد شاہ بہادر

خاتون ابی الدین خان فردر جنگ اس فتح خان است و اصل نام فتح خان غازی خان بود در  
زمان ساجده خان ماد ساه در عهد آمدن خطایب فتح خان و در مدت عهد الصدوری و منصب چهارماری  
سروراری یافتند و در عهد عالمگیر ساه سابع سید چهارم ماه ربیع الاول سید بیکار و نواد و سید پیری  
و سید محامره قلعه کوکنده در دکن متصرف کوله بویک سده و سیرس سید ابالدین خان که در عهد اول  
در پیرسا جهانبانی بعهده کلاخ خود و سید خطایب ساری الدین خان بهادر میر و در جنگ محمدر کزنده و  
در امام سلطان بهادر ساه منصوبه دار کجرات که در سید اشمن و میرس و امام و الف انتقال خود بشیر  
نظام الملک در دغال مستغنی الشیخ نظام الملک بود منصب چهارماری و خطایب من فتح خان بهادر سرور  
حاصل نموده در بهار جهان دار سید خطایب نظام الملک منصب کرد و در سال اول جلوس پیر  
سیر منصب است پیراری و منصوبه داری دکن ساجدهی کست و در عهد رجب الدرجاب منصوبه دار  
مالوه سر ملندی حاصل ساخته و آمد ای بهادر ساه و ماساداب بار به نرود و خاباجه بر بعضی منصوبه کرد  
تسلط یافت و آخر الفین جمیع صو حاکم ای کست اورا بر اداری نو در بهار الدین نام سیرس  
سید محمد امین خان و را و اس دولت عالمگیر ماد ساه سب اعماهی نجم راده خود غازی السیون و  
جنگ و رسته بیکار و مکصد و بیج و ارد بهد و ستان کردیده بود و در وقت حضور ساه در سید نزار  
و بکصد و بی و و حسن اعلی خان را کتبه و برادر سنس عطایب الملک سده عهد الدخان را  
اسیر ساجده بمنصب است کل ملندی کرد این سید بعد و فائس که متاخر پنج سید و سیم ماه ربیع الاول  
سید بیکار و مکصد و بی و سده واقف شده و زارت بنام نظام الملک که در انوقت بر عهد منصوبه  
خود در دکن بود مهر رست چون در سید نزار و بکصد و بی و چهار پیری نظام الملک حسب الطلب

محمد بن مادسا هار دکن باهمیان آنا داده مخلع و را به و خطاط اصفا بهادر سرلندی با  
ریحید الخلیل ملکر اچی قصده مستقر حمل و چهار میب دره صف و تا پنج رسیدل او میایه و را سر  
فارسی و عربی و در کئی و بهدی کعبه ا- الحمله اس جید سب بر قلم می یابد

مہار آندو و اگر دھیمہ سدھ مہا  
 فر و جس جس اس سچا کہ ہم ہا  
 لطاف ملکہ ملک امتحار اہل کرم  
 نو وہ جس و در اس نہ ار لطاف  
 ہر اس سر کر و سد و در اس ہا  
 قلم نو مہ سکہ در اس پس تاریخ  
 ہزار و صد و بی چہار ہفت سہ

در عربی  
نظم فی العربی الفصحی ماریجا  
مکی و در اردو ساکب اللمع لدا

در ہدیٰ ۱۱۳۴

اسسٹنٹ کی کمی ہدیٰ میں ہیں رہی حکومتوں اہل یاسین اور

نعمه این حول در سینه بیکر او و کفچه دسی و سس چرخ نظام الملک از راه تاه شکسته خاطر سه بطرف  
او کن ساسف ناد ساه طلع و در از سبغ نظام الملک میر فاضل ملف نواب محمد امین خان مرحوم  
مطابق ایما و الدوله و ریالها کن نواب عمر الدین خان بهادر نصرت جنگ حر حرم فرمودند و چون بار  
و سینه بیکر او و کفچه و سحاه چرخ ناد ساه حر آمد آمد ناد ساه سیده اقر اسماعیل نظام  
او کن طلع حصو و فرمود او حلف الصدوق محمد نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را ناس خود  
مقر و ساسف خود و دار الخ و ساسف فصل علیا مایح رسدن ارجین در سلک نظم کنند

ماریج رسد سر کدو اب دیس ییاهی آمد  
روانی ده ملک ماد سیاہی آمد  
ماریج رسد سر کدو اب دیس ییاهی آمد  
کعبہ انت رحمت الہی آمد  
دظام الکک درمحا نہ مادر شاهی کہ در سہ یکیدار و یکصد و بیجاہ و یک ہجری واقع شدہ حاضر بود

در تاج خرا و دست شهید میا هر شان نور که در سینه گیرار و مکتب و جیل و یک بنا ساخته بمرو تمام را  
و فاس سی و هفت روز بعد از وفات محمد ساه ماد ساه یعنی مات سج چهارم جمادی الاول سی و یک  
مکتب و مصنف و یک یجری در برین یور واقع سه سهرس مکتب و چهار سال رسیده بود که سید  
بر دهن لاس عریوان خلی بر جاس که من و همان در روره آمد امر اعظام خناره حسن ادوق  
بر و حسن سیدانی بر میاید و مار ادا کرده سرفقه ساه بر شان الدین عصب رود و ساه سید و یار  
شود و ای که سرفقه سید علام علی آن ادد و در مار بچ و قاب ادیا فیه به مسو به هفت و چون نظام الله  
و لو اسامه اماد الدوله و قرالدین همان وزیر و محمد ساه ماد ساه در همن سال بکی بعد دگری وفات  
تاریخ ان سر سید و حسن گنده

مارج

سه رکن مملکت چهار اجزا رسد  
ماد ساه در مان ما وزیر و نصف دهر

کشت مارج چون کسدم آه  
فور ساه و در سرفقه و نصف جابه

وقف وفات مستن سران از وفاده بود و مکی لو ابی امر الامرا عاری الدین خال خرو و خنک و بی  
بر احمد ناصر و حک سیوم صدر و حک چهارم نظام علی چیم باب حک ستم موع علی و چون که در حسن  
و سیر و بی و بعضی امر احمد ناصر حک چهارم و جیما نیمه بعد و فاس خطاب لواب نظام الدوله ساه و نام  
کنک ملک کردیده کهای پیر بر سید ریاس سس و در اد و سر رگ او لو اس فارسی الدین خان  
بها و در مر عبده امر الامرای فالع شده مسس باد ساه مد یلی مانده اما بعد کسه مسدن لو ابی ناصر و حک  
خوشت نابیکس رفقه بر داسم ابای خود فالع کرد و دسا ران ارباد ساه سرفقه در داری دکن  
حاصل ساجمه و دنا سچ سبوم بر ببال بکدار و مکتب و شصت و پنج هجری از ماد ساه شصت سه و فام  
مقصود شده و هو لکر با با احوال مر مبه همراه گرفته ناب و او لک با و رسیده بود که نصای ابلی مکر خا جان  
این سرای غرور را اید و دمنود این و امده بعد هفده رور ادا صل مسدن او رگ آباد یعنی تاریخ  
به هم دمی الو سال مذکور واقع سه و رفقای اولاس او اسامه بجا ابا و آورده کاک سپرد  
و این لواب عاری الدین به ایسری لود میر شهاب الدین نام که بعد وفات پیر رسی و سفار ص آه  
مقدور و حک خطاب اماد الملک فارسی الدین خال بهما در ملک کشته عبده امر الامرای یافت و این همان

همه الملك است که مادینه خود احمد شاه را بکول ساحه و عالیگری تانی را قتل نموده

معتمد الملوك سید علوی خان حکیم

اصل نام او محمد نام است خلف حکیم محمد تادی قلندر اس سید مطهر الدین غلوی ار اولاد امام محمد بن  
 ابی حنفیه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهار و هشتاد و هجری در در العلم شهر العاق قزو  
 و در سیمه برار و یکصد و یارده در بهار آمده دریای قلعو ستاره مله سب عالمگیر یاد است و محفلت و مص  
 مروارید گردیده نفس سپهر او محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه خطاب بمکویه  
 خانی و اصدافه منصب و حاکم اسبیار مامند و یکا سکه بحاکم محمد شاه معالجات محب محمود اسب  
 را به لفره سیمه و منصب براری و نقدی سیمه برار و وید در مانده سرور را و بخط است  
 مخاطب و بود و چون حد است و حسن تداوی او در اطراف و الکاف اسپهاریا نموده بود ناچاره  
 بعد از کسین سپاهیان آید او را با عرار و اگر ام مام و عده و منصب حج و زیارت همراه خود  
 و بعد مسافرت حج در سیمه برار و کند و نیجاه و سپس به ارالو است و سپاهیان آید او در سده کوه  
 که از جمله بهمناب او کمانی است سی سماع الجوامع که می التمل اگر کتب طب ماما معقود شود  
 تسبیل را از واسطاط منوال نمود سحرادر لفره او سار کفند از جیایا محمد مستم علیا  
 حتمت بخلص در وصف او گفته

انساب

ای دین بود سکر مرصاه و کدا ار صفت تو در مال طلاها کام روا  
 طامی میگوید که منگی کا تسبیح من سکونیم که می کبی کار خدا  
 در رساله بیان و ابع معروف است که وفات او تاریخ تسبیح محمد رحمت سال یکهار و یکصد و  
 هجری در دارالحدیث سپاهیان آید او در من است و ابع سده موجب است ذریع الی در کاه  
 اولاد مدفون گردیده اما این معروف که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهار و یکصد و شصت  
 و دو است و سحر اجمی مانده اسب جهت درس مقام سر مسم یا لب

تاریخ

سر ملک رب سحای غدیة

راجبه نول را سبک

ار تو هم کاتبیه سکسده بوده و در اول ادنی ملازم سرکار نواب معتمد ملک بود و در حسن احضری



و نیکو خدمتی بنابا علی در عهد افندار رسیده ناب صومعه کرده چون در آخر سده هزار و یکصد و شصت و دو و هجری نواب فایم جبک سرلوا محمد خان ملک فتح اما و حبیب مرصای احمد شاه یاور ما و هله نامی حدود اوقاف و یکصد و سه سوار ارباب سعد الدخان بسطی علی محمد خان رو بهله بود و حکم کرده نواب محمد رحمت ملک را حالی یافته در سر و عسکال بکمرار و یکصد و شصت و سه مادر و مادر اسرار که صغر بود و در مقدمه ساجده روح آباد و سینک و قلعه دار و کونوال از طرف خود معمر کرد و حال ملک را آنجا از راه تول رای اگر بایب ایلود و صومعه دی سرین مکرر شده بود که احمد خان را در مورد نواب فایم جبک مرحوم بومی از افعانان سکس بهم رسانده و از تول رای را استغاف داد و در اجبه در عین محاربه از ضرب کشته شد که بر میبانی اولتسه کشته شد و ملک بدستور مردم بدست احمد خان در آمدن و افعانه نارنج و هم ماه رمضان روز جمعه سینه هزار و یکصد و شصت و سه بود و پنج آمده جانشین شخصی نارنج وفات را اهرار از الفاظ ای تول سرخ رو به آورده و چنین در لکم کسیده

نارنج

روان کرد چون ملا و حوحو ادا کرد جن حکم سو بهو  
رزدان رسدند و حور و ملک سیار و رود ای تول سرخ رو

۱۱۳۳

میر غلام نبی بلکرا سیب

بنو سید محمد باقر سید عبد الحمید اب اولاد و سید محمود اکبر و سید سزاده مرعنه الخلیل بلکرا سیب  
ولاد و دوم محمد سینه هزار و یکصد و یازده هجری در سن داده و مرعنه الخلیل مذکور در نارنج  
او حسن گفته

نارنج

نور چشم میر با و کف ماسن چون کل حور رسد در عالم دبیم  
سال تاریخ تولد و کف چشم نور چشم باقر عبد الحمید م

و میر غلام نبی بلکرا سید اولاد و سید سزاده مرعنه الخلیل بلکرا سیب  
بنابا علی محمد در صفای نواب صفدر رحمت و در بر اسطام دانش و در رحمتی که نواب و در بر امانا  
مستش آورده بود در سلام می در آنجه که معهود کرده و در چون عهده سبزل نیستانی ارام کرید  
اس ساخته سبب دوم سوال سینه هزار و یکصد و شصت و سه هجری فایم نبیستانی و سینه  
اروان اکبر اباد واقع شده و میر غلام علی آنرا در نارنج وفات او گفته



ملک دستن نو مایه و الفت موب کرد و در آن سپید فون کرد و سر آن آد در مارنج و فاب او  
سبح محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ  
افصلی سبح کامل و غالب  
سال تاریخ گفت عمر ده  
آه رسید هر دو زمین عالم  
شبح محمد فاخر تخلص ز ابر

۱۱۶۳

حلف الصدق شبح محمد محی و در حترزاده سبح محمد الفصل الیه یادی مسبار عصفوان شعور محمد  
والد ماجد و مراد کلان خود سبح محمد طاهر تلذذ موده و لحدار از نحال دالدا ماجد جانسن کشته و در  
سبح رفته کرت سیوم سر ریارت حرمین کمر همب بسده و سر حجار را راه دکن قرار داده بار بار  
رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم دی الحشره نیکوار و مکصد و مسخت و چهار هجری و در  
تاریخ تولد او که در شنبه یکشنبه و مکصد و مسخت واقع شده و متاخر رسیده است و تاریخ انتقال  
روال حور مستند

۱۱۶۴

### مسجد چوبی

ابن مسجد را احمد شاه ماد شاه بسجده شاه در شنبه نیکوار و مکصد و مسخت و چهار هجری و در  
تعمیر ساخته بود و متصل به باب باغ واقع سا بهمان آباد حاله با نکل مسجدم کرده مگر بر دروا  
اسن این تاریخ برسم تقمید با حرو را فانی است

### تاریخ

شاگرد مسجد به دن شاه که شد ماور سن و دولت مریدی  
مرد هر که اینجا مسجد و مبار بانو ارطاعت سود مهندی است  
خود را بحر فرد و رفت بای جوسد فکر مارنج را اممهدی  
بگفتا سر و من از امر بربری که است سرف مسجد محمدی

۱۱۶۵

### شهری مسجد

این مسجد متصل به باب بهمان آباد واقع است از انواب و سید و احمد شاه این  
محمد شاه با د شاه در شنبه یکشنبه و مکصد و مسخت و چهار هجری ساخته بود این جید شاعر و تاریخ  
بر دروازه مبان مسجد مذکور مرسوم است

ناریج

سکر محی در ہند احمد سہ عار ناد سہ  
 حلق یرور داد کرتاں عالم را بیاہ  
 مسکند کردہ سالو اب دینی سب  
 داد احم مقص عام اس ملاکت سکر کاہ  
 سہی نواب بہادر صاحب قلم و کرم  
 صاحب نعمت حسین حاوند عالی سکر کاہ  
 شاہ دعوں و مصاف محسن اسد درج  
 ہر کہ ار آکس طہارت کردہ مالک  
 سال مارچیس صہ حورم یاوت از الہا  
 مسکند سب معدس مطلع نور الہ

نواب نظام الدولہ ناصر جنگ

سر دہی نواب نظام الملک سب لعد و فاب یرور در سہ ہزار و یکصد و شصت و یک محوی دکن  
 رسید ریاست سب چون در سہ ہزار و یکصد و شصت و سہ رای دمع سطر جنگ ستر  
 رلہ خود کہ یعنی سہ ہزار ملک ارکاب رعب و سطر جنگ ماعاب و ایس سہا و داد و شک  
 نامہ دستگیر شد و نصاری بہ بیو لہری خرید و ناصر جنگ سکری مران مسدا و بیتان  
 سکت فاحس دادہ عارت نمود تا بچ این مقہ یا قتد

تاریج

حوال بھی نظام الدین دولت  
 کہ دار دہمضی عالم بیاہی  
 سال حال را بیاہ بلدس  
 جیس کو مدروالاد سکر کاہ  
 ریم یریا و قلم ملک سا  
 ار اس بودہ ما مایہ  
 عدوتی داس دولت جو کوی  
 تلسر سب ماکو سب و کاہ  
 بہ سب عد و فوجی مسدا و  
 کہ سار دگسی اور اتاہ  
 رسید این فوج وال مصدا و  
 سکتی بر عدد آمد کاہ  
 سر آمد ار رام سال ناریج  
 مسداک ماد مع فوج ساہ

صدی بعد اس سائج افاعہ و السمال ما قتر اج سطر جنگ راہ عد یرمیدہ نواب نظام الدولہ  
 ناصر جنگ را قتر اج ہند سہ اربع و سٹن و ماہ والک سب چون رلہ سہ ہند قتد  
 سہا و اب او قریب فلعہ محی فاعلہ سب کردہ ار بیو لہری واقع سہ لاس اور اور  
 اور لکا ماد آور دہ یا ئیں مرقد سہ رتالی الدن عرب سر در قند نواب اصغہا ہر چاک سکر  
 مد سکر سب او دو سال و مہب ماہ و میدر و رلہ و لک علی اراد اس مارچ در وفات او کتد

تاریخ

نواب عدل کسرو عالی جنابیت

در پهلوی ماه محرم سپید

و حافظ محمد اسعد کئی این تاریخ یافتند

که بعد از نواب موصوف افغانه و نصاری بعضی فراسین علی ابن ابی الدین حال را که

سفر جنگ بود و در اسی رد استند و اسی نسط نصاری در محاکم اسی

حکمت او سرد و ماه بعد از سپادت نواب ناصر جنگ از دست

ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از انفاق است که در این جنگ

مقتولان شد و در دیگر اینها را از معرکه بردند در صحای دفن کردند و مالوت

در همین روز بر و صدمه مرغان الدین رسیده مدفون گردید و جنازه برای انتقال

در کمر برسم حسن خانم مرعاط مرعاط علی آزاد افغانه و این رباعی در رسته

تاریخ

نواب آفتاب جهان ساد

تاریخ خوشم و برای سپادت

حافظ محمد اسعد کئی

همدان روز که سفر جنگ مذکور از دست افغانه کشته شد و بزرگ سپادت

و این سال تاریخ پهلوی ربیع الاول سنه یکین از یکصد و شصت و چهار

او رسید ان جنگ بر زمین بگریب بلی حاصله که در سنه از موضع رای

رره کار کاوه که دره اسب سپه در و درواچی که موجود است

تاریخ

سیدی حیرا سید الطاف

نقد ایام الله تا و جبه

سید غلام نبی متخلص

نزد حضرت سید سید شعی جوانی بود صاحب السیف و القلم در سنگ

و چون نواب مذکور کرب تالب لکمر بر سر افغانه کشیده در دامن

سوالک بیاہ کردہ سعدیکار سد و لعد و حاربات صلح العقاد کر ف در امام جنگ سبب هم صفر  
سہ ہزار و یکصد و شصت و پنج رحم لعدک لعدہ کافی در صاحب میر آد و در مارختن این سبب

مارج

در من سخن بلند لعدر محب در سحر کہ اروی شمن محب  
تاریخ وفات اور دل برسد مرمود بہت محمل مرمح

۱۱۶۵

### نواب بہادر خان

خاوند حال بلند نواب بہادر خان احمد شاہی بود کہ از قدیم صاحب نظر مد کی محمد سبب نواب  
والدہ احمد شاہ ماد شاہ محمد بہت و لعد وفات محمد شاہ سعارس نواب نامی خطاب نواب  
بہادر خان مرمود کردیدہ چون او بیچو سبب کہ اتفاق والدہ ماد شاہ جمع امور مالی و ملکی را اسرار اک  
خری سبب اختیار خود بیکر د نواب صعد رحمت یکدیسی را کار و مودہ مارج سبب و سبب  
شوال سبب یکبار و سبب و پنج ہجری اور اسپاہ صاحب مجاہد طلبہ بہ لعد سبب سبب  
اور اندر با اند احب چون سبب ہر ہا و سبب سبب رقص او لعد و ارکتہ مدد او ہجری  
فانہ سبب سبب اسپاہیر سبب چون نواب صعد رحمت سبب مد و ماد شاہ ہر اس سبب  
کہ از اب بہادر مدنی لعد سبب او لعد و حاربات او اب طرف نواب صعد رحمت رسیدہ کا سبب  
و چون مابین سبب سبب و سبب سبب سبب مارج وفات اور اسپاہ و عظم ہ  
مانند اند لطیفہ سبب کہ روری خاوند خان سبب ماد شاہ عرض مرمود کہ قتلہ علم حور  
سبب کہ کفہ نای سعدی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
یاقب ہر کہ مگوام سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
عدۃ اللک امرضا کہ خردی طلب بود و در انوقت حاضر بود کتب کہ مصرعہ ثانی را اسر نفس  
ناب سبب سبب کر عفس ذکر حررہ کد نام را بہ تخم سبب ذکر حیرد کر حیرت یعنی حوا  
سر کہ سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
نواب محمد الدولہ عبدالعزیز خان

۱۱۶۵

در عہد احمد شاہ ماد شاہ دہلی عہدہ سیوم محسی کری دامت در سبب یکبار و یکصد و شصت  
و پنج نوب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

مارج



[illegible]

تاریخ معرکہ  
 ہر کس در سر اسبک بکراں خویش  
 سال و فاس سال و فاس  
 نواب مصور علی جان صدر جنگ

تو ابراراده و اما دوله اسراف الملک سعادت حال است بعد وفات مرغان الملک که در کجایم  
در دو ماده سه در دینی الفای سده در شروع سال بکبار و مکصد و حیا و دو و مجری بحرا  
نادر ساجی دو کرور و سه بطریق ایکنس داخل ساحه خلعت صورت او و در حصو مجری ساه  
نادره حاصل نموده در زمان احمد ساه ماده ساه طعنه در بار سرور ارکیده در سه  
برادر و یکصد و شصت و هفت از ماده ساه محض کشته ارد بلی بطرف صورت او و میر و جمیل  
در سائر کتبات که سه سیرل از لکنو فاصله دارد در سید از سدب دندانه مررگی که سیرل مرغان الملک  
را آورده بود سارخ بهند هم دی الحرح دیکد سبب لدس اور اسرای حمدی در کلاب مائنی  
که در صف آناد است بطریق امامت لویس رینس گردیده و بعد از آن روانه سا بهمان آناد  
نمودند و روه او متصل در کاه ساه دال است عمارتی است عالی و مائی دارد در مراد کتبات  
دیکس و سکوید که در تعمیر آن سی لکمر رویه مرف سواد و در آن مقبره اس مانج کیده اند

جیسا کہ مراد علی صاحب نے فرمایا ہے کہ "ماریچ" کے نام سے ایک قسم کا پتھر ہوتا ہے جسے لوہے کی شمشیر پر مار کر کھینچ کر اس میں آگ لگا دی جائے تو اس سے ایک خاص قسم کی دھواں نکلتا ہے جو انسان کو بڑا خوش کرتا ہے۔



۱۱۶۴

۱۱۶۴

۱۰ تاریخ

به سال چهل و شش و پنجاه و یکم از اربعه سئوال  
 شاه پیر اشرف سلوئی

سرزاده سلوئی اس ساه میر محمد مرید میر کریم مایکوری بود و در سن ۱۱۶۴ برابر و یکصد و شصت و هفت هجری فوسده تاریخ وفات او در الفاظ ساه هفت کریمی بر می آید و این رباعی سرور تاریخ وفات او است

تاریخ

غنی از بعض ساه اترق جهان  
 مر اسرند چون نور مطب عالم  
 میر نو از بن علی متخلص بفقیر

۱۱۶۴

حلف الصدق سر عظیم است الله بخیر بکار می است شیب دوستی به نزد هم بنیای مستمیر  
 و یکصد و شصت و هفت بجایم قدسی استراسته و در حبیب جد خود مر لطیف الله مدعول کرد  
 میرزا او مار بخش گفته

تاریخ

رومن ولی سحر نفسی با کنگ پری  
 دل و اطمینان و باله تاریخ او که شد  
 واحد سر ناکه داسن از بن انجمن فتاده  
 مر بکانه سرور اسرین علی نماده

۱۱۶۴

شاه ششربیت اورنگ آبادی

در سن ستم و شصت و هفت سال و شصت و هفت و الف فوت کرده و عارف الدن عا  
 تاریخ و الفاس مافیه رخ مر و ما و حد و دسده ششربیت

۱۱۶۴

تاریخ حوصی

لواب در کاد فلی حال مخاطب بموس الد و سنا از حدک و در امام لواب و سلاست حبیب  
 نوفتی که نسو به داری او در نکا باد اسبیار دهم در سکوی خود در سیمه مرز و یکصد و شصت و هفت  
 و به این خوف را عمر ساهه تاریخ امام آن خود گفته

تاریخ

در جهان بهرید کستم کو بگو  
 احسن موسی مدد مچ سو

فض عا سن س کا کتب و سام  
حی بر ہر لہ سک و سیدو  
حوا سم سال ما آمد نہ ا  
سید ہد سانی کوثر آرد

۱۱۶۶

### فہم رسول

عمار بنی آدم عالی در سید کنگ مصاف صوره اوڑ لہ کہ در سہ بکھار و یکصد و شصت  
ہجری در زمان دولت عالمگیرانی تعمیر یافتہ و در دروازہ اس اس تاریخ مرتسم ثمرہ عروم اس

تاریخ

مد بکھارہ حد نو دو چہاے	ماہ عالم آسی و حوالے
مرکب کسب و ماسدیں	نعمت سہ عالمگیر ماسے
جو رند مصالح دس محمد	کہ دندار علی ماسے
مد بکھارہ ہی اس قضا آرمب	حد احاصل کد متعود حوالے
مدال ہمال مار کس جو کردم	مر دس عس کھاد ہرانی
حوطیل کفر اسکی ر د	رکوب خانہ دس سال حوالی

۱۱۶۷

### نواب علی وردی خان جہانیت جنگ صوره دار نکالہ

لعد کتس نواب علا الدولہ سردار حال اس نواب سماع الدین خان تاریخ سردہم  
ماہ صفر سہ یکہار و یکصد و چہا دسہ ہجری ماظم نکالہ دیہار و اداریہ کردہ سہا سہا جنگ  
و نولہ جنگ فیس جنگ سردار ادائی اولودندہ جنگ کہ دین سہ مراد اس جنگ  
سجاعت و حسن مدبری فانی نو دسیران ہمد در او احرم سہ ہر ار و یکصد و شصت  
و یک کسہ سد لعد ارال تاریخ سردہم ربع الاول سہ سہ سہ بکھار و یکصد و شصت  
و ہہم یک سال لعد ار کسہ سہل حسن قلی خان سہ سہ جنگ سہا سہا جنگ مراد  
آخرت سس کر سہ حصارہ اش را در باغ موئی جمل کہ سہا سہ اولود سہ دہ و سہ سہ  
ایا کہ جو دسیر موہ نو دہ فول کردہ لعد سہا سہ جنگ لفاصلہ دو ماہ و دواردہ و در وصول  
جنگ مر کہ حکم رسہ نو دس تاریخ سس بیچ حمادی الاول سہ مدکور ہر ای عالم لقا کردہ و سہ  
باغ مد فول کس و مہا سہ جنگ مر لعداروی تاریخ ہم و سہ لوم السہ سہ مدکور سہ  
الہی میو سہ و سہ الوصیہ یا یس ہر وہ اور جو دس س باغ مد فول کردہ و تاریخ و با  
سہا سہ جنگ ہمد اسس باغ روہ یا سہ اند فول سال نو ہمد در ادراں لکھ

۱۱۶۸

من سال و در تفاوت نامای جدید پنهان مایع برای هر سه سالان می تواند سه سال  
حکومت به باب حکم سه سال بود و مدت عمر پنهان سال صاحب بر الدار حسن می  
که اگر به باب حکم که اسباب دلالت بر آن میکند که بعد از ما سوال محل ملک چند در نظر  
کلان و سالان یعنی اگر بر آن جواب آید و چنین میسر که او گفته بود و در می مضطرب خان هدایت حکم  
را بر غیب است محاطه جماعه انگشته و تسبیح کلانته نمود و او احاطی کرده جواب داد و بار دیگر خان بدک  
سپاه ساله ملک و صولت حکم و در عرض این مقدمه سر یک خود صاحب هدایت حکم و پنهان  
در خلوت سپاه ساله ملک و صولت ملک گفت که با با مضطرب خان هدایت خود سپاه می و نواری بسته  
سخن آید که رجوع من به سپاه یا بوده است اما چرا در حسن امور ما او به سالان می شود و چرا  
انگشت در حسن من چه بد کرده اند که من بدو ای الزماکم الی الال انشی که در بحر اگر نه است  
حائوس نمی شود آتشی که در در ساگر و کبیت که از او رسد در سپاه کومن بایس هم  
سپاه بازنحو اسپد داد که میخیزد از فداوندان و

نواب سراج الدولہ ناظم منکالہ

بسیار است چنانکه در هر اده نواب بنی و در وی مان جماعت جنگ است بعد از وفات پادشاه جنگ  
در ماه حبیب سال یکبار در یکصد و شصت و نه چهری نامم یکبار در دهمبار و او را بر سر نهادند  
بار اده بر آوردن ملک و رسیدن از دست شوکت جنگ بطرف راج محل بهشت فرمود و بر  
راه جبر رسد که مردمانی برای گرفتن بلبه سیر را جبر راج بلبه دیوان سپاه است جنگ  
که بجا آمد مگر معرفت و ناکه رفعت بود بار آمدند بر آنکه کشن بلبه که کشته شود و بلبه که رسید  
در ملک صاحب سردار و مکر بر آن حمایتش نموده بمیکند اردار اسحاق ابن جبر ترک غرمت  
مبارعت با شوکت جنگ نموده متاودس بفرستد اباد کرد و بعد از جدی لشکر یکبار کسب  
چون جماعه الکلیه را احکام الدوله شقیس بود و سپاه حرب جهانکه باند میبندد اسد  
نهاد افلقه عدم تخص جبهه بدافعه بر جاسد چون سردار یک صاحب سردار فرود آمد  
خود را با اسد و دی از سردار این بر بهاری کشیده جان اسد مرد و باخی ماندگان  
نمقتدای غربت مود را بر جیاب کزیده ناباروف و کله بدوف و جبهه سرست حرکت  
و صدی فکله و کشته سپر خیمه سراج الدوله سدد و سوال و در نای خطیر که احصای آن عمر  
مقدور نیست و باور شد رفعت کوسد که بکشد و بفرستد لشکر بر با سیر بر آورد و رسید به

[illegible]



و فصل طغر جنگ امارت مواب صلابت محک سید اور احار یج حار دهم صفر سحر سحر و پس دما  
 رالف اعطای خلعت و کالت مطلق خود و منصب معب پراری و منصب هزاره سردار و حفاظت مصمصام الله  
 برپا احب و در سه هزار و یکصد و شصت و هشت هجری عاملگر تانی ماد ستاه دہلی برائی نامانی در  
 امرا سر ساد و صحیحی این سفره تاریخ یا صبح رخ آرسناه هند آمدن حاجی جم مرانت و بعد از آن  
 مصمصام الله در فکر بر آمد احب نصاری و التمسین که در آن ملک اعداری تمام بهم رسایند و  
 بود اعدا و دوا و اب صلابت محک را کشته او نصاری را از نوکری خود بر طرف کرد و سارس در ماه  
 و چهل سال هزار و یکصد و هفتاد و یک عند الرحمن محاطب محمد و محک که صاحب اصدار سرکار و موسس  
 نویسی و التمسین سر دار مصمصام الله در اورنگ آباد نامتوسلان و افرمای او عند  
 صاحب نظام علی خان را در و صلابت محک که در شش رخی محمد و محک بود و تاریخ سیوم رمضان  
 سه صد و چهل و یک که در جمعه او آمده بود و قتل آورد و طرف و سلسلی در لشکر اعدا و درین مورد  
 واقع ملکان کا مصمصام الله در اما التمسین سر عند النبی خان و محس الدوله و مصمصام الله که یکی از  
 افرمای او بود و محام محمد در دیس را در صفار انامی او که جانب جنوبی سپهر قریب در کاه  
 سه بود و محب ریر عاک سیر مدد و محس الدوله را در قریب سال انامی او که مانگش کسید ستاه  
 نور محب دفن کرد و در مرآة اوتاریج سبها دات اس هر سه در سن آنکه مانگش و دوحه و سید  
 و در سر مد کور کشته

تاریخ

رفعت مصمصام الله در بهان  
 سیوم ماه صریف رمضان  
 سال اس واقع اسد و محود  
 کعب مانگش عند الرحمن

الضاد و مسند

مصمصام الله در آل امیر و الاله فالتس کاه  
 آرد لعرض میر ساند ما و یج ماد اس  
 مانج متده کد یکمین کاد دعا و این غم کاه  
 کرده سبها دات اس سید را الاله

دوا و در کاه و فی حال محاطب محوس الدوله سلا و کعب که از طرف مواب صله جنگ  
 نصوبه داری اورنگ آباد محمد بود اس رمای مسر اد در تاریخ السان در سلک و کتب

مارج مسند

و دم هم رمن هو لسا ک صغرا ابو مامه صال  
 در حوس و حوس بود و حوس مستند و ابو و کول

کفتم که حبیب ابن بککان تاریخ بکعبه ناف  
اولاد علی سید کرده است حاج محمد الرحمان  
ومیر حبیب الله مای شخصی این تاریخ یافته

صمصام الدوله آنکه امری کسر بود تاریخ  
ناخن من کشت بعد مکر و مدد قریب  
روز حبیب و تائب ماه صمصام بود تاریخ گفت عقل سبهاوت مدد

### روضه حضرت سلون

اس درگاه در موعنی که از حضرت سلون میگوید صمصام صوبه اوده در سنگهار اردکهد و بعد  
دک بچری نهر یافته و این تاریخ مای اوس

سدنا در سلون روضه نور تاریخ  
که جهاں را از دست کسب سرف  
داد گفت ناز ابر مارح این لود آستانه اسرف

### میر محمد یوسف

بن سید محمد اسرف الحسنى والواسطى البکتر اچى و در حزر اده میر محمد الحلیل بلکراچى او کابا بن  
نموده باسم الفرج الناس من الاصل الدالت مثل و میر آزاد در تاریخ امام ابن کناکبه

میر یوسف عریض کمال تاریخ  
انهم معرفت کتب در حسن  
کرد در وحدت مشهور و رسم  
نسخه ماراه بفکر عبق  
از احادیث و زکلام الله کرده اقتات حق زبى تونس  
هست این نص و لیکن الحق را ککاری زبى تونس  
سال تاریخ این کتاب خرد گفت شمع حیا شمس

ومیر محمد یوسف بن تاریخ و در حیدر بنی العالی و در حیدر بنی العالی و در حیدر بنی العالی  
لکنه در کتبت نص اورا در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در تاریخ محمد و دامن بزوبه  
میر محمد الحلیل و من ساختند میر آزاد در مرزب او این تاریخ گفته

تاریخ  
الهی بر شکب فاجیها رفت که کو بهی بود در مکر و زجارت

ماند اکمل اسد رندگانی      که در دقاقل مباراد و اوست  
 میامیل لهری تفرس کس      که سر او ساراج فنا رفت  
 عربی مصر معنی میریوسف      اربین عالم سوی دار المعالی  
 معان من بهر لای روانه      حورج اولنگ کس سداست  
 مدحسان را اماندال و دنیوی      دوستن طره لعلی فی بهار  
 اگر فردوسن سرجون عالم      کزین کسین سم حال غار  
 که در رب العدره فکر اماند      که از سمای دوسین مقام  
 سمد امم حارس دین و نصر      که مال دوسی با آستین  
 سکر و مطلب از دست      تو کوئی از سرم ظل چهار  
 یوسف آرد تاریخ و فالس      حوال یار مالوسف کجاست

دست معنی دیگر این تاریخ دمدان و مظم موده

تاریخ

میریوسف که ساین عالم      داغ حدس الم بدلباس  
 فانی در دمد مارحس      کف حال و دل احتیاج

غمزدین محمد عالمگیرانی بادشاه عازی ابن معزالدین جهاندار شاه ابن  
 نناه عالم بهار و زنده در سال هزار و نود و سه یک سده هزار و نصد و هجری تولد  
 پیرمیه و نام مادرش ابوبائی بود بعد از آنکه عماد الملک عازی الدین حال وزیر احمد شاه  
 ناسا را امکول ساخته محسوس کرد و غمزدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت  
 ساله بود دار و مال و فرج سرباد شاه فتنه بود از محسوس بر آورده و تاریخ و هم شصت سال  
 یکبار و نصد و هفت و هجری موسوم به ملک بانی موده برای نام سرسری و بار و  
 دس بهماں آباد ما و میراولا و محمد ملکر اخی و کا کمالین تاریخ خلوس او کف

تاریخ

سرسری سلطان محمد الدین      کار نادر و دولت محل طاهره  
 سال تاریخ خلوس او کا کمالین کرد      تا و شاه هند عالمگیر الیجاه سه

البص



شاه و الانزاد عالمگیر از ازل تا مور بصفی آمد  
گشت چون حلقه کبر و کبر رگت نارنج نمیشد این د  
بیت سکه

رزد سکه صاحب را لے عزت الدین سالک را لے

در سنه سکه ار یکصد و هشتاد و هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دوم تاب همچنان آباد و عظیمی فی سماء  
اردبیلی و اگر برده و در حرم شاه را در حباله کتاج خود آورده و عالمگیر تانی نیز در خود را بر سر  
سمور مرر استوب ساحه وقت روانگی احمد شاه ابدالی حسی خواهنس عالمگیر تانی عهده امرالدولت  
برجستان افغان خطاب بحسب الدوله حرمست ساخت اما بعد روانگی او عماد الملک غازی  
که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرج آباد رفته بود از آنجا لوای احمدخان تنگس را همراه کرده  
بآمد و در کوه مانده و او مرتبه دوم که در دهبلی آمد و بعد محاربه و سعادته بحسب الدوله را از سنا همچنان آباد  
در محمود و جلکار سلطه را بدستور سالق بدست خود آورده و بادشاه را محض بدخل  
ساخت و احمدخان تنگس را بحدود می خدمت های او عهده امرالدولت را بختاخی الملک  
احمدخان بهادر غالتنگ دنا مید بعد از آن عماد الملک در بنی پاک حرمست همراه او عالمی که در خلف  
عالمگیر تانی کوسدن گرفت بلکه در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقتدر حسن  
ادعانه او را محاصره نمود و همراه او جمعیتی که نوانس بعد کشته شدن خندکس و بر جعفر بانی  
میل را و مرتبه او را ان حصص من سالم بر آورده و مرتبه بیست ماه به راه بجهت اندول که در اسد بعد از  
ار حرمست عماد الملک بطرف مسرن رفت و حمدی در آلبا که نیات آن صورت از به کام او  
صعد و شک بنام نواب محمد فنی جان بر آورده او بود و متوقف بوده و بعد از آن محمد فنی را  
امیدوار و از ارتساحنه در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و دو و یا فوجی عظیم حمت  
فرستاد ملک بنگاله بموده همراه خود کرب در سن سال را کوه ماسه را و مرتبه و توانسند بهر پایگاه  
عماد الملک بحسب الدوله را در سرک تال محاصره کرده او را تنگ نمود و بار پنج اسب معامله یافته اند  
بهی را استکار آمو کرده و چون در سن ابام غلیه مرتبه ماسه را سده هند و سلمان از دسب  
ایشان غاصر آمده بانها نوانس بجای الدوله صوبه دار آورده و دیگر امرایان هند و سمان و مرتبه  
باجهده ابدالی فرستاد و دو لگ فرستاد که تسلیت آورده و متفق شده اس و مرتبه مدین را  
سماصل اگر در اند چنانچه احمد شاه ابدالی از بن مرده مسرور گردیده و در سال هزار و یکصد و

دوسرے بھری راج پور سے پہلے دس سال اور دیو جی آند آند اے کو کس راج و جاس و موام کر دیو جی  
 پچال بی ادلی تاکہ سب عالمکرتانی اور واپس آئے ہو ورنہ وہ ان تخیل الدولہ کے دست سے  
 احمد شاہ ابدالی نووارد پہلی مدرسہ صاحبہ بود کوف حال خود ماتی ملک حال بلخی و مہدی ملی و کس  
 را کہ سمرقند و دولت او بود و اسارہ فرمود تا اس عالمکرتانی را در ورختہ تاریخ ہستم در و  
 تاریخ ہجرت ہم ماہ ربیع الثانی سال یکہار و یکصد و پچاد و سہ ہجری یکصد و سہ سال را مال  
 طرف در ماہ ربیع الثانی یکصد و پچاد و سہ ہجری یکصد و سہ سال را مال  
 ماہ ماہ دیو جی صاحبہ تاریخ و فاب او

ستارہ عالی سپہ سالار الدین <sup>تاریخ</sup> کس نو در جوار رحمت ہای  
 کتب تالیف جو رتبہ در صفت <sup>دور و سہ</sup> حکم مرد ای داد

و چون اسطام الدولہ صاحبان سر محمد الدین خان و در کہ حالوی عماد الملک بود و سہ روز پس از  
 قتل را دسہ حکم عماد الملک از دست ہموں حکم حرامان سپہ سہ بود و جیابہ عری  
 تاریخ سہا او و ماہ ماہ ہستم ماہ عماد الملک کہ از سمرقند آخر تاریخ مرحی آمد

ستارہ عالی و سہی کسر <sup>تاریخ</sup> فائل حال سہ او اس و در

دس سبط عالمکرتانی پنج سال ہست ماہ و پستہ روز و سہ عمر محمد و جیابہ  
 لغت اول و فاب عرس سرکار را را

آمدن احمد شاہ ابدالی حریمہ ہجوم در ساہمان آباد

چون ملک حرامان ماہ سارہ عماد الملک بیع حصار کلوی عالمکرتانی را دس دس ہارادہ محی السب  
 را کہ سرکار محسن اس جلدی کتاں نو در ای مام مرتبہ جیابہانی تا سہ و پچاد و سہ ہجری  
 ثانی نمود و عماد الملک مہدی فی حال کسر را آخر سہ او کہ سہ بود و فاب  
 و ماہ سہ و سہ کو جی کہ تحب الدولہ در سرکار مال سہ الدسہ او محاصرہ نمودہ بود و  
 ستارہ عالی و سہی کسر الدولہ در صلح را را ماہ نوہ کہ عشرت رسیدن احمد شاہ ابدالی  
 کو سہ دعا لیاں کرد و دس ماہ سہ ہست حصار ابدالی سہ و صلح را را ماہ کد سہ  
 ماہ کد کرد و انوقت ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست ہست

روان سند و چونکه عباد الملک خنیر پیدا بر بکوی ساری از سنگهای سپهر نیز راحه بود و هر کس بگذشت  
 او سر از دگر و کدور بر داس دل داشتند جایچه وضع و شرف با بحسب حال میوستند و سواران  
 بادستهای روزی بار و پله مانند تنفس شده برای آخواه خود عباد الملک هجوم کردند و با ساره بحسب البوار  
 حوینی اورفته هر از نهد و بحسب سواران فعل و یو یحسان یافتند بهمانه سخاوه خود بغارت بردند و عباد  
 انکال حیرت دادند و همین سواران مل جاث رفعت در قطع هر پلور محمی کردند بعد از آن در ستان بجهان  
 حکم بحسب الدله بر آست بادروان سید محمد را حکم چون ماه ابدالی نامه اسرید رسید سعد الدین  
 سرعلی محمد خان رو پهل و دخت الدله دواب احمد خان مکش سرخ آبادی و حافظ حرم  
 و دوندی حال که ملک امپاد در سال اسرید و افغ شده خود را شاه ابدالی رسانده و  
 ملا رمت اند و محمد القصد چون لکرها سال لکرها سید به مقابله دتا جبک کسان محاسب  
 سا بجهان آباد جمع القهری نموده همه ان بادلی که در سواد سا بجهان آباد و افغ  
 رسیده و ابدالان اطراف دتار افر و گرفتند و منگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سر  
 اسیران فرود آمده و یاد رسیده فام کرد و ما آنکه با جمیع همراهان علف مع مید رلیخ اندالان  
 کردند این واقعه در ماه جمادی الاخر سال یک هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری  
 از او تاریخ انس حکایت ایمن بافند

کرد سلطان عصر دتار اسنے  
 گفت تاریخ انس ظهر آرد  
قل دتانه تبع و حسن کا  
 نصرت یاد ساه عالجه

چون حیرت شده دتار دتا سید میرسد اسیرها و همه ادر زاده بالاجی پیسواد و دکن رسید  
 و جی عظیم بکرای بند و سامان کردند و در عایبان احمد شاه ابدالی در ستان بجهان آباد رسیده  
 صدر را باخت و در اج محدود و ملته از بعد جبک مجموع سخت سن بعد تاریخ نست تمام حصول  
 یکته اورد و هفتاد و چهار بجهان مانی را که بقرب بکال بر بخش استند و دسمع و دل ساخته و دتا  
 حوالی بخش را که خلفت ساه عالم باد ساه بود خطا بحسب اندار شاه لولی عید سبیه مید که در بکال  
 بود بر سید قوامی است آمد و دهم و منویر معتر که احمد ساه ابدالی کردند در ان جنگ با سیدای  
 مر شهر تاریخ ششم ماه جمادی السانی سال مذکور که سلطان ماه جهوری سینه یکدر در دتار  
 شصت و یک عیسوی بود که متد کونند که تا شصت کرد و خون مر شهر مثل آب بر زمین

لودجول ساه اند الی بعد فصل و نایس فتح ررک سود مرآ اید مایح آن کفند

تاریخ

ساه بهادور سلسلہ و تانکب  
کرد در اکام و در آمار فتح  
سورهای خاصه مارکس بواسطه  
ساه درانی نموده مارکس

۱۱۷۳

محمد علی که بعد از فتح احمد ساه اند الی ما حیدر ماه در سا بچهان آناد منووف برده میاس آنکه دختر  
محمد ساه ماد ساه موسوم به محبت مکمل از نظر ما محمد محل بحاله نکاح خود واسطه و در سالکرتالی آنکه ما  
بر محمد ساه براد تموم مراد بعد از بود در سلطنت چند و سال مر ساه عالم ماد ساه که در ال ایام  
نظر و نکاحه اشرف و پس در ساه ساه و جهاندار ساه را بچهان نکاحی یزد و نو لعهدهی که مقتر و  
خلع در اردو سواست حجاج الدوله استامید و در سر لوجه امیر اندامی که محبت الدوله محمد  
ماریج ساه در دهم تنهال سال مذکور نظر مند مار مراحت و بود و کلمه پنه مراحت ساه در  
ماریج و دانکی اوسب و نوات حجاج الدوله بعد از روانگی ساه اند الی برای ملازمه ساه  
عالم ماد ساه نظر و سیر و روانه کرد

۱۱۷۴

البوالمظفر جلال الدین ساه عالم ماد ساه عاری ولد یحیی مرالدین علی لکرم  
ولاد او ماریج بقصد پنجم سپیدی القعه سال یکبار در یکصد و سیل پیروی از نظر و نسب  
محل مشهور بلال کور واقع شده است این سال مذکور شده که ساه براده عالی که بحرف عماد الملک  
عاری الدین عال کس حصار مد در سا بچهان آناد که بحکیمه و نوات محمد علی جان را از النیر آناد  
همراه کرده تبسیر ملک بنکاله رفته بود و در سال الامام سی حیدر انکر میران از طرف کسی کوپنی تا  
تجارب در ملک و عیال آناد استند ساه که یکم سال مس از در و دو ساه براده در میان  
نواست سراج الدوله حاکم متقاله و در و سانی انکر بر خصوص سی و سب داده بود که باعث حرافی مراد  
اوستده و حکمی در میان سال این که روند و مختصر امکه کر مل کلمه صفا که سرور انکر میران  
بود و یکبار کرده های ولایتی و دو هم از بند و سانی در مسدال یزد سی که از سر ساه آناد برادر  
کرده فاصله دار و سواد تنگ شده ما و خود آنکه همراه نوات سیه ساه برار سوار و سید و میحاجه  
توس بود هر سمت مافته و مات معا و سب و خود دنده از مسدال تنگ که حکمت داس معا و سیه  
نیم ماه سوال سیه یکبار در و یکصد و بیست و پیروی سلطان سیه سیم ماه حور سیه یکبار در و یکصد  
و بیست و بیست سیه سیه نواتی آمده بود و بعد هر بیست سراج الدوله که در سیه سیه ماریج یا تر دهم سال

سنة مذکور ما بحسب سبب مرصاد في مسهور سمرقند بسير جعفر علي خان لقتل رسیده بعد از آن  
صاحبان آنکه بر جعفر علی خان را که مالک بکتاب مذکور بود بجای او بر سرند ریاست سامه نودند  
که یک سال و نیم بعد از آن ماجر اسانزاده موصوف در صوبه بنیاد رسیده بار اوده ستر که کالعه  
و مجادله پس از آن است درین آتاجر شته اادت مدعو بدور ساندند سمرقند در فی الحال صلح  
احرامان که همراه او بودند سارح چهارم جمادی الاول سه هزار و یکصد و هشتاد و سه در جمالی  
عظیم آنها در مسهور به پیشه او و یک فرما تر دای آنرا سه جلوس نمود و در اولیای عالم دادند  
ملعب ساخت بعد از آن خلعت و زاریت بهو اب سراج الدوله صوبه دار اوده و خلعت  
اسم الامرای به تحب الدوله و رساندند اهل و فامر جلوس آواز نادر سمرقند بدو رنش  
در مارح بهنجم بیع الاحر سال مذکور می نویسد بر اولاد علی دکا تحلیص مارح جلوس آنکه

تاریخ

رهنی شاه عالی که عدل کسر

با و ماج و تحب و نکین سنده مسلم

۱۱۶۳ سلطان هندوستان ساه عالم

ردون آرمال جلوس همالون

در سیول را هم الحروف مارح خلوس او در الفاظ فضل ربانی نامه دار ادر رسیده بط کیده

تاریخ

ر فصل حیو شند عالی که رتبه عالم

۱۱۶۳ حیو سال خلوس ر فصل سراج

و بعد جلوس بادشاه مدتی در سیکاله بالو البان نواب جعفر علی خان حکمتوار داشت مالکه  
شبه سیمیه بهر نیم ماه دی القعه ستمه مذکور در رتبه نوبتیکه میرصادق مسهور بمبرل بسیر  
نواب جعفر علی خان در ضمیم خود خوانده بود برین بر و اماد و جان داد و بعد و فاس فاسم علی  
که داد و نواب جعفر علی خان او را مات او کرد و بعد از چند کاه فاسم علی خان بار و ساسی آنکه رتبه  
سده نواب جعفر علی خان را که میر و مصدق شده بود و معتز ول کرد آمده و خود در سده بکبار و یکصد  
و هشتاد و چهار هجری بر سپرد ریاست سیمه مالک اولاد کرد در من بعد با ساه عالم ماد ساه  
باصل سوده رای سفارت ماد ساه از صوبه سیکاله است و چهار یکبار بر و ساه ساه سمرقند و با شاه  
آنجا کوچ کرده لطف اله آما و تشریف برد و دوسا پنج نیم دی الح سیمه مذکور همراه نواب علی  
که به تخریب و و راه ساند ساه ابدا فی نظر تمدن با استقبال او شتاده بود و در سده  
رسیده بود و خوف جانش و میر و ده سال دیگر در آن سیمه بر مرده در سده بکبار و یکصد و هشتاد

و پنج محری با سبجہاں آما و شریف رسیده

## زینب النساء کرم

نام مادر لو اب کھک حال نو که در سید بیکه ار و یکصد و پشاد و چهار چری فوس سده روضه ادد  
سیدانہ آماد معام بہادر کنج واقع است و کر کرد لو اران روضه اندرونی و سردنی اسعار عربی  
و فارسی سیار سقوس سب رس دارد در در سب نارنج است و مرکبی چچ مرقوم بیست  
وال مار کھا ایست

مارچ

چور سب سار مار دار فانی نور دوس جای سکوت کرده  
کسم مارچ سال و اس جرد کف جای کسب کرده

برخرا ر دیگر

ہرار و یکصد و پنج و پشاد سب مرم سوسی و دوس سلو

و اسعار فارسی مار مارچ کر دیوار لطاف مرونی سقوس سب مہی جیدارال لوست

مارچ

می شود

حرکتکس بر صدق و معاف ہر سہ اکہ اہل سرا یردہ بیہر سہ  
دست ما فاطمہ سب رسول مدنی کسب ہم محبت اور سب دیار  
روح پاکان ہر ما طایفہ نور العین کتہ از صدق و صفا حصرہ و حلد  
مدرسہ علم درس کردہ اوندہ جلد مرم داد ر مارچ و فاقس حیل  
کر سہ سہر کس نفس کر لیج مزار والد علی جمنی از سورہ و الہ سار  
اندرس فلک سب سب سب ایست بھید بھاساب ر حور سب راضیہ  
ہرار و صد و پشاد و چہار ہجرت دسب از عالم فانی بر یاضیہ سب

اگر عدد سب راجہ کہ حرف لام با سب ما عدد والد علی صبی نگاہا محمودہ آند تاریخ وفات آند

## امام ماژہ در طک میہار

این امام ماژہ را امری راجہ در طک میہار صفا صویر شکالہ در سب ہرار و یکصد و پنج  
و پنج قمر ساحتہ و مرد و وارہ ال غارب این تاریخ مرقوم شدہ

تاریخ



د نواب غلام الملک اچمره کرمته مات کر عظیم دہلی رانا تاجہار ماہ محاصرہ مودہ مہکند تا انکہ حکومت  
عاجر آمدہ مار عرصی بحضور احمد تہ اندالی دستادہ ستہ را اکامل حرکت داد چون خواہ  
آمد آمدت کر احمد تہ را استدہ ستوس سده موسط را و ملہا مرثہ را بحسب الدولہ مصالحہ کردہ  
لہ یک معاودت مودہ ایں سا کہ در ادا حرسال بیکہ ارویکصد و ہجہاد و ہجہاد و شروع ہجہاد  
و ہجہاد ہجری در ایا مسکہ لواسحاح الدولہ دستادہ عالم باد تہ مرا ی کمک لواسم علی  
لطف مکارہ رفہہ لودند و شروع میسہ

### نواب صلاحیت جنک حیدر آباد

یسیو جی نظام الملک اصحیہ حیدر آبادی ہب لعدت کتہ شدن مظہر حکم کہ در کتہ سلسل  
مرقوم کہ دیدہ و الیسین افاعہ سد محمد جان را کہ سپورہ صلاحیت حکم بود در سدرہ  
لکن تاسیدہ بعد حیدری تقصد تنبیہ بالاجی او مرثہ تاریخ یازدہم دی الحکمہ بیکہ ارتعہ  
و ہجہاد ارادہ رنگ آبا و متوجہ یو کہ دیدہ و بالاجی مایہا ہر اسوار معاند او میسہ احمد صلاحیت  
جنک محاربہ کسان مالاجی را قریب نیوہ رسا سد و ما دہہای مرثہ را کہ در سدرہ راہ و ابع لود  
سودتہ نا خاک را کہ در جوبین محاربہ و اسال تاتش ماری یو ییہ دودار بہاد مرثہ  
بر آوردہ خصوص حیدر ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد ہجہاد  
ستہ لود و افواج مرثہ اکثر معہ سدرہ ال استعول پرستش خاص آل وقت بود و دستجو  
لوج ایال را ہر مسد دادہ آخر صلح ماہم در میان آمد و بعد ارس تقصد مرطوب کردن  
سلسلہ حکم نصاری را ار لود کری خود الکفہ مصمصام الدولہ و کتہ سدر مصمصام الدولہ  
ار و سب نصاری در سہ ہر ار و یکصد و ہجہاد و یک مفسلہ در ریر احوال مصمصام الدولہ  
مرقوم ما منتہ محضر اسیکہ صلاحیت حکم لعدایال بار و ہ سال تاریخ ہجہاد دی الحکمہ مسیکہ  
و یکصد و ہجہاد و پنج بدست برادر خود نظام علی حال سفید کرد و یک سال و سہ ماہ و شش  
روز در معہ کردہ اسدہ ستم ریح الاول سال بیکہ ارویکصد و ہجہاد و ہجہاد و ہجہاد و ہجہاد  
و در حوار مراد سچ محمد ملانی مدعول کردہ

### نواب نظام علی خان اصحیہ حیدر آباد

یرجہاد نواب نظام الملک اصحیہ ہب و در سہ ہر ار و یکصد و ہجہاد و پنج ہجری ار در  
خود نواب صلاحیت حکم را تقدس احمد مالک ولایب دکن کرد و چون در سلسلہ دستم





مندان جنگ در ساقه مسوره عباس حال پسر حافظ رحمت حال که ما بجهت اسوار و پیاده  
در جنگ سربلک لواب لود و طرف سربلی مسامت باس اراده که اگر در جمله ثامن سربلک  
در دهم مار طرح جنگ و بدل انداز و شخصی در مات جنگ جو درون شجاع الدوله اس  
ما بجهت مامد بکل متعل یون بده القعه اواح انگریزی لفتح و فردری مامانله اماد و لکنه و مبعیض آباد  
۱۵۸ داخل سربلک چون ساه عالم ناد ساه دند که سماع الدوله مبرم سده ر و لغز بهاد لا حارانه  
انگریزی طرح صلح اند احمد بهمه اسال مامانله ناد سربلک آور دند سماع الدوله چون سربلی سید  
سوادای حافظ رحمت حال کسی از رؤسای افغانه مامانله سربلک سده مملکه حال فاسد در  
دل فاسد لا حارانه احوار و کرد اسده بهمه حافظ رحمت حال در فرج آباد بیس لواب حوفا  
سربلک سده حال مکس سامت دار احوال لواب عماد الملک عاظمی الدین حال را که در  
فرج آباد لود و بهمه کر مده موجهه کالی سربلک و سخی ملهار را و مرثبه که ساه بهر اسوار بهمه خود را  
در کوته جان آباد کر سده و سربلک صا حجت آور که نظر مبعیض آباد او ده ر و سربلک  
از سماع این ضرور کپاٹ سمور و حمور و سربلک سده و معال موع مرثبه سموداره معال ابریز  
حاجه بهر مامد سده و لواب مات که یوب انگریزی ساورده ر و در سندان مکر داند و مرثبه نام سربلک  
مامه و سربلک حصار کرده لوط کالی فرار سمود این و امده ساه می سده بیکه از و بهر سده و تشعب  
و بیج میستوی که سماع ادا حرسال بهر ر و مکند و بهر ا و بهر بیجی لود و موع میوسته اند این  
وقت باید دولت کیسی انگریزی مامدی کر اسد و اسدای عملداری کیسی انگریزی بهر بهر  
تصور مامد فرموده و مامد مامد آثار دولت انگریزی در سربلک مامد مامد

در بیان اسر سده فرست

محمد اسر سده بعد اسرام سخی لوط لواب رسید که در سبب بجهان آباد ر و سده معرفت سربلک الدوله  
مبعیض مامدای سردار ان ساه و در سربلک موع ملک خود و بهر احمدتاه اندال  
که مامانله سده عای سربلک الدوله و سربلک حصاره ر و احمد و بهر سربلک حصاره ر و احمد و بهر سربلک حصاره  
سده لود و سربلک حصاره این مدیر را اسر سده سده و در فرج آباد بیس احمد حال  
مکس آمد اما صلح اد بیعام صلح و سماع مامد سربلک مامد مامد مامد مامد مامد مامد مامد  
صاحب ملازم سربلک مامد و بهر و مامانی که این زمان مامانله مامد مامد مامد مامد مامد مامد  
سردار ان احوال کوخ موده مامانله اماد و سربلک آور دند در سربلک مامد مامد مامد مامد

به بابت جنگ مهادر که چهار ان امام اولایت محاطب ملا در کلمه مستند آمده بود برای بند و کس  
 صوبه مکه از کلمه سرف مالیه اماند آورد و مسی اعصام الدین که نولایت انکر سال رسیده بود در  
 رساله سکر ف نامه تصدیق خود می نویسد که چون لاری کلمه صاحب باله اباد رسیده و ابواب <sup>الدول</sup> <sup>البحر</sup> <sup>البحر</sup>  
 قرار داد در سال آنکه در صوبه اندام اباد داخل گشت چهار کلمه روبرو و صوبه کوزه جهان اماند  
 همان قدر ملک چهل و هشت کلمه روبرو جهت خراج بادستانه حواله ملا زمان او کرده و نمود و باقی  
 صوبه او ده یک کرد و در بیجا کلمه روبرو و سراسر و غارتی یور رسیده با سر ده کلمه روبرو  
 ابواب صوبه با سده بعد از آن بحاه کلمه روبرو برای خراج سده سکر کبی از ابواب کلمه  
 بد و فطرح صلح نامه دستخط و موافق کبی و ابواب مذکور است نموده کتاب انجمن لاری کلمه  
 بدست گرفته بدست ابواب داد و ابواب نیز مصحف محمد بن مسک گرفته در دست لاری کلمه معا و در  
 کرد و ما هم معافه نمود و بعد از هشت روز ابواب جلیغ الدوله جلعت باد ساهی یوستنده نظرف  
 صوبه او ده رخصت شد و لاری کلمه صاحب بد نظامت صوبه مکه لاسام بحم الدوله لاری و ابواب <sup>الدول</sup> <sup>البحر</sup> <sup>البحر</sup>  
 حروم و سند دولتی سام کبی بقا را اینکه سبب چهار کلمه روبرو سده نامه بحر آنه عاقره بادستانه  
 عاقد کرده اند حاصل ساحت و محاصل صوبه مکه لاری نظرف معافه کبی انکر در سده بر بادستانه  
 لوسایده گرفت و مقرر کرد که ابواب بحم الدوله سده سبب کلمه روبرو جهت داس خود مکه  
 ماسد و جمع معاملات مالی و ملکی و نکاح و تنه قوج و تحصیل مال و سایر بعلت اصحابان علمیه  
 دار و بعد از آن همه بومست و اندک ساریج دوار و دهم ماه اکتب سنه یکبار در و مقصد و مقصد  
 عیسو سلطان بسبب چهارم صفر سنه یکبار در و مقصد و مقصد و پنجم هجری نرقم مافته بود لاری  
 کلمه صاحب نظرف کلمه سرف بر دند و ساه عالم باد ساه در مشهد اندام اباد طرح افامست اندام  
 و تا حد سال در همان سده سر در و وفات ابواب جعفر علی جان سده و دهم ماه بعد از جنگ  
 یکسر بعضی ساریج چهار دهم ماه شعبان روز سده سیه سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت  
 هجری که سلطان بیجم ماه در و سیه یکبار در و مقصد و مقصد و پنج عیسوی بود در مشهد آباد  
 دافع سده و دیر پیش ابواب بحم الدوله ساید که در ماه دی الحرح سده هزار و یکصد و هشتاد و هشت  
 هجری فوت نموده بعد از او برادرش ابواب صیف الدوله بر سده ریاست سده  
 در و در آخر سنه یکبار در و یکصد و هشتاد و سده در گذشت بعد از وی برادر خود او سیه  
 سده نظامت را از وین بخشد

مولد و موطن ادا صنفهاں ہے از سار شیخ باج الدین ابراہیم المعروف شیخ راہد کسلی ہے  
 ہے اندر مار دہ واسطہ شیخ موصوف پیرسد و شیخ راہد حسرت شیخ صفی الدین اردبیلی صاحب طہر  
 مصنف بود تولد حرس در ملہ ربع الاحرسہ ملک دمانہ والف دافع سدہ ہے کہ محمد شیخ قاضی و  
 ادس کرد افاحسن حواسی ہے در شعر فکر عالی داشت ار عامستہاں کہ کتب معانی  
 ادا اقطاع عالم را فرود کردہ مضطرب اور جمع ملہ د عالم عمومًا و در ہند جم خصوصًا ادا و سائر ہے  
 در حکماء مادر سہ ادا اراں دمار دار دہند و سماں کردید دمنی درس ہجہاں آنا دکر اسد  
 دار احیا حسرت سار کس کسید و ہما کجا راصل افاست ادا احب و در اں ملکہ قری را  
 خود ہمہ اسطوار اعل موعود میکسید و اگر بر رمالش میکد تب کہ امید و دیر حرام و  
 برای قری نوحی ار سک تر اسدہ این حمد کلمہ دمنہ ران نفس کرد در سر نوح اسم تارک  
 بعد اراں محسن مدد سک المسمی بعد اراں العدد الراحمی رحمۃ ربہ العفو محمد الدعوت علی  
 اس الی طالب الحمیدی و در سائنس نوح مذکور این مطلع خود سن مرحوم ساحہ بعبث  
 روس ستار وصال نوسہای مار ماہ صبح قنات ہے حراج مار ماہ و در ہر دو ہفت  
 مار این دومست سال داں محبت لودہ ام دیگر بھی داعم ہی داعم کہ گوس  
 ارد و مسیعی سید ایما بہ حرس ار ساری رہیماسی سرستی دیدم ہر شہرہ مرالیز  
 آستان سید ایما بہ اللہم اعز لہ دار حمہ مخط و فائس در سید بکیر آتہ ہستاد ہجری  
 دافع سدہ و در ہماں قری موقول کتہہ شخصی اس تاریخ معتمد کتہہ

۱۱۸

ماہی کس بیہاب روی رئیس  
 تاریخ ۱۱۸۴  
 رشتہ محمد علی حسرتی

### مسجد سلون

در سید بکیر اریکسند و ہما دہجری سہ میریہ اس سہ میرا سرف میرا دہ سلون سک  
 در سلون تعمیر ساحت و عمر می تاریخ آل دمانہ ہلال الصلوٰۃ معراج المؤمنین ہ  
 و دیگر یہ کتہہ

۱۱۸

تاریخ  
 قلیہ دس ماہ میریہ ساحت مسجد فصل زمانے

سال تاریخ اول ملک ذلک گفت این است کعبه ثانی

الصا

محمد بن ابی اسد فی الکریه  
نماد اگر دنافت که تاریخ او  
مموده بنا مسجد بکسقم  
یکوهامه حمد رب کریم

### مسجد الهی آباد

در سده اند آباد نزدیک باغ مادی مسجدی است که حاتم الدین علی جان در ایام  
سده عالم بادشاه در آن بنه استقامت داشت یعنی در سده نهار و یکصد و هشتاد  
و یک هجری تعمیر احده و اس تاریخ بریسانی مایه مسجد سده سن است

تاریخ

در زمان شاه عالم حیدر و کورس  
صاحب بدل مسجد ابیاد شاه و الکرام  
تا که مهر و ماه ماسد رونق اندازی  
چون حاتم الدین علی جان حاد را  
سال مارچین سرون آورده اند  
حلق برورداد کسر حاجی دین کرام  
مسفن از خود او هستند حلقه  
ر حکم شریف کسر باد و نصرت  
ساحنه تعمیر این مسجد بایک عطا  
کعبه دین مسجد کاه و سیمین میت الحرام

### مرزا احمد بیگ خان

مرزا ابوطالب لندی است و در سده یکهار و یکصد و هشتاد و دو هجری تاریخ سیم  
ماه دی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابوطالب لندی در کور سده کسب سراط الصی این  
تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن سفیع آن حیدر و الدین  
شدانت چون در هشتین برین  
چو دشت باجه کسب نوی را اورد  
و موع این غم عظمی لاذل افکاران  
نزار و یکصد و هشتاد و دو و یکم  
مموده طوف نهشت برین و بجم تاریخ  
که بود ذنبی شرف فضل و علم و عقل و ادب  
ر تاب فرقتش افتاد جان مادر نب  
بدون مهر حش و در عالمی شده نصیب  
چو بود از سده هجرت رسول غرب  
چنان نوشتت بالهام سال رنج و تعب  
ز روی حرم و طین آید از پی لب

تاریخ محمد بن احمد بن ابی الو

در مومع رسول پور مرید قدم رسول دافع مسته انداد حاصل صدر من حکم عالی موجود از  
فدلمان مقصد دار راه عالم دایره در سه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری سیدی  
تقریباً حد و تاریخ سالی آن ساه محمد احمل الله انا دی گفته

تاریخ

تقریب قدم رسول پور مرید	در سه هزار و یکصد و هشتاد و چهار سال
تقریب در راه عالم	آن ساه که ساه جسر و ان
موجود در من حکم عالی	کوسه موجود در حال
احمل رسول کریم مرید	تاریخ نگار سال
کوسه سید اول کسبه در	تاریخ سالی این مکان

۱۱۸۷

نوا سبب احمد خان بن کسبه

سرحد و نو محمد خان سبب و محمد خان در عهد لرح سیر ادساره و دلف  
رسیده خطاب نوایب محمد خان عضو حکم سرحدی حاصل ساحه و مروج آباد اسلام آباد  
آباد موده در راه حمادی الله دل سبه نگار و یکصد و بیست و شش هجری قمری بود کرده بعد از  
پسین تمام حال خطاب نوایب فام حکم سرحد نامت در مروج آباد دسبه و سارچ قلم  
دی الحکم سرحد و یکصد و مقصد و دو هجری قمری و هله تا حکمده که سده بعد و فاسر  
اوره ابواب بعد حکم متصرف سده انا بعد از چندی احمد خان که برادر حور و قائم حکم بود و کنگر  
ار اقامه پیکس حسی ساحه و راجه نول رای را که مایب ابواب صدر حکم بود که بار  
مر ملک آنائی خود سسلطه کردید و بعد از یامب سب و دو سال در سبه نگار و یکصد و سیاد  
و پنج هجری قمری بود شد و این تاریخ بر رسم معهود در فوت او صد

۱۱۸۵

تاریخ

کسبه که به جلایین ساله داسان ملائک آه کسبه و وفات احمد خان

اگر ارحم و وفات احمد خان عند لفظ آه دور کرده شود تاریخ مر آند

وفات احمد شاه ابدالی

سرحد رمال حال سلسله در سی سب بعد از قتل سدن نا در شاه سحر کامل و متذکره



تاریخ

داس ماک علام قطب الدس

چپ رست رس جهان مسوس

دل سورا ال من سوال سمود

سال اس تم ر نوم حوال مسوس

مادل رار سوجه کفسم

قطب دس رست رس جهان مسوس

### جوان مسیح

سیمی لود که مدیپ همسوی دهم و در جنگ کبیر که مادر اول مسکه و مرثیه یاد رسیده یکبار  
و یکصد و هشتاد و سه هجری روداده بود که سده هفتم در اکراماد و در کورستان و کمال که  
سفل چس چس کنوره دایع است تا امر در سوره دهم و اس جید عمارت و دایع معمر مرید  
او مرلوم است حوال مسیح دلو حکم موطن کامل در شش در جنگ کبیر سپاه رسیده

تاریخ

هر اصف که کرد و دوں دکن و کل

عرب لوی رسیده بر کس مقل

سرس رتار و قهر با ملک

حوال مسیح قریب مسیح ماف محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه

از الله آبا و نظرف شاه جهان اماد و دیگر حالات

چون راجه جواهر مسکه مالک مله دنگ و عمره در سال یکبار و یکصد و هشتاد و دو هجری یوب کرد  
رادر اعلا سس راورش مسکه ده ماه و سده در در حکمرانی کرده اردست بنده و فقر که سحر  
که رسیده بود و رادر اور اول مسکه و رساده حکوم سست در امام حکوم اومنا  
که رسیده بران و یکصد و هشتاد و سه هجری سردارال مرثیه یعنی سراس رادر اور کوهیک مایه  
یشوا ایرمالاجی و توکومی بولگر و مهابی مسیدیه نجیب هشتاد و هشتاد و دو کس در اکراماد  
رسیده و جنگ اول مادر اول مسکه که ملک ملک ترور و معجده لکیر و میر در نظرف داس  
دایع کرده و راجه طهر مانده و رد لخواه او و کر مسکه و ملک او مادارانی داس مسکه چدر  
ایام لوای نجیب الدوله و موب که و رسکه را که در ملک سله و داس مسکه و داس  
نود و مانده او مرثیه دایع سراسر و مایس راجه و حمره ایتال آمده و موب که مافاق اس  
رررر آن و رسه رود که ناکاه عار و مائل کر ماس کر ماف لاجار سر خود و ماف حال راجه  
مرثیه که اسه خود و نظرف و یکصد و هشتاد و دو راجه مای راجه تانم تا رسیده بود که موب



و این واقع در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسی که در ماه رجب بوقوع آمده  
 لاس او را در محاسب آباد بدیده و من کرد و در محاطه خان بعد فوسل بدیلمی رفت و چون در  
 خارج محاطه ساهجهان آباد آوردند محاطه خان سوسه شهر آید هتم بکمال  
 رفت و در شهر محاطه احوالی یافته دینی را استصرف سده و ملک میان و آب را که ماهی در  
 لکها و حناست و از مدنی بقصر رسیده تا خود سر گرفتند بعد از آن عرایض مخصوصه و عمام  
 یادست که در الم آباد در سرت داشتند از سال مود که آمد در ملک مود و بی خود قاتل  
 مادرش که از مدنی بامداد آمد از صاحبان انکر در الدیاد اقامت داشتند چون در ملک  
 مود او سر رسید لایچار در سینه از و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق مکه از مفسد و مفتاد و یک  
 عسکو بود الدیاد و کوزه را ممد الدوله نویسنده موده و نواب بخت خان و حاکم الدوله را همراه کرد  
 از الم آباد کوچ مود و مود دار الخلف ساهجهان آباد کرد و چون نزع آباد رسید نواب احمد خان  
 ملکس که در آن ایام بسیار بیار و رویه کش فرستاده از میان خود مخصوص جهت عیدیه  
 عده همراه شده و دور و ز بعد از ورود و باد ساه فو ملک آید دید تاریخ و فاسل سالی از  
 نوشته سده بعد وفات احمد خان لکس دلیریمت خان بر سنده حکومت سسته میکش کران  
 بر بافتن و باد ساه فرستاد و از نمایان خسرو و خطاب مظهر خدک است و باد ساه بعد از قیام  
 است و دور و ز از انجا کوچ موده بعد طی منازل و مراحل بروند صدر رمضان داخل ساهجهان  
 دیگر دید و چون از ضابطه خان بر سنجاب الدوله حرکت نمایند به همدار سنده و بویاد شاه جید بود  
 لقا او در و خود برای اتصال و اتمام در و رویه که بهمت بر بست و راستد او در شهر تا شمس  
 ماه حکم مجدل در شمس است تا آنکه ضابطه خان بریمت بر نهیمت یافته رویه کار نهاد و در شمس نواب  
 شجاع الدوله ستمت و زن و فرزند ضابطه خان بهم اسیر و شمشیر شدند و قتل و نیز کرده که ضابطه خان  
 حد آن متعجب شده بود و معقود کرد و چون یاد شاه بعد از اتمام ضابطه خان و مغلوب شدن افغان  
 رویه با سرت و مبروزی داخل ساهجهان آباد کرد بدست این ساهزاده و داخل سدن او بدید  
 که در سینه بکند از و یکصد و هشتاد و شمس هجری اتفاق افتاده و حسین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهدا از سرنو  
 سادی و نواب مانی آمد  
 کوئی که سحاب فیض در فرزند ملک  
 از من دعای مستجاب سنے آمد

یعنی کہ بفضل جس نفع و لغت و دارای جہاں ملک حسا لے آئے  
رمب دہ نام و تحسہ عالم مار دلب و تحک کاما لے آئے  
مارچ دور و دار و ثلث حتم کھا کر رسدی افنا لے آئے

الحاصل جوں درس ہم ار دسب مراد تحف حال کار نامی نمایاں تو مروج حوسہ نو دما دسا ہ  
مراجعت عہدہ امیر الدہرا کے مراد تحف حال تحفہ بھطاب لو اب و دالعقار الدور مراد  
سہار و عاتقک تحفہ تحفہ اح کر مراد تہ ار ملک کی وسیع بعد معلوم ساختن رورہ افان  
و رورہ ملہ نامہ سب آمدہ نو و لیکس رورہ رورہ کار س رورہ مرل داسب دمسہ و سادہ مرطوب  
در ملک رحاس کر مرید کہ انکم ملکہا ناما دسا ہ ار دسب مصالح حال و رورہ نامہ آورو  
نو دمرہ نامہ رار ار مصالح حال کر مرید مارا دسب دمسہ و راجی ملکہا تاملہ خود تاد استہ نامہ کر  
مصالح حال مانو کو کچی ہو لکر وعدہ رورہ نمایاں آورہ معروف او طالع مصعب امر الامرا لے  
و میر تحسی کر ی کر دسب جوں ناما دسا ہ اکو سہ حسی نامہ ار تحف حال نو دسب سب  
کر دسب دی حال مسایبہ کہ ار دسب پور رسیدہ نو دسب مرہ حسی کر ی ہم با و مرہ سب  
اس سبھی سبوں ما حاسب دسب نو کو کچی ار یں حرف رچندہ سہ سہ سہ سہ سہ سہ سہ سہ  
ناما دسا ہ مرہ سب عصب آمدہ نو تحف حال را و رورہ دما رورہ سوار و بیا دہ کہ ہم رسد نو کر  
داسہ نامہ مرہ نامہ مراد تحف حال چھان کر دسب سبب آخر مراد اسو صوف ہ  
یاب و مرہ رحاس را و رورہ نو تحف ملی حال کر عریہ مراد تحف حال نو دسب سبب  
ار مرہ سب تو کسہ سہ نو سب سبب مارچ دسب دسب واس و لغت و رسم ہمار  
و یکصد و ہشتاد و سب سبب سبب نو مروج اصل بعد ہر سبب مراد اند کو مرہ ناما دسا ہ را  
راں آور دسب مصالح حال را حلف امر الدہرا ی تحفہ ناما دسا ہ لایا رسدہ ہمچیاں  
کر دسب ار ال مرہ نامہ ناما دسا ہ را چیاں عا حرہ سبب جمعہ کہ ملک کر دہ و جہاں اما دالہ نامہ  
دکر کر را ای مسفار نامہ تہ ار طرف لو اسب سبب الدہرا معروف رسدہ نو دسب حال مرہ نامہ  
سود اما دسب مرہ نامہ راں ملک رسیدہ راں دسب مار سبب لو اب دکر دسب آمد  
الحاصل بعد ار یں معاملہ ہر سبب دسب راں مرہ نامہ یعنی میا حی یتنوا دسب سبب سبب سبب  
نو تو کو کچی ہو لکر ار با دسا ہ رچسب سبب ہار ا دہ تصیر ملک اعا ہدہ علی چو جانی را آمدہ  
دو اسبب حال را مرہ ہر ار رورہ نو میرہ مقرر کردہ ہمارہ خود مر دسب دسب سبب سبب سبب سبب

بهار سرخ سودمند چنانکه سود که جبار و کن رسید که این را او میتوانستند و گویند که  
 را گویند که همی او بود بر شند نایند و این را او سیدان میگویند و گویند که او بود  
 ماد چو را بدید ابر یا مست ایامی رسید و میتو کردید و بود و بسی را گویند که او بود و او  
 حادی الاول سینه یکبار که قصد داشتند دست بگری گشتند و در القصر سرداران و مرشد  
 اس و امیر متوجه شدند و او استیجای الدوله گشتند که اولا ما در اینها تو بس می توانی کرد  
 شما شصت یکبار و در میان ملک میان دو آب که از افاضه کردیم ایام شما را هم یکبار  
 حوالی شصت یکبار و در میان خراج راه مایان و فاجواید که در میان یکبار و در میان یکبار  
 بدان در روستا و اندیشه ما باشد ما در حق حال ما سودمند و عیال که تو ایام از اینها تو ایام که  
 چون نواب مرمرانی افاضه می نمود حافظ رحمت همان را اظلمه شد و استعجاب بود و او را  
 راضی صاحب و حافظ رحمت حال گفت که ما العقل متشاکم کرد و در برابر خود و مرمران  
 مدید شصت یکبار که صاحب خود و چهل یکبار که صاحب ناموسه شده این مبلغ را مدید و مرمران  
 سودمند و مرمران ارسال خواهد داشت القصر نواب در مدکور و مرمران و مرمران و مرمران  
 خود که دکن باشد و او در مدکور و او در مدکور و او در مدکور و او در مدکور  
 آمده من بعد نواب شصت حال مرمران نواب استیجای الدوله بهره اندوز کرده و سوارش  
 ایان بخاری جهان سلط و ساس و در ارت کردن افتخار ملذذ صاحب سیر  
 آمده که الدوله را که شصت بادنه بود مدخل محض بود و حاکم الدوله حسب الامای مادشاه  
 محسوب است بعد از آن تبصره ملک که جا شصت صرف خود و ماد شصت سهول کرده  
 فتح یافتن نواب استیجای الدوله بر حافظ رحمتشان  
 چون بعد از آنکه مرمران ملک خود حافظ رحمت حال در ادای در که نواب استیجای الدوله  
 داده ملک را از صاحب و عارت را باده لود الکمار بود و نواب سو صوف اول فلعو اناوه  
 را انداخت هر یک سبب تا می هر که از طرف مساجی میشود در اینجا مانده بود و مرمران  
 بعد از آن در سر و حال هر بار و یکبار و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت  
 خروج سودمند حافظ رُسب حال و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران  
 کرد و ما بس کثره کمال رخی خان و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران و مرمران  
 در آن وقت خزل جاسین صاحب با فوج انگریزی در لک نواب حاضر بود و جاسین صاحب با فوج

ماه صفر سه یکبار از ویکه هردو دستا دوپنج هجری که موافق است با سوم ماه اردیبهشت یکبار از بهشت  
و بهشت و چهار عیسوی بود و دو مثلث انگریزی از قوج بیست و نه حبه حک مار و دو پله ناسه از کزنده و دو  
الک حافط و حب مال از سکه تهر عملی و هم بداد خود سرجی و دو سب کرانه لواری و هم  
عمله رسا و انگریز کرد و طرف کز توپ هلاک شد و سلطان حال را در مرتضی حال سرخ چو تو  
سه شش از تن حد اساحبه محصور لواری آورد و صدای کوس جود می و صدای و تراه مبارک گدا  
از بر طرف بلند شد و هر یک رسا و دو پله افتاد و عریزی تا ریج این صبح رسم بزم محسن گفته

منار صحیح

۱۱۸۸  
 موجود لفظ طهر ماریج و مد مد بی نامی سر حاطط مر مد  
 یعنی اگر عدد لفظ طهر یا عدد حرف حا که سر حاطط است یکجا کسند که تاریخ صحیح بر آید و تاریخ دوا  
 او عمری در زمان است که زمان رو به طایفه ثبات کند که تاریخ حاططی را است و این طهر  
 در تاریخ دوا سلسله از سلف است

مارچ

۱۱۸۵  
 حافظ رحمت که شیری بود در میدان جنگ  
 چون لشکر اندر سرد کرد دل خدایند  
 یعنی دو حریف مستین بهم دو حریف آفرید

در سرس تع تصادف آمدن بدین عرض  
 هفت تا نخست حد اگر دم دو مایست را کن  
 دو درون کردم را مست سال خوب آمدند

نواب شیخ الدوله

اس نواب مستوفی علی حسن صفدر جنگ نیک نام احوال الدین صدر بود و ولادتش در روز  
 دهم بهار و یکصد و سی و دو ساله بمحری واقع شده و مارچ ولادت او اس سید اسب بخت  
 برآمد انساب از مطلع نورین مذکور است نواب صفدر بنده اگر چه از صفدر ازل مارچ مرجع آمد  
 اما چون از طرز کلام معلوم میشود که در کدام صفدر تاریخ است مولف دو صفدر و دیگر آن  
 آمده و به مایه طور گفت

ما ربح

نامیج  
 یونان مرشد و احرم و مایاں  
 مدولیب جائیج کو اب منصور  
 ملک رکعت تازیج نو لد  
 مراد و کتاب از سطلع نور  
 مع الدوله بعد و فاب سر در سید یکبار و دیگر و تنصیب و معب و در معص انان و سرمد



ملک فوج کرد مراد حور دوار احد رنجت سک که در بکر لوات بود حور و جاسر ادر حور سنده  
 ار سک که رنجت دواصل دنگ سده رسد حکومت سب و دمی مانو جنگ سمود آخر عا  
 اده پ که در ماه صفر رسد مذکور فلعه را حالی مساحه وجود که کجه مریب پیر رنجت چون تلقیم  
 سده تاریخ اس فتح بطور سباط ماسد نارنج شکل کور و مال و سمان و دواک لود و  
 یعنی شکل کور و سمور سبط مسود و شکل بان لصور سده سب و شکل سمان و دواک  
 لصور و دواک مسود پس چون اس بر صهار عدد و انکی عاید صو س شطه ظاهر کرد و مال  
 چون لوات کج حال بر عدد ملک که در دست حاش و غیره بر آورده بود مقرب خود دامت سارن  
 محمد الدوله در سده بر اردو یکصد و نود و سه چوی ماد سده را سرائ آور دواق و ان سام مرید کج  
 مرستاد و ما مضمون که چون در یولاد و کیوی انگریزی ملازم رکاسته اند لام سب که بر  
 ملک که سده آورده ارا ملکه نقد و سخواه دو کیوی انگریزی حد اس حور حواله ملازم سکار  
 نامی عرض محمد الدوله اس بود که اگر کج حال اطاعت و مال حضور و اید کرد نصف ملک او  
 دتیخواه کج و اید و سب و اگر حکم حضور کج و اید و سب و اگر کج حال انگریزی و سده سکار و بر  
 بر ملک کن، چون غناست کور و رحل و پشنگ صاحب رحال او بود و سب و دواک و صوف  
 در سمن سال ارا اگر انا دس بهما ان آنا دمه محمد الدوله را حسب امانی ماد تاه که ارا  
 دس ادا کج ان آمده بود و مقید صاحب

## عوض بیک خان بهادر و نزهت جنگ

دیر و آنا که آن سب سیرده کرده شرفی ارا اگر انا دفا صله داسد و دمه نامی سب سب  
 و عا داب و ساجد که دمه سیم الدیام تعریفه بود و دنا امر و ارا آن موجود اند انا سب و دما سب انا داب  
 ارا کج لکی سب حور دسب مشرق شته نظر آمده که عالا هو کند ارا ان داکت انا می ماسد  
 و دس ال سب سب که ارا کنا سب آن حان مسعد سب که داک ان مدس عا ال سب  
 عوض سب حال بهادر بر سب سب که تاریخ سیر دهم ربع الاول و در یک سده سب  
 و یکصد و هشتاد و سه چوی فوج کرده سب لکی سب مذکور اس تاریخ بطور تعریفه

تاریخ

ای در یعار مصا دی آمد  
 و سب سب که انا دس سب  
 حاف صلیف رف و و دس  
 و سب سب که انا دس سب

مرد آفا برک ماک نزد  
رف رفس لرفس ملن  
برسد قران فزسته حاصل  
فاحه جوان همه روح اس  
رنتش را کند مکس رفته  
مردم از زلف جونس حور العن  
ساحت آفا رحم روضه او  
وا دس ار خانه حد از بن  
ساخت نارنج فوت آن مغفور  
فکر فایز که بود در بی ان  
ماکان ماتی کشیده الفت  
گفت از فراطخم بصورت  
لفظ مسجل بهت نصیب  
تور آفا رر رر رر رر

۱۱۸۹

### بخلق او بیخه نشدن نزد کارها جانی مالدار

نزد کار بر جانی بود سوطن مشبه کلکله که بمزیدی رود دولت کسی با و نمیرسد بعلت جمل  
ساری بکلم صاحبان کران جوئی متابع مضمم حمادی الدانی سینه بکدار و نکصد و متباد  
وسه بجزی سلطان ماه حولای سسه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج غیسوی اورا بخلق کشید  
چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بکلم انکه نزد با منظور گشته بود قریب یک لکم  
ار مردمان سینه کلکله بر کردار او جمع آمده اسنادند اصحاب انکه اورا آخوانند او بخت برگاه  
که اورا بخلق کشیدند آن مردمان از دیدن این مرامت اورا بخر صرت مسعوف شد و مردود  
بیکار و دیار فقه دست خود را سسند که مانان از خون او با کسب هم منکوسد که بجا و دود لکم و سه  
نقد و ورپ بهن قدر احساس لبسه و دگر اند و ده های او در حساب آمد و مهر های بیام اخو  
مردم که ساحته و رد اخذ نزد کار بود از صد و نه تا سیه خانه او بر آمد و دستهای فاسده از  
شیوع و ظهور مافق ز رفت و اموال او بعد از تمسده بخانه رفس به احمه کور و اسل سد  
سولف این نارنج که معیر است در می او گفته

تاریخ

مهام کرد و جو مالای دارسد کار  
سوان کردم و بکلم بدل گشت  
که بود معسر بی جمل سنان آن مردود  
ردار سرد و رون رفت که قریبی بود

۱۱۸۹

لفظ کای در آخر مرقعه استاره بر حروف کاف وری هست که عدد آن دو صد و بیست و شش بود  
اگر از عدد حروف دار عدد بسیار کرده آید نارنج بر آید بر همین دست و تر شخصی های با اسم کرادیا  
نوسته به مناسبت مهام در حیاتر قیم یا مت معالست ان کافری که ماکد را مود آ

چگونه بداند که این مسلمانان نیستند و بعضی چون حروف کاف و ری نامگذاری کرده اند و حروف  
یا چون در دل که متداول است

## سید مصطفی خان ملقب بختیار الدوله

در سید الساجدین مستور است که چون بعد وفات لواء السیاح الدوله مصطفی آمادی سرس  
لواء اصف الدوله رسید ریاستش بر میر تقی جان را که مراد اراده مصطفی خان  
میرزا مان حاضر اصف الدوله بود و حلقه ساس کل داده به هم براری و صاحب علم  
ساجد و مایه و مراب مرتب شده بکلمات محض الدوله سرور را که دامت باده ال اقدار  
محض الدوله بخای رسید که اصف الدوله بحر حاجی مسلمانان بر سر راه سکر و کشتی  
محال بود که ما او دم محال لقب رند اما سبب علی جان جو افسر را که یکی از سرداران فوج  
اصف الدوله و محمد الیه لواء السیاح الدوله مرحوم بود و ما محض الدوله و دعوتی بختیاری داشته  
سرناطاعت او و روی آوردن و مکر ما قیامنا به مکر روی پیدا داد اما که اصف الدوله سرور  
ماطل از محض الدوله است و اقدار وجود را می آید آرد و کس در فکر بر آمد احتشاق بود  
لواء افسر را که کور سرد آید اصف الدوله اطلع یافته در کشتن محض الدوله و کشتن او حاصل  
بود اما ما طاعت ما مریمین الدوله سعادت علی جان را و اصف الدوله سار کشتی که هرگاه  
کار محض الدوله را تمام کنیم اصف الدوله را میر کشته را و رسیده ایالت جو ایتامت سعدون  
این مسوره نامی تصمیم یافت جو افسر را که کور از سر نو بخیل و تند و مرمای آسبی با محض الدوله  
ستقیم سیاسته سپاه دعوت او را بجا آورد و او را از تبع حصاره ماره محموده بدرج منتهای  
رساید بعد از آن فوج خود همراه گرفته بختیاری اصف الدوله آمد و سید کسده ادا بسمارک  
و متقدم رسیده گفت که بختیاری ولی محمد را حبس الامر کستم اصف الدوله را اراده  
او اوقاف گشته است از راه محمود و ما را او را بجا کشته چون مرزا سعادت علی جان کشته  
شدن جو افسر است و بی نهایت با سعدودی از رفقای خود در حدود و محالک اصف الدوله  
بدر رفت و چند سال همراه لواء بختیاری حال دو الفقار جنگ کرده آمده پس از آن در سال  
فصل ما و اصف الدوله بجا ماندت سپاه و محض الدوله در ماه صفر سال یکبار و یکبار  
نود و هجری موقوف آمده و تاریخیت این است



تاریخ

مرتضی جان استبداد گیرند از حقایق سپهر گردان سوم  
سر قاتل کریمه ثالث گفت به تاریخ سده مملوک

۱۱۹

شاه پیر محمد پناه سلونی

پیر راده سلون اس ساه میرا شرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و دویست و هجری در کدشت اس تاریخ معمر در دفاتش گفته اند

تاریخ

قبای فی الرسل پیر پناه است بهم ملحق جوهر فای محمد  
سردوشی بی سر آمدیت و بود معتمد سال اورد انجم

۱۱۹۲

شهر و صاحبش انیس

از ولایت و انیس در بند دارد سده صدی بحریست نواب قاسم علی جان صوبه دار مکالمه  
که دامنه و چون مسان صاحبان انکیر و قاسم علی جان تاریخ بهم رسیده سنه و از گفته  
نواب مذکور همه انکیر را که در ان امام در ششم بود مد قتل نمود و این واقعه تاریخ نیم ماه اکتوبر  
سنه یک هزار و هشتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و یکا سیکه مسان انکیر و نواب است تاریخ  
سیک در مکرمه واقع شده او همراه قاسم علی جان مذکور بود و بعد از ان در سلک ملازمان نواب  
چیزی که را امید و چون مسان انکیر و نواب موصوفه صلح شد بخوف انکه سیاد او در دست انکیر  
گرفتار شود ماهران مدوق حقایق و توب و سیب حرو و یک همه ملوک قاسم علی جان چنان  
خود داشت بدرجه لطیف اگره روت و ملازم را به جواهر سکه باط گردید و بعد از ان در سلک  
ملازمان نواب نجف حال نوکر شده یکی از سرداران ان بیکر او گردید و پس از وفات نواب نجف  
در سنه یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت عیسوی که سلطان یک هزار و یکصد و دویست و هجری بود از ترس  
روم خود کشته شد و منس که کندی جو ر و دارد در کوسمان فرملی منتقل چمن چمن کثوره  
واقع ابرامادامه موجود است و این تاریخ که از ان سنه عیسوی استخراج  
همی یاند به ان مرسوم است

تاریخ

نوبت شهر و صاحبش مرکز کرده میگویند سیه آفاق را در تن حسرت





اصل کشته همراه سوپربا آنها را آباد نمود و هر راسخ حال هر ده ساله بود که همراه ایشان چند  
آمد بعد و نام نو اسب عرب الدوله همراه نو اسب مدلی حال که سر او بود در الدله استقامت  
نمود و چون نو اسب خراج الدوله عم راده خود نو اسب مدلی حال را در رسمه برادر و مکند  
و مقتاد و دو بجوی اردعاصفد ساجده در قلعه هلال آباد که مردون متبدلگه بود متجسس  
کرد و حرار اندک و راجد رعای خود که تحت تیسر اسم علیجان باطمینان مکالمه نمود و حدی همراه  
او که راسده بعد بریم خوردن اسکر فاسم علی جان سعی میر الدوله در اصل اسکاں نادرشاه  
نهی در سلک ملازمان ساه عالم مادمه که در اثنای اسر ف مالد آباد هستند کشته با شد  
هر از سر سوار و پیاده اوفاب خود سر می نمود و جمیدی تحصیل کوفه جهان آباد هم لعلی با و  
بود و رسمه برادر و مکند و هساده فتح بجوی همراه ساه عالم مادمه تا جهان آباد  
و چون در اسکا کارهای نمایان اردو سب اول بطور رسد بقطاب دوله العار الدوله نو اسب  
بجف حال نهاد و غالب جنگ مسمار متبدل و بعد از ان عهد امرالامرای رسیده سه  
عرب و فلک سود آخر تاراج هتتم ماه حمادی الاخر رسمه مکند اردو مکند و نو و تومس  
بجوی که سلطان سب دهم ماه ارمیل سه مکند اردو مقصد و هشتاد و دو عیسوی  
بود و رسمه چهل و سه سالگی درست به جهان آباد قوت کرد و متصل در نگاه ساه  
مردان رمسی که حربه خود مدلول کردند و عرضی این مفرقه در مار راج و قات او کف  
رخ این قدمگاه سه مردان راسخ آباد کرد و این واس حد کلمه که ماده تاریخ است مرتب  
او مقوس است به این اسب راسخ به داس مار راج از سولف این اورا این است

چون سر راسخ حال و اسب جهان راسخ  
تلف مکند او رسد و اصل حریف

### شبه نظر خان

مسائلی مدب بود و در من قوت رسی اسما در ترب او در اگر آباد و در  
کو رساں در مکساں متصل جس جس کثوره تا امر در مؤ خود است احوال  
بخطار سی مرتب او نوسده است سنده که قوم ارمی بوده باشند و فالتش در رسمه  
یکبار اردو مکند و دو هساده بجوی سلطان سه مکند اردو مقصد و هساده و چهار عیسوی واقع  
است و این تاریخ در فارسی که از ان سال عیسوی استخراج می یابد مرتب او در نوم

باب پنجم

نظر حال آنکه مائش شیده ایاق  
چونکه اورا ماسحا بنو حسن اعتقاد  
نصف عصب از سر حریفی مارخ  
کلب یا بنو حسن صاحب عصب اسما نمود

نصف عصب در توتی حریف لقال برود  
رخت از بند سجود استنحاب جرح نکود

اگرچه اسم عصبی از حرف های کجاست می نویسد اما بر قبرش از حرف الف نوسه  
است چنانکه در امر سوره سلور است

## سوا آنکه که بعد وفات نواب سیف خان بطور اول

چون مرگ آنحضرت خان در سنه هجری ۱۱۰۰ و یکصد و نود و شش هجری قمری فوت شد و در  
مادسه عهده امر الامرای به امر اسباب حال که برخواه مرزا کجفت خان بود بختبد  
داور مخاطب بکتابت رفت الدوله نواب امر اسباب حان ساحت و از سعادت  
او محمد الدوله از پنجمین پادشاه بعد از صفی که او بر سر خوانده مرزا اسو فو  
بود و بعد وفاتش در امر او بجا آمد که خود آورده بود و امر اسباب حان را از دلی بدست  
و منصب امر الامرای برور ارباده گرفت بعد از یک سال و چند ماه مرزا اسماعیل  
ار و دست به مقبل ملک برادر محمد میک حان پسرانی ساریج سوم ماه ذی القعدة سال  
هجری ۱۱۰۱ و یکصد و نود و هفت هجری قمری که در آن وقت حاکم بود و کجفت خان را  
در امر اسباب نه تنها انفس بلکه مانند و من و دیگر مرزا کجفت خان و حاکم نور فصل ریح  
بعد از هجرت مرزا اسماعیل از امر اسباب حان را در گردگیر کجفت خان امر الامرای سر ملدی  
حاصل ساحت در ماه جمادی الاول سنه هجری ۱۱۰۲ و یکصد و نود و هشت مرزا احمد ار ساه  
سر بر رک مادسه از حور امر اسباب حان که بختبد در آنکه که در آن امام سر مشنگ  
گورنر شد و در آن سید سر لاف آورده بود آمد و بعد از هجری هجری صاحب موصوف باب  
بیاض پس در آن ملده مسکونت احصاء نمود و برای مقارن او پنج کلمه رو بر سال  
از طریق نواب آصف الدوله مقرر شد و امر اسباب حان ساریج احمد جم ماه ذی الحجه  
نادر کور جنب الاستاره سن العابدین حان برادر مرزا اسماعیل که بعد وفات  
ماد هجری پسندیده برور تر باده را در آن آورده و تا منصب و کل بر طلی بر باد بود  
سید احمد حریف و مرود و خود را هجری سید پیر نایب او کرد و بعد از این حمله کار سلطنت

بسم اسال ماند ما انکه خدمت فاضل العالی سر ضابطہ عالی سر سر آور دوا کیم کہ اردو  
اس سم چنتہ رسد اولاد سمور یہ رسد ظاہر دست سمور یہ قدری ارال حال در مقام خود  
ریم جو اندامک و مشن ار کور سدل ناساہ ہرر اجہ اندار ساہ مذکور ساری دیدار  
در خود ساسا چہاں آنا داندہ نو د لکنس جون استعانت خود در احاطہ صلیب مدد اعیان اطفال  
خود را ہر کہ صمدارہ سارس رست و بعد جدی ساریج لب و نیم ماہ سعال شدہ  
دراں ملکہ فوت کرد

### مولانا خیر الدین

درس کہ ار سک مر مر یہ رسد در دارہ در گاہ ہوا حہ قطب الدین بختار دین  
سجد و اعہب دار مارچی کہ مرار رس مرقوم ہب جیاں سفا د سکر دکر اد  
در سہ بکیر ار و یکصد و نو د و سہ ہجری اسفال فرمودہ دراں تاریخ امس  
تاریخ

مکد ہب محم الدین جون ہماں سکا  
سال وصال اں ماہ ار عسکرت  
من کلام سدا لہ عوامی الدین مقبول النبی

۱۱۹۹

مات سیر دہم از آغا رسال بکیرار و دو صد و یک ہجری  
کہ مطالعین سنہ بکیرار و ہب قصد و ہب دوشن عجیبوی  
بودن از ان حاتمہ ان کتاب کہ سال بکیرار و دو صد  
و نہصن و ہجری بکیرار ہست

### و کرد و کور شدن شاہ عالم بادشاہ دہلی

ممن بعد کتہ سدل امرالامرای امہ اسال ماد ہوچی سید ہم در ستر و ح سہ  
ہر ار و یکصد و نو د و ہب ہجری مرور و جالو سہی چہدہ و کسل مثلن رسا و عالم شاہ  
ہر ہر اورا و متوا و نامیدہ خود ساس او کتہ حملہ کار سلطہ را و میر حکومت قلعدہ دہلی و اکر انا مدیت  
خود آور و جیا چہ ماد ستاہ را بحر راجی مکد ہب جون سہ سال برین مکد متب و متبہ ہر طرف

مراکتب علام قادر خان سردار صاحبان افعان مرصت راغبینت شمرده در شرح و معانی  
 ہر اردو و صد و دو و ہجری اسکی از افغانہ جمع ساختہ است ہجہاں آباد را محاصرہ نمود و  
 مادسہ را اجبان تنک صاحب کہ عاخر آمدہ اورا بختور جو و طلبید و خلعت امیرالامرای بند  
 بختید بعد از ان علام قادر جوہنٹ کہ مرثیہ دارا بہ نوعیکہ تواند از تنک مدد رسد و ویس از ان  
 میراحب عری لکار ملک بردار و جبانچہ مادسہ را از ہما میدہ مرغنی را صی صاحب  
 و بعد از حدی مبلغ معناس را ای مضارفت سیاہ را مادسہ و طلبید چون مادسہ ہند  
 کہ اردنہب السان بیچ بخواید سردور پیچ معنت را مادواید روت در داول مبلغ مذکور  
 را صی سرد علام قادر خان ازین سخی پنج تاج جودہ ہا منوشس ماند اما روز دیگر کہ دست  
 ار ماہ سوال سد مذکور بود حدی از انعاماں قومی بکمل را ہما راہ خود آوردہ اول مادسہ  
 را متہ لورہ ساہر ادکان کہ بران و مسیکان مادسہ نو دند دستکرا حدہ مقصد نمود و شاہ  
 میدار بخت اس احمد سہ مادسہ مرحوم را از محس آو۔ دہ موسوم بہ میدار شاہ و متہ  
 مرخت نسا میدوسکہ مام او سکوک ساحت و این مت بہ الیائشنت کرد امید سکہ  
 حامی دیں ہی میدار شاہ سکہ رو در ہند از قصل الدارہ بعد از ان ان ملک حرام  
 کیشن لکہ کمال و زوز یور جو اہر از خزانہ بادساہی و ہار بر دہ نشان محل اسکا  
 مالو اخ رجو و فوج کہ توانست بدست آورد درین ہکا جب بادسہ و دیگرین ہر ادکان  
 و میکاب ماجید روز بی اب و خور ماندند لیکہ جذبی ازالتاں از فاقہ کسی حال داد  
 مالک لکہ بعد مصحت سیار واذیب بینسار آن سسم بیسہ سار بیچ مقم ذی الفعدہ سد مذکور  
 بیچ روز ہلہ دارا فمود تا برسد بادشاہ سوار شدہ ہر دو جس را از لوک حشر آورد  
 بعد از ان سبزان ملک حرام تا سیک ماہ دیگر دست لظلم بر اولاد سمور سردار داشتہ  
 و اچہ کہ مال و زر لوالت مدست آوردہ بچوت مرثیہ ثنائیچ دواز و ہم ذی الحجہ وار  
 مودہ طرف غوث کبہ ستاعت لکہ از روانکی او مرثیہ ثنائیچ ہماں آباد آمدہ ماچہ  
 را ابستور ہیم بر بخت ساید مذوز سر نو سام او سکہ و خطہ مفر رسد خانم سکہ  
 اوز سنہ نگار و د و صد و نیچاہ و دو و ہجری در تاجی ملک ہندوستان کہ در مول  
 لکہ سرکار گئی بہت جاری لود دیت سکہ اس ایست بہیت حادثہ  
 دین ہجہد سب بفضل اللہ یہ سکہ زود بہت کورستہ عالم بادشاہ مالک

سر به نام داسه را بر تخت ساسنده نصف اعلام نادر خان محمود گویند که همدرس ایام ماد ساسه  
ریس ددل بر دور و محوس اس حمد صبا او موجوده

ایام

دادر داد و سرور که جهانداری	صبر حرا و سر حاسب فی حواری
سر دور سام و وال اده که داری	انتاب ملک رعیت ساهی بودم
تانه مهم که کند عیر جهانداری	حتم مانده سدار و صبا ملک
کسب حرا و اب مر که کند یاری	داد اعلیٰ بخیر سوکس ساراد
دیع ارمصل ایلی سده همداری	نود حالگاه و رود مال جهان
هست مهر و وف که کند کار داری	کرده بودم که ساهی که مر اسل دهم
رود میریا فیه ماد اسل سیم کار داری	کرده سسی سال بطارک که مر اداد
مخلصان حوس محمود و داد داری	عبد و میاں سماں داد و محمود
عاقبت کسب بخور مکر همداری	سر و ادم العی که را سرور دهم
کرده تاراج و محمود سیم کار داری	حق طفلان که سسی سال و ایم
سکه کند بخور مکر همداری	قوم مستند و اعلیٰ همه ماری داد
مالی حور و سیم سیدل انگار	اس که اراده همدان که بد و رج
صبر کرد و یکالک فی ازاری	کل محمد که مردان سیراب گم
هر سیم سید که مکر همداری	ما مراد و سلیمان و بدل ملک
رود ما سید که میاید مدد کار داری	ساده تمور که دارد سیر سب باس
هست معروف تلافی ستم کار داری	ماد هو حی سید سید و مکر دین
چه خج که سما سید مدد کار داری	اصف الدوله و المکر که دسور
حیف ما سید که سار مدد کار داری	را حور و اور سید را سید و حید
میس حرم محل سماء که ریماری	مار بیسالی میری چه که همدام
مار سید اید و سید سید داری	کرده مار ملک امر و حوادث

و این مایه در مات محمد دم العیر سیدل ماد و ابر مولف اس اولان هست منظور



۵۰ تاریخ  
فانقی کعب ماسپر ناله کور کرد و شاه عالم را

محصرا سکه مرثیه فاعانت سلام قادر حاس موده اورا در ماه ربیع الاول سده هزار و دویست و سه هجری دستگیر کرد سده ای که لایق آن بود و بنامید مدیسی اول پسر و سپس بر آورده و کورس فینی و دست و پای او سر نه ساجهاں آنادر رساند و مادر را آتیا راه مرد و اس مار پیچ میر در باب کسمه شدن سلام قادر حاس و کور مودل او مادر را از مولف است برسم نعمه

### تاریخ

کور چون کرد ساه را قادر این سدا از سید سید بکار  
سردمای سلام قادر در را مرد و بکن سر مار را

اگر چه حد از سجاد و ماد ساه ماجید سال در ساجهاں آباد بر بخش سناهی  
لشبه اما صرف نامی بود و در آنکه از زمان محمد ساه سبب ضعف و بی القاسی  
امر انور داراں بطور وقت و جو با کشته مالک ملکها سید و مرثیه دلی و ذکره را بر سر خود و سید  
دار و داندان تیموریه بخرامی مکتب استعد

### تاریخ سید بنیامین

بنیامین العابدین سال که شمر از احوال او بعد از این مرغم خواهد آمد بسای امام باره  
که در مشهد و لب دریا واقع است بنهاده بود در سده یکده و دوم صد و سه هجری ما حاتم سید  
و مولوی فایز تاریخ انصهاره نامتبرخ استمال سیدان سیدیه و در تاریخ نسبی این

### تاریخ

ان سید فرام که نام سرفاد سدرین ساندس و سیدیه لکایان  
تغیر کرد بر سر و در پاچا و بر بنهور کرد و در سکه سید عالمی فی بحاب  
فایز دوکانه که در بخارا او داد تاریخ کعب حضرت که قد فاسم الصلوات

### تاریخ امامان و نواب صف الدوله

روان صف الدوله امام باره ربیع در لکهنو تیر موده که سید که مثل آن در حای دیگر کم سن است  
آن امام باره در سده هزار و دویست و پنج هجری بنهاده بود که در ال ایام سبب تحولات

مذہبی روئے بہشت آثار مجی ماضی و دور و موصوف لعدار و فاب در عین امام مائزہ مدلول  
کر دہدہ دست اعراف مار تاج آل عوارب ربيع بسیار کعبہ ابنہ جیدی اور اکملہ سرمخی ماند

تاریخ

وریر ہند سلمان حیات اصف خانہ  
رمض کتب جو بوسن جی ساگر کور  
نکوس اہل جہاں کعبہ عین تاجیر  
امام مائزہ کردوں سالانہ بست آثار

۱۵۴

آصف الدولہ در اعظم ہند و سال  
کردوں نام سرای سید سید  
عامہ اور وندہ ہر یک جہاں مائزہ  
کاستی سہر حقی ہم واقع ہر  
سدرای سال مار کعبہ سرای  
فہر سارہ کر ملا ال می اس علی

۱۲۵

ایضاً

اصف روہ کار حم حساب  
چوں بوسن اردستان  
تلف عتب کعبہ مار کعبہ  
آفتاب سہر عرو عرو  
ساحب فہر امام مائزہ سا  
رم کابہ سید راہ خدا

۱۲۶

ایضاً

در اعظم ہند و سال جو کرد  
ہر ملا نک کعبہ سال بایستہ  
امام مائزہ کردی بحاب معصود  
مقام آل معمر مقام محمود

۱۲۵

ناریچ منہ جعفر کج

این مسجد ساموودہ مدرسین العائدین است کہ در سہ یکبار و دو صد و چہتر تعمیر  
و دیوہی فانی اس تاریخ کہ صورتی و پنجم معنوی است کہ

تاریخ

امروہب رہیں العائدین خان  
تعمیر کج یکی مسجد ساگر دہدہ  
مرا فانی ہما دم در زمانہ  
ار معمرہ آخر ہم اور وی حساب اکملہ تاریخ مای مدکور بر می آمد

۱۲۷

میرزین العابدین جان

سیر میرزا شجاع الدین ابن مرثیه علی جان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی در مرثیه ابراده  
 محمد اکبر ابن عاقلکیر بادشاه بود و مرثیه ازاده مذکور از بدو تعاهدت در میدانجا بران رسد  
 بود و در انجا فوت کرده چون محمدالدوله نام پ نواب صنعت الدوله در سنه هزار و یکصد و نود  
 هجری در ماه صفر کشته شد و ولایت سیاحت سیر مرثیه الدوله حسن رضا خان رسد از  
 سکه خان موصوف در امور معدومات مالی و ملکی ماریا بلبلکه با سها محض بود و مستقیم  
 دیگر به میاب او مهر کردن ضرورت حاکم ابن امور عظیم بر نیز الدوله حیدر بیگ خان را  
 بدیر رفت در عهد بهات و حکومت او حبیح ملک میان دو اب جمیع ملکر و وجه لکه و در سیر  
 الیاس علی خان و اجه سر اقرار کرده بود و او در سخاوت و مروت ضرب السل بود و حاکم  
 مرثیه العابدین خان مذکور از نظر طرف او در ملک سماں دو اب حیدر یکدم داشتند بعد  
 و قات مرثیه که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هشت هجری یونوخ آمده روح مشفق او  
 که مشرقی سکیم نام داشت عرضی برکن الدوله الیاس علیخان لومنت که هفتاد لکه و بیست  
 سنه این کثیر است و مشهورین اهرار از دولت خداوندیم رسانده هر چه ادرت او سود  
 موصوف ان لعل اردو الیاس عرضی را حوله به باره کرده و در سر عصب آمده گفت  
 بچه مشرقی بکم مرا اس قدر لکم و دینی تصور کرده که مبلغ جمع کرده ستور او را اوردنم  
 ما را اجه کار است بر سران خود جراحه هم میگذر جانجا از سخاوت این خواجه سرالبرال  
 میرسلور تو کمتر شده و لقلب مواب اکبر علیخان و نواب باقر علیخان سده و ریاسنی  
 در بختور و فتح یور هم رسامید و ما رنج و فوات ریس العابدین خان از سوگواری لظو تعجب

تاریخ

چون وفات میرزین العابدین	خلق را از خود صد رنج و مصلی
ماده انبیا بودیم یوحنا الحیسر	که غمش کردند جامم سده سن
سال تار بخش یونسن جوکم	از سودا حسابم غم سرور
گفت باقی ماد و حرف حزن کل	کشت زس العابدین و اصل کثر

چون بعد از حروف حاورا از الفاظ حزن دل گرفتیم با خود آخر سوره بکاف کرده سود ما یحیون



از ان لکپور ۲ دار الامارت خود سحر و سحر حکومت است و سه سال و چهار ماه ساریج  
 است و هشتم ماه ربيع الاول سده یک هزار و دویست و دوازده هجری می رسد و تحبیه  
 بوقت چاست که مطابق است و یکم ماه سمر سه بگذارد و مقصود بود و هم  
 عیسوی که در این جهان قالی بملک جاوید الی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو  
 خود تعمیر ساخته بود مدفون کرد و در مصداق و علماء در باب وفاتش تاریخها کتب انداز  
 جذبی در این مقام ثبت نموده شد

تاریخ

کشتن غنیمت تاریخ خزان ای ندیم	سام استقام حسرت می ماند دریم
آصف کن پند صدق را بگفت و شهادت	ان در سبها و صفت از دست عالم گزیم
لکپوری آصف است و سعادتی را می	سهریومان بی سحر و طور سنایی کلیم
دارد آصف غنیمتی در صحن آصف	اسیا مهدم سلیمان بهمن آصف
لقتدر کاف و لولون بر تربت آصف	نایار روح و ریحان و صفاست انعام

البصا

کرد و طلب جو آصف الدوله	بمیلند است جهان بجایم و سبب
تاقی گفت سال تاریخش	سند مرا استن بزرگای پس

ایضا

بخند برین آصف الدوله فیت	مکان یافت در ساء نوران
ملک سال تاریخ نواب گشت	نر بر زمین جفت سد آفتاب

ایضا

ای آفتاب زود بر زمین شد	در ملک غیبی الی تاج و تکیه شد
لی تو خهانان بعد از اب قیامت	لکه چنان کن مکرری کند برین شد

ایضا

از وفاتش بی سرواکنه اند	نظم و سن و هیبت و هیبت کرم
-------------------------	----------------------------

یعنی بآیه حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرع است و در کرده سه و از برای  
 حروف تاریخ بر آید و این مصرع نیز در تاریخ وفات او است

ماہ

وڈرا علم و دوسرے امور	کراچی کوہری اور ولد آدم
امام حسن و امیر اس الامیر	امام حسن و امیر اس الامیر
مسلمان حسب و اصف سکھ	مردوں مولیٰ و در علم کوئی
حساب اصف الدولہ کہ در جو	نظر اول عالم کمرک کو
کسی از منہ حسنی کر ساسے	مدنی کورس اور ام کا
ہر اہل مردم از انصای عالم	ہر اہل یا مسدا روی در اہم
مار اس کمرک کر ملازم	بہنہاں مارہ مارہ رملد
مستند ہدی آوردان لکنا	کہاں ماد کارس در سامہ
علامہ ہب او حاکم طاسے	لودار مد کاستن مہن
سرا ماظم جود و سجاو	رٹاں و اں و اں و اں
جو جو روی زمین ماسدہ متد	جہاں کستس اور مدہ متد
اگرہ حاکمان کال ہمس بود	امیر عالی میں ہم نہ کم بود
درس امام بودی حاکمان	ارو سجاو سی الام و اں
در یعارف اں مرحواں کتب	در یعارف اں مرحواں کتب
در یعارف سپہ جود حسب	ملک حاوہانی کرد حسب
اس ملک مادل سر کردہ	ملک لایرالی کج مکر مد
در بحال امر ماک طیب	کہاں کس نظر سں در نصیب
نہ تک آمد رسں دافا	مودہ مد و سب حاوہانی
مروزی محمد آہ صد آہ	وداع اس جہاں نمود ماکاہ
ربیع الاول سب ہم بود	کہ رعلیہ اں سپہ جود بود
مراسفہ اس محمول بر	تسبیح ماک جوں رسد مد
کہ کویم اکہ سد حال دل میں	کہ کویم اکہ سد علم حاصل میں

در ان حالت خود ہرگز نہ اندم  
 بچرخ ہنرمیں مالد رسام  
 غیر نالہ و آہ و نغان ہر  
 بودہ ماسن سدرناوان  
 بدل جبرست بحکم اسکر دیک آہ  
 رومست ماسن ناوست مکر  
 ہر اران او سکر دم در ان مہ  
 دہ تخم لودان آہیم لب لب  
 ارا بجلہ سردم حوں دودہ  
 شمار این دودہ آہ و دواہیم  
 و کر مار کج فوسا کاه  
 دکر تاریخ کف حال نفث  
 بطور عمدہ مار کج دکر  
 حدایا جای اوحدہ سرین باد  
 طبعیل احمد و اولاد احباب

ایضا رساہ اہل  
 کرد رحلت کست حال اہل عالم  
 گفت تاقت سمدہ مانم محمدہ مانم آہ  
 سال تاریخ وفات ان اسر الکرا  
 امف الدولہ و بر اعظم ہندوستان  
 ایضا ارمولف

سند حویار اصف الدولہ  
 نالک کسنت آہ و نالہ قمر  
 کست ہست ریح الاول بود  
 کر جهان رومست بہت نصیب  
 رعیناں جو بود بحسد  
 سال نوشتن بخور لفظ غرب

۱۸۵۴  
 ۱۲۱۲  
 بارہ سنی مارہ سہ ہجری  
 اٹھائیس ریح المادل آفت بہوینا  
 گو ار ماسن یواسد محمدہ است  
 ۱۲۱۲

### نواب زیر علی خان

حناں دکر مسکنہ کہ نواب اصف الدولہ مطلق متوں زمان نداشت بلکہ ار بجلت عاقل  
 بود نامہ در محل سدا ای او فریب بالہہ رنان صاحب سال لودمد ار انخل چیدی لودمد کہنا  
 نواب مدکور در خالت حا ملکی در محل سدا ای خود جا وادہ لود و حوں در رندی ار اہل  
 مید ایسیدی سنا دیہا میکرد دیکھای فرم مد خود یر و رستیں سیے نمود حنا کجہ مصف فرمدا

دو اہل ار اٹھلے سی و دوسراں ولست ہست و حراں و سرگزیں ار ہم  
 در مدال و در علیاں بود کہ در کہ مدای ادو اب موصوف و رب سکی لکھ دو  
 حرج محمود و بعد و اب نواب ماحار ماہ در لکھو مرصد امارت سسہ در  
 اما سیکہ نواب اصف الدولہ فوت کردہ سرخان سور صاحب کور سر کلکتہ بود  
 اب کلکتہ سوری آب و پوا سپہور ہست صاحبہ سحقی در صفت آن سپہ  
 می حد کفہ و در صفت آن اس مت آوردہ ہست آب سدر و در صفت  
 سور بہ شور و مار و ای کلکتہ بہ مالچہ جوں در سر علیاں ار لطفہ نواب سود  
 کلکتہ سپہور ہست کہ او فرانس سیری بود ساراں سرخان سور صاحب  
 ار کلکتہ آمدہ جس سپہر مای ہو نمک صاحبہ مادر نواب اصف الدولہ کاغذ  
 در مات عروالی در سر علیاں ساراں صاحب دار ہر یک سرداران کہ  
 در ابولت حاضر بودند مثل الماس علیاں و تحس علیاں خواجہ میرزا  
 و فضل جس جانی کمرے جس رہا جانی مای اصف الدولہ مرحوم  
 در اجہ نگین رانی واسف علیاں حیدر و سرخان مرکاغذ کور مہر  
 گماند بعد ار ان و در سر علیاں را کہ ار من حال حرمی نہاشت مردود  
 ظہیرہ معد صاحب و بعد ار حد دور اور اطرف ساراں رودانہ محمود  
 دواں سعادت علی جانی را کہ مراد جعی نواب مرحوم بود ساریج سست کم  
 ماہ صوری سہ بیکہ ار و ہفتصد بود و ہست عیسوی کہ سلطان سیوم ماہ شعا  
 سہ بیکہ ار دود و صد و دارہ ہجہ سے بود مرصد امارت ساسد کومد  
 کہ بعد اسیر سدل و در علی جانی صعد و کسر ساراں کرہ و راری کردہ  
 و بعضی سوار تار بچہا در اب علی او ماین مہواں کفہ اند

ماہ

ار سرام ہفت کورہ مک	سال تار بچہ سداں فی ملک
اول آن عامل جس الدین	سپہ کورہ ہجہ سداں مک
مار تحس کہ ماہ لفر جس	ار سدا و اب و ہجہ جس ملک
سہ مردار باحد کمر	کہ سدا جس مدرتس او طہاک

لعلی اٹھلے ۱۱

تحس علیاں ۲۲

تعلی جس مای ۲۲



آن خرد و حسن جسم و حجم  
چل سار و دامن اندک  
ماخص العقل و فکر ماداب  
دست بردارستند از ان کو  
راہ ہم داخل لیان سد  
کردیاسن ملک رحمت ملک  
دادن دھرو دما کردل  
سرف خود صاحب ان بود  
مہر کردہ ہر عزلی و در

الضام

اول بر ماہ نشان  
دوم بر ایکہ کست لوان  
سوم الناس پوجھا  
لعب بروی رعد و اوان  
چکم خورد و رنگ سردو  
دگر مردک سدرت علیاں  
حسن کہ برو ہر اہ لغز  
ارو حسن و طیر و حسن و ہسان  
میداستندہ این مرد باے  
لعبی مرر احسن بصا حال  
کرد اسد امیر خود را  
انکر و زب و کد سلطان  
مارخ اسد بس بر آمد  
لعبت ہمہ بر ملک حران

نی بی حکم حسن بصا اور اکا  
نکست و حسن اور فضل امیر و دروا  
نجا کما و در علی کو خود ہی مرد  
سری حرف ال سما و ہوس ہی  
سبحوں نی گما حہ  
نن نی اور دوالف بک جی و

پس تی لعبی نفس حسن حسان کنبر بے و حسن علی حسان جو احسرا  
و نکست را بے راہ دوالف لعبی الناس علی حسان جو احسرا و اتر علی  
صبر و در علی ملک سے لعبی حسن رضا حان باب و ملک سے لعبی  
بجہ سکھ ماہ و اصنف الدولہ

فتح کروان بونا مار تہ با و شاہ فخر و لا بیت مہرا  
در اوایل بوزا پار تہ مردی فی نام و نشتاں بود جون سہا و رعہ ماہے و لا ست  
واسل ار ماہ پناہ خود ماہی سدہ ان سکناہ را مارخ بست مکھ حور بے

سہ یکبار و ہفتصد و نود و عیسوی کہ سلطان ماہ جمادی الثانی سال ہزار و دو صد و  
 و ہفت و چھترے نو در دار کسند و ملکہ را میر بعد از بہ ماہ ہموں طور کسند و بایارہ  
 کہ مردی ہوسار و سیاح نو در سرداری قبول نمود اول اورا سحر ولایت مصر  
 و ستادند و صاحبہ نو ما مارہ ما فوجی عظیم از ولایت فارس راہ در سا کوچ نموده  
 بولایت مصر رفت و در انجا در ماہ محرم رسیدہ بعد محرمہ و محاذ لہ مارح نسیم  
 ماہ جولای سہ یکبار و ہفتصد و نود و ہشت عیسوی کہ سلطان روز سہمہ ہفتم  
 ماہ صفر سہ ہزار و دو صد و سترہ ابہجرت نمود و کسند رہ را گرفت و حامی ملک  
 مصر را دست آورده تا حد گاہ آنولایت را تصرف نمود و اسب و سوار کے ارطکبا  
 دیگرہ را جمع نموده نو اما را احکا کہ ناماد سادہ الکلساں مرخصی داسب و  
 ارادہ مصمم نمورہ کہ بعد فتح مصر بطرف ہندوستان رفتہ و ناشو سلطان آسیم  
 ہندوستان را امر یکید صاحبہ سادہ الکلساں فوجی عظیم در فی اور سادہ اورا  
 سکی محسن داد و بعد سکت نو ما مارہ بہر نوع کہ لو اسب خود را بولایت  
 فارس را رسید و چون بعد از اس مرکار ثانی مردار اردمب اور آمدہ نو  
 سردار ان اولایت متعلق شدہ اورا مرحوم داد سادہ ساحتند و رجباری  
 و بہاری ماد سہابی مثل اور بحاسہ ارادہ ان داشتہ کہ تمام روسے را تسخیر  
 نماید اما دس ہزار رسید یکی اس عراقی ولایت مصر در اما سکتہ نو ما مارہ تہ یکم  
 را فتح صاحب اس بارح مرماں عرسے لطم نموده

## مارنج فتح ملک مصر برمان عربی

لله نصر الصبی ملک السعادت  
 و جمال کوکب دولت الحسن العرسوی الہامار  
 صاحب اس دولت بالافعیار لہا استہار

مقدامہا و سطوب ہد اللوک لہ الوفا  
 التہنم نو ما مارہ اسد الوعا و الدقمہار

من مان قدر اوار لقی اوج العلی و سما الفخار  
۳۴

مولی سدید الطس من عده حل به الدما  
ملک بولی رسا حضرت لها القوم الکلبا  
مولی عسکرم نواله بحر تنزه غن سر ا

۳۵

مد ب بوحد مالور سبب شهاب سد داغ اغنا  
فهد الحما لک جبهه و فقی المراء و بما اسار  
وانی بحسن و ابر و مر اکب طوسه السحر

۵

و ملک الاسکندر به سر عده دون اعتبار  
بحر سبب به حسن اقتناح و امسا  
و عدا الارافنی عسکرا حل الکنا منه و اسدار

۴

من کل صدات دستقی یوم الفصال له الصغار  
صف البصوت حکمت و فنون حرب احضار  
و سلابه غزیه و علی الجویوش العرمار

۳۶

و انا رمار الحرب فی یوم نسب به الصغار  
و یوسی العنان تعلیم و سفا هم کاس المرار  
و اریهم یوم سدد به الحرب عده العفل حار

۸

یوم یقال بحفله لله درک من سها  
و تید و ت تلک الحما به التعدد ت فی الفقار  
و روا المین یومهم ودا سطره جمرات نار

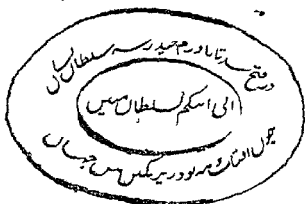
والطس سم والعن طلس الہرمب والفرار  
والکربل علی بہم وحق الوطن می تلک الدمار  
وغیر ہونا مارہ والعرولک مانکس ر

والستت امر او لا وعدت بدل و اصغار  
و متوج مہر کاں سے صفہ و امر الہ صا ر

۱۲۱۳

## ہیویم سب سے مداح تم الامصار نہیو سلطان والی مہیو روستنگ پٹن

سہمدر علیماں اس مع مانک بہ و حمد ر علیماں در او اہل مردی سیاہے  
پستہ لود و در ملاز سب کی ار را حہ حسی و لاس مسور کہ رکسارہ در ماسیہ  
سور بہ لو کہ لود در احرا حہ رادر سہ یکہار و مکصد و ہعدا دستہ ہجر سے  
مہد سہاحہ خود مالک آن ملک کرد و مدب العہد ما الکریراں آن لوایج  
حک دامت در مہر خود اس سہ سہو سہ ساحہ لود  
تھہر حہماں سہمدر آسکار بہ لامی الاعلیٰ لاسف الا  
دوالقصار بہ سارح مہم ماہ دسہ یکہار و ہفتقد و ہتا و د  
عمدے کہ مظالم عشرہ ماہ محرم سہ یکہار و مکصد و لود و ہفت ہجر سے  
فوب کردہ در سہرک پیش لریب ماسے کہ موسوم لعل باغ بہ سہو  
کر دیہ اماں ایامے حمد کہ بر سر او مرموم بہ جیاں استفاد میگردد کہ ابہ العا  
۱۱۹۵  
نہ حمد ر علیماں سہادر بہ تاریخ فوب او اسحوا ح سے یا عد و این دو سال  
کم متود مانحہ ملہ بعد و مات او سہر شش ٹیسو ر مہد حکومت  
سہو و خود را ملعت نہ ٹیسو سلطان سہاح و خطبہ و  
سکہ سام خود مہود او نہ مثل یدر خود سہاح دہ لہ نو و مدام نا الکریراں  
مہار بہ عطعم داس سہدہ شد کہ میت کہ استل اس لود بہ  
سکہ کہہد در مہماں مانکس ملہ بہ شاہ ٹیسو سکدر سے



در سبب محمد مذکور لفظ مع اسنادہ لطرف حد اوسط و لفظ حمد را استاذ  
لطرف پیر او و لفظ سلطان اسنادہ لطرف خود است و اگر تعدد حروف  
آہستہ را کہ در وسط ہم است و بمقصد و ہمتادوستن پیو و ماعدد حروف  
تا و ما کہ در منت محمد است و محصار صد و دہ میتو و حسلہ کھا ناخاید سال  
طہر پس او بر آید و ٹیو سلطان تاریخ سن و ہمتقم ماہ دہی الفصدہ سد  
لکھار و دو صد و ستر و ہجہ سے کہ مطابق چہارم ماہ می سنہ یکہار و ہجہ صد  
و نو و ہجہ عسوی لودری حکی کہ اگر زمان ما و دانتت گنتہ سد و از انوقت  
سدنگ میٹن بتہدف کیسی اگر یر در آمد و ولایت میسور یکی از وارتاں را  
مذکور کہ بہا عمر بود و کنار اچ نام دانتت حوالہ کردہ شد و روضہ ٹیو سلطان  
منصل روضہ بدر او در مدیک میٹن ہمت تاریخ شہادت او است

تاریخ

حن با و صد شہادت داد  
حاجی دس سنہ زمانہ برفت

سنہ ٹیو جو کرد عسر مچاد  
سال تاریخ او شہید لکھت

# حکیم لقا خان

سراد و حکیم دکا خان است در ماه سوال سه هزار و دویست و صد و هجده هجری در اگر اماناد  
در که سب و در در سراد وجود اندرون اعظم روضه ساه علا الدین مدقون است  
ترتیب این سب که مرتب و این تاریخ سال معلوم

تاریخ

چون هر دو سب رس و سب از اینها  
کلک سبکس بیان ماه و در و در  
لعل حسن حسین خان کشمیری

اورا خان علامه میرزا سید احمد صاحب ان لکانه رمانه نگینی در بیست حکماء و یک سبک و در  
دیگر در صاحب حرم و محافل و حال مرموف حیدری یسار و دفات نواب اصناف الدول  
سب سب اسب بلندی حاصل ساحه و بعد از ان در عهد نواب سعادت علی خان  
لکانه رمانه حکام معاودت مانس کلک و در سراد اماناد تاریخ ما در ماه سوال سب  
یکبار و دویست و صد و هجده هجری در که سب ساه محمد اهل الله امانادی و در تاریخ و کتاب  
این معیده نظم فرمود

قصیده تاریخ

در هزار و دویست و دوازدهم	سده چون فصل فاد و قدوس
حال عالی مقام والا حاه	امرب و الفس و اوات و لعل
ان فصل حسین خان یعی	رده رکود امارت کوس
نایب آصف رمان کرد مدو	رست مانس رهند ماجد و کلا
ایچان مد و سب کرد ملک	که ملکس ماند ملک سوس
بعد حیدری ملک سوس رست	حور مد و سب سدر ای نور دکل
کتب اسر و چون سجا غر	نامی سطلع جهان سکو
اقتاب سرف عروب سوس	تیره رکب این جهان عکس
دو صد و یکبار و دوازدهم	مرستال دسامی سوس
بود تاریخ ماه یا سب و سب	طلع نور کار سب سکو

که ساکاه ان عظیم السل	سوی ملک اخوت زد کوس
یک جهان رفت بهشت اقبال	عالی در اسد مال کوس
مثل او کردش زمانه ندید	صاحب ملک و صاحب کوس
سرت کردیس فرد بر دج	یکه تار او سدا بطل کوس
در ستانت ذکر فتانت و فهم	از فلطون و دیستورید کوس
بر زمان بود با و همدم	صدا صراخ و صیاح و صد فاکوس
رای مسلمان و اثر این	پیش راسل چو رای با محسوس
دامب او در حرا علم حیات	کننده بخواه کنگاوس
نوعی زمانه خود بود	علم او ست علم او چو درس
صاحب دین و صاحب الام	بیشک در رب چون محسوس
بار حل سانه من غم کسو	با می اسوس صدر از اسوس
عجی باقی اسید دل کف	خاطر م بود در هوس محسوس
صد کلویم چه میر و دییات	سحرده دل مسوس
به تقیم شب نه روز من است	لحم عمده کشته ام محسوس
خان من چون لحد مقام بود	روز روشن مراست بخا کوس
حک وید را نیکزار حیف	آه آنکه دس سپر سوس
اگر رفاهتم و سوز بخت	دادد از خاک کور بهی سوس
کر برسد سال تگین	با سر شرف و غم بگو اسوس

مدرسه کلکته

چون در زمان مار کویس ولری صاحب کور راجل در سده یکزار و هشتصد  
عیسوی سوا حق یکبار و دو و صد و یازده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته  
یاست تاریخ ال با صید

نارنج

در انجمن و اعدل سخن لار و بهادر که هست  
لحم کبد حامه ام اسلم تما مشق سالی  
فخر ابرار ملک خامی خلنی خدا  
ز آنکه بود هم او جامع العباد

اوست معالی صانع خستگوه	ناظم دلو انستیم صاحبناح دلو
عقل کل ار عقل او برده وانی مرد	نکنه ار عقل او عقل کده حالبا
تاره گمی مدرسه گردنککنه طرح	حطه یوان نمود سد بر نککنه را
اوست این بهادک عسلیم نو	عالم هر علم و من خواسته از هر کجا
ستاره دار که سد معن امر گیر	هر معائن سعاد هر همه را برجا
گفت سردی من و قهر ازین کجا	سب درین کینه در لود سب
سرخ تاریخ ان نی کم دنی کای	آحر اس قطعه کن تا سوسی و جا
عام سخی سمار صورت و نیم نو	هشت صد و یکبار سرد و سوسان

اس تاریخ سردی و نیم مصوی است اگر اعداد حروف سرخه آخر از روی حساب

ایچد مکر بدیر بهالت تاریخ نیک  
دکر میردن ملک نواب بین الدوله سعادت علیان نیکمینی انگیز

در عبادت السعادت مرقوم که در سده یکبار و دو صد و سارده هجری نواب کور در حال  
مار کوسین و لری صاحب بهاد و از نککنه نکا یور شریف اورده و دلو اس سعادت علیان  
رای اسفصال از نککنه و در ملاقات همد مکر سرد و سده حو و در ان امام مصداق  
ماد ساه الکمال اس سب نکا پداستن فوج و مکر رای دفع سیاه نو مایارقی  
ماد شاه و اسل مسر از مشر نو دجیا نجه کور در حال بهاد و از نواب صاحب رای  
انداد یک و نیم کور و در حو است نمود نواب صاحب لعد تا مل ملک میان دزا  
در و هله نادر که مجمع مکیم کور و در میکتند بقولن صاحب مد کور نمود ماسال  
سال محصل نموده ملدن ارسال دارد اما تحقیق اس است که در ان سال  
نواب کور در حال مراد و در سده هری و لری صاحب را لظرف لک و سده  
نود که معائن نواب صاحب و کیسی انکر را در صر نو مو اس عهد و بجا ان تر فیم ما رجیا  
نواب صاحب مسادله اس ط و دم وصال که در دمه نوات سو صوف و احب الداد  
نود ملک میان دواب را اسل کوژا و اتاده و در ح اناد و کور کده یور و صوبه الزباد  
و دره که جمع ان محک کور و سخی و سچ لکه زنده نو د تقویص انالی گمی نمود و این غنیمت  
ماه تاریخ و و نیم ماه و سده هرار و دو صد و سارده هجری مو ان و نیم ماه نو مر



سید یکبار از سید محمد بن سید در مبله و لکهنو کمر ریافت  
چون گفته و از سفره آخر بارخ را آورده

۱۲۱۳

ماریج  
حد بحد این دور دورنگی گرفت  
و در روضه حضرت عباس در لکهنو

گوید که در لکهنو مرا فقیر یک مای در رسم لکهنو دانست در خانه او غنی  
بود که از ابله حضرت عباس شهر داده بود و حاصل و عام همه بریار بر سر میزد  
در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مستقر دیوارهای خام سقف خام  
و صحن مجمری در سینه یکبار و دو عدد و پنجاه هجری با ساره نواب سعادت ملکا  
عماری عالی در احاطه مامت و کبیدان را الطلح مایع ساخته دیوارهای کج میهن  
و وسیع را احاطه نمود و در دروازه دارد که سر را سیمان کشیده تاریخهای معده را  
کبیده کور گفته اند از آنکه این سمرقند از مرزا اصل است

۱۲۱۴

اس کبیده حد بدینای سعادت  
نواب نظام علی خان حیدر ابا و سیه

از فریدان نواب نظام الملک آصف ماه است در سینه یکبار و یکصد و پانزده  
هجری را در حدود نواب صلاب جبک را معده صاحب بر سر در باست نسب  
و بعد از یک سال او کشته شد و دو سال حکومت نمود اول او است که حیدر ابا  
را دار الاماره خود صاحب و تاریخ نسیم ماه اکس سال یکبار و هشتصد و سی و سیه  
که سلطان ششاز دهم ماه ریح الثانی سال یکبار و دو عدد و هجده هجری بود و در حلقه  
نموده بعد وفاتش حلف او نواب سکندر رجا و رسد حکومت نشسته مولف در تاریخ  
و فاسن گفته

تاریخ از مولف ستمه

این نواب نظام الملک آصف جاوه  
یکبار و دو عدد و هجده بود و در هجری  
سپان تاریخ و فاسن خرد رسیدم  
ال امریکه نظام علی شش بوده نام  
که بیرون شدند ز جهان و کسان که جمعا  
داسر گزیده حین گفت که اموس نظام

۱۲۱۸

یا ایضا  
یا ایلم انکرو مار سہ شوردا سال و ماتر کبودی نظام علی  
کر نزل جان و لہجہ میک صاحب

او ہولندری بود و اولاس ہولند کہ یکی از گمانگ و یکسان ہست در ہند آمدہ  
اند اہلارست لواب نظام علی حسان والی دکن در سہ نگہار و ہفتصد و ہشت  
و عیسوی سلطان سہ نگہار و یکصد و ہفتاد و ہفت ہجری مہار کردہ بعد از  
در سہ نگہار و ہفتصد و ہشتاد و چہار عیسوی در حد سہ ماہ ہور او سید ہم  
نوکر سہ و چون ساریج دوار دہم دروری سہ نگہار و ہفتصد و چہار عیسوی  
سلطان سہ نگہار و دو صد و ہشت ہجری ماہ ہور او فوب کرد در سلک طار ما  
را در رادہ او دولت را سید ہم نوکر کردیدہ و در سہ نگہار و ہفتصد و چہار  
عیسوی ار راہہ بعدہ کر ملی مامورستہ حکومت فلحہ و سہ اگر امانہ و خولہ  
سہ ماہ ساریج نسب و یکم جولائی سہ نگہار و ہفتصد و عیسوی  
کہ سلطان عمرہ ماہ ربیع الثانی سہ نگہار و دو صد و پچہ ہجری بود در اگر امانہ  
در کہ مت و در کورستان و یکسان کہ متصل جس جس کثورہ واقع ہست  
مدفون کردہ و در مدال او مرتس کہ از سک حرر ہست و وعدہ عالی  
از سک سرج تعمیر سادہ اند کہ تا امروز موجود ہست و مالکل احوال او بر ترس  
مخط انکری حرر ہست و اجن مارچ در فارسی سردارہ روضہ مذکور  
تب ہست کہ از الفاظ مارچ سہی یکم جولائی مارچ فوب اسخراج می ماند

مارچ  
کر مل جان و لہجہ میک جس رودما رحلت نمود بہ ہند و مدد اع از ہند  
دالسن محمد ہولند بر میدا یس اولاس در ہند مامورستہ از متصل کر سہ  
کفتا علیہ عیب یکم کور مارچ مار و در سال و ہجری انکری ہم ما  
چون روز و سال و ہند را از سال عیشو ملہم یکم تارخ سستی یکم جولائی

جزل جبارلس سرون صاحب

از نوم و راسیس لادہ در او اس حد سال در طارست لواب نظام علی حسان

سها در حد بابادی بعبید بکری و سرداری قوچ کدر آمده چون ساریخ غره ماه مهر  
سنه بکیر او مقصد شد و دو هفت عیسوی همان گیتی انکیر رد و اب مذکور از سر نو  
عقد صلح داسی سنه کرد و میرون صاحب مردمان فرانسیس که همراه او بود و در آن روز  
بر طرف سده در ملازم صاحب راجه دولت را و سباده نوکر کردید و متنگه دویان حسا  
و اسس که از طرف چهار احمه مذکور حکومت صلح کول و علی کده و مسان دو اب و انت  
سرف پو لام خود بر درون صاحب خطاب حرملی یاقده فاحم مقام او کرد بدو  
چون در سده بکیر او دو صد و پنجاه بهجری میرون صاحب الکا و بیها و هر پنهان اگر  
جید اوقات قلعه آکره را بدست آورده حکومت خود را داسند از قلعه بد رساخت  
سختی اس بارخ بطور تعبیه گفته

مارخ  
۳۲۲  
حد الکا و بیها و امرون کرد  
۱۲۷  
رحصن استوار الکا و بیها  
بجای برد و کس مست یرو  
معظم داد مار بخش نرایا

اگر اعداد حروف الکا و بیها او که چهل و هفت مسود از اعداد مسعوده مانی دور کرده اند  
بر و را سغرا اند مارخ بر آن

### ذکر و فتح قلعه اکبر اباد و غیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سده بر او مقصد و عیسوی لار و لیک صاحب بکرم گیتی انکیر مارخ  
انکیر بری قلعه علی کده را محاصره نمود و جنرل میرون صاحب حکومت آن قلعه  
مارخ است و بیهم اکست سده مذکور در کول شکست خورد و بیارخ بیهم سده  
لار و لیک صاحب محله کرده حصار مذکور را فتح نمود و میرون صاحب از بیهم یلوس  
سده از خدمت دولت را و سنده بیهم استعفا داده طرف لکوستانت تعداد  
جنرل لیک صاحب قلعه اکبر اباد را که در آنوقت بران کرنل لیک صاحب مذکور  
حکومت آن ماسوز بود و محاصره نمود و آن قلعه را از مارخ بیهم سده ماه انور سده  
مکرفت نامارخ این شود این او را ف گفته که سال عیسوی و بیهم سال بهجری  
یک سغره سخراج می یابد

حصا اگره انکر بر عینی که گرفت  
دل را نالت میبوی بجز که دسوال  
که چست سال سخی و پنجم سبهم  
مکلف بهستند و بکبار و سه احوال

اگر اردوی حساب انکه اعدا و حروف آخر معرعه انکیه بسند محوری که یکبار اردو و صد و پنجاه  
بود و آمد و اس ماریج بطور عمره میرا مولف است

ایضا شمع خرم

چون علم اگره انکر بر گرفت  
دل من حساب سال عرب انکر بر  
مکلف می سر و مال و صد اال  
که قلعه اگره مکر ف انکر بر

### هرز الوطالطان لدنی

سر محمد میک حال بود چون در سه هزار و دویست و سه و ده هجری سلطان سید هزار و دویست و  
و بود و سیم عیسوی از راه در مای سر و بولاب و رنگ رفته بود از ال سب و اورا که  
میکلف بعد از مراجعت از ال سفر که در سه هزار و دویست و پنجاه هجری اتفاق  
سده گمانی موسوم بر سر طالی می برد و از منجی در وقتان سفر در یک نصف نموده  
و در سه هزار و دویست و سب هجری سافر ملک عدم گردیده مولف حساب  
خواستش سیر او مراد یوسف ماقده این دو ماریج در وفات او کف

تاریخ سیم

رحمت سحرچین الوطالطان رحمان  
بنو حسن و حواسن عالمان اردو ماریج  
تلف رحمت مادل انکار ماکیان  
از هزار سال ثوب دو صد و باره

ایضا

رحمت چیر رحمان میرا الوطالط  
دو دیده در غم المس سحرچین است  
مکلف با تق عیسی ز هزار حسن  
که نو دسال و قاتس بر اردو و صد و

### ذکر در وفات شاه عالم مادشاه

معربا دو دو ساله ماریج بهم ماه رمضان سه یکبار اردو و صد و سب و یک هجری  
که سلطان اردو در بهم ماه نو هزار سال یکبار اردو و سب و سب عیسوی بود و در سال  
رحمت اردوی بیوم سب مدب سلف او که در بهم ماهی نو و سب و سب سال  
سری و پنجاه بود از انکه دوار ده سال و پنج ماه در موده مبارک و الله اما دکر

و ہفتہ سال باد خیم نیا در شاہ جهان آنا دس روزه و نور و سال کور سہ ہجرت  
تسہ لعد و قاتل نفس فردوس نزل و اریامتہ دینار و محمد اکبر بلعب محمد اکبر مابلے  
بر تخت جلوس سوزہ تیزش و دہلی متخلص محبتا عالم بہادر سہ واقع ہست نظر  
بالین او اس استعارہ تاریخ مرموم اند

اسعار ماریج

سہ مہر اوج تاجور و در حصص ملک درد اکہ از غبار کوف اعل نہاں  
نعی کہ شاہ عالم میاہ کرد رین عالم انتقال سہ سہ کہ حساب  
سہ نوشت حاتمہ معجز طرار سن سہی کہ سال الست رہر سہی  
وی اصاب رورس بودہ این شد اصاب رہر رس آہ و اہاں

ماریج وفات سہمہ رسولی امام محسن صہبائی

ماریج

حضرت وردوس سہل سہ عالم آباد رمت ازس دار فنا و کرد و حیات  
سال ماریج وفات آں سہ عالمی کہر دل روی نالہ گفتا ہستم سہل

اگر کہ و ہستم سہل مہم را ما عدد حرف لون کہ روی نالہ باسد مکی اما مید تاریخ بر آند  
و این دو ماریج ازہ لک ہست

تاریخ

چوبہ عالم رمت انہماں در لہفا بلند شد فلک آہ و رار و رخم او  
رمان رحلت او و اسعیم پور اٹھ مدای آہ و رینا سیدم اہر سو

ایضاً

سہ عالم ماد سہ نجون سہو حلدس عالمی سہ و رخم او رار ٹکین و حین  
سال ماریج و صباں جیل و گفتا حامہ من رو بہم شد حاکم و ہلدس

ابو البقرہ معین الدین محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ عاز  
کلاوت اور تاریک سب جہاں تسہ ہستم رمضان سال بکد اورو کصد و ہفتاد و سہ ہجرت  
رہلن سارک محل تو مویج آندہ و بعد وفات ید رہر مہل و ہس سہا لکی ماریج ہستم رمضان  
سال بکد اورو بعد و ہست و رک جہری کہ سلطان نور و ہم ماہ نور سہا لکی و ہستم و کس عیسوی

نود در دہلی مرتکب سب و مولوی امام بخش مہاراج در ماریج حلوسا دلگتہ  
تاریخ معتمہ

۱۲۳

ہر جو کرد لکس صلاب اگر تہ  
سرف دولت ابدال و عربت اس  
مدرسہ ربوبی مدبر گاہ  
جہیز عربیہ ویر کف مال ملوس

سیم و درودہ خوش گہانما  
میت مکہ  
حراج دودہ تمور اگر تہا ہے

### مجلسانہ

اس عمارت در دہلی در جوار در گاہ ستہ مردان واقع است اسرار عرب علیا ناظر بحکم محمد  
تانی در سہ یکہ اردو و صد و سب و سہ ہجری تعمیر جامعہ ہر سال در ماہ محرم مکان  
در ان مکان جمع مسعود و مرتبہ معتمدان اس سب ان مکان را مجلسانہ منکو  
و اس ماریج در باب سالی اس عمارت در انحالفت کردہ اند

### ماریج

در گاہ ستہ سستی دوسری  
علی سادہ مردان ولی حدای  
بحکم اگر نامور  
عرب علیاں سادہا  
رسد سہ سایل سال آن  
ہس رد رم دا د ناظر مائے

۱۲۳۳

دریس اس عمارت در وارہ لغار حانہ جامعہ اند کہ اسرار مادن علیاں در سہ یکہ  
دو و صد و سب و سہ تعمیر مودہ تاریخش در مقام خودیامہ خواہد

### مجلسانہ منکو

میرادہ نود سب کس لکھو و حادہم سب میثاتہ تا کہ در سہ یکہ اردو و صد و سب  
و چہار پاکہ در سال یکہ اردو و صد و سب ہجری نوک کردہ و مورجی در و فاس اس  
تاریخ عربت کہ بطور تعمیرہ سب کفہ

### ماریج

قصہ جمہور اسان منکو  
مرد و میرد اردو در گاہ  
ربوبی و دم دو ماروس  
ارضی اللہ ویات اب الہ

۱۲۳۳

الصا بر مال اردو







در غم مولوی فهیم الدین یافت غیب گفت ای دریغ

هرز محمد حسن قنیل

سپهر پیر اصل اصل اسرار کنیزان ساجدها آن آدم است سائر منصفی محبه  
اربابی اصل هم بقانون ملت محمدی در آمده اوقات غریب خود را باستان کرد این بود  
در بلده لکهنو برمی رود از اسرار حسن و لواتی حرب کشند در سده کنیز او و دو صد و  
دو و پانصد سی و سه بجزی در لکهنو از اسرار سی اسرار حلیت کرده و عاقل و شایسته  
ساکن قصبه دیوان از مصافات لکهنو از مصرعه که مرز او خود گفته بود تا ریح و بار

۱۲۱۲

مارچ سیمه

خود آن کار مکلفا با سر کفیه قبل کافر امانی مد ارد  
و صاحب رای مورخ این تاریخ نامند

۱۲۳۲

مارچ

دائمت مرزا اصل اسرار  
باقی گفت سال مارش  
اه اسرار آب حرد و سرد  
سده گنابی عجب در مار

۱۲۳۳

الصباح

هر ارجع که مرزا اصل  
سده بی سرد مادر و وفات  
سود کون و مکان از برای امانم  
رمان و عقل و فصاحت که بگذشت

۱۲۳۳

دروقات نواب زیر علیجان

او بر خواهر نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور ناچار ماه و دو  
رست در مانت نشسته و سر جان سوز صاحب که در کلکته در سده کنیز او و دو صد  
و دو و از ده او را از امارت سحر و ل ساحنه در بلده بنارس مر ساد در این  
تا یک سال گذراند بعد از آن با نخی سده بیار پنج چهار دهم جوری سده  
و بیعت و بود و ته غنوی سده جوری صاحب ریڈ سب ایامه که را  
دکتر را که اراده آن دامت که همه انکر از آن را که مکده کشش برادر سید  
بعد از آن از سده بنارس بد زده ماجیدی بر بیان و سرگردان بود تا آنکه در  
که از سده عیسوی مفید کشند سده سال و سه ماه و چهار روز در قلع کلکته

مادہ و سنی و سنی سال کی در ماہ جول سہ ہر اردو ہند و ہندو عیسوی کے مطابق ماہ  
ستمبر سہ یکہ ہر اردو ہند و سنی و دو ہجری نو و در کہ تہ و در کا سنی ماہ اہل  
مراہ کی اور سلطان میو سلطان مدھوں کر دید قصہ او معصل در کاب عماد السعادت  
موقوف ہست اس قطعہ در مارچ اور ترش کدہ اند

تاریخ

در سہ ہر اردو علی آصف شاہ جو سنی طہرین رفتیں مرا عور  
مکوسم آمدہ ماہ سور و سنوچ لوائی و اسی در بغاوت حسن و اسیر و شہر  
در وفات جارج وی ہر و بعضی جارج ثالث ماہ شاہ انگلستان  
یہ رسد امام سہرادی نوٹ کردہ چون حدس جارج دویم لعدایالت سے  
و سہ سال شمسی مارچ سہ ہر ماہ اکتوبر سہ یکہ اردو ہند و سنی عیسوی  
اس جہاں را یہ رود و سودا و کجای حد خود در سر سلطان انگلستان سہ ہر ماہ  
دولت او کمی آنکہ ہر اکثری ار ممالک ہند و سال قاصر کر دید و او بعد سلطنت چھا  
و سہ سال شمسی و سہ ماہ و چہار روز و مارچ سہ ہر ماہ جنوری سہ یکہ اردو  
و سہ عیسوی کے مطابق دو اردو ہند و سنی سہ یکہ اردو و دو عیسوی سہ  
ہجری نو و نوٹ کردہ عمرس یکام وفات ہستاد و نکال و سہ ماہ سہ ہر  
مولف اس سفرہ در مارچ وفات کہ ار اس سال ہجری اسحراج فی مادہ  
سطحہ آور دہ

مارچ ہند

۱۲۳۸

جارج ثالث ملکہ ماح ار سہ

در وفات سامعزادہ عزرا حبان کبر

او یہ مررک محمد اکرمانی مادہ و پہلی نو و سہ یکہ اردو ہند و سنی عیسوی  
عیسوی پرستش صاحب کہ رتہ شہساز جہاں آماہ نو و ظاہر سہ زادہ ارال  
مساکر اور امانہ مادہ و سہ زادہ نو و نہ ماہید سال در ان شہر در باغ سلطان  
حبیب و اقامت ذامب و در اتحاد سال یکہ اردو و دو عیسوی سہ ہر  
ہجری مطابق سہ یکہ اردو ہند و سنی سہ یکہ عیسوی در کو تہا اس

چند مج در ساغ به گور لغو و زبونی بودند که از ان سنا هجبار نامروده و حسن و  
ملک و مصل ما به کجا رود و ناسد او گفته اند چیدی از اتمل کنی هست

مارج

چون جهانگر اس اگر باد ساد	در جهان باد اسن باد ار اشد
ار و روم آن در بحر	روغن سسپا الله اما و گس
ال حسان نهادن و ان سسپا	هر یک از فکر سسپا ان او گس
چون رسی یک سال هم نزار	طبع او از نزار که ناسد و گس
صبر در درمن حسن سسر	اس چه او در و رولک سسر
عالمی سسر و عسر	نام سسر د جهان بیداد گس
اسر آمد در عرا که گس	رولک هم ما می ایجا
انی مارج قوم او و گس	هر طرف ما مال و قیاد گس
سسان اس سسر و گس	حقت می رولق الله اما و گس

الضأ

جهان کر سسر د و چون ارجا	سسر د و کی دل سسر د اس
سطح سسر د سسر د	لنگست جنت عیان مافه
چه سسر د صامت فعان و گس	بروی زمان آه می خن سسر
به نافت یک به یک کلک سسر	جهان مارج فوج سسر د فوج سسر
درنگو به کف سسر د می مای سسر	ملک لاف سسر د سسر د

الضأ و سسر د

اگر در سسر د حرج اس سسر د سسر د حرج اس سسر د سسر د حرج اس  
اس سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د  
مارج دی از کلک حجتا سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د  
پیوست جهان کلک جهان از سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د سسر د

الضأ

پیش از جهان بردت مهابت مهابت  
لور نگاه اگر د سسر د سسر د



مات سیرد هم

کمریاحه این تاریخ در دروازه اس کیده اند

تاریخ

چونکه صادق علمی بنای ربيع ساخت بر پشته خمد ر

سال تاریخ آن صاحبان گفت لغز خانه خمد ر

گر کین پدرو

عسائی مدب بودار قوم ارمنی در سده یکم از و هشتصد و بیست و دو عیسوی که سلطان سه یکم از و دو صد و سی و هشت هجری بود لسن هشتاد و سی سال فوت کرد بر تنس در اگر آباد اندرون اعطای کورستان فرنگیان که مصلحت هر چه کثوره واقع آن اروز موجود است و حال تنس بر تنس است و بخط ارمنی و فارسی مرقوم است الحکم که بخط فارسی است این است

رو بهار فوت چون گر کین در دو

سن هشتاد و سی سال

ابنجاه و پنج سال هشتاد و سی سال وار د کشته حندی رمن سر و صاحب ملک ملایم لو اب تحف حال هر جرم و در یب هفتده سال کعبه انی رحمت در سده کار فها را احمد عالیجا ماد پور از و دولت را و سده هشتاد و سی سال بیرون صاحب رهو یکی احمد بر مراده و صوره مد کور سیرد بالا را و الکلیه کرده و عدد و سال حمله حرم حر د لار د لیک صاحب بهادر حکا که موقع از سبه و سنهای سده نام اخر ممتار ماده و تحریر چهارم ماه مار نویس سلطان بنار و پنجم ماه اکس ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی اما و سن ۱۸۴۹ است بهتم سیردی قعه ۱۲۳۳ هجری روز جمعه لعالم بفار جلس نمود

مار کولیس شنگس کور تر حشیرل

در پنجه یکم از و هشتصد و سی و ده عیسوی کور تر حرم بهادون سالگرد کرده و اولیای ملک لار و امیر اسهله آمده بعد از آن خطاب مار کولیس شنگس ار باد ساه و لاسا بهر زنگر دیده و نهم سال و سده ماه در نهم و سنان حکومت نموده و جلاله



# شاه عبدالعزیز و مملوکی

امام المفسرین بهام الحدیث من معتزدا و فضلا و حلقه حافظ مولانا شاه عبدالعزیز ابن شاه ولی الله در عمر مارده سالکی در خدمت بدرجودار تحصیل جمیع علوم عقد نفیسی ملی و تکمیل کالات ماطنی فارغ گردید و بعد از وفات والد واحد در دہلی رسید  
ارسا و سلسلہ و در سن ہشتاد سالگی ہفتم سوال سہ نگہ ارود و صدہ بیچ و منہ ہجری فوت کردہ اس ارجہا دربار رحلت او کلمہ اند

## تاریخ ہجتمہ

حب الہی مطلق و کو	شاه عبدالعزیز فخر رس
در سنہ و ہفتم سوال	در میان بہت ساحت ظن
مہر صفت الہیاد در عرفان	سہل ہم سیر در ہمد سن
ماہر لطف و حلم نارنجین	رفعی اللہ حسنہ گفت حسن

ارسا و مولوی باہ رؤف اچ

شاه عبدالعزیز فخر جان	عالم علم و آمت فزان
سہ یکسہ ہفتم سوال	ارسن گشت رنج اوریان
سہ ہجری کہ جسم ارسا	گفت ای نگہ سچ وفا و اعشا
سال مونس زہر عدد دسد	از احد مالوت رسن عوان
حواہی ارہر عدد کہ مارچین	اولا خارجہ کن رس اران
یک مہر او ہزب کن درودہ	رس بکن طرح بست سہ ارجان
در صد و سست و چار مارچ	عرب و زمانوای فہم زمان
رس معصمان یک عدد در یک	فوت ان مہتر رہمن و زمان

## جنرل اختر لونی صاحب

کئی ارجہ بہ سالار ال کئی انکر بر لو و در سہی عبد و ہفت سہر و در سہر  
و ہشتصد و سہر عسوی دہلی را اچا ہرہ نمودہ سہ عالم بادشاہ را کہ از دست  
سہر ہم و ہر ہرہ را عاجز آمدہ بود را نایبہ دار بادشاہ دہلی رحطاب نوار بھار اللہ  
سہار عثمان کردہ وفات او تاریخ سست و پنجم ماہ جولائی سہ نگہار و ہشتصد و

فتح عسوی که سلطان است و پنجم ماه دی فعهده شد مگر آمد و دود و صد و چهل بخری بود  
در سده هر پله را فعهده و در آن سده مدفون کرد و مولف در مارچ و فاسس  
این فعهده بطلم موده

تاس

حدال اختر تونی آن سال اول ۳۴۲  
رو به آدینه سلطان به جود در سج  
مهرار و دود و صد و چهل بخری بود  
کس جف ار کرد پس کی دود و دگر  
چون دلم از بهر پال بستر رفتند  
احمر برج ستی نیم ماه اول اکرم  
سپه ماه دی فعهده از تر  
سج ماه جولای و رورید الم  
ار طلوع اوج سی مایل ملک خرم  
ار فلک آینه دای و آرد و س احرم

۱۳۴

فتح فاعحه بهر پنجم یوز از لار و گبر میر  
چون لار میر به مارچ پنجم ماه خوری شد مگر ار و بهر فعهده و سب و س  
مسافری مارچ پنجم ماه محمادی الهانی شد مگر ار و دود و صد و چهل و یک بخری  
سب ده یاره ار فعهده بهر پنجم یوز - اسوا ایر - و راحه در جی سیال در دود  
العیانی سی بهر دوسکه سر سه گنجی مطا رب صلوات مراد اما و تاج و خادای  
نات کف

مارچ عسوی

سد طفر مات لار دایه میر  
خوری اه و پنجم پنجم رخ  
سد کرمار و فعهده در جی سال  
چون بی سیال عسوی در فلک  
سد در تهن سکده نالی کف

ایضا

حصین عالی گراں در جی سال  
سد در تهن کتند و کف کتول  
لار دایه عسوی در جی سال  
فلعهده بهر پنجم یوز فتح سده

العیانی



بهرنده یور فتح کرد جنرل لارو  
سید بدر حن نصیب پر مادی  
ملهم عیب بهر نازکس  
گفت فتح عظیم ماسا و می

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

بهرنده یور فتح شده ار لارو  
ملهم عیب بهر نازکس  
سناد از عرس برین داور  
فلقه سهار و عذر و جو ارد و منبد کرد  
فقد و فتح نمایان شده مار سح

سده هجری و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعه های اول سده فصلی در یکی ساعت  
اعداد حروف اول مصرعه های ثانی سده عیسوی و از اجتماع سده حروف آخر مصرعه های  
ثانی سده نگار صاحب رسمی آید

مارج

در هر الما ملک سعادت مات	در هر الما ملک سعادت مات
مرستیان کسب امان ا	مرستیان کسب امان ا
رعیت نوا عدالت شاه	رعیت نوا عدالت شاه
تهن رگانی ماروی سبح	تهن رگانی ماروی سبح
هم و سیس دست یک رنگ	هم و سیس دست یک رنگ
جہاں مرور سیاحت عطار	جہاں مرور سیاحت عطار
سکوه ملک باکره و مکره	سکوه ملک باکره و مکره
موده در جوس	موده در جوس
رشد مونی بهر بقعه س	رشد مونی بهر بقعه س
کم آمدند کعب فی القور طبع	کم آمدند کعب فی القور طبع
سرمار سرگرد و یای سار	سرمار سرگرد و یای سار

و بعد پنج سال مارج هجری ماه دی الحجه در سده سده یکزار و دصد و سی و چهار  
هجری که مطابق بهم ماه الگور سده یکزار و هصد و نود و عیسوی فرماید  
بشکس صاحب کور مرحل مارج و کجی حرس ساحه رسد بر ساهی جلوس  
مود و ملقب به الو المظفر میر الدین شاه درین عاری الدین حدر کرد و در حاکم  
سورج در مارج جلوس او کعبه

مارج جلوس

مرتب چو ماد ساه عاری متب  
صد کعبه در دین ماں سر دم  
مارج جلوس او سنا یک ماسد  
ماه دی الحجه سده ماه پیر دم  
و سکه که سام او سر و سد کعبه اس میت سب  
سکه

سکه در برسم وزیر افضل فی الدین غازی دین جبر و الا سکه من  
 و طرف دیگر سیم دو ماهی و دو سیر سقا بله مکد بکر بود و ماهی سانس ماهی براتس  
 که بررگان او را دوسه هه دستان مامه نودند و سیر که تان الکتیبهان است  
 بران او دند که در عهد سلطنت اکره پیر ماین یانه ملکه صعد و سموده و فانس تارنج  
 بست هفتم ماه ربیع الاول سز هزار و دوصد و چهل و سه هجری که مطابق نورد هم  
 ماه الکتیبهان هه و هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود و نوع میوه سه و سلیمان  
 نصد و الکتیبهان حیدر بر برگ او بجای او تخت ساهی در لکنو تسیر عز  
 در تارنج و ناب او این رماخی گفته بطور نعه

تارنج معده

رحلت نمود که در رساله بن تو سیر و ان نورد به سکی جو مام تا  
 نارج اقبال سه ارمانه سار رصوان بکفت حسب علما مقام  
 و شیخ امام بخش ماسخ تخلص این قطعه در تارنج و تان نورد در ملک رقم آورده  
 از وفات حساب سه زس تارنج کو با عالمی هلاک شده  
 دهر که و دهر ما دورخ هه آن حساب پاک شده  
 دمه ناسد بامسن سناک سه نا آه در دناک شده  
 رفت دامان صهار دستم حبه صرو شکب خاک شده  
 کسب تارنج صهره اسما ای با ارز و که خاک شده

و شخصی رمان اردوان تارنج گفته

تارنج

کیا سیر عاری جو سیر سیری کبا باع حسب کسار  
 جو تارنج مرئی کی پو هه کوه و سیر اسس سیر که عامر  
 و این رباعی از شولف هه

تارنج

از وفات غازی الدین هه بار خمر و دل که میدارند ناید  
 بیون جهانی را بر بار خمر تان کفالت سال جلالت شاه رین بار خمر

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جمال خان سطر ولادت او در یکبار و یکصد و بیجا و شش ہجری بموضع آمدہ و تا عری تاریخ آن معلوم آورده

تاریخ

حاج محمد جیح بدی حضرت غلام علی سده ظهور و کن در ہما جا کتب  
س ولادت تشریف جمع حساب اول ہم سہ ہند این شدہ و مفعول کتب

در سہ یکبار و دو صد و چهل ہجری تاریخ سہ دو ویم صفرا میں جمال پاپیے  
رجل مودہ و در پہلوی مرشد خود مندوں گردیدہ و عمارت نور الدین مکتوبہ  
تاریخ وفات او سہ

نواب معتمد الدولہ ملقب بصدیق حکم شہورہ آغا سہر  
مایک الدین حیدر سلطان اودہ لودہ و حام ہرار ان کا احرار سادہ  
چون عالمی از حور و بعد علی خان آماہ لودہ سلطان محاطہ اسب رعایا او  
در سہ یکبار و دو صد و چهل و دو ہجری معقول ساجدہ محمد حسن و صاحب  
سورج اس تاریخ برمان اردو کھدیج اح اسن کر کا سنیر او تراہ و بول آغا  
لہ محمد سہی جید ماہ از مدد رٹای یا فہ لکایور و ب میرو در احا این تاریخ کتب

تاریخ بران اردو

حساب معتمد الدولہ لغی صیغ حکم جسم سی حکمی ہی سہ سہ اچ متہ  
حد سی جیح حجاج کی متل لوسفادہ دریب و مکر دماہ میں یر گیا ماکہ  
دلی بہا فصل الہی جو اسکے تیل حال جلی بہ سیر کی اکی حدیث رود  
چٹنا جو محمد سہ سی وہ غیریہ فصل کی دل میں بود کی تاریخ می فصلی کہم  
سرو سہ سی آئی ہذا کہ سال ۱۲۴۲ بجان خدیج سی لکڑ وہ ماہ کفان کہ

تاریخ نایب شدن فضل علیخان

گوید کہ فضل علیخان پیش از یافس عہدہ میاب در سلسلہ ملدماں سلطان  
سلطنت لودہ و فانیٹ غازی الدین حیدر و غریب نواب معتمد الدولہ در سہ ہرار  
و دو صد و چهل و سہ ہجری از ہمارس عمہ خود کہ فیض السام و است لہ

مات سیزدهم

مندیات امتیاز یاب شخصی تباریح اس معامله با من نوع گفته

مارج  
مارج سنده عزت نیست چون تا  
زمین حیات بیان بود و حقیقت  
مورحنس بر من کنیت و گفت  
کردن از مرا کنس می کرد و پاد  
سلیمان جاده نصیر الدین حیدر پادشاه

سرخار می الدین حیدر رحمت بعد وفات پدر مارج نیست به سیم ریح الاول است  
مکده از رود و دود و جبل و سه پجری که مطابق سیم ماه آگوست بر سه یکبار و سه سنده و سه  
و هفت مسوی بود و در دار السلطنت لکهنو حلوس سوده و حکیم مهدی علی جان که ماس او  
کرده اس ماس رای سکه او گفته

سکه  
سکه بر سیم وزیر ار فصل جی طالع  
و بعد از اس شخصی دیگر این سیم رای سکه او سیم آورده مکر صرف مکرده  
دیگر سکه

سکه بر سیم و در نامه مثل ماه  
طالع سحافی نصر الدین حیدر پادشاه  
من سکه

مد محرم سکه ساهی زده و لطف الله  
و مارج حلوس او فاضلی محمد سنده الدین حال سوط فضا که کور می بتمه گفته و مارج  
حسوبه سه آورده

مارج  
ان سلیمان جاده و لوی محرمات سلطنت  
کرجو سس ناغ اسد جلال کل کل شکفت  
خافق سلطان عادل فاعل و مدار حجت  
ور سکو و رعیت س ظلم و رفیه حب  
میش سس حود العالمات انوسران  
مام حاتم طی سده و در بر و جلیک  
عوطه رد و بحر فکر س بهر مارج سنده  
در سینه عسی سکت لقمه چران و بیعت  
رج بر آورده و بر موعه نو عوس بکر فکر  
زست نایح و حجت مارج حلوس او گفت  
بعضی رخ بر موعه حرم فی سند که عدد آن و دیار سده و عدو الفاظ رس مارج و حجت

مربوطہ ستودہ ماریج عسوی، رآین و صاحب راہی ماریج اس ماریج مرانی اردو گوشتہ کر  
سال پچھریہ اس سال اس ماریج عسوی

ماریج

نکست بر ہی مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
نور عسریہ ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی  
اب سو احمدیہ الفصو الدس جدر راد

۱۲۴۲

فکر نہ اے بولے صفت پافکر

اس مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
مطابق سہ پیکر اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
یار ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی  
رہے مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
ماریج عسوی اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس

رہے مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	نکست بر ہی مہوہ و مانا ساہ کچھ کس
نور عسریہ ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی	اب سو احمدیہ الفصو الدس جدر راد
فکر نہ اے بولے صفت پافکر	اس مہوہ و مانا ساہ کچھ کس
مطابق سہ پیکر اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	یار ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی
رہے مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	ماریج عسوی اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس

یوسف مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	نکست بر ہی مہوہ و مانا ساہ کچھ کس
نور عسریہ ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی	اب سو احمدیہ الفصو الدس جدر راد
فکر نہ اے بولے صفت پافکر	اس مہوہ و مانا ساہ کچھ کس
مطابق سہ پیکر اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	یار ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی
رہے مہوہ و مانا ساہ کچھ کس	ماریج عسوی اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس

فکر نہ اے بولے صفت پافکر

اس مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
مطابق سہ پیکر اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
یار ہی سال اس مہوہ ماریج عسوی  
رہے مہوہ و مانا ساہ کچھ کس  
ماریج عسوی اردو و مہوہ و مانا ساہ کچھ کس



۵۰۴

۱۲۲۵

۱۲۲۶

۱۲۲۷

۱۲۲۸

۱۲۲۹

۱۲۳۰

قللہ الصالحین و نفس  
 شملی عصر و صدور کار ۱۲۳۵  
 عدد حسن و اصل ذات قدیم  
 سادس دی الفندہ جود  
 لفظ الا لله جہاد اکبر  
 جسم و روح حسن و حسن  
 ۱۲۳۵  
 سدود و دودادی کل محمد و اب  
 ارستی عبد الا حدیثی راطہ لظہر

عبد مقبول حضرت رحمان  
 چوں نہ دی وعدہ جمع اول  
 نور راطہ رہ مار بخش  
 کعب ثالث بغیر قلب ریا  
 صورت لغو معنی ہمہ او  
 رعب سوسی بہت ال جی جو  
 سرکرت سادہ رر او  
 ۱۲۳۵  
 مظہر لا الہ الا

ماہ لغوی و مرخیزہ و سرکرت  
 ۱۲۳۵  
 مظہر حق فی سکی فی دوار  
 معطی مارچ قطب ابوالصلہ  
 و رول حامط حوشل العاصمہ  
 ان دل امان و زہدی را  
 مظہر ہر ار معلوم کر ما  
 ساکناں معقد صدق علی  
 اللہ اللہ فی ح و ح و ح و ح

ایضاً سحر

عترتس خود ر عترت افتہ رد  
 کعب حافظ عساں رہر سحر  
 عین کل کشت ہر طرف ہر  
 ۱۲۳۰  
 لغو لا الہ الا  
 ار مولوی نور الدین کس ملکہاں

ماہ

ای در لیا کہ جرح طلسم آئیں  
 اصناف بہر وحدت را  
 کر و معنی نہ لغات رہیں  
 دس حان اہل نام و نفس  
 کوہر سحر طریف را  
 صاحب یہاں جسم ظاہر



سده یوشده صورت خود  
رفت از دهر معنی لوحه  
سرخ این ماحر انهم کونم  
چهره از ابدیه حق سیم  
شده ملک پدایت و در حال  
عند رحال صاحب الهان  
سده کلک سار باغ عجم  
کس و اصل مداد ملک عجم  
بادم دالسن صحن و صلی  
نور درونش افوض امری  
یون اراد و درخش نور الهی  
ار افوض کرم ما الهیه  
نگار امانت سید دوس برور  
یاقب از سال از نخل خبر  
کوهر معطر ستار سس باد  
شاید قرب همکارش باد

الغرض الهی الی الله

جان و لیم بیل

حلفت الصدق سوله اس اوران است ولادت او سارخ جبار دهم چو دی فعه  
سه بکند از و دو عدد و چهل و هفت هجری که سلطان سنار دهم پاد امریل سپید  
دوشت تقدوسی و دو عدد سوزی بود و پودع آمده اگر چه مولف را در کفر و سرخوشی  
دستگاه می بست اما از احکام بعضی از فایده طبع آزمائی مایه نخی حیدر لک و ظلم  
این نتیجه ان کرده ان پیر را در مقام خود سس در ضمن اس اوران نسبت  
و مایه نهای که در ولادت سیر خود از طبع ناقص سر رده اس است

سارخ

کلنی سکن سارخ مراد احسان  
که سنده معطر از و هم دماغ حاد و دان  
کلنی چه کفتم فی تی تجبه و در سب  
که ساخت همادول احوسع نور مشا  
دو هفتد رفه ردی فعه و در لیر  
که تفت سارده الکاه ابد از جهان  
سپاد سارخ سارخ جان و لیم مل  
از آنکه بر زدن به باست او و خوش دان  
چو بر نبال نوله سارخ فکر سدم  
به بست و سده کل نایمان نودا و دان  
نبر کس و کل سرین کلاب کل سده  
در سبیل و کل لاله و سوسن نور جهان  
دگر معبه و کل سوزن بدستم داد  
بگفت سال عرب زین پدان سده

الیهما

۱۲۴۴

فی سال میلاد دریاغ فکر  
کل سدری و یا سمن سدر  
چو خواهی که دانی سمن عسکو  
حورقم سدرم من ار باعمال  
نکر و دال سال هجری دران  
معدای صدرک در کحان ال

۱۲۴۴

یغیا  
نحو سال میلادی حوس حصا  
رو بعهده فال مدلیع الحمال ۱۲۴۴

۱۲۴۴

یغیا  
سال میلادی ولیم میل  
نوسال رماض حال و دل

۱۲۴۴

یغیا  
ملهم عینی کلفا محکم کس  
سال میلاد سس ر موجودات ۱۲۴۴

در وفات ابی محمد الدوله مشهوره آ عامر  
مدتی بعد از بیابان ساه اوده یعنی عاری الدین صدر سدر پارسی و هم بعد از  
مجدول سده در کامیور اناس احصار شود و در انجا رود و سده بیستم ماه دی الحرام  
بر اردو دمد و جبل و هم هجری سلطان بیستم ماه فی سده یکبار و هم بعد از سی و دو  
عسکو موب سده در ال مله مدون است تاریخ و فاسل از شیخ امام بخش ناسخ تخلص

۱۲۴۴

تاریخ  
دلا نواب بیغم حکم امرو  
کد موب اردو ابانی ماکان  
نوستم سال تاریخ و فاسل  
دوسه بیغم دی الحرامی و تاریخ

الغبار میرد در سال اردو

۱۲۴۴

حب محمد الدوله بیابان عالم  
ماریج کی فکر من ارم کی در بر  
دنیاسی کد رکس اوه رنیک حاتم  
رمواں فی کبابیا و راسطلم ۱۲۴۴

سبا بهر کریم غوطا

میراده حضرت سلون است در ساه پیر محمد بیابان سلونی در سده هزار و دو  
جبل و هم هجری موب سده ماریج و فاسل او اس قطع در ماب کردو

تاریخ

چون شرح حیت و روح اسم  
عرب ملک غایبید

کعبہ پر ملک طبر و کعبہ  
وقت الفجر - صبحی جسد ۵

وكتب اليكم في هذا اليوم في هذا اليوم في هذا اليوم

الربيع الحادي عشر من مال ١٢٢٥

دُومًا خُودِه مَرِدِ حَسَنِ كَرِمْ

مارک میو، جنوبی اقصیٰ

حیدری لکھاں  $\frac{12}{11}$  حنی سہرا ملک

سید رہبر علی خاں جو کسب و کار میں مصروف تھا

حکیم محمد علی علیخان

نایب سلطان اوده لودجون در کنگر اوده و خد و جیس و هشت بحری ارجده سا

معزول کرد و متابع یا قصد

۲۰۰

امداد حکم ارعرا ب یارخ بطور نور محمد کس

ابو حاتم حکیم ہنس رہا کہ سب مرحلہ نصف نصف لگے گئے

سہ مرتبہ نصف نصف لکھیں

سید ناصر علی سحر خنص

در سه بکدار و دو دود واصل و سه پوری عمره ماه دی فتنه رحلت سموده و سپه امام

اسخ نخلص اس مارح ورباب وفات اوکده

سارے کچھ

سید عالی لب ماحر ہے غم سرکش جن جسم مہر و

کتاب سال مارچ و اپریل

حرف روز اول: ی معده لبرد

مرزا کاظم علیخان

رسد یکنار دود و حمد و صل و منتهی بحری از سحر جان فانی ملکک حاوید الی سحر

۱۔ دہلی کے سپریم امام بخش محلّص ماسیخ و تاریخ فناء اولو متبر

مارک

این سالک منزل حقیقت فرمودار من جهان سحر حقیقت

اور اسے اس سچو دھرمنا لو د  
میں فی تحریک و تحریر

پدر ماتم اس کل سحر خیز کویہ مکر یلس سحر خف

میرزا کاظم علی مصنف روکر ولیسا لم و کو شیب

سید عباس گفت ما هیچ بوداه ابودر و اکبر صحبت

\_\_\_\_\_

---

---

---

---

الصا

حضر راه نفس و ما دیس دس  
کر دسوی نفس اعلیٰ عزم  
برع میو دسوی اصل جوج  
هست سال و وصال مرود  
از میر مع و عالم و عالم  
لبس رماقه اصل محسن  
قطره در عزم اساحل  
لوح محفوظ نو دسند دل

۱۲۴۹

داس مارچ برود و دس سوس ساحه اند

رقبه عالیہ مرر اکاظم علم  
ریاضت جواد و شقاوت سلمان  
خود و رفاه سرود و جواد  
نود در صعب موجود و خود صلاح  
بروای حکما بود حکم جادو  
حکماں یارده سنا نگاه  
لغز از حمله لذات حیاں و مرود  
کعب روح القدس فکرس جو  
از می حب کتاید جواد ای حادام  
همو دس سم شحا علی سحاوت عاتم  
راکه اولود و ما قلم شریع عالم  
منکر سند بر متاسل و احم  
علم اولود و اقام صحیح و عالم  
همو ماه رمضان بود همیشه صام  
ایچ لارم بود خود مکر فیه لارم  
یا الی کماں ماد و موسی کاظم

۱۲۴۹

مولانا سناہ الیوس سنبید

سینس شیخ احمد سہ ہندی محمد و الف مانی سرمد ما منظور سناہ الیوس سیر ضعی القدس  
عمر القادس محمد عسی اس سب اللہ اس اس حواحد محمد معصوم اس شیخ احمد سہ ہندی  
و مولانا الیوس سعیدار صفای اعظم مولانا سناہ عوام علی نور سہ و فاب مرشد سجای اوسر  
ار ساد شمسہ و بعد از اس بر مارب حرمین رعد و پیکام مراحتب مقام توکیت اس  
یاقب لاسس اور اند پنی آورده در پیہوی مرشد او دس بود سال و لار سناہ  
یکہ ار و یکھند و بود و دس جسری پسند و سہ و فاب یکہ ار و و سہ و پیکام سجای اوسر  
و عمارت بود نور اللہ محمد بنو مارچ رحمتا سب و اس قطبہ سیر مارچ انتی اوسر

مارچ

امام و حرم سناہ الیوس سعید  
دل سکند و معصوم کعب مارچ  
لعد و قطبہ جوب و اصل حساب حد  
سکون حکم دس سنی سناہ ریا

# از خلق او یخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور سر نواب احمد بخش خان جاگیردار یکمته فروز پور و نواب رنی لود از مذکور عدالت  
 کرم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود سببی از سبها سر راه سر و دم و بر سر  
 سر دهنی را گرفته و بر خیم کولی طمانچه هلاک صاحب این واقعته تاریخ است و دهم  
 ماه مارچ سه بکزار و پهنصد و سی و پنج عسوی سلطان است و یکم ماه دی القعه سه  
 بکزار و دو صد و پنجاه و پجری لود و پنج آمده سار ان حکم انکر را اول کریم خان را رس لک  
 بداهه القادر رسا و مد بعد از ان تاریخ هجسم ماه انکر سه بکزار و پهنصد و سی  
 و پنج عسوی سلطان چهار دهم ماه حمادی الثانی سه بکزار و دو صد و پنجاه و یک بکسر  
 بعد تحفظات حرم نواب مذکور را این مردون سه بکزار و دهنی سردار کتید بد یسده مسا و کت  
 و سه بکزار و پهنصد و سه عسوی مقام مرفوع سواری از کسوی پیر و نصاح سلام  
 مبار احمد دولت را و سه بکزار و اوج سرکار دولت مد ار کیسی انکر و جنگ واقع شده  
 در ان حکم را اجه بکزار و سکنه و کیلتس احمد بخش خان کت سرکار دولت مد ار پیر  
 مورد تخمین و ابرین گردید و در حال صاحب پسر نوج سرکاری چپنی شکامی در مقام  
 خود و سه بایستان داده لودار ان سبب را اید حرب و لودر بکزار و سه بکزار  
 گردید و چهار محال ار سرکار بطور حاکم سام بکزار و سه بکزار و در و پور و عجره سام  
 احمد بخش خان حلیجه و رحمت شد و دیگر که لوداری را اجه بکزار و سه بکزار و طرف خود و  
 عنایت سود ستم بکته بکزار و اکیس خان فروز پور و عجره محال که بعد فوت لودار  
 احمد خان بکزار کسب الدین پسر کلانس سر رسده لود و تصور حول سر و در حوال  
 و سرکار ضبط و دیگر که لوداری که عنایت کرده را اجه بکزار و سه بکزار و در نصیر امین الدین  
 و ضار الدین خان برادر ان نواب شمس الدین خان مانده تاریخ و فانس اس عبارت

رحمی آید به حقت رستن الدین خان

## شاه محمد آفاق

اولاد بنج احمد سر پندی محمد الفت ماتی پسر و از خلفای شیخ ضار الدین  
 به هم فخر شده بکزار و دو صد و پنجاه و یک بکسر ایستفال سموده و در موضع محل پور  
 صفات بنجهان آباد مد فون گردیده و خواهر سار الدین احمد اس خواهر علار الدین

نواب احمد بخش خان جاگیردار یکمته فروز پور و نواب رنی لود از مذکور عدالت کرم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود سببی از سبها سر راه سر و دم و بر سر سر دهنی را گرفته و بر خیم کولی طمانچه هلاک صاحب این واقعته تاریخ است و دهم ماه مارچ سه بکزار و پهنصد و سی و پنج عسوی سلطان است و یکم ماه دی القعه سه بکزار و دو صد و پنجاه و پجری لود و پنج آمده سار ان حکم انکر را اول کریم خان را رس لک بداهه القادر رسا و مد بعد از ان تاریخ هجسم ماه انکر سه بکزار و پهنصد و سی و پنج عسوی سلطان چهار دهم ماه حمادی الثانی سه بکزار و دو صد و پنجاه و یک بکسر بعد تحفظات حرم نواب مذکور را این مردون سه بکزار و دهنی سردار کتید بد یسده مسا و کت و سه بکزار و پهنصد و سه عسوی مقام مرفوع سواری از کسوی پیر و نصاح سلام مبار احمد دولت را و سه بکزار و اوج سرکار دولت مد ار کیسی انکر و جنگ واقع شده در ان حکم را اجه بکزار و سکنه و کیلتس احمد بخش خان کت سرکار دولت مد ار پیر مورد تخمین و ابرین گردید و در حال صاحب پسر نوج سرکاری چپنی شکامی در مقام خود و سه بایستان داده لودار ان سبب را اید حرب و لودر بکزار و سه بکزار گردید و چهار محال ار سرکار بطور حاکم سام بکزار و سه بکزار و در و پور و عجره سام احمد بخش خان حلیجه و رحمت شد و دیگر که لوداری را اجه بکزار و سه بکزار و طرف خود و عنایت سود ستم بکته بکزار و اکیس خان فروز پور و عجره محال که بعد فوت لودار احمد خان بکزار کسب الدین پسر کلانس سر رسده لود و تصور حول سر و در حوال و سرکار ضبط و دیگر که لوداری که عنایت کرده را اجه بکزار و سه بکزار و در نصیر امین الدین و ضار الدین خان برادر ان نواب شمس الدین خان مانده تاریخ و فانس اس عبارت

اس سب در تاریخ وفات از بطور حریر نظم فرمودہ

۱۲۱۲ ماریچ  
ارستہ یاس کف اہل جہاں سادہ اٹان روف اردسا

سنگم سنرو

۱۲۱۱ ہجری  
روح شتر و صاحب نود کہ در کس گیس ارس مرموم شدہ و یکم در او اہل سلمان  
اما بعد از انکہ بر دسر و صاحب آمد مدہب عسائی اخصار نمود بعد وفات سر و سنا  
کہ ترس در اگرہ ما امر و موجود ہست مدنی رندہ نود و ملک سر و نامہ در حاکم حوث  
لعمریہ بتناد و ہست سال ماریچ سب جہم ماہ جنوری سہ یکہ ار و ہست عدد و سہ  
دستش مسوی کہ سلطان ہستم ماہ سوال سال یکہ ار و د و صد و سجاہ و یکہ سہ  
نود نوب کرد و در یک سہای کہ خود در حق حساب و دسر و نامہ لعمریہ نمود و نود و نول  
کرد و ملک حاکم ترس لفظ کسی انکہ بر آمد و سر و کہ و دیگر امانات الملب و عس  
کہ در سہ ہجاہ لکیر و ہست قیمت ال نودہ ماسد بموجب و صبت احوالہ انکہ لکلی ار و  
حواید نامی سکم را بعد لکلی خود اوردہ نود کہ دہ سہ و تاریخ وفات سر و سنگم سنرو  
این اوران جیس یا نہ

ماریچ

سر و سکیم عصوہ سک سرتب حکم کرد و دیکھا مرل

آمد رسد اند اکو سہ ناماہ ماریچ وفات او سب داعی دول

دکر ورجلو س کوسن و کثور بہ ملکہ الکلسان

یوستیدہ ماسد کہ در ولای الکلسان رسی ہست قدیم کہ ہکاہ ماساہ اند یار لاؤد  
فوت کند اصان مملکت شجعی را ار اند ما کہ مراب مدیہ و سلسلہ سردکی نامادشا  
بر حرم داستہ ماسد موجود ناماہ می سار مد اگر ماساہ و دھتری کند اسد ماسد این دھت  
را بر حکمی ساد و مطیع و مال اومی شود جیا جیا بیسی ارش در عرصہ سہ صد سال  
احسن جہاں ملکہ نامہ ولت ماساہی رسندہ اند و ملکہ و کثور بہ حکم ہست و عصوہ دوسا  
ہست کہ حوں ملکہ چہاں کوسن انش و در حرم سانی لاؤد بعد حکومت دوار دہ سال  
و پنج ماہ در سہ یکہ ار و ہست عدد و ہجاہ ر دہ عسوی فوت کرد و داری و کمرہ نامہ اصا

ملکیت مکی اور اردو نامی ملک حرمی را کہ خارج مام واسط ولسن سیروم در  
 از طرف ماہ سادسہ مرحوم مرید طلعت بدو اور امیر جو بادشاہ صاحب دار  
 و دمان او چہار بادشاہن سام خارج مکی لحد دگری لغر مار وای و لائن مد کور سیر  
 تحتیں خارج اول در سہ یکہار و ہفتصد و چہار دہ عیسوی مبادساہی رسید  
 قریب سہ سال فرما دای نمود و در سہ یکہار و ہفتصد و ست و ہفت  
 موت گرد و بعد از سرشتیں خارج دو تہم بادشاہ سہ مدت سی سال و چہار ماہ  
 سلطنت سوزہ تارچ لست و بیستم ماہ الکوہر سہ یکہار و ہفتصد و شصت و شصت  
 جہاں فانی را بدو نمود و بعد از وی سہ ماہ اس خارج ثالث یعنی خارج سیروم  
 در تحت سلطنت سہ در امام حکومت او گئی انگریز اگر سی ار مالک بدو  
 در تحت تصرف آورد و بدیجاہ و ہشت سال تہمی و سہ ماہ و چہار روز سلطنت نمود  
 بعد سہا د و یک سال و ہفت ماہ نو سکر دسرمہن او خارج چہارم خارج لست و بیستم  
 ماہ جنوری سہ یکہار و ہشتصد و ست و ہفت لست و دہ سال و بیست  
 پنج ماہ مبادساہی کردہ لغر شصت و ہشت سالہ خارج لست و بیستم ماہ ہوں سہ  
 یکہار و ہشتصد و سی عیسوی وفات یافت و بعد از او در دو بی اس و بیست و  
 ہفت یعنی الہم چہارم بر تحت سلطنت جلوس فرمودہ مدت ایلالت او ہفت سال  
 بود و عمر سہ ہجرام وفات ہفتاد و یک سال دہ ماہ از مدت ثانی الکوہر سال  
 اول او مت کہ در ہند کہ چہ سہاہی سام او سکوک کریدہ بعد وفات او اگر  
 برادر چہارمی اورندہ و دمانا ہوں را در سہ سہی او در حرمی سام و کتورہ میردہ سالہ  
 قائل سلطنت گذار سہ بود اعیان جملہ گنت در رسم و رسم آوارا کار فرمودہ  
 اور اسانچ ستم ماہ ہوں سہ یکہار دہشتصد و سی و ہفت عیسوی مطابق ماہ  
 الاول سہ یکہار و دہ و صد و پنجاہ و سہ ہجری سلطنت برداشتہ مولف اس  
 از ان در صاحب لوسن او مارچی حمد معظم آورندہ مکی است کہ از ماہ مارچ سال  
 استخراجی ماند و اگر سہ سہ مکرر لسی عدد لفظ لغر اس کہ بدین سال عیسوی

تاریخ

ملکہ ہفتین تانی خارج حرر سند ماہ سادسہ اور یکستاہی اہرار ان عربا

ہندو سید آمدو الککساں سر حکیم کو  
 سید لہو ککساں ککساں دار الککساں ککساں  
 چونکہ حج است محمد ادا نام او ککساں  
 ملک عرب ماسرین ماسرین ماسرین  
 سال مارچ جلوس سن تافہ حس دل  
 ماوہ مارچ را کرمی اگر تافہ حسید  
 الفضا معتمدہ کہ ان سال عسکو مائہ

۱۲۵۳

چون پیریت سر رسید ای ملک جہاں  
 سرور کتب علی دار و ککساں  
 مارچ شہی جو سرور ککساں  
 الفضا معتمدہ

ملکہ و ککساں مارچ حوالہ  
 کتب دولی و رای سید نور  
 مارچ ککساں ہندو الککساں  
 چوں پیریت سر رسید میر سید  
 ماسرین دول ککساں سال حج  
 الفضا معتمدہ

ماسرین دیامی عقید ککساں  
 ککساں مای ککساں  
 الفضا معتمدہ

ان ملک کہ نام مائی اوست  
 ککساں ککساں ککساں  
 سر ککساں ککساں ککساں  
 ساں جہاں رہا ماروم  
 کرد و عجب سطح ککساں  
 را ککساں ککساں ککساں  
 سرور ککساں ککساں ککساں  
 تار ککساں ککساں ککساں

چونکہ ککساں ککساں ککساں  
 ککساں ککساں ککساں  
 الفضا معتمدہ



مہاراجہ در صد و بیجاہ و ستر چوب نہار و ہستند سی و ہفت سال سیح  
 ذکر و وفات سلیمان جہاہ نصیر الدین حیدر شاہ اودہ  
 سر سہ عازمی الدین حیدر بہت و تاریخ جلوس اوس اس مرتبہ یا فہم ماہ  
 سیوم ماہ ربیع الثانی سہ یکہ اودہ و صد و بیجاہ و ستر چوبی سوا حق ہفتم ماہ حوالہ  
 سہ یکہ اودہ ہستند سی و ہفت عیسوی بعد حکومت دہ سال در دار السلطنت  
 لکھنؤ ہو کر دولاب نصر الدولہ کہ تخت نشین ہو ملک بمعین الدین محمد علی شاہ کہہ بخت  
 ابو النضر بمعین الدین محمد علی شاہ

اس لواب سعادت علیاں بہت و سرادر عاری الدین حیدر نشین ار جلوس ہو  
 نصر الدولہ ملک ہند چون مراد و رادہ او سلیمان ماہ نصر الدین حیدر شاہ اودہ فوت  
 کرد سرشت ساجاں فی ہند صافی صاحبان انکر بر سعی مادر خود رفتہ مرخت لست  
 ابوالعداس عی خند و ہلاکت حیدر کہان ہند کہہ لقاہ حذر کہہ فرسادہ سہ و محمد  
 ماسد او اوج انکر رسی مارچ چہارم ماہ ربیع الثانی سہ یکہ اودہ و صد و بیجاہ و ستر  
 سوا حق ہفتم ماہ حوالہ سہ یکہ اودہ ہستند سی و ہفت عیسوی در لکھنؤ بخت  
 نسبت اس سہ سر سکا و مہر و سہ کہہ اران مارچ جلوس نہیر برمی آید

شکہ

بجو در کرم سکہ د در جہان محمد علی باباہ رسان  
 سہ مارچ تا کہ مولف اس اوران در باب جلوس او کفہ بحضور رس و سناؤ  
 ہو و این سہ

مارچ جلوس اس مولف ہمدہ

ماہ سہ رمان معین الدین	ان محمد علی سہ اعظم
شرف خاندانی مر فاعی	مالک حک و ماہ و جہاہ و حرم
قاری دس نصر دولہ ملک	معدن عدل و داد و بحر کرم
انکہ در بصل آفت ماہ	در سیاحت مردوں ترابر رسم
چوں منصور سی و سعادت مع	بر سر اودہ لست چو حرم
باقی ناگہان ز و نسیم میل	حسٹ ہمارچ اس دم جو ر م



بعد وفات پیر شایخ نست و هشتم جمادی الباقی سال یکبار دو روز و سیاه رسه هجری  
مطابق سده پنجم سمریه یکبار و هشتصد و سی هفت عیسوی در و پنج پنجک نست  
کک لکمه رویه مایه ارمی برای مصارف او از سده کار کسی معمر هست مبت مکین است

سکه

سیم و رده دست که لفصل الله سراج دین الاطهر سینه مایه در ساه  
و مولوی سراج امام محسن مهادی در تاریخ جلوس او من و مطهر علم رسیده

تاریخ جلوس

ارسله دولت مهادی سراج دین الاطهر سینه مایه در ساه  
مست تحت دولت روز افزون

تاریخ جلوس ان ساه و الاقدار آند بلب حسد و حیران دین

1203

و باو شاه یارده پسران دارد یکی هر رادار تحت دینی هر زانکه بخرج که از دیکب پسران  
منت مراد سلیمان شکوه تولد سده اند سیموی هر راقع الملک استهور بجز اعلام محمد  
جیحاری مراد عبدالنعم مراد اسد به و مراد احمد ساه و مراد مومناش و مراد  
سجاد و ساه و مراد الو الشکر استهور مراد املانی و مراد محمدی و مراد جعفر سلطان

شاه خضر اده هر زانکه سلیمان شکوه

پیر شاه عالم یاد ساه و برادر محمد اکبرانی هست سراج نست و پنجم ماه دی التقه  
یکبار دو و صد و سیاه و سیم هجری که مطابق نست چهارم ماه و روری سده یکبار و هشتصد  
و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبر امداد و قایم و در و صد حلال الدین محمد اکبر  
باو شاه که در شکسته رده واقع هست مدفون کشته برین احوار سکه هر مرست و ان محمد  
کلمه و تاریخ مراد مرقوم هست

الله و محمد و علی فاطمه حسن و حسن

خیر و نمود رحلت سلیمان شکوه ز دار و ساسوی ملک لب

پسران دو و صد و سیاه و سیم بدی نعه نست و پنجم راسن پسران

در ان و من زانکه مد این سکه یکبار و ساه رحمت خدا

1203

لوح پنهان و مرید راده مراد سلیمان شکوه پسران محمد ساه عالم مایه عاری



ایدر کس و ولایت است و پنج سال از دنیا داند که شب شده او در مکه و در مسجد  
دست نشان سجاده نشینی نمود بعد از او و بر او ای همه هر کس که بپوشد حضور  
بدر خود و در ده بود و بجای خود نشست و بعد از سال و پنجاهی اصلاح خود نمود و بعد  
که هر کس بر سرش در خود و سالی مرد و سده در پشیم و سده سال زندگی کرد  
بعد از پنج سال در سر خود و کرد و هر کس بعد بجای او نشست و کرد و رام را و که مرا در کشتن بود  
پنجاه و سه عبادات او میگویند پنج نهار در ده سال سجاده نشینی نموده در ده  
امری عالمگرد افناد و در سده هزار و پستار و یک هجری مطابق سکه سالگره به  
حسب الحکم مایه که سده و او سجاده نشینی پنجم نانک بود و پیر و ان سنا  
پس سده صاحب آمد از کسست و حید بن برادر کس همراه او میگردید و معتمد او  
حافظ آقا نام مقدری از فرقه مریدان شیخ احمد سر بهادی است که کنیز بکرده است و  
پری خود هر سده سده هر دو کس سده احد و جبر و تعدی احد را نموده در  
ملک و محاسب میگردید و بیع بهادر از بد و ال و ما و عیال آدم از سلسله مال را بر  
میگردید و فایع نکار ال یا دسا بهی لبا لکمر بر لکاسه که دو نفر یکی به و دیگری  
این سده را بر کرده اند و همه عجب که اگر آمد از سان مقدر اید و حروج نیم مانده  
عالمگر بعد به پنج اختر بخاکم لا پور دوست که مردور اگر نه حافظ آدم را از  
مخالک محسوسه به برگرد و در سواطن افاعنه الترف انک و سنا و سر و پند  
بکد از دکه بهار اسطرف خود تواند نمود و بیخ بهادر را اگر معتمد معتمد و محسوس را را  
خیانجه حسب کم لعل آورده و بعد چند روز جنگم و کرد و باره بیخ بهادر رسد  
که او را که جنبه سس از چند حصه نموده اطراف سس بهار و سس حسب الامر  
نوموع بود سس اما بهار اما سس بیخ بهادر بطور فقر است که در ده و سلاح و بر او نس  
آمالی بنان مجهول بود و کرد و رام را و که رصفت بیخ بهادر بود و در سس بکد  
۱- و بیخ بهار که فوت کرده میرسد در سان دهره و دن که در زمره سس بهار  
واقع است بکد نام صاحب اند و چون که در بهار یک دهره سس بهار بود و رام را و  
از این بهار و ال سس و سس نامانی ویر کومند و درون ان زمین را کومند که در سس  
دکوه و بیخ بهار سس سس این مقام را دهره و دن سس کومند که از این سس بهار





سر محمد امین خاں دیس جو در کر یا خاں مدار الخلاء فرستاد چوں مردی  
 تاج بپاں ایاد رسد مدح سر اعتماد الدولہ محمد امین خاں را فرمود کہ میز  
 شہر رسد ای مدکور را تحت کلاه و دروساہ نمودہ سواری چل و دیگران را جزو  
 سران و مہر را امرہ ناکردہ سپرد در آرد بعد آوردن محصور حکم حسن آل محسن  
 معسیر و دوسہ نفر معسیر در قلعہ سد و در بارہ و دیگران فرمود کہ ہر روز صد نفر  
 اراں کردہ و دروی حورہ کو توالی درسد مارا را ثاقتل رسا حد حسب الحکم علی  
 آند چوں تمام انجاء میاد اسل اعمال جو درسد تا مقبول گردید مدسیر مدار اسرا  
 او سادہ مدسب ہماں مالک را در پنج کما مدند و آخر سر مورثای اہمی ماہ دادہ یا دہ  
 کو قتب اورا از مدلس کسد مدتا ہلاک سد بعد فعل او حکم سد کہ ہر جا کہ اس وقت  
 را یا مدنی مامل کسد جیانیہ اسان از خوف سلماں مدنی در کویہ و حمال سببا  
 ماند مدالعدار ہنگامہ مادر سادہ چوں سوک ماد سادہ دہلی کسد سد نا را آہستہ  
 آہستہ سر سر آورد مد نا نکہ در رماں احمد سادہ اندالی از حمال فرود آمدہ و ریج  
 ہنگامہ فعل و عارب کرم ساعد حاتمہ جید مارا ماد سادہ مدکور جنگ و جدل  
 آمدہ اما سکہاں ہر مرتبہ ہر سمت یا قصد و ہر را ثاقتل آند مد چوں درسد یکہ از  
 مسن بحرری احمد سادہ اندالی فوت کرد و کسی دیکہ ماند کہ اتان را مہیہ کسد  
 مارا قصد ارسی ہر ساید مد ملک بحاب را اما الککل منصرف سدہ در مسال  
 حورہ قتب نمود مد مدنی مدیں نوع کد را اسد ند نا کر ارمیاں ایال سد دارے  
 مہاسکہ مام رہمہ مسولی کسد لاہور را کرب و بعدار و یسرس را حد بحک  
 تنوکی مام ہر ساید کہ صاحب ریاسی ماسد او دریں عہد و رہد و حمال  
 کسد مظہ آمدہ کہ بحاب و کتشر و ملماں و سادہ و سدہ در ہر جا کس نو جوہ  
 و اسبساں در حد سب او لو کر نو دندار اعلیٰ موسیر تنو الیر حل کو رٹ صاحب  
 و حمال و سور اصحاب سر داراں مامو رگا را آر نمودہ و بر ملا رہب او پو  
 حل مواعد جنگ و جدل بطور و لاس جو سکہاں را آموختہ و را حد رہب

ریادہ از سبکی اما استقلال در مار وای نمودہ ساریج لس و ہقم ماہ خوں سد  
 یکہ از و ہتصد و سی و ہمہ مسوی کہ سلطان یا نہ دہم ریع التانی سد یکہ از و د



و بیجا و بیجی بود در لاهور فوت کرد چهار روزه کان او با بیعت کس کان همراه لاس  
 او سوخته سبند و چون که سال اگر بر و از هر موصوفت رسم محنت و یکجائی بود از این  
 حرف فوت او در ستا بجهان آباد و اگر آباد و الداد و دیگر جاه و نامس لیدر ستم او که تبه  
 سال بود و ساسر دادند و فاسق را چه بگر سککه که سر سر رک او بود بجای او  
 این تاریخ در وفات او را مولف است

تاریخ محمد

برآمد و در بعد بیجا و بیجی بود  
 کرد مای ادب دل رسد تا شکر  
 اگر بر سال سخی ترا کسی بید  
 ذکر فتح کردن افواج انگریزی  
 کمر بست داجی محاب ستمکرم  
 سمر و راه رحمت سککه کرد در م  
 لکوله هشتاد و یکزار و سی و هیم

چون حدت اندالی که در کسر سیس از من مرتقم گشته در سینه هزار و یکصد و هشتاد  
 و شصت و بیجی فوت کرد و لیر از بیور ساه بی ای او در کابل بر تخت سلطنت نشسته  
 مدت شش سال و بار رای محمود بعد فوت او همان سراسر بیایون متاد و در میان متاد  
 و محمود شاه و بیجا و الک حصوم می بود تا آنکه بیایون متاد و شان شاه بکول و بیجی  
 کردیدند و سلطان محمود میراث را تصرف سده و بعد و فاسق لیر او که مران شاه  
 ماه ساه میراث کردید و تا حالت بحر میرد و اسار مار رای میکند و بیجا و الک که مر  
 کابل دست یامد بود در آخر سده و را و دست محمد جان و دوستی گشته او را ابر  
 در راحت و بیجا و الک تا مدت سی سال در پند و سال آمده و در لاهور فوت  
 داشت تا آنکه انگر نیز مددگار او شدند و او را همراه کریمه در آخر سده یکبار و دو بار  
 و بیجا و چهار بیجی طرف کابل روانه گردیدند و راه او را چون در عزنی رسید  
 اول افواج انگریزی در دهانه الفلعه سککن بر آتش زنده معنوج حصد  
 از نفقه زابا سنیری کرد این واقعه بناریخ سب سیرم جولای سه  
 در پند و سی و سه عسوی بمطابق ما ز دهم جادی الاول سنه  
 یکصد و دویست و بیجا و بیجی بیس لوقوع آمده تاریخ این سب  
 - مولف چنین گفته

تاریخ ارمولف

چوں شعیخ الککاس شاه محمود را  
چاره باز انکر بر حسب درج کیم کیسی  
خواست تا کامل مکردار محمد دوست جان  
شکر انکر بر همه اسب لکال سدا و  
فتح عربی در دمی کردند امر دال چرا  
یخ و یخ و برار و دود و دود چوری بنا  
چوں سر شکر است گتم فتح عربی سدا

۱۲۵۵

یعنی ستر که حروف متین با سده عددان از عدد حروف فتح عربی سه بار کرده بود  
تاریخ مرآة مآد السب که مورخان متقدمین عربی را عربی و عربی و عربی بر  
نوسه اند حاکم مولف تاریخ دیکر رسم لعمره لفظ عربی را آورده

تاریخ ارمولف

ما فی عربیه هم سال بر حسب خط کسد  
انکر بر حسب لفظ موبوم را رد  
یعنی که سال فتح چو دست فصاحت  
دافع دفع عربی دلا ارمال است

۱۲۵۵

۱۲۵۵

بعد فتح عربی احوال انکر بر می ساه را همراه کر مه لطف کامل رزانه سده  
دو سب محمد حال که از حرم فتح عربی به سب با حتمه بود و مات مقام و محمد  
مدیده بختک از اتحاد ردف و سکر انکر بر سارح به قتم ماه اکس سال مد کو  
که سلطان سب سب سب ماه حمادی الاول بود کامل را فتح کرد و بعد از جنگ  
ویکبار سب سب شاه را مار بر شند اما می او ساید مد تاریخ فتح کامل را اسود  
اس اوران سب سب کهد که سال عیسوی را الی سب سب حراج می یاند

تاریخ ارمولف

حوت مکرم کاپل از سب سب سب  
کریم دامن سب سب سال عسکرم

تاریخ الککاس شاه محمود را

چوں کمال دسه ماه سب مکرم دوسب محمد حالی که لطف فتح و دستان  
از قتمه بود و صلاح کا خود را اندرا دند که اما حال حوسه خود را احوال سکر



پادشاه را بدالتش کلمه روانه نمود و در دهم که متعلق الی شهباز و ارجای  
سکونت دادند از بهمن سال ولایت سده مشرف سرکار گئی امد و عتقا  
تا بیج ششم ماه ربیع الثانی سده مکه را رود و صد و شصت یک بحره  
مطابق ستار دهم ماه ایدیل سده مکه را و بیست و پنج عیوے عارمه  
محس برمه نصر جان مار گئی سده و جان بحق تسلیم نمود و چون تعداد ای و التبر  
بکام لایحی سحان دوم برمه کهن کلمه ده طاهر و حسن از محس حسانی  
روان نمود امر حسن جان بهادر متخلص لعل تاریخ وفاتش بطور رقمه  
و آن ایست

تاج

چون سر مصر جان ککاک  
 اکلند مسلم سرار الم سال

وہ کعب و سفر کو ارم کرد  
 وہ سر مصر حلال رسم کرد

بعد ثوب حسد ایچرا حیب وصف مالو اع رواج و عطر یاب مروج نموده سدر  
 میں کر دہ اند کہ کر ملا سی معنی رواہ عاصد  
 و کر سحر نمودن انگریہ ملک سی است از سکہا  
 و مانہ سرون آن و لاس را مانہ بنان

خون را حرم نجیب اسکندری الی ایجاب در ماه حواله سده بکبار و مقصد و  
 بهبه عسوی عیون نمود سر رک اورا حرم کبرک اسکندری در لاهور رسد  
 حکومت است اما را حرم نوبال اسکندری او تمامی رقب و متق بهاب  
 ریاست مدین خود داشته میگرد انتب که پدر رس در پنج امری دمب  
 انداز کرد و تا آنکه بعد از یک سال و چهار ماه را حرم کبرک اسکندری فوج کرد و دیگر  
 نوبال اسکندری لایس بدیدر اگر فتنه و سوخته میگویم معاودت شهر حواله  
 در واره کلان رسیدند و در گشتن کس مردمان و لعل لاله که در سوار سیم  
 او بود مدد همه سحر در واره مذکور رسد و یاره او در واره سرف آل  
 را که دیده رسد را حرم نوبال اسکندری افساد جیال او میر جال داد اسوا و معراج  
 مقصد چم ماه نومرسته بکبار است مقصد و جیل عسوی نوموع آمده در ماه بعد

و مات ایسان را چه شیر سکه سیر را چه رنجت سکه که پیش ازین از بیم  
 حال خود از لاهور گزینخته بود بار آمده و بر رانی نیاخته کفر و زوجه که ک سکه  
 که بعد وفات را چه کز سکه و لو بهال سکه مالک ملک و مال گردیده بود و مستوفی  
 کشته بر و ساده رباحت تست با آنکه بعد از ده سال و هشت ماه بتاریخ  
 سیزدهم ماه ستمبر سکه یکزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست  
 سردار احت سکه مع لخواه در اجه بر تاب کشته شد بعد از قتل او را  
 و لیک سکه سیر خود را چه رنجت سکه که که طفلی ده ساله بود بر سر حکومت  
 تا سید مدجون بعد از چند روز سردار احت سکه را چه و بهیان سکه و  
 را میر کشت بر اسکه که سیر و بهیان سکه بود ازین حال خبر یافته و اندر  
 ملقه رفته سردار احت سکه مع لهما سکه و جیدی از بهر ابالت  
 یکصد و سی و سیلی را هم نیز بعد از جیدی بجهان و کفر فرستاد و خود و زوجه را  
 و لیک سکه کشته با مور مالی و ملکی می بردا خست تا آنکه بعد از یک سال  
 و سه ماه بتاریخ سوم ماه حورری سکه یکزار و هشتصد و چهل و بیج عیسوی  
 نیمه اسکه سر کشته شد می الحمله از به کام و فای چهار اجه رنجت سکه  
 اس سکه و فاد و در میان سردار ان منتقل بود و ملک و کمر به را  
 گردان نمی نهاد و بعد رفته سردار ان اطاعت انکر از بیم کتیده بر بد عهدی  
 که بنزد و در محالک خود و سکه انکر از شروع و ناحت و نارا ج نمودند تا حدی که  
 انکر را لا حار شده در آتیه سکه یکزار و هشتصد و چهل و بیج عیسوی کتیری  
 بر سر انان کشته سردار ان سکه بر مسند جنگ گردیده و مالو بیجا عظم  
 بن روی آب سنج آمده راه عبور انکر از سد و نمود و دست بر ناحت و تاراج  
 چند روز که صعب با اسان روی نمود آخرت گشتن بر فوج سکه انان  
 نواحی ظفر و در و زندی را افزاخته میل سکه انان را که بر روی آب سنج  
 در به انان خسته شد بود و آنس قوب بهو ابر امیده و دیل خود پسته عبور نمودند این  
 و امده در شروع سال یکزار و هشتصد و چهل و بیج عیسوی مطابق شروع بهال یکزار و دویست  
 و شصت بود و فوجی را که فوج آمده چون لاهور تسخیر شد رانی مع را چه لیک سکه و

کوب سککه محمود الدومداران دیگر پس لار دصاحب اسخ لسا رتخ و انک ارطاع ساحت  
و عدد جواهی نموده اگر کرده خود لیستمان سده لار دصاحب رجم فرموده و قضاوتان معارف  
نموده ملک جواهر اماره احد لک سککه بختیده و کسر را احد لک سککه حساب نموده  
بی الخوارزمین معرکه دو عدد و یجا و ده پس مرتب ثوب خود و کواں بدست انگریزان افتد و بهم  
روان لک سککه سده از انچه بعضی از ثوب نامان نامها موسوم بود ثوب میج حکمت ثوب طهر  
حکمت و ثوب لهر حکمت و ثوب میج لهر و لهر مان و چیک حکمتی و غیره و کسکه که  
کر صدهی از ان ثوبها بر مردم نمود ایست

### کننده بر ثوب نصرت بان

نفسل سری اکل پور که خج و مهابه احد رجم سککه مبادر ام  
ملکه و سلسله سری مهابه احد صداحت مباح بد امرت معلوم  
مصرف مان حساب لاف و سس در کشه از ر احد نکر ماحسب  
ماهم مباح استطو مطرب ملاطون قطب موسر  
متوالیر حلال کورث صاحب مباح در رجمه سه

### کننده بر ثوب فتح جنگ

یومی طلای ساه رجمت سککه	همه ملک را ر کرده جو حکمت
کبرک سککه مبادر عالی ملک	که دانا کور ان لود ماداران
فتح حکمت در مانس طنار	که بد هر ده عدد و هسار و مهابه
جمع دار اس ثوب سده ر اسک	که در مان متانی مباد اولی و ثوب
موجب صلاح لاله سککه مار	علام می گفت مار بخ ده ر

سب ۱۸۸۴ دسخط گور و مار اگر مار بخ نیم ماکه

### کننده بر ثوب نصرت جنگ

هست این ثوب از دمای دنیا	از دم خود سرار برنی اسان
یک از ان خود کند ما گاه	بخت دس خود و دوس سنا
متفق فله سب جو حکمت	رس هست مام کس لهر

کتابت بر توپ بفرج جنگ

ار فصل کور و ملک وصل کوه سنگه در حکم ساجزاده کور و بهال سنگه  
سد لوت طمار طو حک ساسد منصوب نوب به مرحل ج سنگه

۱۸۹۴  
مرید برج کبکی سنگه

کتابت بر توپ فتح نصر

هرکس این توپ نصر ملی را ام در هفتص کرده مع نصرت نام  
هرکس سان در سرار صبح اعداد دو و احوال سلام

۱۸۹۳

کتابت بر توپ کپه شکن

چو از در معا بجان و س لشکر غنیمت دارم هرکس اسی دست من که اس در حق  
ای را است رکوت لواب نامدار در راستی و بر دلی خود نکاه

از در دمی و سر سرادی چنگه ناری و مهره داری و هم حاره

شیر کار لو اسجد سجاج فان بهادر صعدر حک شکله جرمی السوی اسم کوه سکن بورل  
کعبه و ده من کوله معدار دهن و ماروب نصف ار کوله لورل فقط

ور فتح لاهور و پنجاب

اس مایحدا در باب مع لاهور و پنجاب نصف اعرس جان بهادر بعلق من

نارنج در مصف تعطیل که لسا را در ولی بدل است

داورم رو کرده در ملک عدو حله کرده ددلی مسرور کرد

دیسرور آتو دودل معراج سال داورم لاهور را محصور کرد

نارنج

بسته از ماه صفر شهر دهم کس در حک ظفر مات انکریه

در حک سر کرد و حوسن انکریه رجب سر کرد و حوسن انکریه

در حک سر کرد و حوسن انکریه در حک سر کرد و حوسن انکریه

مکدر اهدر سر آب انکریه مکدر اهدر سر آب انکریه

زالتن توپ حوسن انکریه زالتن توپ حوسن انکریه

روح فوج خود کو ترک کر دے  
سال اس جہاد میں روئے کھسم  
یہی نورس ستیم فی کتاب الکفر  
کردیج دیرینجات الکفر  
ناریج عطا کی کورس جہاد ملک لاہور لکھن

1,244

اليعاقبات الى عيسى

۱۸۵۴

العصا

لے دو کسبیاں باسارل ملار

مارک معتمدہ سعد اعظم علی ہنسی مدرسہ اکبر آباد

سکر اسر دے کہ فتح سد لاہور  
 بود و دخل راحہ رحمت  
 حوں داں کس اول کو عدم  
 لاژ و صاحب کس بد مرتش  
 ظلم ہں سر کساں سنیں لکوا  
 ماند اچا دو ماہ جنگ و حمل ہوا  
 پہلوا ماں لشکر امد الو  
 مہم کد ماژاں سد  
 لکہ ارگتہ رستہ ناگردید  
 فتح انگریز تہ نصیب  
 ایں سامی کشود اسرائیل



۱۲۶۳

۱۲۶۳

۱۲۶۳

به تاریخ سال خون اعظم  
گفت به آورده گفت ملعم

تاریخ از مولف که از آن سال هجری استخراج می ماند  
چویر سبدم ردل تاریخ این فتح

الیه از مولف  
چون کردلار دصبا لسخیر یک لک  
تاریخ گفت ثافت سجات سخر

### دور فتح قلعه ملتان و قید شدن طراج دیوان

چون در روز دهم سال بعد از فتح اول سجات مشغی گشت سگهان مار دگر راه مکر و دگر  
گردید و سر قصاب سالان دلوان طراج که ارطرب را احمد لکست مکر سر راه محمد سکر  
سوی حکومت و محاط طبع ملتان سرداری داشت کسی احصار نموده دو لک  
را که سر و محصل سیم بود و در سبه بیکه اردو مستعد و چیل و هشت عیسوی بگشت و  
سگهان دیگر بر ماعی سیم از چهار طربت علیه بودند سارا را امواج سرکار انکر بر سر  
ایشان مستعد سده ملتان را محاصره ساختند ما چند ماه اردو و جاسایان  
و جدال کرم بود ما انکه تاریخ سب و دویم ماه جنوری سبه بیکه اردو مستعد و میل  
عیسوی و بیکه لکرا انکر بر تعبیا یار بوده سجات سب که انش زده حمل نمایند که طراج  
تاسه هر ارکان دگر از قلعه مردول آمد و در احواله سرداران انکر بر بود چو آن  
حصار عالی مصوح گردید و طراج در مدافعت مولف این تاریخها بطور عمده در سنگ لک

### تاریخ سال عیسوی

طراج چویر دهم دلی بر ولی سید  
مصور می اعمال ماکر بر سیر سده

تاریخ زمانفت فی این صح حور سده  
او مادل چون کعب که ملتان سحر سده

چون بار دگر خواستم این خبر داریج  
طراج چویر دهم دلی بر ولی سید

خوشه به صوح قلعه سجات ملتان  
و اندر مد سده طراج نادان

زنده کوهر تاریخ حجه سده  
دل من سده سحر فکری غیاظان

شکست مرد و واد کووان طراج  
دل کفتم سبارک فتح ملتان

شکست کاهم شد سده مفتاح التواریخ بتاریخ دهم ماه و در سی رشته عیسوی



# فہرست کتاب مفتاح التواریخ

صفحہ	اسم	صفحہ	اسم	صفحہ	اسم
۱	دوران اقسام تواریخ	۱	شقیق بن علی	۲۱	ذکر معانی عباسیہ کے دربار میں
۲	ذکر آفرین خداوندی اور آفرین آدم و اولاد	۲	امام مالک	۲۲	ذکر سلطان آل سمان
۳	ذکر تبارت مریم و متولد شدن عیسیٰ	۳	امام ابو یوسف	۲۳	شیخ حسین منصور ملاح
۴	باب اول	۴	امام موسیٰ کاظم ابن امام جعفر صادق	۲۴	خستارہ و سال دار
۵	ذکر ولادت محمد مصطفیٰ صلعم	۵	امام محمد	۲۵	شیخ ابو مکر الہی
۶	ذکر وفات رسول	۶	مصطفیٰ عیاس	۲۶	حکیم بن سنی
۷	ذکر امیر معاویہ	۷	شیخ معصوم کرجی	۲۷	مقدمہ الشعراء و دکنی الحارثی
۸	ذکر امامت ائمہ	۸	باب دوم	۲۸	دقیقہ
۹	ذکر خلافت ابو مکر صدیق	۹	ذکر معانی عباسیہ	۲۹	ابو العزیز بن معجل
۱۰	ذکر امیر المومنین علی بن ابی طالب	۱۰	ذکر ماد سنان بن علی	۳۰	باب سوم
۱۱	ذکر حضرت عباس	۱۱	امام علی بن موسیٰ حسن بن علی کاظم	۳۱	ذکر معانی عباسیہ کے دربار میں
۱۲	ذکر حضرت عباس	۱۲	امام شامی	۳۲	شیخ ابو سعید ابو النضر
۱۳	ذکر حضرت عباس	۱۳	امام محمد بن علی بن امام علی بن موسیٰ	۳۳	ابو العباس منصور ابو القاسم
۱۴	ذکر حضرت عباس	۱۴	امام شامی	۳۴	ذکر کفایت دولہاں ناصر
۱۵	ذکر حضرت عباس	۱۵	امام شامی	۳۵	سلطان محمود غزنوی
۱۶	ذکر حضرت عباس	۱۶	امام شامی	۳۶	امام ناصر و دولہاں آل ناصر
۱۷	ذکر حضرت عباس	۱۷	امام شامی	۳۷	سال و مہر دعا رسیہ
۱۸	ذکر حضرت عباس	۱۸	امام شامی	۳۸	ابو الحسن صرحاے
۱۹	ذکر حضرت عباس	۱۹	امام شامی	۳۹	حکیم ابو علی
۲۰	ذکر حضرت عباس	۲۰	امام شامی	۴۰	شیخ ابو العزیز
۲۱	ذکر حضرت عباس	۲۱	امام شامی	۴۱	حکیم ابو القاسم
۲۲	ذکر حضرت عباس	۲۲	امام شامی	۴۲	مقدمہ الشعراء و دکنی الحارثی
۲۳	ذکر حضرت عباس	۲۳	امام شامی	۴۳	ذکر کفایت دولہاں ناصر
۲۴	ذکر حضرت عباس	۲۴	امام شامی	۴۴	سلطان محمود غزنوی
۲۵	ذکر حضرت عباس	۲۵	امام شامی	۴۵	امام ناصر و دولہاں آل ناصر
۲۶	ذکر حضرت عباس	۲۶	امام شامی	۴۶	سال و مہر دعا رسیہ
۲۷	ذکر حضرت عباس	۲۷	امام شامی	۴۷	ابو الحسن صرحاے
۲۸	ذکر حضرت عباس	۲۸	امام شامی	۴۸	حکیم ابو علی
۲۹	ذکر حضرت عباس	۲۹	امام شامی	۴۹	شیخ ابو العزیز
۳۰	ذکر حضرت عباس	۳۰	امام شامی	۵۰	حکیم ابو القاسم
۳۱	ذکر حضرت عباس	۳۱	امام شامی	۵۱	مقدمہ الشعراء و دکنی الحارثی
۳۲	ذکر حضرت عباس	۳۲	امام شامی	۵۲	ذکر کفایت دولہاں ناصر
۳۳	ذکر حضرت عباس	۳۳	امام شامی	۵۳	سلطان محمود غزنوی
۳۴	ذکر حضرت عباس	۳۴	امام شامی	۵۴	امام ناصر و دولہاں آل ناصر
۳۵	ذکر حضرت عباس	۳۵	امام شامی	۵۵	سال و مہر دعا رسیہ
۳۶	ذکر حضرت عباس	۳۶	امام شامی	۵۶	ابو الحسن صرحاے
۳۷	ذکر حضرت عباس	۳۷	امام شامی	۵۷	حکیم ابو علی
۳۸	ذکر حضرت عباس	۳۸	امام شامی	۵۸	شیخ ابو العزیز
۳۹	ذکر حضرت عباس	۳۹	امام شامی	۵۹	حکیم ابو القاسم
۴۰	ذکر حضرت عباس	۴۰	امام شامی	۶۰	مقدمہ الشعراء و دکنی الحارثی

۱۱۱	تغلبان الدین مبارکت علی	۶۵	نہام احمد علی
۱۱۲	سفرت الاولیا شیخ اہلی تلمذ	۶۶	خواجہ مودود جتشی
۱۱۳	شیخ نظام الدین اوسا	۶۷	حار الدین جتشی صاحب کتاب
۱۱۴	سلطان عیاد الدین تغلبان	۶۸	حکیم سہا ی مولف حدیث النہج
۱۱۵	اخترت احوال امیر خسرو دہلوی	۶۹	شیخ الاسلام احمد جام
۱۱۶	ملک شمس الدین کرکٹ	۷۰	پیر احمد ایسے
۱۱۷	شیخ مینے دین دہلوی	۷۱	سلطان حسن سلطان حلال
۱۱۸	شیخ محمد دود سہا ایسے	۷۲	شیخ عبدالقادر کدلی
۱۱۹	سلطان ابو سعید حسان	۷۳	دکتر بوجہ برادر عصہ
۱۲۰	دہر مسلمانین معول	۷۴	مستند دین محمد سے
۱۲۱	شیخ اود الدین احمد ہائے	۷۵	دکتر انیس ہما
۱۲۲	شیخ حسن کوہک	۷۶	مستند اشقیے
۱۲۳	دہریا جی فاقہ محمد رماں	۷۷	حکیم ار سے
۱۲۴	اسماعیل محمد خلق ستار	۷۸	مستند ابن قتل نہ
۱۲۵	شیخ نصر الدین صرح دستے	۷۹	معدول سے ابن رحمتی
۱۲۶	ملک ابراہیم تینو	۸۰	مرید کا سب
۱۲۷	خواجہ مودام الدین حسن	۸۱	وحید الدین اوسا
۱۲۸	لعل بیور حسان	۸۲	سلطان افاقا تیرا
۱۲۹	امام یاسین مستند روضہ	۸۳	سلطان سکودا مستند سلطان احمد
۱۳۰	قاضی شیخ محمد بن اسماعیل	۸۴	خواجہ شمس الدین محمد حسان
۱۳۱	احوال المکامیرہ شیخ حسن مرک	۸۵	شیخ محمد الدین عدا
۱۳۲	شاہ شیخ اوسا حسان مستند	۸۶	سلطان ارمول حسان
۱۳۳	ملک کیو مرٹ	۸۷	ناصر الدین فایسے سعید
۱۳۴	خواجہ قوام الدین صاحب عیار	۸۸	شیخ سعد سے سب از سے
۱۳۵	تاریخ شیخ	۸۹	مولانا فایسے الہر سے
۱۳۶	پیر سید علی عدا	۹۰	سلطان حلال الدین مودود ہا علی
۱۳۷	محر الدین امیر محمد مستند دہر	۹۱	قاضی محمد الدین ماکور سے
۱۳۸	ملک محمد الدین حسین کرک	۹۲	شاہ کرک
۱۳۹	تاریخ وفات محمد دہلوی	۹۳	مات مشتق
۱۴۰	سلطان اوسا حسان	۹۴	سلطان ہمارا حسان
۱۴۱	تاریخ عمارت دہر دہلوی	۹۵	ملک شمس الدین کہیں
۱۴۲	قاضی سہا الدین مستند رماں	۹۶	مولانا قاضی الدین عدا
۱۴۳	شیخ حلال مستند محمد دہر	۹۷	خواجہ جام الدین ترمیز سے
۱۴۴	شیخ شمس الدین حسان	۹۸	سلطان محمد احمد
۱۴۵	شیخ شمس الدین حسان	۹۹	سلطان علی الدین علی

۱۷۸	امیر العادل حسن شاہ	۱۷۸	سلطان محمد اسد شاہ
۱۷۹	امیر العادل الدین نور الدین	۱۷۹	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۰	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۰	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۱	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۱	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۲	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۲	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۳	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۳	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۴	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۴	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۵	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۵	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۶	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۶	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۷	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۷	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۸	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۸	سلطان محمد اسد شاہ
۱۸۹	امیر العادل الدین نور الدین	۱۸۹	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۰	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۰	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۱	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۱	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۲	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۲	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۳	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۳	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۴	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۴	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۵	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۵	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۶	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۶	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۷	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۷	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۸	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۸	سلطان محمد اسد شاہ
۱۹۹	امیر العادل الدین نور الدین	۱۹۹	سلطان محمد اسد شاہ
۲۰۰	امیر العادل الدین نور الدین	۲۰۰	سلطان محمد اسد شاہ

فتح شیردان از طماقستان و صوفی	۲۲۳	خان اعظم	۲۲۵	قادر شاه وادستانه	۲۲۵
چو اوجک شیر لعل جری	۲۲۳	محمد یوسف	۲۵۱	شاه پناه صوفی	۲۵۱
دکتر ب ملک سلطان	۲۲۳	امیر تقی الدین محمد صدر	۲۵۲	شاه پسر عیسی صوفی	۲۵۲
عقرا الدین محمد جان یون بادشاه	۲۲۳	سید محمد صوفی گوالیار	۲۵۲	امیر عبدالقادر واد قاضی	۲۵۲
مشر شاه بادشاه	۲۲۴	فتح قلعہ رستبور	۲۵۲	مولانا قاسم کاسی	۲۵۲
کباری نادر	۲۲۴	مولود و فرزند تواماں	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
شاه ظاهر دکن	۲۲۴	راجہ رام راج جی کاسی	۲۵۲	احسن بختی	۲۵۲
غیا سلطان	۲۲۴	صوبہ جی شاعر	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
شاه علا والدین محمود	۲۲۴	میر سید عامر مانت	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
دکتر عبدالرحمن سرد قندار	۲۲۴	حضرت ساد علی کجرا	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
شیخ محمد رفیع الدین محمد	۲۲۴	علی جیتوی	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
مولانا محسن	۲۲۴	سلطان سلیمان مادشاه روم	۲۵۲	محمد حکم سرراہن ہمایون	۲۵۲
مولانا ابوالخیر جواری	۲۲۴	سماں رماں علی قلی جان	۲۵۲	شیخ ابراہیم	۲۵۲
سلطان سلیم شاه	۲۲۴	شیخ عبدالعزیز دہلوی	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان محمود شاہ کجرا	۲۲۴	فتح قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان محمود شاہ بکر سلیم شاہ	۲۲۴	نماییل جویری	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان محمود شاہ عادل	۲۲۴	حضرت شیخ علی متقی	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
مرزا شرف جہاں	۲۲۴	فتح قلعہ رستبور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان ابراہیم سور	۲۲۴	سیاد قلعہ اکراما	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان سکندر شاہ سور	۲۲۴	درد و حاجت لاجین	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سرگشت جہاں یون مادشاه	۲۲۴	فتح قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سر ابدال سرادر ہمایون ناوکا	۲۲۴	سیاد قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
فرزند احمد سکری رادر ہمایون ناوکا	۲۲۴	درد و حاجت لاجین	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سر اکراماں	۲۲۴	فتح قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
مراحت ہمایون بادشاه ارراں	۲۲۴	سیاد قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
نقصہ نظام سہ	۲۲۴	درد و حاجت لاجین	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
مستقیم ملک	۲۲۴	فتح قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
جلال الدین محمد اکبر شاہ وادشاہ	۲۲۴	نماییل جویری	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
سلطان احمد شاہ کجرا	۲۲۴	فتح قلعہ جتور	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
تاریخ صلاح	۲۲۴	سلطان سلیمان مادشاه روم	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
ملوک شاہ	۲۲۴	سلطان سلیمان مادشاه روم	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
تاریخ مراجعت اکبر شاہ	۲۲۴	سلطان سلیمان مادشاه روم	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲
مدرسہ مسجد جامع	۲۲۴	سلطان سلیمان مادشاه روم	۲۵۲	سلطان علی عادل شاه	۲۵۲

۳۳۶	سید سید کبیر	دور از در ملک سرور کی بر تاج	۲۹۴	سید سید کبیر	سید سید کبیر
۳۳۷	سلطان درویش جہانگیر بادشاہ	مولانا حاجی محمد کبیر	۲۹۵	سید سید کبیر	مولانا حاجی محمد کبیر
"	سلطان اطالیا	محمد ارجان ادبک	۲۹۶	سید سید کبیر	محمد ارجان ادبک
"	سلطان اللطف سلطان موری	فاتح سلطان شاہ مراد	"	سید سید کبیر	فاتح سلطان شاہ مراد
"	سلطان احمد علی خان کاکا خان	شیخ مانگ	"	سید سید کبیر	شیخ مانگ
۳۳۸	سلطان جہانگیر بادشاہ	شاہ غوثی	"	سید سید کبیر	شاہ غوثی
۳۳۹	سلطان خانو رکش	ربیع الدین شاہ	"	سید سید کبیر	ربیع الدین شاہ
۳۴۰	سلطان شہید باد	فتح ولام لاد	"	سید سید کبیر	فتح ولام لاد
"	سلطان الدین محمد حقیق	ابو علی محمد حسن	"	سید سید کبیر	ابو علی محمد حسن
۳۴۱	سلطان بادشاہ	شیخ ابو علی محمد	"	سید سید کبیر	شیخ ابو علی محمد
۳۴۲	سلطان بادشاہ	جامع مسجد مکر ام	"	سید سید کبیر	جامع مسجد مکر ام
۳۴۳	سلطان بادشاہ	محمد سک مریسی	"	سید سید کبیر	محمد سک مریسی
۳۴۴	سلطان بادشاہ	وادی مری مالہ	"	سید سید کبیر	وادی مری مالہ
"	سلطان بادشاہ	شیخ عبدالواحد فاروقی	"	سید سید کبیر	شیخ عبدالواحد فاروقی
۳۴۵	سلطان بادشاہ	محمد مانو کیم ملقب کرم مکاے	"	سید سید کبیر	محمد مانو کیم ملقب کرم مکاے
"	سلطان بادشاہ	سلطان داساں	"	سید سید کبیر	سلطان داساں
"	سلطان بادشاہ	وفا محمد اکبر شاہ بادشاہ	"	سید سید کبیر	وفا محمد اکبر شاہ بادشاہ
۳۴۶	سلطان بادشاہ	جلوس جہانگیر بادشاہ	"	سید سید کبیر	جلوس جہانگیر بادشاہ
"	سلطان بادشاہ	نور جہاں سک	"	سید سید کبیر	نور جہاں سک
"	سلطان بادشاہ	مساجد مہرے	"	سید سید کبیر	مساجد مہرے
۳۴۷	سلطان بادشاہ	مساجد روم شیخ عبدالہ	"	سید سید کبیر	مساجد روم شیخ عبدالہ
"	سلطان بادشاہ	مساجد ہماے	"	سید سید کبیر	مساجد ہماے
"	سلطان بادشاہ	مساجد سر رکے	"	سید سید کبیر	مساجد سر رکے
"	سلطان بادشاہ	مساجد اتواں	"	سید سید کبیر	مساجد اتواں
۳۴۸	سلطان بادشاہ	مساجد قندے	"	سید سید کبیر	مساجد قندے
"	سلطان بادشاہ	دختر دولش میام سرداری	"	سید سید کبیر	دختر دولش میام سرداری
"	سلطان بادشاہ	مساجد محالے	"	سید سید کبیر	مساجد محالے
"	سلطان بادشاہ	مساجد مصطفیٰ	"	سید سید کبیر	مساجد مصطفیٰ
"	سلطان بادشاہ	مساجد لتاے	"	سید سید کبیر	مساجد لتاے
"	سلطان بادشاہ	مساجد دختر امیر بادشاہ	"	سید سید کبیر	مساجد دختر امیر بادشاہ
"	سلطان بادشاہ	مساجد ہدیے	"	سید سید کبیر	مساجد ہدیے
"	سلطان بادشاہ	مساجد آسایے	"	سید سید کبیر	مساجد آسایے
"	سلطان بادشاہ	مساجد قلعہ ماد کو یہ رور مد	"	سید سید کبیر	مساجد قلعہ ماد کو یہ رور مد
"	سلطان بادشاہ	مساجد ابو احمد شاہ مدی	"	سید سید کبیر	مساجد ابو احمد شاہ مدی
"	سلطان بادشاہ	مساجد علی احمد	"	سید سید کبیر	مساجد علی احمد

۳۶۶	نواب علی مردان خان	۳۶۶	مستبد اساع
۳۶۷	حیدر بہاں رحمن	۳۶۷	جہاں اور اسکیم
۳۶۸	مسجد جامع ساہجہاں آباد	۳۶۸	تاریخ جیل علی مردان خان
۳۶۹	مکتبہ سی ساہجہاں بادشاہ	۳۶۹	قلعہ مولانا
۳۷۰	دولاب وکٹوس مالک بادشاہ	۳۷۰	مجمع رحمان
۳۷۱	مسکرم مالک بادشاہ	۳۷۱	مجمع رحمن و دیگر دیوار
۳۷۲	تخت نگینہ دہلی سلطان سلیمان	۳۷۲	جامع مسجد و الد آباد
۳۷۳	مسجد مسجد	۳۷۳	خانقاہ محمدیہ قادیان
۳۷۴	مسجد سادہ قادیان	۳۷۴	مجمع کبیر و مالک میر
۳۷۵	مسجد سہا سہا	۳۷۵	مکتبہ رنگا کاسی
۳۷۶	مسجد سہا سہا	۳۷۶	مولوی عبدالقدوسی و دیگر رشتہ
۳۷۷	مسجد سہا سہا	۳۷۷	مسجد حلال کھارے
۳۷۸	مسجد سہا سہا	۳۷۸	مجمع ناصر اکرا آبادی
۳۷۹	مسجد سہا سہا	۳۷۹	حضرت ولی محمد ماروے
۳۸۰	مسجد سہا سہا	۳۸۰	احوال دہلی مدیم
۳۸۱	مسجد سہا سہا	۳۸۱	قلعہ شاہجہاں آباد
۳۸۲	مسجد سہا سہا	۳۸۲	مسجد جامع اکرا آباد
۳۸۳	مسجد سہا سہا	۳۸۳	مالیاتی احوالی سلطان روح
۳۸۴	مسجد سہا سہا	۳۸۴	اعظم خان
۳۸۵	مسجد سہا سہا	۳۸۵	فتح قلعہ قندھار
۳۸۶	مسجد سہا سہا	۳۸۶	مجمع محمدیہ الہ آبادی
۳۸۷	مسجد سہا سہا	۳۸۷	میرزا علی اکرا آبادی
۳۸۸	مسجد سہا سہا	۳۸۸	میرزا علی الملک کسے
۳۸۹	مسجد سہا سہا	۳۸۹	مسجد اکرا آباد
۳۹۰	مسجد سہا سہا	۳۹۰	مسجد العوا اکرا آبادی
۳۹۱	مسجد سہا سہا	۳۹۱	مسجد ابو طالب کلم
۳۹۲	مسجد سہا سہا	۳۹۲	مسجد اللہ
۳۹۳	مسجد سہا سہا	۳۹۳	مسجد اللہ
۳۹۴	مسجد سہا سہا	۳۹۴	مسجد اللہ
۳۹۵	مسجد سہا سہا	۳۹۵	مسجد اللہ
۳۹۶	مسجد سہا سہا	۳۹۶	مسجد اللہ
۳۹۷	مسجد سہا سہا	۳۹۷	مسجد اللہ
۳۹۸	مسجد سہا سہا	۳۹۸	مسجد اللہ
۳۹۹	مسجد سہا سہا	۳۹۹	مسجد اللہ
۴۰۰	مسجد سہا سہا	۴۰۰	مسجد اللہ

[illegible]





# NAMES OF SUBSCRIBERS

	1 5 Copies
H M. Elliot Esquire	2
H. S. Boulderson Esquire	1 ,
F H Robinson Esquire	2 , e
W Mu r, Esquire	2 ,
E. G. Fraser Esquire, "	1
G F Edmonstone, Esquire,	1 ,
Sir T T Metcalfe, Baronet	1 , e
Henry Cope Esquire " "	1 ,
W H Woodcock Esquire	1
Lieutenant R MacLagan "	1 ,
R H Smith, Esquire	1
J P Gubbins Esquire	1 ,
J W Prinsep Esquire,	1
J P Ledlie Esquire	1 ,
J H Penn Esquire "	1 ,
James Roberts Esquire	1
T Frost, Esquire,	1 ,
T Jones Esquire " "	1 ,
J Harris, Esquire	1
Several Natives of Agra and other Stations,	33 ,

TO

HENRY MIERS ELLIOT, Esquire,

CELEBRATED FOR HIS RESEARCHES

IN A

ORIENTAL LITERATURE

THIS UNPRETENDING CONTRIBUTION TO ITS STORES

IS HUMBLY DEDICATED

BY

THE AUTHOR

Agra, 1st March, }  
1849 }

# MIFTAH-UL-TAWARIKH

OR

THE KEY TO HISTORY,

BEING

A COLLECTION OF THE MOST VALUABLE

**CHRONOGRAMS**

IN THE PERSIAN LANGUAGE,

SHewing THE EXACT YEAR AND DATE

OF THE

BIRTHS, DEATHS, &c &c

OF

Mahomedan Kings, Philosophers

AND OTHER

EMINENT MEN

WITH HISTORICAL OBSERVATIONS,

ALSO

INSCRIPTIONS OF ANCIENT BUILDINGS

WITH THEIR DESCRIPTIONS,

FROM THE COMMENCEMENT TO THE 1260TH YEAR

OF THE HJREE ERA

EXTRACTED FROM PERSIAN HISTORIES, &c

A. D.

ARRANGED IN CHRONOLOGICAL ORDER

BY

THOMAS WILLIAM BEALE